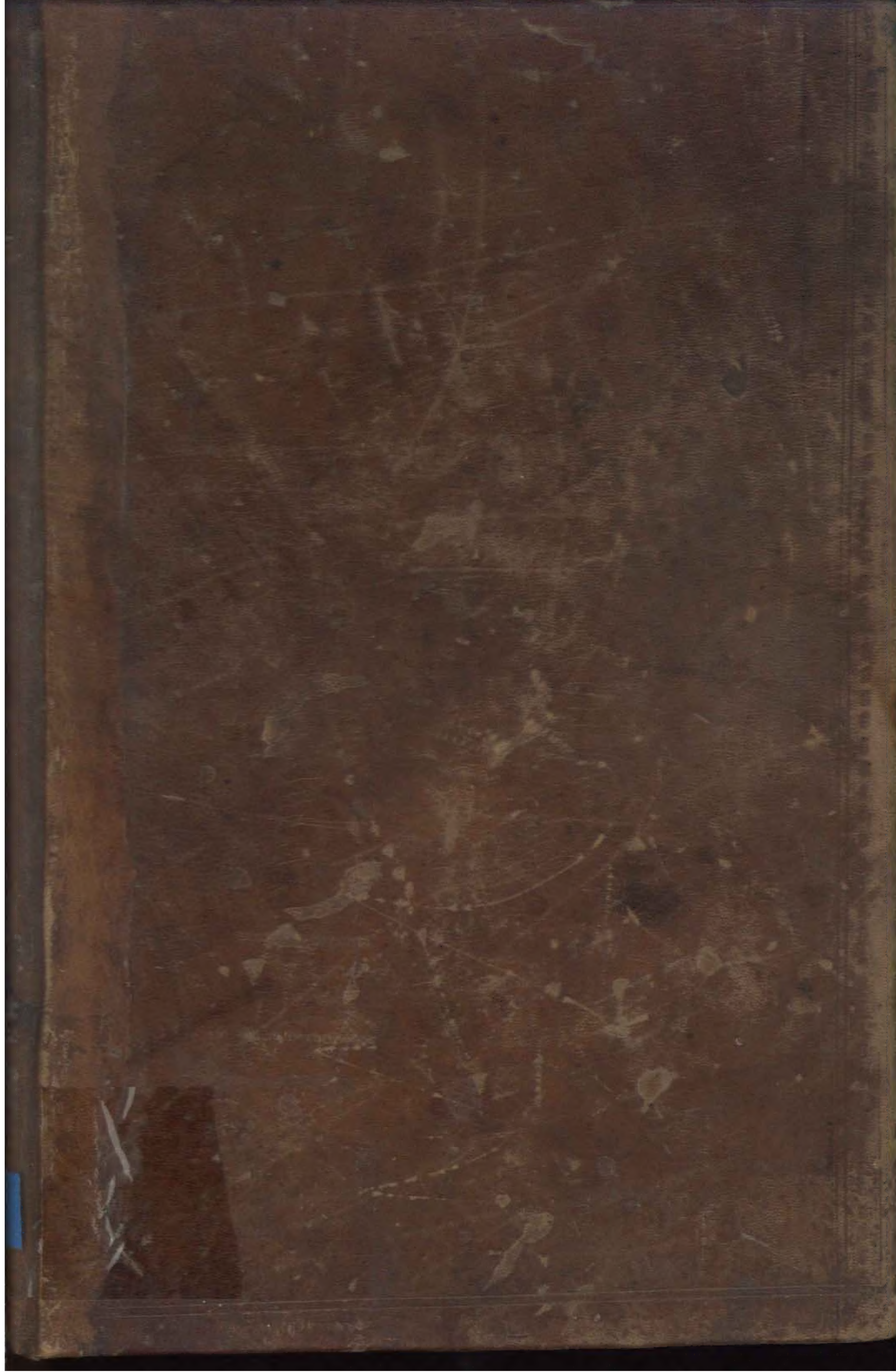


عبقات الانوار فی
امامة الائمة الاطهار

جلد هشتم از منهج ثانی

حامد حسین

اللّٰه نور السمٰوات والارض

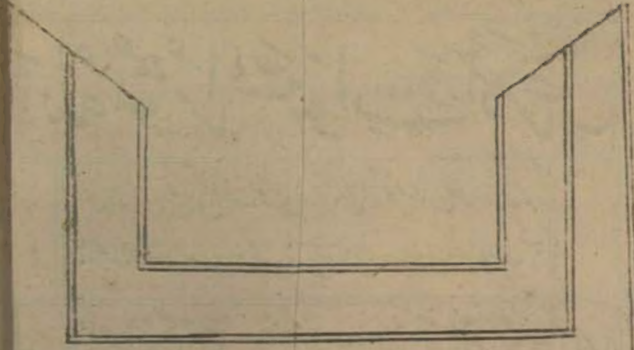
الحمد للّٰه که درین زمان برکت اقتران بتوفیق ایزد منان مجلد حدیث نور
که مجلد هشتم ست از مجلدات منهج ثانی کتاب عالی نصاب

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار

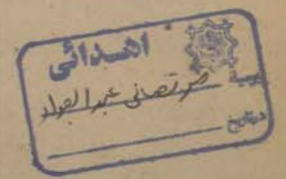
سلام اللّٰه علیهم مدی اللیالی والاسحار تصنیف علی حضرت سامی المرتبت جلیل المنزلت رکن رکین دین
اسلام حصن حصین ملت خیر الانام علیه والہ آلاف الصلوٰة والسلام حامی ثغور مذهب ائمه
کرام غرهٔ منتقدین عظام فرمان روای اقلیم شرائع واحکام راس رئیس والامقام
ضیاء الامة کاشف الغمة مضئ الظلم المدلهمة نائب الائمة وارث العلوم
الجمه غوث الدین سلطان المتکلمین صدر ربعا سیدالاعلام المضطلع
باسرار احادیث الرسول واوصیائه الکرام المقتفی لهدی اجداده
المصطفین المجدد للمذهب المبین بعد الف ومائتین مقتدانا
ومقتدی الخافقین جناب مولانا السید
حامد حسین متع اللّٰه الایمان
والاسلام بدوام وجوده وزاد
ببرکة بقائه فی فخر الزمان وسعوده

در مطبع مشرق الانوار لکهنؤ سنه ۱۳۰۳ هجری مطبوع گردید









بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی خلق النبی والوصی من نور واحد * وجعل اتحاد نورهما
علی المساواة والمضاهاة التامة اصدق شاهد * وصلی الله علی
نبيه وآله المزينين للمكارم والمحامد * المسلم لكمال فضلهم وطهارتهم
الاقارب والاباعد **وبعد** فيقول العبد المفتاق **حامد حسين**
بن العلامة السيد محمد قلی بن السيد محمد بن السيد حامد
صانه الله عن شر كل حاسد وحاقد * وحماه ضير كل متعصب
مارد * ان هذا هو المجلد الثامن من المنهج الثانی من كتاب
عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار نقضت
فيه علی ما ذكره المولوی عبد العزيز بن ولی الله فی التحفة المنخولة
من الكلمات المدخولة * والشبهات المعلولة * فی الجواب عن الحديث

الثامن من الاحاديث الاثنی عشر التی ذكرها فی باب الامامة وحصر استدلال
الشيعة علی امامة علی عليه السلام فيها جسارة علی الفضيحة المنكرة
المغسولة * والله ولی التوفيق وهو الصائن عن الاقتحام فی المهالك
المهولة **قال المحدث النحرير** حديث هشتم روايت كنند كه آنحضرت صلی الله
عليه وسلم فرمود كنت انا وعلی بن ابی طالب نورا بين يدی الله قبل ان
يخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين
فجزء انا وجزء علی بن ابی طالب واين حديث باجماع اهلسنت موضوع ست
وفی اسناده محمد بن خلف المروزی قال يحيی بن معين هو كذاب وقال
الدار قطنی متروك لم يختلف احد فی كذبه ويروی من طريق آخر وفيه
جعفر بن احمد وكان رافضيا غاليا كذابا وضاعا وكان اكثر ما يضع
فی قدح الصحابة وسبهم و بر تقدير فرض صحت معارض ست بروايتی كه اين
روايت فی الجمله بهتر ست و در اسناد او متهمين بالكذب والوضع واقع نشده اند
وهو ما روی الشافعی باسناده الی النبی صلی الله عليه وسلم انه قال كنت
انا وابو بكر وعمر وعثمان وعلی بين يدی الله تعالی قبل ان يخلق آدم
بالف عام فلما خلق اسكننا ظهره ولم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة
حتی نقلنی الله تعالی الی صلب عبد الله ونقل ابا بكر الی صلب ابی قحافة
ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عفان ونقل عليا الی صلب
ابی طالب ومؤيد اين روايت حديث ديگر هم ست كه مشهور ست الارواح جنود مجندة
ما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف و بعد اللتيا والتی دلالت

برمدعا ندارد زیراکه شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمیشود و
ملازمت درین هردو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بران نشیند و دونه خرط
القتاد و در قرب نسب حضرت امیر بآنجناب بحثی نیست اما کلام درین ست که این
قرب موجب امامت بلافصل ست یا نه واگر مجرد قرب نسب موجب تقدم در امامت می شد
حضرت عباس اولی می بود بامامت و خلافت لکونه عمه وصنو ابیه والعم
اقرب من ابن العم عرفاً و شرعاً واگر گویند عباس را بآنجهت محروم ماندن از نور
لیاقت امامت حاصل نشد زیراکه نور عبد المطلب منقسم شد در عبد الله و ابوطالب
دیگر پسران او را نصیبی نرسید گوییم اگر مدار تقدم در امامت بر قوت و کثرت نور ست
پس حسنین اولی و احق باشند بامامت از حضرت امیر بهر دو جهت قوت و کثرت النور
پس از آنجهت که چون انقسام نور واقع شد و حصه پیغمبر به پیغمبر رسید از همان حصه
انشعاب حسنین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند در حصه
پیغمبر و پر روشن ست که حصه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نور اقوی ست از حصه
غیر او و اما کثرت پس از آنجهت که حسنین جامع بودند درمیان نور مصطفوی و نور
مرتضوی و الاثنان اکثر من الواحد قطعاً **اقول مستعینا بلطف الله الملهم**
الخبیر جناب مخاطب فخر و متحذلق جستجو در انکار و ابطال تکذیب حدیث نور
بدستور قدیم دور از زور و عادت دیرینه و شنشنه مستحکمه مخالفت خدع و غرور
و غریزه راسخه مجانبت فتور و قصور راه رفته و مشابه صنیع بدیع جواب حدیث
تشبیه تسویل و تمویه برروی کار آورده یعنی بقول خود روایت کنند چنان ظاهر ساخته
که چنانچه بزعم او حدیث تشبیه از روایات سنیه نیست همچنین حدیث

نور هم از روایات این حضرات نیست بلکه روایت آن مخصوص
بشیعه است بلکه من وجه توهین شان این حدیث شریف زیاده
از توهین حدیث تشبیه نموده زیراکه بجواب حدیث تشبیه نسبت
علامه حلی این حدیث شریف را به بیهقی ذکر کرده گو
بجواب آن راه مزید صدق و امانت پیموده انکار روایت
بیهقی آنرا بکمال مبالغه و اغراق نموده و ذکر حواله شیعه
حدیث نور باهل سنت بوجه من الوجوه ننموده لا فی
مقام نقل کلام الشیعة ولا فی مقام الجواب و اسناد
آن بیکی از علمای سنیه و لو تبعقیبه بالرد و الانکار هم نکرده
تا ظاهر شود که این حدیث بمشابه بی اصل ست که شیعه
هم اسناد آن باهل سنت نمی کنند بلکه خود روایت آن می کنند
و باز استدلال بآن بر اهل سنت می نمایند شاباش و آفرین
ع این کار از تو آید و مردان چنین کنند ٭ واگرچه جناب
مخاطب که رئیس المحدثین و فخر المحققین و صدر المنقدین
و بدر المستندین و عمدة المشائخ الاساطین الواصلین الی
الدقائق و امام الجهابذه الماهرین الخائضین فی الدقائق ست
بجواب حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینة العلم
بسبب کمال ولا و بلند پروازی و مزید حلم تکذیب و ابطال
و رد و توهین و تهجین آن آغاز نهاده داد تحقیق و تنقید و اظهار

بتحرّ و مهارت و حذق و بصارت داده لکن بجواب حدیث تشبیه و حدیث نور
طرح نو انداخته یعنی بسبب برآءت از اضطرام نار عناد و احتدام سعیر لدد
و اشتداد و احتداد مواد اضغان و احقاد بجواب حدیث تشبیه یکسر انکار بودن آن از
احادیث اهل سنّت و انکار وجود آن در کتابی از کتب اهلسنّت ولو بطریق
ضعیف آغاز نهاده و حدیث نور را بنسبت روایت آن بشیعه اظهار
عدم استبعاد سنّیه بروایت آن فرموده بر محض کذب و ابطال آن
مثل تکذیب حدیث ولایت و نقل تکذیب حدیث طیر و تکذیب حدیث
مدینة العلم از بعض علمای متعصّبین اهل نحله خود اکتفا نفرموده
زبان حقائق ترجمان را بدعوی اجماع سنّیه بر وضع آن آلوده
و بر متتبع خبیر و ناقد نحریر انهماک مخاطب معدوم النظیر در نهایت
احتراز از کذب و تزویر و غایت اجتناب از تدلیس و
تلبیس پر تشویر و عدم تقصیر در تخدیع و تغریر و کمال
متانت درین تقریر و تحریر و نهایت رزانت این تزویق
و تحبیر و اقصای جسارت و تهور درین ابطال و ردّ و نکیر
و منتهای صفا و ولای او با جناب امیر کل امیر علیه الالاف التحیة
من الملک القدیر ظاهر و مستنیر است بوجوه عدیده که عنقریب
بعون الله اللطیف البصیر مبین می شود و قبل ذکر آن اسامی صحابه
و تابعین و علمای ناقلین این حدیث شریف مذکور می شود که بمجرد
ملاحظه آن غرابت مزعوم مخاطب عمدة القروم متیقن و معلوم گردد

اسامی صحابه که حدیث نور روایت کرده اند

اما صحابه که روایت این حدیث شریف نموده اند پس اوّل
و افضل ایشان خود جناب علیّ بن ابی طالب علیه السلام هستند
و حدیث نور را بروایت آنحضرت صالحانی و کلاعی و سیّد
محمّد بن جعفر مکّی و ابراهیم وصابی و محمّد واعظ هروی و محمّد
صدر عالم ذکر نموده اند دوم حضرت ابو عبد الله الحسین
بن علی بن ابی طالب علیه و علی جدّه و ابیه و امّه
و اخیه و ابنائه الطّاهرین آلاف سلام ربّ العالمین
روایت آنحضرت را عاصمی و اخطب خوارزم و مطرزی
و شهاب الدّین احمد نقل نموده اند سوم حضرت سلمان و
روایت او شانزا احمد بن حنبل و عبد الله بن احمد و ابن
المغازلی و شیرویه دیلمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم
و ابن عساکر و حموینی و شرف الدّین محمود طالبی و علی همدانی
و محمّد بن یوسف کنجی و محبّ الدّین طبری و ابراهیم بن عبد الله
وصابی و محمّد واعظ هروی و محمّد صدر عالم ذکر نموده اند چهارم
ابوذر غفاری روایت او شانزا ابن المغازلی نقل نموده پنجم
جابر بن عبد الله انصاری و روایت او شانزا ابن المغازلی
نقل کرده ششم ابن عبّاس و روایت او شانزا خطیب
بغدادی و نطنزی و محمّد بن یوسف کنجی و حموینی و زرندی
و شهاب الدّین احمد و جمال الدّین محدّث ذکر کرده اند هفتم ابو هریره

روایت او را ابو المؤید ابراهیم بن محمد الحموینی ذکر کرده هشتم انس بن
مالک روایت او را ابو محمد احمد بن محمد بن علی عاصمی در زین الفتی
فی شرح سورهٔ هل اتی ذکر نموده **واما تابعین** که از صحابه روایت
این حدیث شریف نموده اند و صدق و صلاح شان از اعتراف
خود مخاطب در باب مکائد همین کتاب تحفه ثابت و متحقق ست
پس اسمای ایشان این ست امام زین العابدین سید الساجدین
علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و تعدید آنحضرت
در تابعین بنا بر اصطلاح اهل سنت ست و چون آنحضرت از اهلبیت
طاهرین علیهم السلام ست و اهل بیت علیهم السلام افضل و اعلی از صحابه
و نیز حسب دلائل ساطعه و براهین قاطعه عصمت این حضرات
ثابت ست پس تنها روایت آنحضرت کافی و وافی باشد دوم زاذان
ابو عمر الکندی المتوفی سنة اثنتین و ثمانین و ابو عثمان زر مسلم
بن ابی الجعد الاشجعی المتوفی سنة سبع او ثمان و تسعین او مائة و ابو زبیر محمد بن مسلم بن تدرس
الاسدی المکی المتوفی سنة ست و عشرین و عکرمة بن عبد الله البربری مولی ابن عباس المتوفی
سنة سبع و مائة و عبد الرحمن بن یعقوب الجهنی المدنی و ابو عبیدة
حمید بن ابی حمید الطویل البصری المتوفی سنة اثنتین او ثلث و اربعین
اما اسمای علمای کبار و ناقدین آثار و حاملین اخبار
و کاشفین اسرار و فضلای عالی تبار و نبهای جلیل الفخار که بروایت
و نقل این حدیث شریف حیازت شرف جمیل و احراز فضل جزیل

نموده اند این ست احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد الشیبانی
و ابو حاتم محمد بن ادریس بن المنذر الحنظلی الرازی و عبد الله بن احمد
بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی
و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابو عمر یوسف بن عبد الله
المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی و ابو بکر احمد بن علی
بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب و ابو الحسن علی بن محمد
بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو شجاع شیرویه
بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الدیلمی الهمدانی و ابو محمد
احمد بن محمد بن علی العاصمی صاحب زین الفتی فی شرح سورة
هل اتی و ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی و ابو منصور
شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه المعروف بابن الدیلمی و ابو المؤید
موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المکی المعروف باخطب
خوارزم و ثقة الدین ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف
بابن عساکر و نور الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی
تلمیذ ابی موسی المدینی و ابو الفتح ناصر بن عبد السید المطرزی
و ابو محمد قاسم بن الحسین بن محمد الخوارزمی و عبد الکریم
بن محمد بن عبد الکریم بن الفضل القزوینی الرافعی و ابو الربیع
سلیمان بن موسی بن سالم البلنسی الکلاعی المعروف
بابن سبع و محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی صاحب کفایة الطالب

و محب الدین ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری
و ابو المؤید ابراهیم بن محمد الحموینی و شرف الدین محمود
بن محمد بن محمود الدرگزینی الطالبی القرشی و محمد بن یوسف
الزرندی و سید محمد بن یوسف الحسینی المعروف بگیسو دراز
و سید محمد بن جعفر الحسینی المکی و عمدة عرفائهم جلال الدین
البخاری و رأس اولیائهم السید علی بن شهاب الدین
الهمدانی و جلال الدین احمد الخجندی و شهاب الدین احمد
صاحب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل و شهاب الدین
بن شمس الدین بن عمر الزاولی الدولتابادی
الملقب بملک العلما و احمد بن علی بن محمد المعروف
بابن حجر العسقلانی و احمد بن محمد الحافی الحسینی
الشافعی و ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی
صاحب کتاب الاکتفاء و جمال الدین عطاء الله
بن فضل الله بن عبد الرحمن الشیرازی النیسابوری
و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله العلوی الجفری صاحب کنز البراهین الکسبیة
و الاسرار الوهبیة الغیبیة لسادات مشایخ الطریقة العلویة الحسینیة الشعیبیة
و شیخ محمد الواعظ الهروی و سید محمد بن سید جلال ماه عالم و محمد
صدر عالم سبط شیخ ابو الرضا صاحب معارج العلی فی
مناقب المرتضی و حسان الهند غلام علی آزاد البلگرامی

و مخفی نماند که چون اینحدیث شریف را جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده
و آنحضرت حسب آیه زاهره و براهین قاهره و بنابر افادهٔ والد ماجد مخاطب
جلیل الفخار و اعتراف خود مخاطب عالی تبار معصوم ست برای ثبوت و تحقق
آن روایت آنحضرت کفایت می‌کند و قطع نظر ازان چونکه هفت کس دیگر از صحابه
روایت اینحدیث شریف نموده اند تواتر آن کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار
گردید ابن حجر مکی در صواعق بعد ذکر حدیث موضوع مروا ابا بکر فلیصل بالناس
گفته و اعلم ان هذا الحدیث متواتر فانه ورد من حدیث عائشة و ابن
مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن زمعة و ابی سعید و علی
بن ابی طالب و حفصة ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر ادعای تواتر حدیث
امامت ابی بکر در صلوة می نماید بزعم آنکه هشت کس از صحابه آنرا روایت کرده اند
و چون حدیث نور را هم سوای جناب امیر المؤمنین علیه السلام هفت کس از صحابه روایت
کرده اند و با آنجناب عدد ثمانیه تمام میشود تواتر آن هم حسب افادهٔ ابن حجر کالصبح
اذا اسفر روشن و اظهر و مسلم اهل فهم و نظر و مقبول ارباب اثر باشد و ابو محمد علی بن احمد
بن سعید بن حزم در محلی در مسئله عدم جواز بیع ماء بعد نقل روایات منع بیع آن
از چار صحابه گفته فهؤلاء اربعة من الصحابة رضی الله عنهم فهو نقل تواتر
لا تحل مخالفته ازین عبارت ظاهرست که نقل چار صحابه نقل تواترست
پس اینحدیث شریف که بروایت ضعف این عدد مرویست بالاولی متواتر خواهد بود
و خود مخاطب در باب دهم همین کتاب بجواب طعن دوازدهم از مطاعن ابی بکر گفته
و آنچه گفته اند که فاطمه را بجز یک کس که خودش بود جواب داد دروغ محض ست

اثبات تواتر حدیث نور بسبب روایت هشت صحابه آنرا

ص ١٧ / ١٩٧ النص السابع من الفصل الثالث من الباب الاول من ابواب الکتاب

ابن حجر ادعای تواتر امامت ابی بکر نموده بزعم ورود آن از هشت صحابه

ص کتاب البیوع من السفر الخامس

ص ٥٥٣ / ٧٧٦

زیراکه این خبر در کتب اهلسنت بروایت حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام و ابو درداء
و ابوهریره و عباس و علی و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
صحیح و ثابت است و اینها اجلهٔ صحابه اند و بعضی از ایشان مبشر به بهشت اند و در حق حذیفه
ملا عبدالله مشهدی در اظهار الحق حدیث پیغمبر آورده که ما حدثکم به حذیفه
فصدقوه و از جمله اینها مرتضی علی ست که باجماع شیعه معصوم و باجماع
اهل سنت صادق ست و روایت عائشه و ابوبکر و عمر را درین مقام اعتبار نیست
اخرج البخاری عن مالك بن اوس بن الحدثان النصری ان عمر بن الخطاب
قال بمحضر من الصحابة فیهم علی و العباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف
والزبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص انشدکم بالله الذی باذنه
تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال لا نورث ما ترکناه صدقة قالوا اللهم نعم ثم اقبل علی علی والعباس
وقال انشدکما بالله هل تعلمان ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ذلك قالا اللهم نعم پس معلوم شد که این خبر هم برابر آیت است در قطعیت
زیراکه این جماعت که نام اینها مذکور شد خبر یکی از ایشان مفید یقین ست چه جای
این جمع کثیر علی الخصوص حضرت علی مرتضی که نزد شیعه معصوم اند و روایت معصوم
برابر قرآن ست در افاده یقین نزد ایشان انتهی این عبارت سراسر غوایت که وجوه
خلل و زلل آن از کتاب مستطاب تشیید المطاعن واضح ست بچند وجه کمال ثبوت و
تحقیق حدیث نور ساطع و لامع میشود اول آنکه از آن ظاهر ست که خبر یکی ازین جماعت
صحابه که اسامی شان ذکر کرده و از جمله شان ابوهریره ست برابر آیت قرآنی و مفید یقین ست

و چونکه ابوهریره راوی حدیث نور نیز هست این خبر هم برابر آیت قرآنیه مفید یقین باشد
دوم آنکه بهر جهتی که خبر دیگر مذکورین یعنی زبیر و عبدالرحمن و سعد و امثال شان مفید یقین و
مساوات آن با آیه قرآنیه خواهد بود بهمان وجه یا اولی از آن برای افاده روایت این
صحابه که حدیث نور روایت کردند متحقق خواهد شد سوم آنکه جناب امیرالمومنین علیه السلام
هم روایت حدیث نور فرموده و افاده روایت آنحضرت قطعیت خبر و مساوات آن را
با آیه قرآنی از کلامش ظاهر ست پس حدیث نور مساوی آیه قرآنی و مفید نهایت قطع
و ایقان و مثمر اقصای حتم و اذعان باشد چهارم آنکه مزیت و خصوصیت امیرالمومنین
علیه سلام رب العالمین در باب افاده روایت آنحضرت برای قطع و یقین و مساوات
با کلام مبین احسن الخالقین از کلامش ظاهر لکن تقیید خصوصیت آنحضرت باعتقاد
اهل حق ظاهر ساخته و چون عصمت آنحضرت از کلام والد ماجد او در تفهیمات و افادات
او درین کتاب و تفسیر واضح و آشکار ست خصوصیت آنحضرت نزد والد مخاطب و خود هم
ثابت باشد پنجم آنکه از کلامش ظاهر ست که روایت این صحابه که جناب امیرالمومنین
علیه السلام و ابوهریره از ایشانند بالاتر از روایت عائشه و ابوبکر و عمر ست پس
حدیث نور که آن را جناب امیرالمومنین علیه السلام و ابوهریره و دیگران روایت کرده اند
بالاتر از روایت عائشه و ابوبکر و عمر باشد اما وجوه مفصله ابطال و توهین مزعوم
مخاطب فطین پس جمله از آن بعون اسعد الموفق المعین به بیان متین و تقریر رزین مذکور
میشود **وجه اول** آنکه حدیث نور را امام احمد بن محمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه
سنیان ست روایت نموده چنانچه ابوالمظفر یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی
در تذکره خواص الامة فی معرفة الائمة در فضائل جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته

حدیث فیما خلق منه قال احمد فی الفضائل حدثنا عبد الرزاق عن معمر
عن الزهری عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کنت انا وعلی بن ابی طالب نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم
باربعة آلاف عام فلما خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی
وفی روایة خلقت انا وعلی من نور واحد و رواة این سند همه ممدوحین
ثقات و ائمه عالی درجات اند فضائل و محامد عبد الرزاق و معمر و زهری نهایة ظاهر است
ارباب صحاح سته کافة کاسه لیس و زله چین و خوشه بردار از خرمن افادات این حضرات
می باشند و روایات کثیره از ایشان در صحاح خویش آورده آنرا صحیح دانسته اند پس طعن برایشان
در حقیقت طعن و قدح ست در صحاح سته که از جمله آنست صحیح بخاری و صحیح مسلم پس چگونه
کسی حرف تشکیک کیک بر زبان تواند آورد مگر اینکه بگویند که گو روایات این رواة جا بجا
مقبول است لیکن هر گاه نوبت بفضائل علویه رسید آنهمه توثیق و تعدیل برگشت و
اعتماد از اقوال ارباب رجال و ائمه تنقید و اصحاب صحاح که روایات شان مدار دین
و ایمان ست برخاست و قواعد اصولیه هم باطل گردید و لعبه اطفال و ضحکه نسوان شد
فلا حول ولا قوة الا بالله در مجلد حدیث تشبیه بیان کردیم که عبد الرزاق
بن همام حافظ همام و متبحر قمقام و محدّث عالی مقام و از اکابر حذاق اعلام و اماثل
مشائخ عظام بلکه امام ائمه فخام و شیخ اساطین اسلام است اصحاب صحاح سته از روایات
صحاح خود را مشحون ساخته اند و او را در غایت اعتماد و اعتبار و وثوق دانسته بافادات
دامنهای خود پر نموده و اکابر منقدین مدائح عظیمه و جلائل اوصاف حمیده او را میستایند تا آنکه
می گویند که رحلت نکردند مردم بسوی کسی بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مثل

رحلت کردن شان بسوی عبد الرزاق ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیافعی در مرآة الجنان
و عبرة الیقظان فی معرفة حوادث الزمان گفته و فی السنة المذکورة ای سنة احدی
عشرة ومائتین توفی الحافظ العلامة المرتحل الیه من الآفاق الشیخ الاسلام
عبد الرزاق بن همام الیمنی الصنعانی الحمیری صاحب المصنفات عن ست و
ثمانین سنة روی عن معمر وابن جریج والاوزاعی وطبقتهم ورحل الیه الائمة
الی الیمن قیل ما رحل الناس الی احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم
مثل ما رحلوا الیه روی عنه خلائق من ائمة الاسلام منهم الامام سفین بن
عیینة والامام احمد و یحیی بن راهویة و علی المدینی و محمود بن غیلان
و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب گفته ابو بکر عبد الرزاق بن همام الصنعانی
قیل ما رحل الی احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما رحل الیه
و حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی الجماعیلی الحنبلی در کتاب الکمال از محمد بن
اسماعیل فزاری نقل کرده بلغنا و نحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان یحیی بن
معین و احمد بن حنبل و غیرهما ترکوا حدیث عبد الرزاق وکرهوه فدخلنا
من ذلک غم شدید فقلنا قد انفقنا و تعبنا و آخر ذلک سقط حدیثه
فلم ازل فی غم من ذلک الی وقت الحج فخرجت من صنعاء الی مکة فوافیت بها
یحیی بن معین فقلت یا ابا زکریا ما الذی بلغنا انکم ترکتم حدیثه و
رغبتم عنه فقال یا ابا صالح لو ارتد عن الاسلام عبد الرزاق ما ترکنا حدیثه
و نیز در کمال گفته و روینا عن عبد الرزاق انه قال قدمت مکة فمکثت ثلثة
ایام لا یجیئنی اصحاب الحدیث فمضیت و طفت و تعلقت باستار الکعبة

مدح عبد الرزاق راوی حدیث نور ص ۱۰۵/۳۹۰

ذکر الیافعی انه ما رحل الناس الی احد بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما رحلوا الی عبد الرزاق

ترک حدیث عبد الرزاق ابن معین و اسحاق ص ۵۱۴/۹۰۴ نسبت صنعانی

مدح عبد الرزاق راوی حدیث نور از کمال عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی

ابن الجوزی

فقلت یا رب ما لی کذاب مدلس انا فرجعت الی البیت فجاؤنی قال ابن خیثمة
سئل یحیی بن معین عن اصحاب الثوری فقال اما عبد الرزاق والفریابی
وعبید الله بن موسی وابو احمد الزبیری وابو عاصم وطبقتهم فکلهم فی سفیان
قریب بعضهم من بعض وهم دون یحیی بن سعید وعبد الرحمن بن مهدی
ووکیع وابی نعیم وقال احمد بن صالح قلت لاحمد بن حنبل رایت احدا احسن
حدیثا من عبد الرزاق قال لا وقال ابو زرعة عبد الرزاق احد من ثبت
حدیثه قال البخاری مات سنة احدی عشرة ومائتین فی شوال انتهی
نقلا عن اصل الکمال من نسخة عتیقة صحیحة علیها خط بعض اهل الکمال والحمد
والمنة للرب المتعال و دیگر عبارات رشاقت آیات متضمن مدائح و محامد عبد الرزاق
در مجلد حدیث تشبیه شنیدی فارجع الیه و عبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام
فی زیارة خیر الانام در مقام توثیق سند حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی
که حدیث اول از باب اول کتاب ست گفته موسی بن هلال قال ابن عدی ارجو انه
لا باس به واما قول ابی حاتم الرازی فیه انه مجهول فلا یضره فانه اما ان
یرید جهالة العین او جهالة الوصف فان اراد جهالة العین وهو غالب
اصطلاح اهل هذا الشان فی هذا الاطلاق فذلک مرتفع عنه لانه
قد روی عنه احمد بن حنبل ومحمد بن جابر المحاربی ومحمد بن اسمعیل الاحمسی
وابو امیة محمد بن ابراهیم الطرسوسی وعبید بن محمد الوراق والفضل
بن سهل وجعفر بن محمد المروزی وبروایة الاثنین ینتفی جهالة العین فکیف
بروایة سبعة وان اراد جهالة الوصف فروایة احمد عنه یرفع من شانه

لا سیما ما قاله ابن عدی فیه وممن ذکره فی مشایخ احمد ابو الفرج بن الجوزی
وابو اسحاق الصریفینی واحمد رحمه الله لم یکن یروی الا عن ثقة وقد صرح
الخصم یعنی ابن تیمیة بذلک فی الکتاب الذی صنفه فی الرد علی البکری
بعد عشر کراریس منه قال ان القائلین بالجرح والتعدیل من علماء
الحدیث نوعان منهم من لم یرو الا عن ثقة عنده کمالک وشعبة ویحیی
بن سعید وعبد الرحمن بن مهدی واحمد بن حنبل وکذلک البخاری و
امثاله فقد کفانا الخصم بهذا الکلام مؤنة تبیین ان احمد لا یروی الا
عن ثقة وح لا یبقی له مطعن فیه ازین عبارت ظاهرست که حسب اعتراف
ابن تیمیه امام احمد بن حنبل روایت نمی کند مگر از ثقه و علامه سبکی باین اعتراف ابن تیمیه
احتجاج و استدلال بر توثیق موسی بن هلال کرده و آنرا کافی مؤنت توثیق و وافی
برای سلوک طریق تحقیق دانسته پس وثوق عبد الرزاق بمجرد روایت احمد از و حسب
افاده ابن تیمیه و علامه سبکی ظاهر و باهر گردید و حاجت بوجهی دیگر باقی نماند اما معمر پس
محامد عظیمه و مناقب فخیمه او در مجلد حدیث تشبیه شنیدی بعض عبارات در ینجا هم گوش
فرا باید داد ذهبی در کاشف گفته معمر بن راشد ابو عروة الازدی مولاهم عالم الیمن
عن الزهری وهمام وعنه غندر وابن المبارک وعبد الرزاق قال معمر
طلبت العلم سنة مات الحسن ولی اربع عشرة سنة وقال احمد لا تضم
معمرا الی احد الا وجدته یتقدمه کان من اطلب اهل زمانه للعلم وقال
عبد الرزاق سمعت منه عشرة آلاف حدیث توفی فی رمضان سنة
ثلث وخمسین ومائة بالیمن انتهی پس معالی زاهره و محاسن باهره

جلیله و مفاخر نبیله او هم در مجلد حدیث تشبیه بتفصیل تمام شنیدی در ین مقام اکتفا بر نقل
بر بعض عبارات میرود ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته محمد بن مسلم بن عبید الله
بن عبد الله بن شهاب بن عبد الله بن الحارث بن زهرة بن کلاب القرشی
الزهری کنیته ابو بکر الفقیه الحافظ متفق علی جلالته واتقانه هو
من رؤس الطبقة الرابعة مات سنة خمس وعشرین وقیل قبل ذلک بسنة
او سنتین اما خالد بن معدان پس فقیه راشد جلیل الشان و نهایت وثوق و حجت و
نباهت او متفق علیه بین الاعیان و غایت جلالت و نبالت او غیر محتاج باقامت شاهد
و اعلان بل مصداق عیان را چه بیان و چگونه چنین نباشد که او هم از رجال ثقات
رواة صحاح سته سنیان است ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته
خالد بن معدان بن ابی کریب الکلاعی یروی عن ابی امامة والمقدام بن
معدیکرب ولقی سبعین رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم کنیته
ابو عبد الله وکان من خیار عباد الله قدم العباس بن الولید والیا علی
حمص فحضر یوم الجمعة الصلوة وخالد بن معدان فی الصف فلما رآه
اذا علی العباس ثوب حریر فقام الیه خالد و شق الصفوف حتی اتاه و
قال یا ابن اخی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی الرجال عن لبس هذا
فقال یا عم هلا قلت اخفی من هذا فقال والله لا سکنت بلدا انت فیه
فخرج منها و سکن طرطوس فکتب العباس الی ابیه یخبره فکتب الیه یا بنی
الحقه بعطائه اینما کان فلا ثانی ان یدعو علینا بدعوة فتهلک فلم
یزل بطرطوس متعبدا مرابطا الی ان مات سنة اربع ومائة وقد قیل سنة

ثمان ومائة ویقال سنة ثلاث ومائة و ذهبی در کاشف گفته خالد بن
معدان الکلاعی عن معویة وابن عمر وعبد الله بن عمرو وثوبان وعنه
بحیر و ثور و صفوان بن عمرو فقیه کبیر ثبت مهیب مخلص یقال کان
یسبح فی الیوم اربعین الف تسبیحة توفی سنة اربع ومائة یرسل
عن الکبار و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته خالد بن معدان بن ابی
کریب الکلاعی ابو عبد الله الشامی الحمصی روی عن ثوبان و ابن عمر و عتبة
بن عبد السلمی و معویة بن ابی سفیان و المقدام بن معدیکرب و ابی
امامة وذی مخبر ابن اخی النجاشی و عبد الله بن مروان بن ابی الجحاج الیمانی
وله ادراک وعبادة بن الصامت و ابی الدرداء ولم یذکر سماعا منهما
وجبیر بن نفیر وعبد الله بن ابی بلال و مجر بن مجر الکلاعی و ربیعة
بن الغاز وغیرهم و ارسل عن معاذ و ابی عبیدة بن الجراح و ابی ذر
وعائشة وعنه بحیر بن سعد و محمد بن ابراهیم بن الحرث التیمی و ثور
بن یزید و حریز بن عثمان و عامر بن جشیب و حسان بن عطیة و فضیل
بن فضالة و جماعة قال یعقوب بن شیبة لم یلق ابا عبیدة و هو کلاعی
یعد من الطبقة الثالثة من فقهاء الشامیة بعد الصحابة و قال العجلی
شامی تابعی ثقة و قال یعقوب بن شیبة و محمد بن سعد و ابن خراش
والنسائی ثقة و قال ابو مسهر عن اسمعیل بن عیاش حدثنا عبدة بنت
خالد بن معدان ام الضحاک بنت راشد ان خالد بن معدان قال
ادرکت سبعین رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم و قال

مدارج خالد بن معدان
راوی حدیث نور

بقية عن بحير بن سعد ما رايت احدا الزم للعلم منه كان علمه في مصحف
له ازرار قال بقية كان الاوزاعي يعظم خالدا فقال هل له عقب فقلنا ابنته
فقال ائتوها فسلوها عن هدي ابيها قال فكان بعد ذلك يبيت اياما
عندها وقال اسمعيل بن عياش عن صفوان بن عمرو رايت خالد بن
معدان اذا كثرت حلقته قام مخافة الشهرة وقال يزيد بن هرون
مات وهو صائم قال ابن سعد اجمعوا على انه توفي سنة ١٠٣ وقال
دحيم وغيره مات سنة ١٠٤ وقال يحيى بن صالح عن اسمعيل بن عياش
مات سنة ١٠٣ وقيل عن اسمعيل سنة ١٠٦ وقال ابو عبيد وخليفة سنة ١٠٨
قلت وذكره ابن حبان في الثقات وقال كان من خيار عباد الله مات سنة ١٠٤
وقيل سنة ١٠٣ وقيل سنة ١٠٥ وقال ابن ابي خيثمة عن ابن معين خالد
عن ابي ثعلبة الخشني مرسل وقال ابن ابي حاتم في المراسيل عن ابيه
لم يصح سماعه من عبادة بن الصامت حديثه عن معاذ مرسل ربما
كان بينهما اثنان ادرك ابا هريرة ولا يذكر سماعا وقال احمد لم يسمع
من ابي الدرداء وقال ابو زرعة لم يلق عائشة وقال ابو نعيم في
الحلية لم يلق ابا عبيدة قال الاسمعيلي بينه وبين المقدام بن معدیکرب
جبير بن نفير قلت حديثه عن المقدام في صحيح البخاري شيخ عبد الحق
در رجال مشکوة گفته خالد بن معدان بفتح الميم وسكون العين وتخفيف
الدال المهملتين ابن ابي كريب الشامي الكلاعي بفتح الكاف تابعي فقيه كبير ثقة
مهيب مخلص ويقال كان يسبح في اليوم اربعين الف تسبيحة كنيته ابو عبد الله

ص ۱۱۰/۳۹۹
مدارج خالد بن معدان از
رجال مشکوة عبد الحق

مدارج زاذان کندی
راوی حدیث نور

كان يرسل عن الكبار من اهل حمص عن معاوية وابن عمر وعبد الله بن عمرو
وثوبان وعنه بحير وثور وصفوان بن عمرو وقال لقيت سبعين
رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان من ثقات
الشاميين مات بطرسوس سنة اربع ومائة وقيل سنة ثلث

و اما زاذان پس او هم از تابعین باحسان ممدوح و موثق اکابر شیخ الکل است
مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از و در صحاح خود روایت می کنند و ذهبی در
کاشف گفته زاذان ابو عمر الکندی مولاهم الضریر البزاز عن علی و ابن عمر
يقال سمع عمر وعنه عمرو بن مرة والمنهال بن عمرو وثقه توفي وابو الفضل
محمد بن طاهر المقدسی در کتاب اسماء رجال صحیحین در بیان افراد مسلم از تفاریق باب
الزای گفته زاذان الکندی مولاهم الکوفی کنیته ابو عمر ویقال ابو عبد الله
سمع ابن عمر في ملك اليمين والاشربة روى عنه صالح بن ذكوان وعمرو
بن مرة و از صدر کتاب اسماء رجال صحیحین مقدسی متضح است که حفاظ حدیث مثل ابن
عدی و دارقطنی و ابن منده و حاکم و سابقین و لاحقین ایشان که بعد شیخین تا وقت
محمد بن طاهر بودند نزد ایشان صحیح و ثابت شده که هر کسی که شیخین اخراج حدیث او
در صحیحین کرده اند حدیث او حجت است بسبب اینکه شیخین او در صحیح زیرا که شیخین اخراج
نکرده اند مگر از ثقه عدل حافظ که احتمال کند سن او و مولد او سماع را از کسی که متقدم
بر اوست پس بنابرین یقینا و قطعا ظاهر می شود که حدیث زاذان نزد ائمه سنیه
که بعد شیخین تا زمان محمد بن طاهر بودند خصوصا ابن عدی و دارقطنی و ابن منده و
حاکم حجت است خود او ثقه و عدل و حافظ است و جلالت قدر و رفعت شان

ص ۴۷/۳۰۲
توثیق زاذان کندی راوی حدیث نور از کاشف ذهبی
ص ۱۰۹/۲۲۱
توثیق زاذان از اسماء رجال مقدسی

فضائل حضرت سلمان راوی حدیث نور

حضرت سلمان فارسی اعلی وارفع از انست که محتاج بتوثیق فلان و بهمان باشد لکن توضیحا
للحال بعض عبارات علمای مشتمل بر نبذی از احادیث مرفوعه و بیان جلیل آنحضرت صلی الله
علیه وآله با اختلاف الجدیدان برای شرح صدور اهل ایقان مذکور می‌شود حافظ ابو عمر
یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی در استیعاب گفته سلمان ابن
الفارسی ابو عبد الله یقال مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم ویعرف
بسلمان الخیر الی ان قال وکان خیرا فاضلا حبرا عالما زاهدا متقشفا و
ذکر هشام بن حسان عن الحسن قال کان عطاء سلمان خمسة آلاف وکان
اذا خرج عطاؤه تصدق به ویاکل من عمل یده وکانت له عباءة
یفترش بعضها ویلبس بعضها ذکر ابن وهب بن نافع عن مالک قال
کان سلمان یعمل الخوص بیده فیعیش منه ولا یقبل من احد شیئا قال ولم یکن
له بیت انما کان یستظل بالجدر والشجر وان رجلا قال له الا ابنی لک بیتا
تسکن فیه فقال ما لی به حاجة فما زال به الرجل قال الا انی اعرف البیت الذی
یوافقک قال فصفه لی قال ابنی لک بیتا اذا انت قمت فیه اصاب راسک
سقفه وان انت مددت فیه رجلیک اصابهما الجدار قال نعم فبنی له وروی
عن النبی صلی الله علیه وسلم من وجوه انه قال لو کان الدین بالثریا لناله
سلمان وفی روایة اخری لناله رجال من فارس وروینا عن عائشة ام المؤمنین
قالت کان لسلمان مجلس من رسول الله صلی الله علیه وسلم ینفرد به باللیل
حتی کاد یغلبنا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وروی من حدیث
ابن بریدة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال امرنی ربی بحب اربعة

فضائل حضرت سلمان از استیعاب ابن عبد البر قرطبی

فضائل حضرت سلمان راوی حدیث نور

واخبرنی انه یحبهم علی وابو ذر الغفاری والمقداد وسلمان وروی قتادة عن
خیثمة عن ابی هریرة قال سلمان صاحب الکتابین قال قتادة یعنی الفرقان
والانجیل حدثنا خلف بن قاسم حدثنا ابن المفسر حدثنا احمد بن علی
بن سعید حدثنا عثمان بن ابی شیبة حدثنا جریر عن الاعمش عن عمرو بن
مرة عن ابی البختری عن علی انه سال عن سلمان فقال علم العلم الاول والآخر
هو بحر لا ینزف هو منا اهل البیت هذه روایة ابی البختری عن علی وفی
روایة زاذان عن علی قال سلمان الفارسی مثل لقمان الحکیم ثم ذکر مثل ابی
البختری وقال کعب الاحبار سلمان حشی علما وحکمة وذکر مسلم حدثنا
عمر حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن معاویة بن قرة عن عائذ بن عمرو ان
ابا سفیان اتی علی سلمان وصهیب وبلال فی نفر فقالوا ما اخذت سیوف الله
من عنق عدو الله ماخذها فقال ابو بکر تقولون هذا لشیخ قریش وسیدهم
واتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا ابا بکر لعلک اغضبتهم لئن کنت
اغضبتهم لقد اغضبت ربک فاتاهم ابو بکر فقال یا اخوتاه اغضبتکم
فقالوا لا یا ابا بکر یغفر الله لک وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم آخی
بینه وبین ابی الدرداء وکان اذا نزل الشام نزل علی ابی الدرداء فروی ابو
جحیفة ان سلمان جاء یزور ابا الدرداء فرای ام الدرداء مبتذلة فقال
ما شانک فقالت ان اخاک لیست له حاجة فی شیء من الدنیا قال فلما
جاء ابو الدرداء رحب بسلمان وقرب له طعاما قال فقال سلمان اطعم قال
انی صائم قال اقسمت علیک الا ما طعمت او لست باکل حتی تطعم قال

وبات سلمان عند ابی الدرداء فلما کان اللیل قام ابو الدرداء فحبسه سلمان فقال یا ابا الدرداء ان لربك علیك حقا ولجسدك علیك حقا فاعط کل ذی حق حقه فلما کان وجه الصبح قال قم الان فقاما فصلیا ثم خرج الی الصلوة فلما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم قام الیه ابو الدرداء فاخبره بما قال سلمان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل ما قال سلمان ذکر علی بن المدینی عن جعفر بن عون عن ابی العمیس عن عون بن ابی جحیفة عن ابیه وله اخبار حسان وفضائل جمة رضی الله عنه توفی سلمان فی اخر خلافة عثمان سنة خمس وثلاثین وقیل بل توفی سنة ست وثلثین فی اولها وقیل بل توفی فی خلافة عمر والاول اکثر والله اعلم وقال الشعبی توفی سلمان فی علیة لابی قرة الکندی بالمدائن وروی عنه من الصحابة ابن عمر وابن عباس وانس بن مالك وابو الطفیل یعد فی الکوفیین وبینا عن سلمان انه تلا هذه الایة الذین امنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم فقال له زید بن صوحان یا ابا عبد الله وذکر الخبر و علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری در اسد الغابة گفته ب د ع سلمان الفارسی ابو عبد الله ویعرف بسلمان الخیر مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم وسئل عن نسبه فقال انا سلمان بن الاسلام الی ان قال واول مشاهده مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الخندق ولم یتخلف عن مشهد بعد الخندق وآخی رسول الله صلی الله علیه وسلم بینه وبین ابی الدرداء اخبرنا عبد الله بن احمد بن عبد القاهر قال اخبرنا ابو محمد

جعفر بن احمد القاری اخبرنا الحسن بن احمد بن شاذان اخبرنا احمد بن عثمان بن احمد بن السماك اخبرنا یحیی بن جعفر اخبرنا حماد بن مسعدة اخبرنا ابن ابی ذئب عن سعید بن ابی سعید عن عبد الله بن ودیعة عن سلمان الفارسی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من اغتسل یوم الجمعة فتطهر بما استطاع من الطهر ثم ادهن من دهنه او من طیب بیته ولم یفرق بین اثنین فاذا خرج الامام انصت غفر له ما بینه وبین الجمعة الاخری رواه آدم بن ابی ایاس عن ابن ابی ذئب عن سعید عن ابیه عن ابن ودیعة عن سلمان ورواه ابن عجلان عن سعید عن ابیه عن ابن ودیعة عن ابی ذر واخبرنا ابراهیم بن محمد بن مهران واسمعیل بن علی بن عبد الله وابو جعفر عبید الله بن احمد بن علی باسنادهم الی محمد بن عیسی السلمی قال حدثنا سفین بن وکیع اخبرنا ابی عن الحسن بن صالح عن ابی ربیعة الایادی عن الحسن عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الجنة تشتاق الی ثلثة الی علی وعمار وسلمان وکان سلمان من خیار الصحابة وزهادهم وفضلائهم وذوی القرب من رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت عائشة کان لسلمان مجلس من رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل حتی کاد یغلبنا علی رسول الله وسئل علی عن سلمان فقال علم العلم الاول والعلم الاخر وهو بحر لا ینزف وهو منا اهل البیت وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد آخی بین سلمان وابی الدرداء وسکن ابو الدرداء

الشام وسکن سلمان العراق فکتب ابو الدرداء الی سلمان سلام علیک اما

بعد فان اللہ رزقنی بعدک مالا وولدا ونزلت الارض المقدسۃ فکتب

الیہ سلمان سلام علیکم اما بعد فانک کتبت الی ان اللہ رزقک مالا

وولدا فاعلم ان الخیر لیس بکثرۃ المال والولد ولکن الخیر ان یکثر حلمک

وان ینفعک علمک وکتبت الی انک نزلت الارض المقدسۃ وان الارض

لا تعمل لاحد اعمل کانک تری واعدد نفسک من الموتی وقال حذیفۃ لسلمان

الا نبنی لک بیتا قال لم لتجعلنی ملکا وتجعل لی دارا مثل بیتک الذی

بالمدائن قال لا ولکن نبنی لک بیتا من قصب ونسقفہ بالبردی اذا قمت

کاد ان یصیب راسک واذا نمت کاد ان یصیب طرفیک قال فکانک

کنت فی نفسی وکان عطاؤہ خمسۃ الاف فاذا خرج عطاؤہ فرقہ واکل

من کسب یدہ وکان یسف الخوص وھو الذی اشار علی رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم بحفر الخندق لما جاءت الاحزاب فلما امر رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم بحفرہ احتج المھاجرون والانصار فی سلمان وکان رجلا قویا

فقال المھاجرون سلمان منا وقال الانصار سلمان منا فقال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم سلمان منا اھل البیت وروی عنہ ابن عباس وانس و

عقبۃ بن عامر وابو سعید وکعب بن عجرۃ وابو عثمان النھدی وشرحبیل بن

السمط وغیرھم اخبرنا ابو منصور بن الشیخ اخبرنا ابو البرکات محمد بن محمد بن

خمیس اخبرنا ابو نصر بن طوق اخبرنا ابو القاسم بن المرجی اخبرنا ابو یعلی

الموصلی اخبرنا محمد بن الصباح حدثنا جریر عن منصور عن ابراھیم عن علقمۃ

عن

عن قرثع الضبی عن سلمان الفارسی قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ھل تدری ما یوم الجمعۃ قال قلت اللہ ورسولہ اعلم قال ھو الذی جمع اللہ

عز وجل فیہ اباکم او اباک آدم علیہ السلام ما من عبد یتطھر

یوم الجمعۃ ثم یاتی الجمعۃ لا یتکلم حتی یقضی الامام صلوتہ الا کان

کفارۃ لما قبلھا توفی فی سنۃ خمس وثلثین فی آخر خلافۃ عثمان وقیل اول

سنۃ ست وثلثین وقیل توفی فی خلافۃ عمر والاول اکثر قال العباس

بن یزید قال اھل العلم عاش سلمان ثلثمائۃ وخمسین سنۃ فاما مائتان

وخمسون فلا یشکون فیہ قال ابو نعیم کان سلمان من المعمرین یقال انہ

ادرک عیسی بن مریم وقرأ الکتابین وکان لہ ثلاث بنات بنت باصبھان

وزعم جماعۃ انھم من ولدھا وابنتان بمصر اخرجہ الثلاثۃ وبہر گاہ بعنایت الہی

نہایت اعتماد واعتبار وصحت اسناد این حدیث بحلیہ ثبوت متحلی گردید باد نخوت

وخیلاء وتغطرس وتکبر وتبختر وتمطی وغرور بسبب انکار وابطال حدیث نور کہ

در سر مخاطب جسور وکابلی مقہور پیچیدہ بود واکدورنار تخدیع وازلال وشعلہ

تلمیع واضلال شان باین سر ومتین النضد خامد واتباع واشیاع آن ہر دو امام

الرعاع باین تبیان بالغ الاسباغ ووافی الاشباع ساکت وجامد وصامت وہامد

گردیدند وبسر حد ضربت علیہم الذلۃ والمسکنۃ رسیدند فللہ الحمد علی ظہور

بطلان خرافات اھل الزور وثبوت صحۃ حدیث النور کالنور علی شاھق

الطور ولکن من لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ من نور ولقد صدق اللہ

تعالی فانھا لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور ولعمری

لایجتری علی تکذیب مثل هذا الحدیث الصحیح والنص الصریح الا آثم
جائر عن قصد السبیل حائر مقتحم فی اودیة التضلیل مفتون لابس
رداء الخدع والتسویل قامش للبدعات موثر للضلالات غار فی
اغباش الفتنة نازح من العقل والفطنة مرکوم من آجن متضلع من آسن
مهی للحشو والرث وملفق للغو والغث خاتل خباط جهلات عاش
رکاب عشوات فانه قد انهارت دعائم الخدع واللبس وانهصرت
افنان الختل والالس ودرست سبل الجحود والتکذیب وعفت
شرك العناد المعیب وانحنی ظهر المکابرة والتعلیل وارتعدت فرائص
المجادلة والتهویل وانتکث فتل التلمیع والمذق وانجزم نجل الازلال
الذرق وانجابت السرائر لاهل البصائر ووضحت محجة الحق لطالبیها
وسطعت حجة الصدق لراغبیها ولمعت آیة الصواب لرائدیها
واستنارت امارة الرشد لصامدیها واسفر الصبح لذی عینین و
هدمت زخارف المین ودکدکت قعاقع الشین وخمدت نوائر البهت
والرین وانقشعت ظلمات الزیغ والغین فالعجب من المخاطب انه
کیف ذهب به المذاهب وتاه به الغیاهب وخدعته الکواذب
فاقتص آثار النواصب وصدف عن اللقم اللاحب ونکب عن قصد المآرب
وتحی عن انجح المطالب ورمی بسهم افوق ناصل ذی سهم خائب ولم یزل
الخائن من الذائب وصرم او داج الانصاف بسکین قاضب فالحمد لله
فی الصباح والرواح حیث ظهر وباح وانصرح ولاح بهذا البیان الموثق

المورث

المورث للشفاء والانشراح المجلی لوصیم الاشباح بالارتیاح ان الحق
واضح کفلق الصباح وان ابطال المخاطب کهشیم تذروه الریاح وانه
کذب صراح وبهت بواح ومن اشنع الصیاح وانکر النباح فلایمتری فی
الحق البین الوضاح الا حائدون حائرون هم اشباح بلا ارواح ارواح
بلا اشباح ونساك بلا اصلاح وتجار بلا ارباح ومثل کلام المخاطب
المزوق الذی لایخاف عذلا ولا ملاما کمثل غیث اعجب الکفار
نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یکون حطاما وجه دوم آنکه بعد ملاحظه انفاس
مدائح ومفاخر وجلائل فضائل ومآثر احمد بن حنبل هرگز کسی از عقلا وارباب حیا
جسارت نمی تواند کرد بر آنکه روایت چنین امام انام ورکن اعظم اسلام را از قبیل
مفتریات ومختلقات کذابین اغتام قرار دهد ونبذی از مناقب ومحامد احمد بن حنبل
از کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان البستی وحلیة الاولیاء ابو نعیم احمد بن عبد الله
اصفهانی وکتاب الاکمال ابو نصر علی بن هبة الله المعروف بابن ماکولا وکتاب
الانساب عبد الکریم بن محمد سمعانی ووفیات الاعیان ابن خلکان وتهذیب الاسماء
یحیی بن شرف النووی وکتاب المختصر فی اخبار البشر تصنیف ابو الفدا اسماعیل
بن علی الایوبی وتذکرة الحفاظ وعبر فی خبر من غبر ذهبی ومرآة الجنان یافعی وتتمة
المختصر ابن الوردی ورجال مشکوة ولی الدین الخطیب وتهذیب التهذیب وتقریب
التهذیب ابن حجر عسقلانی وطبقات شافعیه ابو بکر اسدی وطبقات الحفاظ
جلال الدین سیوطی وکتائب اعلام الاخیار کفوی وفیض القدیر عبد الرؤف
بن تاج العارفین مناوی وشرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی زرقانی

ودر رجال مشکوة شیخ عبدالحق و انصاف شاه ولی الله در مجلد حدیث تشبیه مبین شد فلتکن منك علی ذکر و نهایت مدح و ثنای احمد اینست که قیام مقام انبیا برای او ثابت می سازند چنانچه از افاده نووی در تهذیب الاسما ظاهرست که ابراهیم بن الحرث که از اولاد عبادة بن الصامت بود گفت که به بشر حافی گفتند که اگر تو هم قائم میشدی میگفتی آنچه احمد گفت خوب می بود بشر حافی گفت که من این قادر نیستم بتحقیق که احمد قائم شد مقام انبیا پس چگونه ممکن ست که روایت شخصیکه قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل جناب امیر المومنین ع لائق احتجاج و استدلال نباشد بار الها مگر آنکه بگویند که در باب فضل جناب امیر المومنین علیه السلام العیاذ بالله ارشاد خود انبیا علیهم السلام را قبول نمیکنیم پس چگونه روایت کسی را که قائم مقام انبیا علیهم السلام باشد در فضل نفس رسول قبول کنیم و بیخ و بنیاد فضائل مصنوعه مناقب نخوته مشایخ خود بر کنیم و نیز از روائع بدائع آنست که ابن المدینی امام ائمه سنیه علی التحقیق حضرت احمد بن حنبل ابیق را بر حضرت صدیق و شیخ عتیق ترجیح و تفضیل داده چنانچه شیخ عبدالحق در رجال مشکوة گفته قال المیمونی قال قال لی ابن المدینی بالبصرة بعد المحنة یا میمونی ما قام احد فی الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا و ابوبکر قد قام فی الردة قلت بای شئ قال ان ابابکر وجد انصارا و ان احمد لم یجد ناصرا پس جای سر بر سنگ زدن ست که روایت چنین بزرگ که بر حضرت یار غار غار و امر کش از انواع شنار و عار ترجیح داده بمقابله اهل حق موضوع و مختلق و مکذوب و مفتری و آنهم باجماع اهلسنت وانمایند وحظ وافر از کمال استحیا و انصاف و شرم و آزرم ربایند

فالعجب کل العجب کیف یدعی الخاطب النحریر وضع هذا الحدیث الشریف المستنیر مع ان الامام احمد بن حنبل البصیر الذی قام عندهم مقام الانبیاء فی مقاساة المحنة والبلاء بل فاق وتقدم علی الشیخ التیمی الکبیر اعنی ابن ابی قحافة الحائز عندهم لانواع العلم والفضل والشرافة یرویه بسند صحیح ویعده من مناقب المنصوص علیه یوم الغدیر علیه آلاف سلام الملك القدیر فهل یخرج الخاطب الوحید هذا الامام الرشید والرکن السدید عن اهل السنة والصواب ویلجه فی زرافة الهالکین المبتدعین الاوشاب الاقشاب حتی یتم له دعوی اجماع اهل السنة علی وضع هذا الحدیث المستطاب وان کان لا یتم الا باخراج جمع کثیر وجم غفیر من السنیة العالیة النصاب بل ولا یتم بعد ذلك ایضا لعدم ثبوت الاجماع بتقول واحد واثنین او جمع من المتعصبین الداخلین فی العلم من غیر باب والله ولی التوفیق فی المبدأ والمآب و هرچند معالی باهره و مکارم زاهره احمد بن حنبل که سابقا در مجلد حدیث تشبیه مذکور شده برای تخجیل و تخجیل مخاطب نبیل کافی و وافی ست لکن بعضی از آن علاوه بر ماسبق درین جا هم سطور میشود پس باید دانست که احمد بن محمد بن عثمان ذهبی در کتاب سیر النبلاء در مدح و اطرا و وصف و ثنای احمد بن حنبل قریب شانزده جزو نوشته چون ایراد آن بالتمام والکمال موجب املال ست ناچار ببعض آن اکتفا میرود قال الذهبی فی الکتاب المسطور الامام احمد بن حنبل هو الامام حقا و شیخ الاسلام صدقا ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حیان بن انس

بن عوف بن قاسط بن مازن بن شيبان بن ذهل بن ثعلبة بن عكابة
بن صعب بن علي بن بكر بن وائل الذهلي الشيباني المروزي ثم البغدادي
احد الائمة الاعلام هكذا ساق نسبه ولده عبد الله واعتمده ابو بكر
الخطيب في تاريخه وغيره الى ان قال رحلته وحفظه قال صالح سمعت
ابي يقول خرجت الى الكوفة فسكنت في بيت وتحت رأسي لبنة فحممت
فرجعت الى امي ولم اكن استأذنتها وقال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول
تزوجت وانا ابن اربعين سنة فرزق الله خيرا كثيرا قال ابو بكر الخلال
في كتاب اخلاق احمد وهو مجلد املى علي زهير بن صالح بن احمد قال تزوج
جدي عباسة بنت الفضل من العرب فلم يولد له منها غير ابي وتوفيت
فتزوج بعدها ريحانة فولدت عبد الله عمي ثم توفيت فاشترى ام حسين
فولدت ام علي زينب وولدت الحسن والحسين توأمين وماتا بقرب ولادتهما
ثم ولدت الحسن ومحمدا فعاشا حتى صارا من السن الى نحو من اربعين
سنة ثم ولدت سعيدا قيل كانت والدة عبد الله عوراء واقامت
معه سنين قال المروزي قال لي ابو عبد الله اختلفت الى الكتّاب ثم
اختلفت الى الديوان وانا ابن اربع عشرة سنة وذكر الخلال حكايات
في عقل احمد وحيائه في المكتب وورعه في الصغر انبأنا المروزي سمعت
ابا عبد الله يقول مات هشيم ولي عشرون سنة فخرجت انا والاعرابي
رفيق كان لابي عبد الله قال خرجنا مشاة فوصلنا الكوفة يعني في سنة
ثلاث وثمانين فاتينا ابا معوية وعنده الخلق فاعطى الاعرابي حجة

بستين

بستين درهما فخرج وتركني في بيت وحدي فاستوحشت وليس معي الا جراب
فيه كتبي كنت اضعه فوق لبنة واضع رأسي عليه وكنت اذاكر وكيعا
بحديث الثوري وذكر مرة شيئا فقال هذا عند هشيم فقلت لا وكان ربما
ذكر العشر احاديث فاحفظها فاذا قام قالوا لي فأمليها عليهم وانبأنا
عبد الله بن احمد قال لي ابي خذ اي كتاب شئت من كتب وكيع من المصنف
فان شئت ان تسألني عن الكلام حتى اخبرك بالاسناد وان شئت
بالاسناد حتى اخبرك بالكلام وانبأ عبد الله بن احمد سمعت سفيان
بن وكيع يقول احفظ عن ابيك مسئلة من نحو اربعين سنة سئل عن
الطلاق قبل النكاح فقال يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن
علي وابن عباس ونيف وعشرين من التابعين لم يروا به باسا فسألت
ابي عن ذلك فقال صدق كذا قلت قال وحفظت اني سمعت ابا بكر بن حماد
يقول سمعت ابا بكر بن ابي شيبة يقول لا يقال لاحمد بن حنبل من اين قلت
وسمعت ابا اسمعيل الترمذي يذكر عن ابن نمير قال كنت عند وكيع
فجاءه رجل او قال جماعة من اصحاب ابي حنيفة فقالوا له ههنا
رجل بغدادي يتكلم في بعض الكوفيين فلم يعرفه وكيع فبينا نحن
اذ طلع احمد بن حنبل فقالوا هذا هو فقال وكيع ههنا يا ابا عبد الله
فاوفوا فجعلوا يذكرون عن ابي عبد الله الذي ينكرون وجعل
ابو عبد الله يحتج بالاحاديث عن النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا
لوكيع هذا بحضرتك ترى ما يقول فقال الرجل يقول قال رسول الله الخ

اقول له ثم قال ليس القول الا كما قلت يا ابا عبد الله فقال القوم لوكيع حدّثنا علمك
والله البغدادي قال عارم وضع احمد عندي نفقته فقلت له يوما
يا ابا عبد الله بلغني انك من العرب فقال يا ابا النعمان نحن قوم مساكين
فلم يزل يدافعني حتى خرج ولم يقل لي شيئا قال الخلال انبا المروزي ان
ابا عبد الله قال ما تزوجت الا بعد الاربعين وعن احمد الدورقي عن ابي عبد الله
قال نحن كتبنا الحديث من ستة وجوه وسبعة ولم نضبطه فكيف يضبطه
من كتبه من وجه واحد قال عبد الله بن احمد قال لي ابو زرعة ابوك
يحفظ الف الف حديث فقيل له وما يدريك قال ذاكرته فاخذت
عليه الابواب فهذه حكاية صحيحة في سعة علم ابي عبد الله وكانوا يعدّون
في ذلك المكرّر والاثر وفتوى التابعي وما فسّر ونحو ذلك والا فالمتون المرفوعة
القوية لا تبلغ عشر معشار ذلك قال ابن ابي حاتم قال سعيد بن عمرو يا ابا زرعة
انت احفظ ام احمد قال بل احمد قلت كيف علمت قال وجدت كتبه ليس في
اوائل الاجزاء اسماء الذين حدّثوه فكان يحفظ كل جزء ممن سمعه وانا
لا اقدر على هذا وعن ابي زرعة قال حزرت كتب احمد يوم مات فبلغت
اثني عشر حملا وعدلا ما كان على ظهر كتاب منها حديث فلان ولا في بطنه
حدّثنا فلان كل ذلك كان يحفظه وقال حسن بن منبه سمعت ابا زرعة
يقول اخرج الي ابو عبد الله اجزاء كلها سفيان سفيان ليس على حديث
منها ثنا فلان فظننتها عن رجل واحد فانتخبت منها فلما قرأ ذلك
علي جعل يقول ثنا وكيع ويحيى وانبا فلان فعجبت ولم اقدر انا على هذا

قال ابراهيم الحربي رايت ابا عبد الله كان الله جمع له علم الاولين والآخرين
وعن رجل قال ما رأيت احدا اعلم بفقه الحديث ومعانيه من احمد
بن سلمة سمعت ابن راهويه يقول كنت اجالس احمد وابن معين ونتذاكر فاقول
ما فقهه ما تفسيره فيسكتون الا احمد قال ابو بكر الخلال كان احمد قد
كتب كتب الرأي وحفظها ثم لم يلتفت اليها قال ابراهيم بن شماس سألنا
وكيعا عن خارجة بن مصعب فقال نهاني احمد ان احدث عنه قال
العباس بن محمد الخلال انبا ابراهيم بن شماس سمعت وكيعا وحفص
بن غياث يقولان ما قدم الكوفة مثل ذاك الفتى يعنيان احمد بن
حنبل وقيل ان احمد اتى حسينا الجعفي بكتاب كبير
يشفع في احد فقال حسين يا ابا عبد الله لا تجعل بيني وبينك منعما
فليس تحمل علي باحد الا وانت اكبر منه الخلال انبا المروزي انبا خضر
المروزي بطرسوس سمعت ابن راهويه سمعت يحيى بن آدم يقول احمد
بن حنبل امامنا الخلال انبانا محمد بن علي ثنا الاثرم حدثني بعض
من كان مع ابي عبد الله انهم كانوا يجتمعون عند يحيى بن آدم فيتشاغلون
عن الحديث بمناظرة احمد يحيى بن آدم ويرتفع الصوت بينهما وكان
يحيى بن آدم واحد اهل زمانه في الفقه الخلال انبا المروزي سمعت
محمد بن يحيى القطان يقول رأيت ابي مكرما لاحمد بن حنبل لقد بذل له
كتبه او قال حديثه وقال القواريري قال يحيى القطان ما قدم علينا
مثل هذين احمد بن حنبل ويحيى بن معين وما قدم علي من بغداد احب

مناقب احمد بن حنبل

الى من احمد بن حنبل و قال عبد الله بن احمد سمعت ابى يقول شق على يحيى بن
سعيد يوم خرجت من البصرة عمرو بن العباس سمعت عبد الرحمن بن مهدى
ذكر اصحاب الحديث فقال اعلمهم بحديث الثورى احمد بن حنبل قال
فاقبل احمد فقال ابن مهدى من اراد ان ينظر الى ما بين كتفى الثورى
فلينظر الى هذا قال المروزى قال احمد عنيت بحديث سفيان حتى كتبته
عن رجلين حتى كلمنا يحيى بن آدم فكلم لنا الاشجعى فكان يخرج الينا الكتب
فنكتب من غير ان نسمع وعن ابن مهدى قال ما نظرت الى احمد الا ذكرت
به سفيان قال عبد الله بن احمد سمعت ابى يقول خالف وكيع ابن مهدى
فى نحو من ستين حديثا من حديث سفيان فذكرت ذلك لابن مهدى
وكان يخفيه عنى عباس الدورى سمعت ابا عاصم يقول لرجل بغدادى
من تعدون عندكم اليوم من اصحاب الحديث قال عندنا احمد بن حنبل
ويحيى بن معين وابو خيثمة والمعيطى والسويدى حتى عد له جماعة
بالكوفة ايضا وبالبصرة فقال ابو عاصم قد رأيت جميع من ذكرت و
جاؤا الى ولم ار مثل ذلك الفتى يعنى احمد بن حنبل قال شجاع بن مخلد سمعت
ابا الوليد الطيالسى يقول ما بالمصرين رجل اكرم على من احمد بن حنبل
وعن سليمان بن حرب انه قال لرجل سل احمد بن حنبل ما يقول فى
مسئلة كذا فانه عندنا امام الخلال انبا على بن سهل قال رأيت يحيى بن
معين عند عفان ومعه احمد بن حنبل فقال ليس هنا اليوم حديث
فقال يحيى ترد احمد بن حنبل وقد جاء فقال الباب مقفل والجارية ليست

هنا

مناقب احمد بن حنبل

هنا قال يحيى انا افتح فتكلم على القفل بشئ ففتحه فقال عفان وفاش ايضا
وحدثهم قال وانبا المروزى قلت لاحمد اكان اغمى عليك او غشى عليك
عند ابن عيينة قال نعم فى دهليزه زحمنى الناس فاغمى على وروى
ان سفيان قال يومئذ كيف احدث وقد مات خير الناس
وقال مهنا بن يحيى قد رأيت ابن عيينة ووكيعا وبقية وعبد الرزاق
وضمرة والناس ما رأيت رجلا اجمع من احمد فى علمه و زهده وورعه
وذكر اشياء وقال نوح بن حبيب القومسى سلمت على احمد بن حنبل
فى سنة ثمان وتسعين ومائة بمسجد الخيف وهو يفتى فتيا واسعة
وعن شيخ انه كان عنده كتاب بخط احمد بن حنبل فقال كنا عند ابن
عيينة سنة ففقدت احمد بن حنبل اياما فدللت على موضعه
فجئت فاذا هو فى شبيه بكهف فى جياد فقلت سلام عليكم ادخل
فقال لا ثم قال ادخل فدخلت واذا عليه قطعة لبد خلق فقلت
لم حجبتنى فقال حتى استتر فقلت ما شانك قال سرقت ثيابى قال
فبادرت الى منزلى فجئته بمائة درهم فعرضتها عليه فامتنع فقلت
قرضا فابى حتى بلغت عشرين درهما فابى وقلت ما يحل لك ان
تقتل نفسك قال ارجع فرجعت فقال اليس قد سمعت معى من
ابن عيينه قلت بلى قال تحب ان انسخه لك قلت نعم قال اشترلى
ورقا قال فكتب بدراهم اكتسى منها بثوبين الحاكم سمعت بكران
بن احمد الحنظلى الزاهد ببغداد سمعت عبد الله بن احمد سمعت

مناقب احمد بن حنبل

ابی یقول قدمت صنعاء انا ویحیی بن معین فمضیت الی عبد الرزاق
قدمته وتخلف یحیی فلما ذهبت ادق الباب قال لی بقال تجاه
داره مه لا تدق فان الشیخ یهاب فجلست حتی اذا کان قبل المغرب
خرج فوثبت الیه وفی یدی احادیث انتقیتها فسلمت وقلت حدثنی بهذه
رحمك الله فانی رجل غریب قال ومن انت وزبرنی قلت انا احمد بن
حنبل قال فتقاصر وضمنی الیه وقال بالله انت ابو عبد الله ثم اخذ الاحادیث
وجعل یقرؤها حتی اظلم فقال للبقال هلم المصباح حتی خرج وقت المغرب
وکان عبد الرزاق یؤخر صلوة المغرب الخلال ابن الرمادی سمعت عبد الرزاق
وذکر احمد بن حنبل فدمعت عیناه فقال بلغنی ان نفقته نفدت فاخذت
بیده فاقمته خلف الباب وما معنا احد فقلت له انه لا یجتمع عندنا
الدنانیر اذا بعنا الغلة اشغلناها فی شیء وقد وجدت عند النساء
عشرة دنانیر فخذها وارجو ان لا تنفقها حتی یتهیأ شیء فقال لی یا ابا بکر
لو قبلت من احد شیئا قبلت منك ثم قال الذهبی بعد نحو من ورقة
قال احمد بن سنان القطان ما رأیت یزید لاحد اشد تعظیما منه
لاحمد بن حنبل ولا اکرم احدا مثله کان یقعده الی جنبه ویوقره ولا
یمازحه وقال عبد الرزاق ما رأیت احدا افقه ولا اورع من احمد بن
حنبل قلت قال هذا وقد رأی مثل الثوری ومالك وابن جریج وقال
حفص بن غیاث ما قدم الکوفة مثل احمد وقال ابو الیمان کنت اشبه
احمد بارطاة بن المنذر وقال الهیثم بن جمیل الحافظ ان عاش احمد

مناقب احمد بن حنبل

سیکون حجة علی اهل زمانه وقال قتیبة خیر اهل زماننا ابن المبارك
ثم هذا الشاب یعنی احمد بن حنبل واذا رأیت رجلا یحب احمد فاعلم
انه صاحب سنة ولو ادرك عصر الثوری والاوزاعی واللیث لکان
هو المقدم علیهم فقیل لقتیبة تضم احمد الی التابعین قال الی کبار
التابعین وقال قتیبة لولا الثوری لمات الورع ولولا احمد لاحدثوا
فی الدین احمد امام الدنیا قلت قد روی احمد فی مسنده عن قتیبة
کثیرا وقیل لابی مسهر الغسانی تعرف من یحفظ علی الامة امر دینها
قال شاب فی ناحیة المشرق یعنی احمد قال المزنی قال لی الشافعی رأیت
ببغداد شابا اذا قال انا قال الناس کلهم صدق قلت ومن هو
قال احمد بن حنبل وقال حرملة سمعت الشافعی یقول خرجت من بغداد
فما خلفت بها رجلا افضل ولا اعلم ولا افقه ولا اتقی من احمد بن
حنبل وقال الزعفرانی قال لی الشافعی ما رأیت اعقل من احمد وسلیمان
بن داود الهاشمی وقال محمد بن اسحاق بن راهویه حدثنی ابی قال لی
احمد بن حنبل تعال حتی اریك من لم تر مثله فذهب بی الی الشافعی
قال ابی وما رأی الشافعی مثل احمد بن حنبل ولولا احمد وبذل نفسه
لذهب الاسلام یرید المحنة وروی عن اسحاق بن راهویه قال احمد
حجة بین الله وبین خلقه وقال محمد بن عبدویه سمعت علی بن
المدینی یقول احمد افضل عندی من سعید بن جبیر فی زمانه
لان سعیدا کان له نظراء وعن ابن المدینی قال اعز الله الدین

بالصديق يوم الردة وباحمد يوم المحنة وقال ابو عبيد انتهى العلم الى اربعة
احمد بن حنبل وهو افقههم وذكر الحكاية وقال ابو عبيد انى لا تزين بذكر
احمد ما رايت رجلا اعلم بالسنة منه وقال الحسن بن الربيع ما شبهت
احمد بن حنبل الا بابن المبارك في سمته وتقاه الطبراني انبا محمد بن
الحسين الانماطي قال كنا في مجلس فيه يحيى بن معين وابو خيثمه فجعلوا
يثنون على احمد بن حنبل فقال رجل فبعض هذا فقال يحيى وكثرة الثناء
على احمد تستنكر لو جلسنا بالثناء عليه ما ذكرنا فضائله بكمالها وقال
عباس عن ابن معين قال ما رايت مثل احمد وقال النفيلي كان احمد بن حنبل
من اعلام الدين وقال المروزي حضرت ابا ثور سئل عن مسئلة فقال
قال ابو عبد الله احمد بن حنبل شيخنا وامامنا فيها كذا وكذا وقال
ابن معين ما رأيت من يحدث لله الا ثلثة يعلى بن عبيد والقعنبي
واحمد بن حنبل وقال ابن معين ارادوا ان اكون مثل احمد والله لا اكون
مثله ابدا وقال ابو خيثمة ما رايت مثل احمد ولا اشد منه قلبا وقال
علي بن خشرم سمعت بشر بن الحارث يقول انا اسأل عن احمد بن حنبل
ان احمد دخل الكير فخرج ذهبا احمر وقال عبد الله بن احمد قال ابي
بشر الحافي حين ضرب ابي لو انك خرجت فقلت انى حل قال احمد فقال
اتريد ان اقوم مقام الانبياء القاسم بن محمد الصائغ سمعت المروزي
يقول دخلت على ذي النون السجن ونحن بالعسكر فقال اي شيء حال سيدنا
يعني احمد بن حنبل وقال محمد بن حماد الطهراني سمعت ابا ثور الفقيه يقول

احمد بن حنبل اعلم وافقه من الثوري وقال نصر بن علي الجهضمي احمد افضل
اهل زمانه قال صالح بن علي الحلبي سمعت ابا همام السكوني يقول ما رأيت
مثل احمد بن حنبل ولا رأى هو مثله وعن حجاج بن الشاعر قال ما رأيت
افضل من احمد بن حنبل وما كنت احب ان اقتل في سبيل الله ولم اصل
على احمد بلغ والله في الامامة اكثر من مبلغ سفيان ومالك وقال
عمرو الناقد اذا وافقني احمد بن حنبل على حديث لا ابالي من خالفني قال
ابن ابي حاتم سألت ابي عن علي بن المديني واحمد بن حنبل ايهما احفظ
فقال كانا في الحفظ متقاربين وكان احمد افقه اذا رأيت من يحب
احمد فاعلم انه صاحب سنة وقال ابو زرعة احمد بن حنبل اكبر
من اسحاق وافقه ما رأيت احدا اكمل من احمد وقال محمد بن يحيى الذهلي
جعلت احمد اماما فيما بيني وبين الله تعالى وقال محمد بن مهران الجمال
ما بقي غير احمد قال امام الائمة ابن خزيمة سمعت محمد بن سحنويه
سمعت ابا عمير بن النحاس الرملي وذكر احمد بن حنبل فقال رحمه الله
عن الدنيا ما كان اصبره وبالماضين ما كان اشبهه وبالصالحين
ما كان الحقه عرضت له الدنيا فاباها والبدع فنفاها قال ابو حاتم
كان ابو عمير من عباد المسلمين قال لي امل علي شيئا عن احمد بن حنبل
وروى عن ابي عبد الله البوشنجي قال ما رأيت اجمع في كل شيء من احمد بن
حنبل ولا اعقل منه وقال ابن وارة كان احمد صاحب فقه صاحب
حفظ صاحب معرفة وقال النسائي جمع احمد بن حنبل المعرفة بالحديث

مدائح احمد بن حنبل

والفقه والورع والزهد والصبر وعن عبد الوهاب الوراق قال لما قال النبي صلى الله عليه وسلم فردوه الى عالمه رددناه الى احمد بن حنبل وكان اعلم اهل زمانه قال ابو داود وكانت مجالس احمد مجالس الآخرة لا يذكر فيها شئ من امر الدنيا ما رأيته ذكر الدنيا قط قال صالح بن محمد جزرة افقه من ادركت في الحديث احمد بن حنبل قال علي بن خلف سمعت الحميدي يقول ما دمت بالحجاز واحمد بالعراق وابن راهويه بخراسان لا يغلبنا احد الخلال انبانا محمد بن ياسين البلدي سمعت ابن ابي اويس وقيل له ذهب اصحاب الحديث فقال ما ابقى الله احمد بن حنبل فلم يذهب اصحاب الحديث وعن ابن المديني قال امرني سيدي احمد بن حنبل ان لا احدث الا من كتاب الحسين بن الحسن ابو معين الرازي سمعت ابن المديني يقول ليس في اصحابنا احفظ من احمد بلغني انه لا يحدث الا من كتاب ولنا فيه اسوة وعنه قال احمد اليوم حجة الله تعالى على خلقه اخبرنا عمر بن عبد المنعم عن ابي اليمن الكندي انبانا عبد الملك بن ابي القاسم انبانا ابو اسمعيل الهروي انبانا ابو يعقوب القراب انبانا محمد بن عبد الله الجوزقي سمعت ابا حامد الشرقي سمعت احمد بن سلمة سمعت احمد بن عاصم سمعت ابا عبيد القاسم بن سلام يقول انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل وهو افقههم فيه والى ابن شيبة وهو احفظهم والى علي بن المديني وهو اعلمهم به والى يحيى بن معين وهو اكتبهم له اسحق المنجنيقي انبانا القاسم بن محمد المؤدب عن محمد بن ابي بشر قال اتيت احمد بن حنبل في مسئلة فقال ايت ابا عبيد فان له

مدائح احمد بن حنبل

بيانا لا تسمعه من غيره فاتيته فشفاني جوابه فاخبرته بقول احمد فقال ذاك رجل من عمال الله نشر الله تعالى رداء علمه وذخر له عنده الزلفى اما تراه محببا مالوفا ما رأت عيني بالعراق رجلا اجتمعت فيه خصال هي فيه فبارك الله تعالى له فيما اعطاه من الحلم والعلم والفهم فانه لكما

قيل شعر يزينك اما غاب عنك فان دنا ... رأيت له وجها يسرك مقبلا

يعلم هذا الخلق ما شذ عنهم ... من الادب المجهول كهفا ومعقلا

ويحسن في ذات الاله اذا رأى ... مضيما لاهل الحق لا يسأم البلا

واخوانه الادنون كل موفق ... بصير بامر الله يسمو على العلا

وباسنادي الى ابي اسمعيل الانصاري انبانا اسمعيل بن ابراهيم انبانا نصر بن ابي نصر الطوسي سمعت علي بن احمد بن خشيش سمعت ابا الحديث الصوفي بمصر عن ابيه عن المزني يقول احمد بن حنبل يوم المحنة وابو بكر يوم الردة وعمر يوم السقيفة وعثمان يوم الدار وعلي يوم صفين قال احمد بن محمد الرشديني سمعت احمد بن صالح المصري يقول ما رأيت بالعراق مثل هذين احمد بن حنبل ومحمد بن عبد الله بن نمير رجلين جامعين لم ار مثلهما بالعراق وروى احمد بن سلمة النيسابوري عن ابن وارة قال احمد بن حنبل ببغداد واحمد بن صالح بمصر وابو جعفر النفيلي بحران وابن نمير بالكوفة هؤلاء اركان الدين قال علي بن الجنيد الرازي سمعت ابا جعفر النفيلي يقول كان احمد بن حنبل من اعلام الدين وعن محمد بن مصعب العابد قال

لسوط ضرب به احمد بن حنبل فی الله تعالی اکبر من ایام بشر بن الحارث
الحافی قلت بشر عظیم القدر کاحمد و لا ندری من الاعمال انما الله تعالی
یعلم ذلک قال ابو عبد الرحمن النهاوندی سمعت یعقوب الفسوی
یقول کتبت عن الف شیخ حجتی فیما بینی وبین الله رجلان احمد بن حنبل
واحمد بن صالح وبالاسناد الی الانصاری شیخ الاسلام انبا ابو یعقوب
انبا منصور بن عبد الله الذهلی انبا محمد بن الحسن بن علی البخاری سمعت
محمد بن ابراهیم البوشنجی وذکر احمد بن حنبل فقال هو عندی افضل
وافقه من سفیان الثوری وذلک ان سفیان لم یمتحن بمثل ما امتحن به
احمد ولا علم سفیان ومن تقدم من فقهاء الامصار بعلم احمد بن
حنبل لانه کان اجمع بها وابصر باغالیطهم وصدقهم وکذبهم قال القیم
بلغنی عن بشر بن الحارث انه قال قام احمد مقام الانبیاء واحمد عندنا امتحن
بالسراء والضراء فکان فیهما معتصما بالله تعالی قال ابو یحیی الناقد کنا
عند ابراهیم بن عرعرة فذکروا علی بن عاصم فقال رجل احمد بن حنبل
یضعفه فقال رجل وما یضره اذا کان ثقة فقال ابن عرعرة والله
لو تکلم احمد فی علقمة والاسود لضرهما وقال الختلی سمعت اسمعیل
بن الخلیل یقول لو کان احمد بن حنبل فی بنی اسرائیل لکان آیة وعن علی
بن شعیب قال عندنا المثل الکائن فی بنی اسرائیل من ان احدهم کان
یوضع المنشار علی مفرق راسه ما یصرفه ذلک عن دینه ولولا
ان احمد قام بهذا الشان لکان عارا علینا ان قوما سبکوا فلم یخرج منهم

احمد

احد قال ابن اسلم سمعت محمد بن نصر المروزی یقول صرت الی دار احمد بن
حنبل مرارا وسألته عن مسائل فقیل له اکان اکثر حدیثا ام اسحق قال
بل احمد اکثر حدیثا واورع احمد فاق اهل زمانه قلت کان احمد عظیم
الشان رأسا فی الحدیث وفی الفقه وفی التأله الذی علیه خلق فی
خصومة فما الظن باخواته واقرانه وکان مهیبا فی ذات الله حتی قال
ابو عبید ما هبت احدا فی مسئلة ما هبت احمد بن حنبل وقال
ابراهیم الحربی عالم وقته سعید بن المسیب فی زمانه وسفیان
الثوری فی زمانه واحمد بن حنبل فی زمانه قرأت علی اسحاق الاسدی
اخبرکم ابن خلیل انبا اللبان عن ابی علی الحداد انبا ابو نعیم انبا ابو بکر
بن مالک انبا محمد بن یونس حدثنی سلیمان الشاذکونی قال یشبه
علی بن المدینی باحمد بن حنبل هیهات ما اشبه السک باللک لقد
حضرت من ودعه شیئا بمکة انه رهن سطلا عند فامی فاخذ منه
شیئا لیقوته فجاء فاعطاه فکاکه فاخرج الیه سطلین فقال انظر
ایهما سطلک فقال لا ادری انت فی حل منه ومما اعطیتک ولم یأخذه
قال الفامی والله انه سطله وانما اردت ان امتحنه فیه وبه الی ابی نعیم
انبا سلیمان بن احمد انبا الابار سمعت محمد بن یحیی النیسابوری حین
بلغه وفاة احمد یقول ینبغی لکل اهل دار ببغداد ان یقیموا علیه النیاحة
فی دورهم قلت تکلم الذهلی بمقتضی الحزن لا بمقتضی الشرع قال احمد بن
القاسم المقری سمعت الحسین الکرابیسی مثل الذین یذکرون احمد بن حنبل

مدایح احمد بن حنبل

مثل قوم يجيئون الى ابى قبيس يريدون ان يهدموه بمعاولهم الطبرانى انبا ادريس بن عبد الكريم المقرى قال رأيت علمانا مثل الهيثم بن خارجة ومصعب الزبيرى ويحيى بن معين وابى بكر بن ابى شيبة واخيه وعبد الاعلى بن حماد وابن ابى الشوارب وعلى بن المدينى والقواريرى وابى خيثمة وابى معمر والوركانى واحمد بن محمد بن ايوب ومحمد بن بكار وعمرو الناقد ويحيى بن ايوب المقابرى وشريح بن يونس وخلف بن هشام وابى الربيع الزهرانى فيمن لا احصيهم يعظمون احمد ويجلونه ويوقرونه ويجلونه ويقصدونه للسلام عليه قال ابو على بن شاذان قال محمد بن عبيد الله الشافعى لما مات سعيد بن احمد بن حنبل جاء ابراهيم الحربى الى عبد الله بن احمد فقام اليه عبد الله فقال تقوم الى قال والله لو راك ابى لقام اليك والله لو رأى ابن عيينة اباك لقام اليه قال محمد بن ايوب العكبرى سمعت ابراهيم الحربى يقول التابعون كلهم آخرهم احمد بن حنبل وهو عندى اجلهم يقولون من حلف بالطلاق ان لا يفعل شيئا ثم فعله ناسيا كلهم يلزمونه الطلاق وعن الاثرم قال ناظرت رجلا فقال من قال بهذه المسئلة قلت من ليس فى شرق ولا غرب مثله قال من قلت احمد بن حنبل وقد اثنى على ابى عبد الله جماعة من اولياء الله تبركوا به روى ذلك ابو الفرج ابن الجوزى وشيخ الاسلام ولم يصح سند بعض ذلك اخبرنا اسمعيل بن عميرة انبا ابن قدامة انبا ابو طالب ابن خضير انبا ابو طالب اليوسفى انبا ابو اسحق البرمكى انبا على بن عبد العزيز انبا عبد الرحمن بن ابى حاتم

اقوال ابراهیم الحربی

ابنا ابو زرعة وقيل له اختيار احمد واسحاق احب اليك ام قول الشافعى قال بل اختيار احمد واسحاق ما اعلم فى اصحابنا اسود الرأس افقه من احمد بن حنبل وما رأيت احدا اجمع منه الى آخر ما ذكر الذهبى من الفضائل الجميلة والمحاسن الطويلة **وجه سوم** آنکه مجرد روایت احمد بن حنبل حدیثی را دلیل ثبوت و تحقق و مزید اعتماد و اعتبار و قبول آن نزد محققین فحول است اخطب خوارزم در مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ذکر فضائل امير المومنين ابى الحسن على بن ابى طالب بل ذكر شئ منها اذ ذكر جميعها يقصر عنه باع الاحصاء بل ذكر اكثرها يضيق عنه نطاق طاقة الاستقصاء يدلك على صدق ما ذكرت ما انبانى الامام الحافظ صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الهمدانى وقاضى القضاة الامام الاجل نجم الدين ابو منصور محمد بن الحسين بن محمد البغدادى قال انبانا الشريف الامام الاجل نور الهدى ابو طالب الحسين بن محمد بن على الزينبى رحمه الله عن الامام محمد بن احمد بن على بن الحسين بن شاذان قال حدثنا المعافى بن زكريا ابو الفتح عن محمد بن احمد بن ابى الثلج عن الحسن بن محمد بن بهرام عن يوسف بن موسى القطان عن جرير عن ليث عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ان الغياض اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس كتاب ما احصوا فضائل على بن ابى طالب عليه السلام وبهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدثنى ابو محمد الحسن

ص اول کتاب

بن احمد بن مخلد المخلدی من کتابه عن الحسین بن اسحاق عن محمد بن
زکریا عن جعفر بن محمد بن عمار عن ابیه عن جعفر بن محمد عن ابیه عن
علی بن الحسین عن ابیه عن امیر المومنین علی بن طالب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل لاخی علی
فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله
له ما تقدم من ذنبه وما تاخر ومن کتب فضیلة من فضائله
لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلك الکتابة رسم ومن استمع
الی فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع
ومن نظر الی فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم
قال النظر الی علی بن ابی طالب عبادة وذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان
عبد الا بولایته والبراءة من اعدائه وانبانی ابو العلا الحافظ هذا
قال اخبرنا الحسن بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ
حدثنا احمد بن یعقوب بن المهرجان حدثنا علی بن محمد النخعی القاضی
حدثنا الحسین بن الحکم حدثنا حسن بن الحسین عن عیسی بن عبد الله
عن ابیه عن جده قال قال رجل لابن عباس سبحان الله ما اکثر مناقب
علی وفضائله انی لاحسبها ثلث الاف فقال ابن عباس اولا تقول انها
الی ثلثین الفا اقرب قال رضی الله عنه ویدلك علی ذلك ایضا ما یروی
عن الامام الحافظ احمد بن حنبل وهو کما عرف اصحاب الحدیث فی علم
الحدیث قریع اقرانه وامام زمانه والمقتدی به فی هذا الفن فی

ابانه والفارس الذی یکبت فرسان الحفاظ فی میدانه وروایته فیه
رضی الله عنه مقبولة وعلی کاهل التصدیق محمولة لما علم ان الامام
احمد بن حنبل ومن احتذی علی مثاله ونسج علی منواله وحطب فی حبله
وانضوی الی حقله مالوا الی تفضیل الشیخین رضوان الله علیهما فجاءت
روایته فیکعمود الصباح لا یمکن ستره بالراح وهو ما رواه الشیخ الامام
الزاهد فخر الائمة ابو الفضل بن عبد الرحمن الحفربندی الخوارزمی
رحمه الله تعالی اجازة قال اخبرنا الشیخ الامام ابو محمد الحسن بن احمد
السمرقندی قال اخبرنا ابو القاسم عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبدان
العطار واسمعیل بن ابی نصر عبد الرحمن الصابونی واحمد بن الحسین
البیهقی قالوا جمیعا اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت القاضی
الامام ابا الحسن علی بن الحسین وابا الحسن محمد بن المقطر الحافظ
یقولان سمعنا ابا حامد محمد بن هرون الحضرمی یقول سمعت محمد بن
منصور الطوسی یقول سمعت احمد بن حنبل یقول ما جاء لاحد من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من الفضائل ما جاء لعلی
بن ابی طالب ازین عبارت سراسر رشاقت بلاغت شعار واشارت سراپا
بشارت متانت دثار بر ناظر سلیم الاعتبار و متامل بهوشیار هویدا و اشکارست
که روایت احمد بن حنبل در باب جناب امیر المومنین علیه السلام مقبول و بر کاهل تصدیق
محمول ست زیرا که احمد بن حنبل و اتباع و اشیاع او مفضلین شیخین اند پس امام
همام محل ارتیاب و اتهام اصحاب ساده مزاج و یارانست پس روایت او در حق جناب

امیر المومنین علیه السلام من الله الملک العلام مثل عمود صباح در کمال وضوح
وافصاح است که ممکن نیست ستران براح فاطف المصباح فقد طلع بحمد الله
الفتاح المتاح الصباح وانقشع سحاب التشکیک وانزاح وانکشف
ضباب الارتیاب وراح ولمع نور الحق ولاح وسطع ضیاء الصدق
وباح وثبت ان همهمة المنکرین من اشنع الصیاح وانکر النباح
و محمد بن یوسف کنجی در کفایة الطالب گفته قلت ذکر فضائل امیر المومنین
علی بن ابی طالب من آیات القرآن لا یمکن جعله الا فی کتاب واحد
ذکر جمیعها یقصر عنه باع الاحصاء ویدل ذلک علی صدق ما ذهب
الیه مؤلف الکتاب محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی عفا الله
عنه ما اخبره الشیخ المقری ابو اسحاق ابراهیم بن برکة الکتبی بالموصل
عن الامام الحافظ صدر الحفاظ ابی العلاء الحسن بن احمد بن الحسن
العطار عن الشریف الاجل نور الهدی ابی طالب الحسین
بن محمد بن علی الزینبی عن محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان
حدثنا المعافی بن زکریا عن محمد بن احمد بن ابی الثلج عن الحسن بن محمد
بن بهرام عن یوسف بن موسی القطان عن جریر عن اللیث عن مجاهد
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ان الغیاض
اقلام والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصوا فضائل علی
بن ابی طالب وبهذا الاسناد عن ابن شاذان قال حدثنی ابو محمد الحسن
بن احمد المخلدی من کتابه عن الحسین بن اسحاق عن محمد بن زکریا

ص اول کتاب

عن

عن جعفر بن محمد بن عمار عن ابیه عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی
بن الحسین عن ابیه عن امیر المومنین علی بن ابی طالب قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله جعل لاخی علی فضائل لا تحصی کثرة فمن ذکر
فضیلة من فضائله مقرا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه ومن
کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی
لتلک الکتابة رسم ومن استمع الی فضیلة من فضائله غفر الله
له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع ومن نظر الی کتاب من فضائله
غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر ثم قال النظر الی علی عبادة
وذکره عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبرآءة من
اعدائه قلت ما کتبناه الا من حدیث ابن شاذان رواه الحافظ
الهمدانی فی مناقبه وتابعه الخوارزمی واخبرنا ابو اسحاق ابراهیم
بن یوسف بن برکة الکتبی بالموصل عن الحافظ ابی العلاء الحسن بن
احمد اخبرنا الحسین بن احمد المقری اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ
اخبرنا الحسین بن احمد بن یعقوب المهرجان حدثنا علی بن محمد
النخعی القاضی حدثنا الحسین بن الحکم حدثنا حسن بن الحسین عن
عیسی بن عبد الله عن ابیه عن جده قال قال رجل لابن عباس
سبحان الله ما اکثر مناقب علی وفضائله انی لاحسبها ثلثة آلاف
فقال ابن عباس او لا تقول انها الی ثلثین الفا اقرب خرج هذا الاثر
عن ابن عباس الائمة فی کتبهم قلت ویدل علی ذلک ما روینا

ان الله

عن امام اهل الحدیث احمد بن حنبل و هو اعرف اصحاب الحدیث فی علم الحدیث
قریع اقرانه و امام زمانه و المقتدی به فی هذا الفن فی ایامه و الفارس
الذی یکبت فرسان الحفاظ فی میدانه و روایته مقبولة و علی کاهل
التصدیق محمولة و لا یتهم فی دینه و لا یشک انه یقول بتفضیل الشیخین
ابی بکر و عمر فجاءت روایته فیه کعمود الصباح لا یمکن ستره بالراح و هو
ما اخبرنا العلامة مفتی الشام ابو نصر محمد بن هبة الله بن محمد
بن جمیل الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا
ابو المظفر عبد المنعم بن الامام عبد الکریم اخبرنا الحافظ علی التحقیق احمد
بن الحسین البیهقی قال سمعت محمد بن عبد الله الحافظ یقول سمعت القاضی
ابا الحسن علی بن الحسن الجراحی و ابا الحسین محمد بن المظفر الحافظ یقولان
سمعنا ابا حامد محمد بن هرون الحضرمی یقول سمعت محمد بن منصور
الطوسی یقول سمعت الامام احمد بن حنبل یقول ما جاء لاحد من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ما جاء لعلی بن ابی طالب قال
الحافظ البیهقی و هو اهل کل فضیلة و منقبة و مستحق لکل سابقة و مرتبة
و لم یکن احد فی وقته احق بالخلافة منه قلت هکذا اخرجه الحافظ
الدمشقی فی ترجمته من التاریخ و یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی در
تذکره خواص الامة بجواب قدح حدیث مواخات مروی از مجدوح بن زید الباهلی
گفته و احمد مقلد فی الباب متی روی حدیثا وجب المصیر الی روایته
لانه امام زمانه و عالم اوانه و المبرز فی علم النقل علی اقرانه و الفائق

قال الکنجی فی کفایة الطالب روایة احمد مقبولة و علی کاهل التصدیق محمولة

قال سبط ابن الجوزی فی تذکرة خواص الامة ...

الذی لا یجاری فی میدانه و هذا هو الجواب عن جمیع ما یرد فی الباب فی
احادیث الکتاب انتهی فثبت بحمد الله الوهاب الموفق للصواب من هذا
الکلام الرشیق المستطاب المزیح لکل شبهة و ارتیاب الفائح منه نشر
المسک و الملاب ان احمد مقلد و متبوع لذوی الابصار و الالباب
فی هذا الباب متی روی حدیثا وجب المصیر الیه و متی نقل خبرا لزم
الاعتماد علیه لانه امام زمانه و ملاذ اوانه و المبرز الفائق فی علم
النقل علی امثاله و اقرانه و الفارس الذی لا یجاری فی میدانه لا یباری
فی رهانه و هذا جواب کاف و تحقیق شاف لتسخیف جمیع تشکیکات المنکرین
و توهین عامة شبهات المبطلین فی الروایات التی رواها احمد الفطین
فی شان امیر المومنین علیه سلام الملک الحق المبین فقطع دابر القوم
الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین **وجه چهارم** آنکه علامه نحریر ناقد
بصیر محقق خبیر سبط ابن الجوزی جزاه الله خیرا بعد نقل این حدیث شریف از احمد
رد توهم تضعیف آن و تصریح باینکه رجال آن ثقات اند و اثبات عظمت و جلالت
عبد الرزاق بکمال ظهور و وضوح نموده منت عظیم بر اهل حق نهاده داد احراق
قلوب منکرین اجماع صدور جاحدین داده چنانچه در تذکره خواص الامة گفته
حدیث فیما خلق منه قال احمد فی الفضائل حدثنا عبد الرزاق
عن معمر عن الزهری عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت انا و علی بن ابی طالب
نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام فلما

رد توهم موهوم

خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی وفی روایة خلقت
انا وعلی من نور واحد فان قیل فقد ضعفوا هذا الحدیث فالجواب
ان الحدیث الذی ضعفوه غیر هذه الالفاظ وغیر هذا الاسناد
اما اللفظ خلقت انا وهرون بن عمران ویحیی بن زکریا وعلی ابن ابی طالب
من طینة واحدة وفی روایة خلقت انا وعلی من نور وکنا عن یمین العرش
قبل ان یخلق الله آدم بالفی عام فجعلنا نتقلب فی اصلاب الرجال
الی عبد المطلب واما الاسناد فالوا فی اسناده محمد بن خلف المروزی
وکان مغفلا وفیه ایضا جعفر بن احمد بن بیان وکان شیعیا والحدیث
الذی ورواه یخالف هذا اللفظ والاسناد لان رجاله ثقات فان قیل
فعبد الرزاق کان یتشیع قلنا هو اکبر شیوخ احمد بن حنبل ومشی
الی صنعاء من بغداد حتی سمع منه وقال ما رأیت مثل عبد الرزاق
ولو کان فیه بدعة لما روی عنه وما زال الی ان مات یروی عنه و
معظم الاحادیث التی فی المسند رواها من طریقه وقد اخرج عنه
فی الصحیحین انتهی فهذا سبط ابن الجوزی قد نصب نفسه لارغام انف
جده فبالغ فی رده وفل شباحده وقصر منکر تطاوله ومده واضعف
قاصر اغراقه وشده ولم یال جهدا فی الانتهاض والانتداب لخلافه
وایثار ضده والابانة عن فظیع استنکافه وشنیع صده وسبط ابن
الجوزی از افاخم ثقات اعیان واعاظم اثبات ارکان مهره وحذاق ابن شان
وحائز فضل تنقید واتقان وفائز بمرتبه عالیه تحقیق وعرفان ست وبسیاری

توثیق سبط ابن الجوزی رجال سند حدیث نور

مدح سبط ابن الجوزی

از اکابر ائمه سنیه او را بمحامد ناصعه ومناقب بارعه وفضائل رائعه ستوده اند مثل
ابو المؤید محمد بن محمود الخوارزمی وشمس الدین ابو العباس احمد بن محمد المعروف بابن
خلکان ویوسف بن احمد بن محمد بن عثمان وموسی بن محمد بن ابی الحسین الیونینی
البعلبکی وابو الفدا اسمعیل بن علی بن محمود الایوبی وعمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی
ومحمد بن احمد الذهبی وعبد الله بن اسعد الیافعی ومجد الدین ابو طاهر محمد بن
یعقوب الفیروزابادی الشیرازی ومحمد بن علی الداودی المالکی تلمیذ جلال الدین
السیوطی ومحمود بن سلیمان الکفوی وازنیقی صاحب مدینة العلوم وعلی بن سلطان
محمد القاری ومیرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی وخیر الشان اما مدح وثنای
ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی سبط ابن الجوزی را پس در جامع مسانید ابی حنیفه گفته
اما المسند الاول وهو مسند الاستاذ ابی محمد الحارثی البخاری فقد
اخبرنی به الائمة بقرائتی علیهم الامام اقضی قضاة الانام اخطب خطباء
الشام جمال الدین ابو الفضائل عبد الکریم بن عبد الصمد بن محمد
بن ابی الفضل الانصاری الحرستانی والشیخ الثقة تقی الدین اسمعیل بن
ابراهیم بن یحیی الدلجی القرشی المقدسی بقرائتی علیهما بجامع دمشق
والشیخ الامام شمس الدین یوسف بن عبد الله سبط الامام ابی الفرج
بن الجوزی بقرائتی علیه الخ ازین عبارت ظاهر است که ابو المؤید خوارزمی سبط ابن
الجوزی را بوصف شیخ وامام می ستاید وحظ وافر از تعظیم وتبجیل او می باید وچرا چنین
نباشد که سبط ابن الجوزی شیخ واستاد ابو المؤید ست که بر او مسند ابو حنیفه خوانده
واو را از ماخذ این مسند که جهد بلیغ در جمع اشتات آن فرموده گردانیده ونیز

وصف ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بشیخ والامام

مادح سبط ابن الجوزی

ابو المؤید در جامع المسانید بمقام جواب از طعن ابی حنیفه گفته والجواب الثانی
انه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افتراء علی ابی حنیفة وانما
المنقول عنه بابی قبیس کذا قاله الثقات من ارباب النقل ونیز ابو المؤید
در ذکر موانع از تفضیح وتشنیع خطیب بسبب نجزای تحقیر وتعییر او حضرت ابی حنیفه را گفته
والمانع الثالث ان سب الخطیب وذکر ما قیل فیه اشتغال بما لا یعنینا
وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه
ما لا یعنیه ومن احب ان یعرف سریرة الخطیب عفا الله عنه فلیطالع
ترجمته من کتاب تاریخ الکبیر لدمشق الذی جمعه الحافظ ابو القاسم
علی بن الحسین بن هبة الله الشافعی وکتاب الانتصار لامام ائمة
الامصار الذی جمعه الحافظ یوسف سبط ابن الجوزی رح فیری
من سیرته وسریرته ما یقضی منه العجب کیف یتکلم مثله فی الامام
ابی حنیفة رضی الله عنه اما مدح وثنای احمد بن محمد المعروف بابن خلکان
سبط ابن جوزی را پس در وفیات الاعیان بعد ذکر عبد الرحمن بن علی المعروف
بابن الجوزی گفته وکان سبطه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی
الواعظ المشهور حنفی المذهب وله صیت وسمعة فی مجالس وعظه
وقبول عند الملوک وغیرهم وصنف تاریخا کبیرا رایته بخطه فی
اربعین مجلدا سماه مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان وتوفی لیلة الثلثاء
الحادی والعشرین من ذی الحجة سنة اربع وخمسین وستمائة
بدمشق بمنزله بجبل قاسیون ودفن هناک ومولده فی سنة احدی

۱ وصف ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بامام وحافظ

۲ وصف ابو المؤید خوارزمی سبط ابن الجوزی را بحافظ

۳ مدح سبط ابن الجوزی از تاریخ ابن خلکان

وثمانین

مدح ابن خلکان مادح سبط ابن الجوزی

وثمانین وخمسمایة ببغداد وکان هو یقول اخبرتنی امی ان مولدی سنة
اثنتین وثمانین رحمه الله تعالی انتهی نقلا عن اصل نسخة عتیقة من تاریخ
ابن خلکان ونیز ابن خلکان بترجمه حسین بن منصور الحلاج که در آن ذکر ابن المقفع
استطرادا وارد نموده گفته قلت ذکر صاحبنا شمس الدین ابو المظفر یوسف
الواعظ سبط الشیخ جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی الواعظ المشهور
فی تاریخه الکبیر الذی سماه مرآة الزمان اخبار ابن المقفع وما جری
له وقتله فی سنة خمس واربعین ومائة ومن عادته ان یذکر
کل واقعة فی السنة التی کانت فیها فیدل علی ان قتله فی السنة المذکورة
ونیز ابن خلکان در وفیات الاعیان بترجمه یحیی بن محمد بن هبیرة الشیبانی گفته
وذکر الشیخ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی بن عبد الله سبط
الشیخ جمال الدین ابی الفرج الجوزی فی تاریخه الذی سماه مرآة الزمان
ورأیته بدمشق فی اربعین مجلدا وجمیعه بخطه وکان ابوه قزعلی
مملوک عون الدین بن هبیرة المذکور زوجه بنت الشیخ ابی الفرج المذکور
فاولدها شمس الدین المذکور انه سمع مشایخه ببغداد یحکون ان عون
الدین قال کان سبب ولایتی المخزن اننی ضاق ما بیدی حتی فقدت القوت
ایاما فاشار علی بعض اهلی ان امضی الی قبر معروف الکرخی رضی الله عنه
واسأل الله تعالی عنده فان الدعاء عنده مستجاب قال فاتیت قبر معروف
فصلیت عنده ودعوت ثم خرجت لاقصد البلد یعنی بغداد فاجتزت
بقطفتا وهی محلة من محال بغداد قال فرأیت مسجدا مهجورا قد خلت

۱ مدح ابن خلکان سبط ابن الجوزی و نقل از او

۲ نقل ابن خلکان از سبط ابن الجوزی و وصف او بشیخ

لا صلی فیه رکعتین واذا بمریض ملقی علی بادیة فقعدت عند راسه وقلت
ما تشتهی فقال سفرجلة قال فخرجت الی بقال هناك فرهنت عنده میزری
علی سفرجلتین واتیته بهما فاکل من السفرجلة ثم قال اغلق باب المسجد
فغلقته فتنحی عن البادیة وقال احفر ههنا فحفرت فاذا بکوز فقال
خذ هذا فانت احق به فقلت له اما لك وارث فقال لا وانما کان لی
اخ وعهدی به بعید وبلغنی انه مات ونحن من الرصافة قال فبینا هو
یحدثنی اذ قضی فغسلته وکفنته ودفنته ثم اخذت الکوز وفیه
مقدار خمسمائة واتیت الی دجلة لاعبرها فاذا بملاح فی سفینة عتیقة و
علیه ثیاب رثة فقال معی معی فنزلت معه فاذا انه من اکثر الناس شبها
بذلك الرجل فقلت من این انت فقال من الرصافة ولی بنات وانا
صعلوك قلت فما لك احد قال لا کان لی اخ ولی عنه زمان ما ادری
ما فعل الله به قال فقلت ابسط حجرك فبسطه فصببت المال فیه فبهت
فحدثته الحدیث فسالنی ان اخذ نصفه فقلت والله ولا حبة ثم
صعدت الی دار الخلیفة وکتبت رقعة فخرج علیها اشراف المخزن ثم
تدرجت الی الوزارة وجلالت ونبالت وبراعت وحذاقت ومهارت ووثاقت
ومزید اعتبار واعتماد وعلو مقدار وسمو فخار ونقد وانتقان ابن خلکان بر ناظر
اسفار محققین کبار هویدا وآشکار است شمس الدین ابو عبد الله محمد ذهبی در
فی خبر من غبر بعد ذکر سنة احدی وثمانین وستمائة گفته ابن خلکان قاضی القضاة
شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر الاربلی

مدایح ابن خلکان از عبر ذهبی

الشافعی ولد سنة ثمان وستمائة وسمع البخاری من ابن مکرم واجاز له
المؤید الطوسی وجماعة وتفقه بالموصل علی الکمال بن یونس وبالشام
علی ابن شداد ولقی کبار العلماء وبرع فی الفضائل والآداب وسکن مصر
مدة وناب فی القضاء ثم ولی قضاء الشام عشر سنین وعزل بابن الصائغ
سنة تسع وستین فاقام سبع سنین معزولا بمصر ثم رد الی قضاء الشام
وکان کریما جوادا سریا ذکیا اخباریا عارفا باخبار الناس توفی فی رجب
وابو الفدا عماد الدین اسمعیل بن علی در مختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته
وفیها توفی القاضی الفاضل المحقق شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر
بن خلکان البرمکی وکان فاضلا عالما تولی القضاء بمصر والشام وله
مصنفات جلیلة مثل وفیات الاعیان فی التاریخ وغیره وکان مولده
یوم الخمیس بعد صلوة العصر حادی عشر ربیع الآخر سنة ثمان و
ستمائة بمدینة اربل بمدرسة سلطان مظفر الدین صاحب اربل
نقلت ذلك من تاریخه فی ترجمة زینب فی اخر حرف الزاء وعمر بن مظفر
بن محمد الشهیر بابن الوردی الشافعی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنه مذکوره گفته
وفیها توفی القاضی شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان البرمکی
وکان فاضلا عالما تولی القضاء بمصر والشام وله مصنفات جلیلة
مثل وفیات الاعیان فی التاریخ وغیرها ومولده یوم الخمیس بعد
العصر حادی عشر ربیع الآخر سنة ثمان وستمائة باربل بمدرسة سلطان
مظفر الدین صاحب اربل وصلاح الدین خلیل بن ایبك الصفدی در وافی

مدایح ابن خلکان از تاریخ سبط ابن الجوزی
مدایح ابن خلکان از مختصر ابی الفدا
ص ۲۳ ج ۴ جزء آخر مطبوع مصر
مدایح ابن خلکان از تتمة المختصر ابن الوردی

بالوفیات گفته احمد بن محمد بن ابراهیم بن خلکان قاضی القضاة شمس الدین
ابو العباس البرمکی الاربلی الشافعی ولد باربل سنة ثمان وستمائة وسمع
بها صحیح البخاری من ابی محمد هبة الله بن مکرم الصوفی واجاز له
المؤید الطوسی وعبد العز الهروی وزینب الشعریة روی عنه المزی والبرزالی
والطبقة وعبد العز الهروی وزینب الشعریة وکان فاضلاً بارعاً
متفنناً عارفاً بالمذهب حسن الفتاوی جید القریحة بصیرا بالعربیة
علامة بالادب والشعر وایام الناس کثیر الاطلاع حلو المذاکرة وافر
الحرمة فیه ریاسة کثیرة له کتاب وفیات الاعیان وقد اشتهر کثیرا
وله مجامیع ادبیة قدم الشام فی شبیبته وقد تفقه بالموصل علی
کمال الدین بن یونس واخذ بحلب عن القاضی بهاء الدین بن شداد
وغیرهما ودخل مصر وسکنها مدة وناب بها فی القضاء عن القاضی
بدر الدین السنجاری الخ و ابو محمد عبد الله بن اسعد بن علی الیافعی الیمنی الشافعی
در مرآة الجنان گفته سنة احدی وثمانین وستمائة توفی قاضی القضاة
شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی الشافعی المعروف بابن خلکان
صاحب التاریخ ولد سنة ثمان وستمائة وسمع البخاری من ابن مکرم
واجاز له المؤید الطوسی وجماعة وتفقه بالموصل علی الکمال بن یونس
وبالشام علی ابن شداد ولقی کبار العلماء وبرع فی الفضائل والادب
وسکن مصر مدة وناب فی القضاء ثم عشر سنین بعد ولایة عزل
ابن الصائغ وتلقاه یوم دخوله نائب السلطنة واعیان البلد وکان

یوماً مشهوداً قل ان رئی قاض مثله وکان عالماً بارعاً عارفاً بالمذهب
وفنونه سدید الفتاوی جید القریحة وقوراً رئیساً حسن المذاکرة
حلو المحاضرة بصیرا بالشعر جمیل الاخلاق سریاً ذکیاً اخباریاً عارفا
بایام الناس له کتاب وفیات الاعیان وهو من احسن ما صنف فی هذا
الفن قلت ومن طالع تاریخه المذکور اطلع علی کثرة فضائل مصنفه
وما رأیته یتتبع فی تاریخه الا الفضلاء ویطنب فی تعدید فضائلهم
من العلماء خصوصاً ذوی الادب والشعراء واعیان اولی الولایات
وکبراء الدولة من الملوک والوزراء والامراء ومن له شهرة وصیت
لکنه لم یذکر فیه احداً من الصحابة رضی الله عنهم ولا من التابعین
رحمهم الله الا جماعة یسیرة تدعو حاجة کثیر من الناس الی معرفة
احوالهم کذا قال فی خطبته قال وکذلک الخلفاء لم اذکر احداً منهم الخ
و عبد الوهاب بن علی بن عبد الکافی الشافعی السبکی در طبقات شافعیه وسطی
علی ما نقل گفته شمس الدین قاضی القضاة ابن خلکان الاربلی الشافعی
هو احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان بن یامک بن
عبد الله بن شاکل بفتح الکاف بن الحسین بن مالک بن جعفر بن یحیی
بن خالد البرمکی کان احنف وقته حلما وشافعی زمانه علما وحاتم
عصره الا انه لا یقاس به حاتم من بقایا البرامکة الکرام والسادة
الذین لینوا جانب الدهر العرام وکان منه مثل خلک الزمان الذاهب
وعلی منوال خراک الاحسان وترک المواهب مع التخلق بتلک الاخلاق

التى كانما بات يشب عنبرها او اصبح يتخير من اكليل جواهر الثريا جوهرها
بحلم ما داوى معوية سورة غضبه بمثله ولا دارى بشبهه ابو مسلم فى
مكايده وفعله وكرم ما دانى اسفاح غمائمه ولا دان به المامون فى قد
طلب الامامة هذا الى ادب خف به جانب الخفاجى واستصغر الوليد
وطوى ذكر الطائى مع اتقان فى ذكر الوقائع وحفظ البدائع احد علماء
عصره المشهورين فى سياده باء دهره المذكورين الخ وجمال الدين عبد الرحيم
بن الحسن بن على الاسنوى الشافعى در طبقات شافعيه گفته شمس الدين احمد صاحب
التاريخ المعروف وهو ولد الشهاب محمد المذكور قبله وبيته كما تراه
من اجل البيوت لكن لعب الدهر بناره ما بين لهوب وخبوت وتقلب
بتذكاره ما بين ظهور وخفوت وقد وضح هو حاله فى تاريخه
المعروف فى مواضع فقال انه ولد بمدينة اربل سنة ثمان وستمائة ثم
انتقل بعد موت والده الى الموصل وحضر درس الشيخ كمال الدين بن يونس
ثم انتقل الى حلب فقرأ الفقه على قاضيها ابن شداد الآتى ذكره والنحو
على ابن يعيش ثم قدم دمشق واخذ عن ابن الصلاح ثم انتقل الى مصر
وناب فى الحكم بالقاهرة عن بدر الدين السنجارى ثم ولى قضاء المحلة ثم
قضاء القضاة بالشام سنة تسع وخمسين ثم عزل بابن الصائغ فى سنة
تسع وستين قال فكانت مدة تلك الولاية عشر سنين لا تزيد يوما
ولا تنقص يوما ثم عزل ابن الصائغ بعد سنين واعيد هو اليها ثم عزل
ايضا مرة اخرى بابن الصائغ واستمر معزولا مدرسا بالامينية والنجيبة

الى ان

الى ان توفى يوم السبت عشية السادس والعشرين من رجب سنة احدى
وثمانين وستمائة بالمدرسة النجيبية ذكره الذهبى فى العبر
والتاريخ وكان رحمه الله خيرا دينا كريما وقورا ومن مولفاته التاريخ
المشهور ولله در القائل ما زلت تلهج بالاموات تكتبها حتى رايتك فى
الاموات مكتوبا. وتقى الدين ابو بكر بن احمد دمشقى اسدى در طبقات شافعيه گفته
احمد بن محمد بن ابراهيم بن ابى بكر بن خلكان قاضى القضاة شمس الدين
ابو العباس البرمكى الاربلى ولد باربل سنة ثمان وستمائة تفقه
بالموصل على كمال الدين بن يونس واخذ بحلب عن القاضى بهاء الدين
بن شداد وغيرهما وقرأ النحو على ابى البقاء يعيش بن على النحوى وسمع
من جماعة وقدم الشام فى شبيبته واخذ عن ابن الصلاح ودخل
الديار المصرية وسكنها وناب فى القضاء عن القاضى بدر الدين السنجارى
ثم قدم الشام على القضاء فى ذى الحجة سنة تسع وخمسين منفردا
بالامر ثم اقيم معه القضاة الثلاثة فى سنة اربع وستين ثم عزل
سنة تسع وستين ثم اعيد بعد سبع سنين فى اول سنة سبع وسبعين
ثم عزل ثانيا فى اوائل سنة ثمانين واستمر معزولا وبيده الامينية
والنجيبية قال الشيخ تاج الدين الفزارى فى تاريخه كان قد جمع
حسن الصورة وفصاحة المنطق وغزارة الفضل وثبات الجاش ونزاهة
النفس وقال قطب الدين فى تاريخ مصر وكان اماما اديبا بارعا حاكما
عادلا ومورخا جامعا وله الباع الطويل فى الفقه والنحو والادب

مراتع ابن خلكان از سبط ابن الجوزی

ص ۶۹ / ۱۳۱ الطبقة الثانية

مدائح ابن خلكان از طبقات شافعيه اسدی

ص ۱۳۲ / ۳۹۹ فى الفصل الثانى من باب الخاء

مدائح علما بر سبط ابن الجوزی

غزیر الفضل کامل العقل قال واخبرنی من اثق به عنه انه قال احفظ
سبعة عشر دیوانا من الشعر وقال البرزالی فی معجمه احد علماء عصره
المشهورین وسید ادباء دهره المذکورین جمع بین علوم جمة فقه
وعربیة وتاریخ ولغة وغیر ذلک وجمع تاریخا نفیسا اقتصر علی
المشهورین من کل فن وکانت له ید طولی فی علم اللغة لم یر فی وقته
من یعرف دیوان المتنبی کمعرفته وکان مجلسه کثیر الفوائد والتحقیق
والبحث وقال الذهبی کان اماما فاضلا بارعا متقنا عارفا بالمذهب
حسن الفتاوی جید القریحة بصیرا بالعربیة علامة فی الادب والشعر
وایام الناس کثیر الاطلاع حلو المذاکرة وافر الحرمة من سروات الناس
کریما جوادا ممدحا وقد جمع کتابا نفیسا فی وفیات الاعیان توفی فی
رجب سنة احدی وثمانین وستمائة ودفن بالصالحیة وجمال الدین یوسف
بن تغری بردی در نجوم زاهره فی تاریخ مصر والقاهرة گفته السنة الرابعة من
ولایة المنصور قلاوون علی مصر وهی سنة احدی وثمانین وستمائة
فیها توفی قاضی القضاة شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم
بن ابی بکر بن خلکان بن یامک بن عبد الله بن شاکل بن الحسین بن مالک
بن جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک البرمکی الشافعی قاضی قضاة
دمشق وعالمها ومورخها مولده فی لیلة الاحد حادی عشر جمادی الآخرة
سنة ثمان وستمائة باربل وبها نشأ ذکره ابن العدیم فی تاریخه فقال
من بیت معروف بالفقه والمناصب الدینیة وقال غیره کان

مدائح ابن خلکان از نجوم زاهره جمال الدین یوسف بن تغری بردی

اماما عالما فقیها ادیبا شاعرا مفتنا مجموع الفضائل معدوم النظیر
فی علوم شتی حجة فیما ینقله محققا لما یورده منفردا فی علم الادب والتاریخ
وکانت وفاته فی شهر رجب وله ثلث وسبعون سنة قلت وهو صاحب
التاریخ المذکور المشهور وقد استوعبنا من حاله نبذة جیدة فی
تاریخنا المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی انتهی وکان ولی قضاء دمشق
مرتین الاولی فی حدود الستین وستمائة وعزل وقدم القاهرة وناب فی
الحکم بها عن قاضی القضاة بدر الدین السنجاری وافتی بها ودرس ودام
بها نحو سبع سنین ثم اعید الی قضاء دمشق بعد عز الدین بن
الصائغ وسر الناس بعوده ومدحته الشعراء بعدة قصائد فمن ذلک
ما انشده الشیخ رشید الدین عمر بن اسمعیل الفارقی فقال انت فی
الشام مثل یوسف فی مصر ٭ وعندی ان الکرام جناس ولکل سبع شداد
وبعد السبع ٭ عام فیه یغاث الناس وقال فیه ایضا نور الدین
علی بن مصعب رایت اهل الشام طرا ٭ ما فیهم غیر راض اتاهم
الخیر بعد شر ٭ فالوقت بسط بلا انقباض وعوضوا فرحة بحزن
قد انصف الدهر فی التقاضی ٭ وسرهم بعد طول غم ٭ قدوم قاض وعزل
قاض ٭ فکلهم شاکر وشاکی ٭ لحال مستقبل وماض وجلال الدین
عبد الرحمن بن الکمال السیوطی در حسن المحاضره گفته ابن خلکان قاضی القضاة
شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر الاربلی
الشافعی صاحب وفیات الاعیان ولد سنة ستمائة واجاز له المؤید

مدائح ابن خلکان از حسن المحاضره سیوطی

الطوسی وتفقه بابن یونس وابن شداد ولقی کبار العلماء وسکن مصر
مدة وناب فی القضاء بها ثم ولی قضاء الشام عشر سنین ثم عزل فاقام
بمصر سبع سنین ثم رد الی قضاء الشام قال فی العبر کان سریا ذکیا
اخباریا عارفا بایام الناس مات فی رجب سنة احدی وثمانین و
ستمائة وفاضل معاصر مولوی حیدر علی در کتاب منتهی الکلام در مقام حمایت
یحیی مصمودی بعد نقل عبارت بستان المحدثین گفته دوم آنکه تحقیق و تنقیح
قاضی القضاة شمس الدین بن خلکان اسکنه الله بحبوحة الجنان در کتاب وفیات الاعیان
درباره توثیق و تعدیل و ستایش مصمودی زیاده تر ازین کلام در دلالت سابق
الاقدام ست حیث افاد واجاد ابو محمد یحیی بن یحیی بن کثیر بن وسلاس و
قیل وسلاس بن شمال بن منقایا اللیثی اصله من البربر من قبیلة
یقال لها مصمودة مولی بنی لیث فنسب الیهم وجده کثیر یکنی ابا عیسی
وهو رحل الی الاندلس وسکن قرطبة سمع بها من زیاد بن عبد الرحمن
بن زیاد المعروف بشبطون القرطبی راوی موطا مالک بن انس رضی الله
عنه الخ اما مدح وثنای یوسف بن احمد بن محمد بن عثمان سبط ابن الجوزی را
پس در منظر الانسان ترجمه وفیات الاعیان بعد ذکر ترجمه ابن الجوزی گفته و نیز
شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی سبط ابو الفرج مذکور واعظ مشهور حنفی
مذهب با جاه بود نزدیک ملوک واکابر رواج سخن داشت کتابی در تفسیر و کتابی
در تاریخ تصنیف کرده نام تاریخ مرآة الزمان داشت مصنف گوید من آنرا بخط او
در چهل مجلد دیدم مولد او سنه اثنتین وثمانین و خمسمائه و وفات او شب سه شنبه

بست و یکم

بست و یکم ماه ذی الحجه سنة اربع وخمسین وستمائة اما مدح وثنای قطب الدین
موسی بن محمد بن ابی الحسین الیونینی البعلبکی سبط ابن الجوزی را پس در ذیل مرآة الزمان
که ذهبی در معجم مختص حکم باجادت آن نموده نیز ترجمه یوسف بن قزعلی گفته وکان له
القبول التام عند الخاص والعام من ابناء الدنیا وابناء الآخرة
ونیز قطب الدین یونینی کتاب مرآة الزمان سبط ابن الجوزی را بمدح عظیم واطرای
فخیم که مثبت افضلیت آن از جمیع تواریخ است یاد نموده چنانچه در ذیل مرآة الزمان
بعد ذکر تواریخ گفته فرأیت اجمعها مقصدا واعذبها موردا واحسنها
بیانا واصحها روایة مرآة الزمان وقطب الدین یونینی از اعاظم مشاهیر واجله
ائمه واکابر وسائط حائزین محامد جمة است ذهبی در معجم مختص گفته موسی بن محمد
بن ابی الحسین الامام المورخ قطب الدین ابن الشیخ الفقیه سمع من ابیه
وبدمشق من ابن عبد الدائم وشیخ الشیوخ وبمصر من ابن صادع
واختصر مرآة الزمان وذیل علیه فاجاد روی الکثیر ببعلبک ولد سنة
اربعین وستمائة وتوفی فی شوال سنة ۷۲۶ وکان رئیسا محترما وعبد الله
بن اسعد الیافعی در مرآة الجنان در سنه ست وعشرین وسبعمائة گفته ومات ببعلبک
شیخها الصدر الکبیر قطب الدین موسی بن الفقیه الشیخ محمد الیونینی
صاحب التاریخ سمع واخبر من جماعة ودر کشف الظنون بعد ذکر مرآة الزمان
گفته واختصره قطب الدین موسی بن محمد البعلبکی المورخ المتوفی سنة
ست وعشرین وسبعمائة وذیله فی اربع مجلدات اول ذیله الحمد لله
مصرف الدهور الخ قال رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا واعذبها

مورد امرآة الزمان فشرعت فی اختصاره فوجدته قد انقطع الی سنة ۶۵۴
اربع وخمسین وستمائة وهی التی توفی المصنف فی اثنائها فاثرت ان اذیله
بما یتصل به الی حیث یقدره الله تعالی من الزمان ولعل بعض من
یقف علیه ینتقد الاطالة فی بعض الاماکن والاختصار فی بعضها
وانما جمعته لنفسی واذکر ما اتصل بعلمی وسمعته من افواه الرجال
ونقلته من خطوط الفضلاء **اما مدح** وثنای ابو الفدا اسماعیل بن علی
سبط ابن الجوزی را پس در مختصر فی اخبار البشر کر عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی در
ذیلش که مسمی ست به تتمة المختصر بوصف آن گفته وبعد فیقول الفقیر المعترف
بالتقصیر عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس الوردی المعری
الشافعی انجح الله مسعاه واصلح له امر اخرته ودنیاه انی رأیت
المختصر فی اخبار البشر تالیف مولانا السلطان الملک المؤید صاحب
حماة قدس الله سره واکرم مثواه من الکتب التی لا یقع مثلها ولا یسع
جهلها فانه اختاره من التواریخ التی لا تجتمع الا للملوک ونظمه
فی سلوک الحسن بحسن السلوک فانجلی کالعروس التی حسنها المغرب و
جمالها الکامل وثغرها العقد وضرتها الدول المنقطعة وخیالها
لذة الاحلام ولفظها المنتظم وخدها ابن ابی الدم ومحبتها تجارب
الامم وحسادها بنو اسرائیل ونظرها مفرج الکروب ودلالها وفیات
الاعیان ووصلها الاغانی وقوتها مروج الذهب وعطرها من الیمن ذکرها
مجاوز فی المشرق اصفهان وفی المغرب القیروان وضاحتها البیان

دوجها

ووجههامرآة الزمان بن تبه رحمه الله تعالی ترتیبا رفع به اسمعیل القواعد
من البیت الایوبی وشیّد وضمّنه کنوزا وهل العجز عن الکنوز من هو
ملک مؤید ومصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون در ذکر آن بابن نهج نموده
المختصر فی اخبار البشر فی مجلدین للملک المؤید اسمعیل بن علی الایوبی
المعروف بصاحب حماة المتوفی سنة ۷۳۲ اثنتین وثلثین وسبعمائة اوله
الحمد لله الذی حکم علی الاعمار بالاجال الخ اورد فیه اشیاء من التواریخ
القدیمة والاسلامیّة لیکون تذکرة ومغنیة عن مراجعة
الکتب المطوّلة واختصره من الکامل وغیره من نحو عشرین مجلدا
ورتّب التواریخ القدیمة علی مقدّمة وخمسة فصول والتواریخ
الاسلامیّة علی السنین حسب تالیف الکامل الخ ودر سنه اربع وخمسین
وستمائة گفته وفیها توفی الشیخ شمس الدین یوسف سبط جمال الدین
بن الجوزی وکان من الحفاظ الفضلاء الف تاریخا جامعا سماه مرآة
الزمان انتهی ما فی مختصر ابی الفدا وعلامه ابو الفدا حائز انواع فضل وعلا
وحاوی اقسام شرف وسنا واز مشاهیر سلاطین کبار واعاظم سلاطین نبلاست
عمر بن مظفر المعروف بابن الوردی در تتمة المختصر فی اخبار البشر در سنه اثنتین
وثلثین وسبعمائة گفته ومات السلطان الملک المؤید اسمعیل بن الملک
الافضل علی صاحب حماة وله تصانیف حسنة مشهورة منها اصل
هذا الکتاب ونظم الحاوی وشرحه شیخنا قاضی القضاة شرف الدین
بن البارزی شرحا حسنا وله کتاب تقویم البلدان هو حسن فی بابه

تسلط بحماة فی اول سنة عشرين بعد نيابتها رحمه الله تعالى وكان سخيا محبا للعلم والعلماء متفننا يعرف علوما ولقد رأيت جماعة من ذوی الفضل يزعمون انه ليس فی الملوك بعد المأمون افضل منه رحمه الله تعالى

و محمد بن محمد المعروف بابن الشحنة الحلبی در روض المناظر گفته سنة اثنتين و ثلثين وسبعمائة توفی السلطان الملك المؤيد اسمعيل بن الملك الافضل علی بن المظفر محمود بن المنصور محمد بن السلطان المظفر عمر بن شاهنشاه بن ايوب بن شادی كان من اعيان الامراء قائما بامر السلطنة فی حماة حضر فتح المرقب فی خدمة الملك المنصور قلاوون سنة اربع وثمانين وستمائة وفتح قلعة الروم فی خدمة الملك الاشرف خليل بن قلاوون وفتح طرابلس وفتح عكا ثم صار نائبا لحماة ثم سلطانا كما حكيناه وكان عالما اديبا له اليد الطولى فی الرياضية والهندسة والهيئة واخذ ذلك عن الشيخ اثير الدين الابهری وامتدحه الشعراء من البلاد ووفدوا اليه واجری عليهم الجوائز الی ان قال بعد ذكر نبذ من الاشعار والشيخ جمال الدين ابی بكر محمد بن محمد بن نباتة المصری كتب مفردة فی مدائحه منها منتخب الهدية فی المدائح المؤيدية لم ينظم مثله بعده فی طبقته وللسلطان عماد الدين رحمه الله تعالى عدة مؤلفات فی انواع العلوم واشعار رائقة فمن مؤلفاته نظم الحاوی الصغير وشرحه قاضی القضاة شرف الدين ابو القاسم هبة الله بن البارزی ومنها كتاب نوادر العلم فی مجلدين ومنها كتاب الكناش

فی مجلدين وكتاب تقويم البلدان وكتاب الموازين وكتاب التاريخ المسمى بالمختصر فی اخبار البشر وغيرها

و صلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الخازن در كتاب فوات الوفيات كه ذيل تاريخ ابن خلكان است گفته الملك المؤيد اسمعيل بن علی الامام الفاضل العالم السلطان الملك المؤيد عماد الدين ابو الفداء بن الافضل بن المظفر بن المنصور صاحب حماة و بعد ذكر سلطنت او گفته كان الامير سيف الدين تنكز رحمه الله تعالى يكتب اليه يقبل الارض بالمقام العالی الشريف المولوی السلطانی الملكی المؤيدی العمادی وفی العنوان صاحب حماة ويكتب اليه السلطان الملك محمد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشريف العالی السلطانی الملكی المؤيدی العمادی بلا مولوی وكان الملك المؤيد فيه مكارم وفضيلة تامة من فقه وطب وحكمة وغير ذلك واجود ما كان يعرف علم الهيئة لانه اتقنه وان كان قد شارك فی سائر العلوم مشاركة جيدة وكان محبا لاهل العلم مقربا لهم الخ

و تقی الدين ابو بكر بن احمد اسدی در طبقات شافعيه گفته اسمعيل بن علی بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ايوب بن شادی العالم العلامة المفنن المصنف السلطان المؤيد عماد الدين ابو الفدا بن الملك الافضل نور الدين بن الملك المظفر تقی الدين بن الملك المنصور ناصر الدين بن المظفر تقی الدين الايوبی مولده فی جمادی الاولی سنة اثنتين وسبعين بتقديم السين وستمائة كما ذكره فی تاريخه واشتغل فی العلوم وتفنن فيها

وصنّف التصانيف المشهورة منها التاريخ في ثلث مجلدات والعروض والاطوال والكلام على البلدان في مجلد وله نظم الحاوي الصغير وكتاب الكناس مجلدات كثيرة وُلّي مملكة حماة في سنة عشرين وحجّ مع السلطان سنة تسع عشرة فلمّا عاد خلع عليه ومشى كبار العلماء في خدمته ولقبه بالمؤيد وكان يلقب اوّلا بالصّالح ورسم ان يخطب له على منابر حماة واعمالها واستمرّ على ذلك الى ان توفي وكان الملك الناصر يكرمه ويحترمه ويعظمه وله شعر حسن وكان جوادا ممدحا امتدحه غير واحد قال ابن كثير له فضائل كثيرة في علوم متعددة من الفقه والهيئة والطبّ وغير ذلك وله مصنّفات عديدة وكان يحب العلماء ويقصدونه لفنون كثيرة وكان من فضلاء بني ايوب الاعيان منهم وذكر له الاسنوي في طبقاته ترجمة عظيمة وكان جامعا لاشتات العلوم اعجوبة من اعاجيب الدنيا ماهرا في الفقه والتفسير والاصلين والنحو وعلم الميقات والفلسفة والمنطق والطبّ والعروض والتاريخ وغير ذلك من العلوم شاعرا ماهرا كريما الى الغاية صنّف في كل علم تصنيفا حسنا توفي في محرم سنة اثنتين وثلثين وسبعمائة انتهى

ابن حجر العسقلانى كه محامد باهره و مدائح باهره او از ضوء اللامع سخاوى و طبقات الحفاظ و نظم العقيان جلال الدين سيوطى و انجم ظاهرت و در کالشمس ... انما ... اسمعيل بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ايوب الملك المؤيد عماد الدين ابن الافضل بن المظفر بن المنصور تقي الدين الايوبي السلطان عماد الدين

حماة ولد سنة بضع وسبعين وفي خط المؤرخ بحلب سنة اثنتين وسبعين بدمشق فخدم الناصر لما كان بالكرك فبالغ فلمّا عاد الى السّلطنة وعده بسلطنة حماة ثم سلطنه بعد مدة يفعل فيها ما يشاء من قطع وغيره ولا يوم ولا ينهى الا ان جرّد من الشام ومصر عسكر فانه جرّد من مدينته واركب في القاهرة بشعار المملكة واهبة السلطنة ومشى الناس في خدمته حتى ارغون النائب فجهّزونه وجهّزه كريم الدين بجميع ما يحتاج اليه ولقب اوّلا الصالح ثم المؤيد واذن ان يخطب له بحماة واعمالها وقدم سنة ست عشرة فانزل الكبش واجريت عليه الرواتب وبالغ السلطان في اكرامه الى ان سافر وقدم مرة اخرى فخرج مع السلطان سنة تسع عشرة فلما عاد عظم في عين السّلطان لما رآه من ادابه وفضائله واركبه في المحرم سنة عشرين بعد العود من المنصورية بين القصرين بشعار السّلطنة وبين يديه يجلس السّلاح دار بالسّلاح والدّ ويدار الكبير بالدواة والغاشية والعصائب وجميع دست السّلطنة فطلع الى السّلطان وجلس راس الميمنة ولقبه السلطان يومئذ المؤيد وكان جملة ما وصل الى اهل الدولة بسببه في هذا اليوم مائة وثلثين تشريفا منها ثلاثة عشر اطلس وتوجه في سنة ٢٢ مع السلطان الى الصعيد وكان يزوره بمصر كل سنة غالبا ومعه الهدايا والتحف وامر السلطان جميع النواب ان يكتبوا له يقبل الارض وكان السّلطان يكتب اليه

مآثر ابو الفداء مع سبط ابن الجوزى

وكان جوادا شجاعا عالما فى عدة فنون نظم الحاوى فى الفقه وصنف
تاريخه المشهور وتقويم البلدان ونظم الشعر والموشحات وفاق فى
معرفة علم الهيئة واقتنى كتبا نفيسة ولم يزل على ذلك الى ان مات
فى المحرم سنة ٧٣٢ ولم يكمل الستين ورثاه ابن نباتة وغيره ومن شعره
ما انشدنا ابو البشر بن الصائغ اجازة انشدنا خليل بن ايبك انشدنا
جمال الدين بن نباتة انشدنا المقرى محمود بن حماد انشدنا الملك المؤيد
نفسه فى وصف فرس احسن به طرفا افوت به القضا :: ان رمته
فى مطلب او مهرب مثل الغزالة ما بدت فى مشرق :: الا بدت انوارها فى المغرب
قال الذهبى كان محبا للفضيلة واهلها له محاسن كثيرة وله تاريخ
علقت منه اشياء انتهى ولا اعرف فى احد من الملوك من المدائح ما لابن
نباتة والشهاب محمود وغيرهما فيه الا سيف الدولة وقد مدح ابن نباتة
غيرهما من الملوك كثيرا لكن اجتمع لهذين من الكثرة والاجادة من
الفحول ما لم يتفق لغيرهما ولما بلغ السلطان موته اسف عليه
وحزن عليه وقرر ولده الافضل محمدا فى مكان ابيه وكان المؤيد
كريما فاضلا عارفا بالفقه والطب والفلسفة وله يد طولى فى
الهيئة ومشاركة فى عدة علوم وكان يحب اهل العلم ويقربهم
ويؤويهم اليه وانقطع اليه الامين الابهرى عبد الرحمن بن عمر
فاجرى له ما يكفيه وكان لابن نباتة عليه راتب فى كل سنة
يصل اليه سوى ما يتحفه به اذا قدم عليه وكان الناصر يكتب

اليه

مآثر ابو الفداء مع سبط ابن الجوزى

اليه اخوه محمد بن قلاوون اعز الله انصار المقام الشريف العالى السلطانى
الملكى المؤيدى العمادى وكان تنكز يكتب اليه يقبل الارض بالمقام الشريف
العالى المولوى واما غير تنكز فيكاتبه يقبل الارض وينهى وقدم مرة
القاهرة ومعه ولده فمرض فامر السلطان جمال الدين بن المغربى رئيس
الاطباء بملازمته فحكى انه لازمه بكرة وعشيا فكان المؤيد يبحث
معه ويستحضر ذلك المرض ويقرر معه الدواء ويباشر طبخه بيده
حتى كان ابن المغربى يقول والله لولا امر السلطان ما لازمته فانه
لا يحتاج الى ثم عوفى الولد فافرط المؤيد فى الاحسان لابن المغربى و
اعطاه فرسا بكنبوش زركش وعشرة الاف واعتذر اليه مع ذلك
ووعده انه اذا توجه الى حماة يكافيه ولما مرض فرق كثيرا من كتبه
ووقف بعضها اوله وقف على جامع ابن طولون وهو خان كامل بحوانيته
بدمشق رحمه الله وجمال الدين يوسف بن تغرى بردى در نجوم زاهره در سنة
اثنتين وثلثين وسبعمائة گفته وتوفى الملك المؤيد عماد الدين ابو الفدا اسمعيل
صاحب حماة بن الملك الافضل على بن الملك المنصور محمد بن الملك
المظفر محمود بن الملك المنصور عمر بن شاهنشاه بن ايوب الايوبى فى
ثالث عشرى المحرم وتولى حماة بعده ابنه الملك الافضل وقد تقدم
ذكر قدومه على الملك الناصر وولايته لحماة بعد وفاة ابيه المؤيد
هذا انتهى وكان مولد الملك المؤيد فى جمادى الاولى سنة اثنتين
وسبعين وستمائة وحفظ القرآن العزيز وعدة كتب وبرع فى الفقه

مآثر ابو الفداء از نجوم زاهره جمال الدين يوسف بن تغرى بردى

والاصول العربية والتاريخ والادب والطب والتفسير والميقات والمنطق
والفلسفة مع الاعتقاد الصحيح وكان جامعا للفضائل وصار من جملة
امراء دمشق الى ان خدم الملك الناصر محمد عند خروجه من الكرك
فی سلطنته الثالثة فلما تواتر انعم عليه بسلطنة حماة بعد الامير
استدمر كرجی قد تقدم ذلك كله فی صدر ترجمة الملك الناصر وجعل صاحب
حماة وسلطانها وقدم على الملك الناصر القاهرة غير مرة وحج معه وحظى
عنده الى الغاية حتى ان الملك الناصر رسم الى نواب البلاد الشامية بان
يكتبوا يقبل الارض فصار تنكز مع جلالة قدره يكتب له يقبل الارض
بالمقام الشريف العالى المولوی السلطانی العمادی الملكی المؤيدی صاحب
حماة ويكتب السلطان الملك الناصر واخوه محمد بن قلاوون اعز الله
انصار المقام الشريف العالى السلطانی المؤيدی العمادی بلا مولوی
وكان الملك المؤيد مع هذه الفضائل عاقلا متواضعا جوادا وكان
للشعراء به سوق نافق وهو ممدوح الشيخ جمال الدين بن نباتة مدحه
بغرر القصائد ثم رثاه بعد موته الخ اما مدح وثنای زين الدين ابو حفص
عمر بن مظفر المعری الحلبی الشهير بابن الوردی سبط ابن الجوزی را پس در تتمة المختصر
كه خود ابن الوردی در اول آن بعد ذكر مختصر فی اخبار البشر بوصف آن گفته
فاختصرته فی نحو ثلثيه اختصارا زاده حسنا وكفل بوجازة اللفظ
وكمال المعنى اقمت به اعرابه وخللت صعابه ونمقته اعيانا وكللت
حلته بجواهر وكللت روضته بازاهر واودعته شيأ من نظمی ونثری

ورجوت دعوة صالحة عند ذكری وحذفت منه ما لحن فيه اسلم وقلت
فی اول ما زدته قلت وفی آخره والله اعلم وحاج مصطفى بن عبد الله چلبی در
كشف الظنون بعد ذكر مختصر فی اخبار البشر ذكر آن باين نهج نموده واختصر
الشيخ الامام زين الدين عمر بن المظفر المعروف بابن الوردی الشافعی قال
رايت المختصر فی اخبار البشر من الكتب التی لا يقع مثلها ولا يسع الانسان
جهلها فانه اختاره من التواريخ التی لا تجتمع الا للملوك فاختصرته
فی نحو ثلثيه اختصارا زاده حسنا والحقته اعيانا وحذفت منه
ما حذفه اسلم وقلت فی اول ما زدته قلت وفی آخره والله سبحانه وتعالى
اعلم وذيله من حيث وقف المصنف الى آخر سنة ۷۲۹ تسع وعشرين
وسبعمائة در وقائع سنة ست وخمسين وستمائة گفته وفيها توفی الشيخ شمس الدين
يوسف سبط جمال الدين ابن الجوزی واعظ فاضل له مرآة الزمان تاريخ
جامع قلت وله تذكرة الخواص من الامة فی ذكر مناقب الائمة والله
اعلم انتهى ما فی تتمة المختصر وابن الوردی از اكابر وارد بين مرابع فضل وكمال
واتقان واجلهٔ وافدين مشارع نقد وتحقيق وعرفان است ابن حجر عسقلانی در دُرر كامنه
فی اعيان المائة الثامنة گفته عمر بن مظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس
المعری زين الدين ابن الوردی الفقيه الشافعی الشاعر المشهور نشأ
بحلب وتفقه بها فاق الاقران واخذ عن القاضی شرف الدين البارزی
بحماة وعن الفخر خطيب جبرين بحلب ونظم البهجة الوردية فی خمسة
آلاف بيت وثلث وستين بيتا الخ وتقی الدين ابو بكر بن احمد بن قاضی شهبة

در طبقات شافعیه گفته عمر بن المظفر بن عمر بن محمد بن ابی الفوارس بن علی الامام
العلامة الادیب المورخ زین الدین ابو حفص المعری الحلبی الشهیر بابن
الوردی فقیه حلب ومورخها وادیبها تفقه علی الشیخ شرف الدین البارزی
مصنفات جلیلة نظما ونثرا من تلک البهجة نظم الحاوی الصغیر ومقدمة
فی النحو اختصر فیها الملحة سماها النفحة وشرحها وله تاریخ حسن مفید
وارجوزة فی تعبیر المنامات ودیوان شعر لطیف ومقامات مستظرفة
وناب فی الحکم فی حلب فی شبیبته عن الشیخ شمس الدین بن النقیب ثم عزل
نفسه وحلف لا یلی القضاء لمنام رآه وکان ملازما للاشتغال والتصنیف شاع
ذکره واشتهر بالفضل اسمه ذکر له الصلاح الصفدی فی تاریخه
ترجمة طویلة وقال احد فضلاء العصر وفقهائه وادبائه وشعرائه
تفنن فی العلوم واجاد فی منثوره ومنظومه شعره اسحر من عیون الغید
وابهی من الوجنات التوریدیة وقال السبکی فی الطبقات الکبری وشعره
احلی من السکر المکرر واعلی قیمة من الجوهر توفی فی حلب شهیدا فی اخر سنة
تسع واربعین وسبعمائة اما مدح وثنای محمد بن احمد ذهبی که حسب افاده صاحب
صواقع مخاطب منبع البدائع امام اهل حدیث است سبط ابن الجوزی را پس در
کتاب العبر فی خبر من غبر در وقائع سنة اربع وخمسین وستمائة گفته ابن الجوزی العلامة
الواعظ المورخ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی الترکی ثم البغدادی
العونی الهبیری الحنفی سبط الشیخ جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی سمعه
جده منه ومن ابن کلیب وجماعة وقدم دمشق سنة بضع وستمائة

فوعظ

فوعظ بها وحصل له القبول العظیم للطف شمائله وعذوبة وعظه
وله تفسیر فی تسعة وعشرین مجلدا وشرح الجامع الکبیر وجمع
مجلدا فی مناقب ابی حنیفة ودرس وافتی وکان فی شبیبته حنبلیا
توفی فی الحادی والعشرین من ذی الحجة وکان وافر الحرمة عند الملوک
ومفاد کل الصید فی جوف الفرا مخصص مدح وثنا ووصف واطرای بهی باهر السنا کافی
وبس است در دفع توهمات ارباب مکابره ومراء موجب نهایت تسلیه ارواح واوب
کمال اطمینان مع شفا وبرای ازاحه داء وسواس انفع وانجع دوا وانه الموفق
لسلوک سبیل السوا والمنقذ من الاقتحام فی مجاهل الردی مع الایضاع فی سباسب
الهوی اما مدح وثنای عبد الله بن اسعد یافعی سبط ابن الجوزی را پس
در مرآة الجنان گفته العلامة الواعظ المورخ شمس الدین ابو المظفر
یوسف الترکی ثم البغدادی المعروف بابن الجوزی سبط الشیخ
جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی اسمعه جده منه ومن جماعة
وقدم دمشق سنة بضع وستمائة فوعظ بها وحصل له القبول
العظیم للطف شمائله وعذوبة وعظه وله تفسیر فی تسعة وعشرین
مجلدا وشرح الجامع الکبیر وجمع مجلدا فی مناقب ابی حنیفة ودرس
وافتی وکان فی شبیبته حنبلیا ولم یزل وافر الحرمة عند الملوک
ونیز یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنة ست وتسعین وخمسمائة بعد ذکر
ابن الجوزی گفته وکان سبطه شمس الدین ابو المظفر یوسف الواعظ
المشهور له صیت وسمعة فی مجالس وعظه وقبول عند الملوک

وغیرهم وصنّف تاریخاً کبیراً قال ابن خلکان رأیته بخطه فی اربعین مجلداً سمّاه مرآة الزّمان فی تاریخ الاعیان **اما مدح** وثنای مجد الدین ابوطاهر محمد بن یعقوب فیروزابادی شیرازی صاحب قاموس سبط ابن الجوزی را پس در مختصر جواهر مضیّه که مصطفی بن عبد الله قسطنطینی ذکر آن در کشف الظنون بعد ذکر طبقات الحنفیه شیخ عبد القادر قرشی باین نهج نموده وفی هامش نظم الجمان بخط بعض العلماء انّ الشیخ مجد الدین اختصر طبقات الحافظ عبد القادر فهو مختصره لا مبتکر لکنه زاد علیه قلیلاً وهذا الرّجل یعنی ابن قمقاق لم یزد علی ذلک الا قلیلاً انتهی علی ما نقل عنه علی القاری در ترجمهٔ سبط ابن الجوزی گفته کان فی الده مملوکا للوزیر عون الدین بن هبیرة بمنزلة الولد فاعتقه وخطب له ابنة الشیخ جمال الدین فلم یمکنه الا اجابته فولدت یوسف المذکور فاشغله جده وفقهه وطلع اوحد زمانه فی الوعظ ترق له القلوب وتذرف بسماع کلامه العیون فاق فیه من عاصره وکثیراً ممّن تقدّم وکانت مجالسه نزهة القلوب والابصار یحضرها الصلحاء والعلماء والامراء والوزراء ولا یخلو مجلس من مجالسه من جماعة یتوبون وفی کثیر من مجالسه یسلم اهل الذمّة وکان النّاس یبیتون فی مسجد دمشق من لیلة یعظ من غدها یتسابقون الی موضع الجلوس وکان حنبلی المذهب فلما تکرر اجتماعه بالملک الاعظم اجتذبه الیه ونقله الی مذهب ابی حنیفة وکان الملک المعظم شدیداً التعصب فی المذهب **اما مدح** وثنای شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی

تلمیذ سیوطی سبط ابن الجوزی را پس در طبقات المفسرین گفته یوسف بن قزعلی الواعظ المؤرخ شمس الدین ابو المظفر سبط الحافظ ابن الجوزی روی عن جده وطائفة والّف کتاب مرآة الزّمان وله تفسیر القرآن العظیم فی سبعة وعشرین مجلّداً وشرح الجامع الکبیر وکان فی شبیبته حنبلیاً ثم صار حنفیّاً وکان بارعاً فی الوعظ وله القبول التّام عند الخاص والعامّ من ابناء الدنیا وابناء الآخرة مات بدمشق سنة اربع وخمسین وستمائة **اما مدح** وثنای محمود بن سلیمان الکفوی سبط ابن الجوزی را پس در کتائب اعلام الاخیار گفته یوسف بن قزعلی بن عبد الله البغدادی سبط الحافظ ابی الفرج بن الجوزی الحنبلی صاحب مرآة الزّمان فی التاریخ ذکره الحافظ شمس الدین فی معجم شیوخه کان والده من موالی الوزیر عون الدین بن هبیرة ویقال فی والده قزعلی بتحة القاف وبالقاف اصح ولد فی سنة احدی وثمانین وخمسمائة ببغداد وتفقه وبرع وسمع من جدّه لامّه وکان حنبلیاً فتحنبل فی صغره لتربیة جده ثم دخل الی الموصل ثم رحل الی دمشق وهو ابن نیف وعشرین سنة وسمع بها وتفقه علی جمال الدین الحصیری وتحول حنفیّاً لما بلغه ان قزعلی بن عبد الله کان علی مذهب الحنفیة وکان اماماً عالماً فقیهاً واعظاً جیّداً نبیهاً یلتقط الدرر من کلمه ویتناثر الجوهر من حکمه یصلح المذنب القاصی عند ما یلفظ ویتوب الفاسق العاصی حینما یعظ یصدع القلب بخطابه ویجمع العظام النخرة

بجنابه لو استمع له الصخر لانفلق والكافر الجحود لامن وصدّق وكان
طلق الوجه دائم البشر حسن المجالسة مليح المحاورة يحكى الحكايات الحسنة
وينشد الاشعار المليحة وكان فارسًا فى البحث عديم النظير مفرط الذكاء
اذا سلك طريقًا ينقل فيها اقوالا ويخرّج اوجها وكان من حداء الدهر
لوفور فضله وجودة قريحته وغزارة علمه وحدة ذكائه وفطنته
وله مشاركة فى العلوم ومعرفة بالتواريخ وكان من محاسن الزمان
وتواريخ الايام وله القبول التام عند العلماء والامراء والخاص والعام
وله تصانيف معتبرة مشهورة منها شرح الجامع الكبير وكتاب ايثار
الانصاف وتفسير القرآن العظيم ومنتهى السؤل فى سيرة الرسول واللوامع
فى احاديث المختصر والجامع وله كتاب التاريخ المسمى بمرآة الزمان مات
ليلة الثلثاء الحادى والعشرين من ذى الحجة سنة اربع وخمسين وستمائة
بجبل قاسيون وصلى عليه السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف
بن محمد بن الملك الظاهر غازى بن يوسف بن ايوب تفقّه عليه
واخذ العلوم عنه ابنه عبد العزيز بن يوسف بن قزعلى غلام [illegible]
[illegible] بالمدرسة المعروفة التى تعرف بالميدان الكبير [illegible]
فى [illegible] شوال سنة ست وستين وستمائة ودفن عند ابيه بجبل
قاسيون الخ اما مدح وثناى ملا على قارى بر سبط ابن الجوزى پس در تتمه جواهر گفته شمس الدين
ابو المظفر يوسف بن قزعلى الواعظ المشهور حنفى المذهب وله صيت
وسمعة فى مجالس وعظه وقبول عند الملوك وغيرهم روى عن جده [illegible]

وسمع ابا الفرج بن كليب وابن طبرزد سمع بالموصل ودمشق وحدّث بها
وبمصر وله كتاب ايثار الانصاف ومنتهى السؤل فى سيرة الرسول واللوامع
فى احاديث المختصر والجامع وتفسير القران العزيز وصنّف تاريخًا
كبيرًا قال ابن خلكان رأيته بخطه فى اربعين مجلدًا سمّاه مرآة الزمان
قلت انا رايته فى ثمان مجلدات ضخام وبخط دقيق وتوفى فى الحادى
والعشرين من ذى الحجة سنة اربع وخمسين وستمائة بدمشق و
مولده فى سنة احدى وثمانين وخمسمائة ببغداد وكان يقول اخبرتنى
امّى ان مولدى سنة اثنتين وثمانين اما مدح وثناى على بن سلطان
محمد القارى سبط ابن الجوزى را پس در اثمار جنية فى اسماء الحنفية كه در اول آن گفته
الحمد لله رب الارض والسماء ذى الفضل والطول والنعماء رفيع الدرجات
فى الصفات والاسماء ورافع مراتب العلماء من الانبياء والاولياء والصديقين
والشهداء والصلوة والسلام على سيد الانبياء وسند الاصفياء
وعلى آله وصحبه نجوم الاهتداء وعلى اتباعهم بحسن الاقتداء
فى الملة الحنفية السمحاء اما بعد فيقول الواثق بكرم ربه البارى
على بن سلطان محمد القارى انّى لما وفقنى الله سبحانه بلطفه الخفى
وتوفيقه الوفى على كتابة مسند الانام شرح مسند الامام احببت
ان اذكر بعض مناقبه واشير نبذة من مراتبه تنبيها للجاهلين
مقامه والغافلين عن فائق مرامه واذيّله بذكر اصحابه العلية
المشاهير من طبقات الحنفية وما لهم من اللطائف الخفية والعوارف

الجلیة والمعارف السنیّة رجاء ان اتخلق بفوائد اخلاقهم واتزرق من موائد ارزاقهم فعند ذکر الصالحین تنزل الرحمة وببرکاتهم تحصل النعمة وتزول النقمة گفته یوسف بن قزعلی البغدادی سبط الحافظ ابی الفرج بن الجوزی روی عن جدّه ببغداد تفقه علی الشیخ محمود الحصیری واعطی القبول بین الملوک والامراء والمشائخ والعلماء فی الوعظ وغیره ذکر فی مرآة الزمان له ان الشیخ موفق الدین بن قدامة الحنبلی حضر مجلس وعظه وله تصانیف منها شرح الجامع الکبیر وله ایثار الانصاف وله کتاب ضخم فی مناقب ابی حنیفة مات سنة اربع وخمسین وستمائة الی ان قال بعد ما یجی نقله قد ذکر مجد الدین الشیرازی فی طبقاته ان والده کان مملوکا للوزیر عون الدین بن هبیرة بمنزلة الولد فاعتقه وخطب له ابنة الشیخ جمال الدین فلم یمکنه الا اجابته فزوجها منه فاولدها یوسف المذکور فاشغله جدّه وفقهه واسمعه وطلع اوحد زمانه فی الوعظ وحسن الاداب تحرق له القلوب وتذرف بسماع کلامه العیون وفاق فیه من عاصره وکثیرا ممن تقدّم وکانت مجالسه نزهة القلوب والابصار یحضرها الصلحاء والعلماء والملوک والامراء والوزراء ولا یخلو مجلسه من جماعة یتوبون الی الله تعالی وفی کثیر من مجالسه یحضر من یسلم من اهل الذمّة فانتفع بمجالسه خلق کثیر وکان الناس یبیتون فی مسجد دمشق لیلة یعظ من غدها یتسابقون الی مواضع الجلوس وکان تجری فیه من

والرقائق الغریبة والبهجة المستحسنة ما لم یتفق فی مجالس من سواه من معاصریه هذا مع الحرمة الوافرة والوجاهة التامّة وکان حنبلی المذهب فلمّا تکرّر اجتماعه بالملک المعظم عیسی اجتذبه الیه ونقله الی مذهب ابی حنیفة وکان الملک المعظم شدید التغالی فی المذهب انتهی ومن شعره علیک اعتمادی یا مفرّج کربتی ویا موئسی فی وحدتی عند شدتی ویا من نقضت العهد بینی وبینه مرارا فلم یظهر علیّ فضیحتی اغثنی فانی قد عصیتک جاهلا اغثنی فقد طالت بذنبی بلیّتی فلو انّ لی عینا تسحّ بدمعة لنحت علی نفسی وطال نیاحتی ولکن ذنوبی اخفقتنی جراحها فقلّت دموعی من شقائی وشقوتی فاصبحت ما سور الذنوب مقیّدا فیا سوء حالی من بلائی وغفلتی

اما مدح وثنای میرزا محمد بن معتمد خان البدخشی سبط ابن الجوزی را پس در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا بعد ذکر حدیث رد شمس گفته قال العلامة یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی وفی الباب حکایة عجیبة حدثنی بها جماعة من مشایخنا بالعراق انهم شاهدوا ابا منصور المظفر بن اردشیر العبادی الواعظ ذکر بعد العصر هذا الحدیث ونمّقه بالفاظه وذکر فضائل اهل البیت رضی الله عنهم فغطّت سحابة الشمس حتی ظنّ الناس انها قد غابت فقام علی المنبر واومی الی الشمس وانشد لا تغربی یا شمس حتی ینتهی مدحی لآل المصطفی ولنجله واثنی عنانک ان اردت ثناءهم انسیت اذ کان الوقوف لاجله ان کان للمولی وقوفک فلیکن هذا الوقوف

الخیلة لوجاه قالوا فانجاب السحاب عن الشمس وطلعت و متعجب نماند که صفدی
و ذهبی حسب عادت خود که اکابر ائمه و اساطین خویش را زیر مشق طعن و قدح و جرح می ساختند
در حق سبط ابن الجوزی هم زبان درازی آغاز نهاده اند لکن علامه کفوی و علی قاری
و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی کما ینبغی در رد و ابطال این مساعی جمیله بتقدیم
رسانیده اند چنانچه کفوی در کتائب اعلام الاخیار بعد عبارت سابقه گفته
قال الشیخ صلاح الدین الصفدی بعد ان اثنی علی ابی المظفر یوسف بن
قزعلی و هو صاحب مرآة الزمان وانا ممن حسده علی هذه التسمیة
فانها لائقة بالتاریخ کان الناظر فی التاریخ یعاین من ذکر فیه فی
مرآة الا ان المرآة فیه صدا والمجازفة منه رح فی اماکن معروفة
انتهى وقال الذهبی فی کتابه المسمی بالمیزان ان یوسف بن قزعلی
الف مرآة الزمان فتراه یاتی بمناکیر الحکایات وما اظنه بثقة
بل یحیف و یجازف ثم انه یترفض وقال فی موضع آخر کان حنبلیا
و تحول حنفیا للدنیا واعلم ان صاحب مرآة الزمان قد کان ناقلا
عمن تقدمه فی التاریخ و وظیفته الروایة والعهدة علی الراوی
ونسبته الی المجازفة جور علیه فان غالب التاریخ لا یشترط فیه
الاسانید التی لا غبار علیها علی ان صلاح الدین الصفدی والشیخ
الحافظ شمس الدین الذهبی و من بعدهما تطفلوا علی تاریخه و نقلوا
من مرآة الزمان شیئا کثیرا فان لم یکن ثقة فهم لیسوا بثقات
ازین عبارت ظاهر است که نسبت مجازفت بسبط ابن الجوزی جور است

ونیز

و نیز صلاح الدین صفدی و ذهبی و کسانیکه بعد ایشان اند تطفل کرده اند بر
تاریخ او و نقل نموده اند از مرآة الزمان شیئ کثیر را پس اگر سبط ابن الجوزی ثقه
نباشد صفدی و ذهبی و امثال شان هم ثقات نباشند پس بکمال وضوح و ظهور
محقق گردید که بقدح سبط ابن الجوزی قیامت عظمی بر سر حضرات سنیه قائم
میگردد یعنی قدح و جرح و عدم وثوق صفدی و ذهبی و دیگر اکابر علما که ناقل
از سبط ابن الجوزی اند لازم می آید و نیز سابقا دانستی که خود ذهبی در خبر سبط
ابن الجوزی را بمدائح جلیله و محاسن جمیله ستوده لکن در میزان الاعتدال انحراف
از میزان انصاف و اعتدال نموده یافه درای در حق چنین امام جلیل الشان
آغاز نهاده داد تناقض و تهافت داده و علی قاری در اثمار جنیه فی اسماء
الحنفیه در ترجمه سبط ابن الجوزی گفته قال الذهبی فی المیزان الف مرآة الزمان
فتراه یاتی بمناکیر الحکایات وما اظنه بثقة فیما ینقله بل یحیف
و یجازف ثم انه یترفض وله مؤلف فی ذلک انتهى و هذا بعید جدا
کما لا یخفى و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون بعد نقل قدح
ذهبی و صفدی در مرآة الزمان گفته قال فی الذیل و هذا من الحسد
فانه فی غایة التحریر و من ارخ بعده فقد تطفل علیه لا سیما الذهبی
و الصفدی فان نقولهما منه فی تاریخهما علاوه برین همه بغایت الهی
اعتماد و جلالت سبط ابن الجوزی از کلام معتمدی شاه صاحب التحفة خود اینک
و کلام خود شان و کلام قاضی ثناء الله و رشید الدین خان باثبات میرسانم ان شاء الله تعالی
کلام معاندین و مکابرین از اصل مقطوع میسازم که بعد ازین اگر آسمان بر زمین

ومدت عمر دماغ خود سوزند کلامی را اعتبار و وثاقت سبط ابن الجوزی نتوان کرد
پس مخفی نماند که نصر الله کابلی در صواقع بجواب طعن دوم در حد از مغیرة بن شعبه گفته
ودعوی اهل البصرة حد علی مغیرة کما ذکره ابن جریر الطبری والامام البخاری
والحافظ عماد الدین بن کثیر والحافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی
والشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی فی تواریخهم ان مغیرة
کان امیر البصرة الخ وثناء الله پانی پتی در سیف مسلول در جواب این طعن گفته
حق اینست آنچه طبری و امام بخاری و ابن الجوزی و سبط ابن الجوزی در تواریخ خودها
نقل کرده اند الخ ازین هر دو عبارت ظاهرست که سبط ابن الجوزی نزد صاحب
صواقع وثناء الله پانی پتی معتمد و معتبرست که او را قرین دیگر ائمه کبار خود
مثل بخاری و طبری و ابن الجوزی کرده بروایت او احتجاج و استدلال نموده اند
وخود شاه صاحب در جواب طعن ششم از مطاعن عمر فرموده اند که ابن جریر طبری
ومحمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن الجوزی
وشیخ شمس الدین ابو المظفر سبط ابن الجوزی و دیگر مورخین ثقات نقل کرده اند
که مغیرة بن شعبه امیر بصره بود و مردم بصره با او بد بودند الخ ازین عبارت ظاهرست
که خود شاه صاحب هم بروایت سبط ابن الجوزی احتجاج و استدلال می نمایند و او را
قرین بخاری و ابن جریر و ابن الجوزی گردانیده بر دیگر مورخین ثقات تقدیم
می بخشند و فاضل رشید در شوکت عمریه گفته حافظ ابو المؤید خوارزمی در اول
مسند امام اعظم در جوابات اشکالات خطیب بغدادی سیفر باید و اما قوله ان
اباحنیفة لحن حیث قال فی مسئلة القتل بالمثقل ولو رماه بابا قبیس

فالجواب عنه بوجوه ثلثة الاول انه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی ان هذا
افتراء علی ابی حنیفة الخ ازین عبارت فاضل رشید ظاهرست که نزد او سبط
ابن الجوزی ثقه و معتمدست و امامت و جلالتش نزد وی مسلم که افاده ابو المؤید
خوارزمی که مشتمل بر وصف او بلفظ امام و اعتماد و وثوق بر کلام اوست
نقل کرده بر خود می بالد و آنرا دافع طعن از امام اعظم میگرداند و نیز فاضل رشید
در ایضاح لطافة المقال گفته ای ناظران فن قویم سیر و حدیث و ای ماهران
قول قدیم و حدیث برای خدا اندکی تامل را کار فرمایند تا دریافت نمایند
که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن جوزی و سبط او و قاضی
ابو یعلی و حماد بن علقمه و سید جلال الحق والدین البخاری و ملک العلما شهاب الدین
عمرو دولتابادی و علامه سعد الملة والدین تفتازانی و غیرهم که مصرح بکفر و لعن
عمر بوده معهود بودند از عوام اهل هند و جاهل بحال مسلک خود و قریب العهد
بمخاطب شارح المجد بودند یا از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهلسنت و جماعت
انتهی ازین عبارت ظاهرست که حسب افاده فاضل رشید سبط ابن الجوزی
مثل امام احمد بن حنبل و امام المحدثین ابن الجوزی و قاضی ابو یعلی و حماد بن علقمه
و امثال شان از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهلسنت و جماعت است و از افادات
صاحب ازالة الغین هم اعتماد و اعتبار و وثوق سبط ابن الجوزی و تسلیم امامتش
و اعتقاد بجلالت او واضح است چنانچه در ازالة الغین گفته اما طعنی که بر
عربیت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت نموده پس ظاهر السقوط است
بچند وجه اول آنکه سبط ابن الجوزی گفته که ثقات ارباب نقل قول ابی حنیفه را

ولو دماه باباقبیس برطبق مذهب جمهور نحاة محرف یا نقل کرده اند بر او و بطلان
و خلاف این نقل هرچند محکی ست لیکن قابل اعتبار نیست وبرین تقدیر حاجت
بتجشم تحریر جواب از طرف ابوحنیفه رحمه الله نمی افتد و باطل میشود آنچه حضرت مخاطب
در ضربت حیدریه دعوی شهرت و دائر بودنش بر السنه جمهور اهل سنت نموده اند
زیرا که بتصریح فاضل مذکور خلاف نقل مخاطب از ثقات دریافت شد و معلوم گردید
که غیر ثقات این حکایت آورده اند که ابوحنیفه باباقیس بالف فرموده ونیز در آن
گفته وحال این نقل در اکثری از کتب خصوصاً کتاب علامه انام شیخ الاسلام
رئیس الفضلاء المحققین رأس العلماء الراسخین ابو البقا بهاء الدین اینست ذکر
الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افترا علی ابی حنیفة الخ ومولوی
صدیق حسن خان سبط ابن الجوزی را بمدائح عظیمه ومحامد فخیمه یاد فرموده
واصلا بقدح وجرح ذهبی رد او ننموده چنانچه در ابجد العلوم گفته سبط ابن
الجوزی شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الواعظ المشهور حنفی
المذهب له صیت وسماع فی مجالس وعظه وقبول عند الملوک وغیرهم
روی عن جده ببغداد وسمع ابن طبرزد وسمع بالموصل ودمشق
وحدث بها وبمصر وله تاریخ مرآة الزمان قال ابن خلکان رأیته بخطه
فی اربعین مجلداً وقال صاحب مدینة العلوم وانا رأیته فی ثمان
مجلدات لکن ضخام بخط دقیق وله کتاب ایثار الانصاف ومنتهی السئول
فی سیرة الرسول واللوامع فی احادیث المختصر والجامع وتفسیر القرآن
توفی سنة ۶۵۴ بدمشق ومولده فی سنة ۵۸۱ ببغداد وکان یقول اخبرتنی

امی ان مولدی سنة اثنتین وثمانین والله اعلم ومصنفات سبط ابن الجوزی
معروف ومشهور ست بعض آنها را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون
یاد کرده چنانچه گفته الانتصار لامام ائمة الامصار مجلدین لابی المظفر
یوسف بن عبد الله سبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴ اربع وخمسین
وستمائة ونیز دران گفته اللوامع فی احادیث المختصر والجامع لابی المظفر
یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴ اربع وخمسین وستمائة
ونیز در کشف الظنون در ذکر مصنفین مناقب ابی حنیفه گفته والشیخ المؤرخ
ابو المظفر یوسف بن قزعلی البغدادی الف کتاباً فی ترجیح مذهبه
علی غیره وذکر فیه ان من قلده کان احوط لدینه وذکر
الرد علی من خالفه فجاء مشتملاً علی نیف وثلثین باباً لیس له نظیر
فیه وصنف ایضاً کتاب الانتصار لامام ائمة الامصار فی مجلدین
کبیرین کذا ذکره ابن وهبان فی اول منظومته ونیز در کشف الظنون
در ذکر شروح جامع کبیر ابی عبد الله محمد بن الحسن الشیبانی الحنفی گفته ومنها
شرح ابی المظفر یوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن الجوزی الحنفی
المتوفی سنة اربع وخمسین وستمائة ونیز دران گفته ایثار الانصاف
لابی المظفر یوسف بن قزعلی المعروف بسبط ابن الجوزی المتوفی سنة ۶۵۴
اربع وخمسین وستمائة ونیز دران گفته تفسیر ابن الجوزی المسمی بدائع المبین
یاتی فی الالف ولسبطه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزعلی الحنفی
المتوفی سنة ۶۵۴ اربع وخمسین وستمائة تفسیر کبیر فی تسعة وعشرین

ذکر مصنفات عدیده سبط ابن الجوزی از کشف الظنون

ذکر مصنفات عدیده سبط ابن الجوزی از کشف الظنون

بجلد آن ونیز در آن گفته منتهی السؤل فی سیرة الرسول لابی المظفر یوسف بن
قزعلی سبط ابن الجوزی المتوفی سنة اربع وخمسین وستمائة ومحمد عابد بن
احمد علی السندی در حصر الشارد ذکر مرآة الزمان سبط ابن الجوزی نموده واسناد متصل
اجازه روایت آن که برای او حاصل شده وارد نموده چنانچه گفته واما مرآة الزمان
لسبط ابن الجوزی فارویه بالسند المتقدم الی الحافظ ابن حجر عن احمد
بن ابی بکر المقدسی عن سلیمان عن یوسف بن قزعلی سبط ابن الجوزی وعلاوه برین هم
علمای عالیشان جمهره اعیان از کتب سبط ابن الجوزی در تصانیف دینیه
نقلها می آرند آنفا شنیدی که ابن خلکان در وفیات الاعیان
ومرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا ازو نقل نموده اند وعلامه
صفدی در وافی بالوفیات در ترجمه محمد بن کرام بن عراق
ابن حزابة السجستانی گفته قال سبط ابن الجوزی فی المرآة کان
بالقدس رجل یقال له هجام یحب الکرامیة ویحسن الظن
بهم فنهاه الفقیه نصر بن ابراهیم المقدسی عنه الخ و سمهودی
در جواهر العقدین در ذکر روایات داله بر اسعاف معاونین اهل بیت علیهم السلام گفته
ومن ذلک ما رواه سبط ابن الجوزی بسنده الی عبد الله بن
المبارک وکان یحج سنة ویغزو سنة فلما کان السنة التی حج فیها
خرجت بخمسمائة دینار الی موقف الجمال بالکوفة لاشتری جمالا
فرأیت امرأة علی بعض المزابل تنتف ریش بطة منتنة فتقدمت
الیها فقلت لم تفعلین هذا فقالت یا عبد الله لا تسأل عما لا

یعنیک

یعنیک قال فوقع فی خاطری من کلامها شیء فالححت علیها فقالت
یا عبد الله قد الجاتنی الی کشف سری الیک انا امرأة علویة ولی
اربع بنات یتامی مات ابوهن من قریب وهذا الیوم الرابع ما اکلن
شیئا وقد حلت لنا المیتة فاخذت هذه البطة اصلحها واحملها
الی بناتی فناکلها فقلت فی نفسی ویحک یا ابن المبارک این انت
من هذه فقلت افتحی حجرک ففتحته فصببت الدنانیر فی طرف
ازارها وهی مطرقة لا تلتفت قال ومضیت الی المنزل ونزع الله
من قلبی شهوة الحج ذلک العام ثم تجهزت الی بلادی واقمت حتی
حج الناس وعادوا فخرجت اتلقی جیرانی واصحابی فجعلت کل من
اقول له قبل الله حجک وشکر سعیک یقول وانت قبل الله حجک
وشکر سعیک اما قد اجتمعنا بک فی مکان کذا وکذا واکثر علی الناس
فی القول فبت متفکرا فی ذلک فرأیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی المنام وهو یقول یا عبد الله لا تعجب فانک اغثت ملهوفا
من ولدی فسالت الله ان یخلق علی صورتک ملکا یحج عنک فی
کل عام الی یوم القیمة فان شئت ان تحج قال سبط ابن الجوزی عقیبه
وقد روی لنا من طریق آخر ان ولدا صغیرا لابن المبارک دخل
بیت بعض الاشراف فوجدهم یاکلون لحما ولم یطعموه فجاء
الی ابن المبارک وهو یبکی فسأله فقال دخلت بیت فلان وهم
یاکلون لحما فلم یطعمونی وکانوا جیرانه فارسل الیهم ابن المبارک

یعنی سحر فارسلت الیه العجوز نقول له قد احوجتنا الی کشف احوالنا
قد مات صاحب الدار وخلف ایتاما ولنا خمسة ایام ما اکلنا
طعاما وانی قد خرجت الی مزبلة فوجدت علیها بطة میتة فاخذتها
واصلحتها ودخل ابنك ونحن ناكل فما جاز لی ان اطعمه هو بجلال
ویقدم الیه فبکی ابن المبارك فبعث الیهم خمسمائة دینار ولم یحج فی
ذلك العام ورای فی المنام الخ ونیز در جواهر العقدین
در ذکر روایات مسطوره گفته ومن ذلك ما رواه سبط ابن الجوزی
ایضا قال قرأت علی عبد الله بن احمد المقدسی سنة اربع وستمائة
قال وجدت فی کتاب الجوهری عن ابن ابی الدنیا ان رجلا رأی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی منامه وهو یقول امض الی فلان المجوسی وقل له
قد اجیبت الدعوة الخ ونیز در جواهر العقدین گفته ومن ذلك ما رواه
سبط ابن الجوزی قال حدثنی محمد بن عبد الوهاب المقری قال حدثنی
جار لی قال کان لی صاحب من اولاد الحسین وکان رقیق الحال فکنت
ابره قال فحج فی بعض السنین فعاد وقد حسنت حاله فسألته عن
ذلك الخ ونیز در جواهر العقدین گفته وقال ابن الجوزی فیما حکاه عنه
سبطه لیس العجب من قتال ابن زیاد للحسین وانما العجب من خذلان
یزید وضربه بالقضیب ثنایا الحسین وحمل آل رسول الله صلی الله
علیه وسلم سبایا علی اقتاب الجمال الخ ونور الدین علی بن ابراهیم
برهان الدین الحلبی الشافعی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون

در ذکر حفر بئر زمزم گفته کانت جرهم قد دفنتها الی ان جرهما لما استخفت وفی مرآة الزمان
ان هاتین الغزالتین اهدیتا للکعبة وکذا السیوف ساسان لعل ملوك
الفرس الثانیه ورد بان الفرس لم یحکموا علی البیت ولا حجوا هذا
کلامه وفیه ان هذا لا ینافی ذلك فلیتامل وکانت بئر زمزم نضب
ماؤها ای ذهب فحفرها مضاض بالليل واعمق الحفر ودفن فیها ذلك
ای دفن الحجر الاسود ایضا کما قیل وطم البئر واعتزل قومه فسلط الله
تعالی علیهم خزاعة فاخرجتهم من الحرم وتفرقوا وهلکوا کما تقدم ثم
لا زالت زمزم مطمومة لا یعرف محلها مدة خزاعة ومدة قصی ومن
بعده الی زمن عبد المطلب فی رؤیا له التی امر فیها بحفرها ونیز دران گفته
ونقل سبط ابن الجوزی ان عبد الله لم یتزوج قط غیر آمنة ولم
تتزوج آمنة قط غیره ونیز دران گفته وفی کلام سبط ابن الجوزی
وسبب غناء عثمان بن عفان ان اباه عفان وعبد المطلب وابا
مسعود الثقفی لما هلك ابرهة وقومه کانوا اول من نزل بمخیم
الحبشة فاخذوا من اموال ابرهة واصحابه شیئا کثیرا ودفنوه عن
قریش فکانوا اغنا قریش واکثرهم مالا ولما مات عفان ورثه عثمن
رضی الله عنه ومحمد بن علی بن محمد بن علی الحصکفی نیز تشبث بذیل سبط
ابن الجوزی در حمایت امام اعظم نموده وحصکفی از اعاظم واجله اعلام سنیه
محمد امین الشهیر بابن عابدین در رد المحتار بمدح او گفته وهو رحمه الله تعالی
کما فی شرح ابن عبد الرزاق علی هذا الشرح محمد بن علی بن محمد

مدائح حصکفی که در مدح ابن الجوزی است ...

بن علی بن عبد الرحمن بن محمد بن جمال الدین بن حسن بن زین العابدین
الحصنی الاثری المعروف بالحصکفی صاحب التصانیف فی الفقه وغیره
منها هذا الشرح وشرح الملتقی وشرح المنار فی الاصول وشرح القطر
فی النحو ومختصر الفتاوی الصوفیة والجمع بین فتاوی ابن نجیم
جمع التمرتاشی وجمع ابن صاحبها وله تعلیقة علی صحیح البخاری تبلغ
نحو ثلثین کراسًا وعلی تفسیر البیضاوی من سورة البقرة الی سورة
الاسراء وحواش علی الدرر وغیر ذلک من الرسائل والتحریرات وقد اقرّ له
بالفضل والتحقیق مشایخه واهل عصره حتی قال الشیخ خیر الدین
الرملی فی اجازته له وقد بدأنی بلطائف اسئلة وقفت بها علی کمال
روایته وسعة ملکته فاجبته غیر موسع علیه فکرًا
علی ما هو اعلی فردته فزاد فرأیت جواده انه فی غایة المکنة و
السبق فبعدت له الغایة فاتاه مستریحًا لا یخفق ومستبصرًا
لا یطرق فلما تبیّن لی انه الرجل الذی حدثت عنه وصلت به الی
حالة یاخذ منی واخذ منه الی ان قال فی شأنه فیا من له شکّ فدونه
فاسئل تجد جبلًا فی العلم غیر مخلخل یباری فحول الفقه فیما یرونه
ویبرز للمیدان غیر مزلزل یفتش عن لب العلوم وقشوره ویلی
بما یختاره من مفصل ویقوی علی الترجیح فیه بثاقب من الفهم والادراک
غیر مخول وفکر اذا ما حاول الصعب حله وان من حل الصعب فی الحال تحله
ومما قلت هذا القول الا بعدما سبرت خبایاه بالفهم مقول وقال

مدائح حصکفی که در مدح ابن الجوزی نموده

شیخه العلامة محمد افندی المحاسنی فی اجازته له ایضا وانه ممن نشأ
والفضائل تعلّه وتنهله والرغبة فی العلم تقرب له ما یحاوله من
ذلک وتسهّل له حتی نال من قداح الکمال القدح المعلّی وفاز بما وشح به
صدر النباهة وحلّی وکان لی علی الغوص علی غرر الفوائد اعظم
معین فافاد واستفاد وفهم واجاد اه وترجمه تلمیذه خاتمة البلغاء
المحبّی فی تاریخه فقال ما ملخصه انه کان عالما محدثًا فقیهًا
نحویًا کثیر الحفظ والمرویات طلق اللسان فصیح العبارة جید التقریر
والتحریر وتوفی عاشر شوال سنة ۱۰۸۸ عن ثلاث وستین سنة ودفن
بمقبرة باب الصغیر اه و هرگاه مدائح منیفه ومحامد حصیفه حصکفی شنیدی
پس باید دانست که همین حصکفی در ردّ مختار که محمد امین الشهیر بابن عابدین در
اول ردّ المحتار بمدح آن گفته اما بعد فیقول احوج المفتقرین الی رحمة
ارحم الراحمین محمد امین الشهیر بابن عابدین ان کتاب الدر المختار
شرح تنویر الابصار قد طار فی الاقطار وسار فی الامصار وفاق
فی الاشتهار علی الشمس فی رابعة النهار حتی اکبّ الناس علیه وصار
مفزعهم الیه وهو الحری بان یطلب ویکون الیه المذهب فانه الطراز
المذهّب فی المذهب فلقد حوی من الفروع المنقحة والمسائل المصححة
ما لم یحوه غیره من کبار الاسفار ولم تنسج علی منواله یدالافکار
بید انه لصغر حجمه ووفور قد بلغ فی الایجاز الی حد الالغاز وتمنع باعجاز
المجاز فی ذلک المجاز عن انجاز الافراز بین الحقیقة والمجاز وقد کفت

صرفت في معاناته برهة من الدهر وبذلت له مع المشقة شقة
من جديد العمر واقتنصت بشبكة الافهام اجل شوارده وقيدت
باوتاد الاقلام جل اوابده وصرت في الليل والنهار سميره حتى
اسر الى سره وضميره واطلعني على حور المقصورات في الخيام وكشف
لي عن وجوه خدراته اللثام فطفقت اوشى صحائفه اللطيفة بما هو
في الحقيقة بياض للصحيفة ثم اردت جمع تلك الفوائد ونظم سمطها
الموائد من متفرقات الحواشي والرقاق خوفا عليها من الضياع الخ
روى الجرجاني في مناقبه بسنده لسهيل بن عبد الله التسترى انه قال
لو كان في امة عيسى مثل ابي حنيفة لما تهودوا ولما تنصروا ومناقبه
اكثر من ان تحصى وصنف فيها سبط ابن الجوزى مجلدين كبيرين وسماه
الانتصار لامام ائمة الامصار ومحمد امين الشهير بابن عابدين بشرح اقول
در ردمحتار گفته قوله وسماه الانتصار انما سمي بذلك لان الامام رضي الله
عنه لما شاعت فضائله وعمت الخافقين فواضله جرت عليه العادة
القديمة من اطلاق السنة الحاسدين فيه حتى طعنوا في اجتهاده
وعقيدته بما هو مبرأ منه قطعا لقصد ان يطفئوا
نور الله ويابى الله الا ان يتم نوره كما تكلم بعضهم في مالك
وبعضهم في الشافعي وبعضهم في احمد بل تكلمت فرقة في ابي بكر وعمر
وفرقة في عثمن وعلي وفرقة قد كفرت كل الصحابة وممن انتصر للامام
رحمه الله تعالى العلامة السيوطي في كتاب سماه تبييض الصحيفة

والعلامة



والعلامة ابن حجر في كتاب سماه الخيرات الحسان والعلامة يوسف
بن عبد الهادي الحنبلي في مجلد كبير سماه تنوير الصحيفة وذكر فيه
عن ابن عبد البر لا تتكلم في ابي حنيفة بسوء ولا تصدق احدا
يسيء القول فيه فاني والله ما رأيت افضل ولا اورع ولا افقه
منه ثم قال ولا يغتر احد بكلام الخطيب فان عنده العصبية
الزائدة على جماعة من العلماء كابي حنيفة والامام احمد
وبعض اصحابه وتحامل عليهم بكل وجه وصنف فيه بعضهم
السهم المصيب في كبد الخطيب واما ابن الجوزى فانه تابع الخطيب
وقد عجب سبطه منه حيث قال في مرآة الزمان وليس العجب من الخطيب
فانه طعن في جماعة من العلماء وانما العجب من الجد كيف سلك
اسلوبه وجاء بما هو اعظم قال ومن المتعصبين على ابي حنيفة الدار قطني
وابو نعيم فانه لم يذكره في الحلية وذكر من دونه في العلم والزهد الخ
وهرچند بعد ثبوت صحت اين حديث شريف و آنهم بسنديكه روات آن همه ثقات
واز روات صحاح ستة اند و آن هم بروايت امام احمد بن حنبل حاجتى بطرف
ذكر ديگر طرق حديث شريف و نقل آن از ديگر اجله و اعاظم محدثين باقى نماند لكن محض حسن توفيق
بنابر مزيد تحقيق و تصديق و نهايت ابطال و تزويق ارباب تغرير و تلفيق وجوه آتيه طرق
ديگر هم مذكور و مسطور ميشود و مصداق نور على نور بوضوح و ظهور ميرسد وجه پنجم آنكه ابوحاتم
محمد بن ادريس الحنظلى الرازى اين حديث شريف را روايت كرده چنانچه احمد
بن محمد العاصمى در زين الفتى فى شرح سورة هل اتى گفته اخبرنا الحسين

روایت محمد بن ادریس رازی حدیث نور را

بن محمد قال حدثنا عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال
حدثنا محمد بن ادریس الرازی قال حدثنا محمد بن عبد الله بن المثنی
قال حدثنی حمید الطویل عن انس بن مالک قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور واحد
نسبح الله عز وجل فی یمنة العرش قبل خلق الدنیا ولقد سکن آدم
الجنة ونحن فی صلبه ولقد رکب نوح السفینة ونحن فی صلبه
ولقد قذف ابراهیم فی النار ونحن فی صلبه فلم یزل ینقلنا الله
عز وجل من اصلاب طاهرة الی ارحام طاهرة حتی انتهینا الی عبد المطلب
فجعل ذلک النور بنصفین فجعلنی فی صلب عبد الله وجعل علیا
فی صلب ابی طالب وجعل فی النبوة والرسالة وجعل فی علی الفروسیة
والفصاحة واشتق لنا اسمین من اسمائه فرب العرش محمود
وانا محمد وهو الاعلی وهذا علی فهذا الجهبذ العلامة ابن مردویه
امام اهل التحقیق والتاسیس قد روی هذا الحدیث الشریف فنضا
حجاب التلبیس وابطل کید کل مدغل منهمک فی التدلیس وعلی ید الحق
السدید النفیس ونصر الصدق الصحیح علی رغم کل جاحد خسیس و
نزع ارکان التعلیس واخزی سعی کل من فی قلبه حب الباطل رسیس
وذر القذی فی عین کل من رام التخدیع والتدلیس ومحاسن فاخره
ومناقب باهره محامد باذخه ومآثر شامخه ابو حاتم را از زبان اکابر واعاظم علما
وافاخم سنیه معترف واساطین نقاد ومحققین والا نژاد شان ابن مردویه بحر زاخر فضل

معترف

معترف ونبذی از مدائح او در مجلد حدیث تشبیه شنیدی بکنه جلالت وعظمت او
وارسیدی وکفی له شرفا انه کان جاریا فی مضمار البخاری لمعالی النجاد
کما صرح به غیر واحد من ائمتهم الکبار وجه ششم آنکه عبد الله بن احمد
بن محمد بن حنبل الشیبانی اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه در زوائد
مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام تصنیف والد خود علی ما نقل عنه گفته
حدثنا الحسن قال حدثنا احمد بن المقدام العجلی قال حدثنا الفضیل
بن عیاض قال حدثنا ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان
عن سلمان قال سمعت حبیبی رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل قبل ان یخلق الله
آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین
فجزء انا وجزء علی انتهی فهذا عبد الله الخلف السعید والنجل الرشید
لاحمد الامام القرم الصندید الفارع صهوة التحقیق والتنقید
الحائز للشرف الطارف والتلید قد حذا حذو والده المجید واقتفی
اثره السدید فروی لحدیث الشریف عن خالد العمید من طریق
اخر جدید مؤید لافادة شیخه وامامه المجید وکسر فقرات ظهر
کل منکر جاحد عنید وحصد نواجم شرور کل متعصب مرید وقطع
من کل حاقد متعسف الورید واقحمه فی العذاب الوبیل الشدید
واذاقه علز الحمیم ومضض التصدید فالعجب کل العجب کیف یدعی
الخاطب العمید هذا الاجماع المنکر الباطل الطرید ولا یدری

روایت عبد الله بن احمد حدیث نور را در زوائد کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام التصنیف الاول

مراجع عبد اللہ بن احمد بن حنبل

مما یعلم اشناعته کل من القی السمع و هو شهید فاستبصر واستیقن ولا تزل قد ملک عن المنهج الحمید فقد دللناک علی الصواب الزاهر بابلغ التایید وکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید فضائل و محامد عبد اللہ فرزند ارجمند امام احمد از افادات اکابر ائمه ماهرین و اجله اساطین حاذقین و افاخم محدثین نقدین و اعاظم شیوخ محققین ظاهر است در مجلد حدیث غدیر شنیدی که علامه حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد حنبلی مقدسی در کمال فی معرفة الرجال گفته عبد اللہ بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن الشیبانی البغدادی سمع اباه و یحیی بن معین و ابا بکر و عثمان ابنی ابی شیبة و ابا خیثمة الی ان قال ابو بکر الخطیب کان ثقة ثبتا فهما و قال بدر بن ابی بدر البغدادی عبد اللہ بن احمد جهبذ ابن جهبذ و قال ابو الحسین بن المنادی لم یکن فی الدنیا احد اروی عن ابیه منه لانه سمع المسند و هو ثلثون الفا والتفسیر و هو مائة و عشرون الفا سمع منها ثمانین الفا والباقی وجادة والناسخ والمنسوخ والتاریخ و حدیث شعبة والمقدم والمؤخر فی کتاب اللہ تعالی والجوابات فی القرآن والمناسک الکبیر والصغیر و حدیث الشیوخ و غیر ذلک قال و ما زلنا نری اکابر شیوخنا یشهدون له بمعرفة الرجال و علل الحدیث والاسماء والکنی والمواظبة علی طلب الحدیث فی العراق و غیرها و یذکرون عن اسلافهم الاقرار له بذلک حتی ان بعضهم لیسرف فی تقریظه ایاه بالمعرفة و زیادة السماع للحدیث علی ابیه اخبرنا ابو الیمن الکندی انبا ابو منصور انبا

مراجع عبد اللہ بن احمد بن حنبل از کمال فی معرفة الرجال

مراجع عبد اللہ بن احمد

ابو بکر الخطیب حدثنی ابو یعلی محمد بن الحسین الفراء قال وجدت علی ظهر کتاب رواه ابو الحسن الشوسنجردی عن اسمعیل الخطبی قال بلغنی عن ابی زرعة (صواب ابو الحسین کما فی حاشیة الکمال) انه قال قال لی احمد بن حنبل ابنی عبد اللہ محظوظ من علم الحدیث و من حفظ الحدیث لا یکاد یذاکرنی الا بما احفظ و به انبا الخطیب حدثنی محمد بن علی الصوری انبا عبد الرحمن بن عمر ثنا محمد بن اسحق الملحمی حدثنی ابراهیم بن محمد قال سمعت عباسا الدوری یقول کنت یوما عند ابی عبد اللہ احمد بن حنبل فدخل علیه ابنه عبد اللہ فقال لی احمد یا عباس ان ابا عبد الرحمن قد وعی علما کثیرا و قال عبد الرحمن بن ابی حاتم سمعت معه من ابراهیم بن ملّد و کتب الی بمسائل ابیه و بعلل الحدیث و قال ابو احمد بن عدی عبد اللہ بن احمد بن حنبل ابو عبد الرحمن نبل بابیه و له فی نفسه محل فی العلم فاحیی علم ابیه من مسنده الذی قرأه علیه ابوه خصوصا فلم یقرأه علی غیره و مما سال اباه عن رواة الحدیث فاخبره به ما لم یسأله غیره و لم یکتب عن احد الا من امره ابوه ان یکتب عنه و قال ابو علی الصواف ولد عبد اللہ بن احمد سنة ثلث عشرة و مائتین و مات سنة تسعین و مائتین و قال اسمعیل الخطبی صلی علیه زهیر بن صالح ابن اخیه و دفن فی مقابر باب التبن و کان الجمع کثیرا فوق المقدار و ابو عبد اللہ محمد بن احمد الذهبی در تذکرة الحفاظ گفته عبد اللہ بن احمد بن محمد بن حنبل الامام الحافظ الحجة

مراجع عبد اللہ بن احمد بن حنبل از تذکرة ذهبی

ترجمہ عبد اللہ بن احمد

ابو عبد الرحمن محدث العراق ولد امام العلماء ابی عبد الله الشیبانی
المروزی الاصل البغدادی ولد سنة ثلاث عشرة ومائتين وسمع
من ابيه فاكثر ومن يحيى بن عبدويه صاحب شعبة والهيثم بن
خارجة ومحمد بن ابی بكر المقدمی وشيبان بن فروخ وطبقتهم ومنعه
ابوه السماع من علی بن الجعد حدث عنه النسائی وابو بكر النجاد
ودعلج واسحق الكاذی وابو علی بن الصواف وابو بكر الشافعی واحمد
بن محمد البناقی وابو بكر القطيعی وخلائق قال الخطيب كان ثقة ثبتا
فهما وقال احمد بن المنادی فی تاريخه لم يكن احد اروی فی الدنيا عن
ابيه من عبد الله بن احمد لانه سمع منه المسند وهو ثلثون الفا والتفسير
وهو مائة وعشرون الفا سمع ثلثه والباقی وجادة وسمع منه التاريخ
والناسخ والمنسوخ وحديث شعبة والمقدم والمؤخر فی كتاب الله
وجوابات القرآن والمناسك الكبير وغير ذلك وحديث الشيوخ وما زلنا
نری اكابر شيوخنا يشهدون لعبد الله بمعرفة الرجال ومعرفة علل
الحديث والاسماء والمواظبة علی الطلب حتی افرط بعضهم وقدمه
علی احمد قلت كم سمعت من ابيك قال مائة الف وبضعة عشر الفا
ويروی عن ابی زرعة قال لی احمد ابنی عبد الله محظوظ من علم الحديث
لا يذاكرنی الا بما لا احفظ قال عباس الدوری قال لی ابو عبد الله
يا عباس قد وعی عبد الله علما كثيرا وقال ابو علی بن الصواف عنه قال
كل شیء اقول قال ابی قد سمعته منه مرتين وثلثة واقله مرة قلت

ترجمہ عبد اللہ بن احمد

حال عبد اللہ بن احمد از تہذیب ابن حجر عسقلانی

مات عبد الله فی سن ابيه فی شهر جمادی الآخرة سنة تسعين و
مائتين وكان جنازته مشهودة رحمه الله تعالی وابن حجر عسقلانی در تهذیب
التهذيب گفته عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن
اسد الشيبانی ابو عبد الرحمن البغدادی روی عن ابيه وابراهيم
بن الحجاج السامی واحمد بن منيع البغوی وابی ابراهيم اسمعيل بن ابراهيم
الترجمانی والحسن بن حماد سجادة والحكم بن موسی وداود بن رشيد
وابی الربيع الزهرانی وداود بن عمرو الضبی وعبد الاعلی بن حماد النرسی
وعبيد الله بن معاذ العنبری وشريح بن يونس وابی بكر بن ابی شيبة
وكامل بن طلحة الجحدری والهيثم بن خارجة ويحيى بن عبدويه
مولی بن المهدی ومنصور بن ابی مزاحم ومحمد بن جعفر الوركانی
ومحمد بن الصباح الدولابی ويحيى بن معين وخلق كثير روی عنه النسائی
حديثين وابو بكر بن زياد وابو بكر النجاد واحمد بن كامل المحاملی وابو القاسم
البغوی ويحيى بن صاعد ومحمد بن مخلد ودعلج بن احمد وابو بكر الشافعی
وابو سهل بن زياد القطان وابو الحسين بن المنادی وابو القاسم الطبرانی
وابو احمد العسال الاصبهانی وابو عوانة الاسفراينی وابو علی الصواف
وابو بكر القطيعی وجماعة قال عباس الدوری سمعت احمد يقول قد وعی
عبد الله علما كثيرا وقال الخطيب بلغنی عن ابی زرعة قال قال لی احمد ابنی
عبد الله محظوظ من علم الحديث لا يكاد يذاكرنی الا بما لا احفظ وقال
ابو علی الصواف قال عبد الله بن احمد كل شیء اقول قال ابی فقد سمعته

مرتین او ثلثة وقال ابن ابی حاتم کتب الی بمسائل ابیه وبعلل الحدیث
وقال ابو الحسین بن المنادی لم یکن فی الدنیا احد روی عن ابیه منه
لانه سمع منه المسند وهو ثلثون الفا والتفسیر وهو مائة وعشرون
الفا سمع منه ثمانین الفا والباقی وجادة والناسخ والمنسوخ والتاریخ
وحدیث شعبة وجوابات القرآن والمناسك وغیر ذلك من التصانیف
وحدیث الشیوخ قال وما زلنا نری اکابر شیوخنا یشهدون له بمعرفة
الرجال وعلل الحدیث والاسماء والکنی والمواظبة علی الطلب حتی ان
بعضهم اسرف فی تقریظه ایاه بالمعرفة وزیادة السماع علی ابیه وقال
ابن عدی نبل بابیه وله فی نفسه محل فی العلم ولم یکتب عن احد الا من امره
ابوه ان یکتب عنه وقال بدر بن ابی بدر البغدادی عبد الله بن احمد
جهبذ بن جهبذ وقال الخطیب کان ثقة ثبتا فهما وقال ابو علی الصواف
ولد سنة ۲۱۳ ومات سنة ۲۹۰ وکذا ارخه اسمعیل الخطبی وزاد
فی جمادی الاخرة قلت وقال النسائی ثقة وقال السلمی سالت الدارقطنی
عن عبد الله بن احمد وحنبل بن اسحق فقال ثقتان نبیلان قال ابو بکر
الخلال کان عبد الله رجلا صالحا صادق اللهجة کثیر الحیاء ویافعی
در وقایع سنه تسعین ومائتین گفته وفیها توفی الحافظ ابو عبد الرحمن
عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل الذهلی الشیبانی ببغداد فی
جمادی الاخرة وله سبع وسبعون سنة کابیه وکان اماما خبیرا
بالحدیث وعلله مقدما فیه وکان من اروی الناس عن ابیه

وقد سمع من صغار شیوخ ابیه وهو الذی رتب مسند والده ویافعی در
مرآة الجنان در وقایع سنه تسعین ومائتین گفته وفی السنة المذکورة الحافظ
ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل الشیبانی کان اماما خبیرا بالحدیث
وعلله مقدما فیه وسیوطی در طبقات الحفاظ گفته عبد الله بن احمد
بن حنبل البغدادی الحافظ روی عن ابیه وابن معین وخلق وعنه النسائی
وابن صاعد وابو عوانة والطبرانی وابو بکر النجاد والقطیعی وابو بکر الشافعی
وخلق قال ابو زرعة قال لی احمد بن حنبل ابنی عبد الله محظوظ من
علم الحدیث لا یکاد یذاکرنی الا بما لا احفظ قال ابن عدی نبل بابیه
وله فی نفسه محل فی العلم فاحیی علم ابیه ولم یکتب عن احد الا من
امره ابوه ان یکتب وقال الخطیب کان ثقة ثبتا فهما ولد سنة ثلث عشرة
ومائتین ومات سنة تسعین ومائتین **وجه هفتم** آنکه این حدیث شریف را
احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی که از اعاظم وافاخم اساطین محدثین سنیه است
روایت نموده چنانچه خطیب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنا شهردار هذا
اجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابة حدثنا
الشریف ابو طالب الجعفری حدثنا ابن مردویه الحافظ حدثنا اسحق
بن محمد بن علی بن خالد حدثنا احمد بن زکریا حدثنا ابو طهمان
حدثنا محمد بن خالد الهاشمی حدثنا الحسین بن اسمعیل بن حماد
عن ابیه عن زیاد بن المنذر عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن
جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین

یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه نصفین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه فهذا ابن مردویه امام الحفاظ رئیس الصدق والایقاظ بالغ فی الارشاد والتنبیه والایقاظ حیث روی الحدیث الشریف ناصرا للحق سالکا سوی الصراط مغلقا ابواب الجحود والالطاط محترزا عن الزیغ والاختلاط غیر معرج علی مجازفات الانکاس السقاط فالله ولی التوفیق والصائن عن الاختباط وجه ششتم آنکه حافظ ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی در کتاب بهجة المجالس وانس المجالس که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی چلپی در کشف الظنون گفته بهجة المجالس وانس المجالس للحافظ ابی عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر النمری القرطبی المتوفی سنة ثلث وستین واربعمائة وهو فی مجلد من الکتب المعتبرة فی المحاضرات مرتب علی مائة واربعة وعشرین بابا اوله اما بعد فان اولی الخ بعد ذکر فضائل عدیده جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از جمله آن حدیث طیر ست گفته وقال صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد نسبح الله تعالی یمنة العرش قبل ان یخلق آدم بالفی عام فلما ان خلق الله آدم جعل ذلک النور فی صلبه ولقد سکن الجنة ونحن فی صلبه ولقد هم بالخطیئة ونحن فی صلبه ولقد رکب نوح فی السفینة ونحن فی صلبه ولقد قذف ابراهیم فی النار ونحن فی صلبه فلم یزل ینقلنا الله عز وجل من اصلاب طاهرة الی ارحام طاهرة حتی انتهی بنا الی عبد المطلب فقسمنا بنصفین فجعلنی فی صلب عبد الله وجعل علیا فی صلب ابی طالب وجعل فی النبوة والبرکة وجعل فی علی الفصاحة والفروسیة وشق لنا اسمین من اسمائه فذو العرش محمود وانا محمد والله الاعلی وهذا علی

ابراهيم بن بركات الخشوعي بمسجد المربوة من غوطة دمشق اخبرنا
الحافظ علی بن الحسن اخبرنا ابو القسم هبة الله اخبرنا الحافظ ابو بكر
الخطيب اخبرنا علی بن محمد بن عبد الله العدل المعدلی اخبرنا
ابو علی الحسن بن صفوان حدثنا محمد بن سهل العطار حدثنی
ابو ذكوان حدثنی حرب بن بيان الضرير من اهل قيسارية حدثنی احمد
بن عمرو حدثنا احمد بن عبد الله عن عبيد الله بن عمرو عن عبد الكريم
الجزری عن عكرمة عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله عليه وسلم
خلق الله قضيبا من نور قبل ان يخلق الدنيا باربعين الف عام فجعله
امام العرش حتی كان اول مبعثی فشق منه نصفا فخلق منه نبيكم
والنصف الاخر علی بن ابی طالب قلت هكذا اخرجه امام اهل الشام
عن امام اهل العراق كما سقناه وهو فی كتابيهما فيا للعجب العجيب يروی
هذا الحديث الشريف النقاد الخطيب الذی هو ماهر البارع الحسيب
وملاذ هو الجهبذ المحقق الاديب ومنتجع اهل الحديث وفحل ارباب
السير والتنقير والتنقيب ومميز السليم من السقيم ومزيل المقبول
من المعيب وهو النافی للكذب عن الدين الحنيف والشرع الشريف
ثم يكون موضوعا باجماع سنية عند المخاطب اللبيب هل هذا
الا بحت غريب وعدوان مثير للقلق والوجيب فالله القريب
المجيب هو المجازی علی اعتدائهم وجفائهم وهو حسيب وحامد فاخره
ومدائح زاهره ومناقب عقيله وفضائل جليله واطراآت جميله تاريخ بغداد

كه دراين

كه دران حديث نور روايت كرده از افادات علمای نقاد وتحقيقات اساطين
والا نزاو بلكه از ارشادات مخاطب رئيس الاوتاد در كمال وضوح وظهور ست
ابن جزله در مختار مختصر تاريخ بغداد گفته ولما كان الحديث والعناية به و
معرفة الرجال الناقلين له من اجل العلوم الشرعية واشرفها
استحق من صرف اليه زمانه ووقر عليه تعبه الثناء والمدح الكريم
علی السلف الماضين منهم وقد صنف الناس فی ذلك واوغلوا وبالغوا
وميزوا الثقة من المتهم والضعيف من القوی وما اعظم فائدة ذلك
واجل موقعه لكثرة ما دس الملاحدة والزنادقة من الاحاديث
الموضوعة البشعة المنفرة التی فسد بسماعها خلق من الناس واعتقد
الغر عند سماعها انها من قول صاحب الشرع فهلك وتسرع الی التكذيب
ومال الی الخلاعة نعوذ بالله من الشقاء والبلاء وهذا الكتاب الذی
صنفه الشيخ ابو بكر احمد بن علی بن ثابت الخطيب الحافظ البغدادی
رحمه الله وسماه تاريخ بغداد كتاب جليل فی هذا العلم نفيس
قد تعب وسهر فيه واطال الزمان والله تعالی يثيبه ويحسن اليه الا انه
طويل وللاطالة آفات اقربها الملال والملال داعية الترك وقد تخيرت الله
واختصرته وذكرت اسماء الرجال الذين ذكرهم علی ترتيبه وما
استحسنته من غير حكاية وشعر وحديث نقلته فالاغراض
تختلف وهوی القلوب سريرة لا تعلم ومنهم انه ابو الحسن علی بن محمد بن
الطيب الجلابی المعروف بابن المغازلی اين حديث شريف باسناد خود روايت نموده

چنانچه در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام که نسخهٔ آن جناب الحبر الهمام
عمدة الکرام مولوی سید شریف حسین خان ادام الله المنان برای حقیر از مدینه
خرید فرموده آورده گفته قوله علیه السلام کنت انا و علی نورا بین
یدی الله اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله قال اخبرنا
ابو الحسن علی بن منصور الحلبی الاخباری قال حدثنا علی بن محمد العدوی
الشمشاطی قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا قال حدثنا احمد بن المقدام
العجلی قال حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن
معدان عن زاذان عن سلمان الفارسی قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل
یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما
خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی
افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة اخبرنا
ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان قال حدثنا محمد بن الحسن بن سلیمان
قال حدثنا عبد الله بن محمد العکبری قال حدثنا عبد الله بن محمد
بن حسان الهروی قال حدثنا جابر بن سهل بن عمر بن حفص حدثنی
ابی عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن ابی ذر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورا عن یمین العرش یسبح الله
ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام
فلم نزل انا و علی فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب

اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی نا ابو عبد الله محمد بن
علی بن مهدی السقطی الواسطی املا قال اخبرنا احمد بن علی القواریری
الواسطی نا محمد بن عبد الله بن ثابت نا محمد بن مصفا نا بقیة بن
الولید عن سوید بن عبد العزیز عن جابر بن عبد الله عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال ان الله عز و جل انزل قطعة من نور فاسکنها
فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین جزء فی صلب عبد الله و جزء
فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا فهذا ابو الحسن
الجلابی المغازلی الحاوی لمحاسن الفضائل و مکارم المعالی قد
اثبت حتما هذا الحدیث الشریف رغما لاناف المنکرین الجاحدین
و نسف الرماد علی وجوه الحائدین عن الدین و اوجع قلوب
الرادین المبطلین و اغاظ صدور الصادین المدغلین فانمات بسعی
الجلابی ملح تزویقات المخاطب الخالب الجالب انواع الختل اضمحلالا
و صار هو فی غزله و نسجه کالتی نقضت غزلها من بعد قوة
انکاثا و مخفی نماند که در آخر نسخهٔ حاضره مناقب ابن المغازلی این عبارت
مسطور است قال فی النسخة التی نقلت منها هذه قال فی الام قال فی
نسخة الفقیه بهاء الدین علی بن احمد الاکوع فرغ من نسخها
ابو الحسن علی بن محمد بن الحسن بن ابی نزار بن الشرقیة بواسط العراق
فی ثانی عشر من شوال من سنة خمس و ثمانین و خمسمائة و الله
ولی التوفیق ثم قال فی ام الام و فرغت من نسخها فی جمادی الاخرة

من سنة ثلث وعشرين وستمائة وكتب عمر بن الحسن بن ناصر بن يعقوب
ختم الله له بخير وقال في آخر هذه النسخة يوم تاسع عشر من شهر
المحرّم الحرام من سنة احدى وتسعين وتسعمائة سنة بمدينة تلا
حماه الله بالصالحين من عباده وكتب مالكه مملوك آل محمد سعيد
بن عبد الله بن صالح عفا الله عنه وحشره في زمرتهم وفرغت
انا من تحصيل هذه النسخة المباركة وانا الفقير الى مغفرة الله
وكرمه والعائذ به من اليم عذابه ونقمه الحسين بن عبد الهادي
بن احمد بن صلاح ثبّته الله بالقول الثابت في الدنيا والآخرة
آخر نهار الخميس خامس شهر جمادى الآخرة سنة سبع وثلثين
والف سنة بمدينة ثلا حرسها الله تعالى بالصالحين من عباده
والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين هذا
وانا اسأل من اطلع على هذا الكتاب واستوصيه ان يدعو لي
بما امكن من الدعاء لاسيما لحسن الخاتمة والعقبى وبالله التوفيق
والاعانة وهو حسبي ونعم الوكيل نیز در آخر نسخهٔ مذکوره مسطور است
قال في آخر النسخة التي نقلت منها هذه ما لفظه حكاية حسنة
من المناقب مسموعة في فضل اهل البيت قال ابو الحسن علي بن محمد
بن الشرقية حضر عندي في دكاني بالوراقين بواسط يوم الجمعة
خامس ذي القعدة من سنة ثمانين وخمسمائة القاضي العدل
جمال الدين نعمة الله بن علي بن احمد العطار وحضر ايضاً عندي

الامير

الامير شرف الدين ابو شجاع بن العنبري الشاعر فسأل شرف الدين
القاضي جمال الدين ان يسمعه المناقب فابتدأ بالقراءة عليه من
نسختي التي بخطي في دكاني بواسط وهو يرويها عن جده العلامة
العدل المعمر محمد بن علي المغازلي عن ابيه المصنف فهما في القراءة وقد
اجتمع عليهما جماعة اذ اجتاز ابو نصر قاضي العراق وابو العباس
ربيعة وهما ينبزان بالعدالة فوقفا يتوغيان وينكران عليه قراءة
المناقب واطنب قاضي العراق في التهزء والمجون وقال في جملة مقالته
على طريق الاستهزاء اي قاضي اجعل لنا وظيفة كل يوم جمعة بعد
الصلوة تسمعنا شيئاً من هذه المناقب في المسجد الجامع فقال
لهم القاضي نعمة الله بن العطار ما انتما من اهلها انتما قد حضرتما
في درب الخطيب وذكرتما ان علياً ما كان يحفظ سورة واحدة
من كتاب الله تعالى والمناقب تتضمن انه ما كان في الصحابة اقرأ
من علي بن ابي طالب فما انتما من اهلها فاكثرا الغوغاء والتهزء
فضجر القاضي نعمة الله بن العطار وقال بمحضر جماعة كانوا وقوفا
اللهم ان كان لاهل بيت نبيك عندك حرمة ومنزلة فاخسف
به داره وعجل نكايته فبات في ليلته تلك وفي صبيحة يوم السبت
من سنة ثمانين وخمسمائة خسف الله تعالى بداره فوقعت هي
والقنطرة وجميع المسناة الى دجلة وتلف منه فيها جميع ما كان
يملكه من مال واثاث وقماش فكانت هذه المنقبة من الطرف

ما شوهد یومئذ من مناقب آل محمد صلوات الله علیهم فقال علی
بن محمد بن الشرقیة فی ذلک الیوم فی هذا المعنی * یا ایها العدل الذی
هو عن طریق الحق عادل * متجنبا سبل الهدی * والی سبیل الغی مائل
اعن اهل البیت یا * مغرور ویحک انت هازل * دع عنک اسباب الخلا
عة واستمع منی المقائل * بالامس حین حدثت من * افضالهم بعض الفضائل
وجریت فی سنن التحیر * ولست تسمع عذل عاذل * نزل القضاء علی حیا
لک فی صباحک شر نازل * اضحت دیارک سالخات * فی الثری خسف
الزلازل * وبقیت یا مغرور فی الدنیا * ان لم تحظ بطائل * هذا الجزاء بعده
الدنیا فحدثهم غدا ما انت قائل * قال علی بن محمد بن الشرقیة
وقرأت المناقب التی صنفها ابن المغازلی بمسجد الجامع بواسط
الذی بناه الحجاج بن یوسف الثقفی لعنه الله ولقاه ما عمل فی
مجالس ستة اولها الاحد رابع صفر وآخرهن عاشر صفر سنة
ثلاث وثمانین وخمسمائة فامر لا تحصی عدایدهم وکتب قاریها
بالمسجد الجامع علی بن محمد بن الشرقیة و ظاهرست که کابلی امام
المستکبرین و مخاطب بمقام المتهوکین در پی ابطال و توهین
تکذیب و تهجین حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث انا مدینة العلم و حدیث
تشبیه و حدیث نور که همه در مناقب ابن المغازلی مذکورست افتادند و
زبان را بانواع خرافات و مکابرات و اصناف هفوات و مجازفات کشادند
پس مخاطب عمدة الحذلق و ابن الجوزی کثیر الشقاق و کابلی فاقد الخلاق و

امثال ایشان از ارباب مکابره و اصحاب الخفاق مثل قاضی عراق در استحقاق
عذاب و تنکیل و عنف سیاق و عقاب رواو ایباق و نهک و هتک بهم و صلم و اخلاق
و خسف و رجف و نسف و اغراق و اتلاف مال و خسران مآل و سخط ایزد خلاق بیشتاند
و اگر در دار دنیا بخسف و غرق مبتلا شدند او شان را چه سود و ما را چه ضرر
وان عذاب الآخرة ادهی وامر **وجه یازدهم** آنکه ابو شجاع شیرویه بن شهردار
بن شیرویه بن فنا خسرو الدیلمی الهمدانی اینحدیث شریف را روایت نموده چنانچه
در فردوس الاخبار که اصل نسخه آن پیش فقیر خاکسار حاضرست گفته سلمان
کنت انا وعلی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ویقدسه
قبل ان یخلق آدم باربع عشر الف سنة فلما خلق الله آدم رکب
ذلک النور فی صلبه ولم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب فجزء انا و جزء علی بن ابی طالب و نیز دیلمی در باب الخاء گفته
سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی
من نور واحد قبل ان یخلق ادم باربعة الف عام فلما خلق الله
تعالی ادم رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی
افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة فهذا شیرویه
بن شهردار شهر سیف الانتقام والاصطلام علی المنکرین
الاغتام والجاحدین الاقزام وصال علی زلفة المکابرین صولة
الضرغام حیث اثبت بروایة هذا الحدیث اجل فضیلة لعلی علیه السلام
وابان کذب الحاکمین بالوضع والمتحکمین فی الخدع علی سائر اولی الالباب

والافهام بذکر هذا الحدیث الشریف فی کتابه الذی مدحه
بنفسه ومدحه غیره من الاعلام الفخام **وجه دوازدهم** آنکه
ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی در زین الفتی شرح سوره هل اتی حدیث
نور را بطرق متعدده روایت کرده و بر مشابهت آنحضرت با حضرت آدم علیه السلام
در خلق استدلال کرده و روایات دیگر هم مؤید آن وارد کرده وهذه عبارته
ذکر مشابه ابینا آدم علیه السلام فانه قد وقعت المشابهة بین
المرتضی وبینه علیه السلام بعشرة اشیاء اوّلها بالخلق والطینة
والثانی بالمکث والمدّة والثالث بالصّاحبة والزّوجة والرابع
بالتزویج والخلعة والخامس بالعلم والحکمة والسادس بالذّهن
والفطنة والسّابع بالامر والخلافة والثامن بالاعداء والمخالفة
والتاسع بالوفاة والوصیّة والعاشر بالاولاد والعترة اما الخلق
والطینة فانّ آدم علیه السّلام خلق من الطّین وخلط طینه بنور
الیقین فکان طینیا دینیّا وکذلک المرتضی خلق من الطینة الکرمة
والتربة الزکیّة الزاهرة ولذلک قال المصطفی خلقت من اطیب
الطّین وخلق محبّی من اسفلها ثم خلطت العلیا بالسّفلی فلولا النبوّة
والرسالة لکنت رجلا من امّتی والّذی یؤیّد ماقلنا ما اخبرنی
به محمّد بن ابی زکریا الثقة قال اخبرنا محمّد بن عبد الله الحافظ قال حدّثنا
اسحق بن محمّد بن علیّ بن خالد الهاشمیّ بالکوفة قال حدّثنا احمد
بن زکریّا بن طهمان قال حدّثنا محمّد بن خالد الهاشمی قال حدّثنا الحسن

روایت نمودن عاصمی حدیث نور را
بطرق عدیده در زین الفتی

بن

بن اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفة عن ابیه عن زیاد بن المنذر عن محمّد
بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عن ابیه عن جدّه قال قال
رسول الله صلّی الله علیه وسلم کنت انا وعلیّ نورا بین یدی الله
عزّ وجلّ من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلمّا خلق الله
آدم نقل ذلک النّور من صلبه فلم یزل ینقله من صلب الی صلب
حتّی اقرّه فی صلب عبد المطلب فقسّمه قسمین فصیّر قسمی فی صلب عبد الله
وقسم علیّ فی صلب ابی طالب فعلیّ منّی وانا منه لحمه من لحمی ودمه
من دمی فمن احبّه فبحبّی احبّه ومن ابغضه فببغضی ابغضه واخبرنا
محمّد بن یحیی قال اخبرنا ابو محمّد حاجب بن نذیر الحمادی الکوفی القاضی
بکوفة قال اخبرنا ابو جعفر محمّد بن علی بن دحیم الشیبانی قال
حدّثنا ابو عبد الله الحسین بن الحکم الحبری قال حدّثنا ابراهیم
بن اسحق الضبّی قال حدّثنا عمرو بن ثابت عن ابی حمزة الثمالی عن سعید
بن جبیر عن ابی الحمراء عن النبی صلّی الله علیه وسلم قال لما اسری
بی الی السّماء نظرت الی ساق العرش الایمن فاذا علیه مکتوب لا اله
الا الله محمّد رسول الله ایّدته بعلی ونصرته به واخبرنا محمّد بن ابی
زکریّا قال اخبرنا محمّد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا سعید بن
خالد المطوعی بنیسابور قال حدّثنا محمّد بن احمد بن ابی یحیی الزهری
قال حدّثنا موسی بن عیسی قال حدّثنا ایوب بن هیرو وکان من
البکائین عن عبد الله بن عبد الملک عن مالک بن انس عن نافع

عن ابن عمر قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم جالس ذات یوم
ببطحاء مکة اذ هبط علیه جبرئیل الروح الامین قال یا محمد ان
رب العرش یقرأ علیك السلام ویقول لك لما اخذ میثاق
النبیین اخذ میثاقك فی صلب آدم فجعلك سید الانبیاء وجعل
وصیك سید الاوصیاء علی بن ابی طالب ویقول یا محمد وعزتی
لو سالتنی ان ازیل السموات والارض لازلتها الکرامتك علی قال الحاکم
قال لم نکتب من حدیث مالك بن انس الا عن هذا الشیخ واخبرنا
الشیخ ابو عبد الله الحسین بن محمد البُستی الارغندی قال حدثنا
ابو محمد عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا ابو حاتم محمد بن ادریس
الحنظلی الرازی قال حدثنا محمد بن عبد الله بن انس بن مالك
الانصاری قال حدثنی حمید الطویل عن انس بن مالك عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال کل مولود یولد فهو فی سرته وانا وعلی
بن ابی طالب خلقنا من تربة واحدة اخبرنا الحسین بن محمد قال
حدثنا عبد الله بن ابی منصور قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن المثنی قال حدثنی حمید الطویل عن انس بن
مالك قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی
بن ابی طالب من نور واحد یسبح الله عز وجل فی یمنة العرش قبل
خلق الدنیا ولقد سکن آدم الجنة ونحن فی صلبه ولقد رکب نوح
السفینة ونحن فی صلبه ولقد قذف ابراهیم فی النار ونحن فی

صلبه

صلبه فلم یزل یقلبنا الله عز وجل من اصلاب طاهرة الی ارحام طاهرة
حتی انتهی بنا الی عبد المطلب فجعل ذلك النور بنصفین فجعلنی فی صلب
عبد الله وجعل علیا فی صلب ابی طالب وجعل فی النبوة والرسالة
وجعل فی علی الفروسیة والفصاحة واشتق لنا اسمین من
اسمائه فرب العرش محمود وانا محمد وهو الاعلی وهذا علی فهذه
الاحادیث تدل علی صحة ما اشرنا الیه رجحان ما دللنا علیه
فهذا العاصمی قد جهد جهدا بلیغا کافیا وکد کدا سدیدا شافیا
فی اثبات هذا الحدیث الشریف من طرق متعددة ووجوه متنوعة
ثم استدل بها واحتج فانقذ المرتابین والمشککین من اللجج وکشف
فتام العناد والرهج واسعر لاحراق المعاندین لهبا شدید الوهج

وجه سیزدهم آنکه ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم النطنزی در خصائص
علویه علی ما نقل گفته انبانا ابو علی الحسن بن احمد بن الحسن الحداد قال
حدثنا ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ قال حدثنا احمد
بن یوسف بن خلاد النصیبی ببغداد قال حدثنا الحرث بن ابی اسامة
التمیمی قال حدثنا داود بن المحبر بن محمد قال حدثنا قیس بن الربیع
عن عباد بن کثیر عن ابی عثمان الرازی عن سلمان الفارسی قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول خلقت انا وعلی بن ابی طالب
من نور عن یمین العرش نسبح الله ونقدسه من قبل ان یخلق الله
عز وجل آدم باربع عشر الاف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا

الی اصلاب الرّجال و ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الی صلب عبد المطلب
وقسمنا بنصفین فجعل النصف فی صلب ابی عبد الله وجعل النصف
فی صلب ابی طالب فخلقت من ذلک النّصف و خلق علیّ من النصف الآخر
واشتق الله لنا من اسمائه اسمًا والله محمود وانا محمّد والله الاعلی واخی
علیّ والله فاطر وابنتی فاطمة والله محسن و ابنای الحسن والحسین فکان
اسمی فی الرّسالة والنبوّة وکان اسمه فی الخلافة والشجاعة فانا
رسول الله و علیّ سیف الله فهذا ابو الفتح فتح باب الصّواب بروایة
هذا الحدیث الشریف الکاشف للحجاب الممیّز للقشر من اللّباب فسد
خوخة التشکیک والارتیاب و زعزع ارکان المدغلین الاوشاب
واقام علی الحقّ حجة متینة لاولی الالباب و نیز نطنزی در خصائص گفته
اخبرنی علی بن ابراهیم القاضی بقراءت قال اخبرنی والدی قال اخبرنی
جدّی قال حدثنا حجّاج بن وبه عن ابن نجیح عن مجاهد عن ابن
عبّاس رضی الله عنه قال لما خلق الله عزّ وجل آدم و نفخ فیه من
روحه عطس فالهمه الله الحمد لله رب العالمین فقال له ربّه یرحمک
ربک فلما سجد له الملائکه تداخله العجب فقال یا ربّ خلقت خلقًا
هو احبّ الیک منّی فلم یجب ثم قال الثانی فلم یجب ثم قال الثالثة فلم
یجب ثم قال الرابعة فقال الله عزّ وجلّ له نعم ولولاهم ما خلقتک
فقال یا ربّ فارنیهم فاوحی الله عزّ وجلّ الی ملائکة الحجب ان ارفعوا
الحجب فلما رفعت اذا آدم بخمسة اشباح قدام العرش فقال یا ربّ

من

من هؤلاء قال یا آدم هذا نبیّی وهذا علی امیر المؤمنین ابن
عمّ النّبی وهذه فاطمة بنت نبیّی وهذان الحسن والحسین ابنا علیّ وولدا نبیّی
ثم قال یا آدم هم ولدک ففرح بذلک فلمّا اقترف الخطیئة قال یا ربّ
اسالک بمحمّد و علیّ و فاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی فغفر الله له
فهذا الذی قال الله عزّ وجلّ فتلقی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه
فلمّا اهبط الی الارض صاغ خاتمًا فنقش علیه محمّد رسول الله ویکنی آدم بابی
محمّد و فضل و جلالت و عظمت و نبالت نطنزی شیخ از عبارت کتاب الانساب سمعانی که سابقا
در مجلد حدیث تشبیه مذکور شد ظاهر است که نطنزی شیخ و استاد سمعانی است
و او افضل اهل خراسان است در لغت و ادب و قیام بصنعت شعر و سمعانی بر او
علم ادب خوانده و از و استفاده نموده و نیز ظاهر است که سمعانی گاهی او را ملاقات
نکرده مگر اینکه از و کتابت کرده و اقتباس نموده و اخبار او از و سماع حدیث
فرموده و از افاده علامه ابن النجار تابان است که او نادره فلک و نابغه دهر
بوده و در بعض فضائل بر اهل زمان خود فائق بوده و خلیل صفدی در وافی
بالوفیات افاده نموده که او از بلغا و اهل نظم و نثر بوده سفر بلاد نموده و باکابر
ملاقات کرده و او کثیر المحفوظ و محبّ علم و سنت و زیاده کننده صدقه و صلة رحم
صحبت کرده با ملوک و سلاطین و نزد ایشان برای او جاهی عظیم بوده و او
بر ایشان بسیار تکبر می کرده و بر اهل علم از سر تواضع پیش می آمد **وجه چهاردهم** آنکه
ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی این حدیث شریف را
روایت نموده چنانچه از عبارات آتیه اخطب خوارزم ظاهر و باهر خواهد شد

وابراهیم بن محمد الحموینی در فرائد السمطین گفته انبأنی ابو طالب بن الحسین الخازن عن ناصر بن ابی المکارم اجازة قال انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد اجازة ان لم یکن سماعا ح انبانی العزیز بن محمد عن والده ابی القاسم بن ابی الفضل بن عبد الکریم اجازة قال اخبرنا شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی اجازة انبانا عبدوس بن عبد الله حدثنا ابو علی محمد بن احمد العطشی حدثنا ابو سعید العدوی الحسن بن علی حدثنا احمد بن المقدام العجلی ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبیبی المصطفی محمدا صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی فهذا شهردار الجلیل الفخار قد روی الحدیث الشریف الظاهر الاعتبار بوضع الحق بروایته والباطل بار وظهر ان الابطال والانکار ناش من الحقد والضغن المعقب للخسار وآت من التهور والتحیر الجالب للهوان والصغار **وجه پانزدهم** آنکه ابو المؤید موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق المعروف باخطب خوارزم اینحدیث شریف را روایت فرموده چنانچه در کتاب المناقب که نسخه آن در سفر عراق بدست این عبد مشتاق رسیده میفرماید اخبرنی شهردار هذا اجازةً اخبرنا عبدوس بن عبد الله الهمدانی کتابةً حدثنا

صـ ۱۰۸ / ۳۸۷
الفصل الرابع عشر فی بیان انه اقرب الناس من رسول الله صلی الله علیه وسلم وانه مولی من کان رسول الله مولاه

ابو الحسن علی بن عبد الله حدثنا ابو علی محمد بن احمد العطشی حدثنا ابو سعید العدوی الحسن بن علی حدثنا احمد بن المقدام العجلی حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت حبیبی المصطفی محمدا صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی واخبرنی شهردار هذا اجازة اخبرنا عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابة حدثنا الشریف ابو طالب الجعفری حدثنا ابن مردویه الحافظ حدثنا اسحق بن محمد بن علی بن خالد حدثنا احمد بن زکریا حدثنا ابن طهمان حدثنا محمد بن خالد الهاشمی حدثنا الحسین بن اسمعیل بن حماد عن ابیه عن زیاد بن المنذر عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه نصفین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه ونیز اخطب در کتاب المناقب گفته اخبرنی سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی فیما کتب الی من همدان اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی کتابة حدثنا الشیخ الخطیب ابو الحسن صاعد بن محمد بن الغیاث الدامغانی حدثنا ابو یحیی محمد بن عبد العزیز البسطامی

حدیث نور از کتاب المناقب اخطب خوارزم

صـ ۳۰۱ / ۳۱۲
الفصل التاسع عشر فی فضائل له شتی

حدثنا ابو بکر القرشی حدثنا ابو سعد الحسن بن علی بن زکریا حدثنا هدبة بن خالد القیسی
عن حماد بن ثابت البنانی عن عبید بن عمیر اللیثی عن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب ان الله
خلق ملائکة من نور وجه علی بن ابی طالب فهذا ابو المؤید موفق المؤید الموفق لاحقاق
الحق وازهاق الباطل المزوق قد روی هذا الحدیث الشریف المحقق من طریق یقین عن هما بنات
فوح اکباد المنکرین بسهم مفوق وقد ظهر ظهورا لامعا ووضح وضوحا ساطعا من صدر کتابه
هذا ان ما یرویه فیه یسیر من کثیر وغرفة من بحر غزیر فلا ینکر روایاته واخباره
ولا یبطل احادیثه وآثاره الا کل متعصب حنق غریر والله ولی التوفیق والتبصیر
والصائن عن همزات کل خادع عن رویة الحق حسیر **وجہ شانزدہم** آنکہ علی بن الحسن
بن هبة الله المعروف بابن عساکر این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف الکنجی
الشافعی در کفایة الطالب گفته اخبرنا ابو سحق الدمشقی اخبرنا ابو القاسم الحافظ اخبرنا
ابو غالب بن البنا اخبرنا ابو محمد الجوهری اخبرنا ابو علی بن محمد بن احمد بن یحیی حدثنا
ابو سعید العدوی حدثنا ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن
خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا
وعلی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد
حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء علی قلت هکذا اخرجه محدث الشام
فی تاریخه فی الجزء الخمسین بعد الثلثمائة قبل نصفه ولم یطعن فی سنده ولم یتکلم
علیه بما یدل علی ثبوته فهذا ابن عساکر الامام الماهر والناقد المحقق الفاخر
ذو الفضل الزاهر والنبل الباهر الذی فنیت فی الثناء والاطراء علیه الدفاتر

ونفدت فی ذکر محاسنه ومحامده المحابر قد وضح الحق الظاهر وارتدی عساکر الضلال
والجحود الخاثر وباد ملة البغی والعدوان الفاتر فشرق بریقه کل مجادل مکابر وظلم
علیه الجو المضیء الزاهر وکاد من شدة الخجل ان یدس نفسه هونا فی التراب الساتر
او یغرقه فی تیار بحر زاخر **وجہ ہفدہم** آنکہ این حدیث شریف را نور الدین ابو الرجا
محمود بن محمد الصالحانی روایت نموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح
الفضائل گفته عن علی بن حسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله تعالی آدم سلک ذلک
النور فی صلبه فلم یزل الله ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه
قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی
من احبه فبحبی احبه عن جابر رضی الله تعالی عنه ان النبی صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم
کان بعرفات وعلی کرم الله وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسک فی خمسی یا علی خلقت انا
وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخله الجنة
ورواه بعد الاول الامام الصالحانی نور الدین ابو الرجا محمود بن محمد الذی سافر ورحل وادرک
المشایخ وسمع واسمع صنف فی کل فن وروی عنه خلق کثیر وصحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام
ومن فی طبقته باسناده الی الامام الحافظ ابی بکر بن مردویه باسناده مسلسلا مرفوعا والحدیث
الثانی الامام الحافظ الورع ابو نعیم الاصفهانی وروی الاول ایضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن
بن یوسف الانصاری الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی در جزء مناقب [illegible]
باید خصائص الحدیث از عبارت ظاهرست که صاحب توضیح الدلائل در مقامات
دیگر مدح وثنا وصف واطرای او پرداخته گاهی بامام عالم ادیب اریب مجلی بسجایا مکارم ملقب میسازد

ائمهٔ اعلام محیی السنه و ناصر الحدیث و مجدد الاسلام عالم ربانی و عارف سبحانی یاد کرده گاهی بالمحیی السنه صالحانی و گاهی بامام صالحانی تعبیر کرده کما لا یخفی علی الناظر **وجه سیزدهم** آنکه ابو الفتح ناصر بن عبد السید المطرزی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارت سابقهٔ حموینی در روایت شهر دار واضح و آشکار شد و نیز حموینی در فرائد السمطین گفته انبانی الشیخ ابو طالب بن الحسین بن عبید الله عن محب الدین محمد بن محمود بن الحسن بن النجار اجازة عن برهان الدین ابی الفتح ناصر بن ابی المکارم المطرزی اجازة قال انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزم قال انبانا سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی انبانا ابو الفتح کتابة انبانا الشریف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردویه حدثنا اسحق بن محمد حدثنا احمد بن زکریا بن طهمان حدثنا محمد بن خالد حدثنا الحسن بن اسماعیل عن ابیه عن زیاد بن المنذر عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده صلوات الله علیهم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه فهذا المطرزی ابو الفتح ناصر ناصر الحق الزاهر وفاتح باب الصدق الباهر ومطرز الصواب بطراز الفخر کاسر ظهر کل معاند فاجر هاصر راس کل منکر خاسر فالحمد لله فی الاول والاخر وله الشکر فی الباطن والظاهر علی توالی انعامه المتوافر وتواتر افضاله المتکاثر **وجه نوزدهم** آنکه ابو محمد قاسم بن الحسین بن محمد الخوارزمی در شرح دیوان ابو العلاء در شرح

بیت سه اله الجوهر الشادی یوهم شخصه * نجوب الیه محتدا بعد محتد * می فرماید هذا من قوله کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم نقل ذلک النور الی صلبه فلم یزل ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب عبد الله وقسم علی فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه فهذا العالم الحازم ابو محمد القاسم الذی هو لشعائر الفضل والبراعة راسم * وبتحقیقه وتنقیده لوساوس الخابطین حاسم * قد حسر القناع وشمر الذیل وکشف عن ساق الجد والاجتهاد فی تشیید مبانی السداد والرشاد * وبلغ فی نصرة الحق اقصاه * ووصل فی تایید الصدق منتهاه واثبت الحدیث الشریف قطعا وجزما * ویقینا وحتما * فلم یدع مقالا لقائل * ولا مساغا لمکابر مجادل * فجرع المنکرین مرارات الغصص * وضیق علیهم الفرص * واذاقهم بشع النغص * فهم مکابدون لانواع العلز والمضض مقاسون لصنوف النصب والجرض * قد اظلمت من تفاقم القلق وتراکم الحنق فی اعینهم الدنیا المشرقة * ووقعوا من الحیرة والتلدم فی المهامه المردیة والمجاهل الموبقة * وعقائل محامد ونفائس مفاخر وروائع مآثر وجلائل فضائل صدر الافاضل بر متتبعین افادات محققین اماثل مخفی نیست یاقوت حموی در کتاب معجم الادبا گفته القاسم بن الحسین بن محمد ابو محمد الخوارزمی صدر الافاضل حقا واحد الدهر فی علم العربیة

احتجاج صدر الافاضل در شرح دیوان ابو العلا بحدیث نور

صدقا ذو الخاطر الوقاد و الطبع النقاد و القريحة الحاذقة و البديهة
الصادقة برع في علم الادب و فاق في نظم الشعر و نثر الخطب فهو
انسان عين الزمان و غرة جبهة هذا الاوان سالته عن مولده
فقال مولدي في الليلة التاسعة من شعبان سنة خمس و خمسين
و خمسمائة و حضرت في منزله بخوارزم فرأيت منه صدرا يملأ
الصدر ذا بهجة سنية و اخلاق هنية و بشر طلق و لسان ذلق
فملأ قلبي و صدري و اعجز وصفه نظمي و نثري و استنشدته من
قيله فانشدني لنفسه بمنزله في خوارزم في سلخ ذي القعدة
سنة ست عشرة و ستمائة ع يا زمرة الشعراء دعوة ناصح ؛
لا تاملوا عند الكرام سماحا ؛ ان الكرام باسرهم قد اغلقوا +
باب السماح و ضيعوا المفتاحا ؛ و رايته شيخا بهي المنظر حسن
الشيبة كبيرها سمينا بدينا عاجزا عن الحركة و كان له في حلقه
حوصلة كبيرة و قلت له ما مذهبك فقال حنفي و لكن لست
خوارزميا لست خوارزميا يكررها انما اشتغلت ببخارا فاري
راي اهلها نفي عن نفسه ان يكون معتزليا رحمه الله ثم قال ياقوت
بعد نقل بعض اشعاره و قال بعض الفضلاء الخراسانية في الامام
صدر الافاضل يمدحه ع ان للعالمين فخرا و زينا ؛ و جمالا يجل عن
كل شين ؛ بفتى وافى العلوم نقاب ؛ مثله ما رأيت قط بعيني ؛
ليس في الخافقين المبرز الا ؛ افضل الناس قاسم بن الحسين و عبد القادر

در جواهر مضیه گفته القاسم بن الحسين بن احمد الخوارزمي النحوي ولد سنة خمس
و خمسين و خمسمائة تفقه على ابي الفتح ناصر بن عبد السيد المطرزي و اخذ
عنه العربية و له تصانيف شرح المفصل سماه التخمير ثلث مجلدات
و شرح سقط الزند و التوضيح في شرح المقامات و الزوايا و الخبايا
في النحو و له بدائع الملح قتلته التتار سنة سبع عشرة و ستمائة
و جلال الدين سيوطي در بغية الوعاة گفته قاسم بن الحسين بن محمد ابو محمد
الخوارزمي قال ياقوت صدر الافاضل حقا و اوحد الدهر في علم
العربية صدقا الوقاد و الطبع النقاد برع في علم الادب
و فاق في نظم الشعر و نثر الخطب فهو انسان عين الزمان و غرة جبهة
هذا الاوان ولد تاسع شعبان سنة خمس و خمسين و خمسمائة و كان
حنفيا سنيا ذا بهجة سنية و اخلاق هنية و بشر طلق و لسان
ذلق صنف التخمير في شرح المفصل بسيط السبيكة في شرحه
متوسط المجمرة في شرحه صغير شرح سقط الزند شرح المقامات
شرح الانموذج السر في الاعراب شرح الابنية الزوايا و الخبايا في النحو
محصل في البيان و غير ذلك و نيز سيوطي در اشباه و نظائر گفته قال ياقوت
حدثني صدر الافاضل قال كتب الي الصوفي المعروف بالصواب يسالني
عن قول حسان رضي الله تعالى عنه فمن يهجو رسول الله منكم و يمدحه
و ينصره سواء ؛ و قولهم ان فيه ثلثة عشر رفعا فاجبته افرى
ماما و ميض البرق منصدع ؛ من خلف خاطره الوقاد حين خطا ؛

ترجمهٔ صدر الافاضل از جواهر مضیه عبد القادر حنفی
ص ۲۲۵ / ۲۲۶
ترجمهٔ صدر الافاضل از بغية الوعاة سيوطي
ص ۲۶۵ / ۲۶۷
نقل سیوطی جواب سوال صواب صوفی نحوی بجواب عظیم صدر الافاضل

يبغي الصواب لدينا من مبلغه * وما درى ان ما يعده الصواب خطاء الذى يحضرنى فى هذا البيت من المرفوعات اثنا عشر فمنها قوله فمن نحو فيها ثلاث مرفوعات المبتدا والفعل المضارع والضمير المستكن ومنها المبتدأ المقدر فى قوله ويمدحه والمعنى ومن يمدحه فيكون هنا على حسب المثال الاول ثلاث مرفوعات ايضا ومنها المرفوعات فى قوله وينصره احدهما الفعل المضارع والثانى الضمير المستكن فيه ومنها المرفوعات الاربعة فى قوله سواء اثنان من حيث انه فى مقام الخبر من المبتدأ اى و اثنان اخران من حيث ان فى كل واحد ضمير ارجعا الى المبتدأ فهذا ياسيدى جهد المقل وغير مرجو قطع المد من الكل ومحمود بن سليمان كفوى در كتائب اعلام الاخيار گفته الشيخ الكامل الفاضل القاسم بن الحسين بن احمد الخوارزمى النحوى ولد سنة خمس وخمسين وخمسمائة تفقه على ابى الفتح برهان الدين ناصر بن المكارم عبد السيد المطرزى واخذ عنه عن ابى المويد موفق بن احمد المكى عن نجم الدين عمر النسفى عن ابى اليسر البزدوى عن ابى منصور الماتريدى عن ابى بكر الجوزجانى عن محمد عن ابى حنيفة رحمهم الله تعالى واخذ العربية عنه عن الزمخشرى و له تصانيف منها شرح المفصل للعلامة الزمخشرى فى النحو سماه التخمير فى ثلاث مجلدات وشرح سقط الزند والتوضيح فى شرح المقامات والزوايا والخبايا فى النحو وله بدائع الملح قتله التتر سنة سبع عشرة وستمائة وعلى بن سلطان محمد الحنفى

القارى در اثمار جنية گفته القاسم بن الحسن الخوارزمى النحوى له تصانيف منها شرح المفصل سماه التخمير ثلاث مجلدات وشرح سقط الزند والتوضيح فى شرح المقامات والزوايا والخبايا فى النحو وله بدائع الملح قتله التتار سنة سبع عشرة وستمائة **وجه بستم** آنكه امام الدين ابو القاسم عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم الرافعى القزوينى اين حديث شريف را روايت نموده چنانچه ابراهيم بن محمد الحموينى در فرائد السمطين على ما نقل عنه گفته اخبرنا الشيخ العدل بهاء الدين محمد بن يوسف البرزالى بقرائتى عليه بسفح جبل قاسيون مما يلى عقبة دمر ظاهر مدينة دمشق المحروسة قلت له اخبرك الشيخ احمد بن الفرج بن على بن الفرج الاموى اجازة فاقر به ح واخبرنى الشيخ جمال الدين احمد بن محمد بن محمد المعروف بابن كويه القزوينى وغيره اجازة بروايتهم عن الشيخ الامام امام الدين ابى القاسم عبد الكريم بن محمد بن عبد الكريم الرافعى القزوينى اجازة انبانا الشيخ العالم عبد القادر بن ابى صالح الجيلى قال انبانا ابو البركات هبة الله بن موسى السقطى قال انبا القاضى ابو المظفر هناد بن ابراهيم النسفى قال انبانا ابو الحسن محمد بن موسى بن كريب قال انبانا محمد بن الفرحان حدثنا محمد بن يزيد القاضى حدثنا اللبيب بن سعيد عن العلا بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال لما خلق الله تعالى ابا البشر ونفخ فيه من روحه التفت آدم يمنة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدا

ودکعا قال آدم یا رب هل خلقت احدا من طین قبلی قال لا یا آدم قال فمن
هولاء الخمسة الذین اراهم فی هیئتی و صورتی قال هؤلاء خمسة من ولدك
لولاهم ما خلقتك هولاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائی
لولاهم ما خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسی ولا السماء
ولا الارض ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن فانا المحمود وهذا محمد وانا
العالی وهذا علی وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا الاحسان وهذا الحسن
وانا المحسن وهذا الحسین الیت بعزتی انه لا یاتینی احد بمثقال حبة
من خردل من بغض احدهم الا ادخلته ناری ولا ابالی یا آدم هؤلاء
صفوتی بهم انجیهم وبهم اهلكهم فاذا كان لك الی حاجة فبهؤلاء توسل
فقال النبی صلی الله علیه وسلم نحن سفینة النجاة من تعلق بها
نجی ومن حاد عنها هلك فمن كان له الی الله حاجة فلیسال بنا
اهل البیت فهذا عبد الكریم بن محمد الرافعی رافع لواء الفضل والنقد
والفقاهة امام أئمة النبل والمجد والنباهة رئیس اصحاب الشرف
والظرف والوجاهة روی الحدیث الشریف ارغاما لاناف ارباب
الانكار والجحود وحسما لعضیهات أئمة الفریة والكنود وجزما
لشافة اهل المذق والتخلیط وهدما للدار المنهمكین فی التعسیس
والتخبیط **وجه بیست و یکم** آنکه شیخ فرید الدین محمد العطار النیسابوری در
اسرار نامه گفته ست تو نور احمد و حیدر یکی دان که تا گردد بتو اسرار آسان
فهذا فرید الدین العطار وهو فرید دهره و وحید عصره و قریع

زمانه و عمید اوانه قد تعطرت الاكوان بروائح مآثره و تسفحت
العوالم بنفحات مفاخره قد ردأ فی صدور الفاجرین الزائغین ودفع
فی نحور الخاسرین الزائغین وجعل سعی المبطلین للحدیث الشریف كرماد
اشتدت به الریح و وجه الی الجاحدین المكابرین سهما مصمیا لا یشوی
من التقریع والتقبیح حیث اثبت قطعا وجزما وبتا وحتما اتحاد نور النبی
والوصی صلوات الله وسلامه علیهما والهما ما اختلف الابكار
والعشی و رغم انف كل منكر جاحد حاقد غوی شید بنیان الحق
المشراق الوضی **وجه بیست و دوم** آنکه ابو الربیع سلیمان بن موسی بن سالم
الكلاعی البلنسی المعروف بابن سبع این حدیث شریف را در كتاب الشفا كه مصطفی
بن عبد الله القسطنطینی المشهور بحاجی خلیفه بذكر آن گفته شفاء الصدور
لابن سبع الامام الخطیب ابی الربیع سلیمان البستی روایت نموده
چنانچه ابراهیم بن عبد الله الوصابی در كتاب الاكتفا گفته وعنه ای عن
علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد یسبح الله علی متن العرش
من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی
صلبه ثم نقلنا من كرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا
فی صلب عبد المطلب ثم قسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله
وصار علی فی صلب ابی طالب فاختارنی بالنبوة واختار علیا
بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا اسما من اسمائه فالله

عمرو وانا محمد والله الاعلی وهذا علی اخرجه ابن الاسبوع الاندلسی فی کتابه الشفا انتهى فهذا ابن سبع الکلاعی الذی منکر فضله یستحق السب السباع وجاحد نبله یلیق القصب والقلاع کلا اتباعه عن الجنوح والزیغ الی فظیع الانکار وصانهم عن الاقتحام والتردی فی هوة الخسار والبوار حیث روی الحدیث الشریف فی کتابه الشفاء الشافی لادواء الالباب والابصار وسلیمان بن موسی بن سالم از مشاهیر حفاظ اعاظم ونحاریر محدثین افاخم واجله معتبرین ذوی المکارم واعلام اثبات حائزین مفاخر است صاحب تصانیف عدیده ومدون توالیف مفیده وبقیه اعلام اثر ویادگار اکابر ذوی الخطر بوده ومهارت وبصارت در حدیث داشته وعلم حفظ وجمع ومعرفت جرح وتعدیل افراشته وموالید ووفیات اکابر عالی درجات را ذاکر وبر اهل زمان خود خصوصاً متاخرین در این باب متقدم وماهر وخط او در اتقان وضبط بی نظیر وبی عدیل وخود در تبحر در ادب وبلاغت وانشاء رسائل فرد وبی مثیل ومجود نظم وخطیب خوانی وپرگوئی وادراک مقصود وحسن سرد ولطف سیاق موصوف وبتکلم از جانب ملوک در مجالس شان وتبیین مرادات شان بر منابر در محافل معروف الی غیر ذلک ذهبی در تذکرة الحفاظ گفته الکلاعی الامام العالم الحافظ البارع محدث الاندلس وبلیغها ابو الربیع سلیمان بن موسی بن سالم بن حسان الحمیری الکلاعی البلنسی ولد سنة خمس وستین وخمسمائة قال ابو عبد الله الابار سمع ببلنسیة ابا العطا بن البرید وابا الحجاج بن ایوب وارتحل فسمع ابا القسم بن حبیش وابا بکر بن الجد وابا عبد الله بن زرقون وابا عبد الله

روایت ابن سبع اندلسی کلاعی حدیث نور را

حال ابو الربیع کلاعی اندلسی از تذکرة الحفاظ ذهبی

بن النجار وابا محمد عبید الله وابا محمد بن نوبة وابا الولید بن راشد وابا محمد الفرس وابا عبد الله بن عروس وابا محمد بن جمهور ونخبة بن یحیی وخلقا سواهم واجاز له ابو العباس بن مضاء وابو محمد عبد الحق الازدی صاحب الاحکام وآخرون وعنی اتم عنایة بالتقیید والروایة و کان اماما فی صناعة الحدیث بصیرا به حافظا حافلا عارفا بالجرح والتعدیل ذاکرا للموالید والوفیات یتقدم اهل زمانه فی ذلک وفی حفظه اسماء الرجال خصوصا من تأخر زمانه وعامة کتب الکثیر وکان خطه لا نظیر له فی الاتقان والضبط مع الاستبحار فی الادب والاشتهار بالبلاغة فردا فی انشاء الرسائل مجیدا فی النظم خطیبا فصیحا مفوها مدرکا حسن السرد والمساق لما ینقله مع الشارة الانیقة والزی الحسن وهو کان المتکلم عن الملوک فی زمانه فی المجالس المبین عنهم لما یرومونه فی المحافل علی المنابر وولی خطابة بلنسیة فی اوقات وله تصانیف مفیدة فی فنون عدیدة الف المکتفی فی مغازی المصطفی والثلثة الخلفاء فی اربع مجلدات وله مؤلف حافل فی معرفة الصحابة والتابعین وکتاب مصباح الظلم یشبه الشهاب وکتاب اخبار البخاری وکتاب الاربعین وغیر ذلک والیه کانت الرحلة للاخذ عنه انتفعت به فی الحدیث کل الانتفاع اخذت عنه کثیرا قلت حدث عنه ابو العباس احمد بن العماد قاضی تونس وطائفة قال ابن مسدی لم الق مثله جلالة ونبلا

حال ابو الربیع کلاعی

ورياسةً وفضلاً وكان اماماً مبرزاً فى فنون من منقول ومعقول
وموزون ومنثور جامعاً للفضائل برع فى علوم القرآن والتجويد
امّا الادب فكان ابن نجدته وهو ختام الحفّاظ ندب لديوان الانشاء
فاستعفى اخذ القراآت عن اصحاب ابن هذيل وارتحل واختص بابى
القسم بن حبيش بمرسية اكثرت عنه قال الابّار كان رحمه الله
ابدا كان يحدّثنا انّ السبعين منتهى عمره لرؤيا راها وهو آخر الحفّاظ
والبلغاء بالاندلس استشهد بكابية تنيسة على ثلثة فراسخ من
مرسية مقبلاً غير مدبر فى العشرين من ذى الحجّة سنة اربع وثلثين
وستمائة قال الحافظ المنذرى توفى شهيدا بيد العدوّ وكان مولده
بظاهر مُرسِيَة فى مستهلّ رمضان سنة خمس وستين سمع ببَلَنْسِيَة
ومرسية واشبيلية وغرناطه وشُاطبه ومالقه وسبتة ودانية
وجمع مجالس تدلّ على غزارة علمه وكثرة حفظه ومعرفته بهذا الشأن
كتب الينا بالاجازة سنة اربع عشرة ونيز ذهبى در عبر فى خبر من غبر در وقائع سنة
اربع وثلثين وستمائة گفته وابو الرّبيع الكلاعى سليمان بن سالم البلنسى
الحافظ الكبير صاحب التصانيف وبقية اعلام الاثر بالاندلس ولد
سنة خمس وستّين وخمسمائة سمع ابا بكر بن الجدّ وابا عبد الله بن زرقون
وطبقتهما قال الابّار كان بصيرا بالحديث حافظا حافلا عارفا
بالجرح والتعديل ذاكرا للمواليد والوفيات يتقدّم اهل زمانه فى ذلك
خصوصا من تاخر زمانه ولا نظير لخطّه فى الاتقان والضبط مع

الاستبحار

الاستبحار فى الادب والبلاغة كان فرداً فى انشاء الرسائل مجيداً فى النظم
خطيباً مفوّهاً مدركاً حسن السرد والمساق مع الشارة الانيقة وهو
كان المتكلّم عن الملوك من مجالسهم والمبين لما يريدون على المنبر فى
المحافل وولّى خطابة بلنسية وله تصانيف فى عدّة فنون استشهد
بكابية تنيسة بقرب بلنسية مقبلا غير مدبر فى ذى الحجّة ويافعى
در مرآة الجنان در وقائع سنه مذكوره گفته الحافظ ابو الرّبيع الكلاعى سليمان
بن موسى البلنسى صاحب التصانيف وبقية اعلام الاثر توفى بالاندلس
قال الابّار وكان قد فاق اهل زمانه وتقدّم على اقرانه عارفا بالجرح
والتعديل ذاكرا للمواليد والوفيات لا نظير له فى الاتقان والضبط
مع الادب والبلاغة وكان فردا فى انشاء الرسائل مجيدا فى النظم
خطيبا مهيبا مفوّها مدركا حسن السرد والسّياق مع الشارة الانيقة
متكلّما عن الملوك فى مجالسهم مبيّنا لما يريدونه على المنابر فى المحافل
وولّى الخطابة وله تصانيف فى عدة فنون استشهد مقبلاً غير مدبر
فى ذى الحجّة وجلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين السّيوطى در طبقات الحفّاظ
گفته ابو الرّبيع الامام الحافظ البارع محدّث الاندلس وبليغها سليمان
بن موسى بن سالم بن حسان الكلاعى الحميرى البلنسى ولد سنة ٥٦٥ وسمع
ابا القاسم بن حبيش وخلقا واجاز له ابن مضاء وابو محمّد عبد الحق
صاحب الاحكام واعتنى بهذا الشان اتمّ عناية وكان اماما فى صنعة
الحديث بصيرا به حافظا عارفا بالجراح والتعديل ذاكرا للمواليد

والوفيات مقدم اهل زمانه فى ذلك وفى حفظ اسماء الرجال مع الاستبحار فى الادب والاشتهار بالبلاغة فردا فى الانشاء له الاكتفاء فى المغازى وكتاب فى معرفة الصحابة والتابعين حافل وغيره ولد سنة مستهل رمضان ومات شهيدا بيد العدو فى عشرى ذى الحجة سنة ۶۳۴ اجازله المنذرى ومحمد بن يوسف شامى در سبل الهدى در ذكر شرح رموز كتاب خود گفته او ابا الربيع فالثقة الثبت سليمان بن سالم الكلاعى واحمد بن محمد المقرى در نفح الطيب عن غصن الاندلس الرطيب گفته وكانت وقعة انيجة التى قتل فيها الحافظ ابو الربيع الكلاعى رحمه الله تعالى يوم الخميس لعشر بقين من ذى الحجة سنة اربع وثلثين وستمائة ولم يزل رحمه الله تعالى متقدما امام الصفوف زحفا الى الكفار مقبلا على العدو ينادى بالمنهزمين اعن الجنة تفرون حتى قتل صابرا محتسبا برد الله تعالى مضجعه وكان دائما يقول ان منتهى عمره سبعون سنة لرؤيا رآها فى صغره فكان كذلك ورثاه تلميذه الحافظ ابو عبد الله بن الابار بقصيدته الميمية الشهيرة التى اولها الما باشلاء العلاء والمكارم ÷ تقد باطراف القنا والصوارم ÷ وعج عليها مادبا ومفازة ÷ مصارع خصت بالطلى والجماجم ÷ تحيى وجوها فى الجنان وجيهة ÷ بما سد من نسج الظبا واللهاذم ÷ وهى طويلة ومن شعر الحافظ ابى الربيع المذكور ستوالت ليال للغواية جون ÷ ووافى صباح للرشاد مبين ÷ ركاب شباب ازمعت عنك رحلة

وجيش

وجيش مشيب جهزته منون ÷ ولا اكذب الرحمن فيما اجنه ÷ وكيف ولا يخفى عليه جنين ÷ ومن لم يخل ان الرياء يشينه ÷ فمن مذهبى ان الرياء يشين ÷ لقد ريع قلبى للشباب وفقده ÷ كما ريع بالعلق الفقيد ضنين ÷ والمنى وخط المشيب بلمتى ÷ فخطت بقلبى للشجون فنون ÷ وليل شبابى كان انضر منظرا ÷ وانق مهما لاحظته عيون ÷ فآها على عيش تكدر صفوه ÷ وانس خلا منه صفا وحجون ÷ ويا ويح فودى او فوادى كلما ÷ تزيد شيبى كيف بعد يكون ÷ حرام على قلبى سكون بغرة ÷ وكيف مع الشيب الممض سكون ÷ وقالوا شباب المرء شعبة جنة ÷ فمالى عرانى للمشيب جنون ÷ وقالوا شجاك الشيب حدثان ما اتى ÷ ولم يعلموا ان الحديث شجون ÷ وقلت ايضا امولى الموالى ليس غيرك لى مولى ÷ وما احد يا رب منك بذا اولى ÷ تبارك وجه وجهت نحوه المنى ÷ فاوزعها شكرا واوسعها طولا ÷ وما هو الا وجهك الدائم الذى ÷ اقل حلى علياته يخرس القولا ÷ تبرأت من حولى اليك وقوتى ÷ فكن قوتى فى مطلبى وكن الحولا ÷ وهب لى الرضا ما لى سوى ذاك مبتغى ÷ ولو لقيت نفسى على نيله الهولا ÷ وكان رحمه الله تعالى حافظا للحديث مبرزا فى نقده تام المعرفة بطرقه ضابطا لاحكام اسانيده ذاكرا لرجاله ريان من الادب خطيب بلنسية واستقضى وكان مع ذلك من اولى الحزم والبسالة والاقدام والجزالة حضر الغزوات وباشر القتال بنفسه وابلى بلاء حسنا

وروی عن ابی القسم بن حبیش وطبقته وصنّف کتبًا منها مصباح
الظلم فی الحدیث والاربعون عن اربعین شیخًا لاربعین من الصحابة والاربعون
السباعیّة والسّباعیات من حدیث الصدفی وحلیة الامالی فی الموافقات
والعوالی وتحفة الوّراد ونجعة الوّراد والمسلسلات والانشادات وکتاب
الاکتفا فی مغازی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم ومغازی الثلثة
الخلفاء ومیدان السابقین وحلبة الصّادقین المصدّقین فی غرض
کتاب الاستیعاب ولم یکمله والمعجم فیمن وافقت کنیته زوجته من الصحابة
والاعلام باخبار البخاری الامام والمعجم فی مشیخة ابی القاسم بن حبیش
وبرنامج روایاته وجنی الرّطب فی سنی الخطب ونکتة الامثال ونفثة السحر
الحلال وجهد النصیح فی معارضة المعرّی فی خطبة الفصیح والامتثال
لمثال المبهج فی ابتداع الحکم واختراع الامثال ومفاوضة القلب العلیل
ومنابذة الامل الطویل بطریقة المعرّی فی ملقی السبیل ومجازفة
اللحن للاحن الممتحن مائة مسئلة ملغزة ونتیجة الحب الصمیم وزکوة
المنثور والمنظوم فی مثال النّعل النّبویة علی لابسها الصلوة والسلام
قال ابن رشید لو قال وزکوة النثر والنظم لکان احسن وله کتاب
الصحف المنشرة فی القطع المعشرة ودیوان رسائله سفر ودیوان شعره سفر
وتاج الدین دهان مکی در کفایة المتطلع که در ان مرویات شیخ خود حسن عجیمی جمع نموده
گفته کتاب الاکتفاء فی مغازی المصطفی والثلاثة الخلفاء تالیف الامام
ابی الربیع سلیمن بن موسی بن سالم الکلاعی اخبرنی به عن الشیخ احمد بن

محمد القشاشی عن العلامتین الشمس محمد بن احمد الرّملی والشیخ عبد الرحمن
بن الشیخ عبد القادر بن فهد فالثانی عن عمّه العلامة محمد جار الله بن
الحافظ عبد العزیز بن فهد عن والده الحافظ عبد العزیز بن الحافظ عمر بن
فهد والاوّل عن العلامتین قاضی القضاة زکریا بن محمد الانصاری والرحلة
شرف الدین عبد الحق بن محمد السنباطی قال الشهیر انا به الامام الحافظ ابو الفضل
محمد بن النجم محمد بن محمد بن فهد المکی العلوی اذنا عن العلامة
برهان الدین ابراهیم بن موسی بن ایوب الانباسی وابی الیمن محمد بن
احمد الطبری اجازة قال انا به ابو عبد الله محمد بن جابر بن محمد بن
قاسم الوادی اشی اذنا قال انا به قاضی الجماعة ابو العبّاس احمد بن محمد
بن الحسن الغماز سماعًا لجمیعه الا یسیرًا منه فاجازة قال انا به مؤلفه
الامام ابو الربیع سلیمن بن موسی الکلاعی سماعًا لما فیه من سیرة ابن
اسحق واجازة لباقیه ان لم یکن سماعًا لجمیعه لضیاع منّی فذکره

وجه بست و سوم آنکه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی این حدیث
شریف را بدو طریق در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده
وبابی خاص برای آن مع ذکر مؤیدات عدیده آن عقد فرموده وتصریح صریح
بثبوت آن کرده چنانچه در کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب
گفته الباب السابع والثمانون فی انّ علیًا خلق من نور النّبی
صلّی الله علیه وسلّم اخبرنا ابراهیم بن برکات الخشوعی بمسجد القدم
من غوطة دمشق اخبرنا الحافظ علی بن الحسن اخبرنا ابو القسم

هبة الله اخبرنا الحافظ ابو بكر الخطيب اخبرنا على بن محمّد بن عبد الله
العدل اخبرنا ابو على الحسن بن صفوان حدّثنا محمّد بن سهل العطّار
حدّثنى ابو ذكوان حدّثنى حرب بن بيان الضرير من اهل قيسارية
حدّثنى احمد بن عمرو حدّثنا احمد بن عبد الله
عن عبد الله بن عمرو عن عبد الكريم الجزرى عن عكرمة عن ابن عباس
قال قال النبىّ خلق الله قضيبا من نور قبل ان يخلق الدنيا باربعين
الف عام فجعله امام العرش حتى كان اول مبعثى فشق منه نصفا
فخلق منه نبيّكم والنصف الآخر على بن ابى طالبؑ اخرجه امام
اهل الشام عن امام اهل العراق كما سقناه وهو فى كتابيهما واخبرنا
ابو يحيى الدمشقى اخبرنا ابو القسم الحافظ اخبرنا ابو غالب بن البنّا
اخبرنا ابو محمّد الجوهرى اخبرنا ابو على محمّد بن احمد بن يحيى حدّثنا
ابو سعيد العدوى حدّثنا ابو الاشعث حدّثنا الفضيل بن عياض عن ثور
بن يزيد عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت رسول الله
يقول كنت انا وعلى نورا بين يدى الله مطيعا يسبح ذلك النور ويقدسه
قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور
فى صلبه فلم يزل فى شئ واحد حتى افترقت فى صلب عبد المطلب
فجزء انا وجزء على قلت هكذا اخرجه محدّث الشام فى تاريخه فى الجزء
الخمسين بعد الثلثمائة قبل نصفه ولم يطعن فى سنده ولم يتكلم
عليه وهذا يدل على ثبوته عنده اخبرنا على بن ابى عبد الله المعروف

بابن

بابن المقير البغدادى بدمشق عن ابى الفضل محمّد الحافظ اخبرنا
ابو نصر بن على حدّثنا ابو الحسن على بن محمّد المؤدّب حدّثنا
ابو الحسن الفادسى حدّثنا احمد بن سلمة النمرى حدّثنا
ابو الفرج غلام فرح الواسطى حدّثنا الحسن بن على عن
مالك بن انس عن ابى سلمة عن ابى سعيد قال
سأل ابو عقال النبى صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله
من سيّد المسلمين وساق الكنجى الرواية بطولها وفى
آخرها فقلت يا رسول الله فايهم احبّ اليك قال
على فقلت ولم ذلك قال فقال لانى خلقت انا وعلى
بن ابى طالب من نور واحد قال فقلت فلم جعلته
آخر القوم قال ويحك يا با عقال اليس قد اخبرتك
انّى خير النبيين وقد سبقونى بالرسالة وبشروا بى
من قبلى فهل ضرّنى شئ اذ كنت آخر القوم انا محمّد
رسول الله وكذلك لا يضر عليّا اذا كان آخر القوم
ولكن يا با عقال فضل على على سائر النّاس كفضل
جبرئيل على سائر الملائكة قلت هذا حديث حسن
عال وفيه طول انا اختصرته ما كتبناه الا من هذا
الوجه اخبرنا الحافظ يوسف بن خليل بن عبد الله الدمشقى
الحلبى اخبرنا محمّد بن اسمعيل الطرسوسى اخبرنا ابو منصور

محمد بن اسمعيل الصيرفى اخبرنا ابو الحسين بن فاذشاه اخبرنا
الحافظ ابو القسم سليمان بن احمد بن ايوب الطبرانى اخبرنا
الحسين بن ادريس التسترى حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد
الصيرفى البصرى حدثنا فضال بن جبير حدثنا ابو امامة
الباهلى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خلق
الانبياء من اشجار شتى وخلقنى وعليا من شجرة واحدة فانا
اصلها وعلى فرعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسين ثمرها
فمن تعلق بغصن من اغصانها نجا ومن زاغ عنها هوى
ولو ان عبدا عبد الله بين الصفا والمروة الف عام ثم الف عام ثم
لم يدرك محبتنا اكبه الله على منخريه فى النار ثم تلا قل لا اسألكم عليه
اجرا الا المودة فى القربى قلت هذا حديث حسن عال رواه الطبرانى
فى معجمه كما اخرجناه ورواه محدث الشام فى كتابه بطرق شتى فمن
ذلك ما اخبرنا الشيخان محمد بن سعيد بن الموفق الخازن النيسابورى
ببغداد وابراهيم بن عثمان الكاشغرى بنهر معلى قالا اخبرنا الحافظ
ابو القسم على بن الحسن الشافعى اخبرنا ابو يعلى حمزة بن احمد بن
فارس بن كردس اخبرنا ابو البركات احمد بن عبد الله بن على
المقرى اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهيم بن سعيد الزهرى الفقيه
اخبرنا ابو بكر محمد بن غريب البزاز حدثنا ابو العباس احمد
بن موسى بن زنجويه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله

يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفات وعلى
تجاهه فاومى الى على فاتينا النبى صلى الله عليه وسلم وهو يقول
ادن منى يا على فدنى منه على فقال ضع خمسك فى خمسى يعنى
كفك فى كفى يا على خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها
وانت فرعها والحسن والحسين اغصانها فمن تعلق بغصن منها
دخل الجنة يا على لو ان امتى قاموا حتى يكونوا كالحنايا وصلوا
حتى يكونوا كالاوتار ثم ابغضوك لاكبهم الله فى النار قلت هكذا
رواه فى ترجمة على من كتابه واخبرنا الشيخان النيسابورى
والكاشغرى عن الحافظ ابو القسم اخبرنا ابو بكر محمد بن
الحسين المقرى وغيره قالوا اخبرنا ابو الحسين بن المهتدى
اخبرنا ابو الحسن على بن عمر الحربى حدثنا ابو العباس
اسحاق بن مروان القطان حدثنا ابى حدثنا عبيد بن
مهران العطار حدثنا يحيى بن عبد الله بن الحسن عن
ابيه وعن جعفر بن محمد الصادق عن ابيهما عن
جدهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان فى الفردوس لعينا احلى من الشهد والين من
الزبد وابرد من الثلج واطيب من المسك فيها طينة
خلقنا الله تعالى منها وخلق منها شيعتنا من لم يكن
من تلك الطينة فليس منا ولا من شيعتنا وهى الميثاق

الذی اخذ الله عزّ وجل علیه ولایة علی بن ابی طالب
قلت قال الخطیب عقیب هذا الحدیث فی کتابه قال
عبید فذکرت لمحمّد بن حسین هذا الحدیث فقال صدق
یحیی بن عبد الله هکذا اخبرنی ابی عن جدی عن النبی
صلّی الله علیه وسلم اخبرنا یوسف بن خلیل بن عبد الله
الدمشقی بحلب والحافظ محمّد بن محمود بن الحسن النجّار
ببغداد والحافظ خالد بن یوسف النابلسی بدمشق
اخبرنا الامام ابو الیمن زید بن الحسن الکندی بدمشق
اخبرنا القزاز اخبرنا الحافظ احمد بن علی بن ثابت
الخطیب اخبرنی ابو القاسم علی بن عثمان الدقاق حدّثنا
محمّد بن اسمعیل الوراق حدّثنا ابو اسحاق ابراهیم بن
الحسین بن داود القطّان سنة احدی عشر وثلثمائة
حدّثنا محمّد بن خلف المروزی حدّثنا موسی بن
ابراهیم المروزی حدّثنا موسی بن جعفر بن محمّد عن ابیه
عن جدّه قال قال رسول الله خلقت انا وهرون وعمران
ویحیی بن زکریا وعلی بن ابی طالب من طینة واحدة
قلت هذا حدیث حسن هکذا رواه حافظ العراق
فی کتابه وتابعه محدّث الشام کما اخرجناه
سواء فهذا الکنجی صاحب کفایة الطالب

المذ

اعتماد و اعتبار احادیث کفایة الطالب

الحاشد لجمیل الفضائل والمناقب المرتقی بفضله وکماله الی رفیع المناصب
فقد اثبت الحدیث الشریف غیظ القلب کلّ منکر عائف خائب وایجاعًا
لصدر کل حاذق عن الحقّ ذاهب وثبوت این حدیث شریف چنانچه از
تصریح علامه کنجی درین عبارت وذکر مؤیدات عدیده وشواهد سدیده آن
ظاهرست همچنان از صدر کتابش لائح وواضح ست که دران تصریح کرده
بآنکه درین کتاب احادیث صحیحه نقل کرده چنانچه در کفایة الطالب بعد حمد
وصلوة گفته یقول العبد الفقیر محمّد بن یوسف بن محمد الکنجی
اما بعد فانی لما جلست یوم الخمیس لستّ لیال بقین من
جمادی الآخرة سنة سبع واربعین وستمائة بالمشهد الشریف
بالحصباء من مدینة الموصل ودار الحدیث المهاجریة حضر
المجلس صدور البلد من النقباء والمدرّسین والفقهاء وارباب
الحدیث فذکرت بعد الدرس احادیث وختمت المجلس بفصل
فی مناقب اهل البیت علیهم الصّلوة والسّلام فطعن بعض الحاضرین
لعدم معرفته بعلم النقل فی حدیث زید بن ارقم فی غدیر خم
وفی حدیث عمّار فی قوله صلّی الله علیه وسلم طوبی لمن احبّك
وصدّق فیك فدعتنی الحمیّة لمحبتهم علی املاء کتاب یشتمل
علی بعض ما رویناه عن مشایخنا فی البلدان من احادیث صحیحة
من کتب الائمة والحفّاظ فی مناقب امیر المؤمنین علی الذی
لم ینل رسول الله صلّی الله علیه وسلم فضیلة فی آبائه

تصریح محمد بن یوسف کنجی در صدر کفایة الطالب بآنکه دران احادیث صحیحه از کتب ائمه و حفاظ روایت نموده

اعتماد و اعتبار کتاب کفایة الطالب

وطهارة فی مولده الا هو فسیمة فیها تاسیا بما رویناه عن علی بن
محمد بن عبد الصمد السخاوی امام القراء بجامع دمشق وعلی بن
هبة الله بن سلامة بن الجیزی الخطیب بمصر وعبد الله بن الحسین
بن رواحة بحلب وغیرهم قالوا اخبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد
السلفی انبانا القاضی ابو المحاسن عبد الواحد بن اسمعیل الرویانی
اخبرنا ابو غانم احمد بن علی الکراغی انبا عبد الله بن الحسین النضری
انبا الحرث بن ابی اسامة حدثنا محمد بن کناسة ثنا الاعمش عن شقیق
عن عبد الله قال قلت یا رسول الله المرء یحب القوم ولما یلحق بهم
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب وفی روایة
رجل یجالس المصلین ولا یصلی الا قلیلا ویجالس الصائمین ولا یصوم
الا قلیلا ویجالس المجاهدین ولا یجاهد الا قلیلا فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اولئک قوم لا یشقی بهم جلیسهم وابتدأنا
بما وقع النزاع فیه فلما تم الاملاء بعون الله وتوفیقه بیضناه
برسم خزانة اشرف بنیه فی عصرنا الذی علا الناس بصرامته
وبهرهم برجاحته وساسهم بشهامته مولانا الصاحب الاعظم
شرف آل رسول الله صلی الله علیه وسلم تاج الدین ابی المعالی
محمد بن نصر نصیر امیر المومنین اسبغ الله علیه ظل المواقف
الشریفة محمد وآله الطاهرین فقد وسمته بکفایة الطالب فی مناقب
امیر المومنین علی بن ابی طالب و گنجی از مشاهیر حفاظ اعلام و ثقات

مدائح گنجی

ایقاظ فخام و اثبات کملای عظام و معارف نجباء علی مقام ست
نور الدین علی بن محمد بن احمد المالکی المعروف بابن الصباغ در فصول مهمه فی
معرفة الائمة از کتاب کفایة الطالب نقل نموده و او را بلفظ امام حافظ ستوده
چنانچه گفته ومن کتاب کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب
تالیف الامام الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی
عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ان سعید بن جبیر کان یقود
و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی نیز او را بلفظ شیخ و حافظ ستوده و تصریح بشایخ ایو
مثل ابن الصباغ نموده چنانچه در کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون گفته
کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب للشیخ الحافظ ابی عبد الله
محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی المتوفی سنة ۶۵۸ و نیز در کشف الظنون
گفته البیان فی اخبار صاحب الزمان للشیخ ابی عبد الله محمد بن یوسف
الکنجی المتوفی سنة ثمان وخمسین وستمائة و لقب حافظ که ابن صباغ
و صاحب کشف الظنون محمد بن یوسف گنجی را ملقب بآن ساخته اند لقبیست عظیم
و مدحیست فخیم ذهبی در تذکرة الحفاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب
محدث جرجرایا گفته والحافظ اعلی من المفید فی العرف کما ان الحجة
فوق الثقة و نور الدین علی بن سلطان محمد القاری در جمع الوسائل فی شرح
الشمائل گفته الحافظ المراد به حافظ الحدیث لا القرآن کذا ذکره میرک
ویحتمل انه کان حافظا للکتاب والسنة ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین
من احاط علمه بمائة الف حدیث متنا و استنادا والطالب هو المبتدی

وصف ابن الصباغ المالکی گنجی را بامام و حافظ

وصف صاحب کشف الظنون گنجی را بشیخ و حافظ

عبارات و اکابر عظمت و جلالت لقب حافظ که ابن الصباغ و صاحب کشف الظنون گنجی را بآن وصف نموده اند از تذکره و جمع الوسائل علی قاری و دو اوع شرا

الراغب فيه والمحدث والشيخ والامام هو الاستاذ الكامل والحجة
من احاط علمه بثلثمائة الف حديث متنا واسنادا واحوال
رواته جرحا وتعديلا وتاريخا والحاكم هو الذي احاط علمه
بجميع الاحاديث المروية كذلك وقال ابن الجوزي الراوي ناقل
الحديث بالاسناد والمحدث من تحمل روايته واعتنى بدرايته
والحافظ من روى ما يصل اليه ووعى ما يحتاج لديه ازين عبارت
واضح ست كه در اصطلاح محدثين حافظ كسى ست كه احاطه كرده باشد علم
صد هزار حديث را از روى متن و اسناد و كفى به شرفا وجلالة و شيخ
ابو المواهب عبد الوهاب بن احمد الشعراوى كه از اجله مشايخ اجازه شاه صاحب
و محامد و فضائل او در مجلد حديث مدينة العلم شنيدى در كتاب لواقح الانوار
فى طبقات السادة الاخيار كه نسخه عتيقه آن كه يكى از ان محشى ست
بخط ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى بعنايت پروردگار نزد اين خاكسار
موجود ست بترجمه جلال الدين سيوطى گفته وكان الحافظ ابن حجر يقول الشروط
التى اذا اجتمعت فى الانسان سمى حافظا هى الشهرة بالطلب والاخذ من
افواه الرجال والمعرفة بالجرح والتعديل لطبقات الرواة ومراتبهم
وتمييز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثر مما لا يستحضره
مع استحضار الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ انتهى
بنابرين عبارت گنجى از اكابر مشهورين بطلب و اخذ از افواه رجال و معرفت بجرح
و تعديل طبقات رواة و مراتب شان و تمييز صحيح از سقيم بوده و مستحضرات او

درين

درين باب زائد از غير مستحضرات او بوده و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى در تراجم الحفاظ
گفته الحافظ يطلق هذا الاسم على من مهر فى الحديث بخلاف المحدث
حسب اين عبارت هم ظاهر ست كه گنجى از ماهرين در فن حديث بوده و لقب
شيخ كه صاحب كشف الظنون گنجى را بان ستوده نيز از القاب جليله و صفات جميله است
كه در اصطلاح اهل حديث استاد كامل را مى گويند چنانچه حاجى محمد بلخى خليفه
سيد على همدانى در شرح شمائل ترمذى گفته قال الشيخ الحافظ گفت شيخ كه
حافظ است و شيخ در اصطلاح اهل حديث استاد كامل را مى گويند و حافظ
كسى را مى گويند كه محيط باشد علم او بصد هزار حديث از روى متن اسناد و مخفى
نماند كه صاحب كشف الظنون از اجله مشاهير و اكابر نحارير ست و اعاظم سنيه
بافادات او جابجا تمسك مينمايند غلام على آزاد بلگرامى كه فضائل و مناقب
او از اتحاف النبلاء مولوى صديق حسن خان و غيره ظاهر ست در سبحة المرجان
فى آثار هندوستان گفته الفصل الثانى فى ذكر العلماء اعلى الله
مراتبهم قال صاحب كشف الظنون وهو الفاضل الحاج المعروف
بالكاتب الجلبى الاستنبولى المتوفى سنة سبع وستين والف
ومن الغريب الواقع ان علماء الملة الاسلامية فى العلوم الشرعية
والعقلية اكثرهم من العجم الخ و فاضل معاصر مولوى حيدر على
نيز تمسك بافادات صاحب كشف الظنون نموده چنانچه در منتهى الكلام
گفته و از افادات صاحب كشف الظنون عن اسامى الكتب والفنون بوضوح
مى انجامد كه جمعى از متبحرين بتخريج احاديث كتاب (يعنى هدايه ۱۲) كمر همت بر ميان جان

عظمت و جلالت قدر شيخ

عظمت و جلالت لقب شيخ كه صاحب كشف الظنون گنجى را بان ستوده

مدح صاحب كشف الظنون از سبحة المرجان غلام على آزاد بلگرامى

بسنده حيث قال خرّج احاديث الهداية فقط مع اسانيدها
حافظ عصره ووحيد دهره الشهاب احمد بن حجر العسقلاني المحدث
الحافظ المتوفى سنة اثنتين وخمسين وثمانمائة في مؤلف متوسط
الحجم سمّاه بالدراية في منتخب احاديث الهداية وذكر فيه انّه
استوعب ما وجده فيه من الاحاديث والآثار ونظر في اسانيده
وكان شافعي المذهب منصفا قليل الاعتراض يرجّح دليل مذهبه
ودليل مذهب الحنفية وذكر ما وقع فيه الخلاف بين الائمة
الكرام الاسلاف من غير اعتراض ولا تشنيع بل بطريق الانصاف وبوّبه
ابوابا وذكر في كل باب ما يناسبه من الآثار الى غير ذلك وهذا
مؤلف مقبول وعلق المولى ابو السعود بن محمد العمادي عليه حاشية
ذكر فيها اجلّ الاحاديث التي اخذ بها الامام الاعظم الهمام الاخر
ابو حنيفة النعمان العالم الربّاني فرغ من تاليفها سنة اثنتين
وثمانين وتسعمائة ولقد اجاد فيها وافاد وسلك طريق السداد
من غير تعنّت وعناد وقال فيه ايضا وخرّج احاديثه الشيخ
محيي الدين عبد القادر بن محمد القرشي المصري المتوفى سنة سبع
وثلاثين وسبعمائة في مؤلف لطيف سمّاه التعريفات لاحاديث
الهداية البيّنات واشتهر اسمه بالعناية في معرفة احاديث
الهداية انتهى وقال فيه ايضا وخرّج احاديثه محيي الدين
عبد القادر القرشي المتوفى سنة خمس وسبعين وسبعمائة في مؤلف

مدح صاحب کشف الظنون

ضخم الحجم سمّاه العناية ونيز در منتهى الكلام گفته درین ایام خجسته آغاز
فرخنده انجام چندی دیگر از مجلدات شروح صحیح بخاری که در صحت واعتبار
آن هرگز ریبی پیرامون خواطر محدثین نمیگردد خاصّة مجلدی از شرح کرمانی
بمحض تایید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر الجزاء
واوصله الی احسن ما تمنّاه گذشته وبسیاری از محدّثین ثقات بر آن
علامات توثیق نوشته اند هرگاه بمطالعه آن مشرف شدم معلوم شد
که شارح کرمانی در شرح این حدیث جابجا تحقیق علامه خطابی را که شرح
او مسمّی باعلام السنن بتصریح صاحب کشف الظنون بر شروح دیگر سبقت
ووفاتش در سنه ۳۸۸ سه صد وهشتاد وهشت اتفاق افتاده مطمح نظر ار
ودر مقامات متعدده عبارات او را بطور سند می آرد عبارت مقام اول
که تعلق بغرض است آنکه قال الخطابي لم يرد بقوله مرتدين الردّة
عن الاسلام ولذلك قيّده على اعقابهم ومعناه التخلّف عن الحقوق
الواجبة كقوله ارتدّ فلان على عقبيه اذا رجع الى ورائه ولم يرتدّ
بحمد الله احد من اصحابه انما ارتدّ قوم من جفاة الاعراب الذين
دخلوا في الاسلام رغبة ورهبة كعيينة بن حصين ونحوه انتهى
وعبد الله بن محمد المطيري هم تمسك بافادات کنجی نموده واو را بلقب شیخ
یاد نموده چنانچه در ریاض زاهره في فضل آل بيت النبي وعترته الطاهرة گفته
قال الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي وكتاب
البيان في اخبار صاحب الزمان من الدلالة على كون المهدي

تمسک مطیری بافاده کنجی ووصف او بشیخ

حیّاً باقیاً من غیبته الی الآن وانه لا امتناع فی بقائه لبقاء عیسی
بن مریم والخضر والیاس وابلیس اللعین من اعداء الله تعالی وهؤلاء
قد ثبت بقاؤهم بالکتاب والسنة ونیز مطیری در ریاض نضره گفته وجمع
الحافظ ابو نعیم اربعین حدیثا فی المهدی وصنف الشیخ ابو عبد الله
محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی فی ذلک کتاباً سمّاه بالبیان
فی اخبار صاحب الزمان **وجه بست و چهارم** آنکه محب الدین ابو العباس
احمد بن عبد الله الطبری در کتاب ریاض النضره فی فضائل العشره که خود
شاه صاحب در ین کتاب در باب المطاعن از ان نقلها میکنند و والد ماجد
شان هم از ان در ازالة الخفا در فضائل خلفا روایات بسیار نقل کرده
این حدیث را از مناقب و فضائل آنحضرت شمرده و با وصف نهایت
تعصب که بعض جا در احادیث شهیره صحیحه مثل حدیث سد ابواب وغیره
قدح کرده در ان جرحی نکرده بلکه فصلی خاص برای ذکر آن منعقد ساخته
و عنوانی علحده برای آن نوشته چنانچه گفته ذکر اختصاصه بانه
قسیم النبی صلی الله علیه وسلم فی نور کانا علیه قبل خلق
الخلق عن سلمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول کنت انا وعلی نوراً بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله ادم قسم ذلک النور جزئین
فجزء انا وجزء علی اخرجه احمد فی المناقب هذا محب الدین
ابو العباس اظهر الحق وازاح الشک والوسواس ونضا نقاب

نقاب الارتیاب والالتباس ونکس راس کل مهذار یتفوه بمایا باه الفهم
والقیاس فاضاء فی طرق الحائرین اضوء نبراس **وجه بست و پنجم**
آنکه ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن ابی الحسن بن محمد بن حمویه الجوینی این حدیث شریف را
بطرق متعدده و اسانید متنوعه روایت نموده چنانچه در فرائد السمطین
فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین گفته اخبرنا الشیخ العدل بهاء الدین
محمد بن یوسف البوزانی بقرائتی علیه بسفح جبل قاسیون
مما یلی عقبة دمر ظاهر مدینة دمشق المحروسة قلت له اخبرک
الشیخ احمد بن الفرج الاموی اجازة فاقرّ به ح واخبرنی الشیخ
الصالح جمال الدین احمد بن محمد بن محمد المعروف بدکویه
القزوینی وغیره اجازة بروایتهم عن الشیخ الامام امام الدین
ابی القسم عبد الکریم بن محمد بن عبد الکریم الرافعی القزوینی
اجازة قالا انبانا الشیخ العالم عبد القادر بن ابی صالح الجیلی
قال انبا ابو البرکات هبة الله بن موسی السقطی قال انبا القاضی
ابو المظفر هناد بن ابراهیم النسفی قال انبانا ابو الحسن محمد بن موسی
بن کریب قال انبانا محمد بن الفرحان حدثنا محمد بن یزید القاضی
حدثنا اللبیب بن سعید عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه
عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لما خلق الله تعالی
ابا البشر ونفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور
خمسة اشباح سجّداً و رکعاً قال آدم یا رب هل خلقت احداً

من طین قبل قال لا یا آدم قال فمن هولاء الخمسة الذین اراهم
فی هیئتی وصورتی قال هولاء خمسة من ولدک لولاهم ما خلقتک
هولاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائی لولاهم ما خلقت
الجنة ولا النار ولا العرش ولا الکرسی ولا السماء ولا الارض
ولا الملائکة ولا الانس ولا الجن فانا المحمود وهذا محمد وانا العالی
وهذا علی وانا الفاطر وهذه فاطمة وانا الاحسان وهذا الحسن وانا
المحسن وهذا الحسین آلیت بعزتی انه لا یاتنی احد بمثقال حبة من
خردل من بغض احدهم الا ادخلته ناری ولا ابالی یا آدم هولاء صفوتی
بهم انجیهم واهلکهم فاذا کان لک الی حاجة فبهولاء توسل فقال النبی
صلی الله علیه وسلم نحن سفینة النجاة من تعلق بها نجی ومن حاد
عنها هلک فمن کان له الی الله حاجة فلیسئل بنا اهل البیت انبانی
ابو الیمن عبد الصمد بن عبد الوهاب بن عساکر الدمشقی بمکة شرفها الله
قال انبانا المؤید بن محمد بن علی الطوسی کتابة انبانا عبد الجبار بن
محمد الحواری البیهقی انبانا الامام ابو الحسن علی بن احمد الواحدی قال
انبانا ابو محمد عبد الله بن یوسف انبانا محمد بن حامد بن الحرث
التمیمی حدثنا الحسن بن عرفة حدثنا علی بن قدامة عن میسرة بن
عبد الله عن عبد الکریم الجزری عن سعید بن جبیر عن ابن عباس
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لعلی خلقت انا وانت
من نور الله تعالی اخبرنی السید النسابة عبد الحمید بن فخار الموسوی ره

الحافظ قال حدثنا احمد بن یوسف بن خلاد النصیبی ببغداد قال
حدثنا الحرث بن ابی اسامة التمیمی قال حدثنا داود بن المحبر بن محمد
قال حدثنا قیس بن الربیع عن عباد بن کثیر عن ابی عثمان النهدی عن
سلمان الفارسی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش
نسبح الله ونقدسه قبل ان یخلق الله عز وجل آدم باربعة عشر الف
سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الی اصلاب الرجال وارحام النساء
الطاهرات ثم نقلنا الی صلب عبد المطلب وقسمنا نصفین فجعل النصف
فی صلب ابی عبد الله وجعل النصف فی صلب عمی ابی طالب فخلقت
من ذلک النصف وخلق علی من النصف الاخر واشتق الله تعالی من
اسمائه اسماء فالله عز وجل المحمود وانا محمد والله الاعلی واخی علی
والله فاطر وابنتی فاطمة والله حسن وابنای الحسن والحسین وکان
اسمی فی الرسالة والنبوة وکان اسمه فی الخلافة والشجاعة فانا
رسول الله وعلی سیف الله انبانی ابو طالب بن الحسین الخازن
عن ناصر بن ابی المکارم اجازة قال انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد اجازة
ان لم یکن سماعا قال انبانی العزیز بن محمد عن والده ابی القسم بن ابی
الفضل بن عبد الکریم اجازة قال اخبرنا شهردار بن شیرویه بن
شهردار الدیلمی اجازة انبانا عبدوس بن عبد الله حدثنا ابو علی
محمد بن احمد العطشی حدثنا ابو سعید العدوی الحسین بن علی

کتابة حین نقیب ابو طالب عبد الرحمن بن عبد السمیع الواسطی
اجازة انبانا شاذان بن جبرئیل بن اسمعیل القمی بقراءتی علیه انبانا
ابو عبد الله محمد بن عبد العزیز القمی انبانا ابو عبد الله
حاکم الدین ابو عبد الله محمد بن احمد بن علی بن
انبانا محمد بن علی انبانا ابو صالح الطبری علی بن احمد
ابو صالح الحسن بن احمد قال
بن الحسن الحداد حدثنا ابو نعیم
بن عبد الله بن احمد

حدثنا احمد بن المقدام العجلی ابو الاشعث حدثنا الفضیل بن عیاض
عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان قال سمعت
حبیبی المصطفی محمد صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورا
بین یدی الله عز و جل مطیعا یسبح الله ذلك النور و یقدسه
قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله تعالی
آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی
صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی و بهذا الاسناد الی شهردار
اجازة قال انبانا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی
کتابة انبانا الشریف ابو طالب الجعفری انبانا ابن مردویه الحافظ حدثنا
اسحق بن محمد بن علی خالد حدثنا احمد بن زکریا حدثنا ابن طهمان
حدثنا محمد بن خالد الهاشمی حدثنا الحسن بن اسمعیل بن عباد عن
ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کنت انا و علی
نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی
ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه
من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله و قسما
فی صلب ابی طالب فعلی منی و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی من احبه
فبحبی احبه و من ابغضه فببغضی ابغضه انبانی الشیخ ابو طالب
بن الحسین بن عبد الله عن محب الدین محمد بن محمود بن الحسن بن النجار

اجازة عن برهان الدین ابی الفتح ناصر بن ابی المکارم المطرزی اجازة قال
انبانا ابو المؤید الموفق بن احمد المکی اخطب خوارزم قال انبانا سید الحفاظ
ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فیما کتب الی انبانا
ابو الفتح کتابة انبانا الشریف ابو طالب انبانا الحافظ ابن مردویه
حدثنا اسحق بن محمد حدثنا احمد بن زکریا بن طهمان حدثنا
محمد بن خالد حدثنا الحسن بن اسمعیل عن ابیه عن زیاد بن المنذر
عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کنت انا و علی نورا بین یدی الله تعالی من قبل
ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلك
ذلك النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب
حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه
قسمین قسما فی صلب عبد الله و قسما فی صلب ابی طالب فعلی منی
و انا منه لحمه لحمی و دمه دمی فمن احبه فبحبی احبه و من ابغضه
فببغضی ابغضه فهذا الحموینی الحامی للاسلام و الایمان الذی اسلم
علی یده ملك غازان قد اوضح لقم الصواب و الایقان و قشع دین الزیغ
و العدوان حیث روی هذا الحدیث الشریف من طرق دثرة و اسانید
جمة تسر ارباب العرفان و تکمد اصحاب الاحقاد و الاضغان و تبهك
الممنوین بالحنق و الشنان و الله الموفق للصواب و هو المستعان
وجه بست و ششم آنکه شرف الدین محمود بن محمد الدرگزینی الطالبی القرشی

بحدیث شریف را در کتاب نزل السائرین فی احادیث سید المرسلین وارد کرده
چنانچه علی بن ابراهیم در بحر المناقب گفته و در نزل السائرین و مناقب الخطیب
از سلمان فارسی رحمه الله مرویست که گفت سمعت حبیبی المصطفی محمد صلی الله
علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز وجل مطیعا
یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل
فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا وجزء
علی بن ابی طالب فهذا شرف الدین محمود الطالبی العالم الصالح
فی اثبات الحق بروایة هذا الحدیث الشریف مجد کادح وموجع
قلب کل متعنت قادح ومقرح صدر کل متعصب جارح فو کاسمه
فی هذا الصنیع الجمیل محمود الطالبی طالب لایضاح الحق ببذل
المجهود فلیمت غیظا کل منکر حقود ولیدس نفسه هونا فی
التراب کل جاحد عنود مخفی نماند که محمود طالبی محمود علمای امجاد
وممدوح اساطین نقاد وفضل و جلالت و حذق و نبالت از مشهورات بین
الاخیار والانجاد است عبد الرحیم بن حسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات
شافعیه گفته شرف الدین محمود بن محمد بن محمد بن محمود القرشی الطالبی
المعروف بالدرکزینی کان عالما زاهدا کثیر العبادة شدید
الاتباع للسنة صاحب کرامات اجمع علیه العامة والخاصة
الملوک والعلماء فمن دونهم کان طویلا جدا جهوری الصوت

ص ٣٩٩ / ١٥٢
الفصل الثانی فی الاسماء الزائدة علی الکتابین من باب الدال

حسن الخلق والخلق جوادا من بیت علم ودین وله اولاد علماء صلحاء
صنف فی الحدیث کتابا سماه نزل السائرین فی مجلد واخذ وشرح
کتاب منازل السائرین فی جزئین توفی یوم الجمعة الحادی عشر من
شعبان سنة ثلث واربعین وسبعمائة وله فی عشر المائة ثلث
سنین ودفن بدرکزین وهی بدال مهملة مفتوحة ثم راء ساکنة
ثم کاف مکسورة ثم زاء معجمة بعدها یاء ونون بلد من همدان
بینهما اثنا عشر فرسخا ابوبکر اسدی در طبقات شافعیه گفته محمود بن
محمد بن محمد بن محمود العالم الصالح شرف الدین القرشی الطالبی
الدرکزینی ذکره الاسنوی وقال کان عالما زاهدا کثیر العبادة
شدید الاتباع للسنة صاحب کرامات اجمع علیه العامة
والخاصة والملوک والعلماء فمن دونهم وکان طویلا جدا
جهوری الصوت حسن الخلق والخلق جوادا من بیت علم ودین
صنف فی الحدیث کتابا سماه نزل السائرین فی مجلد وشرح منازل
السائرین فی جزئین توفی فی شعبان سنة ثلث واربعین وسبعمائة
عن ثلث وتسعین سنة بدرکزین ودفن بها وهی بدال مهملة
مفتوحة ثم راء ساکنة ثم کاف مکسورة ثم زای معجمة بعدها
یاء مثناة من تحت ثم نون بلدة من همدان بینهما اثنا عشر فرسخا
وجه بست و هفتم آنکه جمال الدین محمد بن یوسف بن محمود بن الحسن الحنفی
الزرندی این حدیث شریف را در اشعار بلاغت شعار نظم درر تسوید

ص ١٣١ / ٩٧
الطبقة الخامسة والخمسون وهم الذین کانوا فی العشر الثالث من المائة الثامنة

وجوه منکرین و جاحدین و مبطلین و حائدین بابلغ وجوه نموده چنانچه در نظم
درر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین گفته ع اخو
احمد المختار صفوة هاشم * ابو السادة الغر المیامین بالمن
وصهر امام المرسلین محمد * علی امیر المومنین ابو الحسن
هما ظهرا شخصین فالنور واحد * بنص حدیث النفس والنور فاعلم
هو الوزر المامول فی کل خطبة * وان لا تنجینا ولایته فمن
علیهم صلوة الله مالاح کوکب * وما هب عراص النسیم علی القم
ونیز محمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفته روی ابن عباس رضی
عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت
انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف سنة فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک فی صلبه ثم لم
تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخ
من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسم
فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن
احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی ابغضه وهذا الحدیث
هو المشار الیه فی البیت المتقدم بقوله بنص حدیث النفس والنو
فاعلم واز صدر کتاب نظم درر السمطین کمال اعتماد واعتبار وجلالت وعظ
احادیث آن بغایت وضوح وظهور است چه زرندی در آن افاده کرده که جمع
کرده است درین کتاب احادیثی که وارد شده در فضائل اهلبیت علیهم السلام

ونقل کرده اند آنرا علما وائمه ونیز ازان ظاهر است که این احادیث فوائد اخباری
که از دریای فضائل شان برآورده شده است وفرائد آثاری هست که در سلک
شمائل ایشان باخلاص منظوم و مزین است آگاه می کند بنص خود از آنچه
که خداوند عزوجل خاص نموده است بان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
واهل بیت آنحضرت را از فضائل متلألئة الانوار ومناقب علیة المنار
ومآثر کریمة الآثار ومکارم فائقة التیار ومنائح فائحة الازهار ومقامات طاهرة
الاقدار وکرامات وسیعة الاقطار ومراتب رفیعة الاخطار که آن حسن
ریاض فضائل و مفاخر است و اولین و آخرین بفضل آن مقر و معترف اند
و متعطر می شود آفاق بفوائح نشر آن و مبتهج می شود ارواح و قلوب بمشاهده
لوائح بشر آن و تشنه نزدیک ذکر وصف آن سیراب می شود و عرائس مفاخر بیگانه
گوهرها حسن آرایش آن متوج می شود وخیره می کند چشمهای حاسدین اشعه
آن چه قدر خوش است نزد محب سماع آن ونیز ازان ظاهر است که این فضائل
زرندی نزد اهل بیت علیهم السلام سبب متین و برهان مبین اعتقاد
صافی ویقین دیدن و دابه دین خود قرار داده ونیز ازان ظاهر است
که زرندی از خداوند عزوجل سوال می کند که سعی او را در نظم این درر وجمع
غرر خالص برای وجه کریم خود نماید و نفع دهد آن او را وکسی را که بسبب او
جمع آن کرده و آنرا عده و ذخیره نماید برای او نزد اهل بیت علیهم السلام
روزی که سرائر آزموده خواهد شد و مخفیات ظاهر و ضمائر منکشف خواهد شد
الخ ولکن چگونه عاقلی بعد سماع این مناقب زاهره و مفاخر باهره

تجویز تکذیب و توهین و ابطال و تهجین حدیث نور می‌تواند کرد فنعوذ بالله من
التعصب القائد الی الخسار والبوار والتصلب السائق الی العار والشنار
حالا عبارت صدر نظم درر السمطین باید شنید و بکنه فظاعت انهماک مخاطب
عالی تبار در اطفای فضائل اهلبیت اطهار علیهم السلام ابد الملک الغفار
باید رسید قال فی صدر الکتاب المذکور وجمعت فیه ما ورد
فی فضائلهم من احادیث مما نقلها العلماء والائمة تنبیها علی عظم
قدرهم و شرفهم و موالاتهم الواجبة علی جمیع الامة فان الله تعالی
جعل محبتهم ثمرة السعادات فی الاولی و العقبی و انزل فی شانهم
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و قد قال الشافعی
فی وصفهم منبها علی هذا المعنی فی فضلهم ع یا اهل بیت
رسول الله حبکم ÷ فرض من الله فی القرآن نزله ÷ کفاکم من
عظیم القدر انکم ÷ من لم یصل علیکم لا صلوة له ÷ هم القوم
من اصفاهم الحب مخلصا ÷ تمسک فی اخراه بالسبب الاقوی ÷ هم القوم
فاقوا العالمین مآثرا ÷ محاسنها تعلو و آیاتها تروی ÷ موالاتهم
فرض و حبهم هدی ÷ و طاعتهم قربی و ودهم تقوی ÷ ثم ان هذه
الاحادیث و الاخبار من غرر فضائلهم مستخرجه و فرائد آثار فی
فی سلک شمائلهم بالاخلاص منظومة مدبجة تنبئ بنصها
عما خص الله به رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل بیته
من الفضائل المتلالئة الانوار والمناقب العلیة المنار والمآثر

الآثار

الآثار والمکارم الفائضة التیار والمنائح الفائحة الازهار والمقامات
الظاهرة الاقدار والکرامات الوسیعة الاقطار والمراتب الرفیعة
الاخطار هی بهاء ریاض المزایا والمفاخر و یقر بفضلها و یعترف
الاول و الآخر مما یتعطر الآفاق من فوائح نشرها و یبتهج الارواح
والقلوب بمشاهدة لوائح بشرها و یرتوی الظماء عند سماع ذکرها
و وصفها و تتوج عرائس المفاخر بفرائد دررها و حسن رصفها
و یبهر ابصار الحاسدین شعاعها و یا حبذا عند المحب سماعها
درادی صدق فضلها درر العلی ÷ ولیس یولی مثلها ید مسند
نظائر انس فی حظائر قدست ÷ بذکر هداة الدین من بعد احمد
فصوص نصوص فی ذوی الفضل والتقی ÷ شموس علی ذرات لا شرف محتد
هم فی سماء المجد اشرف موضع ÷ وهم فی عراص الدین اکرم مرصد
نظمت جواهرها فی هذا الکتاب فی سلکین و سلکت دررها فی
سمطین و قسمت احادیثها علی شطرین و اتخذ بها لاثقال الذنوب
فی لجج بحار رجاء الغفران فلکین و سمیته کتاب نظم درر السمطین
فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین جعلت لی عندهم
سببا متینا و برهانا مبینا و اعتقادا صافیا و یقینا و دینا
وحبا و دینا ه ارجو النجاة بهم یوم المعاد وان جئت یدای من
الذنب الا فانیا ع قوم لهم منی ولا اخالص فی حالة الاعلان و الاسرار
انا عبدهم و ولیهم و لا اوهم ÷ سوی و موضع عصمتی و سوادی

فعلیه وعلی السلام فانهم اقصی منای ومنتهی ایثادی الی ان قال واسأل الله
تعالی ان یجعل سعیی فیما نظمت فیه من الدرر وجمعت فیه من الغرر
خالصا لوجهه الکریم وینفعنی ویشفعنی بها ومن جمعت بسببهم
العظیم ولطفه العمیم ویجعلها عدة وذخیرة لنا عندهم یوم تبلی
السرائر وتظهر المخبآت وتنکشف الضمائر لنفوز بمحبتهم ونکون فی
شفاعتهم ونحشر فی زمرتهم وندخل بولایتهم دار السلام فانه غایة
المرام وهو ولی الفضل والانعام والتکرم والاکرام وهو حسبنا ونعم
الوکیل ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وانا اشرع فی ابتداء
الکتاب مستعینا بالله العزیز الوهاب سائلا منه الهدایة
فیه الی الصوب غیر غال فیه ولا مقصر عما ینبغی لهم من ابراز خافیة
فمنه کل خیر وهو القادر علیه والاستعانة به والمصیر الیه

وجه بست وهشتم آنکه زرندی این حدیث شریف را در معارج الوصول الی
معرفة فضل آل الرسول والبتول روایت نموده چنانچه گفته روی ابن عباس
رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل من قبل ان یخلق
آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله عز وجل آدم
سلک ذلک النور فی صلبه ولم یزل الله عز وجل ینقله من صلب
الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب
عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب

روایت نمودن زرندی حدیث نور را در معارج الوصول

ابی

ابی طالب فعلی منی وانا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی فلله الحمد والمن
العظیم الزاهر حیث وضح من افادات الزرندی الفاخرة ان حدیث النور
حدیث ثابت صالح للاستدلال والاحتجاج دافع دائر شین ارباب المراء
واللجاج فلا یرمیه بالکذب والوضع الا من التطخ بدرن العصبیة
والاعوجاج ومخفی نماند که کمال اعتماد واعتبار اخبار وآثار کتاب معارج الوصول
زرندی از شکل صدر نظم در سمطین ظاهر وباهر است قال الزرندی فی
اول معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول والبتول الحمد لله
العظیم الآلاء الواسع العطاء المبدی بالسخاء الی ان قال وسمیته
کتاب معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول والبتول جعلته
عندهم سببا متینا وبرهانا مبینا واعتقادا صافیا یقینا
ودیدنا ودابا ودینا له حب النبی واهل البیت معتمدی اذا الخطوب
اساءت رایها فینا ارجو النجاة بهم یوم المعاد وان جنت یدای
من الذنب الا فانینا کشفت فیه عن بعض ما خصهم الله تعالی
به من الفضائل المتلالئة الانوار والمناقب العالیة المنار والمقامات
الظاهرة الاقدار والکرامات الواسعة الاقطار والمراتب الرفیعة
الاخطار والمنائح الفائحة الازهار والمکارم الفائضة التیار
والمآثر الکریمة الآثار الخ ومحمد بن یوسف بن الحسن المدنی عالم زرندی محدث
ارجمند وعالی مقام بلند است فضل وجلالت شرف ونبالت او معروف و
مشهور ونزد ناظر افادات اکابر صدور در نهایت وضوح وظهور واستناد

اعتبار واعتماد کتاب معارج الوصول

اعتماد واعتبار احادیث معارج الوصول زرندی

وتشبث بافادات و روایات او در کتب اکابر و اساطین هم واقع و نقل از مصنفات او درمیان ائمه سنیه شائع ابن حجر عسقلانی در کتاب درر کامنه فی اعیان المائة الثامنة گفته محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندی الحنفی شمس الدین اخو نور الدین علی قرأت فی مشیخة الجنید البلیانی تخریج الحافظ شمس الدین الجزری الدمشقی نزیل شیراز انه کان عالما و ارخ مولده سنة ۶۹۳ و وفاته بشیراز سنة بضع و خمسین و سبعمائة و ذکر انه صنف السمطین فی مناقب السبطین و بغیة المرتاح جمع فیها اربعین حدیثا باسانیدها و شرحها قال و خرج له البرزالی فی مشیخته من مائة شیخ قلت مات البرزالی قبله باکثر من ثلثین سنة و درس بعد ابیه بالمدینة و صنف کتابا و درس فی الفقه و الحدیث ثم رحل الی شیراز فولی القضاء بها حتی مات سنة سبع او ثمان و اربعین ذکره ابن فرحون و نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ در فصول مهمه گفته قال الشیخ الامام العلامة المحدث بالحرم الشریف النبوی جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی فی کتابه المسمی بدرر السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین ان الامام المعظم و الحبر المکرم احد الائمة المتبعین المقتدی بهم فی اصول الدین محمد بن ادریس الشافعی المطلبی رضی الله عنه و ارضاه و جعل الجنة منقلبه و مثواه لما صرح بمحبة اهل البیت و انه من شیعتهم قیل فیه هذا المقال و هو السید الجلیل

محبا عن ذلک اذا نحن فضلنا علیا فاننا روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل الی آخر الاشعار و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بعد نقل حدیث نور و حدیث انا و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها الحدیث گفته روی الحدیث الاول الامام الصالحانی ابو حامد محمود بن محمد الذی سافر و رحل و ادرک المشایخ و سمع و صنف فی کل فن و روی عنه خلق کثیر و صحب بالعراق ابا موسی المدینی الامام و من فی طبقته باسناده الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی و روی الاول ایضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الانصاری الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی بروایة ابن عباس رضی الله عنهما و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد گفته مشروعیة السفر لزیارة قبر النبی صلی الله علیه و سلم قد الف فیها الشیخ تقی الدین السبکی و الشیخ کمال الدین الزملکانی و الشیخ داود ابو سلیمان کتاب الانتصار و ابن جملة و غیرهم من الائمة و ردوا علی الشیخ تقی الدین بن تیمیة فانه اتی فی ذلک بشیء منکر لا تغسله البحار و ممن رده علیه من ائمة عصره العلامة محمد یوسف الزرندی المدنی المحدث فی بغیة المرتاح الی طلب الارباح و مفتی صدر الدین خان در منتهی المقال گفته قال الشیخ الامام محمد بن یوسف الزرندی المدنی المحدث فی بغیة المرتاح الی طلب الارباح و مما یدل علی جواز السفر لزیارة القبور

قوله صلی الله علیه وسلم زوروا القبور وفی لفظ آخر کنت نهیتکم
عن زیارة القبور فزوروها وامره صلی الله علیه وسلم بزیارتها
دلیل علی جواز السفر والرحلة الیها اذا کانت بعیدة ولا یختص ذلک
بکونها فی البلد وبقربه انتهی علمای کبار وکملای عالی فخار واعلام محققین
وفحول مدققین واعیان ثقات واکابر اثبات اهلسنت بروایات زرندی
جابجا تمسک واستناد می فرمایند واز کتب او مثل نظم درر السمطین ومعراج الوصول
واعلام نقل میکنند وخود اورا بالقاب جلیله واوصاف جمیله مثل امام حافظ
یاد میکنند علی بن عبدالله السمهودی در جواهر العقدین گفته وفی روایة
ذکرها الحافظ جمال الدین محمد الزرندی عن صدی قال بینما انا
العب فی غلام عند احجار الزیت اذ اقبل رجل علی بعیر فوقف یسب
علیا رضی الله عنه فحف به الناس ینظرون الیه فبینما هم کذلک
اذ طلع سعد یعنی ابن ابی وقاص فقال ما هذا قالوا یشتم علیا
فقال اللهم ان کان هذا یشتم عبدا صالحا فار المسلمین خزیه
قال فما لبث ان تعثر به بعیره فسقط واندقت عنقه وخبط
بعیره فکره وقتله ونیز در جواهر العقدین بعد ذکر اختلاف در وجوب
صلوة بر آل نبی گفته ومما یدل علی ان الخلاف فی ذلک من قول الشافعی
لا من اختلاف اصحابه کما اقتضی کلام الروضة واصلها ترجیحه ان فی
کلام الطحاوی فی مشکله ما یدل علی ان حرملة نقل الوجوب عن
الشافعی واستدل بتعلیم النبی صلی الله علیه وسلم الکیفیة بعد

السؤال

السؤال عنها فات ویشهد له قول الحافظ ابی عبدالله محمد بن یوسف
الزرندی المدنی فی اوائل کتاب معراج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول
صلی الله علیه وعلیهم وسلم ما لفظه قد قال الامام الشافعی رحمه الله تعالی
فی هذا المعنی مشیرا الی وصفهم ومنبها علی ما خصهم الله تعالی به من جلالة
فضلهم یا اهل بیت رسول الله حبکم * فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انکم * من لم یصل علیکم لا صلوة له
وقد قال الحافظ ابو عبدالله محمد المذکور فی کتابه نظم درر السمطین
انه روی عن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال لعلی بن ابی طالب رضی الله
تعالی عنه اذا هالک امر فقل اللهم صل علی محمد وعلی آل
محمد اللهم انی اسالک بحق محمد وآل محمد ان تکفینی ما اخاف
واحذر فانک تکفی ذلک الامر ولم ینسبه الحافظ المذکور
لمخرجه ونیز در جواهر العقدین گفته روی الحافظ جمال الدین
الزرندی فی کتابه نظم درر السمطین عن ابراهیم بن شیبة الانصاری
قال جلست الی الاصبغ بن نباتة فقال الا اقرئک ما املاه علی علی
بن ابی طالب رضی الله عنه فاخرج صحیفة فیها مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما اوصی به محمد صلی الله علیه وسلم اهل بیته وامته واوصی
اهل بیته بتقوی الله ولزوم طاعته واوصی امته بلزوم اهل بیته
واهل بیته یاخذون بحجزة النبی وان شیعتهم

یاخذون بحجزهم یوم القیمة وانهم لن یدخلوکم باب ضلالة ولن یخرجوکم
من باب هدی ونیز در جواهر العقدین گفته قال الحافظ جمال الدین الزرندی
عقب حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه قال الامام الواحدی هذه
الولایة التی اثبتها النبی صلی الله علیه وسلم مسئول عنها یوم القیمة
وروی فی قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون ای عن ولایة علی واهل
البیت لان الله امر نبیه صلی الله علیه وسلم ان یعرف الخلق
انه لا یسألهم عن تبلیغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربی والمعنی انهم یسألون
هل والوهم حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلی الله علیه وسلم ام اضاعوها
واهملوها فیکون علیهم المطالبة والتبعة انتهی ونیز در جواهر العقدین گفته
وقال الجمال الزرندی عقب نقله لذلک عن الشافعی وقال ایضا یعنی الشافعی
رحمه الله قالوا ترفضت قلت کلا ما الرفض دینی ولا اعتقادی لکن
تولیت غیر شک خیر امام وخیر هاد ان کان حب الولی رفضا فانی
ارفض العباد ونیز در جواهر العقدین گفته وقال الحافظ جمال الدین الزرندی
عن ابن عباس رضی الله عنهما لما نزلت هذه الایة ان الذین امنوا
وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة قال صلی الله علیه وسلم لعلی
رضی الله عنه هو انت وشیعتک تاتی یوم القیمة انت وشیعتک
راضین مرضیین ویاتی عدوک غضابا مقمحین فقال من عدوی
قال من تبرأ منک ولعنک ونیز در جواهر العقدین گفته الذکر التاسع
من القسم الثانی ذکر الدلالة علی ما شرع من حبهم ووجوب ودهم

من

من الکتاب العظیم قال الله تعالی فی سورة حمعسق خطابا لنبیه
صلی الله علیه وسلم قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی روی
ابو الشیخ بن حیان ومن طریقه الواحدی من حدیث ابی هاشم الرمانی عن زاذان
عن علی رضی الله عنه قال فینا فی آل حم آیة لا یحفظ مودتنا الا کل
مومن ثم قرأ قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وعن ابی
الطفیل قال خطبنا الحسن بن علی بن ابی طالب فحمد الله واثنی علیه
واقتص الخطبة الی ان قال ثم قال من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی
فانا الحسن بن محمد صلی الله علیه وسلم ثم تلا هذه الایة واتبعت
ملة آبائی ابراهیم واسحاق ویعقوب ثم اخذ فی کتاب الله ثم قال
انا ابن البشیر انا ابن النذیر انا ابن الداعی الی الحق باذنه وانا ابن
السراج المنیر وانا ابن الذی ارسل رحمة للعالمین وانا من اهل البیت
الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا وانا من اهل البیت
الذین افترض الله مودتهم وولایتهم فقال فیما انزل علی محمد
صلی الله علیه وسلم قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
رواه الطبرانی فی الاوسط والکبیر باختصار والبزار بنحوه وبعض
طرق البزار والطبرانی فی الکبیر حسان ورواه الحافظ جمال الدین الزرندی
عن ابی الطفیل وجعفر بن حیان قال لما قتل علی رضی الله عنه وفرغ
منه قام الحسن بن علی رضی الله عنهما خطیبا فذکره بنحوه الا انه
قال وانا من اهل البیت الذین کان جبرئیل علیه السلام ینزل

فینا ویصعد من عندنا وانا من اهل البیت الذین افترض الله مودتهم
علی کل مسلم وانزل الله فیهم قل لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی
القربیٰ ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسناً واقتراف الحسنة
مودتنا اهل البیت۔ ونیز در جواهر العقدین گفته وقال الحافظ جمال الدین
الزرندی یروی ان علی بن الحسین رضی الله عنه قال ایها الناس
ان کل صمت لیس فیه فکر فهو عیّ وکل کلام لیس فیه ذکر الله
فهو هباء الا ان الله عزّ وجل ذکر اقواماً باٰبائهم فحفظ الابناء للاٰباء
قال تعالیٰ وکان ابوهما صالحاً ولقد حدثنی ابی عن اٰبائه انه
کان التاسع من ولده ونحن عترة رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال الراوی فرایت الناس یبکون من کل جانب قلت واحذر
ان تمنی النفس فی بغضهم عما یری من بعضهم من الابتداع ومجانبة
الاتباع فهذا لا یخرجهم من دائرة الذریة ولا النسبة النبویة
وقل کل یعمل علی شاکلته۔ ونیز در جواهر العقدین گفته قال الحافظ
جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی المدنی فی نظم درر السمطین رحمه
من العلماء المجتهدین والائمة المهدیین المرشدین الاولیة فی ولاية
اهل البیت علیهم السلام الحظ الوافر والفخر الزاهر کما امر الله عزّ وجلّ
بذلک فی قوله قل لا اسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربیٰ وقد
فی الدین معوّلاً علیهم متمسکاً بولایتهم منتمیاً الیهم فقد کان الامام
الاعظم ابو حنیفة رحمه الله من المتمسکین بولایتهم والمشکین بعدادهم

وکان یتقرب بالانفاق علی المستترین منهم والظاهرین حتی نقل انه بعث الی
المستتر منهم فی زمانه اثنی عشرة الف درهم دفعة واحدة لا کرامه وکان
یامر اصحابه برعاية احوالهم وتحقیق امالهم والاقتفاء لاٰثارهم والاقتداء
بانوارهم والامام الاعظم ابو عبد الله محمد الشافعی رحمه الله صرح
بانه من شیعة اهل البیت حتی قیل فیه کیت وکیت فقال مجیباً عن
ذلک وذکر من شعره ما قدمناه فی رابع تنبیهات الذکر الرابع۔ ونیز در
جواهر العقدین مذکور وذکر الجمال الزرندی فی کتابه معراج الوصول ان
الحافظ ابا نعیم روی هذا الحدیث بسنده عن اهل البیت یعنی المذکورین
الی علی بن ابی طالب سید الاولیاء قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم سید الانبیاء قال حدثنی جبرئیل سید الملائکة
قال قال الله تعالی انی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی فمن جاءنی منکم
بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنی ومن دخل حصنی
امن من عذابی قال وفی روایة غیر ابی نعیم قال الله تعالی کلمة لا اله
الا الله حصنی الحدیث ثم نقل ما قاله الاستاذ القشیری وزاد
عقب قوله وتصدیقی بان محمداً رسول الله صلی الله علیه وسلم
وکتابتی هذا الحدیث بالذهب تعظیماً له واحتراماً۔ ونیز در جواهر العقدین
گفته وروا الملا حدیث ام سلمة الذی فیه بکاء النبی صلی الله علیه
واٰله وسلم علی قتل الحسین علیه السلام حین اخبره جبرئیل
الحافظ محمد بن یوسف الزرندی فی کتابه الدرر عن ام سلمة

وقال فیه فقال صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل کان عندی
آنفا فقال ان امتك ستقتله بارض بعدك یقال لها کربلا ترید ان
اریك تربته یا محمد فتناول جبرئیل من ترابها فاراه النبی صلی الله
علیه وسلم ودفعه الیه قالت ام سلمه فاخذته فجعلته فی قارورة
فاصبته یوم قتل الحسین قد صار دما وفی روایة ثم قال یعنی
جبرئیل الا اریك تربة مقتله فجاء بحصیات فجعلهن رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی قارورة فلما کان لیلة قتل الحسین سمعت قائلا یقول
ایها القاتلون جهلا حسینا ۰ ابشروا بالعذاب والتذلیل ۰ قد لعنتم
علی لسان ابن داود ۰ وموسی وحامل الانجیل ۰ قالت فبکیت وفتحت
القارورة فاذا الحصیات قد جرت دما ۰ نیز در جواهر العقدین گفته قال
الجمال الزرندی وقال للرضا علیه السلام المامون بای وجه
جدك علی بن ابی طالب قسیم الجنة والنار فقال یا امیر المومنین
الم تروعن ابیك عن ابائه عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول حب علی ایمان
وبغضه کفر فقال بلی قال الرضی فقسمة الجنة والنار اذ کان علی حبه
وبغضه فقال المامون لا ابقانی الله بعدك یا ابا الحسن اشهد انك
وارث علم رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو الصلت عبد السلام
بن صالح الهروی فلما رجع الرضا الی بیته ۰ قلت له یا ابن رسول الله
ما احسن ما اجبت به امیر المومنین فقال یا ابا الصلت انما کلمته

من

من حیث هو ولقد سمعت ابی یحدث عن ابیه عن علی رضی الله عنه
قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انت قسیم الجنة والنار فیوم
القیمة تقول للنار هذا لی وهذا لك ونیز در جواهر العقدین گفته قال الحافظ
جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی عقب ذکر نحو ذلك وهذا کما ان
لقوم آخرین معارضة هولاء فی فعلهم فاتخذوا هذا الیوم عیدا
واخذوا فی اظهار الفرح والسرور اما لکونهم من النواصب المتعصبین
علی الحسین رضی الله عنه واهل بیته واما من الجهال المقابلین
للفاسد بالفاسد والشر بالشر والبدعة بالبدعة فاظهروا الزینة کالخضاب
ولبس الجدید من الثیاب والاکتحال وتوسیع النفقات وطبخ الاطعمة
الخارجة عن العادة ویفعلون فیه ما یفعلون فی الاعیاد ویزعمون
ان ذلك من السنة المعتاد والسنة ترك ذلك فانه لم یرد فی ذلك
شیء یعتمد علیه ولا اثر صحیح یرجع الیه قال وقد سئل بعض العلماء
الاعیان المشار الیه فی علم الحدیث وعلم الادیان عما یفعله الناس
یوم عاشوراء من الاکتحال والاغتسال والحنا وطبخ الحبوب ولبس الثیاب
الجدد واظهار السرور وغیر ذلك فقال لم یرد فی ذلك حدیث صحیح
عن النبی صلی الله علیه وسلم ولا عن اصحابه ولا استحب احد
من ائمة المسلمین لا الائمة الاربعة ولا غیرهم ولم یروا اهل
الکتب المعتمدة فی ذلك شیئا عن النبی صلی الله علیه وسلم
ولا عن الصحابة ولا عن التابعین لا صحیحا ولا ضعیفا وما روی

عن بعض المتاخرین فی ذلک ان من اکتحل فی یوم عاشورا لم یرمد فی
ذلک العام ومن اغتسل لم یمرض ذلک العام ومن وسّع علی عیاله فیه
وسع الله علیه سائر سنته وامثال ذلک مثل فضل صلوة یوم
عاشورا وان توبة آدم واستوآء السفینة علی الجودیّ وانجاء
ابراهیم من النار وفدآء الذبیح بالکبش ورد یوسف علی یعقوب کان فیه
فکلّه کذب موضوع لکن حدیث التوسعة علی العیال مرفوع من
حدیث سفیٰن بن عُیَیْنَة عن ابراهیم بن محمّد بن المنتشر عن ابیه
محمّد بن المنتشر کان من اهل الکوفة وقد تکلّم فیه فصار هؤلاء الجهلة
یتخذون یوم عاشورا موسمًا کموسم الاعیاد والافراح واولئک یتخذونه
ماتمًا یقیمون فیه الاحزان والاتراح وکلا الطائفتین مخطئة خارجة
عن السنّة متعرضة للجرح والجناح انتهی وشهاب الدین احمد در توضیح
الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن مسروق رضی الله تعالی عنه قال شاممت
اصحاب محمّد صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلّم فوجدت علمهم انتهی الی
وعلی وعبدالله بن مسعود وابی الدرداء ومعاذ بن جبل وزید بن
ثابت ثم شاممت الستة فوجدت علمهم انتهی الی اثنین علی وعبدالله
فشاممت الاثنین فتفرد به علی رواه الصالحانی باسناده
وفیه الحافظ ابن مردویه ورواه الزرندی ونیز در توضیح
الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته وعن جابر بن عبدالله
رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلّم یقول الناس

نقل عبارات سنیة از زرندی

نقل عبارت توضیح الدلائل از زرندی

من شجرة شتی وانا وانت یا علی من شجرة واحدة ثم قرأ رسول الله
صلی الله علیه وسلّم وفی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء
واحد رواه الصالحانی باسناده الی الحافظ ابن مردویه ورواه ایضًا الشیخ
شمس الدین الزرندی واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل گفته قال
الحافظ جمال الدین الزرندی عقب حدیث من کنت مولاه فعلی
مولاه الالی قال الامام الواحدی هذه الولایة التی اثبتها النبی صلی الله
علیه وسلّم مسئول عنها یوم القیمة ای عن ولایة علی واهل البیت
لان الله تعالی امر نبیه صلی الله علیه وسلّم ان یعرف الخلق انه
لم یسألهم علی تبلیغ الرسالة اجرا الا المودة فی القربی والمعنی انهم
یسألون هل والوهم حق الموالاة کما اوصاهم النبی صلی الله علیه وسلّم
ام اضاعوها واهملوها فتکون علیهم المطالبة والتبعة انتهی ونور
سلامت احمد در معرکة الآرا گفته وفی تاریخ الخلفاء واخرج ابن عساکر
عن علی رضی الله عنه ما علمت احدا هاجر الا مختفیا الا عمر بن الخطاب
فانه لما هم بالهجرة تقلد سیفه وتنکب قوسه وانتضی فی یده
اسهما واتی الکعبة واشراف قریش فطاف سبعًا ثم صلی رکعتین
عند المقام ثم اتی حلقهم واحدة واحدة فقال شاهت الوجوه من
اراد ان تثکله امه ویوتم ولده ویرمل زوجته فلیلقنی وراء هذا
الوادی فما تبعه منهم احد واخرج عن البراء قال اول من قدم علینا
مصعب بن عمیر ثم ابن مکتوم ثم عمر بن الخطاب فی عشرین راکبا

نقل عبارات سنیة از زرندی

نقل احمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل از زرندی

فقلنا ما فعل رسول الله قال هو علی اثری ثم قدم رسول الله صلی الله
علیه وسلم وابوبکر واخرج النووی شهد عمر مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم المشاهد کلها وکان ممن ثبت معه یوم احد انتهی
هکذا فی تاریخ الاعلام ونیز دران گفته پوشیده نخواهد بود که از منطوق
صریح تاریخ الاعلام وتاریخ گازرونی کالشمس فی رابعة النهار ظاهر وباهر است
که حضرت شیخین بل بمقتضای تاریخ طبری عثمان ذی النورین هم در غزوه
حنین تخلف نورزیدند وبمعیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل علی وعباس
وسعدودی چند ثابت قدم ماندند ونیز دران گفته وانچه از بخاری اثبات
گریختن صحابه در جنگ حنین بروایت مولای ابی قتاده ذکر کرده جوابش
از ملاحظه ما سبق پیداست چه ثبات قدم شیخین بل خلفای ثلثه در غزوه حنین
بتصریح صاحب مواهب لدنیه وتاریخ الاعلام وتاریخ گازرونی وترجمه
تاریخ طبری که تفصیلش گذشت ثابت است انتهی وفاضل معاصر مولوی حیدر علی
در منتهی الکلام بعد کلامی گفته پس وما نحن فیه محتمل است که عند الاستفسار
از دفن ام المومنین در مرقد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله
محمد الانصاری بن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و
شرور بودند وبظاهر بجناب مقدس صدیقه مسلک حسن اعتقاد نمی نمودند
حاضر باشند ونیز فاضل معاصر در منتهی الکلام گفته ولا نسلم که واقعه جمل
بمرضی کابر طرفین بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود که اوباش لشکر باعث
شدند وبر داختند بانچه بر داختند چنانچه در تاریخ طبری وترجمه آن کتاب

نقل مولوی حیدر علی از منتهی الکلام

اعلام ومانند آن مفصل است انتهی ازین عبارت پیداست که فاضل معاصر ادعای انجام این
واقعه جمل بصفا بتاریخ طبری وکتاب اعلام متعلق گشته ونیز فاضل معاصر در
منتهی الکلام گفته واز افعال شریف نبوی صلی الله علیه وسلم بعد از تصفح روایات
چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار وانعقاد
جماعت اقتدا وامامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل
کتاب اعلام مرویست معلوم میشود که هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای
جاودانی پیش نیامده قبل از انکه در پس امتی نماز نگذارد انتهی ازین عبارت
ظاهر است که فاضل معاصر بحدیثی که در کتاب اعلام مرویست متمسک شده درین باب که هیچ نبی را
رحلت از عالم فانی پیش نیامده قبل از انکه پس امتی نماز نگذارد **وجه بست ونهم**
آنکه سید محمد بن یوسف الحسینی الدهلوی المعروف بگیسو دراز حدیث نور را
ثابت نموده چنانچه در کتاب الاسمار در سمر چهل وهفتم گفته حدیث خلقت
انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة فلم
یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب دلیل برین کرد
یعنی که در آدم بود در محمد است کذلک کمال نوح وموسی کلیم الله خلیل الله
وروح الله در محمد صلی الله علیه وسلم نقد موجود بود وخلقت عالم وآدم
جز برای محمد صلی الله علیه وسلم نشد **وجه سی ام** آنکه نیز سید محمد گیسو دراز
در کتاب الاسمار در سمر هفتاد وهشتم در ذکر تمنیه ادراک وجه صدور الامور
المتضادة عن الواحد الاحد وحصول الیأس عن ذلک من جانب الله گفته
بشتر جبرئیل بصورت دحیه کلبی از غیب بر رسول الله صلی الله علیه وسلم

شاہد شدی این چنین بود کہ از صورت خود گشتی بدین صورت شدی مع ہذا این بود
کہ این صورت غیر آن بودی اختلاف اعتبار را اتفاق افتاد علی الاطلاق این سخن را
کہ مطلق در خارج وجود ندارد میدان و چنین ہم میگویند کہ جبرئیل عقل محمد ست
کہ صورتی تمثل کردی و وضع اشیا مواضعہا واقع شدی ہر چند اتحاد را خلاف
عقل گفتہ اند امانہ عقلے ست نفی فلک افلاک عقل کل اینجا باید شاید تر اظفری
بدان بود و نظری بران داری بسیار اسرار در فہم تو آید ہمین کہ خلقت انا وعلی
من نور واحد از ینجا کہ علی اخ نبی ست آخی بین کل نوعین و شکلین ہمین معنی داشت
فی النبوۃ وفیہ الخلافۃ ہمین اشارت کردانت منی کہرون من موسی
ہمین فقرہ را حدیث میکند کلامنا اشارۃ وعند فی الصم عبارۃ انتہی **وجہ سمی**
و یکم آنکہ نیز سید محمد گیسو دراز در کتاب اسمار در سمر صد و یکم گفتہ فہم کن کہ چہ
میگویم گستر شد را نظر بر مرشد باید و توجہ بدو علی و محمد علی ہیچ یا محمد ہیچ دو
و ہر دو را یک نور خلقت انا وعلی من نور واحد سنائی میگوید آنکہ گویند
صوفیانش آن تولی علیک عین اللہ فہذا السید گیسو دراز الذی انوار
الشرف حازہ و بدرجۃ العرفان والایقان فازہ عن قنطرۃ المجاز الی
الحقیقۃ جازہ واصلح عن الفاسد بنور بصیرتہ ماز قد اثبت الحدیث
الشریف مکرراً حتماً وجزماً رغماً لانف من جعل بینہ وبین اقتفاء
الحق ردماً فخم اتی الباطل حسماً وقصم ظہور اہل التحامل قصماً ومحقاً
کہ بذکر مناقب و محامد سید محمد گیسو دراز از اعاظم معتمدین و افاخم مستندین سنیہ
رطب اللسان و عذب البیان می باشد شیخ عبد الحق دہلوی در اخبار الاخیار

ماخذ کرامت سید محمد گیسو دراز از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق

محامد و مناقب سید محمد گیسو دراز از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق

سید محمد بن سید یوسف الحسینی الدہلوی خلیفہ راستین شیخ نصیر الدین محمود
چراغ دہلی ست جامع ست میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی
منیع و کلامی عالی دارد و او را در میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان
اسرار حقیقت طریقی مخصوص ست در اوائل حال ہم بدہلی تشریف داشت و بعد
از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبول عظیم یافت اہل این دیار ہمہ منقاد و مطیع
او گشتند و ہم دران دیار از دنیا انتقال فرمود او را سید محمد گیسو دراز گویند وجہ
شہرت او باین لقب بدانچہ شنیدہ شدہ است آنست کہ روزی او با چندے
دیگر از مریدان پالکی شیخ نصیر الدین محمود بر داشتہ بودند در وقت بر داشتن گیسوی
سید بسبب درازی کہ داشت در پایہ پالکی بند شد و او بسبب غایت ادب
و استغراق عشق و محبت شیخ بہ بر آوردن گیسو متقید نشد و ہمچنان وضعی
کہ واقع شد مسافت بعید قطع کرد و بعد از آنکہ شیخ را برین معنی اطلاع افتاد
خوشحال شد بر صدق عقیدت و حسن صنیعت او آفرینہا کرد و ہم در حال
این بیت فرمودے ہر کو مرید سید گیسو دراز شد ٭ واللہ خلاف نیست کہ او عشق باز شد
او را نیز ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم کہ بعضی از مریدان او کہ او نیز محمد نام دارد
جمع کردہ در انجا می نویسد و بعد این شیخ عبد الحق از ملفوظات او بعض فوائد نوشتہ
و در آخر گفتہ و یکی از تصنیفات مشہور میر سید محمد گیسو دراز کتاب اسمار ست
کہ دران حقائق و معارف بزبان رمز و ایما و الغاز و اشارت بیان کردہ
سمرہای ان نوشتہ میشود الخ **وجہ سمی و دوم** آنکہ سید محمد بن جعفر مکی
در بحر الانساب می فرماید قال علی کرم اللہ وجہہ سمعت رسول اللہ

صلی الله علیه وسلم انه قال انا وعلی من نور واحد فنکون فی صلب عبد المطلب فنزل نوری فی جبهة عبد الله فهو انا ونزل نور الولایة فی جبهة ابی طالب فهو علی فانا وعلی واحد فی النبوة والولایة فهذا السید محمد بن جعفر العالم الافخر قد روی حدیث النور لاثبات شرف علی علیه السلام فرغم انف کل من جحده وانکره ووقع العصا لکل مسترشد استبصره زحزح حجاب الریب عن الحق الابلج الغره واستاصل شافة العناد والغره ودرء کل تشکیک رکیک ودحره وافنان التلمیع والتسویل خرمه وهصره وفضائل جلیله ومناقب جمیله ومحامد اصیله ومدائح اثیله سید محمد بن جعفر مکی بر متتبع خبیر و ناقد بصیر مخفی و محتجب نیست شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید محمد بن جعفر المکی الحسینی از اعاظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است در توحید و تفرید مقام عالی دارد و از افراد اولیاست و در آنچه او از احوال ظاهر و باطن خود نوشته است عقل حیران است اگر اینها همه بی شائبه تاویل و بر ظاهر مراد است پس از کاملان وقت خود است قدس الله سره و او را تصنیفی است مسمی بحر المعانی در وی بسیاری از حقائق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده سخن را مستانه می گوید و بدو کتاب دیگر یکی دقائق المعانی و دیگر حقائق المعانی نیز وعده میکند خدا داند آنها نیز تصنیف یافته اند یا نی و او را تصنیفات دیگر نیز هست رساله دارد در بیان روح و رساله ایست مسمی به پنج نکات بحر الانساب که در انجا بیان نسب اهلبیت رسالت کرده است و نسبت آبا و اجداد خود را ثبت نموده وی کثیر الدعوی است و از آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق میشود

که دعوی او حق است عمر دراز یافته بود از زمان سلطان محمد تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد متجاوز بود ابا و کرام آو از شرفای بلخ اند بعد از ان بدهلی آمده و در سرهند اقامت کرده الحال مقام او در همان شهر است و در بحر المعانی میگوید مدت شصت سال در علم ظاهر بوده ام و در کسب کمالات میکوشیدم و از محبوب از ل و مقصود ابد غافل بودم مدت سی سال است که می بینم آنچه دیده مینماید و میشنوم آنچه گوش میشنواند الخ **وجه سی و سوم** آنکه جلال الدین البخاری المعروف بمخدوم جهانیان این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ملک العلماء دولت آبادی در هدایة السعداء گفته وفی الخزانة الجلالیة بهذه العبارة فصار نصفان نصف الی عبد الله ونصف الی ابی طالب فخلقت انا من جزء وعلی من جزء فالانوار کلها من نوری ونور علی والمراد من الانوار اولادها ومتابعوه فهذا جلال الدین البخاری مقتدی اکابرهم الفحول وملاذ اماثلهم القروم الذی فضله وورعه ونبله وتقاه عندهم معلوم وجلالة کماله وعرفانه وغایة تقانه وایقانه غیر مکتوم ولا یجحد علو رتبته وسمو منزلته الا کل مخذول مشوم فقد نصر الحق علی رغم کل جاحد بکتمان الصدق مغموم وجعل سعی المدغلین کالنبت المحشوم ومنا المکابرین والمجادلین بالسد والوجوم ورجم عفاریت العصبیة والعضیهة اشد رجوم وفضائل و محامد سنیه مخدوم جهانیان در جهانیان مشهور و بر السنه اعلام و خواص مذکور محمد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بن شیخ خلیل الله بدخشانی در جامع السلاسل

تاریخ مخدوم جهانیان [illegible] جامع السلام [illegible] جلال الدین

گفته ذکر مخدوم جهانیان قدس سره نام وی سید جلال ست از سادات عظام
بخارست هم آغوش دانش صوری و آگاهی معنوی بود تاریخ آمدنش از عالم غیب
بملک شهادت شب پانزدهم شعبان هفصد و هفت سال بازگشت او نیز
به بنگاه وجود از تاریک سرای امکان عید قربان سال هفصد و هشتاد و پنج بود مرید
شیخ رکن الدین ابو الفتح قریشی و خلیفه نصیر الاولیا چراغ دهلی ست یکچند صحبت
با امام عبد الله یافعی صاحب تاریخ نیز داشت در خزانه جلالی که از ملفوظات او
فراوان سودمند گزارش از امام بر نگاشته مرید او شیخ جمال که بزرگ و دانشمند زمان
گفتار فروغ نموداره بیواسطه و بواسطه شنفته او را بدستیاری خامه فراهم آورده
و بزرگنامه بر دانسته جامع العلوم جلالی نامیده است از جمله کلمات او ست
که گفت شریعت پاک گردانیدن اعضای بدن بوسیله اوامر بجای آوردن
و پرهیز از نواهی کردن و طریقت دل فروغ آگین ساختن بپای مردی تهذیب
اخلاق و حقیقت روشنگری نمودن نفس ناطقه بواسطه زدودن ماسوی
زنگار از آیینه روح بود و بنابرین تحقیق از کوههای کار کرد شریعه که آراستگی
کالبد و تماشاگه خلق ست یک ذره از لمعات آفتاب طریقت و حقیقت که
بوارستگی درون وابستگی دارد و نظرگاه ایزد بیهمال ست بهتر و بزرگتر باشد
زیرا که شریعت بگناهگاری و تباه سنجی و کفر درونی و شرک پنهانی در یک تن
فراهم آید بخلاف طریقت و حقیقت که روشنی دل و فروغ مندی روح ست بی آن
و درستی و یگانگی و یکرنگی وارستگی و پرهیزگاری یک دیدن و یک اندیشیدن
صورت نه پذیرد و این سه روش را بزبان تصوف تزکیه و تصفیه و تجلیه خوانند

[illegible] جلال الدین بخاری

بود و رهنمایی فراوان مردم درست گزارش نوشته دیدند چاشت عید قربان بملک الموت
نزد مخدوم پیغام امانت گذاری آورد فرمود بازگرد و تا پیشین شکیبایی پیشه گیر
که فرزندان جلال را سور صبح عید شام ماتم نگردد چون مردم از آیین شگفته کاری
عید فارغ شدند او سفر معنوی برگزید مصرع باد عید جان او دیدار حق
سید شرف الدین مشهدی در رساله الهامی خود نگاشته که مخدوم خرقه خلافت
از چهار صد و چهل تن داشت نا بجمله آنچه بصحبت پیوسته و در شجره نوشته
بخامه یاد داشت سیزده شمار و خرقه خلافت مخدوم قدس سره آنچه بصحت گذارش
پیوسته نخست از پدر بزرگوار سید کبیر بخاری و این سلسله آبای کرام او بحضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه منتهی میشود دوم از عم خود سید محمد بخاری سوم
از شیخ رکن الدین ابو الفتح این و خانواده شیخ بهاء الدین زکریا میرسد چهارم
از شیخ الاسلام محمود تستری زاده و هم شوی یکاد سکن از دار الملک فارس مخدوم در سال
هفصد و چهل و هشت که در شاه دران سال یکصد و سی و دو بود بلازمت سید
خرقه خلافت گرفت عوارف از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید و عوارف را محدث
مصنف خوانده بود سر رشته این ستم خانواده بشیخ الشیوخ سهروردی میکشید
پنجم از امام عبد الله یافعی و این شجره از جوبار ابو مدین مغربی آب میخورد ششم
از شیخ عبد [illegible] هفتم از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طرابلسی این پیوند بسید
محی الدین عبد القادر جیلی قدس اسراره پیوند دارد هشتم از شیخ فرید الدین
نجشار [illegible] نهم از شیخ قطب الدین قدس سره دهم از مولانا شمس الدین
[illegible] یازدهم از نصیر الاولیا چراغ دهلی چهار چمن از نو بهار ارشاد خواجه

سعید الدین اولیا چشتی اجمیری شگفتگی دارد دوازدهم از شیخ رکن الدین بلخی و این سلسله از شیخ ابو عبد الله خفیف شیرازی تا سلطان ابراهیم ادهم رسیده بخواجه اویس قرنی منتهی میگردد سیزدهم از سید جلال الدین اوچوی و این دودمان از شاه شیخ نجم الدین کبری منتهی و از چهاردهم از سید حمید الدین چشتی سمرقندی این خانواده بخواجه مودود چشتی میرسد پانزدهم از شیخ نجم الدین اصفهانی و این خانواده بشیخ ابو بکر نساج از ایشان قدس اسرارهم اجمعین و انچه باین پایه بدرستی نرسیده فراوان خلافت بگزاردش از صد متجاوز است و سید شرف الدین شهدی در تذکره خود نگاشته از چهار صد و چهل تن خداشناس رهنمای و دانشور نشاتین با مخدوم ملازمت نموده خلعت خلافت و قبض و فیروزی در بر گرفته بود و انچه به بذل مجهود نزدیک بپایه تحقیق رسید نگارش سپرد اگرچه در رسالهائیکه نسبت آن بتصنیف مخدوم بدرستی نانجامید در بعضی کمتر از ین و در برخی بیشتر ازین هم مسطور است انتهی و شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته سید جلال الدین بخاری لقب او مخدوم جهانیان است جامع است میان علم و ولایت و سیادت او مرید شیخ الاسلام شیخ رکن الدین ابو الفتح قریشی است قدس سره و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود با امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه در مکه معظمه صحبت داشته در خزانه جلالی که از ملفوظات اوست از وی بسیار نقل میکند سیاحت بسیار کرده و از بسیاری از اولیا نعمت و برکت یافته و مشهور است که وی هر که معانقه کردی نعمتی که آنکس داشتی بستدی یعنی چندان توجه خدمت کردی که آنکس بی اختیار میشد در دادن هر نعمتی که داشت و در تاریخ محمدی مینویسد که وی اوّل خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید کلاه

ارادت و خرقه تبرک از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ عفیف الدین عبد الله المطری در حرم شریف نبوی علیه السلام و التحیه پوشید مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عفیف الدین فرمود که مقراض را اذن شما موقوف است در کازرون چون سید بکازرون رسید شیخ امام الدین برادر شیخ الاسلام امین الحق و الدین گفت که شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کرده است که سید جلال بخاری قصد ملاقات من کرده از اچه و ملتان می آید شیطان در رفتار راه او را در رنج باز نموده که شیخ امین الدین از سرای مستعار بدار القرار خرامید سید جلال بخاری طرف مکه مبارک رفته است وقت مراجعت در کازرون خواهد رسید او را اسلام من برسانید و سجاده و مقراض من بوده هیچ اجازه و خلیفه من گردانی شیخ امام الدین همچنین کرد سید السادات از آن پیر اجازه و انواع استفاده کرده و باز گشت و از شیخ الاسلام رکن الحق و الدین خرقه تبرک پوشید و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی مسند خانقاه محمدی سیوستان با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک همه کرده سفر کعبه مبارک اختیار کرد و او خلیفه چهارده خانواده بود و در عهد سلطان فیروز کرات از اچه و سه آچه در حضرت دهلی آمد و سلطان فیروز مراسم اعتقاد و اخلاص انچه باید بجای آورد و مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه قادریه کمال محبت است و در خزانه جلالی میگوید که شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی میفرماید طوبی لمن رآنی و لمن رأی من رآنی و لمن رأی من رأی من

آن و وی قطب ست و صادق ست درین قول مرا امید واری بسیار ست که
این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد از ان سلسله را که بیک بو اسطه از شیخ شهاب
سهروردی میرسد خیر از سلسله شیخ بهاء الدین زکریا ذکر میکند و میگوید که من فیلا
دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی را نقل ست که وی روزی نشسته بود و آتش از جای بر
مشتی خاک برگرفت و نام شیخ عبد القادر را بآواز بلند برخواند و خاک را
بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکمله فارسی که در دیار ما
مشهور ست یکی از مریدان مخدوم تکمله کتاب روض الریاحین امام عبد الله یافعی
ترجمه کرده است ولادت مخدوم جهانیان شب برات سنه سبع و سبعمائة و وفات او
عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائة و مدت عمر هشتاد و هشت چنین شنیده ست
که امیر سید علی همدانی قدس سره بدیدن مخدوم جهانیان رفت و بر در حجره مخدوم نشست
خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته است مخدوم فرمود که همه دان غیر علام الغیوب
کسی نیست این را گفتند و ایشان از درون نطلبیدند گویی ازین معنی بخاطر شریف میر سید
برگشت و بدین تقریب رساله در بیان معنی همدان نوشت اما در رساله همدانیه ذکر
شده است که بجماعه که منکر این نام اند غایت رد و تشنیع کرده است که نه لائق عظمت
و جلال مخدوم جهانیانست والله اعلم و شاه ولی الله دهلوی در انتباه فی
سلاسل اولیاء الله گفته طریقه چشتیه را شعب بسیار ست اشهر آنها سه شعبه است
نصیریه و سراجیه و صابریه و این فقیر را بهر یکی ازین سه ارتباط واقع ست پس
ارتباط این فقیر از حیثیت بیعت و تلقین و اجازت و خرقه و صحبت والد بزرگوار

خود بدست

خود دست شیخ عبد الرحیم قدس سره و ایشان را خرقه و اجازت از شیخ عظمة الله اکبر آبادیست
عن ابیه عن جده عن الشیخ عبد العزیز و ایضا وصیت اجازت اشغال از جد
بزرگوار خویش ست شیخ رفیع الدین محمد عن ابیه الشیخ قطب العالم بن شیخ عبد العزیز
عن الشیخ نجم الحق السنبهی عن الشیخ حسن بن طاهر عن السید راجی حامد شاه
عن الشیخ حسام الدین ناکپوری عن الشیخ نور قطب العالم عن ابیه الشیخ
علاء الحق عن الشیخ سراج عثمان الاودهی عن الشیخ نظام الدین اولیاء
و بالثانیة عن السید عبد الوهاب البخاری عن ابیه السید محمود
عن ابیه صدر الدین راجو عن جلال الدین مخدوم جهانیان عن الشیخ
نصیر الدین چراغ دهلی عن الشیخ نظام الدین اولیاء الخ و فاضل رشید
در ایضاح لطافة المقال گفته ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی رحمه الله
در رساله مناقب السادات در باب هم که برای لعن ملعون معقود نموده است
میفرماید عدالت و دیانت حماد بن علقمه و سید جلال الحق و الدین بخاری و مولانا
سعد الدین معلوم ست که در ورع و تقوی پیران عصر بودند چون ایشان بر لعنت
یزید داند فتوی بر رخصت لعنت وی می اولی باشد انتهی و صدیق حسن خان معاصر
در کتاب الفرع النامی من الاصل السامی گفته سید ابو عبد الله جلال الدین قطب عالم
معروف بمخدوم جهانیان جهان گشت بن سید احمد کبیر رحمهما الله تعالی ولادتش
شب برات در سنه هفتصد و هفت هجری بود و در تاریخ فرشته نوشته پیدایش
بهفت سالگی او را از شیخ جمال خجندی که از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود
برو صدرست بوس او مشرف ساخت شیخ جمال گفت تو ان پسری که خاندان خود را

۱ عبد الغنی [illegible] الشیخ
عبد العزیز [illegible]
احدهما عن الشیخ [illegible]
قاضی خان عن الشیخ [illegible]

فاضل رشید در ایضاح از مناقب السادات ملک العلما نقل نموده که جلال الدین بخاری در ورع و تقوی پیران عصر بوده

تاریخ جلال الدین بخاری از فرع نامی مولوی صدیق حسن خان

تاقیامت منور داری سید جلال الدین عالمی متبحر بود در علوم عقلی و نقلی شفقت بسیار
و مقید بآن نبود که مرید یک کس شود و بجای دیگر رجوع ننماید میگفت جمیع مشایخ
و فضلا را باید دید و از هر کدام نصیبی و حظی باید برد و از پدر خود خرقه خلافت
و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و
و بخارا سفر نمود و چندین حج نمود از انجمله شش حج اکبر نمود و در مدینه منوره
سلطان العلما استاد المحدثین شیخ عفیف الدین مطری مدنی را دریافت و مدت دو سال
بخدمت وی ماند نسخه عوارف و غیره پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه
شیخ رشید الدین ابو القاسم محمد صوفی پوشیده بود و وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین
عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین محمود الحسینی
سمرقندی رسیده از وی خرقه و فیض برده و وی از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و
از شیخ نظام الدین ابو العطار بخاری گرفته بود گویند سید جلال الدین در
سیر و سلوک سیصد و چند اهل کمال را دریافته و از همگنان فیض کلی نصیب گشت
الی قوله و کمالات و حالات وی در کتاب قطبی بشرح و بسط تمام مرقوم شده
قوله مجددا بزیارت سرور کائنات سرفراز گشته گفت السلام علیک یا جدی
او شنید و علیک السلام یا ولدی و پس از آن برگشته چون با وجه
در هفتاد و هفت سالگی مریض شده روز بروز ضعیف میگشت تا روز
عید قربان بعد از ادای دوگانه ازین جهان بجهان جاودانی انتقال نمود و بهمان
بلده مدفون گشت انتهی ملخصا در ملفوظ ایشان نوشته که نعمتهای باطنی و اجازت
خرقه از بیست مشایخ یافته اند منجمله آنها یکی سید احمد کبیر والد ایشان هستند دیگر

سید بهاء الدین عم ایشان و شیخ رکن الدین ابو الفتح و سید اوحد الدین و شیخ
قوام الدین و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ عبد الله یافعی مکی و شیخ عبد الله
مطری و شیخ ابو اسحاق گازرونی و شیخ نجم الدین اصبهانی و شیخ نجم الدین کبری
الی غیر ذلک من العلماء و المشایخ و بسبب سیاحت دنیا و کثرت اساتذه و شیوخ
معروف شدند بمخدوم جهانیان جهانگشت و احوال تفصیلی ایشان در کتب
سیر صوفیه مسطور است و در صحائف تواریخ مثل اخبار الاخیار و تاریخ فرشته
و جز آن و شهرت ایشان مستغنی است از ذکر فضائل و مناقب عوام بلکه خواص اهل هند
میگویند که اثار شریف نبوی و سنگ نقش پای مصطفوی که در دهلی است آورده
ایشان است لیکن روایتی از سنت صحیحه نزد محدثین ثابت نشده که درخور اعتماد
و اعتبار باشد و در حدیثی نیامده که نقش پای مبارک بر سنگی چسپیده باشد
ما صوفیه که قومی خوش عقیده صاف دل نیک گمان بهر کس و ناکس اند در اثبات
این قسم بجد اند و الله اعلم وفات سید جلال الدین دهم ذیحجه سنه هفتصد و هشتاد
و پنج گردید منکوحات ایشان سه زن بودند و اولاد سه پسر اول سید ناصر الدین محمد
و مادرش دختر سید محمد غوث بود دوم سید عبد الله و مادرش دختر سادات بلخ
سوم سید محمد اکبر مادرش دختر سلطان روم بود سید عبد الله لا ولد برد و
اولاد سید محمد اکبر در روم مانده و اولاد سید ناصر الدین در سند و هند هست و
اگرچه ولادت ایشان در اُچه ملتان بوده اما مشهور ببخاری هستند نسبت باصل
وطن و این نسبت بسیار خوب است زیرا که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب جامع
صحیح از انجا برخاسته که امیر المومنین بود در علم حدیث اگرچه وی عجمی الاصل

وایشان عربی المحتد هستند۳ فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا به بلبل همین که بقافیه گل شود بس۴ **وجه سی و چهارم** آنکه سید علی بن شهاب الدین همدانی که از عظمای علمای اهلسنت در خدمت چهار صد ولی رسیده و از بار کمالات و مقامات بدست عرفان و ایقان چیده و نبذی از مناقب فاخره و مدائح زاهره و کمال عظمت و جلالت و شرف و نبالت او از خلاصة المناقب نور الدین جعفر بدخشانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی و کتائب اعلام الاخیار کفوی و جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و توضیح الدلائل سید شهاب الدین احمد و فواتح حسین بن معین الدین میبذی و سمط المجید شیخ احمد قشاشی و رسالة انتباه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب و غیران واضح و ظاهر است حدیث نور را روایت فرموده چنانچه در کتاب مودة القربی که فاضل رشید آنرا از آن کتب شمرده که اهلسنت آزاد در مناقب اهلبیت علیهم السلام تصنیف کرده اند و بابن وسیله ولای اهل نحله خود با اهلبیت علیهم السلام ثابت کرده و مباهات بر آن نموده میفرماید المودة الثامنة فی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم و علیا من نور واحد و فیما اعطی علی من الخصائل ما لم یعط احدا من العالمین و بعد ذکر بعض فضائل آنحضرت میفرماید عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شئ واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة و عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کنت انا و علی نورا

ص ۳۱

حدیث نور از مودة القربی تصنیف سید علی همدانی

بین

بین یدی الله مطیعا یسبحه الله قبل ان یخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء انا و جزء علی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتی و عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلق الانبیاء من اشجار شتی و خلقنی و علیا من شجرة واحدة فانا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین اثمارها و اشیاعنا اوراقها فمن تعلق بها نجی و من زاغ عنها هوی عن ابی ذر رض قال انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله تعالی اید هذا الدین بعلی و انه منی و انا منه و فیه انزل افمن کان علی بینة من ربه الایه عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد فهذا العارف الربانی و المحقق الصمدانی صاحب الفضل الشعشعانی و النبل النورانی علی الهمدانی الذی هو من مشایخ اجازة والد المخاطب العثمانی المروانی الحاقد الشانی لفضائل الوصی الحقانی علیه الاف سلام منزل السبع المثانی قد جهد جهدا لا یشوبه فتور فی اثبات حدیث النور فجعل هفوات المنکرین کالرماد و اظهر کونها من اسمج التعصب و افحش العناد **وجه سی و پنجم** آنکه نیز سید علی همدانی در کتاب روضة الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار دیلمی است و نسخه آن که از نسخه

عتیقه منقول است پیش حقیر موجود گفته الباب الثالث عشر منها روی عن
سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی
من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة الف عام فلما خلق الله
آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شئ واحد حتی افترقنا
فی صلب عبد المطلب ففیّ النبوة و فی علی الخلافة و نیز در این سطور است
وعنه ای عن سلمان قال قال علیه السلام کنت انا و علی بین
یدی الله نورا مطیعا یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان
یخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی
صلبه فلم نزل فی شئ واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب فجزء
انا و جزء علی و در اینجا نقل کلام سید علی همدانی که در خطبه روضة الفردوس
کرده مناسب مینماید که عظمت و جلالت احادیث مذکوره در آن واضح شود و هو هذا
یقول اضعف عباد الله و احقرهم الفقیر الی رحمة الله العلی الکبیر علی
بن شهاب الهمدانی عفا الله عنه بکرمه و وفقه لشکر نعمه لما
طالعت کتاب الفردوس من مصنفات الشیخ الامام العلامة قدوة
المحققین و حجة المحدثین شجاع الملة و الدین ناصر السنة ابی
الحامد شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی افاض الله علی روحه
سجال الرحمة الربانی وجدته بحرا من بحور الفرائد و کنزا من کنوز
اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبویة مخزونا فی حدائق
فصوله دقائق الآثار المصطفویة و مع کثرة فوائده و شمول

فوائده کاد ان تنطفی انواره و تندرس آثاره لما فیه من التطویل و الزیادات
و قصور الرغبات و انخفاض الطلبات و اعراض اکثر اهل العصر عن
معرفة الکتاب و السنة و اشتغالهم بالعلوم المزخرفة التی تتعلق
بالخصومات و شغفهم بالقصص و الحکایات و لولا رجال من اهل
هذا العلم فی کل عصر و زمان بمشیة رب العزة یحولون حول
حمی السنة و یذبون عن جناب قدسه شوائب زیغ اهل البدعة
لقال من یشاء ما شاء فجزی الله ائمة هذا العلم عنا و عن المسلمین
خیرا فدعتنی بواعث خواطری الی استخراج لبابه و استحضار
ابوابه تسهیلا لضبط الالفاظ و تیسیرا لدرک الحفاظ فاستخرجت
من قعر تلک البحور اشرف جواهرها و جنیت من اغصان ریاضها
نفیس ازاهرها و سمیت کتابی روضة الفردوس مبوبة علی عشرین
بابا کل باب منها انفرد بروایة صحابی لا غیر انتهی کلام الهمدانی فی
خطبة الفردوس این کلام سید علی همدانی نص صریح است در آنکه فردوس دیلمی
بحریست از بحور فوائد و کنزیست از کنوز لطائف و مشتمل بر احادیث نبویه و
آثار مصطفویه و کتابیست کثیر الفائده و عمیم العائده و مصنف آن از کسانی بود
که حفظ و حمایت سنت شریف میکرد و شوائب زیغ اهل بدع را مندفع میساخت
و بهمت وجود شریفش قضیه قال من شاء ما شاء گشته وجود بهم نگرفت پس کدام
عاقل تجویز توانکرد که در چنین تصنیف خبری مندرج باشد که اهل سنت
بر وضع و کذب آن اجماع داشته و نیز سید علی همدانی این احادیث منتخب خویش را

از اشرف جواهر و انفس زواهر آن کتاب گفته پس کجا اشرف جواهر و انفس زواهر بین موضوعات راوی نامد بر حفظ و استحضار آن حث و ترغیب سفر ماید و لعل ذلک کلا یخفی به جاهل ضلاع فاضل **وجه سی و ششم** آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده میمیه فارضیه که موسوم بمشارب الاذواق ست در شرح شعر لها البدر کاس وهی شمس تدیرها. هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم گفته شاید مراد ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقائق نفسی خواهد و بتقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب احدیت و وعای حقیقت محبت ست و مراد از بلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال وصال او ست که انا مدینة العلم و علی بابها و چنانکه بلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وست سید اولیا با مهتر انبیا همین حکم ست که خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از امتزاج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارق اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرموده که انا و انت ابوا هذه الامة اشارت بدین معنی ست نیز که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق او ست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون چون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طوالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی ست و با وجود امام هادی متابعت غیری از اهل بیت

احتجاج سید علی همدانی بحدیث نور در مشارب الاذواق

وجه سی و هفتم آنکه جلال الدین احمد الخجندی حدیث نور را در توجیه حدیث انا منه و هو منی که در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد ست ذکر کرده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته قال العلامة مطلع الکشف والکرامة جلال الدین احمد الخجندی یقال فلان منی و انا منه و یراد بیان غایة الاختصاص و کمال الاتحاد من الطرفین و قد یجی من بمعنی البدل رضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة ای بدل الاخرة انا منه و هو منی ای انا بدل له و هو بدل لی ای کل منهما قائم مقامه الا فیما استثناه الدلیل و یجوز ان یکون المعنی هو منی فی الکمال و انا منه اظهر ما ارید من الخیر و الکمال و الاکمال و من تجی بمعنی فی ماذا خلقوا من الارض ای هو فی امری و انا فی امره و من تجی بمعنی الباء ای انا افعل به ما ارید و انا منه و هو بی ای فنی بی و بقی بی و یجوز ان یکون المراد بقوله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا منه و هو منی ما قیل انه ورد فی الحدیث انا و علی من نور واحد ای کل منا منه الاخر مضی کلامه فهذا جلال حمد عارفهم الجلیل و حمینهم النبیل قد هتک ستر التلمیع و التسویل حیث ذکر هذا الحدیث الشریف و جوز تفسیر حدیث انا منه و هو منی بهذا الشریف المنیف فطاح الانکار و الابطال و ظهر انه لم یبق الا من الانهماک فی المخرقة و المحال و الاستهتار بالتعامل و الاحتیال و جلالت و امامت شیخ جلال الدین خجندی هر چند از همین عبارت

ذکر جلال الدین احمد خجندی حدیث نور را در توجیه حدیث انا منه

مدح جلال خجندی

توضیح الدلائل وضحست لکن از دیگر عبارات ایشم کمال علو مرتبت و سمو منزلت و عظم قدر و سناء فخر او ظاهرست در توضیح الدلائل در مقام دیگر گفته قال الشیخ الامام العارف العلامة منبع الکشف والعرفان والکرامة جامع علمی المعقول والمنقول المشهود له بالصدق بقیة العظمی من اهل الیقین والوصل جلال الملة والشریعة والصدق والطریقة والحق والحقیقة والدین احمد الخجندی شیخ الحرم الشریف النبوی المحمدی قدس سره فی بعض مصنفاته اعلم انه قد ورد فی بعض الاثار الصدیق الاکبر هو ابوبکر رضی الله تعالی عنه وقد ورد فی بعض الاثار اطلاق الصدیق الاکبر علی المرتضی رضی الله تعالی عنه وکرم وجهه وما ورد اطلاق الصدیق الاکبر علی غیرهما الخ ونیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ الامام الفائق العالم بالشرائع والطرائق والحقائق جلال الملة والدین احمد الخجندی ثم المدنی روح الله روحه وانا له کل مقام سنی قد نشأ یعنی علیا کرم الله وجهه وربی فی حجر النبی صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم من الصغر ونیز در توضیح الدلائل گفته عن معاویة بن ثعلبة قال قام رجل الی ابی ذر رضی الله عنه وهو فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ابا ذر الا تخبرنی باحب الناس الیک فانی اعرف ان احب الناس الیک احبهم الی رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم قال ای ورب الکعبة احبهم الی احبهم الی رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وبارک وسلم هو ذاک الشیخ واشار الی علی کرم الله وجهه رواه الطبری وقال اخرجه الملا

کمال مدح و ثنای جلال خجندی از توضیح الدلائل شهاب الدین احمد

فی سیرته قال الشیخ العارف اسوة ذوی المعارف جلال الدین احمد الخجندی قدس الله سره بعد روایة عائشة ومعاویة وابی ذر رضی الله عنهم کما سبق وهذه الاثار عاضدة حدیث الطیر اذ لا یکون احد احب الی رسول الله تعالی علیه وعلی آله وبارک وسلم الا ان یکون ذلک احب الی الله عز وجل ونیز در توضیح الدلائل گفته قال الشیخ المرضی الامام المرتضی جلال الدین الخجندی رحمه الله تعالی وقد ثبت انه صلی الله علیه وآله وبارک وسلم امر بسد الابواب الشارعة الی المسجد الا باب علی الخ و از تصانیف همین جلال الدین خجندی ست شرح قصیده برده که مشهور و معروفست در کشف الظنون در ذکر شرح قصیده برده گفته ومن شروحه شرح الشیخ جلال الدین الخجندی نزیل الحرم المتوفی سنة اوله الحمد لله الذی

تعداد السنة غیر مذکور فی کشف الظنون

اکرمنا بدین الاسلام وهو شرح مختصر جمعه بعض تلامذته من املائه فی الحرم النبوی **وجه سی و هشتم** آنکه این حدیث شریف را شهاب الدین احمد روایت نموده چنانچه در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن محمد بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارک وسلم کنت انا وعلی نورا بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق الله سبحانه آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه

کمال عظمت و جلالت و اعتماد و اعتبار کتاب توضیح الدلائل از تصدیران ظاهرست که عالم اودرجریح... و ذکر ثاقب... التبیان... دانم...

دی ومن احبه فجبی احبه ومن ابغضه فبغضی ابغضه وعن جابر
رضی الله تعالیٰ عنه ان النبی صلی الله علیه علی آله و بارك وسلم كان
بعرفات وعلی كرم الله وجهه تجاهه فقال یا علی ادن منی ضع خمسك
فی خمسی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها
والحسن والحسین اغصانها من تعلق بغصن منها ادخله الله الجنة
روی الحدیث الاول الامام الصالح ابو حامد محمود بن محمد الذی
سافر ورحل وادرك المشایخ وسمع واسمع وصنف فی كل فن روی عنه
خلق كثیر وصحب بالعراق ابا موسیٰ المدینی الامام ومن فی طبقته
باسناده الی الامام الحافظ ابی بكر بن مردویه باسناده مسلسلا
مرفوعا والحدیث الثانی الی الامام الحافظ الورع ابی نعیم الاصفهانی
وروی الحدیث الثانی الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الاصفهانی
الزرندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحمدی برواية ابن عباس
رضی الله عنهما فهذا شهاب الدین العماد قد شمر عن ساق الجد
والاجتهاد فی اثبات حدیث النور ونقله عن الشیوخ النقاد الذی
شاع فضلهم فی الاغوار والانجاد فنسف علی وجوه الجاحدین
الحائدین اكدار الرماد واظهر كونهم هائمین فی سباسب الخزی والعناد
منحطین فی هوة الخبط واللداد وجه سی و نہم آنکه ملک العلماء شہاب الدین
بن شمس الدین بن عمر دولت آبادی در ہدایۃ السعداء فی جلوۃ الشعراء کہ برای
احقاق حق و ابطال باطل از صد کتب اہل سنت جمع ساختہ و آرا

... معتبر و معتمد وانموده و مرکب باقوال سلف و مقبول ارار خلف در بیان
... سعداو جلوه شعرا و از شبهه و اعتراض بعید و باعتقاد قریب دانسته
... فرموده امّا بعد عرضه میدارد بنده درگاه نبوی مولای بارگاه
... نبوی که این رساله معتبر و فضاله مختصر منقولست از در رواج مصد
... یحق الحق ویبطل الباطل ولو كره الكافرون و از شبهه و اعتراض
... و باعتقاد قریب باشد و مرکب ست باقوال سلف و مقبول
... خلف در بیان ہدایت سعدا که السعید من سعد فی
... و جلوه شعرا که حب ایشان شرط ایمان و درود ایشان
... هر مصلی در قعده اخیره هر نماز فریضه الی قیام قیامت
... میفرماید الجلوة الثانیة فیما اعزّ النبی صلی الله علیه
... علی بن ابی طالب رضی الله عنه بالاخ یعنی عمزادگان
... الله صلی الله علیه وسلم بسیار بودند از جمله ایشان علی
... برادر گفت زیرا چه محمد و علی از یک نور اند و این چنین
... در بنی ہاشم نیست و تمام حدیث نور در جلوه سابعه عشر
... ہدایه گفته شد و فی المصابیح والمشارق والخزانة الجلالیة
... قال صلی الله علیه وسلم یا علی انت منی و انا
... ای انت من نوری و انا من نورك وفی التمهید فی
... الصحابة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
... حبا باخی و ابن عمی و الذی خلقت انا و هو من نور واحد

وجه چهلم آنکه نیز در هدایة السعدا گفته سوال سیادت این پنجتن
مشهور ثابت است یا نه جواب سیادت ایشان بحکم حدیث ثابت ست
حدیث کفر و کافر نیست اثبات سیادت مصطفی صلی الله علیه و
الدرر و فی کتاب الشفاء فی الفصل الرابع عن عبد الرحمن
عن جعفر الصادق ع فی تفسیر یس اراد به یا سید و
المتواتر یا سید ولد آدم فی سیادة علی کرم الله وجهه
بوجوه است اول آنکه بحدیث مشهور و هو یا علی انا سید
وانت سید المسلمین من کنت مولاه فعلی مولاه
انا سید ولد آدم وانت سید ولد هاشم وفی العو
قالت عائشة کنت جالسة عند النبی صلی الله
وسلم اذا اتی علی فقال هذا سید العرب فقالت
بابی انت وامی لست سید العرب فقال انا سید
وهو سید العرب واین حدیث متواتر و مشهور ست
گر گوید علی سید نیست و مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده که
پس او مصطفی را تکذیب میکند و تکذیب رسول الله کفر دوم آنکه علی
محمد ست و هم نور محمد سید ست سوم آنکه علی از شجره محمد ست
خلقنی و علیا من شجرة واحدة و هم شجره محمد سید ست محمد
العلماء الجهبذ الناقد الحائز لنفائس المحامد فی اثبات
الشریف کادح جاهد منکس راس کل مجادل

فاحم ظهر کل لجوج حاقد فطاح بحمد الله ادعاء الاجماع الذی هو جماع
الاثر اداج الریاح و وضح حق الاتضاح انه بهت صراح و قوف بواح
لا یطور به الا من مد النفس فی تنفیق الضلال لوضاح شهاب الدین
دولتابادی عالم مشهور و معروف ست بغزر صفات سنیه موصوف و اکابر اعیان
بمحامد علیه او شغوف شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته قاضی
شهاب الدین رساله دلر مسمی بمناقب السادات در اتحاد او عقیدت و محبت
باهلبیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده سرمایه سعادت و موجب نجات او
در آخرت آن خواهد بود انشاء الله تعالی باعث تصنیف آن رساله را چنان گویند
که در زمان او سیدی بود که او را سید اجمل میگفتند از اکابر وقت بود و لیکن
جمال نسبش از حلیه علم و فضل عاطل بود غالبا قاضی را باوی در بعضی محافل
ملوک در تقدیم و تاخیر مجلس تراعی شده بود در اول قائل شد بافضلیت عالم
و تقدیم او بر علوی عامی بعد از ان بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و در بنیا
رساله نوشت و گفت که عالمیت ما شخص و متیقن ست و علویت شما مشکوک
پس با التقدیم و ترجیح بر شما ثابت باشد استاد قاضی شهاب الدین را این معنی
از وی ناخوش آمد و مزاج حالش از وی منحرف گشت قاضی ازین معنی برگشت و
در مناقب سادات و فضیلت ایشان رساله نوشت و از انچه گذشته بود عتذار
نمود و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
بخواب دید که او را بدین معنی تنبیه میفرماید و بر استرضای سید اجمل مذکور تحریص
میفرماید قاضی بیش سید رفت و توبه کرد و رساله نوشت والله اعلم

وغلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا القاضی شهاب الدين
شمس الدين بن عمر الزاولی الدولت‌آبادی نور الله ضريحه ولد القاضی
بدولت‌آباد دهلی وتلمذ علی القاضی عبد المقتدر الدهلوی ومولانا
خواجگی الدهلوی وهو من تلامذة مولانا معين الدين العمرانی رحمهم الله
تعالی وفاق اقرانه وسبق اخوانه وكان القاضی عبد المقتدر يقول فی
حقه ياتينی من الطلبة من جلده علم ولحمه علم وعظمه علم ولما
توجه الموكب التيموری الی الهند وخرج مولانا خواجگی قبل وصوله
الی دهلی منها الی كالپی خرج القاضی شهاب الدين صحبة استاذه الی
كالپی فاقام مولانا خواجگی بكالپی وذهب القاضی الی دار الخير جونفور
فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقی والی جونفور وروده ونضر سقاه الله
بسحائب الاحسان وروده وعظمه بين الكبراء ولقبه ملك العلماء
فزين القاضی مسند الافادة وفاق البرجيس فی افاضة السعادة والف
كتبا سارت بها ركبان العرب والعجم واذكی سرجا اهدی من النار الموقدة
علی العلم منها البحر المواج تفسير القرآن العظيم بالفارسية والحواشی
علی كافية النحو وهی اشهر تصانيفه والارشاد وهو متن فی النحو
التزم فيه تمثيل المسئلة فی ضمن تعريفها وبديع الميزان وهو متن
فی فن البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوی فی اصول الفقه
الی بحث الامر وشرح بسيط علی قصيدة بانت سعاد ورسالة فی تقسيم
العلوم بالعبارة الفارسية ومناقب السادات بتلك العبارة وغير

مآخذ ملک العلما سبحة المرجان غلام علی آزاد بلگرامی

توفی لخمس بقين من رجب المرجب سنة تسع واربعين وثمانمائة ودفن
بجونفور فی الجانب الجنوبی من مسجد سلطان ابراهيم الشرقی ونيز غلام علی
در تسلية الفؤاد فی قصائد آزاد بعد ذكر قاضی عبد المقتدر گفته ومن تلامذة
القاضی عبد المقتدر قدس سره ملك العلماء القاضی شهاب الدين
الدولت‌آبادی طاب ثراه ورأيت ذكره مناسبا بهذا المقام لجلالة قدره
وشهرة تصانيفه بين الانام فاقول القاضی شهاب الدين شمس الدين
بن عمر الزاولی الدولت‌آبادی نور الله ضريحه ولد بدولت‌آباد دهلی
وتلمذ علی مولانا خواجگی الدهلوی والقاضی عبد المقتدر رحمهما الله تعالی
وفاق اقرانه وسبق اخوانه وكان القاضی عبد المقتدر يقول فی حقه
ياتينی من الطلبة من جلده علم ولحمه علم وعظمه علم ولما توجه الموكب
التيموری الی الهند خرج مولانا خواجگی قبل وصوله الی دهلی منها
الی كالپی خرج القاضی شهاب الدين صحبة استاذه الی كالپی فاقام
مولانا خواجگی بكالپی وذهب القاضی الی دار الخير جونفور فاغتنم
السلطان ابراهيم الشرقی والی جونفور وروده ونضر سقاه الله
بسحائب الاحسان وروده وعظمه بين الكبراء ولقبه بملك العلماء
فزين القاضی مسند الافادة وفاق البرجيس فی افاضة السعادة
والف كتبا سارت بها ركبان العرب والعجم واذكی سرجا اهدی
من النار الموقدة علی العلم منها البحر المواج تفسير القرآن العظيم
بالعبارة الفارسية والحواشی علی كافية النحو وهی اشهر تصانيفه

مآخذ ملک العلما

مآخذ ملک العلما از تسلية الفؤاد غلام علی آزاد بلگرامی

والارشاد وهو متن فی النحو التزم فیه تمثیل المسئلة فی ضمن تعبیرها
وبدیع المیزان وهو متن فی فن البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوی
فی الاصول الی بحث الامر وشرح بسیط علی قصیدة بانت سعاد ورسالة
فی تقسیم العلوم بالعبارة الفارسیة ومناقب السادات بتلک العبارة
وغیرها توفی لخمس بقین من رجب المرجب سنه ۸۴۹ تسع واربعین وثمانمائة
ودفن بجونفور فی الجانب الجنوبی من مسجد السلطان ابراهیم الشرقی
رحمه الله تعالی ومولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته القاضی
شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی ولد بدولتاباد دهلی
وتلمذ علی القاضی عبد المقتدر ومولانا خواجگی الدهلوی وهو من
تلامذة مولانا معین الدین العمرانی وفاق اقرانه وسبق اخوانه
وکان استاذه القاضی یقول فی حقه اتانی من الطلبة من جلده
علم وعظمه علم ولما توجه موکب التیمور الی الهند خرج الشهاب فی صحبة
استاذه خواجگی الی کالبی فاقام هو بها وذهب الشهاب الی جونفور بلد
من صوبة الهاباد وکانت دار الخلافة للسلاطین الشرقیة خرج
منها جمع من اهل العلم والشیخوخة فاغتنم السلطان ابراهیم الشرقی
قدومه ولقبه بملک العلماء وهو درس هناک والف وافاد وحرر
واجاد ومن مولفاته البحر المواج بالفارسیة والحواشی علی الکافیة
النحو والارشاد متن فیه التزم تمثیل المسئلة فی ضمن تعبیرها وبدیع
المیزان فی البلاغة وشرح البزدوی فی اصول الفقه وشرح قصیدة

بانت سعاد ورسالة فی تقسیم العلوم ومناقب السادات وغیر ذلک
توفی فی سنه ۸۴۹ ودفن بجونفور فی الجانب الجنوبی من مسجد السلطان
ابراهیم الشرقی ومصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون گفته ارشاد
فی النحو ایضا للشیخ ابی محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن درستویه
النحوی المتوفی سنه ۳۴۷ سبع واربعین وثلثمائة وللشیخ الفاضل
شهاب الدین احمد بن شمس الدین بن عمر الهندی الدولتابادی شارح
الکافیة وهو متن لطیف تعمق فی تهذیبه کل التعمق وتانق فی
ترتیبه حق التانق اوله الحمد لله کما یحب ویرضی الخ وعلی متن الهندی
شرح ممزوج للفاضل العلامة ابی الفضل الخطیب الکازرونی المحشی
وولی الله والد ماجد شاه صاحب در مقدمه سنیه فی الانتصار للفرقة السنیة
بعد ذکر خواجه معین الدین چشتی در هند وانشعاب مشایخ چشتیه بر شعب وحصول
ارتباط بر انجم وشی از هر سه شعبه گفته ونشأ فیهم امور ینکرها الفقهاء کصلوة
معکوس ودوام الصیام والقیام ومنها الجهر بذکر الله تعالی فانه لا یجوز
عند علماء ما وراء النهر ومنها سماع الاغانی ولو مع بعض المعازف
ومنها غلوهم فی محبة شیوخهم حتی منهم من کان یسجد سجدة التحیة ومنها
اشارات تمیل الی الاتحاد والحلول تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ولهم
فی کل ذلک تاویلات ومباحثات لا یخفی علی من تتبع کتبهم فلم یزل
الفقهاء ینکرون علیهم اشد الانکار وهم لا یبالون بانکارهم ویرون
ان ما عندهم احسن مما عند هولاء ونحن بما عندنا وانت بما

عندک راض والرای مختلف و مباحثات ملا ضیاء الدین السنامی مصنف کتاب نصاب الاحتساب الذی لم یسبق فی بابه الی مثله مع الشیخ نظام الدین الدهلوی و مناظرات القاضی شهاب الدین الدولتابادی صاحب البحر المواج فی التفسیر الذی لم یسبق الی مثله فی بیان اعجاز القران من جهة الفصل والوصل والارشاد فی النحو الذی التزم فیه ان یعبر کل قاعدة بما یصلح مثالا لها و حاشیه الکافیه التی لا نظیر لها فی کثرة السوال والجواب مع الاستقامة و سلامة التقریر و بدیع البیان فی المعانی الذی نهج فیه منهجا لم یسلک قبله فی ترتیب القواعد و تنقیحها مع الشیخ نور قطب العالم مشهورة معروفة الخ و آنفا بترجمه ابن الجوزی شنیدی که فاضل رشید ملک العلماء دولتابادی را از ائمه دین و معتمدین نزد اهل سنت وانموده و نیز در ایضاح لطافة المقال بعد عبارت علی حزین مشتمل بر ذکر اسامی جماعه علما که در مناقب تصنیف کرده اند گفته و سوای اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهلسنت رسائل منفرده در فضائل اهلبیت طهارت تالیف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و مودة القربی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب از جزری و فضائل اهلبیت از ... و جواهر العقدین فی فضل اهلبیت النبی و شرح نظم العلی للامام السید علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت

او شده و غیر اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و هرگاه جناب بمقابله این رسائل و کتب همین قدر رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهلبیت اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهلسنت درین باب تالیف کرده سرمایه سعادت اندوخته اند خواهد پرداخت و نیز فاضل رشید در عزة الراشدین بعد ذکر توجیه تشنیع ظاهر در خصوص قول بطهارت خمر گفته و این توجیه ما از توجیه جناب معترض تحریر شبیه است چرا که از توجیه ما لازم می آید که اکثر روسا علمای اهلسنت مثل امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و علامه سعد الدین تفتازانی و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی و غیرهم که از اکابر جهره کتاب و سنت بودند در خصوص قول مذکور متشیع باشند و هو مستکره جدا الخ و نیز رشید الدین خان در عزة الراشدین گفته مخفی نماند که بطلان ادعای معترض یعنی قائل بودن جمیع اهلسنت بایمان یزید لظهر من الشمس و ابین من الامس است چرا که اکثر اکابر ایشان که جامع علوم ظاهری و باطنی بودند تصریح بکفر و لعن آن بیدین کرده اند مثل امام احمد بن حنبل و ابن جوزی و علامه تفتازانی و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی الخ و نیز فاضل رشید علاوه برین مدح و ثنا در مواضع بسیار بافادات ملک العلما استناد و احتجاج نموده درینجا اکتفا ببعض عبارات کرده می آید قال فی ایضاح لطافة المقال و ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در مناقب السادات میفرماید امام حسن شیبانی میگوید بارها دیدم امام اعظم رضی الله عنه را شب زنده داشتی و بروز صائم بودی بنیت زیارت محمد مصطفی صلی

علیه وسلم و بزیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آمد و فتوحات بجا آورد آن را دی
خود جاروب وی انتهی و نیز ناقلا عن تفسیر سورة یوسف للامام ضیاء الدین
السامی میگوید علوی را تعزیر بجز و حبس جائز نیست زیرا که شرف او صلی ذاتی
و بشرف مصطفی صلی الله علیه وسلم و ما بالذات لا یزول الخ و نیز در ایضاح
لطافة المقال گفته و نیز ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی در
رساله مناقب السادات فرموده روی ابن سعد عن محمد در جمیع کار
رسول را برخود دارند و نیز در رساله مذکوره ناقلا عن التشریح للامام الرازی
میفرماید لا یجوز للرجل العالم و المتقی ان یجلس فوق العلوی الامی
وابیه الامی لانه اساءة فی الدین انتهی و نیز میفرماید می آرند که خواجه
فرید الحق والدین گنجشکر رحمه الله را باسید عامی بدندی فرمودی که بیک شرط
قبول کنیم که سادات را پیش در آرند و در صدر جای ایشان کنند و فتوح شکرانه پیش
آرند انتهی و نیز در ایضاح لطافة المقال گفته و ملک العلما شهاب الدین بن
عمر دولتابادی با بی براسه برای حسن خاتمه ایشان در رساله مناقب السادات
عقد کرده و پاره از آن منقول میشود میفرماید باب ششم در بیان آنکه هیچکس امت
رسول صلی الله علیه وسلم با صرار بر کفر نمیرد قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بعد آن میفرماید و اعلی
حکم مصطفی و اولاد وی با بنای دیگر قیاس نتوان کرد فضلا که مصطفی صلی الله
علیه وسلم را بود هیچ مخلوقی را نبود و کفش کسی که مفخر عرش باشد فرزندان وی را
فرزندان نوح چگونه قیاس توان کرد و بعد آن میفرماید الحدیث الاول فی الکتاب

دولت

رواه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یا علی اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین
و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریاتنا خلف ازواجنا و بعد آن میفرماید
اگر کسی گوید تاویل این حدیث آنست که هر که از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم با ایمان
خلف وجات در بهشت رود جواب مقلد را تاویل حرام است لانه اقصر
من القاصره و اگر چه مجتهدین تاویل کنند روا نباشد زیرا که اگر اینقدر روا
داریم در قول رسول صلی الله علیه وسلم تردد باشد و بشارت برخیزد زیرا که
در بشارت احتمال تهمت است و ازین تاویل این آید ان ابابکر فی الجنة
ان جاء بالایمان و هذا باطل و حکم آنست که در حال نزع ایمان از ایشان
سلب نشود و کذا حاصل التمهید عبارت دستور القضاة لا یجوز زوال
الایمان عن الانبیاء والعشرة المبشرة و اولاد الرسول و ازواجه
صلی الله علیه وسلم و اهل البدر والحدیبیة و امثالهم بعد آن
میفرماید الحدیث الرابع فی المشارق ان الله لا یجمع بینی و بین عدوی
فی محل واحد عبارت حدیث در باب آخر بانوی قیامت ست و اشارت
است که جمیع فرزندان رسول صلی الله علیه وسلم ایشان با کافران در دوزخ
نیایند و چون جای کافران در دوزخ است ایشان در دوزخ نباشند چه گمان
است ابوطیب حجام از آشامیدن خون رسول الله صلی الله علیه وسلم
... بود بر عوام خوردن آن حرام از دوزخ سبب خلاصی او باشد کسی که از خون
... دوزخ و ... محمد صلی الله علیه وسلم باشد کی مستوجب دوزخ شود

نقل علمای اهلسنت از ملک العلما

ومن گمان چنین برم کہ اگر قطرہ خون مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم در دوزخ افتد
ہمہ آتش دوزخ بوستان شود انتہی صار دنا نقلہ ونیز در ایضاح لطافۃ المقال
واز انجملہ آنست آنچہ ملک العلما در رسالہ مناقب السادات میگوید الحدیث الا
فی الکشاف الا ومن مات علی حب آل محمد مات مومنا الا ومن
مات علی حب آل محمد مات مستکمل الایمان الا ومن مات
علی حب آل محمد مات شہیدا الا ومن مات علی حب آل محمد زفہ
الجنۃ کما یزف العروس الی بیت زوجہا الا ومن مات علی حب آل محمد مات
علی السنۃ والجماعۃ الا ومن مات علی حب آل محمد جعل اللہ قبرہ
ملائکۃ الرحمۃ انتہی ونیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ واز انجملہ است
ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی در رسالہ مناقب السادات
کہ اگر کسی جمیع امور شرائع نبی را بحق معمول دارد و با اہانت علوی یا علویہ
مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم را نبویک گوید کافر گردد ونعوذ باللہ انتہی و
حن مصابح الدین میگوید اگر کسی علوی را باہانت علویک گوید کافر شود و بعض
اگر علویک تعظیم گوید کافر نشود کان التصغیر للتعظیم ابو القاسم گوید اگر
غضب گوید کافر شود در رسالہ مولانا ضیاء الدین میگوید علا
کہ اہانت وایذای آل رسول صلی اللہ علیہ وسلم کفر است و کافری بیچ
کفر بود لاسیما در قتل و فضاح براولی کفر باشد انتہی ونیز در ایضاح لطافۃ
گفتہ وملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی رحمۃ اللہ در رسالہ مناقب
السادات در باب سیم کہ برای لعن ملعون معہود ومعقود نمودہ است میفرماید

ودیانت حماد بن علقمہ وسید جلال الحق والدین بخاری و مولانا سعد الدین معلوم است
کہ در ورع وتقوی پیران عصر بودند چون ایشان بر و لعنت کردہ اند فتوی بر رخصت
لعن وی اولی باشد انتہی و چون اسامی مجوزین لعنت او از علمای کبار اہلسنت
بسیار است از و ما للاختصار بمقتضای خیر الکلام ما قل ودل بر جملہ مجملی اختتام
کلام می نماید و میگوید کہ ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی در رسالہ
مناقب السادات میفرماید کہ تصفح کتب کردیم در منع لعن روایتی کہ بتصریح
از امامان مذہب اربعہ و تلامیذ ایشان باشد نیافتیم و در جواز لعن وی از
سلف کبار اقوال رسیدہ انتہی ونیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ
حال معادات اکثر ائمہ اہلسنت و جماعت با مطرود معہود آنفا معلوم شدہ
واگر سامع را ذوق سماع کلمات دیگر از بعض علمای کبار اہلسنت کہ ذکر شان
آنفا گذشتہ و غیر شان باشد بشنود کہ ملک العلما شہاب الدین بن عمر دولتابادی
در رسالہ بدیع البیان ذکر نام ملعون معلوم را مثل ذکر نام مسیلمہ کذاب مکروہات
طبع سامعین گفتہ حیث قال وتعمیمہا ای تعمیم الکراہۃ فی السمع یتناول
کل ما یکرہہ البشر مثل اسم البغیض والمستفحش والمستقذر وان
التغوذ لک فی الاخرین من حیث ان حرجہما لو یستعمل فلا یکاد یمکن
جدا ان یلتزم فی النوع الاول حیث جاء ذکر البغضاء کمسیلمۃ و یزید
فی کلام البلغاء انتہی وفی حاشیتہ المتعلقۃ بقولہ اسم البغیض فان
طبع البشر یتنفر عن سماع اسم البغیض کمسیلمۃ ویزید وینبو عنہ انتہی
ونیز در ایضاح لطافۃ المقال گفتہ وملک العلما شہاب الدین بن عمر

دولتاباد ی در رساله مناقب السادات میگوید سوال چون قتل مومن نزد اهلسنت وجماعت فسق است وقتل حسین علیه السلام چگونه کفر بود جواب از انکه ایذا واهانت حسین بن مصطفی صلی الله علیه وسلم سرایت میکند کما بیننا من قبل غیر مرة وایذا واهانت مصطفی صلی الله علیه وسلم بالاتفاق کفرست واین چنانچه نصا وذهنا وحسا وعقلا ثابت کردیم انتهی پس احتجاج طعن با قوال نا محمود ومذهب مردود بر جمهور اهلسنت وجماعت هوشربای اهل خبرت شد ونیز در ایضاح لطافة المقال گفته سوم آنکه مذهب غزالی در باب کفر یزید بن قتل امام شهید نزد علمای کبار اهلسنت بمرتبه بی اعتبارست که آنرا ابطال شبهه ذکر کرده دفع مینمایند چنانچه آنفا از تکمیل الایمان شیخ محقق عبد الحق در رساله مناقب السادات از مولفات ملک العلما شهاب الدین بن عمر دولت آبادی نقل آن گذشته ومذهب غزالی در باب ترحم علی من لا یرحمه الله بغایت شاذ ومتروک ومدسوس علیه است وطعن بر فرقه باقوالی که دران فرقه بی اعتنا وبغایت شاذ ومتروک ومدسوس علیها باشد مطعون فیهم را اغوا نمودن ست برینکه آنها بر طاعن بمثل ذات او پیش آیند ونیز در ایضاح لطافة المقال قوله والاعتداد باجماع اهل الکوفة علی مسلم غیر مسلم علی مقرراتهم الخ اقول لا احتاج الی التشبث بمثل هذا الاعتداد لان علماءنا الکبار صرحوا بکون سیدنا الحسین اماما والخروج علیه حراما وایضا صرحوا بکون الملعون المعلوم خارجا علی ذلک الامام متغلبا علی جنابه العلی المقام کما قال الفاضل الکامل المرضی الصفات

شهاب الدین عمر فی رسالة مناقب السادات ناقلا عن التشریح ان یزید کان باغیا متغلبا خروجیا والخروج علی الامام حرام فی الادیان کلها ویزید اللعین خرج علی الحسین بلا تاویل وقتله بالحرب انتهی وایضا ذکر بعید هذا ناقلا عن التشریح اول باغ فی الدنیا معاویة وهو باغ ماول فلما قتل علی بن ابی طالب کانت الخلافة للحسن بن علی ثم للحسین رضی الله عنهم وبغی فی عهد الحسین یزید بن معاویة بغیا فتسلسل البغاة المتغلبة انتهی ما اردنا نقله وقال الشیخ المحقق عبد الحق الدهلوی قدس سره فی رسالة تکمیل الایمان بعد نقل قول من تفوه بامامة الملعون فی رده ما حاصله هذا نعوذ بالله من القول والاعتقاد بکونه اماما مع وجود سیدنا الحسین فی البین الی اخر ما نقله آنفا وایضا قال صاحب الصواعق فی خاتمة کتابه فی اخر ذکر الملعون المنافق ومات سنة اربع وستین لکن عهد له صالح شاب الی ان قال ومن صلاحه الظاهر انه لما ولی العهد صعد المنبر وقال ان هذه الخلافة حبل الله وان جدی نازع الامر اهله ومن هو احق به منه علی بن ابی طالب ورکب بما تعلمون حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم قلد ابی الامر فکان هو غیر اهل له ونازع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقصف عمره وابتر عقبه وصار فی قبره رهینا بذنوبه انتهی ولما صرح علماؤنا الکبار بکون سیدنا الحسین

اماما وکون الخروج علیه حراما وصرحوا بالتعوذ عن اعتقاد امامة
الملعون المنهمک فی الشناعة والشین مع وجود سیدنا الحسین
وجعلوا تضیع ابنه الصالح النبیه رحمه الله علیه دون ابیه علی
الملعون المعلوم بانه نازع ابن بنت رسول الله وکونه ابتر قصیر العمر
رهینا بذنوبه لاجل هذه المنازعة وامثالها من جملة صلاحه
الظاهر فحینئذ ای حاجة لنا الی تجشم الاعتذار و نیز فاضل رشید عزة الراشدین
گفته بلکه اکثری از علمای اهلسنت قائل بکفر ولعن آن بدبخت اند چنانکه کتب
متداوله ایشان بر آن دلالت دارد وقال العلامه سعد الملة والدین
التفتازانی قدس سره فی شرح العقائد الحنفیة فی حق یزید فانه
کفر حین امر بقتل الحسین وایضا گفته ونحن لا نتوقف فی شانه بل
فی ایمانه لعنة الله علیه وعلی سائر اعوانه وابن جوزی که از اکابر
محدثین است درین باب رساله تالیف کرده ونام او رد علی المتعصب العنید
من منع ذم یزید نهاده وملک العلما شهاب الدین بن عمر دولتابادی نیز
مناقب السادات برای اثبات لعن آن شقی باغی علیحده ترتیب داده و از امام
احمد بن حنبل مشهور است که پسر او گفت قلت لابی ان قوما ینسبونا الی تولی
یزید فقال یا بنی هل یتولی یزید احد یومن بالله ورسوله ولم لا یلعن
من لعنه الله الی آخره همچنین اقوال اکثر علمای کرام و عرفای عالی مقام
ناطق بر کفر ولعن آن بدبخت اند لیکن چونکه این مقام محل بیان آن نیست
لهذا بر اندکی از بسیار و یکی از هزار اکتفا نموده شد و نیز در عزة الراشدین

وملک العلما در رساله مناقب السادات از شرح نقل فرموده اول باغ فی الدنیا
معاویة وهو باغ صاول فلما قتل علی کانت الخلافة للحسن بن
علی وبغی فی عهد الحسین یزید بن معاویة بغیا تغلبیا فقتله
البغاة المتغلبة و فاضل معاصر در ازالة الغین در ذکر لاعنین یزید گفته
وازانجمله است ملک العلما شهاب الدین عمر دولتابادی ونیز در ازالة الغین
گفته وملک العلما شهاب الدین عمر در رساله مناقب السادات فرموده که اگر
سنی علوی را بتحقیر علویک گوید کافر گردد چنانچه مصنف عزة الراشدین
از او نقل نموده **وجه چهل ویکم** آنکه این حدیث شریف را احمد بن علی بن محمد
المعروف بابن حجر العسقلانی روایت نموده چنانچه در کتاب تسدید القوس
فی مختصر مسند الفردوس که در کشف الظنون ذکر آن بعد مسند الفردوس بایین
نمط نموده واختصره ای مسند الفردوس الشیخ شهاب الدین احمد
بن علی بن حجر العسقلانی وسماه تسدید القوس فی مختصر مسند
الفردوس ونسخه عتیقه آن در کتبخانه بعض فضلای حیدراباد موجود است
بعبارت اختصار مرموز حدیث خلقت انا وعلی من نور واحد الحدیث
سلمان رضی الله عنه ونیز در تسدید القوس در حرف الکاف گفته حدیث
کنت انا وعلی نورا بین یدی الله الحدیث سلمان الفارسی رضی الله
عنه فانظر رحمک الله وصانک عن اقتحام الخطر الی هذا العلامة
الجلیل الخطر والجهبذ العظیم القدر المحدق للبصر المصوب
للنظر امدرهم وقد وهم ابن حجر کیف اقر الحجر فی فم من حجر

روایت ابن حجر عسقلانی حدیث نور در تسدید القوس

واقحم المتعصب الذی عبس وبسر فی قحمات السقر حیث ذکر الحدیث الرفیع
من طریقین عن خیر البشر صلی الله علیه وآله ما سطع صبح وطلع
وجه چهل و دوم آنکه احمد بن محمد الحافی الحسینی الشافعی حدیث نور را روایت
نموده چنانچه در تبر المذاب فی بیان ترتیب الاصحاب گفته وروی ابی احمد
ایضا فی الکتابین المذکورین یعنی المسند والمناقب ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل قبل ان
یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک فیه وجعله
ذلک جزئین فجزء انا وجزء علی وزاد صاحب کتاب الفردوس
انتقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب وکان لی النبوة ولعلی الوصیة
فهذا الحافی صاحب التبر المذاب قد لاحظ فی اثبات الحق واظهار الصواب
واقحم کل جاحد مرتاب وسکت بکت کل معمس خابط لا یخاف من الحساب
حیث روی الحدیث الشریف عن احمد ذلک الامام الکبیر واثبت انه
رواه فی المناقب والمسند الشهیر وقد دریت فی مجلد حدیث الولایة
من جلائل المناقب ونفائس المحامد لهذا المسند الخطیر علی لسان
الائمة النحاریر ما یغنی الناقد البصیر ولا ینبئک مثل خبیر فلا ینبغی
الحق الغیر الخافی بعد تصریح الحافی الجافی ولا یکذب هذا الشریف
الصافی الا اللجوج العنود للمنافی فلینسف اولیاء الجاحدین علی وجه
تراب المهامه والفیافی فقد ذرت تلمیعاتهم السوافی وضاقت
علیهم الارض بما رحبت واعیتهم مستجات القوافی **وجه چهل و سوم**

ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی این حدیث شریف را روایت نموده
وبابی خاص برای این وامثالش معقود فرموده چنانچه در کتاب الاکتفاء فی فضل
الاربعة الخلفاء گفته الباب الخامس فیما جاء من قول النبی صلی الله
علیه وسلم فی علی انه کنفسه وانه کراسه من بدنه وانهما
کانا نورین بین یدی الله تعالی قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام
وقوله لا یؤدی عنی الا انا او علی عن سلمان الفارسی قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نورا
بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله
آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی بن ابی طالب اخرجه
الامام احمد فی المناقب ونیز گفته وعنه رضی الله عنه ای عن علی
بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا
وعلی من نور واحد نسبح الله علی ساق العرش من قبل ان یخلق ابونا
آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم علیه السلام صرنا فی صلبه
ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب
عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله وصار
علی فی صلب ابی طالب فاختارنی بالنبوة واختار علیا بالشجاعة والعلم
والفصاحة واشتق لنا اسما من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله
الاعلی وهذا علی اخرجه ابن سبع الاندلسی فی کتابه الشفاء فهذا
الجلیل النبیل الشریف والحبر قد اثبت للمنکرین الصادفین عن الحق

روایت نمودن ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی حدیث نور را در کتاب الاکتفا

بانكر الوصب واقتحم في ضنك الشجب والعطب وساق اليه حر الهم المنهك المنصب ومكّن
حيث روى الحديث الشريف من طريقين وعقد له ولامثاله بابا متين
السبب فالعجب كل العجب ممن عاند وجحد واحل عليه الغضب وركب
للعدوان اخشن قتب **وجه چهل و چهارم** آنکه جمال الدين عطاء الله بن فضل الله
عبد الرحمن الشيرازى النيسابورى المعروف بجمال الدين المحدث که از مشايخ
اجازه مخاطب عالى نبادست اين حديث شريف را روايت فرموده چنانچه
در اربعين خودکه در فضائل جناب امير المومنين عليه السلام تاليف نموده ميگويد
الحديث الاول عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
يقول كنت انا وعلى نورا بين يدى الله عز وجل من قبل ان يخلق آدم
باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور في صلبه
ولم يزل الله ينقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب عبد المطلب
فقسمه قسمين قسما في صلب عبد الله وقسما في صلب ابى طالب فعلى منى
وانا منه فمن احبه فبحبى احبه ومن ابغضه فببغضى ابغضه وهذا
الحديث هو المشار اليه في البيت المتقدم ذكره في ديباجة الكتاب
اعنى قوله هما ظهرا شخصين والنور واحد بنص حديث النفس والنور فاعلم
و سابق ازين در خطبه اربعين گفته اخو احمد المختار صفوة هاشم ابو السادة
الغر الميامين مؤتمن وصى امام المرسلين محمد على امير المومنين ابو الحسن
هما ظهرا شخصين والنور واحد بنص حديث النفس والنور فاعلم پس جمال الدين
جمال الدين المحدث الكبير الذى هو من مشايخ اجازة المخاطب الله

روایت نمودن جمال الدین محدث در اربعین حدیث نور را در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام

اعتبار و اعتماد احادیث اربعین جمال الدین محدث

فقد هدم دار الكذب والتزوير وزعزع اركان التسويل والتغرير حيث
روى هذا الحديث الشريف الشهير واثبت به وامثاله فضل وصى
البشير النذير عليهما والهما الاف سلام الملك القدير ومخفى نماند که از
خطبه اربعين جمال الدين محدث بكمال عظمت و جلالت احاديث آن ظاهر ميشود
و نيز از تصريح تمام و صحت که محدث مذکور احاديث اربعين را از کتب معتبره
و اسفار معتمده جمع نموده چنانچه ميفرمايد الحمد لله شكرا لا شريك له
المتوحد بالعز الباقى بلا امد نحمده على ما اسبغ علينا من نعمته
الباطنة والظاهرة ونشكره على ما اولانا وهدانا الى محبة
محمد ن المصطفى وآله عترته الطيبة الطاهرة ونشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له شهادة توصلنا الى دار السلام
وجنات النعيم ونشهد ان محمدا عبده ورسوله الذى ارشدنا
الى سواء السبيل والصراط المستقيم صلى الله عليه وآله وعترته
الائمة الهادين المهديين صلوة تامة شاملة وتحية عامة
كاملة دائمة الى يوم الدين وبعد فيقول العبد الفقير الى الله
الغنى عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدين المحدث الحسينى
حسن الله احواله وحقق بجوده لعميم اماله هذه اربعون
حديثا في مناقب امير المومنين وامام المتقين ويعسوب المسلمين
ورأس الاولياء والصديقين مبين مناهج الحق واليقين كاسر
الاصنام وهازم الاحزاب المتصدق في المحراب فارس ميدان

اعتماد و استناد ... اربعین جمال الدین محدث

الطعان والضراب المخصوص بكرامة الاخوة والانتخاب المنصوص
عليه بانه لدار الحكمة ومدينة العلم باب وبفضله واصطفائه
نزل الوحي ونطق الكتاب المكنى بابي الريحانتين وابي تراب
هو النبأ العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب
المشرف بمزية من كنت مولاه فعلي مولاه المدعو بدعوة
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فكم كشف عن نبي الله
عليه وسلم من شدة وبوس حتى خصه بقوله انت مني
هرون من موسى وكم فرج عنه غمة وكربا حتى انزل الله فيه قل
لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى ثم زاده شرفا ورفعة
ووفر حظه من اقسام العلى توفيرا وانما انزل الله فيه وفي ابنيه
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا
مظهر جسيمات المكارم ومظهر عميمات المنن الذي حبه وحب اولاده
العظام واحفاده الكرام من اوفى العدد واوقى الجنن اخو احمد
المختار صفوة هاشم ابو السادة الغر الميامين مع تمن وصي
المرسلين محمد علي امير المومنين ابو الحسن هما ظهر اشخصين
ولحد بنص حديث النفس والنور فاعلمن هو الوزر المامون في كل حصة
وان لا تنجينا ولايته فمن عليهم صلوة الله ما لاح كوكب وما
تمراض النسيم على فنن وان كانت مناقبه كثيرة وفضائله جمة
غزيرة بحيث لا تعد ولا تحصى ولا تحد ولا تستقصى كما ...

اعتماد و استناد ... اربعین جمال الدین محدث

... ابن عباس مرفوعا لو ان الرياض اقلام والبحر مداد والجن حساب
... الانس كتاب ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب وروي ان رجلا
... لابن عباس سبحان الله ما اكثر مناقب علي بن ابي طالب اني
... احسبها ثلثة الاف قال او لا تقول انها الى ثلثين الفا اقرب لكني
... اقتصرت منها على اربعين حديثا رومًا للاختصار ومراعاة
... لما اشتهر من سيد الابرار وسند الاخيار محمد المصطفى الرسول
المختار صلى الله عليه وآله وسلم ما ترادف الليل والنهار وتعاقب
العشي والابكار انه قال من حفظ على امتي اربعين حديثا من امر
دينها بعثه الله تعالى فقيها عالما وفي رواية بعثه الله تعالى
يوم القيمة في زمرة الفقهاء والعلماء وفي رواية كتب في زمرة
العلماء وحشر في زمرة الشهداء وفي رواية وكنت له يوم القيامة
شافعا وشهيدا وفي رواية قيل له ادخل من اي ابواب الجنة
شئت جمعتها من الكتب المعتبرة على طريقة اهل البيت عليهم السلام
بالاشارة العالية الصادرة من مصدر المكارم والمعالي ومرجع
الافاضل والاعالي وموئل السادات والموالي جمعت لمن في العلم
والفضل قد نشا وذلك فضل الله يوتيه من يشاء اعني حضرة
من خصه الله تعالى بالتاييدات القدسية والكمالات الانسية
وهو السيد السند سيد السادات والنقباء في زمانه بين اهل العصر
ملاذ الفضلاء والعلماء في عصره واوانه في العرب والعجم كفيل مصالح

تصریح جمال الدین محدث در خطبه اربعین بانکه از کتب معتبره جمع نموده

الامم منبع الجود والسخاوة والكرم معدن الحلم والعلم والحکم
ومنبع مكارم الاخلاق ومحاسن الشيم مرتضى ممالك الاسلام
ومقتدى طوائف الامم خلاصة نتائج الليالي والايام سلالة
السادات والنقباء الكرام نقاوة اماجد العرفاء الاتقياء والائمة
العظام مستخدم الامراء والحكام مستتبع الفضلاء والعلماء
الاعلام مقرب الحضرة السلطانية الشاهية مهبط الالطاف
ومورد الاعطاف والعنايات الالهية ـ له في الاقاليم المنشورة
طرة .:. وحصلة انوار الذكاء سوى السها .:. وحسن فعال من كمال
وبرهان هذا وانجح لاولى النهى .:. الذي وجوده الشريف نعمة عظيمة
من الله علينا وجوده المنيف نور مبين خلينا وارشاد اجداده
الكرام عن سائر ارباب الارشاد يكفينا المخصوص بالطاف مالك الملك
يوم التلاق الامير الكبير ظهير الملة والدولة والدنيا عضد الدين
عبد الباقي حديثي لاهل الفضل عقد مرصع .:. ولكنما المخدوم واسطة
العقد ابقاه الله تعالى بين المسلمين دهرا طويلا واسبغ عليه نعمه
ظاهرة وباطنة دقيقا وجليلا وروح ارواح اسلافه الماضين
وادام بالشرف والاقبال اعمار الباقين وخلد ظلاله على مفارق
المسلمين وابد كماله الى يوم الدين وهذا دعاء لا يرد لانه بصلاح
لاصناف البرية شامل ع ورحم الله عبدا قال آمينا **وجه چهل
و پنجم** آنکه شیخ علی بن محمد الجعفری ایحدیث شریف را حتما و جزما ثابت کرده

و بالقطع واليقين از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم نسبت نموده
چنانچه در کنز البراهین الكسبية والاسرار الوهبية الغيبية لسادات مشايخ
الطريقة العلوية الحسينية الشعيبية گفته وقال صلى الله عليه وسلم
كنت انا وعلي نورا بين يدي الله تعالى قبل ان يخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله تعالى آدم قسم ذلك النور جزئين فجزء
انا وجزء علي انتهى نقلا عن نسخة مطبوعة رأيتها في مكة المعظمة
فهذا الجعفري رمى من جنبر التحقيق والتنقيد سهما صائبا يصمي كل
جاحد عنيد حيث اثبت الحديث الشريف المفيد واسمع المنكر
قوله تعالى وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد
فالحمد لله الموفق المسدد الحميد الفعال لما يريد حيث وضح الحق
السديد بافادة هذا العلامة المجيد والنحرير المجيد **وجه چهل
و ششم** آنکه شیخ محمد الواعظ الهروی ایحدیث شریف را بطرق متعدده
روایت نموده و جد و جهد و کد و کد تمام در اثبات آن فرموده چنانچه در
ریاض الفضائل فصلی خاص برای ایحدیث شریف معقود ساخته و گفته
الفصل الحادي عشر في كونه صلى الله عليه وسلم وكونه كرم الله
وجهه من نور واحد وكونه خليفة عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسكنها في صلب آدم
فساقها حتى قسمها جزئين فجعل جزء في صلب عبد الله وجزء
في صلب ابي طالب فاخرجني نبيا واخرج عليا وصيا ورواه ابو الحسن

روایت نمودن جعفری حدیث نور را در کنز البراهین الکسبیه نسبت نمودن آن بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و سلم بحکم و جزم

روایت نمودن محمد واعظ الهروی حدیث نور را بطرق عدیده در ریاض الفضائل

المغازلي الشافعي في المناقب وعن سلمان قال سمعت حبيبي محمداً رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل
يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل ان يخلق الله آدم بالف عام فلما
خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم يزل في شيء واحد حتى افترقنا
في صلب عبد المطلب ففيّ النبوة وفي علي الخلافة قد رواه ابو الحسن
المغازلي من صحاح الاخبار اقول ففي النبوة اي ختم النبوة وقوله وفي
علي الخلافة اي ختم الخلافة كما كان صلى الله عليه وسلم خاتم النبوة
كذلك كرم الله وجهه خاتم الخلافة وعنه قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل
قبل ان يخلق الله آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم
ذلك النور جزئين جزء انا وجزء علي بن ابي طالب اخرجه الامام
احمد في المناقب من الاكتفاء ونعم ما قال زبدة العرفاء الابرار الشيخ
فريد الدين العطار في كتابه الهينامه پیمبر گفته است ای نور دیده * زیک
نوریم هر دو آفریده * علی چون با نبی آمد زیک نور * یکی باشند هر دو از دوئی دور
وعن المرتضى كرم الله وجهه قال صلى الله عليه وسلم خلقت انا وعلي
من نور واحد فسبح الله تعالى على ساق العرش قبل ان يخلق الله ابونا
آدم بالفي عام فلما خلق آدم صرنا في صلبه ثم نقلنا من كرام الاصلاب
الى مطهرات الارحام حتى صرنا في صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفين
فصيرني في صلب عبد الله وصار علي في صلب ابي طالب فاختارني

بالنبوة واختار علياً بالشجاعة والعلم والفصاحة واشتق لنا
اسماء من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله الاعلى وهذا علي
اخرجه ابن سبع الاندلسي في كتابه الشفاء من الاكتفاء قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي خلق الله نوراً فجزّأه فخلق
العرش من جزء والكواكب من جزء وسدرة المنتهى من جزء وامسك
جزءاً من تحت بطنان العرش حتى خلق آدم عليه السلام فاودعه الله
جبهته وكان ينتقل ذلك من اب الى اب الى عبد المطلب ثم صار
نصفين فنقل جزء الى عبد الله ونصفه الى ابي طالب فخلقت من جزء
وانت من جزء فالانوار كلها من نوري ونورك من الفوائد الجلالي
للسيد جلال الدين البخاري فهذا الهروي الواعظ الصالح ابطل هرير كل نابح
واظهر شناعة هراء كل متعصب قادح وفتّ في عضد كل غمر جامح
حيث اثبت هذا الحديث الشريف من طرق متعددة واضحة
المنار ونص على ان المغازلي رواه من صحاح الاخبار واستحسن
غاية الاستحسان اشعار العطار المثبت حتماً لهذا الحديث
الشريف عن النبي المعتام المختار صلى الله عليه وآله الاطهار
فلم يبق بعد ذلك مجال ومساغ لانكار اهل الفرية والخسار
فاعتبروا يا اولي الابصار واقضوا العجب من الخاطب الجليل
الفخار المستهتر غاية الاستهتار بالالطاط والاطفاء لانوار الاطيار
الاخيار صلوات الله وسلامه عليهم ما تتابع الليل والنهار

وجه چهل و هفتم آنکه احمد بن ابراهیم این حدیث شریف را روایت نموده در کتاب جواهر النفائس علی ما نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه و لم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی حاء النبوة و فی علی الخلافة فهذا احمد بن ابراهیم العالم السائس قد روی هذا الحدیث الشریف و عده من جواهر النفائس فاظهر قوفة کل حاطل خاتل خائس و خرم اس فظائع الهواجس و ردع شنائع الوساوس

روایت نمودن احمد بن ابراهیم در جواهر النفائس حدیث نور را

وجه چهل و هشتم آنکه سید محمد بن سید ماه عالم این حدیث شریف را در تذکرة الابرار حتما و جزما ثابت نموده و تصریح صریح بودن این حدیث از اخبار معتبره معتمده و آثار شهیره مستنده فرموده چنانچه در حال جناب امیر المومنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده مآثرش مظهر اسرار سبحانی و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ربانی بود و علو مراتب و سمو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست و شرف فضائل محامد صفاتش در دفاتر آسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل او از انحصار افزون و تعدد بیان کمالات وی از احاطه امکان بیرون است رفعت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلعم انا و علی من نور واحد معلوم است و عظمت حسبش از کلمه شریفه انت اخی فی الدنیا و الاخرة مفهوم و وفور دانش او از حدیث صحیح انا مدینة العلم و علی بابها ظاهر و شمول جود

ذکر نمودن سید محمد بن سید ماه عالم در تذکرة الابرار تصریح بودن آن خبر معتبر حدیث نور را

از کلام معجز نظام الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة باهر آثار شجاعت او از فحوای لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار متین و اخبار فضیلتش از مضمون لمبارزة علی بن ابی طالب یوم الخندق افضل من اعمال امتی روشن فهذا ابن قمر العالم قد اثبت حتما و جزما هذا الحدیث الصحیح و جعل تلمیعات المسولین المنکرین جالبا للتعییر و التانیب و التقبیح فصیر کل جاحد مبهوت مبهوتا و ترك کل متعصب مدحور مقهورا و اضاف بذکر هذا الحدیث من الفضائل المشرقة سنا الی النور نورا و افاد قلوب المومنین الموقنین فرحا و سرورا و وجدا و حبورا و هم ظهور الذین کانوا قوما بورا

وجه چهل و نهم آنکه محمد صدر عالم این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج ابن اسبوع الاندلسی فی کتاب الشفاء عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور واحد نسبح الله علی یمنة العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی الف عام فلما خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا نصفین فصیرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب ابی طالب اختارنی بالنبوة و اختار علیا بالشجاعة و العلم و الفصاحة و اشتق لنا اسمین من اسمائه فالله محمود و انا محمد و الله الاعلی و هذا علی و نیز محمد صدر عالم در معارج العلی

روایت نمودن محمد صدر عالم حدیث نور را در معارج العلی

بعد تحقیق انیق صد بار حدیث وصایت و اخوت و دیگر فضائل جناب امیر المؤمنین
علیه السلام و نقل کلام ابن العربی که در ما بعد ان شاء الله مذکور می شود
ویؤید ما قلنا ما اخرجه الامام احمد فی المناقب عن سلمان [...]
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت ا[نا]
وعلی نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة عشر [...]
عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و[...]
علی بن ابی طالب و یؤیده ایضا قوله صلی الله علیه وسلم
کنت مع الانبیاء سرا و معی جهرا فهذا صدر العالم الحا[...]
والقرم النحریر الحائز لمحاسن المکارم لم یاخذه فی الصدع ب[...]
لومة عاذل لائم و لم یکترث و لم یحتفل باحد فی تو[...]
کل متعنت عادم فاثبت حدیث النور بابلغ الوضوح و ال[...]
وکسر ظهور ارباب البهت والزور و اخزی کل متعصب مغرور و ج[...]
تزویقات المتهورین باسرهم کهباء منثور و وجه پنجاهم آنکه [...]
بلگرامی حدیث نور را در مقام احتجاج و استدلال وارد کرده چنانچه در [...]
که اول آن اینست الحمد لله الذی خلق الانسان فی احسن تقویم [...]
شانه بالاصطفاء والتکریم اودع فیه نعوتا و فضائل و [...]
شعوبا و قبائل والصلوة والسلام علی حبیبه الذی [...]
علی الانبیاء والمرسلین فضل سببه ونسبه فی الدنیا [...]
الی یوم الدین علی آله الذین هم مفاتح الرحمة و معادن [...]

اما بعد معروض رای خورشید ضیای ماهران نسب اهلبیت رسالت قدا[...]
جواهر زواهر معدن ولایت نموده می آید که نسل آدم علیه السلام و ذریت
اشرف الانام شجره ایست از تخم لقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین و میده در بساتین جعلناکم شعوبا و قبائل بالید و منطوق
لازم الوثوق تعلموا انسابکم لتصلوا ارحامکم برهانیست جلی و حجتی
قوی بر محافظت این شجره بلند و مراقبت این دوحه برومند علی الخصوص
شجره مبارکه ریاض نبوی و فروع مثمره حدائق مرتضوی که اگر تخمی از ان
شجره بدست برد حوادث آواره وادی غربت شود و در ان سرزمین
نشو و نمای بهم رساند از دیده ناظر مستور نماند و اگر شاخی بیگانه به پیوند
آن شجره خود را وانماید دست باغبان بصیرت نشان به نیروی تیشه
تمیز از هم جدا گرداند بناء علی هذا محرر این نامه نامی سید غلام علی بن
سید محمد نوح حسینی واسطی بلگرامی خواست که نسب سادات کرام خطه بلگرام
صانها الله عن طوارق الایام بر صفحه بیان جلوه گر ساند و معلوماتی
که از کتب معتبره انساب حاصل گشته بتحریر ان پردازد مخفی نماند که راقم
ماضیه فاضل ارجمند سید حسن دانشمند خلف الصدق سید عبد القادر
و برادر زاده حقیقی سید عبد النبی انساب سادات واسطی بلگرامی را بقلم آورده
و ایضا علامه نحریر فهامه خبیر جدی و استادی میر عبد الجلیل بن سید احمد
بندگی درین باب نگارش نموده و این حقیر احوال اسلاف را از آنها فرا گرفت
و احوال اخلاف را که قریب العهد ما بودند خود به تنقیح رسانیده رساله

موجب سفید بروی کار آورده شجرهٔ طیبه نام نهاد والله ولی التوفیق
و بیده ازمّة التحقیق میفرماید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل و اصطفی من ولد اسمعیل بنی کنانة
و اصطفی من بنی کنانة قریشا و اصطفی من قریش بنی هاشم
و اصطفانی من بنی هاشم صححه الترمذی ترجمه گفت رسول
علیه السلام بتحقیق که حق سبحانه برگزیده است از فرزندان ابراهیم خلیل
اسمعیل را و برگزیده از فرزندان اسماعیل ذبیح بنی کنانه را و برگزیده
از بنی کنانه قریش را و برگزید از قریش بنی هاشم را و برگزید مرا از بنی هاشم
صحیح گفته است این حدیث را ترمذی و عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خلقت انا و علی من نور
واحد فسبح الله علی متن العرش من قبل ان یخلق ابونا آدم بالفی
الف عام فلمّا خلق آدم صرنا فی صلبه ثم نقلنا من کرام الاصلاب
الی مطهرات الارحام حتی صرنا فی صلب عبد المطلب ثم انقسمنا
نصفین فصیّرنی فی صلب عبد الله و صار علی فی صلب ابی طالب
و اختارنی بالنبوة و اختار علیا بالشجاعة و العلم و الفصاحة و شقّ
لنا اسمین من اسمائه فالله محمود و انا محمد و الله الاعلی و هذا علی اخرجه
ابن اسبوع الاندلسی فی کتاب الشفاء ترجمه مرویست از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که پیدا شدم من و علی
از یک نور پس تسبیح گفت آن نور خدا را بزیر عرش پیش از آنکه پیدا شود

اثبات غلام علی آزاد بلگرامی حدیث نور را و احتجاج بآن

پدر ما آدم بدو هزار سال پس هرگاه پیدا شد آدم شدم من و علی در پشت او پس از آن
انتقال کرده میشدم از پشت بزرگان بسوی پاک رحمها تا آنکه شدیم در صلب
عبد المطلب پس قسمت شدیم دو پاره پس گردانید حق تعالی مرا در پشت
عبد الله و گردانید علی را در پشت ابی طالب و برگزید مرا به نبوت و برگزید
علی را بشجاعت و علم و فصاحت و بر آورد از برای ما نامی از نامهای خود
پس خدا محمود است و من محمدم و خدا اعلی ست و این علی ست اخراج کرد
این حدیث را ابن اسبوع اندلسی در کتاب خود که شفا نام دارد فهذا سبحان
الهند المتخلص بآزاد الحائز من الشرف للطارف و التلاد و من
من الفضل و العلم کل نفاد و السائر جلالة خطره و نبالة قدره
فی شاسعة البلاد و البالغ اقصی المراتب من الاعتبار و الاعتماد
قد بالغ فی التحقیق و الانتقاد حیث روی الحدیث الشریف و ذکره
فی مقام الاحتجاج و الاستناد و اورده فی معرض الاستدلال
و الاستشهاد فبطل بحمد الله ساطع المهاد و مصلح العباد هوس
المبطلین الانکاس الاوغاد و ظهر انهم ذهبوا عریضا فی التحامل
و التعصب و العناد و ارتبکوا فی اسمج البهت و افظع اللداد و فارقوا لقم
السداد و رفضوا منهج الرشاد و من یضلل الله فماله من هاد
و فضائل باهره و مناقب باهره غلام علی آزاد مستغنی از اظهار و بیان نیست
مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السید غلام علی
آزاد بن السید نوح الحسینی نسبا الواسطی حسبا البلگرامی مولدا و

فضائل و مفاخر غلام علی بلگرامی از ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر

منشأ واخفى من هبا الجشتى طريقة الملقب بحسان الهند كر
لنفسه الشريفة ترجمة حافلة بالعربية والفارسية فى غالب
كتبه وهذا خلاصتها ولد فى الخامس والعشرين من صفر يوم الاحد
سنة ١١١٦ بمحروسة بلكرام واتم تحصيل الكتب الدرسية من البداية
الى النهاية على السيد طفيل محمد واخذ اللغة والسير وسند الحديث
المسلسل بالاولية وحديث الاسودين واجازة اكثر كتب الحديث
والشعر العربى والفارسى عن جده القريب من جهة الام السيد عبد الجليل
البلكرامى والعروض والقوافى عن خاله السيد محمد بن السيد عبد الجليل
البلكرامى المتوفى سنة ١١٤٣ ورحل الى البيت العتيق ولذلك قصة
عريضة طويلة ذكرها فى سبحة المرجان وتسلية الفواد وغيرهما
بعبارة احلى من العسل المصفى ومر فى هذه الرحلة على بلاد بهية
المحمية وقرأ بالمدينة المنورة صحيح البخارى على الشيخ محمد حياة السندى
واخذ عنه اجازة الصحاح الستة وسائر مقروآته وصحب الشيخ
عبد الوهاب الطنطاوى المصرى المتوفى سنة واخذ عنه
فوائد جمة وعرض عليه تخلصه آزاد فقال انت من عتقاء الله
تعالى فاستبشر بهذه الكلمة وارخ لحجه بلفظ عمل اعظم ورحل الى
الطائف وزار هناك قبر سيدنا عبد الله بن عباس رضى الله عنه
ثم رجع الى الهند وارخ له لفظ سفر بخير والقى عصا التسيار بورنك
اباد واقام فى تكية الشاه مسافر الغجدوانى المتوفى سنة عند

شاه محمود المتوفى سنة سبعة اعوام وحصل بينه وبين نواب
نظام الدولة ناصر جنك خلف نواب نظام الملك اصفجاه
الموافقة فاحبه حبا شديدا ورفعه مكانا عليا وكان
لا يدعه فى الظعن والاقامة حتى فاز برتبة الشهادة فى سنة ١١٦٤
وكان يوما راكبا على الفيل وآزاد ايضا على فيل آخر فانشد
هو ناصر الاسلام سلطان الورى ❊ ابقاه فى العيش المخلد ربه ❊
حاز المناقب والماثر كلها ❊ جبل الوقار محبنا ونحبه ❊ ولم ينظم
قط فى مدح غنى بيتا الا هذين وكان زيلا باورنك اباد ثابتا
فى مقام الفقر والفناء مجتمعا كالمركز فى دائرة الانزواء ولما توفى
نظام الملك فى سنة ١١٦١ وتولى نظام الدولة رياسة الدكن بالغ
فى اختياره لمنصب من مناصب الامارة فابى ونفض الذيل عن
الهباء وقال هذه الدنيا مثل نهر طالوت غرفة منه حلال والزيادة
عليها حرام وانشد عصابة اعطوا العافين سلطنة ❊ ان سلموني
نفسى فهو مغتنم ❊ وله مصنفات جليلة ممتعة مقبولة منها ضوء
الدرارى شرح صحيح البخارى الى آخر كتاب الزكوة وقفت عليه وذكرت
اوله فى كتابى الحطة بذكر الصحاح الستة وتسلية الفواد وسبحة
المرجان وشفاء العليل فى المواخذات على المتنبى فى ديوانه وغزلان
الهند وسند السعادة وسرو آزاد وخزانه عامره ويد بيضا
وروضة الاولياء ومآثر الكرام تاريخ بلكرام ورسائل اخر

تاریخ غلام علی آزاد بلگرامی

و دیوانان و ما ظهر فی الهند قبله من یکون له دیوان عربی و من
یکون له شعر عربی علی هذه الحالة و قد نصاب القصیدة
احدا و عشرین بیتا الی احد و ثلثین و هی الدرجة الوسطی التی
ترتاح الاسماع و لا تمل الطباع و جملة اشعاره فی الدواوین ثلثة
الاف و ارسلها الی بعض الفضلاء بالمدینة المنورة فعرضها
علی الروضة الخضراء و اوصلها الی داخل شباک القبة الغراء
و الامثلة المترشحة من قلمه فی کتاب سبحة المرجان زائدة
علی ثلثین الف هذا آخر ما لخصته من کتابه المذکور و له الدواوین
السبعة بالعربیة تغزل فیها و اکثر من مدحه صلی الله علیه
و سلم و هی موجودة عندی و له مظهر البرکات فی البحر الفارسی
و اللسان العربی علی وزن المثنوی اجاد فیه کل الاجادة و قد
ذکرت ترجمته ایضا فی کتابی اتحاف النبلاء و اوردت طرفا
صالحا من اشعاره الغراء و له ثلثة دیوان اخر غالبها مدح النبی
صلی الله علیه و سلم و لا یعرف لاحد من علماء الهند من یکون له
الشعر العربی بهذه الکثرة و المتانة و اعطی لقب حسان الهند من
جهة الاستاذ و توفی فی سنه ۱۱۹۴ فی بلدة اورنک اباد و دفن بالموضع
الذی یعرف بالروضة احله الله تعالی فی روضة الجنان و خصه
بنعیم الروح و الریحان و نیز مولوی صدیق حسن خان در اتحاف النبلا گفته
حسان الهند غلام علی بن السید نوح الحسینی نسبا و الواسطی اصلا البلگرامی مولدا

تاریخ غلام علی آزاد بلگرامی

و منشأ الحنفی مذهبا الچشتی طریقة المتخلص فی الفارسیة بآزاد ولادتش بست و پنجم
صفر روز یکشنبه سنه ست عشرة و مائة و الف بوده منشأ ایشان قصبه بلگرام
تابع صوبه اوده از سرزمین پورب است نسب ایشان بزید شهید بن امام
زین العابدین میرسد در ریعان آگاهی سررشته تحصیل علم بدست آورده
و کتب درسی را از بدایت تا نهایت در حلقه درس استاد المحققین میر طفیل محمد
بلگرامی مرتب گذرانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از میر عبد الجلیل
بلگرامی جد فاسد خود اخذ نموده عروض و قوافی و غیره از خال خود میر سید
محمد حاصل کرده و سند صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقروات از
شیخ محمد حیات مدنی و سماعت بعض فوائد علم حدیث از زبان شیخ عبد الوهاب
طنطاوی در مکه کرد طنطاوی اشعار عربی ایشان را بسیار تحسین فرمود
و بگاه آزاد تخلص شنید و معنی آن فهمید فرمود سیدی انت من عتقاء الله
آزاد گفته از این نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار زده
امیدوار بسیار دارم انتقال طنطاوی در سنه سبع و خمسین و مائة و الف ایشان
از علمای مصر بودند و در مکه نزیل انتهی و رسم بیعت بسید لطف الله بلگرامی
بعمل آوردند و مدت العمر سه سفر کردند یکی بسوی شاهجهان آباد دهلی باراده
ملازمت میر عبد الجلیل و دو سال از ایشان تربیت یافته دوم بسوی سیستان
بلده از بلاد سند و در ذیل آن لاهور و ملتان و آچ و بکهر دیده و چهار سال
آنجا نیابت خال خود سید محمد مذکور بر خدمت میر بخشی و وقائع نگاری
نموده سوم سفر حرمین شریفین و تاریخ روانگی آن سفر خیر است و تاریخ معاودت سفر

بیان تصانیف غلام علی آزاد بلگرامی

بخیر و از انجا برگشته بدیار دکن رسیده رنگ اقامت در اورنگ آباد ریختند نظام
رئیس حیدرآباد شاگرد ایشان بود چون وی بعد رحلت پدر بر مسند ایالت
نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا بمرتبه که خواهی میسر ست اختیار باید
و وقت را غنیمت باید شمرد ایشان گفتند آزاد شده ام بنده مخلوقی نمیتوانم شد
دنیا بنهر طالوت میماند غرفه ازان حلالست زیاده حرام و این شعر خواندند
درین بازار که شاهی بگدا بخشند * غنیمت ست که ما را همین بما بخشند * در خزانه
عامره نوشته اند که خواجه حافظ شیرازی سیصد و پنجاه سال پیش بنام و تخلص فقیر
ایما فرموده اند بیت فاش میگویم و از گفته خود دلشادم * بنده عشقم و از هر دو جهان
آزادم * بنده عشق ترجمه غلام علی ست چه عشق عبارت از علی مرتضی ست
چنانکه شعرا در نظم بسته اند تصانیف ایشان بسیارست از انجمله شرح صحیح
بخاری تا کتاب الزکوة بعبارت عربی ده هزار بیت و شمامة العنبر فیما ورد
فی الهند من سید البشر و تسلیة الفواد فی قصائد آزاد سه هزار بیت و سند السعادات
فی حسن خاتمة السادات چهار هزار بیت و روضة الاولیاء در احوال مشایخ مدفونین
که مکانی ست قریب قلعه دولت آباد دکن ید بیضا تذکره شعرا الست هزار بیت
مآثر الکرام تاریخ بلگرام نه هزار بیت خزانه عامره تذکره شعرا دوازده هزار بیت
سبحة المرجان فی آثار هندوستان ده هزار بیت غزلان الهند دو هزار بیت
دیوان فارسی نه هزار بیت مثنوی مظهر البرکات هفت دفتر در عربی مرآة الجمال
قصیده بیست در مدح سراپای محبوب یکصد و پنج بیت دیوان عربی سنه بیت
و شفاء العلیل فی اصطلاحات کلام ابی الطیب المتنبی و هفت دیوان عربی

مسمی بسبع سیاره و دو روی قصائد مستزاد و مردف و مزدوج و ترجیع ست
که هیچ شاعری قبل ایشان این چنین نظم نکرده و هرگز از اهل هند بسمع نرسیده
که او را یک دیوان عربی باشد تا بهفت دیوان چه رسد درین دواوین در مدح
آنحضرت صلی الله علیه وسلم معانی کثیره نادره ایجاد فرموده که مثل آن بهیچکس را
از شعرای مفلقین و فصحای متشدقین میسر نگشته وی حسان هند ست در تغزل
طوری خاص دارد که اصحاب فن آنرا می شناسند محرر سطور قصائد در مدح نبوی را
ازین دواوین سبعه چیده یکجا در دیوانی لطیف فراهم نموده است چون شاعری
بر مزاج ایشان غالب افتاده بود از غایت عربی ابیاتی چند متفرق
بلا ترتیب انتخاب نموده درینجا نوشته می آید الخ **وهرگاه** بتوفیقات ربانیه
و تسدیدات فوقانیه روایت این حدیث شریف از اکابر نحاریر حذاق و اجله
مشاهیر آفاق و اثبات محققین جلیل الفخار و ثقات محدثین عالی نجار و اعاظم
حفاظ کبیر الشان و افاخم ایقاظ رفیع المکان و ارکان ناقدین والا مرتبت و
اساطین ممیزین راسخ المنزله هویدا و آشکارا گردید حالا بگوش حق نیوش احادیث
عدیده که موید و موئز و مصدق و مستند و اثبات باید شنید و وضوح حق الی اقصی
الامد بمیزان اعتبار و استبصار باید سنجید **پس از انجمله است** حدیثی که دلالت
دارد بر آنکه جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم و جناب امیر المومنین علیه السلام
از یک شجره اند و باقی مردم از اشجار شتی و این حدیث شریف را سلیمان بن احمد
الطبرانی و ابو عبدالله محمد بن عبدالله الحاکم و احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی
و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی و شیرویه بن شهردار بن شیرویه

اسامی علمای ناقلین حدیث شجره

الدیلمی و ابوالموید موفق بن احمد المکی الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم و محمد بن یوسف الزرندی و سید شہاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شمس الدین محمد بن یحییٰ بن علی الجیلانی اللاہجی النوربخشی و حسین بن معین الدین الیزدی المیبذی و جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی و ملا علی بن حسام الدین المتقی و ابراہیم بن عبداللہ الوصابی و عطاء اللہ بن فضل اللہ المعروف بجمال الدین المحدث و عبدالرؤف بن تاج العارفین المناوی و شیخ بن محمد الجفری صاحب کنز البراہین و میرزا محمد بن معتمد خان البدخشی و محمد صدر عالم صاحب معارج العلی و نظام الدین احمد دہلوی و مولوی محمد مبین لکھنوی روایت نمودہ اند ابو عبداللہ الحاکم در مستدرک علی الصحیحین در کتاب التفسیر گفتہ اخبرنا الحسین بن علی التمیمی ثنا ابوالعباس احمد بن محمد ثنا ھرون بن حاتم انبا عبدالرحمن بن ابی حماد حدثنی اسحٰق بن یوسف عن عبداللہ بن محمد بن عقیل عن جابر بن عبداللہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی یا علی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وجنات من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ھذا حدیث صحیح الاسناد و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا ابو عبداللہ محمد بن ابی نصر ثنا ابو زکریا ثنا عبدالرحمن بن احمد بن نصر الازدی الحافظ ثنا ابو محمد عبدالغنی بن سعید الازدی الحافظ ثنا یوسف بن القاسم المیانجی عن علی بن العباس المقانعی عن محمد بن مروان عن ابراھیم بن الحکم عن ابیہ عن ابی صالح

حدیث شجرہ از مستدرک حاکم نیسابوری

حدیث شجرہ از مناقب ابن المغازلی

عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا و علی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی و دیلمی در فردوس الاخبار گفتہ ابن عباس انا و علی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی و اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ اخبرنا سید الحفاظ ابو منصور شہردار بن شیرویہ بن شہردار الدیلمی فیما کتب الی من ھمدان قال اخبرنا الرئیس عبدوس بن عبداللہ بن عبدوس الھمدانی بھمدان اجازۃ قال اخبرنا الشریف ابوطالب الفضل بن محمد الجعفری باصبہان قال اخبرنی الحافظ ابوبکر بن مردویہ اجازۃ قال حدثنا جدی قال حدثنا عبداللہ بن اسحاق البغوی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابی العوام قال حدثنا ابی قال حدثنا عمر بن عبدالغفاری قال حدثنا محمد بن علی السلمی عن عبداللہ بن محمد بن عقیل عن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا و علی من شجرۃ واحدۃ والناس من اشجار شتی و محمد بن یوسف بن محمود بن الحسن الزرندی در نظم درر السمطین گفتہ قال جابر بن عبداللہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وفی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء واحد و سید شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ عن جابر بن عبداللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ انہ سمع النبی صلی اللہ علیہ وعلی الہ وبارک وسلم یقول الناس من شجر شتی وانا وانت یا علی من شجرۃ واحدۃ ثم قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ

۱ حدیث شجرہ از فردوس الاخبار دیلمی

۲ حدیث شجرہ از کتاب المناقب اخطب خوارزم

۳ حدیث شجرہ از نظم درر السمطین زرندی

۴ حدیث شجرہ از توضیح الدلائل شہاب الدین احمد

وعلى آله وبارك وسلم وفي الارض قطع متجاورات حتى بلغ يسقى بماء
واحد رواه الصالحانى باسناده الى الحافظ ابن مردويه ورواه ايضا
الشيخ شمس الدين الزرندى شمس الدين محمد بن يحيى بن على الجيلانى اللاهجى
در شرح گلشن راز گفته ست نه هر سایه که اول گشت حاصل و آخر شد یکی دیگر بغایت
یعنی چنانچه از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم در
نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه وتعین کمالی ظهور
یافته بود تا زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که وقت استوا بود رسید و سایه
پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و میل بجانب انحطاط و مقابل
از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی وشخصی از اولیا واقع تواند بود چه در دوره
و مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت با
حضرت محمدی علیه وآله السلام درجات نبوت که مشابه مشرق تصور نموده شد
نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست کما قال ادنی الناس بعیسی بن
مریم فانه لیس بینی و بینه نبی یعنی نبی که داعی خلق بحق باشد که عبارت از
نبی مرسل است و از جانب مغرب که جانب طرف ولایت تصور نموده شد مبدا
مرتضی علی گشت و حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود که ان علیا منی
وانا منه وهو ولی کل مومن و ایضا انا نقاتل علی تنزیل القرآن وعلی
یقاتل علی تاویل القرآن و ایضا قال علیه السلام لابی بکر کفی و کف علی
سواء فی العدل و ایضا قال انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم
فلیات الباب و قال ایضا انا و علی من شجرة واحدة والناس من شجر شتی

وایضا قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة والناس
جزءا واحدا وایضا اوصی من آمن بی وصدقنی بولایة علی بن ابی طالب
فمن تولاه فقد تولانی ومن تولانی فقد تولی الله وایضا قال لما
اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله الی سلهم
یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار
بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب و حسین میبذی در فواتح گفته جابر بن
عبد الله روایت کرده که مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود والناس من شجر
شتی وانا وانت یا علی من شجرة واحدة و این آیه خواند و فی الارض قطع متجاورات
وجنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد
نفضل بعضها علی بعض فی الاکل و جلال الدین سیوطی در رسالة القول الجلی
فی فضائل علی گفته الحدیث الثالث عشر عن جابر ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال انا و علی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی اخرجه
الدیلمی و ملا علی متقی در کنز العمال گفته انا و علی من شجرة واحدة والناس
من اشجار شتی للدیلمی عن جابر و نیز در کنز العمال مذکورست یا علی الناس
من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة لک عن جابر و ابراهیم بن عبد الله
الوصابی در کتاب الاکتفا گفته عن جابر رضی الله عنه قال انا و علی من
شجرة واحدة والناس من اشجار شتی اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس
و نیز در کتاب الاکتفا مذکورست . عنه ای عن علی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اشبهت خلقی و خلقی وانت من شجرتی التی انا منها

اخرجه الخطیب فی فضائل الصحابة وجمال الدین محدث در اربعین مناقب جناب
امیر المومنین علیه السلام گفته الحدیث الرابع عن جابر بن عبد الله الانصاری قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لعلی بن ابی طالب الناس
من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبی صلی الله علیه وسلم
وفی الارض قطع متجاورات حتی بلغ یسقی بماء واحد انتهی نقلا عن نسخة
عتیقة وعبد الرؤف مناوی در کنوز الحقائق گفته انا وعلی من شجرة و[احدة]
والناس من اشجار شتی فر ای اخرجه الدیلمی فی الفردوس وشیخ محمد
الجفری در کنز البراهین الکسبیة والاسرار الوهبیة الغیبیة لسادات المشائخ
الطریقة العلویة الحسینیة الشعیبیة گفته وقال صلی الله علیه وسلم الناس
من شجرة شتی وانا وعلی من شجرة واحدة ومیرزا محمد بن معتمد خان بدخشی
در مفتاح النجا گفته اخرج الطبرانی فی الاوسط عن جابر والدیلمی عنه
وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الناس من شجر شتی وانا وعلی من شجرة واحدة ونیز میرزا محمد در مفتاح النجا
گفته اخرج یعنی ابن مردویه عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما
انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول یا علی الناس من شجر شتی
وانا وانت من شجرة واحدة ثم قرأ النبی صلی الله علیه وسلم وجنات
من اعناب وزرع ونخیل صنوان وغیر صنوان یسقی بماء واحد ومحمد
صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی گفته اخرج الحاکم عن جابر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی الناس من شجر شتی و[انا]

حدیث شجره از اربعین جمال الدین محدث

حدیث شجره از کنوز الحقائق

حدیث شجره از کنز البراهین جفری

الفصل الخامس من الباب الثالث فی ذکر امیر المومنین

حدیث شجره از مفتاح النجا

الفصل الحادی عشر فی الآیات النازلة فی شانه من الباب الثالث فی ذکر علی

حدیث شجره از معارج العلی محمد صدر عالم

وانت من شجرة واحدة ونظام الدین سهالوی در تحفة المحبین گفته اخرج الحاکم
وابن مردویه عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی یا علی
الناس من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحیح علی رای الحاکم
یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم علی مرتضی را ای علی مردمان از درختهای
مختلفه اند ومن و تو از یک درختیم وفی بعض الروایات خلقت انا وانت من
طینة ابراهیم [illegible] نبی و حیدر از یک آب و خاک اند دو روحانی تن از یکجان
یک اند ومولوی محمد مبین در کتاب وسیلة النجاة گفته اخرج الحاکم وابن
مردویه عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی یا علی الناس
من شجر شتی وانا وانت من شجرة واحدة وهو صحیح علی رای الحاکم و فرمود
رسول خدا علی مرتضی را ای علی مردمان از درختان مختلفه اند ومن و تو از یک درختیم
و از انجملهٔ است حدیث شجره باسلوب دیگر که حاصلش این است که خلق کرده شد
جناب رسالتمآب از شجره که آنحضرت اصل آنست وجناب امیر المومنین علیه السلام
فرع آن وحسنین علیهما السلام اغصان آن واین حدیث شریف را عبد الله
بن احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وسلیمان بن احمد الطبرانی وابو نعیم احمد بن
عبد الله الاصفهانی وابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف
بابن المغازلی وعلی بن الحسن المعروف بابن عساکر ومحمد بن یوسف الکنجی وملک العلما
شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی وسید شهاب الدین احمد صاحب
توضیح الدلائل روایت نموده اند. عبد الله بن احمد در زوائد مسند والد
خود گفته اخبرنا علی بن اسحق بن عیسی ثنا عثمان بن عبد الله ثنا

ص خاتمه در بیان فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام و دیگر ائمه طاهرین و وجوب محبت شان

حدیث یا علی خلقت انا وانت ... از عبد الله بن احمد

عبداللہ بن لھیعۃ عن ابی الزبیر المکی قال سمعت جابر بن عبداللہ یقول
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعرفات وعلی تجاھہ فاومی النبی
صلی اللہ علیہ وسلم الی علی وقال ادن منی یا علی فدنا علی منہ
فقال ضع خمسک فی خمسی یعنی کفک فی کفی یا علی خلقت انا وانت
من شجرۃ انا اصلھا وانت فرعھا والحسن والحسین اغصانھا فمن تعلق
بغصن منھا ادخلہ اللہ الجنۃ یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا
کالحنایا وصلوا حتی یکونوا کالاوتار ثم ابغضوک لاکبھم اللہ تبارک
وتعالی علی وجوھھم فی النار وابو نعیم اصفہانی در منقبۃ المطھرین علی ما نقل
عن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان بعرفات وعلی تجاھہ فقال یا علی
ادن منی ضع خمسک فی خمسی یا علی خلقت انا وانت من شجرۃ
انا اصلھا وانت فرعھا والحسن والحسین اغصانھا من تعلق بغصن
منھا ادخلہ الجنۃ وابن المغازلی در کتاب المناقب گفتہ قولہ علیہ السلام
خلقت انا وانت من شجرۃ الحدیث اخبرنا ابو نصر احمد بن موسی
بن عبد الوھاب بن الطحان اجازۃ عن ابی الفرج احمد بن علی الحنوطی
القاضی نا عبد الحمید نا عبداللہ بن محمد بن ناجیۃ نا عثمان بن عبداللہ
القرشی بالبصرۃ نا عبداللہ بن لھیعۃ عن ابی الزبیر واسمہ محمد بن مسلم
بن تدرس عن جابر بن عبداللہ قال بینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ذات یوم بعرفات وعلی تجاھہ اذ قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ادن منی یا علی ضع خمسک فی خمسی خلقت انا و

من شجرۃ فانا اصلھا وانت فرعھا والحسن والحسین اغصانھا فمن تعلق
بغصن منھا ادخلہ اللہ الجنۃ ونیز در کتاب المناقب گفتہ قولہ علیہ السلام
لعلی ضع خمسک فی خمسی الحدیث اخبرنا احمد بن المظفر العطار ثنا
عبداللہ بن محمد الملقب بابن السقا الحافظ ثنا احمد بن محمد بن نجویہ
المخزومی ببغداد ثنا عثمان بن عبداللہ العثمانی ثنا ابن لھیعۃ عن
ابی الزبیر قال سمعت جابر بن عبداللہ یقول کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم بعرفات وعلی تجاھہ فاومی الی علی فاقبلنا
نحوہ وھو یقول ادن منی یا علی قد نا منہ فقال ضع خمسک فی خمسی
فجعل کفہ فی کفہ فقال یا علی خلقت انا وانت من شجرۃ انا
اصلھا وانت فرعھا والحسن والحسین اغصانھا فمن تعلق بغصن منھا
ادخلہ اللہ الجنۃ یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا
وصلوا حتی یکونوا کالاوتار وابغضوک لاکبھم اللہ فی النار ومحمد بن
یوسف محمد الکنجی در کفایۃ الطالب گفتہ الباب الثامن والخمسون فی تخصیص
علی علیہ السلام بقولہ انا مدینۃ العلم وعلی بابھا اخبرنا العلامۃ
قاضی القضاۃ صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضی القضاۃ شیخ المذاھب
ابی المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجۃ العرب زید بن الحسن الکندی
اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا زین الحفاظ وشیخ اھل الحدیث علی الاطلاق
احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبداللہ بن محمد بن عبداللہ
حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا

عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسمعیل بن ابراهیم الهمدانی عن ابی اسحق عن الحرث عن علی و عن عاصم بن ضمرة عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شجرة انا اصلها و علی فرعها والحسن والحسین ثمرها والشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب انا مدینة العلم و علی بابها من اراد المدینة فلیاتها من بابها قلت هکذا روی الخطیب فی تاریخه و نیز در کفایة الطالب گفته اخبرنا الحافظ یوسف بن خلیل بن عبد الله الدمشقی بحلب اخبرنا محمد بن اسمعیل بن محمد الطرسوسی اخبرنا ابو منصور محمد بن اسمعیل الصیرفی اخبرنا ابو الحسین بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنی الحسن بن ادریس التستری حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصیرفی البصری حدثنا فضال بن جبیر حدثنا ابو امامة الباهلی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی و علیا من شجرة واحدة فانا اصلها و علی فرعها و فاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمرها فمن تعلق بغصن من اغصانها نجی ومن زاغ عنها هوی ولو ان عبدا عبد الله بین الصفا والمروة الف عام ثم الف عام ثم الف عام ثم لم یدرک محبتنا اکبه الله علی منخریه فی النار ثم تلا قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قلت هذا حدیث عال رواه الطبرانی فی معجمه کما اخرجناه سواء و رواه محدث الشام فی کتابه بطرق شتی فمن ذلک ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری ببغداد و ابراهیم بن عثمان الکاشغری ثم المصلی قالا اخبرنا الحافظ

ابو القاسم علی بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزة بن احمد بن عبد الله بن علی المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم بن سعید الزاهدی الفقیه اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزار حدثنا ابو العباس احمد بن موسی بن زنجویه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله بن عمرو بن عثمان حدثنا عبد الله بن لهیعة عن ابی الزبیر قال سمعت جابر بن عبد الله یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرفات و تجاهه علی فاومی الی علی فاتینا النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول ادن منی یا علی فدنا منه علی فقال ضع خمسک فی خمسی یعنی کفک فی کفی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن منها ادخل الجنة یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا و صلوا حتی یکونوا کالاوتار ثم ابغضوک لاکبهم الله فی النار قلت هکذا رواه فی ترجمة علی من کتابه و نیز در کفایة الطالب گفته اخبرنا المفتی ابو نصر هبة الله الشیرازی اخبرنا الحافظ علی بن عساکر اخبرنا ابو القسم السمرقندی اخبرنا اسمعیل بن مسعدة اخبرنا حمزة بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا عمر بن سنان حدثنا الحسن بن علی ابو عبد الغنی الازدی حدثنا عبد الرزاق عن ابیه عن میناء بن ابی میناء مولی عبد الرحمن بن عوف انه قال الا تسألونی قبل ان یشوب الاحادیث الاباطیل قال رسول الله انا الشجرة و فاطمة فرعها و علی لقاحها والحسن والحسین

ثمرها وشیعتنا ورقها فالشجرة اصلها فی جنة عدن والاصل والفرع
واللقاح والثمر والورق فی الجنة قلت اخرجه محدث دمشق فی مناقبه
بطرق وانشدنا الشیخ ابوبکر بن فضل الله الحلبی الواعظ فی المعنی لبعضهم
یا حبذا دوحة فی الخلد ثابتة * ما فی الجنان لها شبه من الشجر * المصطفی
اصلها والفرع فاطمة * ثم اللقاح علی سید البشر * والهاشمیان سبطان
لها ثمر * والشیعة الورق الملتف بالثمر * هذا حدیث رسول الله جاء به
اهل الروایة فی العالی من الخبر * انی بحبهم ارجو النجاة غدا * والفوز فی زمرة
من احسن الزمر * وملک العلماء شهاب الدین بن
شمس الدین بن عمر زاولی دولت آبادی در هدایة السعداء میفرماید و فی الزاهدیة وفی
مجمع الاخبار عند قوله تعالی ندع ابناءنا وابناءکم وان الله تعالی خلق
الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة انا اصلها وعلی
فرعها والحسنان ثمارها واولادها اغصانها وشیعتهم اوراقها فمن تعلق
بغصن من اغصانها نجی ومن زاغ عنها غوی وهوی ولو کان عبد الله تعالی
بین الصفا والمروة الف عام ثم الف عام حتی یصیر کالشن البالی لم یدرک
محبتنا اکبه الله علی منخریه ثم تلا هذه الآیة قل لا اسألکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی حاصلش مصطفی فرمود که خداوند عالم مرا و علی را
از یک درخت آفریده من کنت مولاه فعلی مولاه شاهد این مقاله است من اصلم
و علی فرع ست لاجرم بیعت من اصل باشد و بیعت تو فرع و فرزندان من میوه
آن درخت اند هر که تمسک کند و چنگ محکم بشاخ آن درخت زند نجات یابد هر که

خشید فرود افتاده بی راه شد اگر چه باشد بنده که پرستنده خدا را هزار اند
هزار سال در میان صفا و مروه تا آنکه شده چون مشک کهنه و در نیافته است دوستی
ما و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة ان نمازیست که از میان
دو لب چون آواز سرنای بیرون می آرد و بسنگ میزند و چون فردا برخیزد بر روی
ندارد خدای تعالی او را در دوزخ بر دو پره بینی و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
علی ترجیح الفضائل گفته وقال سلطان العلماء فی عصره وبرهان العرفاء
فی دهره الشیخ القدوة فی الاجلة الاعلام مفتی الانام عز الدین عبد العزیز
بن عبد السلام عن لسان حال الدال الاصحاب بلا مقال وافضل الائمة
الذی علی الخصال علی ولی الله فی الارض والسماء رضی الله تعالی عنه
ونفعنا به فی کل حال یا قوم نحن اهل البیت عجنت طینتنا بید العنایة فی
الحمایة بعد ان رش علینا فیض الهدایة ثم خمرت بخمیرة النبوة وسقیت
بالوحی ونفخ فیها روح الامر فلا اقدامنا تزول ولا ابصارنا تضل ولا انوارنا
تقل واذا نحن ضللنا فمن بالقوم یدل الناس من اشجار شتی وشجرة
النبوة واحدة ومحمد رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم
اصلها وانا فرعها وفاطمة الزهراء ثمرها والحسن والحسین اغصانها
تمسه اصلها نور وفرعها نور وثمرها نور وغصنها نور یکاد زیتها یضیء ولو لم
نار نور علی نور **از انجمله** است حدیثی که از آن ظاهر است که حق تعالی در شب معراج
بجناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ارشاد فرموده که خلق کردم ترا از نور خود
و خلق کردم علی را از نور تو اخطب خوارزم در مناقب گفته البنانی تهذیب الائمة

هذا قال اخبرنا ابو القسم نصر بن محمد بن علی بن تریک المقری قال اخبرنی
والدی ابو بکر محمد قال ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری قال
حدثنا احمد بن محمد بن عبد الله النابجی البغدادی من حفظه بدینور
قال حدثنا محمد بن جریر الطبری قال حدثنی محمد بن حمید الرازی قال حدثنا
العلاء بن الحسین الهمدانی قال حدثنا ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی
عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسئل
بای لغة خاطبک ربک لیلة المعراج فقال خاطبنی بلغة علی بن ابی طالب
فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لا کالاشیاء
لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری وخلقت علیا
من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد احدا الی قلبک احب من علی بن
ابی طالب فخاطبتک بلسانه [illegible] وسید علی خان مدنی در کتاب تذکره فرموده حدثنی
والدی السید الاجل احمد نظام الدین عن والده السید الجلیل محمد معصوم
عن شیخه المحقق المولی محمد امین الاسترابادی عن شیخه طراز المحدثین
المیرزا محمد الاسترابادی عن السید ابی محمد محسن قال حدثنی ابو علی شرف
الاباء عن ابیه منصور غیاث الدین استاد البشر عن ابیه محمد صدر الحقیقة
عن ابیه منصور غیاث الدین عن ابیه محمد صدر الدین عن ابیه اسحق
عز الدین عن ابیه علی ضیاء الدین عن ابیه عربشاه نبی الدین عن
ابی الحسن الامیر نجیب الدین عن ابیه الامیر خطیر الدین عن ابیه
ابی علی الحسن جمال الدین عن ابیه ابی جعفر الحسین العزیزی عن ابیه ابی

علی بن

علی عن ابیه ابی ابراهیم زید الاعشم عن ابیه ابی شجاع علی عن ابیه
ابی عبد الله محمد عن ابیه ابی عبد الله جعفر عن ابیه احمد السکین
عن ابیه جعفر عن ابیه ابی جعفر محمد عن ابیه زید الشهید عن ابیه
علی زین العابدین عن ابیه الحسین سید الشهداء عن ابیه امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وقد
سئل بای لغة خاطبک ربک لیلة المعراج قال خاطبنی بلسان علی
فالهمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد انا شیء لیس
کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری
وخلقت علیا من نورک اطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد فی قلبک
احب من علی بن ابی طالب فخاطبتک بلسانه کیما یطمئن قلبک
توضیح اقول هذا الحدیث الشریف رواه ایضا ابو المؤید الموفق بن
احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم فی الباب السادس من کتاب
مناقب امیر المؤمنین بسند آخر وتغییر یسیر فی متنه ونصه اخبرنا
ابو القاسم نصر بن محمد بن علی بن زیرک المقری حدثنا والدی ابو بکر
محمد قال حدثنا ابو علی عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری حدثنا
احمد بن محمد بن عبد الله النابجی البغدادی من حفظه بدینور
حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا العلاء بن الحسین الهمدانی حدثنا
ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وسئل بای لغة خاطبک ربک لیلة المعراج

قال خاطبنی بلغۃ علیؑ فالھمنی ان قلت یا رب خاطبتنی ام علی فقال یا احمد
انا شیء لا کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبہات خلقتک
من نوری و خلقت علیا من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم
اجد احدا الی قلبک احب من علی بن ابی طالب فخاطبتک بلسانہ
کیما یطمئن قلبک انتہی واللغۃ کاللسان کما یطلق علی ما یعبر بہ کل
قوم عن اغراضھم کلغۃ العرب ولغۃ العجم یطلق علی ما یعبر بہ
الانسان الواحد عن غرضہ من النطق وتقطیع الصوت الذین
تمتاز بہما الاشخاص بعضہا عن بعض ویعبر عنہا باللھجۃ فقول
السائل فی الحدیث بای لغۃ خاطبک ربک یحتمل المعنیین
وقولہ علیہ السلام خاطبنی بلسان علی ای بلغۃ علیؑ کما فی روایۃ
الخوارزمی یراد بہ المعنی الثانی وھو یتضمن الجواب عن المعنی الاول
ایضا ان کان مرادا لان لغۃ علیؑ کانت عربیۃ وقاس الشیء بالشیء
قدرہ ای جعلہ علی مقدارہ والشبہات جمع شبہۃ کغرفۃ وغرفات
قال فی القاموس الشبہۃ بالضم الالتباس والمثل انتہی وارادۃ المعنی
الثانی ھنا اظھر ای لا یوصف بالامثال وان کان المعنی الاول ظاہرا
ازانجملہ است آنکہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخطاب حضرت
امیر المومنین علیہ السلام ارشاد فرمودہ خلقت انا وانت من نور اللہ
تعالی ابو المؤید حموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنہ گفتہ انبانی ابو الیمن
عبد الصمد بن عبد الوہاب بن عساکر الدمشقی بمکۃ شرفہا اللہ

قال

قال انبانا المؤید بن محمد بن علی الطوسی کتابۃ انبانا عبد الجبار بن محمد
الحواری البیہقی انبانا الامام ابو الحسن علی بن احمد الواحدی قال انبانا
ابو محمد عبد اللہ بن یوسف انبانا محمد بن حامد بن حرث القیمی حدثنا
الحسن بن عرفۃ حدثنا علی بن قدامہ عن میسرۃ بن عبد اللہ بن عبید الکریم
الجزری عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول لعلی خلقت انا وانت من نور اللہ تعالی **وازانجملہ است**
حدیث الحسن والحسین نوران من نور اللہ ملک العلیاء مولانا باوی در بدایۃ
السعدا گفتہ ویروی ان الحسن والحسین نوران من نور اللہ ونیز در بدایۃ
السعدا مسطور است منشور حسن و حسین ہم از آن نوراند چنانچہ گفت الحسن
والحسین نوران من نور رب العالمین ودر جلوہ سابع عشر از بدایۃ
السعدا مسطور عصمنا اللہ من المعترض انتہی و ظاہرست کہ ہرگاہ حسنین
علیہما السلام از نور الہی باشند جناب امیر المومنین علیہ السلام بالاولی از نور
الہی باشد **ازانجملہ است** حدیث خلق بلا کہ از نور جناب امیر المومنین
علیہ السلام اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ انبانی الامام الحافظ
صدر الحفاظ ابو العلاء الحسن بن احمد العطار الہمدانی وقاضی القضاۃ
الامام الحافظ نجم الدین ابو منصور محمد بن الحسین بن محمد
البغدادی قالا انبانا الشریف الامام الاجل نور الہدی ابو طالب
الحسین بن محمد بن علی الزینبی رحمہ اللہ عن الامام محمد بن احمد بن علی
بن الحسن بن شاذان حدثنی محمد بن حمید الخراز عن الحسین بن

عبد الصمد بن یحیی بن محمد بن القاسم القزوینی عن محمد بن الحسن الحافظ
عن احمد بن محمد عن هدبه بن خالد عن حماد بن سلمة بن ثابت عن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلق الله تعالی من نور وجه
علی بن ابی طالب سبعین الف ملك یستغفرون له ولمحبیه الی یوم القیمة
ونیز اخطب در کتاب المناقب گفته اخبرنی سید الحفاظ ابو منصور شهردار
بن شیرویه بن شهردار الدیلمی الهمدانی فیما کتب الی من همدان قال
اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله الهمدانی کتابة قال حدثنا
الشیخ الخطیب ابو الحسن صاعد بن محمد الغیاثی الدامغانی بدامغان
قال حدثنا ابو یحیی محمد بن عبد العزیز البسطامی قال حدثنا
ابو بکر القرشی قال حدثنا ابو سعید الحسین بن علی بن زکریا قال
حدثنا هدبة بن خالد القیسی عن حماد بن ثابت البنانی عن عبید
بن عمیر اللیثی عن عثمان بن عفان قال قال عمر بن الخطاب ان الله
تعالی خلق ملائکة من نور وجه علی بن ابی طالب و
هرگاه بعون الله المنعام از بیان متین النظام نهایت شناعت
وبطلان جسارت مخاطب ثقة مقام بر تکذیب ارشاد سرور انام صلی الله علیه
وآله الکرام وکمال اعتماد واعتبار آن هم بثبوت تواتر آن هم ثبوت
صحت سند آن وثبوت مؤیدات وشواهد آن ظاهر شد حالا شروع
می نمایم بحول مرفوعات مفیض الخیرات در نقض تفصیلی فقرات بلاغت
سمات مخاطب رفیع الدرجات **قوله** حدیث هشتم روایت کنند که آنحضرت

فرمود کنت انا وعلی بن ابی طالب نورا بین یدی الله الخ **اقول** جناب
مخاطب باهر حاوی محاسن ومفاخر وحائز مناقب ومآثر درین عبارت
حسب این عادت قدیم مزید صدق ودیانت وحذق وامانت ظاهر فرموده
اعنی بلفظ روایت کنند چنان واضح نموده که این حدیث شریف از
منفردات ومختصات اهل حق وحضرات سنیه از اخراج آن سعادت روایت فضیلت
جلیله این حدیث جمیله وصی بر حق امام مطلق محروم ومحکم بوصمت کتم فضل
باب مدینة العلوم علیه وآله افضل الصلوة والسلام من الحی القیوم موسوم
حالانکه سابقا دانستی که اکابر علمای اعلام واساطین نقاد فخام واجله جهابذه
عالی مقام ومقتدایان اعیان وارکان جلیل الشان وائمه رفیع المکان
سنیه حیازت قصب سبق در مضمار شرف ذکر ونشر این فضیلت طیبة
النشر فرموده اند ونیز هرگاه این حدیث را از اهل حق نقل نموده بودند
پس می بایست که سند آن هم از اهل حق نقل میکردند حالانکه از ذکر سند آن
مطلقا اعراض واستنکاف فرمودند بلکه این حدیث را محذوف السند
ذکر کرده و قلب در سند غیر مذکور رسانیده بر عوام خود اغماض نموده و داد کمال
جهالت وبضاعت درین شأن داده اند واگر شاه صاحب را نظر بر حدیث نور
از طریق اهل حق بوده پس کاش کل یا اکثر طرق این حدیث شریف که در کتب
اهل حق مذکور ومسطور است ذکر میفرمودند واگر این هم بسبب کثرت شغل
وقلت توجه امکانی نداشت لا اقل اشاره اجمالیه بتعدد طرق آن میفرمودند
تا از کتمان واخفا محفوظ ومصون میماندند وبر متتبع ومتفحص ظاهر وواضح است

لا اہل حق این حدیث شریف با مؤیدات آن با سالیب متنوعه بطرق کثیره
متظافره واسانید متعدده متوافره روایت نموده اند پس اعراض از ذکر
آنهمه طرق اجمالا والتفابر یک طریق و نسبت آن بایشان تدلیس بر تدلیس
وانضاج صناعت تلبیس ست پس باید دانست که ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن
یعقوب الکلینی در کافی فرموده احمد بن ادریس عن الحسین بن عبد الله
الصغیر عن محمد بن ابراهیم الجعفری عن احمد بن علی بن محمد بن
عبد الله بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله کان
اذ لا کان فخلق الکان والمکان وخلق نور الانوار الذی نورت منه الانوار
واجری فیه من نوره الذی نورت منه الانوار وهو النور
الذی خلق منه محمدا وعلیا فلم یزالا نورین اولین اذ لا شیء
کون قبلهما فلم یزالا یجریان طاهرین مطهرین فی الاصلاب
الطاهرة حتی افترقا فی اطهر طاهرین فی عبد الله وابی طالب
قال المجلسی ره فی البحار بعد نقل الروایة المذکورة
بیان قوله اذ لا کان لعله مصدر بمعنی کون کالقال والقول والمراد به
الحدوث ای لم یحدث شیء بعد او هو بمعنی الکائن ولعل المراد بنور
الانوار اولا نور النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذ هم منور ارواح الخلق
بالعلوم والهدایات والمعارف بل سبب لوجود الموجودات وعلة
غائیة لها واجری فیه ای فی نور الانوار من نوره ای من نور ذاته
ای من افاضاته وهدایاته التی نورت منها جمیع الانوار حتی نور الانوار

المراد

المذکور اولا قوله وهو النور الذی ای نور الانوار المذکور اولا والله
یعلم اسرار اهل بیت نبیه صلوات الله علیهم ونیز در کافی فرموده
الحسین بن محمد عن محمد بن عبد الله عن محمد بن سنان عن المفضل
عن جابر بن یزید قال قال لی ابو جعفر یا جابر ان الله اول ما خلق خلق
محمدا وعترته الهداة المهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی الله
قلت وما الاشباح قال ظل النور ابدان نورانیة بلا ارواح وکان
مؤیدا بروح واحد وهی روح القدس فبه کان یعبد الله وعترته
ولذلک خلقهم حلماء علماء بررة اصفیاء یعبدون الله بالصلوة
والصوم والسجود والتسبیح والتهلیل ویصلون الصلوة ویحجون و
یصومون قال المجلسی فی البحار بعد نقل الروایة المذکورة توضیح
قوله اشباح نور لعل الاضافة بیانیة ای اشباحا نورانیة والمراد
بها الاجسام المثالیة فقوله بلا ارواح لعله اراد بلا ارواح حیوانیة
والارواح بنفسها سواء کانت مجردة او مادیة لان الارواح ما لم
تتعلق بالابدان فهی مستقلة بنفسها ارواح من جهة واجساد
من جهة فهی ابدان نورانیة لم تتعلق بها ارواح اخر وظل النور ایضا
اضافة بیانیة وتسمی عالم الارواح والمثال بعالم الظلال لانها
ظلال تلک العالم وتابعة لها او لانها لتجردها ولعدم کثافتها شبیهة
بالظل وعلی الاحتمال الثانی یحتمل ان تکون الاضافة لامیة بان
یکون المراد بالنور نور ذاته تعالی فانها من آثار ذلک النور والمعنی

دقیق فقطن ونیز در کافی فرموده احمد بن ادریس
عن الحسین بن عبید الله عن محمد بن عیسی و محمد بن
عبدالله عن علی بن حدید عن مرازم عن ابی عبدالله علیه السلام
قال قال الله تبارک وتعالی یا محمد انی خلقتک وعلیا نورا یعنی روحا
بلا بدن قبل ان اخلق سمواتی وارضی وعرشی وبحری فلم تزل تهللنی
وتمجدنی ثم جمعت روحیکما فجعلتهما واحدة فکانت تمجدنی وتقدسنی
وتهللنی ثم قسمتها ثنتین وقسمت الثنتین ثنتین فصارت اربعة
محمد واحد وعلی واحد والحسن والحسین ثنتان ثم خلق الله فاطمة
من نور ابتداها روحا بلا بدن ثم مسحنا بیمینه فافضی نوره فینا
ونیز در کافی فرموده علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن علی بن
ابراهیم عن علی بن حماد عن المفضل قال قلت لابی عبدالله علیه السلام
کیف کنتم حیث کنتم فی الاظلة فقال یا مفضل کنا عند ربنا لیس
عنده احد غیرنا فی ظلة خضراء نسبحه ونقدسه ونهلله ونمجده
وما من ملک مقرب ولا ذی روح غیرنا حتی بدا له فی خلق الاشیاء
فخلق ما شاء وکیف شاء من الملائکة وغیرهم ثم انهی علم ذلک الینا
ونیز در کافی فرموده الحسین بن محمد الاشعری عن معلی بن محمد عن ابی
الفضل عبدالله بن ادریس عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر
الثانی فاجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله تبارک وتعالی
لم یزل متفردا بوحدانیته ثم خلق محمدا وعلیا وفاطمة فمکثوا

الف دهر ثم خلق جمیع الاشیاء فاشهدهم خلقها واجری طاعتهم
علیها وفوض امورها الیهم فهم یحلون ما یشاؤن ویحرمون
ما یشاؤن ولن یشاؤا الا ان یشاء الله تبارک وتعالی ثم قال
یا محمد هذه الدیانة التی من تقدمها مرق ومن تخلف عنها
محق ومن لزمها لحق خذها الیک یا محمد وابو عبدالله محمد بن العباس
بن ماهیار در کتاب ما نزل من القرآن فی اهل البیت علی ما فی غایة
المرام فرموده حدثنا عبدالعزیز بن یحیی عن احمد بن محمد عن عمر
بن یونس الحنفی الیمانی عن داود بن سلیمان المروزی عن الربیع
بن عبدالله الهاشمی عن اشیاخ من آل علی بن ابی طالب قالوا
قال علی علیه السلام فی بعض خطبه انا آل محمد کنا انوارا حول
العرش فامرنا الله تعالی بالتسبیح فسبحنا وسبحت الملائکة بتسبیحنا
ثم اهبطنا الی الارض فامرنا الله بالتسبیح فسبحنا فسبحت اهل الارض
بتسبیحنا فانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون وفرات بن ابراهیم در
تفسیر خود فرموده جعفر بن محمد بن شیرویه القطان معنعنا عن
الاوزاعی عن صعصعة بن صوحان والاحنف بن قیس قالا جمیعا
سمعنا ابن عباس یقول کنت مع رسول الله صلی الله علیه وآله
وساق الحدیث الی ان قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
خلقنی الله نورا تحت العرش قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف
سنة فلما ان خلق الله آدم القی النور فی صلب آدم فاقبل ینتقل

ذلک النور من صلب الی صلب حتی افترقنا فی صلب عبد الله بن عبد المطلب
وابی طالب فخلقنی ربی من ذلک النور لکنه لا نبی بعدی و نیز فرات بن
ابراهیم در تفسیر خود حدیثی در وصف معراج بروایت ابی ذر غفاری رضوان الله علیه
نقل کرده و در آن مذکور است که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
ارشاد فرمود فقلت یا ملائکة ربی هل تعرفونا حق معرفتنا
فقالوا یا نبی الله وکیف لا نعرفکم وانتم اول ما خلق الله خلقکم
اشباح نور من نوره فی نور من سناء عزه ومن سناء ملکه
ومن نور وجهه الکریم وجعل لکم مقاعد فی ملکوت سلطانه
وعرشه علی الماء قبل ان تکون السماء مبنیة والارض مدحیة
ثم خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم رفع العرش الی
السابعة فاستوی علی عرشه وانتم امام عرشه تسبحون وتقدسون
وتکبرون ثم خلق الملائکة من بدء ما اراد من انوار شتی
ثم وانتم تسبحون وتحمدون وتهللون وتکبرون وتمجدون وتقدسون
فنسبح ونقدس ونمجد ونکبر ونهلل بتسبیحکم وتحمیدکم وتهلیلکم
وتکبیرکم وتقدیسکم وتمجیدکم فما نزل من الله فالیکم وما
صعد الی الله فمن عندکم فلم لا نعرفکم اقرأ علیا منا السلام
الی ان قال ثم عرج بی الی السماء السابعة فسمعت الملائکة یقولون
لما ان رأونی الحمد لله الذی صدقنا وعده ثم تلقونی وسلموا علی
وقالوا لی مثل مقالة اصحابهم فقلت یا ملئکة ربی سمعتکم

یقولون

تقولون الحمد لله الذی صدقنا وعده فما الذی صدقکم قالوا
یا نبی الله ان الله تبارک وتعالی لما ان خلقکم اشباح نور من سناء
نوره ومن سناء عزه وجعل لکم مقاعد فی ملکوت سلطانه
واشهدکم علی عباده عرض ولایتکم علینا ورسخت فی قلوبنا
فشکونا محبتک الی الله فوعدنا ربنا ان یریناک فی السماء معنا
وقد صدقنا وعده الخبر و ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بابویه القمی در کتاب خصال فرموده ابن الولید عن محمد بن خالد
الهاشمی عن الحسن بن حماد البصری عن ابیه عن ابی الجارود عن
محمد بن عبد الله عن ابیه عن آبائه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله کنت انا وعلی نورا بین یدی الله جل جلاله قبل
ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم سلک
ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله عز وجل ینقله من
صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبد المطلب ثم اخرجه من
صلب عبد المطلب فقسمه قسمین فصیر قسمی فی صلب عبد الله
وقسم علی فی صلب ابی طالب فعلی منی وانا من علی لحمه من لحمی
ودمه من دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه فببغضی
ابغضه و نیز در خصال فرموده محمد بن عمر الحافظ عن الحسن
بن عبد الله بن محمد التمیمی عن ابیه عن الرضا عن آبائه علیهم
السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله خلقت انا

و علی من نور واحد و این حدیث را در عیون اخبار الرضا علیه السلام و امالی
هم روایت فرموده و نیز ابن بابویه طاب ثراه در علل الشرائع فرموده ابراهیم
بن هرون الهیثمی قال حدثنا محمد بن احمد بن ابی الثلج قال حدثنا عیسی
بن مهران قال حدثنا منذر الشراك قال حدثنا اسمعیل بن علیة
قال اخبرنی اسلم بن میسرة العجلی عن انس بن مالك عن معاذ بن جبل
ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ان الله خلقنی و علیا
وفاطمة والحسن والحسین قبل ان یخلق الدنیا بسبعة آلاف عام
قلت فاین کنتم یا رسول الله قال قدام العرش نسبح الله ونحمده
ونقدسه ونمجده قلت علی ای مثال قال اشباح نور حتی اذا
اراد الله ان یخلق صورنا صیرنا عمود نور ثم قذفنا فی صلب آدم
ثم اخرجنا الی اصلاب الآباء وارحام الامهات ولا یصیبنا نجس الشرک
ولا سفاح الکفر یسعد بنا قوم ویشقی بنا آخرون فلما صیرنا
الی صلب عبد المطلب اخرج ذلک النور فشقه نصفین فجعل نصفه
فی صلب عبد الله ونصفه فی صلب ابی طالب ثم اخرج الذی لی الی آمنة والنصف
الی فاطمة بنت اسد فاخرجتنی آمنة واخرجت فاطمة علیا ثم اعاد
عز وجل العمود الی فخرجت منی فاطمة ثم اعاد عز وجل العمود
الی علی فخرج منه الحسن والحسین یعنی من النصفین جمیعا فما کان
من نور علی فصار فی ولد الحسن وما کان من نوری صار فی ولد
الحسین فهو ینتقل فی الائمة من ولده الی یوم القیامة

و نیز در معانی الاخبار و علل الشرائع در ضمن حدیث طویل از محمد بن حرب
هلالی روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود ان محمدا
وعلیا علیهما السلام کانا نورا بین یدی الله عز وجل قبل خلق
الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رأت ذلک النور رأت له اصلا
وقد انشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا وسیدنا ما هذا
النور فاوحی الله عز وجل الیهم هذا نور من نوری اصله
نبوة وفرعه امامة فاما النبوة فلمحمد عبدی
ورسولی واما الامامة فلعلی حجتی وولیی ولولاهما ما خلقت
خلقی الخ و نیز ابن بابویه طیب الله رمسه در کتاب کمال الدین و تمام النعمة
فرموده حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار رضی الله عنه
قال حدثنا ابی عن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری
عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن ابی سعید الغضنفری
عن عمرو بن ثابت عن ابی حمزة قال سمعت علی بن الحسین
علیهما السلام یقول ان الله عز وجل خلق محمدا وعلیا والائمة
الاحد عشر من نور عظمته ارواحا فی ضیاء نوره یعبدونه قبل
خلق الخلق یسبحون الله عز وجل ویقدسونه وهم الائمة
الهادیة من آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و نیز در کمال
حدثنا الحسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه قال حدثنا
ابی عن محمد بن الحسین بن یزید الزیات عن الحسن بن موسی

الخطیب عن علی بن سماعة عن علی بن الحسین بن رباط عن ابیه عن
المفضل قال قال الصادق علیه السلام ان الله تعالی خلق اربعة
عشر نوراً قبل خلق الخلق باربعة عشر الف عام فهی ارواحنا فقیل له
یا ابن رسول الله ومن الاربعة عشر فقال محمد و علی و فاطمة و الحسن
والحسین و الائمة من ولد الحسین آخرهم القائم الذی یقوم بعد
غیبة فیقتل الدجال و یطهر الارض من کل جور و ظلم و نیز ابن بابویه
علیه الرحمه در کتاب النصوص علی الائمة الاثنی عشر علی ما فی غایة المرام للسید ہاشم
البحرانی طاب ثراه فرموده حدثنی ابو الحسن علی بن الحسین بن محمد
قال حدثنا ابو محمد هرون بن موسی فی شهر ربیع الاول سنة
احدی و ثمانین و ثلثمائة قال حدثنا ابو علی محمد بن همام
قال حدثنی ابو علی بن کثیر البصری قال حدثنی الحسن بن محمد
بن ابی شعیب الحرانی قال حدثنا سکین بن کثیر ابو بسطام عن شعبة
بن الحجاج عن هشام بن یزید عن انس بن مالک قال هرون و
حدثنا حید بن محمد بن نعیم السمرقندی قال حدثنی ابو النضر
محمد بن مسعود العیاشی عن یوسف بن السخت البصری قال حدثنا
سحاب بن الحرث قال حدثنا محمد بن بشار عن محمد بن جعفر غندر
قال حدثنا شعبة عن هشام بن یزید عن انس بن مالک قال کنت
انا و ابو ذر و سلمان و زید بن ثابت و زید بن ارقم عند النبی
اذ دخل الحسن و الحسین فقبلهما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

فقام

فقام ابو ذر فانکب علیهما و قبل ایدیهما ثم رجع فقعد معنا فقلنا له
سراً یا ابا ذر انت رجل شیخ من اصحاب رسول الله تقوم الی صبیین
من بنی هاشم فتنکب علیهما و تقبل ایدیهما فقال نعم لو سمعتم ما سمعت
فیهما من رسول الله لفعلتم بهما اکثر مما فعلت قلنا و ماذا سمعت
یا ابا ذر قال سمعته یقول لعلی و لهما والله لو ان رجلاً صلی و صام
حتی یصیر کالشن البالی اذاً ما نفع صلوته و صومه الا بحبکم
یا علی من توصل الی الله عز و جل بحبکم فحق علی الله ان لا یرده
یا علی من احبکم و تمسک بکم فقد تمسک بالعروة الوثقی قال
ثم قام ابو ذر و خرج و تقدمنا الی رسول الله فقلنا یا رسول الله
اخبرنا ابو ذر عنک بکیت و کیت قال صدق ابو ذر والله والله
ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر
ثم قال خلقنی الله تبارک و تعالی و اهل بیتی من نور واحد قبل ان
یخلق آدم بسبعة الاف عام ثم نقلنا الی صلب آدم ثم نقلنا من صلب
آدم الی اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات قلنا یا رسول الله
فاین کنتم و علی ای مثال کنتم قال کنا اشباحاً من نور تحت العرش
نسبح الله و نحمده ثم قال لما عرج بی الی السماء و بلغت سدرة المنتهی
ودعنی جبرئیل فقلت حبیبی جبرئیل افی مثل هذا المقام تفارقنی
فقال یا محمد انی لا اجاوز هذا الموضع فتحترق اجنحتی ثم زج بی
فی نور ما شاء الله فاوحی الله الی یا محمد انی اطلعت علی الارض

اطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبيا ثم اطلعت ثانيا فاخترت
منها عليا فجعلته وصيك ووارث علمك والامام من بعدك واخرج
من اصلابكما الذرية الطاهرة والائمة المعصومين خزان علمي
فلولاكم ما خلقت الدنيا ولا الآخرة ولا الجنة ولا النار يا محمد
اتحب ان تراهم قلت نعم يا رب فنوديت يا محمد ارفع راسك فرفعت
راسي واذا انا بانوار علي والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن
علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي
وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة يتلألأ من بينهم كانه كوكب دري
فقلت يا رب من هؤلاء ومن هذا قال يا محمد هم الائمة من بعدك
والمطهرون من صلبك وهذا الحجة الذي يملأ الارض قسطا وعدلا
ويشفي صدور قوم مؤمنين قلنا بآبائنا وامهاتنا انت يا رسول الله
لقد قلت عجيبا فقال واعظم من هذا ان اقواما يسمعون مني هذا
ثم يرجعون على اعقابهم بعد اذ هداهم الله ويؤذوني فيهم ما لهم
لا انالهم الله شفاعتي ونیز علامه بحرانی در غاية المرام فرموده محمد بن علي
بن بابويه قال حدثنا احمد بن يحيى المكتب قال حدثنا احمد بن محمد
الوراق قال حدثني بشير بن سعيد بن قولويه المعدل بالمراغة
قال حدثنا عبد الجبار بن كثير التميمي اليماني قال سمعت محمد بن حرب
امير المدينة يقول سالت جعفر بن محمد فقلت له يا ابن رسول الله
في نفسي مسألة اريد ان اسألك عنها فقال ان شئت اخبرتك بمسألتك

قبل ان تسألني وان شئت فاسأل قال فقلت له يا ابن رسول الله وباي
شيء تعرف ما في نفسي قبل سؤالي عنه قال بالتوسم والتفرس اما سمعت
قول الله عز وجل ان في ذلك لآيات للمتوسمين وقول رسول الله
اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله عز وجل قال فقلت له
يا ابن رسول الله فاخبرني بمسألتي قال اردت ان تسألني عن رسول الله
لم يطق حمله علي بن ابي طالب عند حطه الاصنام من سطح الكعبة
مع قوته وشدته وما ظهر منه في قلع باب القموص بخيبر والرمي
به وراءه اربعين ذراعا وكان لا يطيق حمله اربعون رجلا
وقد كان رسول الله يركب الفرس والبغلة والحمار وركب البراق
ليلة المعراج وكل ذلك دون علي في القوة والشدة قال فقلت
له عن هذا والله اردت ان اسألك يا ابن رسول الله فاخبرني
فقال ان عليا برسول الله شرف وبه ارتفع وبه وصل الى اطفاء
نار الشرك وابطال كل معبود دون الله عز وجل ولو علاه النبي
حط الاصنام لكان بعلي مرتفعا وشريفا وواصلا الى حط الاصنام
فلو كان ذلك لكان افضل منه الا ترى ان عليا قال لما علوت
ظهر رسول الله شرفت وارتفعت حتى لو شئت ان انال السماء لنلتها
ما علمت ان المصباح هو يهتدى به في الظلمة وانبعاث فرعه من
اصله وقال علي عليه السلام انا من احمد كالضوء من الضوء
ما علمت ان محمدا وعليا كانا نورا بين يدي الله عز وجل

قبل خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رأت ذلك النور رأت له
اصلاً قد شعب منه شعاع لاح فقالوا الهنا وسیدنا ما هذا
النور فاوحی الله عز وجل الیهم هذا نور من نوری اصله نبوة و
فرعه امامة اما النبوة فلمحمد عبدی و رسولی واما الامامة فلعلی
حجتی و ولیی ولولاهما ما خلقت خلقی ونیز در غایة المرام فرموده ابن بابویه
قال حدثنا الحسن بن محمد بن سعد الهاشمی قال حدثنا فرات
بن ابراهیم بن فرات الکوفی قال حدثنا محمد بن احمد بن علی الهمدانی
قال حدثنی ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاری قال حدثنا
محمد بن القاسم بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن
ابی بکر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروی عن علی بن موسی
الرضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد
بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی عن ابیه
علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ما خلق الله خلقا افضل منی ولا اکرم علیه منی قال علی علیه السلام
فقلت یا رسول الله فانت افضل ام جبرئیل فقال یا علی ان الله تبارک
وتعالی فضل انبیائه المرسلین علی ملائکته المقربین وفضلنی علی جمیع
النبیین والمرسلین والفضل بعدی لك یا علی وللأئمة من بعدك
فان الملائکة من خدامنا وخدام محبینا یا علی الذین یحملون العرش
ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون للذین امنوا بولایتنا

یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء
ولا الارض فکیف لا نکون افضل من الملائکة وقد سبقناهم الی معرفة
ربنا وتسبیحه وتهلیله وتقدیسه لان اول ما خلق الله عز وجل
ارواحنا فانطقنا بتوحیده وتحمیده ثم خلق الملائکة فلما شاهدوا
ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا فسبحنا لتعلم الملائکة انا خلق
مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائکة بتسبیحنا ونزهته
عن صفاتنا وشیخ مفید طاب ثراه در اختصاص فرموده الحسین بن
حمدان عن الحسین المقری الکوفی عن احمد بن زیاد الدهقان عن المخول
بن ابراهیم عن رشدة بن عبد الله عن خالد المخزومی عن سلمان الفارسی
رضی الله عنه فی حدیث طویل قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
یا سلمان فهل علمت من نقبائی ومن الاثنا عشر الذین اختارهم الله
للامامة بعدی فقلت الله ورسوله اعلم قال یا سلمان
خلقنی الله من صفوة نوره ودعانی فاطعت وخلق من نوری
علیا فدعاه فاطاعه وخلق من نوری ونور علی فاطمة فدعاها
فاطاعته وخلق منی ومن علی وفاطمة الحسن والحسین فدعاهما
فاطاعاه فسمانا بالخمسة الاسماء من اسمائه الله المحمود وانا
محمد والله العلی وهذا علی والله الفاطر وهذه فاطمة والله
ذو الاحسان وهذا الحسن والله المحسن وهذا الحسین ثم خلق
منا من صلب الحسین تسعة ائمة فدعاهم فاطاعوه قبل ان

يخلق الله سماء مبنية وارضا مدحية او هواء او ماء او ملكا او
بشرا وكنا بعلمه نورا نسبحه ونسمع ونطيع الخبر وشيخ ابو جعفر محمد
بن الحسن بن علي الطوسي در امالى فرموده المفيد عن علي بن الحسين البصري عن
احمد بن ابراهيم القمي عن محمد بن علي الاحمر عن نصر بن علي عن
عبد الوهاب بن عبد الحميد عن حميد عن انس بن مالك قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا وعلي على
يمين العرش نسبح الله قبل ان يخلق ادم بالفي عام فلما خلق آدم
جعلنا في صلبه ثم نقلنا من صلب الى صلب في اصلاب الطاهرين
وارحام المطهرات حتى انتهينا الى صلب عبد المطلب فقسمنا قسمين
فجعل في عبد الله نصفا وفي ابي طالب نصفا وجعل النبوة
والرسالة فيّ وجعل الوصية والقضية في علي ثم اختار لنا
اسمين اشتقهما من اسمائه فالله محمود وانا محمد والله العلي
وهذا علي فانا للنبوة والرسالة وعلي للوصية والقضية
و نیز در امالی فرموده عن ابي محمد الفحام حدثني المنصوري قال حدثني
عم ابي موسى بن عيسى بن احمد بن عيسى المنصوري قال حدثني
الامام علي بن محمد قال حدثني ابي محمد بن علي قال حدثني ابي علي
بن موسى الرضا قال حدثني ابي موسى بن جعفر قال حدثني
ابي جعفر بن محمد قال حدثني ابي محمد بن علي قال حدثني ابي علي بن
الحسين قال حدثني ابي الحسين بن علي قال حدثني ابي امير المؤمنين

علي بن ابي طالب قال قال لي النبي صلى الله عليه وآله يا علي خلقني الله
تعالى وانت من نور الله وحين خلق آدم افرغ ذلك النور في صلبه
فافضى به الى عبد المطلب ثم افترق من عبد المطلب انا في عبد الله
وانت في ابي طالب لا تصلح النبوة الا لي ولا تصلح الوصية الا لك
من جحد وصيتك جحد نبوتي ومن جحد نبوتي اكبه الله على منخريه
في النار و نیز در امالی فرموده اخبرنا الحسين بن عبيد الله قال اخبرنا ابو محمد
هارون بن موسى قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا علي بن الحسين الهمداني قال حدثني محمد بن خالد
البرقي قال حدثنا محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام عن
آبائه عن امير المؤمنين عليه السلام قال كان ذات يوم جالسا بالرحبة والناس
حوله مجتمعون فقام اليه رجل فقال يا امير المؤمنين انك بالمكان الذي انزلك الله
به وابوك يعذب بالنار فقال له مه فض الله فاك والذي بعث محمدا بالحق
نبيا لو شفع ابي في كل مذنب على وجه الارض لشفعه الله تعالى فيهم ابي يعذب
بالنار وابنه قسيم النار ثم قال والذي بعث محمدا بالحق ان نور ابي طالب يوم القيمة
ليطفي انوار الخلق الا خمسة انوار نور محمد ونوري ونور فاطمة ونوري الحسن
والحسين ومن ولده من الائمة لان نوره من نورنا الذي خلقه الله عز وجل
من قبل آدم بالفي عام و نیز در امالی فرموده اخبرنا محمد بن علي بن خشيش
قال حدثنا ابو الحسن علي بن القاسم بن يعقوب بن عيسى بن الحسن
بن جعفر بن ابراهيم القبسي الخزاز املاء في منزله قال حدثنا ابو زيد
محمد بن الحسين بن مطاع السلمي املاء قال حدثني ابو العباس احمد

بن حبر القواس خال ابن كرد ريح قال حدثنا محمد بن سلمة الواسطي قال حدثنا يزيد
بن هرون قال حدثنا حماد بن سلمة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالك قال بعث
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم ببغلته فانطلق الى جبل
فلان وقال يا انس خذ البغلة وانطلق الى موضع كذا وكذا تجد عليا جالسا
بالحصى فاقرئه مني السلام واحمله على البغلة وأت به الي قال انس فذهبت فوجدت
عليا عليه السلام كما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فحملته على البغلة
اليه فلما ان بصر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال السلام عليك يا رسول الله
قال وعليك السلام يا ابا الحسن اجلس فان هذا موضع قد جلس فيه سبعون نبيا
مرسلا ما جلس فيه من الانبياء احد الا وانا خير منه وقد جلس في موضع كل
نبي اخ له ما جلس من الاخوة احد الا وانت خير منه قال انس نظرت الى سحابة قد
دنت من رؤسهما فمد النبي صلى الله عليه وآله وسلم يده الى السحابة فتناول عنقود
عنب فجعله بينه وبين علي وقال كل يا اخي فقلت يا رسول الله صف لي كيف
علي اخوك قال ان الله عز وجل خلق ماء تحت العرش قبل ان يخلق آدم
الف عام واسكنه في لؤلؤة خضراء في غامض علمه الى ان خلق آدم فلما ان خلق آدم
نقل ذلك الماء من اللؤلؤة فاجراه في صلب آدم الى ان قبضه الله ثم نقله الى
شيث فلم يزل ذلك الماء ينتقل من ظهر الى ظهر حتى صار في صلب عبد المطلب ثم شقه الله
عز وجل نصفين فصار نصفه في ابي عبد الله بن عبد المطلب ونصف آخر في ابي طالب
فانا من نصف الماء وعلي من النصف الآخر فعلي اخي في الدنيا والآخرة ثم قرأ
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا

ذكر الشيخ ابو جعفر الطوسي عليه الرحمه باسناده عن موسى بن جعفر عليه السلام قال ان الله
تبارك وتعالى خلق نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم من
اختراعه من نور عظمته وجلاله وهو نور لاهوتيته الذي
تبدى وتجلى لموسى في طور سيناء فما استقر له ولا اطاق موسى
رؤيته ولا ثبت له حتى خر صعقا مغشيا عليه وكان ذلك
النور نور محمد صلى الله عليه وآله وسلم فلما اراد ان يخلق محمدا
منه قسم ذلك النور شطرين فخلق من الشطر الاول محمدا ومن الشطر الآخر
علي بن ابي طالب ولم يخلق من ذلك النور غيرهما خلقهما بيده ونفخ فيهما
بنفسه وصورهما على صورتهما وجعلهما امناء له وشهداء على خلقه
وخلفاء على خليقته وعينا له عليهم ولسانا له اليهم قد استودع
فيهما علمه وعلمهما البيان واستطلعهما على غيبه وبهما فتح بدء الخلق
وبهما يختم الملك والمقادير ثم اقتبس من نور محمد فاطمة ابنته
كما اقتبس نوره من المصابيح هم خلقوا من الانوار وانتقلوا من ظهر الى
ظهر وصلب الى صلب ومن رحم الى رحم في الطبقة العليا من غير نجاسة
بل نقل بعد نقل لا من ماء مهين ولا نطفة خشرة كسائر خلقه
بل انوار انتقلوا من اصلاب الرجال الطاهرين الى ارحام الطاهرات
لانهم صفوة الصفوة اصطفاهم لنفسه لانه لا يرى ولا يدرك
ولا تعرف كيفيته ولا اينيته فهؤلاء الناطقون المبلغون عنه
المتصرفون في امره ونهيه فبهم تظهر قدرته ومنهم ترى اياته

و معجزاته و بی ہم و منہم عبادة نفسه و بہم یطاع امره و لولاہم
ما عرف الله و لا یدری کیف یعبد الرحمن فالله یجری امره کیف
یشاء فیما یشاء و لا یسال عما یفعل و ہم یسألون و نیز شیخ ابو جعفر
طوسی طاب ثراه در مصباح الانوار باسناد خود روایت فرموده
عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله خلقنی و خلق
علیا و فاطمة و الحسن و الحسین قبل ان یخلق آدم حین لا سماء
مبنیة و لا ارض مدحیة و لا ظلمة و لا نور و لا شمس و لا جنة
و لا نار فقال العباس فکیف کان بدء خلقکم یا رسول الله فقال یا عم
لما اراد الله ان یخلقنا تکلم بکلمة خلق منها نورا ثم تکلم بکلمة
اخری فخلق منها روحا ثم مزج النور بالروح فخلقنی و خلق علیا
و فاطمة و الحسن و الحسین فکنا نسبحه حین لا تسبیح و نقدسه
حین لا تقدیس فلما اراد الله تعالی ان ینشئ خلقه فتق
نوری فخلق منه العرش ثم فتق نور اخی علی فخلق منه الملائکة
فالملائکة من نور علی و نور علی من نور الله و علی افضل من
الملائکة ثم فتق نور ابنتی فخلق منه السموات و الارض
فالسموات و الارض من نور ابنتی فاطمة و ابنتی فاطمة افضل
من السموات و الارض ثم فتق نور ولدی الحسن فخلق منه
الشمس و القمر فالشمس و القمر من نور ولدی الحسن و نور الحسن
من نور الله و الحسن افضل من الشمس و القمر ثم فتق نور ولدی

الحسین فخلق الجنة منه و الحور العین فالجنة و الحور العین
من نور ولدی الحسین و نور ولدی الحسین
من نور الله و ولدی الحسین افضل من الجنة
و الحور العین الخبر و نیز در امالی فرموده عن ابی المفضل عن رجاء عن محمد
بن داود بن القاسم عن عبد الله بن الفضل عن ہرون بن عیسی
بن بہلول عن بکار بن شعبة عن ابیه عن بکر بن عبد المطلب
عن علی بن الحسین عن ابیه عن جده امیر المومنین علیہم السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی خلق الله الناس من
اشجار شتی و خلقنی و انت من شجرة واحدة انا اصلها و انت فرعها
و نیز در امالی فرموده جماعة عن ابی المفضل عن عبد الله بن اسحق
بن ابراہیم المداینی عن عثمان بن عبد الله عن عبد الله بن لہیعة
عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد الله قال بینا النبی صلی الله علیه
و آله وسلم بعرفات و علی تجاہه و لحن معه اذ اومی النبی صلی الله
علیه و آله وسلم الی علی فقال ادن منی یا علی فدنا منه فقال ضع
خمسک یعنی کفک فی کفی فاخذ بکفه فقال یا علی خلقت انا
و انت من شجرة انا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها
فمن تعلق بغصن من اغصانها ادخله الله الجنة
و نیز در امالی فرموده جماعة عن المفضل عن محمد بن علی بن مہدی
و غیره عن محمد بن علی عن عمرو عن ابیه عن جمیل بن صالح عن ابی

خالد الکابلی عن ابی جعفر قال قال امیر المؤمنین الا انی عبد الله واخو رسوله
وصدیقه الاول قد صدقت وآدم بین الروح والجسد ثم انی
صدیقه الاول فی امتکم حقا فنحن الوارثون الاولون ونحن الآخرون
الخبر و قطب الدین ابو الحسین سعید بن هبة الله بن الحسین الراوندی در کتاب
الخرائج والجرائح فرموده محمد بن اسمعیل البرمکی عن عبد الله بن داهر
عن الجاحی عن محمد بن فضیل عن ثور بن یزید عن خالد بن سعد
عن سعدان قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم کنت انا وعلی نورا
بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربع عشر الف سنة فلما خلق
آدم قسم ذلک النور جزئین و رکبه فی صلب آدم واهبطه الی
الارض ثم حمله فی السفینة فی صلب نوح ثم قذفه فی النار فی صلب
ابراهیم فجزء انا وجزء علی والنور یزول معنا حیث ذلنا
وحسین بن حمدان حضینی در کتاب الروضة فرموده روی عن مجاهد عن
ابن عمر وابی سعید الخدری قال کنا جلوسا عند رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذ دخل سلمان الفارسی وابو ذر الغفاری والمقداد
بن الاسود وعمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان
وخزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو الطفیل عامر بن واثلة فجثوا بین
یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم والحزن ظاهر فی وجوههم
فقالوا فدیناک بالآباء والامهات یا رسول الله انا نسمع من قوم فی
اخیک وابن عمک ما یحزننا وانا نستاذنک فی الرد علیهم فقال

صلی الله علیه وسلم وما عساهم یقولون فی اخی وابن عمی علی بن ابی طالب
فقالوا یقولون ای فضل لعلی فی سبقه الی الاسلام وانما ادرکه الاسلام
طفلا ونحو هذا القول فقال علیه السلام فهذا یحزنکم قالوا ای والله
فقال بالله اسألکم هل علمتم من الکتب السالفة ان ابراهیم
علیه السلام هرب به ابوه من الملک الطاغی فوضعت به امه بین
اثلال بشاطئ نهر یتدفق یقال له خردان من غروب الشمس الی اقبال
اللیل فلما وضعته واستقر علی وجه الارض قام من تحتها یمسح
وجهه ورأسه ویکثر من شهادة ان لا اله الا الله ثم اخذ ثوبا
واتشح به وامه تراه فذعرت منه ذعرا شدیدا ثم مضی یهرول
بین یدیها مادا عینیه الی السماء فکان منه ما قال الله عز وجل و
کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین
فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی الی قوله انی بریء مما
تشرکون وعلمتم ان موسی بن عمران علیه السلام کان فرعون فی
طلبه یبقر بطون النساء الحوامل ویذبح الاطفال لیقتل موسی
علیه السلام فلما ولدته امه امرها ان تاخذه من تحتها
وتقذفه فی التابوت وتلقی التابوت فی الیم فقالت وهی ذعرة
من کلامه یا بنی انی اخاف علیک الغرق فقال لها لا تحزنی
ان الله یردنی الیک فبقیت حیرانة حتی کلمها موسی
وقال لها یا ام اقذفینی فی التابوت والقی التابوت فی الیم

فقال ففعلت ما امرت به فبقی فی الیمّ الی ان قذفه فی الساحل
فردّه الی امّه برمّته لا یطعم طعامًا ولا یشرب شرابًا معصومًا
مُدّة وروی ان المدة کانت سبعین یومًا وروی سبعة اشهر
وقال الله عزّ وجلّ فی حال طفولیّته ولتصنع علی عینی اذ تمشی
اختك فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناك الی امّك
کی تقرّ عینها ولا تحزن الآیة وهذا عیسی بن مریم علیه السلام
قال الله عزّ وجلّ فیه فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل
ربّك تحتك سریًّا الی قوله انسیًّا فکلّم امّه وقت مولده وقال
حین اشارت الیه فقالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیًّا
انّی عبد الله اتانی الکتاب الی آخر الآیة فتکلّم علیه السلام
فی وقت ولادته واعطی الکتاب والنبوّة واوصی بالصّلوة و
الزکوة فی ثلاثة ایام من مولده وکلّمهم فی الیوم الثانی من لدن
وقد علمتم جمیعًا انّ الله عزّ وجلّ خلقنی وعلیًّا من نور واحد
انا کنّا فی صلب آدم نسبّح الله عزّ وجلّ ثم نقلنا الی اصلاب الرجال
وارحام النسآء یسمع تسبیحنا فی الظهور والبطون فی کل عهد وعصر
الی عبد المطلب وان نورنا کان یظهر فی وجوه ابائنا وامهاتنا حتی
تبین اسمائنا مخطوطة بالنور علی جباههم ثم افترق نورنا فصار
نصفه فی عبد الله ونصفه فی ابی طالب عمّی فکان یسمع تسبیحنا
من ظهورهما وکان ابی وعمی اذ جلسا فی ملاء قریش تلالا نورنا

فی وجوههما من دونهم حتی ان الهوام والسباع یسلّمان علیهما
لاجل نورهما الی ان خرجنا من اصلاب آبائنا وبطون امّهاتنا
الی آخر الحدیث علامه جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر الحلی
در کشف الیقین فرموده محمد بن جریر الطبری عن محمد بن عبد الله
عن عمران بن محسن عن یونس بن زیاد عن الربیع بن کامل ابن عم
الفضل بن الربیع ان المنصور کان قبل الدولة کالمنقطع الی
جعفر بن محمد علیهما السلام قال سالت جعفر بن محمد بن علی
علیه السلام علی عهد مروان الحمار عن سجدة الشکر التی سجدها
امیر المومنین صلوات الله علیه ما کان سببها فحدثنی عن
ابیه محمد بن علی قال حدثنی ابی علی بن الحسین عن ابیه الحسین
عن ابیه علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم ان رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم وجهه فی امر من اموره فحسن فیه
بلاؤه وعظم عناؤه فلمّا قدم من وجهه ذلك اقبل الی
المسجد ورسول الله قد خرج یصلی الصّلوة فصلّی معه فلمّا
انصرف من الصّلوة اقبل علی رسول الله صلّی الله علیه واله وسلم
فاعتنقه رسول الله ثم ساله عن مسیره ذلك وما صنع فیه
فجعل علی علیه السلام یحدثه واسارير رسول الله صلّی الله علیه
واله وسلم تلمع سرورًا بما حدّثه فلما اتی علیه السلام علی حدیثه
قال له رسول الله صلّی الله علیه واله وسلم الا ابشرك یا ابا الحسن فقال فداك

المهذبات من النساء من عصر الى عصر فلما اراد الله عز وجل ان يبين لنا فضلهم ويعرفنا منزلتهم ويوجب علينا حقهم اخذ ذلك النور فقسمه قسمين جعل قسماً فی عبد الله بن عبد المطلب فكان منه محمد سيد النبيين وخاتم المرسلين وجعل فيه النبوة وجعل القسم الثانی فی عبد مناف وهو ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف فكان منه على امير المؤمنين وسيد الوصيين وجعله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وليه ووصيه وخليفته وزوج ابنته وقاضی دينه وكاشف كربته ومنجز وعده وناصر دينه وحسن بن محمد الديلمی در ارشاد القلوب فرموده سلمان الفارسی قال كنت جالسا عند النبی فی المسجد اذ دخل العباس بن عبد المطلب فسلم فرد النبی ورحب به فقال يا رسول الله بما فضل علينا على بن ابی طالب اهل البيت والمعادن واحدة فقال النبی صلى الله عليه وآله وسلم اذن اخبرك يا عم ان الله خلقنی وخلق عليا ولا سماء ولا ارض ولا جنة ولا نار ولا لوح ولا قلم فلما اراد الله بدو خلقنا تكلم بكلمة فكانت نوراً ثم تكلم بكلمة ثانية فكانت روحا فمزج بينهما واعتدلا فخلقنی وعليا منهما ثم فتق من نوری نور العرش فانا اجل من العرش ثم فتق من نور على نور السموات فعلى اجل من السموات ثم فتق من نور الحسن نور الشمس ومن نور الحسين نور القمر فهما اجل من الشمس والقمر وكانت الملائكة

بوح ابی فكم من خير بشرت به قال ان جبرئيل هبط على فی وقت الزوال فقال لی يا محمد هذا ابن عمك على وارد عليك وان الله عز وجل ابلا المسلمين به بلاءً حسنا وانه كان من صنعه كذا وكذا فحدثنی بما انبأتنی به فقال لی يا محمد انه نجا من ذرية آدم من تولى شيث بن آدم وصی ابيه آدم بشيث ونجا شيث بابيه ونجا آدم بالله يا محمد ونجا من تولى سام بن نوح وصی ابيه نوح بسام ونجا سام بنوح ونجی نوح بالله يا محمد ونجا من تولى اسمعيل بن ابراهيم خليل الرحمن وصی ابيه ابراهيم باسمعيل ونجا اسمعيل بابراهيم ونجا ابراهيم بالله يا محمد ونجا من تولى يوشع بن نون وصی موسى بيوشع ونجا يوشع بموسى ونجا موسى بالله يا محمد ونجا من تولى شمعون الصفا وصی عيسى بشمعون ونجا شمعون بعيسى ونجا عيسى بالله يا محمد ونجا من تولى عليا وزيرك فی حياتك ووصيك عند وفاتك بعلى ونجا على بك ونجوت انت بالله عز وجل يا محمد ان الله جعلك سيد الانبياء وعليا سيد الاوصياء وخيرهم وجعل الائمة من ذريتكما الى ان يرث الارض ومن عليها فسجد على صلوات الله عليه وجعل يقبل الارض شكراً لله تعالى وان الله جل اسمه خلق محمداً وعليا وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام اشباحا يسبحونه ويمجدونه ويهللونه بين يدی عرشه قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فجعلهم نوراً ينقلهم فی ظهور الاخيار من الرجال وارحام الخيرات المطهرات

تسبح الله تعالی وتقدسه وتقول فی تسبيحها سبوح قدوس
انوار ما اكرمها على الله فلما اراد الله تعالی ان يبلو الملائكة ارسل
عليهم سحابا من ظلمة وكانت الملائكة لا تنظر اولها من آخرها ولا
آخرها من اولها فقالت الملائكة الهنا وسيدنا منذ خلقتنا
ما راينا مثل ما نحن فيه فنسالك بحق هذه الانوار الا ما كشفت عنا
فقال الله عز وجل وعزتی وجلالی لافعلن فخلق نور فاطمة الزهراء
يومئذ كالقنديل وعلقه فی قرط العرش فزهرت السموات السبع
والارضون السبع من اجل ذلك سميت فاطمة الزهراء وكانت
الملائكة تسبح الله وتقدسه فقال الله عز وجل وعزتی وجلالی
لاجعلن ثواب تسبيحكم وتقديسكم الى يوم القيمة لمحبی هذه المرءة
وابيها وبعلها وبنيها قال سلمان فخرج العباس فلقيه علی بن
ابی طالب فضمه الى صدره وقبل ما بين عينيه وقال بابی عترة المصطفى
من اهل بيت ما اكرمها على الله تعالی ونيز روايت از محمد بن بابويه نقل كرده انه
قال سال ابن مهران عبد الله بن العباس عن تفسير قول الله تعالی
وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون قال كنا عند رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاقبل علی بن ابی طالب فلما راه النبی تبسم فی وجهه وقال مرحبا
بمن خلقه الله تعالی قبل كل شیء خلقنی الله وخلق عليا قبل ان يخلق آدم
بهذه المدة خلق نورا فقسمه نصفين فخلقنی من نصفه وخلق
عليا من النصف الآخر قبل الاشياء فنورها من نوری ونور علی

صلى الله عليه وآله وسلم

ثم جعلنا

ثم جعلنا من يمين العرش ثم خلق الملائكة فسبحنا
فسبحت الملائكة وهللنا فهللت الملائكة وكبرنا
فكبرت الملائكة وكان ذلك من تعليمی وتعليم
علی انتهى ومحمد بن علی بن احمد الفارسی در روضة الواعظين
وتبصرة المتعظين فرموده قال جابر بن عبد الله
الانصاری سالت رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم عن ميلاد امير المومنين علی
بن ابی طالب عليه السلام فقال آه آه لقد
سئلتنی عن خير مولود ولد بعدی على سنة
المسيح عليه السلام ان الله تبارك وتعالى
خلقنی وعليا من نور واحد قبل ان خلق الخلق
بخمسمائة الف عام فكنا نسبح الله ونقدسه
فلما خلق الله تعالی آدم عليه السلام قذف
بنا فی صلبه واستقررت انا فی جنبه الايمن
وعلی فی الايسر ثم نقلنا من صلبه فی الاصلاب
الطاهرات الى الارحام الطيبة فلم نزل كذلك
حتى اطلعنی الله تبارك وتعالى من ظهر طاهر
وهو عبد الله بن المطلب فاستودعنی خير رحم
وهی آمنة ثم اطلع الله تبارك وتعالى عليا من ظهر

طاہر وهو ابو طالب استودعه خير رحم وهي فاطمة
بنت اسد الخير و شيخ شرف الدين بن علي النجفي في
تاويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة
فيما رواه محمد بن العباس مرفوعًا الى محمد بن زياد
قال سأل ابن مهران عبد الله بن العباس عن
تفسير قوله تعالى وانا لنحن الصافون وانا
لنحن المسبحون فقال ابن عباس انا كنا عند
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاقبل
علي بن ابي طالب فلما راه النبي صلى الله
عليه وآله وسلم تبسم في وجهه وقال مرحبًا بمن
خلقه الله قبل آدم باربعين الف عام
فقلت يا رسول الله اكان الابن قبل
الاب قال نعم ان الله خلقني وخلق
عليًا قبل ان يخلق آدم بهذه المدة
وخلق نورا فقسمه نصفين فخلقني من
نصفه وخلق عليًا من النصف الآخر
قبل الاشياء كلها ثم خلق الاشياء فكانت
مظلمة فنورها من نوري ونور علي ثم
جعلنا عن يمين العرش ثم خلق الملائكة

فسبحنا فسبحت الملائكة وهللنا وهللت
الملائكة وكبرنا فكبرت الملائكة
فكان ذلك من تعليمي وتعليم علي وكان
ذلك في علم الله السابق ان لا يدخل النار
محب لي ولعلي ولا يدخل الجنة مبغض لي
ولعلي الا وان الله عز وجل خلق الملائكة
بايديهم اباريق اللجين مملوة من ماء
الحيوة من الفردوس فما احد من شيعة
علي الا وهو طاهر الوالدين تقي نقي مومن
بالله فاذا اراد ابو احدهم ان يواقع اهله
جاء ملك من الملائكة الذين بايديهم
اباريق ماء الجنة فيطرح من ذلك الماء
في انائه التي يشرب منها فيشرب من ذلك
الماء وينبت الايمان في قلبه كما ينبت
الزرع فهم على بينة من ربهم ومن
نبيهم ووصيهم علي ومن ابنتي الزهراء
ثم الحسن ثم الحسين ثم الائمة من
ولد الحسين فقلت يا رسول الله
ومن الائمة قال احدى عشر مني وابوهم

علی بن ابی طالب ثم قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم الحمد لله الذی جعل محبة
علی والایمان سببین یعنی سببا لدخول
الجنة وسببا للفوز من النار و باید دانست
که باعث بر نقل احادیث نور و مؤیدات آن از
طریق اهل حق علاوه بر آنکه درین مقام غرض اهم
اظهار تخدیع مخاطب منیع ست چند وجه
دیگر ست اوّل آنکه فضل بن روزبهان که
مقتدای مخاطب والاشان اعنی کابلی سلیط
اللسان کاسه لیس اوست بر تمسک بروایت اهل سنت
برای الزام و افحام شان تشنیع غریب آغاز نهاده
اهل‌الحق را اجازت استدلال و احتجاج بروایات خود شان
میدهد حیث قال فی جواب نهج الحق والعجب ان
هذا الرجل لا ینقل حدیثا الا من جماعة اهل السنة
لان لیس لهم کتاب ولا روایة ولا علماء
مجتهدون مستخرجون للاخبار فهو فی اثبات ما یدعیه
عیال علی کتب اهل السنة ازین عبارت صاف ظاهرست
که نزد ابن روزبهان نقل نکردن علامه حلی احادیث
مگر از اهل سنت و ترک نقل روایات طریق خود باعث

عجب ابن روزبهان گردیده و گمان کرده که وجهش اینست که برای شیعه
کتابی و روایتی و علمای مجتهدین مستخرجین برای اخبار نیستند پس صاحب نهج الحق
در اثبات دعاوی خویش محتاج کتب اهل سنت ست و این نهایت صریحست در آنکه
حصر نقل در احادیث جانب ثانی عیب و نقص و دلیل فقدان علمای مجتهدین مستخرجین
اخبار در مذهب ناقل ست و مورث عجب و حیرتست پس این اجازت صریحست
برای اثبات مطالب و دعاوی خویش بروایات خویش پس هرگاه امتثالا
لامر ابن روزبهان و رفعا للتعجب و حیرته بروایات طریق اهل‌الحق تمسک کنم
حضرات سنیه را چاره از قبول آن نیست که این تمسک حسب ارشاد مقتدای
سنیانست دوم آنکه نیز ابن روزبهان بجواب نهج الحق در فضائل موهومه
ابن الخطاب حدیثی موضوع نقل کرده که مشتمل ست بر تفضیح ملازمان او نیز که
ازان ظاهرست که او در حق ازواج جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
کلمه یا عدوات انفسهن بر زبان آورده و نیز ازان ظاهرست که این ازواج عمر را
بنهایت غلظت و فظاظت موصوف نموده‌اند که گفتند انت افظ و اغلظ با
ابن عمه در آخر این حدیث اهل غرض این فقره هم وضع کرده‌اند که جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بعمر فرموده ما لقیک الشیطان سالکا فجا قط
الا سلک فجا غیر فجک ابن روزبهان بسبب کمال غفول و ذهول از مدلول صدر
این خرافات مجعول چون این فقره مخدوشه بدید مصعوق و مدهوش گردیده
دست تمسک بان انداخته و بعد نقل آن گفته وهذا حدیث نقله جمهور
ارباب الصحاح ولا شک فی صحته لاحد وهذا حجة علی الروافض

حیث یقولون ان بیعة ابی بکر کان باختیار عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ وصح ما
ذکروا انہ کان باختیارہ فھو حق لا شک بدلیل ھذا الحدیث لان ما
سلک فجا یسلک الشیطان فجا غیرہ وکل فج یکون مقابلا ومناقضا
لفج الشیطان فھو فج الحق لا شک وھذا من الالزامات العجیبة التی لیس
لھم جواب عن ھذا البتة ازین کلام غرابت نظام واضح میگردد کہ ابن
روزبہان بنقل این خبر مکذوب می نازد و نقل آنرا بحسن فہم خود از الزامات
عجیبہ کہ بزعم او اہل الحق را ازان جوابی نیست می داند و ہرگاہ بزعم ابن روزبہان
اہل الحق باین کذب بی نظام جائز باشد پس احتجاج اہل الحق باحادیث نور کہ از طرق
خویش نقل کردہ اند ہزار اولویت مستحسن و مقبول و موجب الزام و افحام
ذہول باشد و مخفی نماند کہ در توجیہ این خبر مکذوب حضرات اہلسنت ...
و بیچ و پیچ بیانے تاویلات علیلہ ان می انگیزند و بہفوات غریبہ بر زبان می آرند
مخاطب در باب بکاید بعض امثال حامیانہ ہندیہ برای تصحیح بعض این خرافات
می خوانند و حقیر در کتاب شوارق النصوص بتفصیل تمام وضع و افترای
ثابت کردہ ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع واجبی نمودہ بحیرتم کہ چرا
ابن روزبہان چنین کذب فضیح را بطلاقت و ذلاقت یاد می نماید و آنرا بر اہل الحق
حجت میگیرد و از الزامات عجیبہ و افحامات غریبہ می انگارد و مباہات و افتخار
زائد الوصف بہ آن دارد و بوقاحت تمام میسراید کہ اہل الحق را جوابی ازان نیست
و بر مجرد جزاف و گزاف اکتفا نکردہ لفظ البتة کہ مفید مزید یقین بر بن زعم
و توہم صریح الفساد ست می افزاید سوم آنکہ خود شاہصاحب در حاشیہ تحفہ

سیزدہم از باب یازدہم ہمین کتاب گفتہ اند ابن یونس کہ از عمدہ مجتہدین شیعہ است
در صراط المستقیم آوردہ کہ ابن جریر تصنیف کردہ است کتاب یوم الغدیر را
وابن شاہین کتاب المناقب را وابن ابی شیبہ کتاب اخبار و فضائل آنحضرت را
وابو نعیم اصفہانی کتاب منقبة المطہرین را و ما نزل من القران فی فضل امیر المومنین
وابو المحاسن رویانی شافعی کتاب جعفریات را و موفق مکی کتاب اربعین فی
فضائل امیر المومنین و ابن مردویہ کتاب رد الشمس فی فضل علی و شیرازی نزول
القرآن فی شان امیر المومنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اہل بیت را و
نسائی کتاب مناقب امیر المومنین را و نطنزی کتاب خصائص علویہ را و ابن
المغازلی شافعی کتاب مناقب امیر المومنین و مسمّی کتاب المراتب ایضا
و بصری کتاب درجات امیر المومنین را و خطیب کتاب حدائق را و سید مرتضی
گفتہ کہ از عمر بن شاہین شنیدم کہ میگفت کہ جمع کردہ ام از فضائل علی ہزار جزو انتہی
لفظ او عن ترجمة المسمّی بانوار العرفان للمعین القزوینی الاثنا عشری پس انصاف
باید داد کہ از شیعہ تصنیف این تصانیف در عالم نیست کہ متضمن فضائل
امیر المومنین و اہل بیت باشند بلکہ ہر کہ تتبع کتب شیعہ نماید بیقین بداند
کہ تمام علمای شیعہ در نقل فضائل و مناقب امیر المومنین و زہرا و حسنین
کاسہ لیس و خوشہ چین اہلسنت اند و در ہر جا از ہمین کتب نقل می آرند و اگر
در حال ائمہ مابعد اگر چیزی داشتہ باشند محتمل است یدل علی ذلک کتاب
کشف الغمة والفصول المہمة و غیرہما من کتب ہذا الفن انتہی از ین عبارت
ظاہر است کہ نزد شاہصاحب نقل اہل الحق از کتب اہلسنت در فضائل و مناقب

جناب امیر المومنین و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام مثبت کاسه لیسی و ...
چینی اهل الحق ست یعنی سبب اثبات نقص و عدم استطاعت بر اثبات فضا...
و مناقب این حضرات از طریق خود ست پس معلوم شد که احتجاج و استدلال
اهل الحق بروایات طریق خود در اثبات فضائل و مناقب هرگز قابل رد و ...
بلکه مثبت فضل و افتخار و دافع نقص و عار ست پس احتجاج و استدلال
باحادیث نور که از کتب اهل الحق منقول شد نزد مخاطب جلیل جمرة الفحول
هم مستحسن و مقبول باشد و اما زعم کون الفصول المهمة من کتب الشیعة فبطلانه ...
فیه عاقل لما ظهر من حال مصنفه فی مجلد حدیث التشبیه وغیره و در کتاب
کشف الغمة هم در اکثر مواضع نقل از سنیه نموده برای الزام و اما کتب ...
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیهما السلام
که شیعه از طرق خود فضائل را او را ان وارد کرده اند پس خارج از حد
حصر ست شاه صاحب اگر بران مطلع نشوند چه عجب ست رجوع بکتب جامعه
و کتب حدیث مثل غایة المرام و بحار الانوار باید کرد که از ان حال جمله کتب
واضح شود و غرابت نفی ظاهر و آشکار گردد چهارم آنکه فاضل رشید
مخاطب وحید در شوکت عمریه بعد کلامی گفته لیکن احقر العباد در حق احادیث
ائمه اطهار که در طرق شیعه مرویست بدون قیام کدام بینه یا قرینه قویه
بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نمیگذراند پس تا به تلفظ آن چه رسد بلکه
علی الراس و العین مینهد الخ ازین عبارت بکمال صراحت ظاهر ست که فاضل
در حق احادیث ائمه اطهار که بطریق شیعه مرویست بدون قیام کدام ...

یا قرینه قویه بر وضع آن اصلا خدشه بخاطر نمیگذراند تا به تلفظ بان چه رسد
بلکه آنرا علی الراس و العین مینهد پس حسب افاده فاضل رشید روایات
نور که اهل الحق نقل کرده و امثال آن که هرگز کدامی بینه یا قرینه قویه بر وضع
آن قائم نیست لائق خدش خادشین و قدح قادحین و ریب مرتابین
نباشد بلکه اتباع رشید را باید که آنرا علی الراس و العین نهند و اظهار
عدوان و اعتساف بابا و استنکاف از قبول آن نکنند پنجم آنکه صاحب
صواقع و خود مخاطب جا بجا درین کتاب احتجاج و استدلال بروایات
طریق خود بمقابله اهل الحق کرده اند بلکه بمزید جسارت دست بروایاتیکه
وضع و کذب آن از تصریحات منقدین شان ظاهر انداخته پس بعد این
احتجاج و استدلال صریح الاختلال سر از قبول احتجاج و استدلال اهل الحق
بروایات خود نمی تواند تافت **قوله** و اینحدیث باجماع اهلسنت
موضوع ست **اقول** ان هذا الا افك مبين این غایت تهور و
نهایت جسارت ست که کذب و افترا بتقلید کابلی ضلال انتسه مطالب
علمیه را بدروغ و بهتان شحون ساخته از ادانی اهل علم فضلا عن
الفضلاء و العلماء در محاورات و معاملات دنیا وقوع و صدور
کذب و دروغ نهایت قبیح ست چه جا که در مباحث دینیه و علوم
حقیقیه مرتکب افترا و بهتان شوند و بحمد الحمد که بطلان دعوی اجماع
اهلسنت بر وضع اینحدیث بادله زاهره و براهین قاهره سابقا
مبین شد و ظاهر گردید که اکابر ائمه دین و اجله محققین و اساطین سنیه

این حدیث شریف را در کتبهای خویش بلا رد و نکیر روایت کرده اند پس چه قسم ممکن ست که این حدیث نزد اینحضرات موضوع بوده باشد چه روایت موضوعات بلاشبهه حرام و ناجائزست و در حدیث وارد ست که کسی دروغی را روایت کند و داند که آن دروغست پس یکی از کاذبانست پس اگر شاهصاحب ادعا فرمایند که اینحدیث شریف نزد این حضرات موضوعست فسق ائمه خویش ثابت کرده باشند و ایشانرا در جمله مفتریان بر سرور رسولان داخل ساخته و علاوه برین جمعی از کبار سنیه احتجاج و استدلال باین حدیث شریف نموده اند و جمعی حتما و جزما آنرا بجناب رسالتماب صلی الله علیه نسبت فرموده فادعاء الاجماع علی خلافه مما لا یغتر به الا من لم یشم رائحة من ممارسة الاخبار والاثار و فهم فی التعصب السمج البادی الشنار والتعسف البوخی العار مبنای فاسد البنیان دعوی اجماع ظاهر البطلان آنست که ابن الجوزی که افراط او در حکم بوضع احادیث صحیحه و روایات معتمده معلوم طلبه علوم است تا آنکه کتابش را علمای اهلسنت موجب ضرر عظیم و فساد فخیم می دانند کما لا یخفی علی ناظر تذکرة الموضوعات الفتنی اینحدیث را من تلقاء نفسه بهوای نفسانی موضوع قرار داده و ابن روزبهان در کتاب الباطل قدح ابن الجوزی نقل کرده و خواجه کابلی که یافه درایی و جسارت و بیباکی عادت دیرینه اوست ادعا کرده که اینحدیث باجماع اهل خبر موضوع ست و مخاطب دعوی کاذب اجماع اهلسنت بر وضع آن بر زبان آورده بلکه

حکم بوضع اینحدیث باطل محض ست چه وضع حدیثی ثابت نمیشود مگر بدلیلی و دلیل آن نیست مگر مخالفت کتاب یا سنت پس اگر مدعیان وضع اینحدیث در اثبات خود وجهی از وجوه دعوی مخالفت اینحدیث شریف با کتاب یا سنت داشته باشند برآرند و جواب شافی و کافی بشنوند و انی لهم ذلک و سوی الخرافات الجزافیة والهواجس الشیطانیة و اگر بدلیلی و حجتی متمسک حکم بوضع اینحدیث شریف نکرده اند بلکه بمحض هوای نفس و حب باطل و عشق مذهب جبر و عداوت آل و مخالفت رسول رب متعال باین حکم باطل السنه خود را آلوده اند کما هو فی الواقع کذلک فلا یصغی الیه مسلم و مومن و لا یکترث به موحد موقن و چسان توان گفت که دلیلی برین حکم دارند چه امام و مقتدای ایشان که بادی سلوک این وادی و بانی این تهامه بوادی ست یعنی ابن الجوزی که حکم بوضع آن کرده نیز دلیلی نیاورده و بمحض قدح در اسناد بعض طرق آن اکتفا کرده حالانکه در مقام رد بعض احادیث صحیحه مثل حدیث سد ابواب الا باب علی علیه السلام اعتذار بعض من لا اهلیة له ... و قرائن سخیفه کاسد خود را معذور نداشته کما یظهر من الرجوع الی کتابه پس اگر او دلیلی سخیف و بی اصل هم برای ابطال حدیث نور میسر میشد دست بران انداختی و از ذکران خود را باز نداشتی و علاوه برین احمد بن حنبل مدعی اجماع را علی الاطلاق تکذیب فرموده چنانچه ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم بن غالب الاندلسی در محلی گفته رحم الله احمد بن حنبل فلقد صدق اذ یقول من ادعی

تكذيب مدعى اجماع از احمد بن حنبل

الاجماع فقد كذب ما يدريه لعل الناس اختلفوا لكن ليقل لا اعلم خلافا
هذه اخبار المريسي والاصم قال ابو محمد لا يحل دعوى الاجماع الا في
موضعين احدهما ما يتفق ان جميع الصحابة رضي الله عنهم عرفوه
بنقل صحيح عنهم فاقروا به والثاني ما يكون من خالفه كافرا خارجا
عن الاسلام كشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و
صيام رمضان وحج البيت والايمان بالقرآن والصلوات الخمس
وجملة الزكوة والطهارة للصلوة ومن الجنابة وتحريم الميتة
والخنزير والدم وما كان من هذا الصنف فقط ونيز ابن حزم در محلى گفته
وايضا فمدعي الاجماع على ما لا يتيقن ان كل مسلم فقد عرفه
وقال به كاذب على الامة كلها وقد نص الله عز وجل على ان
نفرا من الجن آمنوا وسمعوا القرآن من رسول الله صلى الله عليه وسلم
فهم صحابة وفضلاء فمن لهذا المدعي بالباطل باجماع اولئك
فكيف احصى اقوال الصحابة رضي الله عنهم ولا تحصى الا حيث
لا يشك في ان كل مسلم قد عرفه وقد قال احمد بن حنبل رضي الله
عنه من ادعى الاجماع فقد كذب وما يدريه لعل الناس اختلفوا
في ذلك وابن القيم در اعلام الموقعين گفته وكذلك الشافعي ايضا
نص في رسالته الجديدة على ان ما لا يعلم فيه خلاف لا يقال له
اجماع ولفظه ما لا يعلم فيه خلافه فليس اجماعا وقال عبد الله
بن احمد بن حنبل سمعت ابي يقول ما يدعي فيه الرجل الاجماع

فهو

قال احمد بن محمد بن حنبل من ادعى الاجماع فقد كذب ذكره ابن حزم في المحلى

مسئلة ولا يحل الحكم بالقياس ولا بالاستحسان ولا بقول احد ممن دون رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان يوافق قرآنا او سنة من كتاب الاقضية

قال احمد من ادعى الاجماع فقد كذب ذكره ابن حزم في المحلى

فهو كذب ومن ادعى الاجماع فهو كاذب لعل الناس اختلفوا هذه دعوى
بشر المريسي والاصم ولكن يقول لا اعلم الناس اختلفوا ولم يبلغني
ذلك هذا لفظه وبعد اين عبارت گفته ونصوص رسول الله
صلى الله عليه وسلم اجل عند الامام احمد وسائر ائمة الحديث
من ان يقدموا عليها توهم اجماع مضمونه عدم العلم بالمخالف
ولو ساغ لتعطلت النصوص وساغ لكل من لم يعلم مخالفا في
حكم مسئلة ان يقدم جهله بالمخالف على النصوص انتهى فيا للعجب
العجيب كيف يدعي المخاطب المطاع هذا الاجماع البادي الاستشناع
الواضح الاستبشاع الصريح الخداع فيمس الحق على المستكفين
حوله والسامعين قوله من اهمج الرعاع ويروج الكاسد على
المغفلين الاغمار الذين هم لكل ناعق اتباع مع ظهور بطلانه
وانهدام جدرانه وانخرام اركانه وانجذام اصوله واغصانه
عند الناقد للردي من السليم الصالح للانتفاع وابن حزم صاحب
محلى نزد ائمه سنيه بفضائل جليله ومحامد سنيه محلى و مرآت طول باع
وكثرت اطلاع او از زنگ ارتياب وتشكيك مبرا ومصون ومستولين محلى و مقام علم
و فضل واعتماد واعتبار او نزد اين حضرات پس رفيع ومعلى محيي الدين
ابو محمد عبد الواحد بن علي در كتاب المعجب في تلخيص اخبار المغرب گفته ابو محمد
الذي يحدث عنه الحميدي هو ابو محمد علي بن احمد بن سعيد بن
حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفين بن

تصريح ابن القيم در اعلام الموقعين باينكه احمد مدعى اجماع را كاذب دانسته

ترجمه ابن حزم از كتاب المعجب في تلخيص اخبار المغرب لابو محمد عبد الواحد

يزيد الفارسي مولى يزيد بن ابي سفين بن حرب بن امية بن عبد شمس
بن عبد مناف القرشي قرى على نسبه هذا بخطه على ظهر كتاب
من تصانيفه اصل ابائه الادنين من قرية من اقليم لبلة
من غرب الاندلس سكن هو وابوه قرطبة وكان ابوه من وزراء
المنصور محمد بن ابي عامر ووزراء ابنه المظفر بعده وكان هو
المدبر لدولتيهما وكان ابنه ابو محمد الفقيه وزير العبد الرحمن
بن هشام بن عبد الجبار بن الناصر الملقب بالمستظهر بالله اخي
المهدي المذكور آنفا ثم انه نبذ الوزارة واطرحها اختيارا واقبل
على قراءة العلوم وتقييد الاخبار والسنن فنال من ذلك ما لم ينل
احد قبله بالاندلس وكان على مذهب الامام ابي عبد الله
الشافعي رحمه الله اقام على ذلك زمانا ثم انتقل الى القول بالظاهر
وافرط في ذلك حتى اربى على ابي سليمن داود الظاهري وغيره
من اهل الظاهر وله مصنفات كثيرة جليلة القدر شريفة المقصد
في اصول الفقه وفروعه على مهيعه الذي يسلكه ومذهبه
الذي يتقلده وهو مذهب داود بن علي بن خلف الاصبهاني
الظاهري ومن قال بقوله من اهل الظاهر ونفاة القياس والتعليل
بلغني عن غير واحد من علماء الاندلس ان مبلغ تصانيفه
في الفقه والحديث والاصول والنحل والملل وغير ذلك من التاريخ
والنسب وكتب الادب والرد على المخالفين له نحو من اربعمائة مجلد

تشتمل

تشتمل على قريب من ثمانين الف ورقة وهذا شيء ما علمناه لاحد
ممن كان في مدة الاسلام قبله الا لابي جعفر محمد بن جرير الطبري
فانه اكثر اهل الاسلام تصنيفا فقد ذكر ابو محمد عبد الله بن محمد
بن جعفر الفرغاني في كتابه المعروف بالصلة وهو الذي وصل
به تاريخ ابي جعفر الطبري الكبير ان قوما من تلاميذ ابي جعفر
حسبوا ايام حياته منذ بلغ الحلم الى ان توفي في سنة ٣١٠ وهو ابن ست
وثمانين سنة ثم قسموا عليها اوراق مصنفاته فصار لكل يوم
اربع عشرة ورقة وهذا لا يتهيأ لمخلوق الا بكريم عناية الباري
تعالى وحسن تاييده له ولابي محمد بن حزم بعد هذا نصيب وافر
من علم النحو واللغة وقسم صالح من قرض الشعر وصناعة الخطابة
الى ان قال بعد ذكر بعض اشعاره وجد بخطه انه ولد يوم الاربعاء
بعد صلوة الصبح وقبل طلوع الشمس آخر يوم من شهر رمضان
سنة ٣٨٤ وتوفي رحمه الله في سلخ شعبان من سنة ٤٥٦ وانما اوردت
هذه النبذة من اخبار هذا الرجل وان كانت قاطعة للنسق
مزيحة عن بعض الغرض لانه اشهر علماء الاندلس اليوم واكثرهم
ذكرا في مجالس الرؤساء وعلى السنة العلماء وذلك لمخالفته
مذهب مالك بالمغرب واستبداده بعلم الظاهر ولم يشتهر به
قبله عندنا احد ممن علمت وقد كثر اهل مذهبه واتباعه
عندنا بالاندلس اليوم و در آخر کتاب المعجب این عبارت مسطور است

قال الشیخ الفقیه العالم الحافظ محیی الدین ابو محمد عبد الواحد بن علی جامع هذا الکتاب سمع علیّ جمیع هذا التلخیص الذی جمعته فی اخبار المغرب مولانا الفقیه الامام الفاضل الوزیر الصاحب عز الدین قدوة العلماء اوحد الفضلاء اکمل الوزراء خاصة امیر المومنین ابو الفتح عبد الله بن القاضی الاجل الوزیر الصاحب شمس الدین ابو محمد بن شریف الزهری جمّل الله الزمان ببقائه والفاضل المتقی ابو الفتح نصر بن القاضی المخلص ابی محمد عبد الکریم الخ و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در جنة فی الاسوة الحسنة در ذکر مجتهدین گفته ومنهم الامام ابو محمد بن حزم الظاهری قال لو علمت ان احدا علی وجه الارض اعلم منی قرانا وحدیثا لرحلت الیه وقد بالغ فی ایجاب الاجتهاد علی کل مسلم بابلغ ما یکون فی تحریم التقلید حتی قیل ان لسان ابن حزم وسیف حجاج بن یوسف شقیقان فانه ما نجی من لسانه احد الا من سلّمه الله تعالی قال الشیخ الاکبر فی الفتوحات فی الباب الثالث والعشرین وماتین غایة الوصلة ان یکون الشیء عین ما ظهر ولا یعرف انه هو کما رایت النبی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم وقد عانق ابا محمد بن حزم المحدث فغاب الواحد فی الاخر فلم نر الا واحدا وهو رسول الله صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم فهذه غایة الوصلة وهی المعبر عنها بالاتحاد انتهی ونعم ما قیل

صـ ۱۰۸ ج ۳

عبارة ابن حزم [illegible] جنة فی الاسوة [illegible] مولوی صدیق حسن خان معاصر

فی مثل هذا المقام تو همراه شبنا بلیل زاره فهم لیسعی بیننا بالتباعد فعانقته حتی اتحدنا تعانقا فلما اتانا ما رای غیر واحد ویقرب من ذلک ما قیل بالفارسیة ؎ جذبهٔ صوبی محدیست میان من و تو کہ رقیب آمد و نشناخت نشان من و تو ولم یحصل تلک الوصلة لابن حزم رحمه الله الا من جهة اعتصامه بالسنة وانتصارها وصلابته فی التمسک بها والرد علی من ردّها وخالفها بانکارها رزقنا الله تعالی اتباع رسوله ظاهرا وباطنا وحشرنا فی زمرة اهله **قوله** وفی اسناده محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو کذاب وقال الدارقطنی متروک ولم یختلف احد فی کذبه و روی من طریق آخر وفیه جعفر بن احمد وکان رافضیا غالیا کذابا وضاعا وکان اکثر ما یضع فی قدح الصحابة وسبّهم **اقول** لا یخفی علی من اتقن البحث واحصف ان من اطرف الطرف ان المخاطب الماهر الحاوی لانواع الشرف الذی قدما خلاف الخلاف قد دشف قداد علی وقوع محمد بن خلف فی اسناد هذا الحدیث العالی الشرف فاجترح اشنع العضیهة واقطع الفریة القذف واظهر انکر الشطط والسفاف وابان عن اشنع الکذب والجزاف فان الرجل المذکور غیر واقع فی طریق من طرق حدیث النور کما ستنبهک فیما بعد ان شاء الجلیل الغفور واما جعفر بن احمد فانه ایضا لم یقع فی الطرق التی ذکرها اهل الحق والایقان

في مقام الاستدلال والاحتجاج لتبكيت السنية الاعيان وزعم
المخاطب المتهور المتهوك الغفول ومن سلف عليه من مشايخ
العصبية وأئمة الذهول انحصار هذا الحديث المشهور المقبول
في طريقين توهموا ان كلا منهما معلول زعم باطل مدخول
ووهم سخيف ذول يستنكف ويشمئز منه ارباب العقول ولا
يطور به ابدا من له ادنى المام ونزول بدار السبر وتمييز المنقول
فانه لاح آنفا وظهر ولاح كالصبح اذا اسفر ان الحديث من الاحاديث
المستفيضة المشتهرة والروايات المعتمدة المعتبرة صحيح بلا ريب
كيف لا ورواته من الثقات المشاهير والاثبات النحارير على
ما صرح به العلماء الانجاب وسبط ابن الجوزي الذي قد اثنى عليه
عدة من ثقاتهم الاكابر وعدة من الاماثل الحائزين للمفاخر
اثبت صحة الحديث على رغم جده ونصب نفسه لنقض قوله ورده
وليس في اسانيد الروايات التي نقلتها من احمد بن حنبل وعبد الله
بن احمد وابن المغازلي والاخطب والنطنزي والعاصمي والحمويني من
اسم محمد بن خلف وجعفر بن احمد عين ولا اثر فالقدح والجرح
والطعن فيهما لا يجدي نفعا ولا يثلج صدرا كما لا يخفى على من له ثاقب النظر
ومن الظاهر ان ورود حديث صحيح من طريق اخر ولو كان فيها شيء
من الضعف يفيد زيادة القوة في الخبر فثبت وظهر ان القادح
في حديث النور بظن وقوع احد الرجلين فيه اما مكابر مختبط

عفلو سفيه ثم اعثرك على منشأ هذا الغلط الواضح وصل ذلك
خطا اللائح فاعلم ان العلامة الحلي انار الله في سماء الفخر بدره
اعلى في اعلى عليين ذكره نقل في كتابه نهج الحق هذا الحديث
لمذكور من احمد بن حنبل وابن المغازلي الذي هو محدث مشهور
صاحب الباطل لما قعد به العجز عن الجواب احتال حيلة في الخطاب
(يعنى فضل بن روزبهان)
قال ذكر ابن الجوزي هذا الحديث بمعناه في كتاب الموضوعات
قال هذا الحديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم
متهم به في الطريق الاول محمد بن خلف المروزي قال يحيى بن
معين كذاب وقال الدارقطني متروك وفي الطريق الثاني المتهم
به جعفر بن احمد وكان رافضيا كذابا يضع الحديث في سب اصحاب
سول الله صلى الله عليه وسلم انتهى فهذا المسئول المحتال الرقيع
ان في سند الحديث الذي نقله العلامة اعلى الله مقامه في
الكرامة وقع احد من الرجلين بل قال ان ابن الجوزي ذكر
حديثا هو في معنى هذا الحديث وحكم بوضعه فاوهم الناظرين
ان الحديث المسطور ايضا موضوع ولم يدع صريحا انه وقع في
نفس الرواية التي نقلها العلامة احد من الرجلين كما لا يخفى على
من له تامل وسلامة والكابلي العسوف العجول لاخذ كثيرا من
فضلات الفضول قال في جواب هذا الحديث في الصو وهو باطل لانه موضوع
باجماع اهل الخبر وفي اسناده محمد بن خلف المروزي قال يحيى

ابن معين هو كذاب وقال الدارقطني متروك ولم يختلف ا
كذب به ويروى من طريق آخر وفيه جعفر بن احمد وكان رافضيا
غاليا كذابا وضاعا وكان اكثر ما يضع في قدح الصحابة و
انتهى فالكابلي تحذلق بزيادة نغمة ليس لها من الصدق اثر حيث
على وضع الحديث اجماع اهل الخبر واطبق فرقة من الفضل المجمع على الادغال وغيبه
ومعناها ونكر معراها ونحوها التخديع لاغمار الانذال فانه ذكر ان محمد بن خلف وقع في
هو بمعنى الحديث الذي ذكره العلامة في مقام الاستدلال
والكابلي ادعى انه وقع الرجل في هذا الحديث بعينه فافتري
اولى الكمال والخاطب المعظم الصادق في قوالة السارق لكتاب
الكابلي والناسج على منواله اغتر بقوله الكاذب الاعوج فذكر
بعد تغييره بلفظه اللجلج وبالجملة لا ريبة في ان الحديث الذي وقع في
محمد بن خلف المروزي غير هذا الحديث الشريف كما دريت بعد
من كلام سبط ابن الجوزي في الفهم الحصيف فان لفظه هكذا خلقت
انا وهرون بن عمران ويحيى بن زكريا وعلي بن ابي طالب من طينة
واحدة وان اختلجك مع ذلك البيان الواضح الوساوس الخناس
واعتلج مع هذا الكشف اللائح الهواجس للاذعة فها انا اهديك
الى يقين جازم لا يثلمه نوازغ شكوك اهل المراء والختل وانهيك
الى قطع سالم عن تطرق شبهات اصحاب المكابرة والجدل فاعلم
بعد تحقيق هذا الكلام عثرت بعد الفحص التام على اصل كتاب موضوعات

ابن الجوزي المجازف في رد احاديث خير الانام عليه وآله الاف التحية
والسلام فوجدت الامر عند ملاحظته كما تيقنت قبل مطالعته
...ل فيه في فضائل علي عليه السلام الحديث الاول فيما خلق
...ه علي بن ابي طالب اخبرنا ابو منصور القزاز قال اخبرنا
احمد بن علي بن ثابت قال اخبرني علي بن الحسن بن محمد الدقاق
...ثنا محمد بن اسمعيل الوراق قال ثنا ابراهيم بن الحسين بن
داود العطار قال ثنا محمد بن خلف المروزي ثنا موسى بن
ابراهيم ثنا موسى بن جعفر عن ابيه عن جده قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ويحيى بن
زكريا وعلي بن ابي طالب من طينة واحدة هذا حديث
موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم والمتهم به
المروزي قال يحيى بن معين هو كذاب وقال الدارقطني
متروك وقال ابن حبان كان مغفلا يلقن فيتلقن فاستحق
الترك وقد روى جعفر بن احمد بن بيان عن محمد بن عمر الطائي
عن ابيه عن سفين عن داود بن ابي هند عن الوليد بن
عبد الرحمن عن غنم الحضرمي عن ابي ذر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم خلقت انا وعلي من نور وكنا عن يمين العرش
قبل ان يخلق الله آدم بالفي عام ثم خلق الله آدم فانقلبنا في
اصلاب الرجال ثم جعلنا في صلب عبد المطلب ثم اشتق اسمانا

من اسمه فالله محمود وانا محمد والله الاعلى وعلى علىّ قال المصنف
هذا وضعه جعفر بن احمد وكان رافضيًا يضع الحديث قال ابن
عدى كان يتيقن انه يضع انتهى وظهر من هنا ولاكظهور النار على
العلم والنور فى الظلام ان ادعاء وقوع محمد بن خلف المروزى فى
طريق حديث النور من غرائب الفرية والبهت المحظور ولم يعثر
على اصل كتاب ابن الجوزى واتما وقف على كلام ابن روزبهان
وحرّفه على حسب ما رام من البهتان فادعى كذبا وزورا والقى الى
زخرف القول غرورا وقلّده فى ذلك المخاطب المتخذ له الجسور
للتميز والشعور العادم للاطلاع والعثور فساق كلامه المنكر
المدحور وابدى عن واضح العجز وظاهر القصور وايضا ظهر ان ابن الجوزى
نسب الى جعفر بن احمد وضع الحديث مطلقا وابن روزبهان ضم
اليه قيد فى سب اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم و
ايضًا اضاف لفظ كذابًا والكابلى لم يكتف على هاتين الزيادتين
فاضاف لفظ غاليا وضاعًا وايضا ذكر انه كان اكثر ما ينفرد فى قدح
وايضا اضاف فقرة ولم يختلف احد فى كذبه فى قدح ابن خلف
فهذه زيادات اربع من الكابلى واثنتان من ابن روزبهان تاركه
فيهما الكابلى الذى سهل عليه التلميع وهان ليس لها وجود
فى كلام ابن الجوزى المطعون على السنة الاعيان وايضا وهم
ابن روزبهان نقل الحكم بوضع حديث ابن خلف عن ابن الجوزى

فحسب والكابلى اخفى اسم ابن الجوزى حتى لا يتعقب عليه ولا يوخذ بخناقه
بان منقدى السنية طعنوا على ابن الجوزى واظهروا اشدة مجازفته
وفظيع اغراقه وذكر الكابلى بدل حكم ابن الجوزى اجماع اهل الخبر
على وضع هذا الحديث فزاد كذبا ما عليه مزيد ويربو على تدليس
ابليس ويزيد والمخاطب المصطلع بزمامة المنة والمسدى الى المسولين
باعظم منة المساعد لهم فى التحريف والتلفيف والتزويق والتلفيق
بلا ضنة ذكر عوض اجماع اهل الخبر اجماع اهل السنة فنعوذ بالله
من وسواس الخناس الذى يوسوس فى صدور الناس من الناس والجنة
ويزيّنهم ويخبيهم عن طريق النجاة والجنة ويغويهم ويغمسهم فى غمرات
الخطاء مرة ومرة بالردة ويلين على انتهاج لقم الحق باوجع ارنة وايضا
ظهر ان ابن الجوزى نقل فى حق المروزى عن ابن عدى انه كان مغفلا
يلقن فيتلقن فاستحق الترك وهذا صريح فى انه لم يكن يتعمد الوضع
والكذب على سيد الانبياء الانجاب سلام الله وصلواته عليه
وآله وعليهم ما نفح مسك وطاب ملاب فهذا يبطل ما نسبه
ابن الجوزى الى ابن معين من انه قال فى حقه انه كذاب ومع
ذلك فقد طعن ائمة السنية على ابن معين بكثرة طعنه على
الناس واثبتوا حسده للشافعى الذى هو عندهم رئيس وراس وهو قد
من الفضل والتحقيق اضوء نبراس كما لا يخفى على ناظر مناقب الشافعى
للرازى المقباس واما حكم ابن الجوزى بالوضع على حديث النور

المروی من ابی ذر الغفاری فهو من وساوسه الغیر المجدیة
هواجسه المردیة ما انزل الله به من سلطان و قادته العصبیة
الی ذلک فلبّاها باللسان والجنان لا یصلح الاصغاء ولا یلیق الاعتناء
وهو تجسّس اسمج و تجمّح اعوج و تقوّل لجرج و تعصّب لجلج و جسارة جریئة
وخسارة داهشة و اقدام و تهوّر و تغریر و تجبّر و ادّعاء بلا دلیل
و ازلال و تضلیل و تخدیع و تسویل و امّا القدح فی بعض رواته
فقصاری امره و حمادی خبره لو سلّم ضعف هذا الطریق الخاص
لا الوضع کما هو غیر خاف علی من له سلیم الطبع و ماید رأی فی نحو
القاصرین و یظهر مزید خزی الخاسرین و یوقظ الذاهلین و ینبه الغافلین
و یکشف جلیّة الحال و یبیّن عن نهایة جسارة اهل الاغفال و لام
ان اسناد تکذیب محمّد بن خلف الی یحیی بن معین و عز و قدحه الی
الدار قطنی الفطین خلف جلی و کذب غیر خفی فان محمّد بن خلف
المروزی کان صدوقا و ذکره الدار قطنی و قال انّه لا باس به
قال عبد الکریم بن محمّد السمعانی فی الانساب فی نسبة المروزی فاما بغداد
درب یقال له درب المروزی و محلّة المراوزة و ظنی انها من الکرخ
و من هذه المحلّة ابو عبد الله محمّد بن خلف بن عبد السلام الاعور
المروزی لانّه کان یسکن هذه المحلّة روی عن یحیی بن هاشم السمسار
و عاصم بن علی و علی بن الجعد روی عنه ابو عمرو عثمان بن احمد بن
السّماک و عبد الصمد بن علی الطیبی و ابو بکر عبد الله الشافعی و کان

صدوقا مات فی سنة احدی و ثمانین و مأتین انتهی ما فی الانساب و فیه
کفایة لنضو الحجاب عن الحقّ والصّواب و مبالغة فی تخجیل المتهجّمین
الاوشاب و تبکیت المتهجّسین الاقشاب والحمد لله فی المبدأ والمآب
و قال الخطیب اللبیب فی تاریخ بغداد محمد بن خلف بن عبد السلام
الاعور یعرف بالمروزی لانه کان یسکن محلة المراوزة حدث عن
عاصم بن علی و علی بن الجعد و موسی بن ابراهیم المروزی و غیرهم
روی عنه ابو عمرو بن السّماک و ابو العباس بن نجیح و عبد الصمد
الطیبی و ابو بکر الشافعی و غیرهم و کان صدوقا ذکره الدار قطنی
فقال لا باس به و نقل عن ابن قانع انه مات فی ۲۸۱ه انتهی
فالحمد لله ولی التوفیق والارشاد حیث ثبت من افادة خطیب
بغداد و جهبذهم النقّاد ان ابن خلف من شیوخ اساطینهم الامجاد
کابی بکر الشافعی و ابن السّماک و ابن نجیح و عبد الصمد و سائر
فضلائهم فی الاغوار والانجاد و انّه صدوق و نفی عنه البأس
الدار قطنی العماد فیا للعجب کل العجب بنفی الدار قطنی عن ابن خلف
الباس و یعزو ابن روزبهان الکابلی المهان والمخاطب بئس الاعیان
الی الدار قطنی انه قال فیه انّه متروک و هذا وسواس و ای
وسواس و لم یکتفیا علی هذا التدلیس المورث للالتباس
حتی ذکرا بعد ما نسباه الی الدار قطنی انه لم یختلف احد فی
کذبه فان ارادا انّه قاله الدار قطنی فهو من افحش الفریة المستهجنة

وافظع العضیحة المستبشعة وان قالاه من عند انفسهما فبلاده وسماجته وقبحه وشناعته ایضا ظاهر واضح وجلی لائح ثم انه مما یرغم اناف اهل الاعتساف والردیٰ ویحرق قلوب اولی الانحراف والتوی وینکس رؤس ارباب اللجاج والهوی ویبیتهم علی امضّ من جمر الغضیٰ ویذر فی عیونهم ارمض القذیٰ ویجرّعهم غصص الجوی ان الحدیث الذی رواه محمد بن خلف وان لم یحتج به علماء الکنجی المفتنی لدن خائر الفضل والمجد المجتنی لازهار السبر والنقد علی انه حدیث حسن ونقله عن الخطیب اللبیب وابن عساکر الساتر من التحقیق علی لاحب السنن قال فی کفایة الطالب اخبرنا یوسف بن خلیل بن عبد الله الدمشقی بحلب والحافظ محمد بن محمود بن النجار ببغداد والحافظ خالد بن یوسف النابلسی بدمشق قالوا اخبرنا الامام ابو الیمن زید بن الحسن الکندی بدمشق اخبرنا القزاز اخبرنا الحافظ احمد بن علی بن ثابت الخطیب اخبرنی ابو القسم علی بن عثمان الدقاق حدثنا محمد بن اسماعیل الوراق حدثنا ابو اسحق ابراهیم بن الحسین بن داود القطان سنه احدی عشرة وثلثمائة حدثنا محمد بن خلف المروزی حدثنا موسی بن ابراهیم المروزی حدثنا موسی بن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وهرون بن عمران ویحیی بن زکریا وعلی بن ابی طالب من طینة واحدة قلت هذا حدیث حسن عال

رواه حافظ العراق فی کتابه وتابعه محدث الشام کما اخرجناه سودّه فلله الحمد والمنة التامة علی کمال لطفه وهدایته العامة حیث ثبت کون المروزی صدوقا وکون حدیثه حدیثا حسنا بحیث لا یستطیع انکاره جاحد ولا یفتاق فی تنبیهه الی تکلف زائد واستیناف برهان وشاهد فلیمت المنکرون حنقا وحسدا ویذوب الجاحدون علزا وکمدا وهذا الحدیث وان کان غیر حدیث النور الذی احتج به علمائنا الاعلام احلهم الله دار السلام لکن لما کان عند ابن الجوزی وابن روزبهان والکابلی والمخاطب علی حدیث النور فثبوت حسنه کاف لرد تکذیبه الصادر عن اصحاب العقول والقصور قوله بر تقدیر فرض صحت معارض ست بروایتی دیگر که ازین روایت اولی بکمال بهتر ست و در اسناد او تهمین بالکذب واقع نشده اند و هو ما روی شافعی باسناده الی النبی صلی الله علیه وسلم انه قال کنت انا وابو بکر وعمر وعثمان وعلی بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق ادم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره ولم نزل ننقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عفان ونقل علیا الی صلب ابی طالب اقول استدلال مخاطب میمون ذو فنون واحتجاج فاضل شموس حرون متین بحت و بهوای ثلثه مطهرین بدایع شجون باین روایت غرابت مشحون بی فریه سراسر هزل و مجون و لغز او بهتان و از کون و اختلاق و افتعال

زبون که قلوب اهل ایمان و ایقان بملاحظهٔ آن پرخون بسبب اشتمال آن بر الفاظ
گوناگون و الطوار بطائف بو قلمون از عجائب بی هر خون و غرائب عصر بیون سنت
بوجوه عدیده مخدوش و موهون و بانظار سدیده مغشوش و مطعون **اقول** آنکه
قول او که این روایت فی الجمله بهتر ست انتهی دلالت صریحه دارد بر آنکه این روایت
واهیه از روایت نور که زعم انحصار آن در دو طریق نموده فی الجمله بهتر ست
نه من جمیع الوجوه و ظاهر ست که نزد کابلی و مخاطب این هر دو طریق نهایت
مطعون و مقدوح و مغموز و مجروح اند پس هرگاه این روایت از روایت نور
که نزد خود مخاطب جسور و کابلی عثور نهایت مطعون و موهون ست
فی الجمله بهتر باشد نه من جمیع الوجوه ظاهر گردد که این روایت معیوب
و مجروح و مقدوح و مطعون هست گو بمرتبه قدح و جرح مزعومی هر دو طریق
مذکور در کلام ابن الجوزی نرسد پس ظاهر و روشن و معلوم و متیقن گردید که
حسب اعتراف مخاطب با انصاف این روایت صریحة الهزل و الجزاف
قدح و جرح پاک و صاف نیست و الاقید فی الجمله که مخاطب مقتدای جمله مستحسین
طرائف النحله ذکر فرموده لغو و بیکار و منافی و منافر تحریر بلاغت شعار خواهد بود
و هرگاه قدح و جرح آن از کلام خود مخاطب نحریر واضح و مستنیر باشد بطلان
و فظاعت معارض گردانیدن آن با روایت نور بر تقدیر فرض صحت
در کمال وضوح و ظهور **دوم** آنکه صحت سند و اعتبار و اعتماد حدیث نور
حسب افادات علمای احبار و منقدین آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار
هویدا و آشکار گردید پس معارضهٔ آن باین روایت بی سر و پا و حکایت

سراسر خطا که اصلا ذکر سند آن نکرده تا بتوثیق و تعدیل رواة و ناقلین مدح
و ثنای حاکین و راوین آن چه رسد کی قابل التفات و اصغا تواند شد **سوم**
آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب اعتراف والا شان کما فی اتحاف النبلاء
بیهقی زمان بود تصریح صریح بضعف این خبر سخیف فرموده چنانچه در سیف مسلول
گفته هشتم ما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و علی
بن ابی طالب نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق آدم باربعة
عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا و جزء
علی جواب این حدیث موضوع ست باجماع اهل حدیث و در اسناد این حدیث محمد
بن خلف مروزی ست یحیی بن معین گفته که او کذاب ست و دارقطنی او را متروک
گفته و کسی اختلاف نکرده در کاذب بودن او و در طریق دیگر جعفر بن احمد راوی
غالی ست کذاب و وضاع ست اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی
بسند خود روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کنت انا و ابو بکر
و عمر و عثمان و علی قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکننا ظهره
فلم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الی صلب عبد الله
و نقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب عفان و نقل علیا الی
صلب ابی طالب این حدیث هر چند ضعیف ست لیکن در اسناد او متهم بالکذب نیست
انتهی و باید دانست که کابلی در صواقع گفته الثامن ما روی ان النبی صلی الله
علیه و سلم قال کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله قبل ان
یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور

ص ۲۱ / ۱۴۹
المطلب الرابع فی ابطال استدلال الرافضة علی ان الامام بعد النبی صلی الله علیه و سلم علی بما ماحدیث اهل السنة

جزئین فجزء انا و جزء علی و هو باطل لانه موضوع باجماع اهل الخبر و فی
اسناده محمد بن خلف المروزی قال یحیی بن معین هو کذاب و قال
الدارقطنی متروک و لم یختلف احد فی کذبه و یروی من طریق
و فیه جعفر بن احمد و کان رافضیاً غالیاً کذاباً وضاعاً و کان اکثر
ما یضع فی قدح الصحابة و سبهم و لانه روی الشافعی بسنده الی النبی
صلی الله علیه و سلم انه قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علی قبل
ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره و لم نزل ننتقل فی
الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله و نقل ابا بکر الی
صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب خطاب و نقل عثمان الی صلب عفان و نقل
علیا الی صلب ابی طالب و لیس فی اسناده من یتهم بالکذب و لان مثل
هذه الاخبار لو ثبت لا یحتج به فی مثل هذه الامور و ذلک ظاهر و ا
ظهور النار علی شواهق الطود پس می بینی که کابلی بسبب مزید تعسف و تعصب
و تاریک بینی و تعصب و تصلب ناحق گزینی دعوی ابطال استدلال حدیث
نور باین کذب مزور بلا اشعار بنوعی از وهن و ضعف و فتور و بلا ایما بوجهی
از وجوه خلل و قصور آغاز نهاده داد وقاحت و جسارت داده لکن یافعی
آنرا دیده آورده تصریح صریح بضعف این کذب فضیح فرموده و مخاطب
از تصریح صریح بضعف آن دل در دزدیده لکن بفعل خود فی الجمله بکنایه ابلغ من التصریح
ضعف و قدح و وهن و جرح آن اثبات فرموده پس یافعی بتی باصفا و مخاطب
باوفا باوصف ایثار تقلید کابلی سراپا جفا اقتصار و اکتفا بر جنس...

کابلی عظیم الاعتدا علی اهل الحق و الولا لاهل بیت المصطفی خلاف
آزرم و حیا و موجب کمال خزی و خسار نزد منقدین کبراء السنة چار و ناچار شارا
ادا یا قدح و جرح این خبر معجب اهل بصر ثابت فرمودند چهارم آنکه مخاطب
در همین باب امامت بجواب حدیث تشبیه کما سمعت سابقاً گفته و قاعده
مقرره اهلسنت است که حدیثی را که بعض ائمه فن حدیث در کتابی روایت
کنند و صحت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند مثل بخاری و مسلم و بقیه
اصحاب صحاح و بصحت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از
محدثین ثقات تصریح نکرده باشد قابل احتجاج نیست انتهی پر ظاهر است که عدم قابلیت
این خبر قطیع الخدج و الغرر برای احتجاج و استدلال حسب این قاعده مقرره
اهلسنت علی ادعاء المخاطب عمدة الاقیال ظاهر و باهر زیرا که این حدیث
در کتاب ملتزم الصحة مثل صحیح بخاری و مسلم و بقیه صحاح مروی نیست و صحت
آن بالخصوص از شافعی یا غیر او از محدثین مشددین بنای غیر مرصوص فضائل
متغلبین منصوص پس این قدر عجلت در سهو و نسیان از مخاطب نخبة الاعیان
تحیر افهام و اذهان و اسد المستعان سبحان الله برای رد فضائل علویه این
قاعده بائده می تراشد و باز جا بجا جدعا لانفه و جلبا لحتفه بر خلاف
آن خرافات عجیب است می اندازد و بنقض و رفض قاعده ممهده خود سلسله
فاصله طویله مقلوب اشیاع و اتباع خود میگذارد و نمک بر جراحات شان
باظهار کمال تهافت و تناقض خدام عالی مقام خود می پاشد و صعود بر ذروه
شان از انواع ابجاح می خراشد پنجم آنکه مخاطب در همین کتاب تحفه بجواب

طعن و م از مطاعن ابی بکر گفته و جملهٔ لعن الله من تخلف عنها هرگز در کتب
اهلسنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح باشد معنیش آنست که اسامه را تنها
گذاشتن و از همه سومیان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حرام ست
و چون ابو بکر رضی الله عنه بخدمت امامت متعین شد از نیفه امور او را استغنا
واقع ست بلا شبهه قال الشهرستانی فی الملل والنحل ان هذه الجملة موضوعة
مفتراة و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدثین اهلسنت شمرده اند
در سیر خود این جمله را آورده برای الزام اهلسنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار
حدیث نزد اهلسنت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدثین ست مع الحکم
بالصحة و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهار ست که اصلا گوش بآن نمیکنند
انتهی ازین عبارت ظاهرست که اعتبار حدیث بیافتن ان در کتب مسنده
محدثین ست مع الحکم بالصحة و پر ظاهرست که ورود این خبر در کتب مسنده
محدثین مع الحکم بالصحة ثابت نیست پس حسب این افاده مخاطب جلیل الفخار
هم این کذب واضح العار والشنار از اعتماد و اعتبار دور و بر کنار و عدم قابلیت
آن برای احتجاج و استدلال هویدا و آشکار بلکه چون سند آن نقل نکرده اند
مثل شتر بی مهار و تشبث بان موجب نهایت استهزا و انکار و لایق کمال
تشنیع و استحقار خواهد بود و محض دعوی ایراد شافی سند این ضلال و غی
شافی عی و مثمر ثلج صدر و موجب سکون و ری و باعث تمیز حق از ناحق نمیتواند شد
خصوصا با وصف عدم تعیین و ابراز نام و نشان کتاب مصنف آن امام
بازیب و زینت ششم آنکه استدلال ابن روایت عین اخلاف وعد و نکث عهد

و نقض عهد ست که در همین باب اباست ادعای التزام نقل از کتب اهل حق آغاز
نهاده حیث قال بعد ذکر الآیات التی استدل بها بوجه علی خلافة
ابی بکر اما اقوال عترت پس آنچه از طریق اهلسنت مرویست خارج از حد حصر
و احصاست در همان کتاب یعنی ازالة الخفا باید دید و چون درین رساله التزام
افتاده که غیر از روایات شیعه متمسک در ترویج امر نباشد آنچه از اقوال عترت
درین باب در کتب معتبره و مرویات صحیحه ایشان موجودست بنقل می آید انتهی
کمال عجب ست که درین کلام باین تصریح صریح ادعای التزام عدم نقل غیر روایات
شیعه نموده و باز درین مقام و مقامات بسیار اخلاف وعد و اخفار با علان
و اجهار آغاز نموده و من نکث فانما ینکث علی نفسه هفتم آنکه مخاطب
در صدر همین کتاب خود گفته درین رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب
شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتیکه عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبره
ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتیکه عائد باهلسنت می باشد می باید
که موافق روایات اهلسنت باشد و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و
عناد لاحق ست و بایکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتهی این عبارت
دلالت صریحه دارد برانکه روایات یک فرقه بر فرقه دیگر حجت نمیتواند شد
لیکن را بر دیگری اعتماد و وثوق نیست پس چرا این قاعده مقرره خود را
فراموش نموده مخالفت آن درین مقام و دیگر مقامات آغاز نهاده
چنانچه درین عبارت ادعای التزام نقل در الزاماتیکه عائد بشیعه میشود از کتب
معتبره شیعه نموده پس قصد الزام شیعه باین روایات سراسر تکذیب خود ست

هشتم آنکه نیز مخاطب در باب چهارم بعد ذکر حدیث ثقلین گفته پس معلوم شد که
در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است
پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و نامعتبر
و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین حالا در تحقیق باید افتاد که
ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین ست و
کدام یک استخفاف این دو چیز عالی القدر میکند و اهانت مینماید و از درجه اعتبار
ساقط می انگارد و طعن در هر دو پیش میگیرد برای خدا این بحث را بنظر
انصاف باید دید که طرفه کاری و عجب ماجرای ست و درین بحث غیر از کتب
معتبره شیعه منقول عنه نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزم ماست انتهی
واعجباه که بتکرار و اصرار اظهار التزام نقل از کتب معتبره اهل حق درین کتاب
عالی انصاب میفرماید و باز اینجا و جاهای بسیار نقض این عهد موثق و محکم
رفض این عهد ملتزم و مبرم ایثار فرموده کمال صدق و دیانت و نهایت
ورع و امانت خدام عالی مقام خود ظاهر نموده **نهم** آنکه چنانچه بطلان
احتجاج و استدلال باین روایت بمقابله اهل حق از افادات عدیده خود مخاطب
ظاهر و واضح و لائح ست همچنان شناعت و فظاعت آن از افادات والد
ماجد حضرتش ظاهر و باهر والد مخاطب در آخر قرة العینین گفته اینست تقریر انچه
درین رساله از دلیل عقلی و نقلی بر تفضیل شیخین اقامت نموده ایم البقیه بحجه
و دفع شبهات مخالفین ست و ما را درین رساله باجوبه امامیه و زیدیه کار نیست
مناظره ایشان بطور دیگر باید نه باحادیث صحیحین مانند آن و بعد از قطع نظر

از امامیه و زیدیه باستقرا معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله ستة کرده اند
انتهی بقدر الحاجه ازین عبارت صراحةً ظاهر ست که باحادیث صحیحین فضلا
عن غیرها مناظره امامیه بلکه زیدیه هم نتوانند کرد پس احتجاج باین روایت مکذوبه
بمقابله اهل حق چنانچه اظهار برائت خود از کذب و غدر و اخلاف وعد است
حسب افاده خود ست همچنان اظهار مجانبت کمال عقوق و مخالفت والد
ماجد خود **دهم** آنکه فاضل رشید در شوکت عمریه گفته اگرچه ائمه اطهار
علیهم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث
شائعه مستفیضه مستند امت اند و اخبار آن اخیار مفاتیح مغلقات و مصابیح
ظلمات و مصادر حکمت و مظاهر شریعت ست لیکن کلام در طریق وصول
آن اخبار ست و بسا اوقات رواة یک فرقه نزد اهل آن مامون و نزد
غیر آن مطعون میباشند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارد
و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد و ازین عبارت
واضح ست که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدوح می انگارد
پس حسب افاده رشیدیه هم این روایت که شاه صاحب از شافعی آورده اند
نزد شیعه مقدوح و مجروح باشد نه لائق اعتبار و اعتماد نزد ایشان
فلله الحمد که شناعت و فظاعت استدلال مخاطب باین روایت سراسر خسارت
حسب افادات خود و افاده والد ماجدش و تلمیذ رشید او ظاهر و باهر گردید
و نیز ازین عبارت رشید بحمد الله و حسن توفیقه لزوم تسلیم خبر ولایت و خبر
طیر و خبر مدینة العلم و حدیث تشبیه و حدیث نور و امثال آن که شاه صاحب

دماغ سوزی در ابطال و انکار آن کرده اند بکمال وضوح ظاهرست زیرا که با این روایات در طریق سنیه مرویست پس حسب قاعدهٔ مقررهٔ فاضل رشید سنیه را لازم است که تسلیم آن نمایند و گردن کبر برد و ابطال آن در از نساز ند پس باین کلمهٔ مختصرهٔ رشیدیه کمال شناعت و فظاعت رد شاه صاحب و اسلاف عالیشان کالکابلی و ابن حجر و ابن تیمیه و امثالهم و عدول و نکول و صدود و نکوص شان از قاعدهٔ مقررهٔ مسلمه عند الفرق کلها ظاهر گردید و مزید انصاف و صدق و تدین و دیانت و امانت شان بر زبان رشید عمدة الاعیان هویدا شد و لله الحجة البالغة **یازدهم** آنکه کابلی دستکار بسبب مزید انهماک در ترویج باطل صریح العوار و اخفای حق مشرق المنار در نقل این روایت عجیبه اهل استبصار حذف و اسقاط و کتمان فظیع العار بکار برده و مخاطب جلیل الفخار که از جمیع کتب و اسفار جان نازنین خود را برکنار داشته و همچنین بانی بنی عمدة الاعیان باآنهمه جلالت و اشتهار بتقلید غیر سدید کابلی امام المتعسفین الکبار مبتلا درین خیانت و کتمان و ستر و اخفا و ابطال گردیدند حالانکه مفتری این روایت موضوعه و مختلق این حکایت مصنوعه اگرچه در اوّل آن فضیلت ثلثه مغیله حسب دلخواه ارباب ارتیاب و اشتباه بر بافته لکن بمزید حیا و شرم و نهایت هول و آزرم در آخر آن در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام فقره که از آن جناب افصح و الحسن بعد ذکر صد یقیت ابی بکر و فاروقیت عمر و ذو النورینیت عثمان آورده و بعد آن مذمت سب اصحاب هم افزوده پس کابلی والا نژاد بسبب احتدام و استعار نار اضغان و احقاد و اشتعال و اضطرام لهبات عناد

دلدادها وصی افضل انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد حذف این فقره نموده و طرد اللباب رضای حجاب ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورینیت و مذمت سب اصحاب هم نموده و نیز کابلی بخوف سوء مواخذهٔ اهل تدبر و تامل لفظ انوار علی یمین العرش که بعد لفظ علی بوده از میان انداخته و مخاطب بجای آن لفظ بین یدی الله تعالی ایجاد ساخته تبیین این اجمال معجب اهل کمال آنکه در اصل این روایت موضوعه را بالتمام ملا عمر مشغوف بنقل عجائب بقر و شقر و مصروف بایراد غرائب کذب و بذر و معروف بتردید طرائف شذر و مذر در فضائل ابی بکر و عمر و ثالث عابث عائث بارث کارث در سیرت خود از شافعی نقل کرده و محب طبری مبتلای محبت ثلثه در ریاض النضره نقلا عن الملا وارد نموده صاحب اکتفاء هم بتقلید او رفته و ابن حجر هم اکثرا از اینهان ملاک بکذب و بهتان از آن محب طبری عمدة الاعیان برداشته در صواعق ایراد ساخته محب طبری در ریاض النضره گفته ذکر انهم و النبی صلی الله علیه وسلم کانوا قبل آدم و وصف کل منهم بصفة و التحذیر ممن سبّهم عن محمد بن ادریس الشافعی بسنده الی النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا و ابو بکر و عمر و عثمان و علی انوارا علی یمین العرش قبل ان یخلق آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره ولم نزل نتنقل فی الاصلاب الطاهرة الی ان نقلنی الله الی صلب عبد الله و نقل ابا بکر الی صلب ابی قحافة و نقل عمر الی صلب الخطاب و نقل عثمان الی صلب عفان و نقل علیا الی صلب ابی طالب ثم اختارهم لی اصحابا فجعل ابا بکر صدیقا

وعمر فاروقا وعثمان ذا النورین و علیا وصیا فمن سب اصحابی فقد
سبنی ومن سبنی فقد سب الله ومن سب الله اکبه الله فی النار
علی منخریه خرجه الملا فی سیرته وابراهیم بن عبد الله یمنی شافعی در
کتاب الاکتفا فرموده عن الامام ابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی
القریشی الهاشمی رضی الله عنه بسنده الی النبی صلی الله علیه وسلم
قال کنت انا وابو بکر وعمر وعثمان و علی انوارا یمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلما خلق اسکنا ظهره ولم نزل ننتقل فی الاصلاب
الطاهرات حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل ابابکر الی صلب
ابی قحافة ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب عفان و
نقل علیا الی صلب ابی طالب ثم اختارهم لی اصحابا فجعل ابابکر صدیقا
وعمر فاروقا وعثمان ذا النورین و علیا وصیا فمن سب اصحابی فقد
سبنی ومن سبنی فقد سب الله ومن سب الله اکبه الله فی النار
علی منخریه اخرجه الحافظ عمر بن خضر فی سیرته وابن حجر در صواعق
محرقه گفته اخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فی سیرته ان
الشافعی رضی الله عنه روی بسنده انه صلی الله علیه وسلم
قال کنت انا وابو بکر وعمر وعثمان و علی یمین العرش قبل ان یخلق
آدم بالف عام فلما خلق الله آدم اسکنا ظهره ولم نزل ننتقل فی
الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الله الی صلب عبد الله ونقل ابابکر
الی صلب ابی قحافة ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب

عفان و نقل علیا الی صلب ابی طالب ثم اختارهم لی اصحابا فجعل ابابکر
صدیقا وعمر فاروقا وعثمان ذا النورین و علیا وصیا فمن سب اصحابی
فقد سبنی ومن سبنی فقد سب الله ومن سب الله فقد اکبه الله
فی النار علی منخریه از ملاحظه این عبارات ظاهر شد که کابلی بکوب علی کتمان
الحق واشاعة الباطل المعیوب در نقل این خبر شنیع مرتکب چند صنیع قبیح
و مقتحم تصرفات عدیده فظیع گردیده **اول** آنکه این روایت را از شافعی و عمر ملا
که از نقل خرافات وجزافات در فضائل ثلثه غریبة الصفات علی وجه شغف
و شیفتگی او بجمع و تدوین موضوعات و مفتریات نهایت جلی نقل کرده و
کابلی ذکر ملا عمر بغرض باطل مزید ترویج فضل ابی بکر و عمر و ثالث جلیل الخطر
از میان انداخته بلا توسیط ملای سالک مسلک افراط و تفریط و اظهار مزید
تحذلق و تبختر و تنطع و تعمق صریح التخلیط نقل آن از شافعی بلا تخبیط فرموده
و غرضش ازین حذف و اخفا و اسقاط و اعدام دو امر است یکی آنکه اگر ذکر نقل
ملا عمر میکرد احتجاج و استدلال او بنقل ملا و اعتماد و اعتبار او بران عند العقلا
ثابت میشد و آن برای او سم قاتل و زهر هلاهل بوده زیراکه ملا عمر اگرچه در فضائل
خلفای ثلثه افترآت فاحشه و اکاذیب واهیه نقل کرده لکن با این در شان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فضائل جلیله و مناقب جمیله نقل نموده و حدیث طیر
و حدیث تشبیه در تصنیف خود آورده و داغ توهین و تهجین و تخجیل بر ناصیه
کابلی نبیل کرده پس تکذیب و ابطال آن میباشد گذاشته و لکن عجب عجاب آنکه
این غرض عنیف المرض جوش شدید الحرض و هوای عظیم المضض بجواب آیه مودت

علیه السلام

از دست داده بعض افترات عجیبه اکاذیب غریبه از ملاعمر در فضل ابی بکر و عمر
نقل نموده **دوم** آنکه غرض او اظهار طول باع و مزید اطلاع خود پیش معتقدین
و مخدعین و اتباع و اشیاع آن بطلاع و مقبلین و صائبین درگاه آن قدوه هیچ
رعاع ست که گمان برند که حضرت او بر اصل افادات شافعی عثور دعوی دارد
و بنای این غرض هم ریخته و سلسله این حیله غیر جمیله هم گسیخته شد باین سبب
که چون نام کتاب شافعی ذکر نکرده این استناد نهایت واهی و موهون و بمرتبه
قصوی مغشوش و مطعون گردید فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا **صنیع**
دوم انکه فقرهٔ انوار علی یمین العرش را باین خیال که اظهار انواریت انوار ثلثه
موجب طعن و استهزا و تشنیع و فسوس اهل فهم و ذکا خواهد بود حذف نموده
لفظ قبل ان یخلق را خبر کان قرار داده و چون مخاطب این ترکیب عجیب را خالی از
بشاعت و تهجین نیافته ناچار بجای خبر محذوف مکتوم لفظ بین یدی الله تعالی مصنوع
و منحوت ساخته و بانی بنی بهمان حال تباه و خراب خالی از آب و تاب گذاشته **صنیع سوم**
چون در آخر ذکر وصایت وصی بر حق که دلیل خلافت و امامت آن امام مطلق سلام الله
علیه ما انبلج الغسق و ائتلق الفلق بوده حذف نموده و چون قبل ذکر وصایت حقه
ذکر صدیقیت و فاروقیت و ذو النورین بودن ثالث باذیت و شین بوده چارهٔ جا
آنها هم بکز لک اسقاط از صفحهٔ قرطاس نداده و هم در آخر آن ذم و عیب سب اصحاب
بوده آنرا هم ساقط نموده و کمال شناعت و فظاعت این حذف و اسقاط که کابلی
مبتلای لبس و اختلاط آنرا عمداً و قصداً و ارادةً و صمداً مرتکب گردیده و بلای این
خطا سراسر جفا بر سر بانی بنی محتاط و مخاطب سریع الاشواط کثیر الاحتیاط مجتنب

از عثرات

از عثرات و اغلاط بسبب ابطال و ایضاع در مهامه فیح و سباسب فسیح تقلید و اتباع
کابلی اسوة الرعاع رسیده حسب افاده مخاطب نحریر واضح و مستنیر ست یعنی
ظاهر و ضح ست که حذف آخر حدیث در مقام استدلال و احتجاج بروایت خصم
فضلا عن روایة طریق المستدل از قبیل تمسک ملحدی بفقرهٔ لا تقربوا الصلوة و
عین سرقه حدیث ست و بغایت قبیح پس بحمد الله و حسن توفیقه ثابت شد که
حسب افادهٔ مخاطب نقاد کابلی والا نژاد و بانی بنی عمدهٔ اهل التسداد و خود مخاطب
عماد مقتفی آثار اهل کفر و الحاد و متبع تخدیع و تلمیع تُفات وجوب و مثبتین حرمت
صلوة محتومه خالق عباد و سارق حدیث منسوب بسرور انبیای امجاد علیه و آله
الاف التحیة الی یوم التناد و مرتکب امر نهایت قبیح و فظیع نزد اهل رشاد گردیدند
فاضل مخاطب در باب المطاعن از همین کتاب تحفه در ذکر مطاعن و مثالب صحابه گفته
طعن هفتم آنکه در صحیح مسلم واقع ست که عبد الله بن عمرو بن العاص روایت کرده
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس
والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله تعالی
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کلا بل تتنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون جواب این طعن آنکه درینجا حذف تتمه حدیث
نموده بر محل طعن اقتصار نموده اند و عبارت آینده را که مبین مراد و دافع طعن
از صحابه است در شکم فرو برده از قبیل تمسک ملحدی بکلمه لا تقربوا الصلوة در قدح
احادیث و در مثل این مقام بغایت قبیح ست تتمه این حدیث این ست ثم تنطلقون
الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض و از ین تتمه صریح معلوم شد

که این تحاسد و تباغض و تدابر کنندگان فرقهٔ دیگر است غیر از مهاجرین و آن فرقه
یا انصار اند یا غیر ایشان از انصار خود هرگز بوقوع نیامد که مهاجرین را بر غلو بند
باهم بجنگانند پس این فرقه نیست مگر از تابعین زیرا که صحابه که حضرت در اخبار شرد
منحصر اند در مهاجرین و انصار و بودن این فرقه از مهاجرین بموجب حدیث باطل شد
و بودن این فرقه را از انصار واقع تکذیب کرد الخ از این عبارت ظاهر است که
حذف تتمهٔ حدیث اگرچه از طریق خصم باشد فکیف اذا کان من طریق الناقل
از قبیل تمسک ملحدی بکلمه لا تقربوا الصلوة و عین سرقهٔ حدیث و بغایت قبیح
و ظاهر است که همین صنیع شنیع را که سرقهٔ فرزانه و تمسک کابلی و مخاطب در نقل
این روایت مرتکب شده اند و علاوه برین سرقه در مقامات دیگر در نقل روایات
مثل روایت منقوله از درر غرر سید مرتضی در باب ماریهٔ قبطیه که کابلی تحریر و مخاطب
معدوم النظیر بجواب طعن قرطاس و مزید خدع در جز محذوف التفسیر و العجز نقل کرده
این بحر و بزرگ سرقه احادیث و روایات بکار برده اند و سرقهٔ مخاطب حسب
جلّ و معظم کتاب کابلی عشور و هم سرقهٔ کتاب مقالید الاسانید ثعالبی عمدة
الاساطین و انتحال معظم آن در بستان المحدثین و سرقهٔ تفسیر مهائمی بالتمام و تلبیس
و تدلیس در تفسیر فتح العزیز هم واضح و روشن و مبین و مبرهن است پس این سرقه عظیمه
خود غفلت جستن و تهمت سرقه بر فرزانگان اهل حق بستن و قلوب اهل ایمان خستن
بغایت عجیب و غریب و محیر هر عقل لبیب است الحمد که بطلان نسبت حذف تتمهٔ حدیث
باهل حق در ذکر آن محض کذب و بهتان و مجازفت و عدوان و معاندت و طغیان
و مکابرت و سنان تحیر او بار اکابر اعیان و سوره کمال استبصار و اذعان اهل

ایمان مرفعت شان مخاطب رفیع المکان در مدارج صدق و عرفان و عروج او بمعارج
عالیهٔ تقوی و ایقان است زیرا که این طعن را سید علی بن طاوس در طرائف و علامه حلی
در نهج الحق ذکر کرده اند و در هر دو کتاب این تتمه مذکور و مسطور و کذب بحت مخاطب
در کمال وضوح و ظهور علامه حلی در نهج الحق فرموده روی الحمیدی فی الجمع بین
الصحیحین عن عبد الله بن عمرو بن العاص فی الحدیث الحادی عشر من افراد
مسلم قال ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا فتحت علیکم خزائن
فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف نکون کما امرنا
رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تتنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون و فی روایة ثم تنطلقون الی مساکین المهاجرین
فتحملون بعضهم علی رقاب بعض و هذا ذم منه علیه السلام لاصحابه
و سید علی بن طاوس طاب ثراه در کتاب طرائف در ضمن مخالفات صحابه
با جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید و من ذلک ما رواه
الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من مسند عبد الله بن عمرو بن العاص فی
الحدیث الحادی عشر من افراد مسلم قال ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن
بن عوف نکون کما امرنا الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون و فی روایة
ثم تنطلقون الی مساکین المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض
بعد ذکر این حدیث فرموده انظر رحمک الله عز و جل الی ما قد شهد به

من ختم نبیهم صلی الله علیه وسلم لاصحابه فکیف یستبعد من قوم
یکونون بهذه الصفات ان یخالفوا نبیهم صلی الله علیه وآله وسلم
فی الحیوة وبعد الوفاة پس مے بینی که سید علی بن طاوس وعلامه هر دو این تتمه را
که مشتمل ست بر انطلاق صحابه بسوے مساکین مهاجرین وحمل بعض مهاجرین بر رقاب
بعض ذکر نموده اند وهرگز آنرا حذف نفرموده وچرا آنرا حذف میفرمودند که هرگز
منافی مطلوب اهل حق نیست بلکه مثبت مزید ظلم وحیف ارباب جور یعنی نهاب
واهراع وانطلاق اهل خلاف وشقاق بسوے مساکین مهاجرین وحمل بعض
شان بر رقاب بعض بلا استحقاق ست علاوه بر ثبوت تنافس وتحاسد وتدابر
وتباغض فاقدین خلاق ونیز این تتمه در یک روایت مسلم واقع شده [illegible]
روایت او پس اگر این تتمه ذکر هم نمیفرمودند جای طعن وتشنیع اهل تخلیط وتلمیع نبود
وخود کابلی هم این تتمه را بروایت اخری حواله نموده وهرگز گرد ذکر حذف آن که
از ابجادات مخاطب امام المتحذلقین ست نگردیده قال فی الصواعق فی ذکر مطاعن
الصحابة السابعة ای الشبهة السابعة ما رواه مسلم فی صحیحه
عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اذا فتحت علیکم خزائن فارس والروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن
بن عوف کما امرنا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
کلا بل تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون
وهی باطلة لانه تنبیه وارشاد الی ترک التنافس والتحاسد والتباغض
عند اقبال الدنیا علیهم فانه عبر بلفظ الاخبار وذا ابلغ من النهی

صریحا وایقاع الخبر موقع الانشاء لفضل المبالغة شائع فی کلام العرب
ذائع ولان الخطاب لیس لجمیع الصحابة اتفاقا ولقوله علیه السلام فی روایة
اخری ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض
پانزدهم آنکه دعوای کابلی که در سند این خبر کسی متهم بالکذب واقع نشده وهمچنین
تفوه بانی بنی وتقول مخاطب جلیل المرتبت الجری علی القطع والبت باین نفی
وتنزیه وتبریه از تشویه محض دعوی بی دلیل وتحکم غیر قابل التعویل ومحض تخدیع
وتمویل بلکه بحت اضلال وتضلیل ست ای اگر سند این روایت نقل میکردند
وبار تجشم نقل احوال رواة آن از کتب رجال بر میداشتند وبعد ازان این دعوی
بر زبان مے آوردند انوقت قابل جواب لائق توجه ارباب الباب می بود واذ لیس
فلیس شانزدهم آنکه اگر بفرض محال صحت سند این کذب صریح از اختلال از
مابعد شافعی باکمال وبرائت رواة اولین او از کذب وافترا واختلاق ثابت هم
نماید واغفال وضرری بار ارباب اتباع وامتثال اهل بیت اقیال علیهم الاف
التحیة والسلام من ایمد الملک المتعال نمیرساند وگلوی مخترعین ومکبرین اهل کرم
از مواخذه ودار وگیر نمی رهاند زیرا که خدام خود حضرت شافعی مطعون ومغموز
ومثلوب بلمز وعتل ومهتوم وتخنث ومرموز می باشد وهر چند ایضاح وتفصیل
این حکایت جگر سوز تحیب عویل ارباب تاریخ وتسویل بس دراز وطویل ست
لکن بنا بر ایجاز واختصار واحتراز از اسهاب واکثار اقتصار بر بعض لطائف
سجیه اولی الایدی والابصار میرود علامه فخر الدین رازی در کتاب مناقب
شافعی وترجیح مذهب او که بعنایت الهی نسخه قدیمه عتیقه آن پیش حقیر حاضر ست

ونیز بنسخه مطبوعه مصریه آن ور اصقاع و بقاع دائر و سائر سیر باید الفصل الثالث
فی ثناء الشافعی علی استاذیه و مشایخه کان یقول لولا مالک و سفین
لذهب علم الحجاز وقال اذا ذکر اهل الاثر فمالک النجم وقال کان مالک
اذا شک فی شیء من الحدیث ترک کله و حکی الشافعی انه اجتمع مالک
وابو یوسف عند الرشید فتکلما فی الوقوف و ما یحبسه الناس فقال
یعقوب هذا باطل لان محمدا صلی الله علیه وسلم جاء باطلاق الحبس فقال
مالک انما جاء باطلاق ما کانوا یحبسونه لالهتهم من البحیرة والسائبة
اما الوقوف فهذا وقف عمر بن الخطاب حین استاذن النبی صلی الله علیه
وسلم فقال حبس الاصل وسبل الثمرة و لهذا وقف الزبیر فاعجب الخلیفة
هذا الکلام و نفی یعقوب وکان الشافعی یقول ما اعلم بعد
کتاب الله اصح من موطا مالک وقیل للشافعی هل رأیت احدا
ممن ادرکت مثل مالک بن انس فقال سمعت من تقدمنا فی السن والعلم
یقولون ما راینا مثل مالک فکیف نری نحن مثله قال الشافعی
ان مالکا کان مقدما عند اهل العلم بالمدینة والحجاز والعراق فی نفسه
ومعروفا عندهم بالاتقان فی الحدیث ومجالسة العلماء وکان ابن
عیینة اذا ذکره رفع ذکره وحدث عنه وکان مسلم بن خالد الزنجی
وهو مفتی اهل مکة وعالمهم فی زمانه یقول جالست مالک بن انس
فی حیاة جماعة من التابعین فان قال قائل لما کان حال مالک فی العلم
والدین ما ذکرتم وکان تعظیم الاستاذ واجبا علی کل مسلم فکیف

اقدم الشافعی علی مخالفته و کیف جوز من نفسه ان یضع الکتاب علیه
فالجواب قال البیهقی قرأت فی کتاب ابی یحیی زکریا بن یحیی الساجی ان الشافعی
انما وضع الکتاب علی مالک لانه بلغه ان بالاندلس قلنسوة لمالک
یستسقی بها وکان یقال لهم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فیقولون
قال مالک فقال الشافعی انما مالک آدمی قد یخطی و یغلط فصار ذلک
داعیا للشافعی الی وضع الکتاب علی مالک وکان یقول کرهت ان
افعل ذلک ولکنی استخرت الله تعالی فیه سنة وقال الربیع سمعت الشافعی
یقول قدمت مصرا ولا اعرف ان مالکا یخالف من احادیثه الا ستة
عشر حدیثا فنظرت فاذا هو یقول بالاصل و یدع الفرع ویقول بالفرع
ویدع الاصل واقول ان ارسطاطالیس الحکیم تعلم الحکمة من افلاطون
ثم خالفه فقیل له کیف فعلت ذلک فقال استاذی صدیقی والحق
صدیقی واذا تنازعا فالحق اولی بالصداقة فهذا المعنی بعینه هو
الذی حمل الشافعی علی اظهار مخالفة مالک والذی یدل
علی صحة ما ذکرناه ان الکتاب الذی وضع الشافعی علی مالک قال
فی اوله اذا قلت حدث الثقة عن الثقة عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
فهو ثابت عن رسول الله صلی الله و الثابت عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا یترک الا اذا وجد حدیث یخالفه واذا اختلفت الاحادیث
فللاختلاف فیها وجهان احدهما ان یکون فیها ناسخ و منسوخ فیعمل بالناسخ
ویترک المنسوخ والاخر ان لا یتمیز الناسخ عن المنسوخ فههنا نذهب الی

اثبت الروايتين و اذا تكافأتا ذهبت الى اشبه الحديثين بكتاب الله و اشبههما
بحديث آخر و اذا ثبت الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يخالفه
حديث آخر وكان روى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث يخالفه
لم التفت الى ما خالف حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم اولى ان
يوخذ به ان كان روى عن غير رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث يوافقه
لم يزده قوة وحديث رسول الله صلى الله عليه وسلم مستغن عنه ولما
قرر الشافعي هذه القاعدة ذكر ان مالكا اعتبر هذه القاعدة في بعض
المواضع دون بعض ثم ذكر المسائل التي ترك الاخبار الصحيحة فيها بقول
واحد من الصحابة او بقول واحد من التابعين او لراى نفسه ثم ذكر
ما ترك فيه من اقاويل الصحابة لراى بعض التابعين او لراى نفسه
وذلك انه ربما يدعى الاجماع وهو مختلف فيه ثم بين الشافعي انه ادعى
ان اجماع اهل المدينة حجة وانه قول ضعيف وذكر في هذا الباب
امثلة منها ان مالكا قال اجمع الناس على ان سجود القرآن احدى عشرة
سجدة وليس في المفصل منها شئ ثم قال الشافعي قد روى عن ابي هريرة
انه سجد في اذا السماء انشقت وان عمر بن الخطاب سجد في النجم اذا هوى
فقد نرى السجود في المفصل عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن عمر وعن ابي
هريرة فليت شعرى اى الناس من الذين اجمعوا على ان لا سجدة في المفصل
ثم بين ان اكثر الفقهاء ذهبوا الى ان في المفصل سجودا ومنها ان مالكا
زعم ان الناس اجمعوا على ان لا سجدة في الحج الا مرة واحدة وهو روى

عن عمر وابن عمر انهما سجدا في الحج سجدتين ثم قال الشافعي وليت شعرى
من هولاء المجمعون الذين لا يسمون فانا لا نعرفهم ولا يكلف الله احدا
ان ياخذ دينه عمن لا يعرفه ومنها ما اخبرنا مالك عن ابي الزبير عن
عطاء بن ابي رباح عن ابن عباس انه سئل عن رجل واقع اهله وهو بمنى قبل
قبل ان يفيض فامره ان ينحر بدنة قال الشافعي و
بهذا ناخذ وقال مالك عليه عمرة وحجة تامة وبدنة ورواه عن
ربيعة وعن ثور بن يزيد عن عكرمة يظنه عن ابن عباس فان كان
قد ترك قول ابن عباس لراى ربيعة فهو خطأ وان تركه لراى عكرمة
فهو يسئ القول في عكرمة لا يرى لاحد ان يقبل حديثه وهو يروى
عن سفيان عن عطاء عن ابن عباس خلافه وعطاء ثقة عنده وعند
الناس قال الشافعي والعجب انه يقول في عكرمة ما يقول ثم يحتاج
الى شئ من علمه يوافق قوله فيسميه مرة ويسكت عنه اخرى فيروى
عن ثور بن يزيد عن ابن عباس في الرضاع وذبائح نصارى العرب وغيره
ويسكت عن ذكر عكرمة وانما يحدثه ثور عن عكرمة وهذا من الامور
التي ينبغي لاهل العلم ان يتحفظوا منها فهذه حكاية بعض ما ذكره
الشافعي في كتابه الذي وضعه على مالك ولقائل ان يقول حاصل
هذه الاعتراضات ترجع الى حرفين الاول ان مالكا يروى الحديث
الصحيح ثم انه يترك العمل به انه لا يجوز وما لك ان يجيب عنه فيقول هذه
الاحاديث ما وصلت الينا الا برواية علماء المدينة فهولاء

لكن اهل المدينة تركوا العمل به وهذا يقتضي عمل علماء
المدينة على خلاف قول رسول الله صلى الله عليه وسلم

امّا ان یکونوا عدولًا اولا یکونوا فان کانوا من العدول وجب ان یعتقد انّهم
ترکوا العمل بذلک الحدیث لاطّلاعهم علی ضعف فیه امّا لاجل الضعف
فی الروایة اولاجل انّه وجدنا سخًا او مخصّصًا وعلی جمیع التقدیرات فترک
العمل به واجب فان قالوا فلعلهم اعتقدوا فی ذلک الحدیث تاویلًا خطأً
فلاجل ذلک التاویل الخطاء ترکوا العمل به وعلی هذا التقدیر لایلزم من
ترکهم العمل بالحدیث حصول ضعف فیه قلنا ان علماء المدینة الذین
کانوا قبل مالک کانوا اقرب الناس الی زمان رسول الله صلّی الله علیه
وسلّم واشدّهم مخالطة للصحابة واقویهم رغبة فی الدّین وابعدهم
عن المیل الی الباطل فیبعد اتفاق جمهور علماء المدینة علی تاویل
فاسدٍ وامّا ان قلنا انّ علماء المدینة لیسوا بعدول لکان الطعن فیهم
یوجب الطعن فی الحدیث فثبت بهذا الطریق ان الدلیل الّذی ذکرناه یقتضی
ترجیح عمل علماء المدینة علی ظاهر خبر الواحد ولیس هذا قولًا بانّ
اجماعهم حجّة بل هو قول بان عملهم اذا کان علی خلاف ظاهر الحدیث اورث
ذلک قدحًا وضعفًا فی الحدیث وممّا یؤیّد ماذکرناه ما روی البیهقی
فی کتاب مناقب الشافعی رضی الله عنه باسناده عن یونس بن عبد الاعلی
قال ناظرت الشافعی رضی الله عنه فی شیء فقال والله ما اقول لک
الّا نصحًا اذا وجدت اهل المدینة علی شیء فلا یدخل قلبک شکّ انّه
الحق وکل ما جاءک وقوی کل القوة لکنک لم تجد له فی المدینة اصلًا
وان ضعف فلا تعبأ به ولا تلتفت الیه واقول هذا الکلام

صریح فی نقریر مذهب مالک رحمه الله تعالی واما الاعتراض الثانی وهو ان
مالکًا رحمه الله اذا احتاج الی التمسّک بقول عکرمة ذکره واذا لم یحتج
الیه ترکه فهذا ان صحّ عن مالک اورث ذلک ضعفًا فی روایته وفی
دیانته ولو کان الامر کذلک فکیف جاز للشافعی ان یتمسّک بروایات
مالک رحمهما الله تعالی وکیف یجوز ان یقول اذا ذکر الاثر فمالک النجم هذا
جملة ما یتعلق بهذا البحث از این عبارت ظاهر ست که امام شافعی بعد
تقریر قاعده سراسر فائده متضمن عدم التفات بسوی آثار مخالف ارشاد
جناب سرور کائنات واولویت اخذ باحادیث وآثار آن مفخر موجودات علیه
وآله الاف التحیات والتسلیمات ماتوالی الغدوات والعشیات مخالفت مالک
که استاد وشیخ آن منور ظلم حوالک ومحقق مآخذ ومدارک ومسالک مسالک تحقیق
وتنقید منقذ از مهالک بوده باخبار صحیحه واحادیث ثابته صریحه بسبب قول
بعضی از صحابه منقطعین یا قول بعض تابعین یا رای نفس آن قدوة المجتهدین
بیان فرموده ونیز ظاهر نموده که مالک جسارت برین مخالفت بسبب زعم
اجماع بر خلاف احادیث صحیحه سرور مطاع صلی الله علیه وآله مادام للشمس ضیاء
وشعاع نموده حالانکه آن اجماع مدعی خود مختلف فیه وغیر قابل التفات واعتماد
نزد منصف نبیه ست ونیز شافعی افاده فرموده که مالک دعوی نموده که اجماع
اهل مدینه حجت ست واین قول ضعیف ورای سخیف ست وشافعی عمدة الاقیال
بعد این تمهید واجمال جمیل سراسر از اختلال برای مزید توضیح وتفصیل واطمینان
قلوب اهل نقد وکمال امثله عدیده برای این مخالفت مالک باخبار وآثار

سرور انبیای اخیار صلی الله علیه وآله الاطهار ما اختلف العشی والابکار ذکر نموده
در ذکر این امثله مخالفت مالک با حدیث ابن عباس بسبب روایت ربیعه روایت
عکرمه متهم فظائع شنیعه نقل نموده و بعد آن افاده فرموده که اگر مالک قول
ابن عباس را بسبب ربیعه ترک کرده پس این خطاست و اگر ترک بسبب رای
عکرمه نموده پس خود مالک اسارت قول عکرمه می نماید یعنی طریق سوء قدح
و جرح آن غوی می پیماید و جائز نمیداند که کسی قبول حدیث عکرمه نماید
و چگونه چنین نباشد حالانکه عکرمه حسب افادات علمای نقاد و تصریحات
اساطین و الاسناد کما لا یخفی علی ناظر المیزان للذهبی و تهذیب الکمال للمزی
و معجم الادباء لیاقوت الحموی و غیرها ملائم مهامه کفر و الحاد یعنی خارجیت
و عداوت وصی سرور انبیای امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد و مرتکب
کذب و افترا و بهتان و ابی الاساس بر دیگران و بر آقا و ولی نعمت خود ابن عباس
بوده و شافعی بعد ارشاد این حکایت عجیب روایت سراسر شکایت خمیده دیگر
نتوانسته عجیب ابن امام مالک آغاز نهاده داد اظهار تهافت و تناقض و تناکر
و تنافر قول و فعل آن امام الاکابر پیش ارباب بصائر فرانهاده یعنی ارشاد
کرده که عجب آنست که او یعنی عکرمه انچه میگوید یعنی طریق جرح و قدح آن
خارجی کذاب رئیس النصاب می پوید بعد ازین محتاج می شود بسوی چیزی از علم
عکرمه که موافق قول مالک می باشد پس اخذ آن می نماید و گاهی نام متروح و مجروح
بر زبان آرد و گاهی سکوت و صموت از ذکر نام آن مثلوب ممقوت می فرماید
و این معنی بلاشک از اعظم معائب و انکر مثالب و افحش فضائح و ادهش قبائح

و اوضح فوادح ست پس مدح و ثنای خود شافعی بر مالک با وصف اهتمام بلیغ
و سعی جمیل و جهد جهید و کد شدید و کد اکید و تعییر از راو تندید و طعن
و جرح و ثلب و قدح و تفنید آن امام عمید مثبت جرح و قدح خود آن امام سدید
و مظهر حیف و عسف شدید آن مقتدای رشید ست و از ینجاست که رازی با انهمه
سقیفه سازی و حیله بازی و آتش اندازی و زمزمه نوازی بمدح و تبجیل و تکریم
و تفخیم و اجلال و تعظیم شافعی حجازی راضی بحکایت و محامات و رعایت محابات
آن علامه سرفرازی نگردیده ارشاد فرموده و لو کان الامر کذلک فکیف
جاز للشافعی ان یتمسک بروایات مالک و از عمده فضائل شافعی آنست که وکیل
ابو و بامامت هارون الرشید که برای ذکر شمه از فضائح اعمال و شنائع افعال
او دفاتر طوال کفایت نمی کند تاج المحدثین سنیه علامه ابو نعیم در حلیة الاولیا
که نسخه کامله آن در دو جلد ضخیم بعنایت رب منان بدست این کثیر العصیان افتاده
در ترجمه محمد بن ادریس الشافعی گفته حدثنا محمد بن ابراهیم بن احمد ثنا
ابو عمرو عثمان بن عبد الله المدینی ثنا احمد بن موسی النجار قال قال
ابو عبد الله محمد بن سهل الاموی ثنا عبد الله بن محمد البلوی قال امتحن
ابو عبد الله محمد بن ادریس لما ادخل العراق ادخل الیها لیلا علی بغل قتب بلا
و علیه طیلسان مطبق و فی رجلیه حدائد و ذلک انه کان من اصحاب
عبد الله بن الحسن بن الحسن و اصبح الناس فی یوم الاثنین لعشر خلون من شعبان
من سنة اربع و ثمانین و مائة و کان قد اعتو علی هرون الرشید
ابو یوسف القاضی و کان قاضی القضاة و کان علی المظالم محمد بن الحسن

فكان الرشيد يصدر عن رأيهما ويتفقه بقرائحهما فسارا في ذلك اليوم
الى الرشيد فاخبراه بمكان الشافعي وانبسطا جميعاً في الكلام فقال محمد
بن الحسن الحمد لله الذي مكّن لك في البلاد وملّكك رقاب العباد من
كلّ باغ ومعاد الى يوم المعاد لا زلت مسموعاً لك ومطاعاً فقد
علت الدّعوة وظهر امر الله وهم كارهون وان جماعة من اصحاب
عبد الله بن الحسن اجتمعت وهم متفرقون وقد اتاك عنق ينوب عن
الجميع وهو على الباب يقال له محمد بن ادريس بن العبّاس بن عثمان
بن شافع بن السائب بن عبيد بن عبد يزيد بن عبد المطلب بن هاشم
بعد شاهدين لا اقوى ابلغ من المحنة وكفى بالمرء اثماً ان يشهد بشهادة
يخفيها عن خصمه فعلى رسلكما لا تبرحان ثم امر بالشافعي فادخل
فوضع بين يديه بالحديد الذي كان في رجليه فلمّا استقر به المجلس
ورمى القوم اليه بابصارهم رمى الشافعي بطرفه نحو امير المؤمنين و
اشار بكفه كلّه مسلماً فقال السّلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله
وبركاته فقال الرشيد وعليك السّلام ورحمة الله وبركاته
بدأت بسنّة لم تؤمر باقامتها ورددنا فريضة قامت بذاتها ومن
اعجب العجب انك تكلمت في مجلسي بغير اذني فقال الشافعي يا امير المؤمنين
ان الله جل وعز قال وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصّالحات
ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم
الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امناً وهو الذي اذا وعد وفى

فقد

فقد مكنني في ارضه وامنني بعد خوفي يا امير المؤمنين فقال الرّشيد
اجل قد امنك الله اذا امنتك فقال الشافعي قد حدّثت انك لا تقتل
قومك صبراً ولا تزدريهم بحضرتك غدراً ولا تكذبهم اذا اقاموا لديك
عذراً فقال له الرشيد هو كذلك فما عذرك مع ما ارى من حالك
وتسييرك من حجازك الى عراقنا التي فتحها الله علينا بعد ان بغى صاحبك
ثم اتبعه الارذال وانت رئيسهم فما ينفع لك القول مع اقامة الحجّة
ولن يضرّ الشهادة مع اظهار التوبة فقال له الشافعي يا امير المؤمنين
اما اذا استنطقتني الكلام فسأتكلم على العدل والنصفة فقال الرّشيد
ذلك لك فقال الشافعي والله يا امير المؤمنين لو اتسع الكلام على ما بي
لما شكوت لك الكلام مع ثقل الحديد يعوز فان جدت علي بفكه افصحت عن
نفسي وان كانت الاخرى فيدك العليا ويدي السفلى والله غني حميد
فقال الرشيد لغلامه يا سراج خلّ عنه فاخذ ما في قدميه من الحديد
فجثا على ركبته اليسرى ونصب اليمنى وابتدأ الكلام فقال والله يا امير المؤمنين
لان يحشرني الله تحت راية عبد الله بن الحسن وهو من قد علمت وشيخ
قرابة لا تنكر عند اختلاف الاهواء وتفرق الآراء احبّ الي وارى كل
مؤمن من ان يحشرني تحت راية قطري بن الفجاءة المازني وكان
الرشيد متكئاً فاستوى جالساً وقال صدقت وبررت لان تكون
تحت راية رجل من اهل بيت رسول الله صلّى الله عليه وسلم وقرابته
اذا اختلف الاهواء خير من ان تحشر تحت راية خارجي حنفي اخذه الله

بغتة وخبرني يا شافعي ما حجتك على ان قريشا كلها ائمة وانت منهم
قال الشافعي قد افتريت على الله كذبا يا امير المومنين ان نصبت نفسي
لها وهذه كلمة ما سبقت بها قط والذين حكوها لامير المومنين
فاطلبهم معاينة فان الشهادة لا تجوز الا كذلك فنظر امير المومنين
اليهما فلما رآهما لا يتكلمان علم ما في ذلك فامسك عنهما ثم قال له
الرشيد قد صدقت يا ابن ادريس فكيف بصرك بكتاب الله تعالى فقال له
الشافعي عن اي كتاب الله تسألني ان الله انزل ثلثا وسبعين كتابا على
خمسة انبياء وانزل كتاب موعظة النبي فكان سادسا اولهم آدم
عليه السلام عليه انزل ثلثون صحيفة كلها امثال وانزل على اخنوخ
وهو ادريس ستة عشر صحيفة كلها حكم وعلم الملكوت الاعلى وانزل
على ابراهيم ثمانية صحف كلها حكم مفصلة فيها فرائض ونذر وانزل
على موسى التورىة فيها تخويف وموعظة وانزل على عيسى الانجيل ليبين
لبني اسرائيل ما اختلفوا فيه من التورىة وانزل على داود كتابا كله
دعاء وموعظة لنفسه حتى يخلصه به من خطيئته لا حكم لنا فيه
وايقاظ لداود وانزل على محمد صلى الله عليه وسلم القرآن جمع فيه
سائر الكتب فقال تبيانا لكل شيء وهدى وموعظة احكمت آياته ثم
فصلت فقال له الرشيد فصل لي كتاب الله المنزل على ابن عمي رسول الله
صلى الله عليه وسلم الذي دعانا الى قبوله وامرنا بالعمل بمحكمه الايمان
بمتشابهه فقال عن اية آية تسألني عن محكمه او متشابهه او عن تقديمه

او تاخيره ام عن ناسخه ام عن منسوخه ام عما ثبت حكمه ونسخت تلاوته
ام عما ثبت تلاوته وارتفع حكمه ام عما ضرب الله مثلا ام عما ضرب الله
اعتبارا ام عما احصى ما فيه فعال الامم الماضية ام عما قصدنا الله من
فعلهم تحذيرا قال فما زال حتى عد له الشافعي ثلاثا وسبعين حكما في
القرآن فقال له الرشيد ويحك يا شافعي افكل هذا يحيط به علمك
فقال يا امير المومنين المحنة على العالم كالنار على الفضة تخرج
جودتها من رداءتها فها انا ذا فامتحن فقال له الرشيد ما احسن ان
اعيد ما قلت فسأسألك بعد هذا المجلس ان شاء الله تعالى فقال له
كيف بصرك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له الشافعي
اني لاعرف منها يا امير المومنين ما خرج على وجه الايجاب لا يجوز تركه
كما لا يجوز ترك ما اوجبه الله في القرآن وما خرج على وجه التاديب
وما خرج على وجه الخاص لا يشرك فيه العام وما خرج على وجه
العموم يدخل فيه الخصوص وما خرج جوابا عن سوال سائل ليس لغيره
استعماله وما خرج منه ابتداء لازدحام العلوم في صدره وما عمله
في خاصة نفسه ليقتدي به الخاصة والعامة وما خص به نفسه
دون الناس كلهم مع ما لا ينبغي ذكره لانه اسقطه صلى الله عليه وسلم
ذكرا فقال جدت الترتيب يا شافعي لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاحسنت موضعها بوصفها فما حاجتنا الى التكرار عليك ونحن
نعلم من حضرتك نصابها فقال له الشافعي ذلك من فضل الله علينا
النصاب الاصل والمرجع حاق

وعلى الناس وانما شرفنا برسول الله صلى الله عليه وسلم وبلده فقال كيف
بصرك بالعربية قال مبدأتنا وطباعنا بها تقدمت والسنتنا بها جرت
فصارت كالحيوة لا تتم الا بالسلامة وكذلك العربية لا تسلم الا
لاهلها ولقد ولدت وما اعرف اللحن فكنت كمن سلم من الداء ما سلم
الدواء وعاش متكلما وبذلك شهد لي القرآن فقال وما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومه يعني قريشا وانت وانا منهم يا امير المؤمنين
فالعنصر حصيف والجرثومة منيعة شامخة انت اصل ونحن فرع وهو
صلى الله عليه مفسر ومبين بها اجتمعت احسابنا فنحن بنو الاسلام
بذلك ندعى وننسب فقال الرشيد صدقت وبارك الله فيك الخ از
روايت حلية الاولياء واضحست كه شافعي هارون را براءت واكرات ملقب بامير المؤمنين
ميساخت ونيز ازان واضحست كه شافعي ادعاى خود منصب امامت را نهايت شنيع
وفظيع دانسته كه آنرا بافتراى كذب بر خدا تعبير كرده پس هرگاه امامت نزد شافعي
مرتبه عظيم وجليل باشد كه شافعي از ادعاى آن با آن جلالت وعظمت مرتبه خود
تشديد كند وادعاى آنرا افتراى كذب بر خداى تعالى قرار دهد پس اثبات شافعي
امامت را براى هارون دليل صريحست برانكه شافعي هارون را بهتر از خود ميدانست
وامامت او را عين حق وصواب ميدانست وفخر رازى در رسالة فضائل شافعي
گفته الباب الثالث في حكاية محنة الشافعي رضي الله عنه وفيه فصول
الفصل الاول في كيفية تلك المحنة لما جيء بالشافعي رضي الله عنه
الى العراق ادخل ليلا وكان في رجله حديد لانه كان من اصحاب

عبدالله

عبدالله بن الحسن بن علي بن ابي طالب وكان ذلك ليلة الاثنين لعشر
خلون من شعبان سنة اربع وثمانين وفي ذلك الوقت كان ابو يوسف
على قضاء القضاة ومحمد على المظالم فدخلا على الرشيد فقال محمد
بن الحسن الحمد لله الذي مكنك في البلاد وملكك رقاب العباد
من كل باغ وعاد الى يوم المعاد لا زال قولك مسموعا وامرك مطاعا
فقد علت الدعوة وظهر امر الله وهم كارهون ان شرذمة من اصحاب
عبدالله بن الحسن اجتمعوا وفيهم واحد ينوب عن الكل يقال له محمد بن
ادريس يزعم انه بهذا الامر احق منك ويدعي من العلم ما لا يبلغه
سنه ولا يشهد له بذلك قدمه وله لسان وراء يسحلك بلسانه
وانا خائف على الدولة منه كفاك الله مهماتك واقال عثراتك ثم
امسك فقال الرشيد لابي يوسف يا ابا يعقوب كيف الامر قال ابو يوسف
محمد صادق فيما قال فامر بالشافعي رضي الله عنه فادخل على الرشيد
ورمى القوم بابصارهم اليه فقال الشافعي رضي الله عنه السلام
عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته فقال الرشيد وعليك
السلام ورحمة الله وبركاته بدأت بسنة لم تؤمر باقامتها ورددنا
فريضة قامت بذاتها ومن العجب انك تتكلم في مجلسي بغير اذني
فقال الشافعي ان الله تعالى قال وعد الله الذين امنوا منكم وعملوا الصالحات
ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم
دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا وهو الذي

اذا وعدو فی فقد مکنتنی فی ارضه وآمننی من بعد خوفی یا امیر المؤمنین
فقد حدّثت اباک لا تقتل قومک صبرًا ولا تکذبهم اذا اقاموا لدیک
عذرًا قال الرشید هو کذلک فما عذرک بعد ما ظهر ان صاحبک دعا
علینا واتبعه الارذلون کنت رئیسًا لهم فقال الشافعی لما استنطقتنی
فسأتکلم علی العدل والانصاف لکن الکلام مع ثقل الحدید صعب فان جدت
علیّ بفکّه عن قدمی جثیت علی رکبتی کسیرة آبائی عند آبائک وان
کانت الاخری فیدک العلیا ویدی السفلی والله غنی حمید فقال الرشید
لغلامه یا سراج خلّ عنه فاخذ ما فی قدمیه من الحدید فجثا
الشافعی علی رکبتیه وقال یا امیر المؤمنین والله لان احشر فی الله
تحت رایة عبد الله بن الحسن وهو کما علمت شیخ له قرابة لا تنکر
عند اختلاف الاراء احب الیّ والی کل مسلم من ان احشر فی الله تعالی
تحت رایة قطری بن فجاءة المازنی الخارجی کان الرشید متکئًا فاستوی
جالسًا وقال صدقت وبررت لان تکون تحت رایة رجل من اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر من ان تکون تحت رایة خارجی
طغی وبغی لکن ما حجتک ان قریشًا کلهم ائمة وانت منهم فقال الشافعی
رضی الله عنه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان
تصیبوا قومًا بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین حاش لله ان اقول
ذلک القول لقد افک المبلغ وفسق واثم ان لی یا امیر المؤمنین حرمة
الاسلام وذمّة النسب وکفی بهما وسیلة واحق من اخذ بادب الله تعالی

ابن

ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم الذاب عن دینه المحامی عن
امته قال فتهلل وجه هرون ثم قال لیفرخ روعک فانا نرعی حق
قرابتک وعلمک ثم امره بالقعود ازین عبارت ظاهرست که شافعی نهایت
اباو استنکاف وتحاشی از ادعای امامت ظاهر کرده که اولاً فسق وکذب وافترای
محمد بن الحسن وابو یوسف که نسبت این ادعا بشافعی کرده بودند بتلاوت آیه
کریمه ثابت کرده وبعد آن گفته که حاش لله که بگویم این قول را بدرستیکه دروغ
گفت رساننده این قول وفاسق شده گنهگار گردیده ونیز شافعی تصریح کرده
بآنکه احق کسی که اخذ کرده بادب خدای تعالی ابن عم رسول خدا صلی الله
علیه وسلم ست که ذب کننده ست از دین رسول خدا صلی الله علیه وسلم و
محامات کننده است از امت آنحضرت وازین ارشاد شافعی نهایت
مدح وتعظیم وتبجیل وتکریم رشید ظاهرست که او را احق عاملین بحکم تعالی
وانموده وذب او از حمای دین نبوی ومحامات او امت آنحضرت را ظاهر ساخته
ونیز از روایت حلیة الاولیا ظاهرست که هرگاه شافعی بجواب هارون رشید
اقسام سنت بیان کرد هارون استحسان آن نموده مدح شافعی کرد شافعی
بخطاب هارون گفته که چنین نیست که شرف ما برسول خدا صلی الله علیه
وسلم است وبتوسل ظاهر شد که شافعی هارون را تا ال جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم در تشریف خود شریک ساخته است ونیز از روایت
حلیة الاولیا واضحست که شافعی هارون را در فضائل ومحامد خود اصل
قرار داده وخود را فرع او حیث قال انت اصل ونحن فرع وفخر رازی

در رساله فضائل شافعی و بدین روایت نقل کرده فقال الرشید کیف بصرک
بالعربیة قال الشافعی هی مبدأنا تناطبها اعنابها تقدمت والسنتنا بها
جرت ولقد ولدت وانا ما اعرف اللحن فکنت کمن سلم من الدآء فلو یحتج
الی الدوآء والقرآن یشهد بذلک قال الله تعالی وما ارسلنا من
رسول الا بلسان قومه وانت وانا منهم فالعنصر صحیف والجرثومة
صنیعة وانت اصل ونحن فرع فقال الرشید صدقت بارک الله فیک
ونیز در حلیة الاولیاء در روایت دیگر که دران مناظره شافعی با بشر مریسی نزد
هارون رشید نقل کرده آورده که فقال له ای للشافعی بشار دعنی الاجماع
فهل تعرف شیئا اجمع الناس علیه قال نعم اجمعوا علی ان الحاضر
امیر المومنین فمن خالفه قتل فضحک هرون و امر باخذ القید عن
رجلیه الخ ازین عبارت ظاهرست که شافعی تصریح کرده بآنکه مردم اجماع
کرده اند بر آنکه حاضر یعنی هارون امیر المومنین ست پس هر کسی که مخالفت او کند
قتل کرده شود و پس ثابت شد که نزد شافعی هارون باجماع اهل ایمان و
اسلام خلیفه برحق و امام بالصدق و امیر المومنین و رئیس مسلمین و واجب الاتباع
ولازم الاطاعة بود و مخالف او مباح الدم بلکه واجب القتل بوده ونیز
فخر رازی در رساله فضائل شافعی گفته الفصل الثالث فی مناظرة جرت
بینه وبین محمد بن الحسن فی هذه الواقعة ذکروا ان الشافعی رضی الله
عنه لما حضر مع العلویین من الیمن و حضر باب الرشید اتفق ان کان ذلک
فی وهن من اللیل فکانوا یدخلون عشرة عشرة منهم علی الرشید

مقداری از شب یا پاره ازان ـ منتهی الارب

فجعل یقتلهم واحدا واحدا منهم ویتکلم من داخل الستر ویامر بضرب عنقه قال
الشافعی رحمه الله تعالی فلما انتهی الامر الی قلت یا امیر المومنین عبدک
وخادمک محمد بن ادریس قال یا غلام اضرب عنقه قلت یا امیر المومنین
کانک اتهمتنی بالانحراف عنک والمیل الی العلویة وسأضرب مثلا
فی هذا المعنی ما تقول یا امیر المومنین فی رجل له ابنا عم احدهما
خلطه بنفسه واشرکه فی نسبه وزعم ان ماله حرام علیه الا باذنه
وان ابنته حرام علیه الا بتزویجه والاخر زعم انه دونه کالعبد له
فهذا الرجل الی ایهما یمیل فهذا مثلک ومثل هؤلاء العلویین
فاستعاد الرشید هذا القول ثلث مرات وکنت اعبر عن هذا المعنی
بالفاظ مختلفة ازین روایت ظاهرست که شافعی رشید را بامیر المومنین
ملقب ساخته وانحراف را از و تشنیع و فظیع دانسته اطاعت و انقیاد خود
برای آن رئیس اهل العناد ظاهر ساخته و تبری تمام از میل بسوی علویه نموده
وترجیح و تفضیل هارون بر علویه مکررا موکدا بالفاظ فصیحه مختلفه و عبارات
بلیغه متنوعه بیان کرده و هرگاه ازین ظاهر که رضا بامام باطل و نصب امام بغیر
حق در کمال شناعت و فظاعت و قبح و سماجت ست تا آنکه صاحب تمهید
بتاکید تصریح کرده بکفر کسیکه راضی شود بامام باطل و نیز افاده کرده
که نصب امام بغیر حق کفرست پس کمال علو مرتبه اسلام
و ایمان و ایقان حضرت شافعی و امثال او که خلافت برای
بنی العباس ثابت می سازند بنهایت وضوح و ظهور میرسد ابوشکور

محمد بن عبد السعید بن شعیب الکشی السلمی الحنفی در تمهید فی بیان التوحید گفته لم
یصح خلافة ابی بکر رضی الله عنه ولا یکون اماما حقا لکان لا یجوز
السکوت به والاغماض منه لان من رضی بامام باطل فانه یکفر
و نیز در تمهید گفته واما من قال ان الامام لا یجوز الا من اولاد الحسن والحسین
رضی الله عنهما وکان یتعلم من الله تعالی او من جبرئیل علیه السلام
قلنا هذا لا یصح لان الحسن والحسین رضی الله عنهما قد فوضا الامامة
لمعاویة وبایعا معه ولو کان لا یجوز لغیرهما او لاولادهما لکان
ذلک خطأ وکفرا منهما لان نصب الامام من غیر حق یکون کفرا الخ بعد
آنکه امارات وضع وکذب وافترا واختلاق وافتعال از هر جانب خلف و امام و یمین
وشمال این بهتان صریح الاختلال وعضیهٔ واضحة الاعتلال وفریهٔ لائحة الانتحال
و تهمت فظیعة الاحتیال و دروغ واژگون سراسر محال و بهت مورث انواع
وزر و وبال و تحیر موجب اصناف خزی و نکال واضح و نمایان بشایه که حاجت
توضیح و بیان و فاقت تشریح و تبیان و ضرورت تامل و امعان ندارد از انجمله آنکه
تقدم خلق عجاجیل ثلثه بر حضرت آدم و جمیع انبیای سابقین معظم که از منطوق
و مدلول این کذب معلول مفهوم ارباب علوم میشود صراحة و بداهة مستلزم تفضیل
ثلثه جلیل الفخار بر حضرت آدم و دیگر انبیای اخیار علی نبینا و آله و علیهم السلام
ما تتابع اللیل والنهار می باشد و پر ظاهر است که تفضیل اول ثلثه چه جا ثانی
جمیل المحامد و ثالث موثر تفضیل و تقریب و محابات و مراعات اقارب
مشیرین انواع مفاسد بر احدی از انبیا چه جا تفضیل شان بر جمیع این حضرات

سوای افضل کائنات علیه و آله و علیهم الاف التحیات والتسلیمات از اقبح افترا آت
و اشنع اتهامات و اسمج اختلاقات و مخالف اجماع جمیع امت مفخر موجودات
صلی الله علیه و آله اصحاب الایات والکرامات هست و هیچ مسلمی و متدینی
که بوی از اسلام و ایقان بمشام او رسیده گاهی مرتکب اثبات یا تجویز آن
نگردیده که آن کفر صریح و الحاد فضیح و زندقه قبیح و تجارت بایره و جسارت
خاسره غیر ربیح است از انجمله آنکه ثلثه فرزانه تا زمانه دور و دراز
در ظلمت بهیم و غسق معتکر کفر و انکار و جهل و بوار و عدوان و خسار و طغیان
و تبار و خسران و عار و خذلان و عوار و عناد و لداد و مخالفت و مکاشفت
و مناوات و مبادات و مخاشنت و مشاحنت با اسلام و دین و انقیاد
برای احکام رب العالمین و اطاعت و امتثال سید المرسلین مبتلا بوده اند
و اگر در باب اول بلا معول باب مکابره و مجادله و مجازفه باز کنند و بنای
انصاف و حیا و شرم و آزرم بمعاول تجری و تهجم و تبجح بر کنند و او را از ازل
موحد و مومن و صاحب اسلام و آبی از کفر و سجود اصنام قرار دهند و کمال
اغراق و انهماک و ارتباک خود در افترا و کذب و بهتان فرا روی ارباب تنقید
و انتقاد نهند در سبق کفر ثانی و ثالث که از اجلای بدیهیات و اوضح متواترات
و اصرح یقینیات و ابین مسلمات است کلامی نمیتوانند کرد پس سیکه بر و ظلمت
کفر طاری شده باشد چه قسم ممکن است که قبل خلق حضرت آدم و دیگر انبیای
سابقین علی نبینا و آله و علیهم سلام رب العالمین یا جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در یمین عرش مسطور بوده باشد سبحانک هذا بهتان عظیم

یقشعر منه الجلود و تنفر منه الجلود فلعنة الله علی واضعه و قبح الله
وجه صانعه و قد فعل و لعمری کون الانوار الثلثة انوارا و کونهم و خلقهم
مقدما علی آدم و سائر الانبیاء السابقین اعصارا مع ارتباکهم
فی اشراک الکفر دهورا و اعمارا و خوضهم من غمار الالحاد و العناد
غمارا و رکوبهم علی صهوة الزندقة و الانکار اعلانا و اجهارا و سعیهم
فی معترکات غسق البوار و التبار لیلا و نهارا و ایثارهم بعد الاسلام
الظاهری عن مداحس النزال و مداحض القتال فرارا اثر فرار و نکوصهم
و نکولهم و انحیازهم و عدولهم عن الحق مرارا مما یدع اتباعهم
حیاری و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری الخ الحاصل آنکه بر ارباب بصیرت
و دین بقطع و یقین بلا ظن و تخمین ظاهر و مستبین است که آبای ثلثه میمون با
شقاء کفر و ضلال و انکار توحید رب متعال و عناد سراسر نکال و وبال
موسوم و مصحوب و مقرون بودند کما لا یرتاب فیه مرتاب و ان بلغ من
المبالغة و الجدال مبلغا لا یبلغ الیه رداء و لا حساب و اگرچه ابای ثلثه
اسلام ظاهری آورده طریق انقیاد قسری سپرده لکن بلا شبهه و ارتیاب
هر دو پدر ثانی و ثالث و الا که بحالت کفر و انکار توحید خالق قوی قدیر
درکات سقر و اصل مستقر ذات لهب سعیر گردیده اند و واضع جسور و مختلق
این کذب و زور که از ایمان و ایقان بمراحل قاصیه دور و از خوف و هوای انتقام
و استهزاء و طعن و تهجین اهل دین و یقین مهجور بوده اصلاب ثلثه زاهره را
اصلاب طاهره و اصول فاخره قرار داده و ظاهر است که اصلاب خبیثه

منتجه نقذره کفار اشرار و ملحدین فجار را اصلاب طاهره قرار دادن محض بس غریب
و افترای بس عجیب است و از جناب رسول صادق و امین رب خالق چنین
کذب صریح و دروغ فضیح نقل کردن داد کمال وقاحت دادن است لیکن از
اهل سنت چه عجب که بسبب غایت محبت ثلثه در فضائل شان و اصلاح شنائع
اعمال شان چها کذب و افترا که ننموده اند اگر در حق آبای شان چنین کذب
صریح بر بافتند چه جای شکایت است از اینجا دینداری و انصاف و عقل و
دانشوری کابلی و مخاطب و امثال شان باید دریافت که در حق اصحاب ثلثه
چنین احادیث را کاذبه و اضحة الوضع ظاهرة البطلان را قبول نمایند
و مباهات و افتخار آغاز کنند و آنرا معتمد پندارند و در حق جناب امیر علیه السلام
احادیث صحیحه را مثل حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث انا مدینة العلم و غیر آن
موضوع گویند و کذب بحت پندارند و فقیر از ایراد شاه صاحب این حدیث را
و معتبر دانستن آن با وصف اظهار قدح و جرح آن فی الجمله چندان حیرتی و تعجبی ندارم
که او را این قدر فهم هم ندارند که بامثال چنین امور ظاهره بپیند و تنبه یابد
هم ندانند که ایشان را اموریکه مناط اشکال است محفوظ باشد و تا اشاره تعصب
هم ثابت القدم اند توقع انصاف از ایشان بس بعید است لهذا مطمح نظر شان محض
رد استدلالات شیعه و توجیه اعتراضات بایشان است خواه حظی از صدق
و واقعیت داشته باشد یا نه تا آنکه عوام دانند که شاه صاحب کاری نموده اند مگر
تعجبها از شاه صاحب دارم که چگونه جرأت بر روایت چنین خرافت کاذبه نموده
و نیز جای فراوان حیرت است که ابن حجر چگونه آنرا معتبر و موثوق پنداشته در

صواعق ذکر نموده حالانکه از افاده خودش در شرح قصیده همزیه ظاهر ست
که کافر را نتوان گفت که او مختار و کریم ست و نیز او را طاهر نتوان گفت بلکه او
نجس ست چنانچه آیه شریفه انما المشرکون نجس بران دلالت دارد قال فی شرح
شعر لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات و الاباء بعد ذکره حدیث
الدالة علی کرامة نسبه صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه لک ان تاخذ من
کلام الناظم الذی علمت ان الاحادیث مصرحة به لفظا فی
اکثره و معنی فی کله ان اباء النبی صلی الله علیه و سلم غیر الانبیاء
و امهاته الی آدم و حوا لیس فیهم کافر لان الکافر لا یقال فی حقه انه
مختار و لا کریم و لا طاهر بل نجس کما فی آیة انما المشرکون نجس و قد
صرحت الاحادیث السابقه بانهم مختارون و ان الاباء کرام و ان
الامهات طاهرات ه بالجمله هم آنکه بعضی از کذابین مفترین و نقالین
مختلقین از حضرت ابی هریره امام الراکنین الی الجسارة علی الوضع علی
سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین حدیثی متضمن خلق ابی بکر از نور
سرور کائنات علیه و آله الاف التحیات و التسلیمات و خلق ثانی شاقی و خطای
طغیانی از نور ابو بکر طلمانی و خلق است از نور ثالث عدوانی خال الطائب عثمانی
نقل ساخته و بعد آن بودن عمر سراج اهل جنت هم بافته و لله الحمد و المنة
که جمعی از محققین نقاد تفضیح و تقبیح این کذب ارباب عناد بابلغ وجوه و اوضح
طرق فرموده اند یعنی حضرت ابو نعیم تاج المحدثین و امام المتقدمین بعد
ایراد آن در امالی خود تصریح فرموده که آن باطل ست و ذهبی ارشاد کرده

که آن کذب ست و سیوطی علامه علی الاطلاق و ابن العراق و تلمیذ او رحمة الله علیه
باتفاق آنرا در موضوعات و مفتریات ارباب کذب و اختلاق داخل ساخته اند
سیوطی در ذیل الموضوعات گفته ابو نعیم فی اما لیه حدثنا محمد بن محمد
بن عمرو بن زیاد املاء حدثنا احمد بن یوسف حدثنا ابو شعیب
صالح بن زیاد حدثنا احمد بن یوسف المنبجی حدثنا ابو شعیب
السوسی عن الهیثم بن جمیل عن المقبری عن ابی هریرة مرفوعا خلقنی الله
من نوره و خلق ابا بکر من نوری و خلق عمر من نور ابی بکر و خلق امتی
من نور عمر و عمر سراج اهل الجنة قال ابو نعیم هذا باطل ابو معشر
و ابو شعیب متروکون قال فی المیزان هذا خبر کذب ما حدث به
واحد من الثلثة و انما الافة عندی فیه المنبجی لا یعرف و شیخ رحمة الله
در مختصر تنزیه الشریعة گفته خلقنی الله من نوره و خلق ابا بکر من
نوری و خلق عمر من نور ابی بکر و خلق امتی من نور عمر و عمر سراج
اهل الجنة نع ای رواه ابو نعیم فی اما لیه عن ابی هریرة و
قال هذا باطل و قال الذهبی هذا کذب پس هرگاه حسب افادات
ائمه نقاد ثقات عالی درجات خبر خلق ابی بکر از نور جناب رسالتماب صلی الله
علیه و آله و سلم باطل و کذب زور باشد بودن ثلثه انوار بر یمین عرش پیش از
نور سرور مرسلان صلی الله علیه و آله ما اختلف الملوان نیز بالاولی
محض کذب و بهتان و مجازفت و عدوان باشد و الحمد لله المنان الحنان
علی ظهور خزی اهل الافتراء و الشنان و وضوح بوار تجارة اصحاب الخسران

ابی معشر عن ابن (بجای)

ثقات و نقاد

والحذر کان والله الموفق وهو المستعان پس نمیدانم که کابلی جسور و مخاطب فخور چرا
این کذب بی نور را بمعارضه حدیث نور مذکور و مسطور نموده‌اند که انفع بود در فضیلت
ارباب جور و قصور و ادخل بود در اظهار عظمت اصحاب شر و شور که در آن تفضیلت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام اصلا و راسا غیر مذکور مگر آنکه از ذکر چنین موضوعات
استحیا کرده باشند و از تفضیح خوف نموده که علمای ثقات آن را باطل و کذب گفته‌اند
لیکن غلط گفتم استحیا را کابلی رئیس المتخذلقین و مخاطب امام المستکبرین در خواب هم ندیده اند
و از مخالفت سلف کی پروا دارند تصدیق این معنی از ایراد و تصدیق حدیث
ما صب الله فی صدری شیئا الخ و امثال آن بوضوح پیوسته که اسلاف ایشان
امثال این احادیث را از قبیح موضوعات دانسته و از شاه صاحب اکمال
وقاحت آن را بمقابله شیعه ایراد فرموده و همچنین کابلی بسیاری از خرافات و اباطیل
افترات را که اسلاف و اخلاف سنیه بتنصیص صریح بوضع آن فرموده‌اند از مناقب
خلفا شمرده و بتصدیق آن پرداخته پس غالب است که بنظر مخاطب جلیل الفخار
و کابلی عمدة الاحبار این کذب سراسر شنار و فریه ظاهرة العوار رسیده و لاکن
کشح و اعراض و صفح و غض بصر و قطع نظر از این نور مستهجن مستنکر فرموده‌اند مگر
نمی‌بینی که صاحب فصل الخطاب از عمده متصوفین و الاقطاب و موصوف بمزید
تعصب و تصلب و نصاب معروف بتسلیم و انقیاد برای حق مستطاب و مجانبت
و متارکت حمایت زمام متعنتین اقشاب این کذب دور از قیاس و حساب برای اثبات
فضل شیخین عمدة الانجاب نقل کرده پایه وقاحت و جسارت و جاهلیت
و صفاقت را بمرتبه پس منیع و رفیع رسانیده خود را از مکلفین متعسفین ساخته

متصلفین هم بالاتر گردانیده چنانچه در کتاب مذکور میفرماید فی فردوس الاخبار
ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال
ان الله عز و جل خلقنی من نوره و خلق ابا بکر من نوری و خلق عمر من
نور ابی بکر و خلق المؤمنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهم **قوله** و
تایید این روایت حدیث دیگر هم هست که مشهورست ان الارواح جنود مجندة
ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف **اقول** کابلی عمدة المسولین
رئیس الملعبین و امام المتنطعین و مقتدی المتعمقین بعد ایراد روایت مهین سراسر
توهین مشتمل بر تقدم خلق ثلثه متغلبین بر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه و سائر الانبیاء
السلام رب العالمین بمحض ادعای عدم احتجاج بمثل این اخبار اگرچه ثابت شود اکتفا
و اقتصار نموده و تطویل نطاق کلام را خلاف مصلحت و موجب استهزا و سخریه
اولی الافهام دانسته طی کشح و ثنی عنان از اسهاب بیان اولی و انسب پنداشته
لکن مخاطب نحریر بمزید تخذلق و ترعرع اکتفا را بر ایراد این خبر مستبشع اهل نظر
ندانسته بموجب غلو تجبر و تسمو در ضیح حسور و فتور نزد اصحاب رای
بلند انگاشته ناچار خامه زرین رقم او در مضمار ایراد بعض زیادات و اضافه
نبذی از منکرات و اقحام بعض مستعجبات و ایراد بعض مستغربات که همه آن دلائل
ظاهره بر مزید حسن فهم و کیاست و غایت دقت نظر و فطانت و نهایت ذکا
و رزانت و اقصای علو حدس و متانت مخاطب عالی دیانت ست جولان
داده و حقیقه در تلو ارکان و قطع ... غصان و جرح ... افنان آن
زیادات واهیة البنیان بابلغ طرق و اوضح بیان بحمد الله المنان الحنان

استعان عنهایم و منقض و رفض و قض و رفض ان حرفا که تنبیه ابتداء فیه ریبا لا حدمن ارباب الفهم والظرف می گرایم پس باید دانست که دعوی تایید حدیث الارواح جنود مجنّدة برای روایت فضیلت خشب سند و دلائل ستده که جمله آن معدوم و مسدود و فواضب مُخدده بر قطع و استیصال اساس وقیح این فرقه مشترده است ظاهر گردیده از عجائب افادات و غرائب تو همات و بدائع تعجبات ست زیرا که روایت موضوعه حکایت موضوعه تقدم خلق ثلثه حالی از ذکر حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام و دیگر انبیاء و سوبه ایراد کابلی ست و دیدن احتمال و محتاج الشفاء مذکور ست و در حلم بر ست که در حدیث مشهور که مخاطب صدد القصد و تایید آن برای این کذب و زور دعوی میکند و اشتری از تقدم ثلثه علیه الخلق لا منطوقا و لا مفهوما غیره کو و عدم دلالت آن بر تقدم خلق قسمین فیما بعض خلافت کاسد و النور برسر الوجود و لو بالایا روان شد الغفیر من القصه رد و کمال و وضوح و ظهور و بالقطع لفقدان تعارف و ایتلاف و ثبوت تباین و تغایر و تنافر و اختلاف این حدیث بالیتراف صریح الاعتراف ارباب معارج انصاف بخیر مستور زیرا که مدلول این حدیث حسب افادات کل شراح و مفسرین احادیث عیان و صراحت است که ارواح در اوّل خلق خود بر دو قسم ایتلاف و اختلاف باعتبار موافقت در صفات و مخالفت در آن مخلوق شده و اجساد این ارواح در دار دنیا ایتلاف و اختلاف حاصل میکنند بر حسب خلقت خود پس خیر دوست میدارد اخیار او شر محبّت میکند اشرار را و این هذا من التقدم

علی خلق احد من الانبیاء والاوصیاء فضلاً عن التقدم علی خلق آدم و جمیع الرسل الاصفیاء سوی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله النجباء ما اتصل الرواح بالغدا شیخ عبدالحق در لمعات شرح مشکوة گفته قوله الارواح جنود مجنّدة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر اختلف الجنود جمع جند و مجنّدة مجتمعة علی نحو قناطیر مقنطرة و فیه دلیل علی ان الارواح لیست باعراض و علی انها کانت موجودة قبل الاجسام و لا یلزم منه قدمها لکن یبطل القول بخلقها بعد تمام البدن و تسویته الا ان یراد بخلقها قبل البدن تقدیرها کذلک و هو مخالف لظاهر الحدیث جدا بل قد جاء فی الحدیث خلقت الارواح قبل الاجساد بالفی عام و علی انها خلقت فی اوّل خلقتها علی قسمین من ایتلاف و اختلاف باعتبار موافقة فی الصفات و مخالفة فیها و ان الاجساد التی فیها الارواح تلتقی فی الدنیا فتأتلف و تختلف علی حسب ما خلقت علیه فالخیر یحب الاخیار و الشریر یحب الاشرار و ان عرض عارض یقتضی خلاف ذلک فالمال الیه فما تعارف منها قبل التعلق بالاجساد ایتلف بعده کمن فقد الیفه ثم اتصل به و ما تناکر قبلها اختلف بعده و هذا التعارف و التناکر الهامات من الله من غیر اشعار منهم بالسابقة پس عجب آنست که مخاطب عمید درینجا تبرج و خروج از تقلید کابلی وحید اختیار کرده بمحض دعوی تایید حدیث تجنید برای این کذب شریر برگزیده و اصلا بر سر بیان وجه

باب الحب فی الله ومن الله

تایید ولو بالایماء والاشارة واضعف الاشعار فی این باره نرسیده و
بکف لسان عطف عنان از توضیح و بیان احیی من البکر المستورة فی الخدر
واعیی من باقل المشهور بالعی والقصور والموصوم بالحصر والحبو گردید
وظاهر الغرض مخاطب این تایید نیست که ازین حدیث مشهور ثابت میشود که
ایتلاف عالم اشباح دلیل تعارف در عالم ارواح است و تعارف ارواح
مستلزم نیست که ارواح باهم باشند و چون حضرات ثلثه عالی تبار شعار
ایتلاف و دثار موافقت سرور اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار در بر داشتند
لابد که ارواح ثلثه جلیل الارتیاح عظیم الانشراح با روح جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله باهم باشند و هرگاه ارواح اینها با روح آنحضرت بهم باشند
لازم آید که ارواح اینها مثل روح نبوی مقدم بر خلق آدم باشد و بطلان
[illegible] اشاعت این وهم و خیال پر ظاهر است و صدور امثال
چنین هفوات از عیان علم و تبحر نیست بعید و از انجا که این تحقیق انیق مختص بفکر
دقیق مخاطب اذکی است مشتمل بر عجب عجاب و اغرب غرائب می باشد پر ظاهر است که اگر مجرد
ایتلاف با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و سلم در دار دنیا دلالت بر تقدم خلق
بر حضرت آدم و سائر انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام و همراه بودن شخص موتلف
با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در حجب قدس نماید لازم آید که تبع حق
حتی عمرو بن عاص الجانی و معاویة الشانی و مغیرة الزانی که حسب افادات سنیه
ایتلاف تمام با سرور انام صلی الله علیه و آله الکرام داشتند بلکه سائر مسلمین
و مومنین که بعدم اختلاف و موافقت و ایتلاف با آنحضرت دارند قبل حضرت آدم

و دیگر انبیا علیهم السلام مخلوق شده باشند و با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
روبروی حق تعالی جا گرفته و بطلانه ظاهر عند اهل الایمان و الایقان غنی
عن اقامة الشاهد و البرهان و الله الموفق و هو المستعان و الصائن
من زلل الافهام و عثار الاذهان و نیز ظاهر است که اگر فقط غایة عدم تناکر
و تنافر و ایثار تعارف و تناصر در عالم ارواح با روح سرور اخیار صلی الله
علیه و آله الاطهار می داشت و مثل آنحضرت معاذ الله نوری از انوار و صاحب قرب
جبار قدس پروردگار میبود هرگز در دار دنیا بشدت عداوت و مناوات
و نهایت عناد و معادات و اقصای لداد و مخاشنت و مبادات با سرور کائنات
علیه و آله الاف التحیات و التسلیمات او قبل الاسلام الظاهری نمی ورزید و از
غایت وقاحت و جسارت و غایت جلاعت و خسارت قصد قتل [illegible]
سرور انبیای اخیار صلی الله علیه و آله ما اختلف النهار و اللیال و تکرر الغدو
والاصال نمیکرد حالانکه این معنی بروایات جهابذه حذاق و ماهرین فحول
بالکمال فی الآفاق ثابت و محقق است و الد ماجد مخاطب در ازالة الخفا گفته
عن انس قال خرج عمر متقلدا بالسیف فلقیه رجل من بنی زهرة
فقال له این تعمد یا عمر قال ارید ان اقتل محمدا قال و کیف تامن من
بنی هاشم و بنی زهرة فقال له عمر ما اراک الا قد صبوت و ترکت دینک
قال افلا ادلک علی العجب ان اختک و ختنک قد صبوا و ترکا دینک
فمشی عمر ذامرا حتی اتاهما و عندهما خباب فلما سمع خباب حس عمر توارى
فی البیت فدخل علیهما فقال ما هذه الهینمة التی سمعتها عندکم

وكانوا يقرؤن طه فقالوا ما عدا حديثا تحدثنا به قال فلعلكما قد صبوتما
فقال له ختنه يا عمر ان كان الحق في غير دينك فوثب عمر على ختنه
فوطئه وطئا شديدا فجاءت اخته لتدفعه عن زوجها فنفحها نفحة
بيده فدمى وجهها الخ ونيز در ازالة الخفا گفته عن الزهري قال كان عمر بن الخطاب
شديدا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فانطلق حتى دنا من
رسول الله صلى الله عليه وسلم الخ ومحمد بن حبيب بغدادي در کتاب منمق
در اخبار قريش تصنيف نموده وفقير نسخه عتيقه آن را ديده وقت رجوع از حج
بيت الله الحرام وزيارت سرور انام وائمه بقيع عليه وعليهم الاف التحية والسلام
خريد نمودم گفته ابراهيم بن المنذر بن عبد الله الحزامي قال حدثني
عمر بن ابي بكر الموصلي عن سعيد بن عبد الكريم عن عبد الحميد بن
عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب عن ابيه قال كان من حديث
الحرب التي كانت بين عدي بن كعب في الاسلام ان ابا الجهم بن
حذيفة بن غانم كان من رجال قريش في الجاهلية وكان يوازن
عمر بن الخطاب قبل اسلامه على غيلة رسول الله صلى الله عليه
وسلم ومعاداته فاكرم الله عمر بما اكرمه من الاسلام واستجاب
فيه دعوة نبيه عليه السلام واعزّ به دينه وابطا ابو الجهم
عن الاسلام حتى اسلم يوم الفتح الخ وابن هشام در سيرت خود كه مختصر
سيرت ابن اسحق است گفته قال ابن اسحاق وكان اسلام عمر فيما بلغني
انّ اخته فاطمة بنت الخطاب وكانت عند سعيد بن زيد بن

عمرو بن

زيد بن عمرو بن نفيل وكانت قد اسلمت واسلم زوجها سعيد بن زيد
وهما مستخفيان باسلامهما من عمر وكان نعيم بن عبد الله النحام رجل
من قومه من بني عدي بن كعب قد اسلم وكان ايضا يستخفي باسلامه فرقا
من قومه وكان خباب بن الارت يختلف الى فاطمة بنت الخطاب يقرؤها
القرآن فخرج عمر يوما متوشحا بسيفه يريد رسول الله صلى الله
عليه وسلم ورهطا من اصحابه قد ذكروا له انهم قد اجتمعوا
في بيت عند الصفا وهم قريب من اربعين ما بين رجال ونساء
ومع رسول الله صلى الله عليه وسلم عمه حمزة بن عبد المطلب
وابو بكر بن ابي قحافة الصديق وعلي بن ابي طالب في رجال من المسلمين
ممن كان اقام مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بمكة ولم يخرج
فيمن خرج الى ارض الحبشة فلقيه نعيم بن عبد الله فقال له اين تريد
يا عمر فقال اريد محمدا هذا الصابي الذي فرّق امر قريش وسفّه
احلامها وعاب دينها وسبّ آلهتها فاقتله فقال له نعيم والله
لقد غرّتك نفسك من نفسك يا عمر اترى بني عبد مناف تاركيك
تمشي على الارض وقد قتلت محمدا صلى الله عليه وسلم افلا ترجع
الى اهل بيتك فتقيم امرهم قال فايّ اهل بيتي قال ختنك وابن
عمك سعيد بن زيد بن عمرو واختك فاطمة بنت الخطاب فقد
والله اسلما وتابعا محمدا على دينه فعليك بهما ونيز ابن هشام در سيرت
خود گفته قال ابن اسحاق فحدثني عبد الرحمن بن الحارث بن عبد الله

بن عیّاش بن ابی ربیعة عن عبد العزیز بن عامر بن ربیعة عن امّه
امّ عبد الله بنت ابی حثمة قالت والله انا لنترحل الی ارض الحبشة
وقد ذهب عامر فی بعض حاجاتنا اذ اقبل عمر بن الخطّاب حتی وقف علیّ
وهو علی شرکه قالت وکنّا نلقی منه البلاء اذی لنا وشدة
علینا قالت فقال انه الانطلاق یا امّ عبد الله قالت فقلت نعم
والله لنخرجن فی ارض الله اذیتمونا وقهرتمونا حتی یجعل الله لنا فرجا
قالت فقال صحبکم الله ورأیت له رقّة لم اکن اراها ثم انصرف
وقد احزنه فیما اری خروجنا قالت فجاء عامر بحاجته تلک فقلت
یا ابا عبد الله لو رایت عمر آنفا ورقته وحزنه علینا قال اطمعت
فی اسلامه قالت قلت نعم قال لا یسلم الذی رأیت حتی یسلم حمار
الخطاب قال یأسا منه لما کان یری من غلظته وقسوته عن
الاسلام پس در عقل کدام عاقل راست می آید که کسی که در عالم ارواح با حضرت
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم تعارف داشته تصدیق کند رسالت
ونبوت آنجناب باشد ونیز باین مرتبه رفیعه وفضیلت سنیه ممتاز باشد که
قبل خلق حضرت آدم بجهت اظهار کرامت وبزرگی او را پیدا کنند و با جناب
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در یمین عرش مطهر جا دهند
ملوث باوساخ منقذره چنین متمرد شنان وکفر وعدوان گردد که مرتکب
اسائت ادب در تلقیب آنحضرت شود وقصد قتل آنجناب نماید فلا حول ولا قوة
الا بالله واستعیذ بالله من استهواء الشیطان علی قلب الانسان

وجعله اعمی لا یبصر واصم لا یسمع فیصید مبهوتا کالمتخبط الحیران وانتهی
ما افاد فی الحجج الباهرة فی جواب هذه الفقرة القصیرة القاصرة
الصّادرة من المخاطب الحاوی للفضائل الفاخرة وحدیث الارواح
جنود مجندة الخ مطلقا تائید روایت موضوعه مذکوره نمیکند چه اگر روح
عمر مع اخوانه با روح نبوی در عالم ارواح باهم تعارف وائتلاف میداشتند
عمر بن الخطاب بعد بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا شش سال درصدد
ازار وایذاء آنحضرت علیه وآله الصّلوة والسّلام مانند ابوجهل از اقران
شقاوت اقتران گوی سبقت نمی برد وچون بخوف دعای بد آنجناب
صلی الله علیه وآله وسلم در ظاهر بربقه اسلام داخل شده بان زبان طعن
باقوال وافعال انسرور علیه وآله الصلوة والسّلام نمیکشادود در مضایق
پیکار آن اخیار صلی الله علیه وآله وسلم را تنها گذاشته عار فرار بر قرار اختیار
نمیکرد ظهور این امور ازو وامثال او دلیل کمال مباینت ومنافرت در ان
عالم است انتهی **قوله** بعد اللتیا والتی دلالت بر مطلوب ندارد **اقول**
کابلی عمدة الکبراء با وجود آنهمه جور وجفا ومهاجرت انصاف ووفا وترک آزرم
وحیا ومخالفت ولا وصفا وایثار تجبر وتنطع وتعمق سراپا خطا وابداع
غرائب مکابرات ومجازفات جالبه انواع طعن واستهزا جسارت بر منع دلالت
این حدیث شریف بر مدعا نموده اکتفا بر محض قدح وجرح ومعارضه آن بروایات
شافعیه غیر واقعیه ودعوی عدم احتجاج بمثل این اخبار اگرچه ثابت هم شود
فرموده لکن مخاطب عمدة الاعیان والحذاق بسبب مزید انهماک در مبالغه و اغراق

در محالات شقاق و مخالفت و نفاق حتما و جزما نفی دلالت این حدیث شریف
بر مدعای خود نماید و طریق مزید مجادلت و مجازفت سراسر مکابرت می پیماید بلا
خوف و هراس از مواخذه و طعن و تشنیع محققین جلالت اساس بغرض اکثار
تخدیع و وسواس و ایقاع اشباه ناس در اشتباه و التباس و ترویج روح اولیای
من قاس در مقام نفی دلالت میفرماید زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی
مستلزم وجوب امامت او بلا فصل نمیشود و برین تعلیل معلل معلول و نفی
وابطال مدخول و جحد مذموم و مرذول و اجترا و اعتدای نامقبول تعسف
نامعقول و هزل مستاصل اساس فضول بیکار و فضول لاطائل اکتفا نفرموده طالب
میشود بیان ملازمت را درین هر دو امر جلیل القدر جمیل الفخر اعنی شرکت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در نور نبوی و وجوب امامت آنحضرت بلا فصل بوجه
که غبار منع بران نه نشیند و بسبب مزید انهماک در انکار سراسر خسار افتضاح و فضاحت
بر اثارت قتار و غبار منع صریح البوار نفرموده بمزید مجانبت از عناد و لداد
و عدم استحیا از تشنیع نقاد و فرط شغف و وله بابطال فضل وصی سید انبیا
امجاد صلی الله علیه و آله الی یوم التناد لفظ مکر صریح الهذر و دونه خرط
القتاد که سابقا عنقریب در بیان وجه چهارم از اجوبه حدیث تشبیه جواد قلم
زرین رقم نموده بر زبان گهربار میراند و این کلمات اربعه مسوقه برای نفی و جرح وجوه
ثلثه ورا بعلم معاویة الغاویة در کمال وهن و بطلان و نهایت رکاکت و سخافت
آن بوضوح عیان و دلالت حدیث شریف بر مدعا نهایت مستنیر و مستغنی
از بیان و استلزام اتحاد نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام با نور نبوی وجوب امامت

آنحضرت

آنحضرت را بلا فصل باقصای مرتبه اوضح و ظاهر و لائح و باهر است و بر ملازمت بین
الامرین هرگز غبار منع و عدم تسلیم که مخاطب فهیم قصد برانگیختن آن کند متعلقین
سلسله انصاف و ایقان بسبب آن نموده نمی نشیند و هیچ عاقل متدین و
منصف متأمل و متدبر متحرج ریب و شبهه دران نمیگزیند و هر کسی که نفحات
منازجه اعتبار و استبصار بمشام او رسیده و از هار تفحص اخبار و آثار سرور
اخیار صلی الله علیه و آله الاطهار و استسعاد بملاحظه و مطالعه افادات
علمای کبار و محققین جلیل الفخار چیده دلالت این حدیث شریف را بر مدعا
از اوضح جلیات و ابین قطعیات و اجلای بدیهیات و اصرح اولیات
و اظهر یقینیات می بیند و هر کسیکه پاره از شرم و آزرم و حیا و اندک خوف
از خزی و خسار و افتضاح بین العوام فضلا عن العلماء داشته باشد و من
برد و ابطال این دلالت صریحة البداهة بینة الصراحة نمی چیند و لله الحمد
والمنة که دلالت حدیث شریف بر امامت حقه بلا فصل بوجوه سدیده
مسلمه اهل فضل و ادله ظاهره موجعه قلوب اصحاب کید و محل و براهین
محکمه مولمه حسد و ارباب اعتساف و دلائل شواهد حصیفه صریحة الاتقان
والجزل ظاهر و باهر است وجه اول آنکه در جمله از طرق این حدیث شریف
تصریح بخلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده و این نص صریح را
اکابر ائمه ثقات و جهابذه محققین اثبات روایت کرده اند و عبارات این
حضرات اگر چه سابقا گذشته لکن درین مقام بهیأت اجتماعی مذکور میشود
ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب المعروف بابن المغازلی در کتاب مناقب جناب

امیرالمومنین علیه السلام گفته قوله علیه السلام کنت انا وعلی نوراً بین یدی الله اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله قال اخبرنا ابو الحسن علی بن منصور الحلی الاخباری قال حدثنا علی بن محمد العدوی الشمساطی قال حدثنا الحسن بن علی بن زکریا بن احمد قال حدثنا المقدام العجلی قال حدثنا الفضیل بن عیاض عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن زاذان عن سلمان الفارسی قال سمعت حبیبی محمداً صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا وعلی نوراً بین یدی الله عز وجل یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة و شیرویه بن شهردار دیلمی در فردوس الاخبار فرموده عن سلمان الفارسی انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة و حموینی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه باسناد خود روایت کرده عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش نسبح الله ونقدسه من قبل ان یخلق الله عز وجل آدم باربعة

عشر الف سنة فلما خلق الله آدم نقلنا الی اصلاب الرجال و ارحام النساء الطاهرات ثم نقلنا الی صلب عبد المطلب وقسمنا نصفین فجعل النصف فی صلب ابی عبد الله وجعل النصف فی صلب عمی ابی طالب فخلقت من ذلک النصف وخلق علی من النصف الآخر واشتق الله تعالی من اسمائه اسماء فالله عز وجل المحمود وانا محمد والله الاعلی واخی علی والله فاطر وابنتی فاطمة والله محسن وابنای الحسن والحسین وکان اسمی فی الرسالة والنبوة وکان اسمه فی الخلافة والشجاعة فانا رسول الله وعلی سیف الله و سید علی همدانی شیخ ابی والد مخاطب ثانی در کتاب مودة القربی میفرماید المودة الثامنة فی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلیاً من نور واحد وفیما اعطی علی من الخصائل ما لم یعط احد من العالمین و بعد ذکر بعض فضائل آنحضرت میفرماید عن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة و سید علی همدانی در کتاب روضة الفردوس گفته الباب الثالث عشر ما روی عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه

فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة وصاحب فضل ممتاز وحائز مقامات رفیعه ودود از عارف حقائق راز و نیاز سید محمد گیسو دراز تصریح را بخلافت جناب امیرالمومنین بقطع و یقین ثابت فرموده و استدلال و احتجاج بآن برغم اهل الانکار والضلال نموده در کتاب اسمار در سمر هفتاد و هفتم گفته جبرئیل بصورت دحیه کلبی اغلب پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شاهد شد این چنین نبود که از صورت خود گشتی بدین صورت شدی و نه این بود که صورت غیر آن بودی اختلاف اعتبار را اتفاق افتاده است علی الاطلاق این سخن را که مطلق در خارج وجود ندارد میدان و چنین هم میگویند که جبرئیل عقل محمد است که بصورتی متمثل کردی و وضع اشیا مواضعها او اتیج هر چند اتحاد را خلاف عقل گفته اند اما نه عقلیست نفی فلک افلاک عقل کل اینجا باید شاید ترا ظفری بدان بود و نظری بران دری بسیار اسرار در فهم تو آید همین که خلقت انا و علی من نور واحد هم ازینجاست که علی اخ نبی ست اخی بین کل نوعین و شکلین همین معنی است ففی النبوة وفی الخلافة همین اشارت کرد و انت منی کهرون من موسی همین فهم را حدیث سیکند کلامنا اشارة وعند من فهم عبارة و احمد بن ... در جواهر النفائس علی ما نقل عنه گفته روی سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان خلق آدم باربعة الاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور

فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد الله ففی النبوة وفی علی الخلافة و شیخ محمد واعظ هروی در کتاب ریاض الفضائل گفته الفصل الحادی عشر فی کونه صلی الله علیه وسلم وکونه کرم الله وجهه من نور واحد وکونه خلیفة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله عز وجل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب آدم فساقها حتی قسمها جزئین فجعل جزء فی صلب عبد الله وجزء فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا واخرج علیا وصیا رواه ابو الحسن المغازلی الشافعی فی المناقب وعن سلمان قال سمعت حبیبی محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز وجل یسبح الله ذلک النور ویقدسه قبل ان یخلق الله آدم بالف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة رواه ابو الحسن المغازلی من صحاح الاخبار اقول ففی النبوة ای ختم النبوة وقوله وفی علی الخلافة ای ختم الخلافة کما کان صلی الله علیه وسلم خاتم النبوة کذلک کان کرم الله وجهه خاتم الخلافة و ظاهرست که تاویل هروی نص خلافت را بختم خلافت بمراد محض و مراد بحت ست که تقدیر لفظی بلا دلیل محض تلمیع و تسویل ست با آنکه اگر مراد این باشد که آنجناب خاتم خلافت بواسطه بود و تصریح ندارد و نیز اگر خلفای انبیاء سابقین که بواسطه

خلفا و انبیاء علیهم السلام می بودند بلا شبهه جناب امیر المؤمنین علیه السلام خاتم ایشانست و دیگر ائمه علیهم السلام که بعد جناب امیر المؤمنین علیه السلام بودند بواسطه خلفا جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نبودند پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام درمیان ایشان فاصل و متوسط بوده وجه
دوم آنکه جمعی از اساطین اعاظم و شیوخ افاخم سنیه در جمله از طرق حدیث شریف تصریح بوصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده اند
کتاب المناقب گفته اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی
ابو عبد الله محمد بن علی بن محمد السقطی الواسطی اصلا
اخبرنا احمد بن علی القوادیری الواسطی نا محمد بن عبد الله بن
نا محمد بن مصفا نا بقیة بن الولید عن سوید بن عبد العزیز
عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد الله عن النبی صلی الله علیه و
قال ان الله عز و جل انزل قطعة من نور فاسکنها فی صلب
فساقها حتی قسمها جزئین جزءٌ فی صلب عبد الله و جزء فی
صلب ابی طالب فاخرجنی نبیا و اخرج علیا وصیا و احمد بن محمد بن
احمد الحافی الحسینی الشافعی در تبر مذاب فی بیان ترتیب الاصحاب بعد
حدیثی از مسند احمد بن حنبل در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصنیف
او گفته و روی ایضا فی الکتابین المذکورین یعنی المسند و المناقب
ان النبی صلی الله علیه و سلم قال کنت انا و علی نورا بین یدی الله
عز و جل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله

آدم ذلک فیه و جعل ذلک جزئین فجزء انا و جزء علی و زاد صاحب
کتاب الفردوس ثم انتقلنا حتی صرنا فی عبد المطلب و کان لی النبوة
و لعلی الوصیة و بدیهی اولی ست که مراد از لفظ وصایت حسب تبادر
وصایت عامه است که مرادف خلافت و امامت است و تاویل آن بوصایت
جزئیه ناقصه مثل تاویل متعصبین اهل کتاب است نصوص نبوت جناب
سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بالمطلق از ارتفاع و علو مرتبه
ظاهریه بانبوت خاصه عرب و چنانچه بطلان این تاویل
علیل که محض اضلال و تسویل است ظاهر است همچنین کمال
شناعت تاویل وصایت وصی برحق بوصایت جزئیه ناقصه
غیر عامه واضح و نیز قرین گردانیدن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را
بانبوت خود دلیل صریحست بر آنکه این وصایت وصایت عامه است که مرتبتی است
بس عظیم و منزلتی است نهایت فخیم و تالی رتبه نبوت است چنانچه نبوت
آنحضرت متفرع است بر نور آن حضرت و تقدم خلق آن بر خلق حضرت
آدم علیه السلام همچنین وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام متفرع است
بر نور آنحضرت و تقدم خلق آن و ظاهر است که تفرع وصایت جزئیه ناقصه
بر نور و تقدم خلق آن بر حضرت آدم علیه السلام و مقابله آن بانبوت سرور انام
صلی الله علیه و آله الکرام نهایت رکیک و مستبشع است پس هیچ عاقلی بعد ملاحظه
این تفرع و مقابله صریح ابا از التزام حمل وصایت بر وصایت عامه که مرادف

امامت مطلقه وخلافت عامه است نمی تواند کرد ولله الحمد علی ذلک وجه
سوم آنکه از ملاحظه طرق عدیده حدیث نور بعد جمع وتطبیق آن واضح
وظاهرست که نور جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت اتحاد آن بنور جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وبودن آن پیش خدای عزوجل در مرتبع عرش
بتسبیح وتقدیس وتهلیل وتمجید حق سبحانه وتعالی مشغول بود چنانچه در روایتی
که ابن عبدالبر در بهجة المجالس نقل کرده مذکورست خلقت انا وعلی من
نور واحد نسبح الله تعالی بمنة العرش ودر حدیثی که ابوالحسن بن
المغازلی در کتاب المناقب باسناد خود از حضرت سلمان روایت کرده
مذکورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عزوجل یسبح الله
ذلک النور ویقدسه واین روایت را محمد واعظ هروی هم در ریاض
الفضائل از ابن المغازلی نقل نموده ودر حدیثی که ابن المغازلی باسناد خود
از حضرت ابی ذر روایت کرده مذکورست کنت انا وعلی نورا عن یمین العرش
یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر روایتی که دیلمی در کتاب فردوس
الاخبار آورده واردست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله مطیعا
یسبح الله ویقدسه ودر حدیثی که عاصمی باسناد خود از انس بن مالک
روایت نموده ماثورست خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور واحد
نسبح الله عزوجل فی یمنة العرش ودر روایتی که نطنزی در کتاب الخصائص
آورده مذکورست خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور عن یمین
العرش نسبح الله ونقدسه ودر روایتی که اخطب خوارزم در کتاب المناقب

ذکر نموده منقولست انا وعلی نورا بین یدی الله عزوجل مطیعا
یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر حدیثی که ابن عساکر آنرا در
تاریخ الشام علی مانقل الکنجی روایت نموده ماثورست کنت انا وعلی نورا
بین یدی الله مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر حدیثی
که ابن سبع اندلسی آنرا در کتاب الشفا روایت کرده واقعست خلقت
انا وعلی من نور واحد نسبح الله علی متن العرش واین حدیث را
ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفا ومحمد واعظ هروی در ریاض الفضائل
ومحمد صدر عالم در معارج العلی وغلام علی آزاد بلگرامی در شجره طیبه هم وارد نموده اند
ودر حدیثی که حموینی در فرائد السمطین باسناد خود از حضرت سلمان روایت
کرده واردست قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
خلقت انا وعلی بن ابی طالب من نور عن یمین العرش نسبح الله
ونقدسه ونیز در روایتی که بطریق دیگر از حضرت سلمان آورده
مذکورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عزوجل مطیعا
یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر روایتی که محمود طالبی در
دلیل السائرین آورده مذکورست کنت انا وعلی نورا بین یدی الله
عزوجل مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر روایتی که علی
همدانی در روضة الفردوس آورده مذکورست کنت انا وعلی بین
یدی الله نورا مطیعا یسبح الله ذلک النور ویقدسه ودر حدیثی
که حموینی آنرا باسناد خود از ابوهریره روایت نموده واردست خلق الله تعالی

ابا البشر و نفخ فیه من روحه التفت آدم یمنة العرش فاذا نور
خمسة اشباح سجدا و رکعا و پر ظاهر است که این تقدیس و تمجید قبل از خلق
حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام بمدتی بسیار دراز و طویل که در مقدار آن
مختلفه در طرق حدیث وارد شده بوده پس این تسبیح و تقدیس باعث تسبیح
و تمجید تمامی مخلوقات و اصناف کائنات من الانبیاء و غیرهم که من بعد بر
وجود آمده اند گردیده و نوری که این تقدیس و تمجید از و بظهور رسید بمفاد
حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة
مستحق ثواب همه تسبیحات و تقدیسات رب بریات الی یوم القیام بوقوع آمده
شده و ذلک فضیلة بالغة و جمیلة سابغة و مرتبة رفیعة و منزلة
منیعة و ملا سبکی در شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام بعد ذکر احادیث
والدرجات انبیا علیهم السلام گفته والکتاب العزیز یدل علی ذلک
ایضا قال الله تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربهم یرزقون واذا ثبت ذلک فی الشهید یثبت فی
حق النبی صلی الله علیه وسلم بوجوه احدها ان هذه رتبة شهادة
اعطیت للشهید کرامة له ولا رتبة اعلی من رتبة الانبیاء ولا شک
ان حال الانبیاء اعلی و اکمل من حال جمیع الشهداء فیستحیل ان یحصل
کمال للشهداء ولا یحصل للانبیاء لا سیما هذا الکمال الذی یوجب
زیادة القرب و الزلفی و النعیم و الانس بالعلی الاعلی والثانی ان
هذه الرتبة حصلت للشهداء اجرا علی جهادهم و بذلهم انفسهم

[illegible] فی حیوة الانبیاء علیهم الصلوة والسلام

لله و

لله تعالی والنبی صلی الله علیه وسلم هو الذی سن لنا ذلک
ودعانا الیه و هدانا له باذن الله تعالی و توفیقه وقد قال
صلی الله علیه وسلم من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر
من عمل بها الی یوم القیامة و من سن سنة سیئة فعلیه
وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیامة وقال صلی الله علیه
وسلم من دعا الی هدی کان له من الاجر مثل اجور من یتبعه
لا ینقص ذلک من اجورهم شیئا و من دعا الی ضلالة کان علیه
من الاثم مثل آثام من یتبعه لا ینقص ذلک من آثامهم شیئا
والاحادیث الصحیحة فی ذلک کثیرة مشهورة فکل اجر حصل
للشهید حصل للنبی صلی الله علیه وسلم مثله والحیوة
اجر فیحصل للنبی صلی الله علیه وسلم مثلها زیادة علی ماله
صلی الله علیه وسلم من الاجر الخاص من نفسه علی هدایته
للمهتدی و علی ماله من الاجور علی حسناته الخاصة من الاعمال
والمعارف والاحوال التی لا تصل جمیع الامة الی عرف نشرها
ولا یبلغون معشار عشرها و هکذا نقول ان جمیع حسناتنا
و اعمالنا الصالحة و عبادات کل مسلم مسطور فی صحائف
نبینا صلی الله علیه وسلم زیادة علی ماله من الاجر و یحصل
له صلی الله علیه وسلم من الاجور اضعاف مضاعفة
لا یحصرها الا الله تعالی و یقصر العقل عن ادراکها فان کل

شهید و عامل الی یوم القیمة یحصل له اجر و یتجدد لشیخه فی الهدایة مثل ذلک الاجر و لشیخ شیخه مثلاه و للشیخ الرابع ثمانیة وهکذا یضعف فی کل مرتبة الاجور الحاصلة الی ان تنتهی الی النبی صلی الله علیه و سلم فاذا فرضت المراتب عشرة بعد النبی صلی الله علیه و سلم من الاجر الف و اربعة و عشرون فاذا اهتدی بالعاشر حادی عشر صار اجر النبی صلی الله علیه و سلم الفین و ثمانیة و اربعین و هکذا کلما ازداد واحد یتضاعف ما قبله ابدا الی یوم القیمة و هذا امر لا یحصرها الا الله تعالی و یقصر العقل عن کنه حقیقته فکیف اذا اخذ مع کثرة الصحابة و کثرة التابعین و کثرة المسلمین فی کل عصر فکل واحد من الصحابة یحصل له بعدد الاجور التی یترتب علی فعله الی یوم القیمة و کل ما یحصل لجمیع الصحابة حاصل بجملته للنبی صلی الله علیه و سلم و بهذا یظهر رجحان السلف علی الخلف فانه کلما ازداد الخلف ازداد اجر السلف و یتضاعف بالطریق الذی نبهنا علیه و من تامل هذا المعنی و رزق التوفیق انبعثت همته الی التعلیم و رغب فی نشره لیتضاعف اجره فی حیاته و بعد موته علی الدوام و یکف عن احداث البدع و المظالم من المکوس و غیرها فانها یضاعف علیه بالطریق التی ذکرناها ما دام یعمل بها فیتامل المسلم هذا المعنی و سعادة الهادی الی الخیر و شقاوة الداعی الی الشر انتهت از این عبارت سراسر

بوضوح میرسد که بمودای حدیث شریف من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیامة و دیگر احادیث صحیحه کثیره اجر همه شهدا با احترام و صحابه کرام بجناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم که سنت سنیه اعمال صالحه و عبادات و حصول اجران از تکون این ثنات بسبب هدایت آنجناب است میرسد بلکه بهمین وجه تمامی حسنات و اعمال صالحه و عبادات رابجه بر مسلم در صحائف آنجناب مرقوم و مسطور است و چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام که با نور آنحضرت متحد بوده تسبیح و تقدیس خداوند عالم قبل از خلق حضرت آدم علیه السلام و دیگر انبیاء و جمیع امم میکرد لا محاله اجر تسبیح و تقدیس جمیع انام الی یوم القیام در جرید حسنات آنجناب هم ثبت خواهند و این مکرمت رائعه و منقبت ناصعه که عقل از ادراک فضل آن قاصر و ذهن در بلوغ کنه آن خاسر است سعید گانزرونی در منتقی گفته عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال کنت نورا بین یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله عز و جل آدم باربعة عشر الف عام یسبح فی ذلک النور و تسبح الملائکة بتسبیحه فلما خلق الله تعالی آدم القی ذلک النور فی صلبه فقال صلی الله علیه و سلم فاهبطنی الله تعالی الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح و قذفنی فی صلب ابراهیم ثم لم یزل تعالی ینقلنی من الاصلاب الکریمة و الارحام الطاهرة حتی اخرجنی بین ابوی لم یلتقیا علی سفاح قط و دیار بکری در خمیس گفته عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم

انه قال کنت نورا بین یدی الله قبل ان یخلق الله عز و جل آدم بالف
عام یسبح ذلک النور و تسبح الملائکة بتسبیحه فلما خلق الله آدم
القی ذلک النور فی صلبه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
فاهبطنی الله الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینة
و قذفنی فی النار فی صلب ابراهیم ثم لم یزل ینقلنی من الاصلاب
الکریمة و الارحام الطاهرة حتی اخرجنی من ابوی لم یلتقیا علی سفاح
قط این روایت دلالت دارد بر آنکه نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
قبل خلق حضرت آدم بدو هزار سال مخلوق شده و آن نور تسبیح میکرد و بسبب
تسبیح آن نور ملائکه تسبیح میکردند و چون نور علوی با نور نبوی متحد و متصل
بوده و انفصالی و انحیازی و انقسامی و انفرادی نداشته نور جناب امیر المومنین
علیه السلام هم مخلوق قبل حضرت آدم علیه السلام بدو هزار سال و سبب تسبیح
ملائکه برای رب متعال باشد پس چگونه تقدیم ثلاثه کفر و قهر و لوم ظاهر
بعد بریه من الله هر راستا و ملائکه مقربین و سبب اصل تسبیح رب العالمین
روا باشد هل هذا الا جور شدید و عسف عنید و حیف بعید و ظلم
مدید **وجه چهارم** آنکه سابقا شنیدی که حموینی در فرائد السمطین
علی ما نقل عنه باسناد خود روایت کرده عن ابی هریرة عن النبی صلی الله
علیه و سلم انه قال خلق الله تعالی ابا البشر و نفخ فیه من روحه
التفت آدم یمنة العرش فاذا نور خمسة اشباح سجدا و رکعا
قال آدم یا رب هل خلقت احدا من طین قبلی قال لا یا آدم

قال فمن هولاء الخمسة الذین اراهم فی هیئتی و صورتی قال
هولاء خمسة من ولدک لولاهم ما خلقتک هولاء خمسة
شققت لهم خمسة اسماء من اسمائی لولاهم ما خلقت الجنة
و لا النار و لا العرش و لا الکرسی و لا السماء و لا الارض و لا
الملائکة و لا الانس و لا الجن فانا المحمود و هذا محمد و انا العالی
و هذا علی و انا الفاطر و هذه فاطمة و انا الاحسان و هذا الحسن
و انا المحسن و هذا الحسین آلیت بعزتی انه لا یاتینی احد بمثقال
حبة من خردل من بغض احدهم الا ادخلته ناری و لا ابالی
یا آدم هؤلاء صفوتی بهم انجیهم و بهم اهلکهم فاذا کان لک الی
حاجة فبهولاء توسل فقال النبی صلی الله علیه و سلم نحن
سفینة النجاة من تعلق بها نجی و من حاد عنها هلک فمن
کان له الی الله حاجة فلیسال بنا اهل البیت ازین روایت
سراپا هدایت ظاهر و واضح است که هرگاه حضرت آدم علیه السلام
زیارت خمسه آل عبا علیهم الاف التحیة و الثنا کرد اشباح نور دیگر
عرش بود ندیده بود و حق تعالی را سوال از ایشان کرد باری تعالی ارشاد
فرمود هؤلاء خمسة من ولدک لولاهم ما خلقتک و در روایت
نطنزی که سابقا مذکور شد وارد است که حضرت آدم هرگاه
سوال فرمود که آیا خلق کرده خلقی را که او احب باشد بسوی تو
از من حق تعالی بجواب سوال در مرتبه چهارم ارشاد فرمود نعم لولاهم

ماخلقتك پس معلوم شد که جناب امیر المومنین علیه السلام مثل
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم سبب اصلی ایجاد حضرت
آدم و جمیع انبیا و اوصیا علیهم السلام بوده وهذا غاية الشرف
والعلاء ونهاية الفضل والثناء الذي يقصر عن ادراك كنهه
الالباب الذكية ويحسر على الوصول الى اوائله فضلا عن
اقاصيه الافهام الزكية و ظاهرست که حضرات ثلثه ازین مرتبت
شامخه و منزلت باذخه بمراحل شاسعه دور و از وصول این مجد باهر
و فخر زاهر یقینا محروم و مهجور پس تقدیم شان بر آنحضرت اقبح ظلم و جور
محظور نزد ارباب حدس و شعور هل يستوي الاعمى والبصير
ام هل تستوي الظلمات والنور و نیز ازین روایت ادع شبهات
اهل لجاج و خلاعت واضح ست که حق تعالی در حق خمسه
آل عبا علیهم الاف التحیة والثنا فرموده هؤلاء صفوتي بهم انجيهم وبهم
اهلكهم پس معلوم شد که جناب امیر المومنین علیه السلام مثل جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم صفوه خلائق و موجب نجات
و سبب استخلاص شان از مهالک بوائق و شدائد مضائق و موجب
ثبات و قیام شان در مداحض مزالق بوده فكيف يجوز احداث
اهل الاستبصار تقدم الثلثة الخائضين في غمار الكفر برهة
من الاعصار على صفوة الخلق المنجي لهم من العطب والبوار المنقذ
اياهم من التشجب والتبار والضائن عن اقتحامهم في الردى والخسار

و نیز از ارشاد حق سبحانه و تعالی فاذا كان لك الى حاجة فبهؤلاء
توسل ظاهرست که حضرت آدم علیه السلام مامور بود باینکه
توسل نماید بخمسه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم
مدى اختلاف الليل والنهار در قضای حاجات و اسعاف
مامولات پس افضلیت جناب امیر المومنین علیه
السلام از حضرت آدم و دیگر انبیا علیهم السلام
بکمال وضوح و ظهور متحقق شد فكيف يجوز تقدم
الثلثة المتهالكين على الهلاك والتباب على من
امر آدم عليه السلام بالتوسل اليه في نجاح المطالب
وكشف الصعاب و حضرت آدم علیه السلام حسب امر الهی
بخمسه نجبا علیهم الاف التحیة والثنا توسل هم نموده و سوال
قبول توبه بحق این حضرات نموده بشرف اجابت دعا و دفع لاوا مشرف
گردید ابن المغازلی در کتاب مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گفته
قوله تعالى فتلقى آدم من ربه كلمات اخبرنا احمد بن محمد بن
عبد الوهاب اجازة انا ابو احمد عمر بن عبد الله بن شوذب ثنا محمد
بن عثمان قال حدثني محمد بن سليمان بن الحارث نا محمد بن علي بن
خلف العطار نا الحسين الاشقر نا عمرو بن ابي المقدام عن ابيه عن سعيد
بن جبير قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن الكلمات التي تلقاها آدم من ربه
فتاب عليه قال سئله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين الا تبت

علے فتاب علیه و در روایت نطنزی که سابقاً گذشته وارد ست فلما اقترف الخطیئة قال یا رب اسألك بمحمد و علی و فاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی فغفر الله له فهذا لك قال الله عز وجل فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه و جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور گفته فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم اخرج ابن النجار عن ابن عباس قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال سأل بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی فتاب علیه و مرزا محمد بدخشانی در مفتاح گفته اخرج الدارقطنی و ابن النجار عن ابن عباس رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الکلمات التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه قال سأل بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی فتاب علیه و ملا معین در معارج النبوه در فصل دوم در بشاراتی که تعلق بملائکه و انبیا علیهم السلام دارد گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم صفی ست امام جعفر صادق رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم من ربه کلمات می فرماید که آدم و حوا در حینی که بر سریر جنت متکی بودند و از زندگانی بر وفق کام اسے

غیر منتکی حق تعالی جبرئیل امین را علیه السلام بفرستاد تا آدم را علیه السلام بر بنا ازل و قصور و درجات جنت سیر دهد جبرئیل دست آدم علیه السلام گرفته بمنزلی آورد که بنای خشتی از زر و خشتی از نقره بود و کنگرها آن از زمرد اخضر درین قصر تختی بود از یاقوت احمر بنگاشته و بر بالای آن تخت قبه از نور برافراشته و دران قبه بر بالای آن تخت صورتی در غایت حسن و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سر وی نهاده و دو گوشواره از لولو در گوش وی درآورده و قلاده از نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت و ملاحتش انگشت حسرت در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوا را از جنب آن فراموش ساخت پرسید یا رب ما هذه الصورة خطاب آمد که این صورت فاطمه زهرا ست دختر محمد مصطفی و آن تاج نور بر سر او نمودار پدر بزرگوار اوست علیه من الصلوة افضلها و آن قلاده نور در گردن او مثال شوهر عالی مقدار او علی کرم الله وجهه و آن دو گوشواره چون لالی

زاهره کنایه از دو فرزندان ارجمند فرمان بردار او
رضوان الله علیهما بعد از ان بر بالای سر نظر کرد
پنج در دید کشاده و بر کتابه هر یک کلمه از نور مثبت
ساخته بر بالای یک در نوشته بود انا المحمود
وهذا محمد و بر فرق در بن دیگر رقم زده بود انا
العلی الاعلی و بر کتابه منظر سیم این کتابت کرده بود
که انا الفاطر و هذه فاطمة و بر عصابه روزن دیگر این کلمه
مرقوم ساخته بود که انا المحسن وهذا الحسن و بر ایوان منفذ پنجم این
ترکیب ثبت فرموده بود که منی الاحسان وهذا حسین جبرئیل
علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات با برکات و این اسامی
گرامی را بخاطر سپار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج
گردی بعد از انکه سیصد سال بجهت ارتکاب زلت گریسته بود
بمقتضای ندای هاتف غیبی باین کلمات مستعد گشته گفت
یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطر و یا محسن و یا منک الاحسان
بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین ان تغفر لی
وتقبل توبتی یا غفور از جانب قدس خداوندی جل و علا
وحی آمد که ای آدم اگر ازین مجرمان تمامی ذریت خود را
خواستی میکردی ببرکت این پنج همه مغفور میساختم
فذلک قوله فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه

(و هذا علی)

وجه پنجم آنکه اینحدیث دلالت صریحه دارد بر انکه نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام
با نور انور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم باهم متقدم بر وجود
حضرت آدم بود و تقدم هم تقدم نهایت طویل بود زیرا که از روایت
عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل و ابن مردویه اصبهانی و ابن المغازلی
و دیلمی عاصمی و نطنزی و شهردار دیلمی و اخطب خوارزم و ابن عساکر
علی ما رواه الکنجی و صالحانی و مطرزی و صدر الافاضل خوارزمی
و محب طبری و احمد بن محمد حافی و ابراهیم وصابی و محمد واعظ هروی
و محمد صدر عالم نقلا من هولاء الخمسة عن احمد و حموینی و محمود طابی
در کزینی نقلا عن الاخطب و زرندی و سید علی همدانی و جمال الدین محدث
و شیخ بن علی جفری ظاهرست که این تقدم بچهارده هزار سال بود و از روایت
خطیب بغدادی و ابن عساکر که محمد بن یوسف کنجی آنرا نقل نموده واضحست
که این تقدم بچهل هزار سال بود پس افضلیت آنجناب از جمیع خلائق علی
العموم حتی الانبیاء السابقین المبعوثین من جانب الحی القیوم لهدایة
کل جهول ظلوم و از حضرت آدم بالخصوص ثابت و متحقق گشت و ظاهرست
که افضل متعین ست برای خلافت و نور منور الهی تابع ظلمت بلغفر تابعنمی
نیتواند شد حیرانم که مخاطب چرا با وصف ظهور این ملازمست که اظهر از
شمس ست دریافت آن نتوانست نمود ولنعم ما قال ابن بطریق سقاه الله رحمته
اطیب رحیق واسکنه من الجنان فی روض نضیر انیق حیث قال
فی العمدة بعد نقل هذا الخبر وغیره فهذه الاخبار الواردة عن

ابن حنبل و الثعلبی و ابن المغازلی و الدیلمی تصرح بلفظ الخلافة
بلا ارتیاب فلینظر فی ذلک ففیه کفایة و مقنع لمن تامّله بعین
الانصاف فما بعد بیان الخلافة بیان الملتمس و لا منار لمقتبس و لا دلیل
یستفاد و لا علو یستزاد ثم کونه معه علیهما السلام نورا بین
یدی الله تعالی قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف عام
سبحان الله تعالی مما لا یقدر احد ان یدعی فیه مماثلة او مداخلة
و دلالت تقدم نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم بر افضلیت آنجناب از انبیا و غیر انبیا خود ظاهرست
که در حد ضروریات داخل شده و بهمین جهت ابن الجوزی و ابن روزبهان
و کابلی دل بر تصدیق این حدیث نداده آنرا بجد و جهد تمام موضوع میگردانند
و بدیهیست که برای تقدیم خلقت نور جناب امیر المومنین علیه السلام
بر سائر خلق وجهی باید و آن نیست مگر افضلیت و اشرفیت آنجناب
و اگر با وصف افضلیت دیگران نور آنجناب از قبل خلق شود عبث
بر و تعالی بلکه ظلم او تعالی شانه لازم آید و از جمله بدیهیات اولیه و قطعیات
یقینیه است که تقدم خلق نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بر حضرت آدم علیه السلام دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد پس همچنین
تقدم خلق جناب امیر المومنین علیه السلام و مساوات آن با نور نبوی
بمقتضای نصیف است دلالت صریحه بر افضلیت آنحضرت بر حضرت آدم و دیگر انبیا
علیهم السلام و جمیع خلق سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین

فواکه

خواهد کرد و جمیع فضائل و مزایا و محاسن و مکارم که برای جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت حاصل شده بعینها
همان فضائل و محاسن سوای نبوت برای نفس رسول ثابت و متحقق خواهد شد
و چون محتمل است که بسبب مزید عجز و تشویر و غایت مراو لجاج و نهایت
مکابره و مجادله و اعوجاج العیاذ بالله در ابطال این فضیلت عظیمه نبویه
که راس فضائل و ینبوع محاسن و مبدأ ماثر و ماخذ مکارم و اصل مناقب است
بکوشند و با نکار دلالت آن علی تقدیر التسلیم بر افضلیت خاتم النبیین صلی الله
علیه و آله اجمعین خروشند و اخلاف غایت خلاف و نهایت اعتساف و شقاق
و کاسات اقصای وقاحت و جسارت و صفاقت و جلاعت بنوشند و دین
و اسلام ظاهری را هم بسبب ابتلا بحب ثلثه و تنقص از فضائل علویه فروشند
لهذا ناچار در وجوه آتیه تصریحات علمای کبار و اساطین عالی تبار و جهابذه
جلیل الفخار و منقدین اخبار و نبهای معروفین موسومین بنهایت اعتماد
و اعتبار و مدققین مورخین باقصای حذق اشتهار حواله خامه حقائق نگار
مینمایم وجه ششم آنکه علامه شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد
بن محسن بن عبد الله بن صنهاج بن هلال البوصیری صاحب قصیده برده
در قصیده همزیه که ابن حجر مکی در مدح و ثنا و وصف اطرائی آن لف در شرح
آن گفته و اجمع ماحوته قصیدته من مآثره یعنی رسول الله صلی الله
علیه و سلم و خصائصه و معجزاته و افصح ما اشارت الیه منظومة من
بدائع کمالاته ما صاغه صوغ التبر الاحمر و نظمه نظم الدر و الجوهر

مع قصیده همزیه و شرح آن
ابن حجر

الشیخ الامام العارف الکامل الهمام المتقن المحقق البلیغ الادیب المدقق امام الشعراء واشعر العلماء وابلغ الفصحاء وافصح الحکماء الشیخ شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بن حماد بن محسن بن عبد الله بن صنهاج بن هلال الصنهاجی کان احد ابویه من بوصیر الصعید والاخر من دلاص فرکبت النسبة منهما فقیل الدلاصیری ثم اشتهر بالبوصیری قیل ولعلها بلد ابیه فغلبت علیه ولد سنة ثمان وستمائة واخذ عنه الامام ابو حیان والامام الیعمری وابو الفتح بن سید الناس ومحقق عصره العز بن جماعة وغیرهم وتوفی سنة ست او سبع وتسعین وستمائة علی ما قاله المقریزی لکن صوب شیخ الاسلام العسقلانی انه توفی سنة اربع وتسعین وکان من عجائب الدهر فی النظم والنثر ولو لم یکن له الا قصیدته المشهورة بالبردة التی تسبب نظمها عن وقوع فالج به اعیی الاطباء ففکر فی اعمال قصیدة یتشفع بها الیه صلی الله علیه وسلم وبه الی ربه فانشأها فرآه ماسحا بیده الکریمة علیه فعوفی لوقته ثم لما خرج من بیته لقیه رجل صالح فطلب منه سماعها فعجب اذ لم یخبر بها احدا فقال سمعتها البارحة تنشد بین یدیه صلی الله علیه وسلم وهو یمیل کتمایل القضیب فاعطاه ایاها وقیل انه اشتد رمد بعض ناظمها فرأی النبی صلی الله علیه وسلم فی النوم فقرأ علیه شیئا منها فتفل فی عینیه فبرئ لوقته لکفاه ذلک شرفا وتقدما کیف وقد زادت شهرتها الی ان صار الناس

یتدارسونها فی البیوت والمساجد کالقرآن وکان یعانی صناعة الکتابة علی الحجارة وباشر بلبیس الشرقیة ثم ترک ذلک وصحب القطب ابا العباس المرسی رضی الله عنه وارضاه وجعل جنات المعارف منقلبه ومثواه فعادت علیه برکته وساعده بحظه وهمته الی ان فاق اهل زمانه ورزقه الله من الشهرة والحظ ما لم یصل الیه احد من اقرانه فرحمه الله ورضی عنه من قصیدته الهمزیة المشهورة العذبة الالفاظ الجزلة المبانی العجیبة الاوضاع البدیعة المعانی العدیمة النظیر البدیعة التحریر اذ لم ینسج احد علی منوالها ولا وصل الی حسنها وکمالها حتی الامام البرهان القیراطی المولود سنة ست وعشرین وسبعمائة والمتوفی سنة احدی وثمانین وسبعمائة فانه مع جلالته وتضلعه من العلوم النقلیة والعقلیة وتقدمه علی اهل عصره فی العلوم العربیة والادبیة لا سیما علوم البلاغة ونقد الشعر واتقان صنعته وتمییز حلوه من مره ونهایته من بدایته اراد ان یحاکیها ففاته سبقها وانقطعت به الحیل عن ان یبلغ من معارضتها ادنی ارب وذلک لطلاوة نظمها وحلاوة رسمها وبلاغة جمعها وبداعة صنعها وامتلاء الخافقین بانوار جمالها واذعان عاوی اهل الکتابین ببراهین جلالها فهی من نظائرها الآخذة بازمة العقول والجامعة بین المعقول والمنقول والحاویة لاکثر المعجزات والحاکیة للشمائل الکریمة علی سنن قطع اعناق افکار الشعراء

عن ان تشرئبّ الی محاکات تلک الحکیات السالمة من عیوب الشعر من حیث فنّ العروض کادخال عروض علی اخری و ضرب علی آخر و من حیث فنّ القوافی کالایطاء و هو تکریر لفظ القافیة بمعناه قبل سبعة ابیات و قیل عشرة و کالاکفاء و هو اختلاف حرف الروی والاقواء و هو اختلاف حرکته لکنها و ان شرحت و تعاورتها الافکار و خدمت تحتاج الی شرح جامع و دستور مانع یجلو عرائس ابکارها علی منصات الالباب مع الاختصار و یظهر مخبیات اسرارها ظهور الشمس فی رابعة النهار و یفتح مقفلات معمیاتها عما قد یوجب القصور والعثار و ینبّه علی نفائس فرائدها و ینوه بجلالة عرائس فرائدها و یعرب عن غرائب تعقیدها و یفصح عن فنون بلاغتها و بدائع تاسیسها و تشییدها فاستخرت الله تعالی فی شرح کذلک و ان کنت لست هنالک راجیا ان اندرج به فی سلک خدمة جنابه صلی الله علیه و آله وان اطوّق بسببه سوابغ مدده و لحظه الاعظم و مستعینا بالله و متوکلا علیه و مفوضا سائر اموری الیه و سائلا منه بدائع الاحسان و تتابع الخافر و تیسیر هذا المطلب و نجاح هذا المارب انه الجواد الکریم الرؤف الرحیم و سمیته المنح المکیة فی شرح الهمزیة ثم بلغنی ان الناظم سماها ام القری تشبیها لها بمکة بجامع انها حوت بطریق التضمن والایماء ما فی اکثر المدائح النبویة و ح سمیته افضل القری لقراء ام القری و شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه شرح قصیده همزیه گفته و من ابلغ ما مدح

صلی الله علیه و سلم من النظم الرائق البدیع و احسن ما کشف عن کثیر من شمائله من الوزن الفائق المنیع ما صاغه صوغ التبر الاحمر و نظمه نظم الدر والجوهر الشیخ الامام العلامة الکامل الهمام المحقق البلیغ الادیب المدقق امام الشعراء و اشعر العلماء و بلیغ الفصحاء و افصح الحکماء الشیخ شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید البوصیری من قصیدته الهمزیة المشهورة العذبة الالفاظ الجزلة المعانی النجیبة الاوضاع اعنی النظیر البدیعة النحریر اذ لم ینسج علی منوالها و لا وصل الی حسنها و کمالها احد و قد شرحت شروحا کثیرة فقد شرحها الامام الجوجری و شرحها ابن قطیع المالکی والشمس الدلجی و الشیخ ابو الفضل المالکی والشیخ احمد بن عبد الحق السنباطی والعارف بالله تعالی السید مصطفی البکری الصدیقی والشیخ الفاضل فرید عصره الامام ابن حجر الهیتمی المکی و شرحه احسن شروحها و انفعها لکن رایت فیه طولا تتقاصر عنه الهمم القاصرة فاحببت ان التقط منه بعض عبارات تتعلق بحل المتن و تقربه للمکسال و ربما زدت علی عباراته بعض عبارات من تقریر شیخنا الحفنی و سمیتها الفتوحات الاحمدیة بالمنح المحمدیة گفته انت مصباح کل فضل فما تصـــدر الا عن ضوئک الاضواء و ابن حجر مکی در شرح این شعر در منح مکیه گفته انت ایها العلم المفرد الذی لا تساوی بل لا تدانی مصباح ای سراج فهو مقتبس من قوله تعالی و سراجا منیرا کل اسم موضوع لاستغراق افراد المنکر المضاف الیه

كما هنا او المعرّف فى المجموع نحو وكلهم اتيه يوم القيمة فردا واجزاء المفرد
المعرف نحو يطبع الله على قلب كل متكبر جبار باضافة القلب الى متكبر
اى على كل اجزائه وقراءة التنوين لعموم افراد القلوب ثمّ ان لم يكن
نعتا النكرة ولا توكيدا المعرفة بان تلاها العامل كما هنا جازت
الاضافة كما هنا وقطعها نحو وكلا ضربنا له الامثال واعلم انها
حيث اضيفت لنكرة وجب فى ضميرها مراعاة معناها نحو وكل شئ
فعلوه فى الزبر وعلى كل ضامر ياتين او لمعرفة جاز مراعاة لفظها فى الافراد
والتذكير ومراعاة معناها وكذا اذا قطعت نحو كل يعمل على شاكلته
وكل اتوه داخرين و انها حيث وقعت فى حيّز النفى بان سبقتها اداته (او حرف)
او فعل منفى نحو ما جاء كل القوم وكل الدراهم لم اخذ لم يتوجه
النفى الا لسلب شمولها فيفهم اثبات الفعل لبعض الافراد ما لم يدلّ
الدليل على خلافه نحو والله لا يحبّ كل مختال فخور مفهومه اثبات
المحبّة لاحد الوصفين لكن لا نظر اليه للاجماع على تحريم الاختيال
والفخر مطلقا وحيث وقع النفى فى حيّزها كقوله صلى الله عليه وسلم
فى خبر ذى اليدين كل ذلك لم يكن توجّه النفى الى كل فرد فرد كذا
ذكره البيانيّون وانّما سقت هذا جميعه هنا لانه لنفاسته و
كثرة الاحتياج اليه مما ينبغى ان يستفاد ويحفظ فضل وكمال برز
لغيرك فى الوجود لانك الخليفة الاكبر الممدّ لكل موجود وشاهده
ما صحّ فى خبر آدم فمن دونه تحت لوائى وخبر انما انا قاسم والله يعطى

وخبر

وخبر لو كان موسى حيّا ما وسعه الا اتباعى وخبر انّ ابراهيم قال انما
كنت خليلا من وراء وراء واٰثر التشبيه بالسّراج على القمرين لانّه
يقتبس منه الانوار لسهولة وتخلفه فروعه فتبقى بعده ووجه
التشبيه انّ نوره صلى الله عليه وسلم يظهر الاشياء المعنوية كنور
البصائر ونور السّراج يظهر المحسوسة كنور البصر ولا ريب انّ المحسوس اظهر
من المعقول من حيث هو معقول فلذا شبّه نوره صلى الله عليه وسلم
لكونه معقولا بنور السّراج لكونه محسوسا فلا ينافى ذلك انّ السّراج
دونه صلى الله عليه وسلم بل لا نسبة ويمكن ان يكون من التشبيه المقلوب
كما فى قوله تعالى افمن يخلق كمن لا يخلق واذا تقرّر انّ كمالات غيره اشبه
بالاضواء مستمدة من كماله الذى هو الضوء الاعلى فى سبب ذلك
ما يصدّ اى يبرز فى الوجود ضوء ينشأ عن ضوء احد مطلقا
الا ضوئك فانت المخصوص بانك الذى يبرز عن ضوئك الذى
اكرمك الله به الاضواء كلها من الآيات والمعجزات وسائر المزايا
والكرامات وان تاخّر وجودك عن جميع الانبياء عليهم السّلام
لانّ نور نبوّتك متقدّم عليهم بل وعلى جميع المخلوقات وشاهده
حديث عبد الرزاق بسنده عن جابر رضى الله عنه يا رسول الله
اخبرنى عن اوّل شئ خلق الله قبل الاشياء قال يا جابر انّ الله
خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة
حيث شاء الله تعالى ولم يكن فى ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا جنة

ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جنّي ولا انسي
فلمّا اراد الله تعالى ان يخلق قسم ذلك النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء
الاوّل القلم ومن الثاني اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم الجزء الرابع
اربعة اجزاء فخلق من الاوّل السّموات ومن الثاني الارضين ومن
الثالث الجنّة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاوّل
نور ابصار المومنين ومن الثاني نور قلوبهم وهي المعرفة بالله ومن الثالث
نور انسهم وهو التوحيد لا اله الا الله محمد رسول الله الحديث
وصحّ حديث اوّل ما خلق الله القلم وجاء باسانيد متعدّدة انّه
لم يخلق قبله شيء ولا ينافيان ما في الاوّل في نور نبيّنا عليه السلام
لانّ الاوّلية في غيره نسبيّة وفيه حقيقيّة فلا تعارض وفي خبر
عن ابن القطان كنت نورا بين يدي ربي قبل خلق آدم باربعة عشر الف
عام وفي الخبر لمّا خلق الله تعالى آدم جعل ذلك النور في ظهره وكان يلمع
في جبينه فيغلب على سائر نوره الحديث ازین عبارت ظاهرست که تقدم
خلق نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر جمیع انبیا و ملائکه و تمامی
مخلوقات قطعا وحتما ثابت و متحقق ست و بسبب همین تقدم جمیع اضواء
آیات و معجزات و انوار سائر مزایا و کرامات صادر از نور جناب سرور کائنات
علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات ست و چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
متحد با نور نبوی بوده نور آنجناب هم مصدر جمیع اضواء آیات و معجزات و سبب
کل مزایا و کرامات برای ذوات قادسات انبیا و مرسلین رب البریات باشد

پس چنا

پس چنانچه تقدم و تحکم و امامت و ریاست و امارت احدی بر جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله باطل و ناجائزست اگرچه آنکس از انبیا علیهم السلام باشد
همچنین تقدم و ریاست احدی از انبیا علیهم السلام بر جناب امیر هم چونکه مصدر آیات
و معجزات و سبب مزایا و کرامات ایشان ست جائز نباشد و هرگاه تقدم
و ریاست انبیا سوای جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله بر ذات
قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام ناجائز باشد تقدم و ریاست
تیمیه و عدویه و امویه بر آنحضرت چگونه جائز گردد و شیخ سلیمان جمل در فتوحات
احمدیه شرح قصیده همزیه گفته قوله انت مصباح كلّ فضل ظاهر التركيب
تشبيه النبيّ صلّى الله عليه وسلم نفسه بالمصباح تشبيها بليغا
اي انت كالمصباح وهو صحيح من حيث انه صلّى الله عليه وسلم
تستمدّ منه الكمالات كما تستمدّ المصابيح من المصباح والمراد بالفضل
الكمال والشرف الذي وجد في غيره وآثر التشبيه بالسّراج على القمر
لانه يقتبس منه الانوار بسهولة وتخلفه فروعه فتبقى بعده ففيه
اشارة بليغة الى انّ خلفاءه صلّى الله عليه وسلم المقتبسين من
نوره باقية بعده عليه السلام كما انّ السّراج الحقيقي قد يوخذ منه
سراج غيره ثم انّ السّراج الاوّل يذهب ويبقى المصباح الذي اخذ منه
باقيا بعده وينتفع به وان ذهب المصباح الذي اوقد منه فكذلك
صلّى الله عليه وسلم فانّ خلفاءه الذين استمدّوا الانوار والمعارف
منه بقوا بعده وحصل لهم الانتفاع الكلّي بعد ذهابه صلّى الله عليه

وسلم الرتبة ويصح ان يكون المشبه بالمصباح نوره المعنوي ويكون
الكلام تقديره اي غرك المعنوي كالمصباح ووجه التشبيه ان نوره صلى الله
عليه وسلم يظهر الاشياء المعنوية كنور البصائر ونور السراج يظهر المحسوس
كنور البصر ولا ريب ان المحسوس اظهر من المعقول من حيث هو معقول
فلذا شبه نوره صلى الله عليه وسلم لكونه معقولا بنور السراج لكونه
محسوسا فلا ينافي ذلك ان السراج دون نوره صلى الله عليه وسلم بل
واذا تقرر ان كمالات غيره المشبهة بالاضواء مستمدة من كماله الذي
هو الضوء الاعلى فبسبب ذلك ما يصدر الخ فقوله فما يصدر الفا
وما نافية اي ما يبرز في الوجود ضوء اي كمال وشرف الا ان يكون
وصادرا عن ضوئك اي شرفك وكمالك فانت المخصوص بانك الذي
يبرز عن ضوئك الذي اكرمك الله به الاضواء كلها من الايات والمعجز
وسائر المزايا والكرامات وان تأخر وجودك عن جميع الانبياء لان
نور نبوتك متقدم عليهم بل وعلى جميع المخلوقات وشاهده حديث
عبد الرزاق بسنده عن جابر رضي الله عنه يا رسول الله اخبرني
عن اول شيء خلقه الله قبل الاشياء قال يا جابر ان الله تعالى
خلق قبل الاشياء نور نبيك من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة
حيث شاء الله تعالى ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم ولا جنة
ولا نار ولا ملك ولا سماء ولا ارض ولا شمس ولا قمر ولا جن ولا انس
فلما اراد الله ان يخلق الخلق قسم ذلك النور اربعة اقسام الحديث

علم ان المراد بضوئه كمالاته وصفاته بالاضواء كمالات غيره
طلاق الضوء على صفات الكمال المعنوية استعارة تصريحية
جامع ان كلا من الضوئين المعنوي والحسي يهدي الى المقصود وايضا
كمالات النبية تنور الظاهر والباطن او بجامع الانتفاع في كل
من المشبه والمشبه به اذ كل فضيلة كالعلم مثاله ضياء واشراق
يوصل الى الحق ويفرق بينه وبين الباطل كما ان الضياء يدرك
المطلوب ويفصل بين الاشياء ودلالت اين عبارت مثل دلالت عبارت
ابن حجر بر مطلوب ظاهر است و بعد ثبوت اتحاد نور علوي با نور نبوي تقدم
انوار بر نفس رسول مختار صلى الله عليه وآله الاطهار بافخر ابن حجر مكي در شرح
همزيه گفته تتباهى اي تتفاخر بك اي بوجودك العصور اي الازمنة
الطويلة من لدن آدم الى يوم القيمة وما بعدها فكل عصر يفتخر على العصر
الذي قبله لوجودك فيه بكمال اعلى مما قبله ولو في ضمن ابائك لكن
اعظمها افتخارا عصر بروزك الى هذا العالم ثم عصر تشاتك ثم
عصر رضاعك فشق بطنك فتعبدك بحرا وغيره ثم عصر نبوتك
ثم عصر رسالتك ثم عصر دعائك الخلق الى الله ثم عصر اقبالهم
عليك ثم عصر معراجك ثم عصر هجرتك ثم عصر جهادك ثم
عصر سراياك وبعوثك ثم عصر فتوحك ثم عصر دخول الناس
في دين الله افواجا ثم عصر حجك ثم عصر اتباعك على تفاوتهم
الى يوم القيمة كما دل عليه الحديث المشهور لا تزال طائفة من امتي

مزایاه تتزاید فی کل عصر من اعصار حیاته صلی الله علیه وسلم علی
ما قبله وبحسب ذلک یکون افتخار ذلک العصر علی غیره وکذا
عصور اتباعه یتفاوت مراتبهم ومزایاهم المستمدة من مزایاه و
المتضاعفة له تضاعفا یفوق الحصر لان کل عامل منهم
صلی الله علیه وسلم بحسب عمله وکذلک کل واسطة بینه و بینه
لانه الدال الکل ومن دل علی خیر فله مثل اجر فاعله فکل فاعل فی
حال تضاعف له بحسب تضاعف من بعده ویتضاعف للنبی صلی الله
علیه وسلم بحسب تضاعف الجمیع وهذا شیء یقصر عن ادراک کنهه العقل
ثم عصر مقامه المحمود وشفاعته العظمی فی فصل القضاء ثم بقیة
شفاعاته ثم عصر حوضه ثم عصر وسیلته التی یعطاها فی الجنة
مما لا تدرک غایته ولا تحد نهایته فکل هذه العصور تفتخر به
بحسب ما یقع فیها من کماله لان الازمنة والامکنة تتشرف بشرف
من کان فیها وما یکون فیها من المزایا والکمالات ولذا قال
بعضهم ان لیلة مولده صلی الله علیه وسلم افضل من لیلة القدر
وهو صحیح لولا النص علی خلافه علی ان لیلة القدر من خصوصیاته
فتفضیلها انما هو لاجله ایضا وتسمو ای تعلو وترتفع من سموت وسمیت
کعلوت وعلیت بک ای بتلبسها بک مرتبة علیاء تانیث اعلی
بعدها فی الزمان والعلو رتبة اخری علیاء ای اعلی منها ای لان
فی کل عصر من العصور المذکورة مرتبة اعلی مما قبلها واعلی منها

ما بعدها

ما بعدها وهکذا الی ما لا نهایة له منها ودلیل تفاوت مراتبه
کما ذکر قوله تعالی وقل رب زدنی علما ولا شک ان علومه ومعارفه
متزایدة متفاوتة الی ما لا نهایة له وقوله صلی الله علیه وسلم انه
لیغان علی قلبی فاستغفر الله قال العارف القطب ابو الحسن الشاذلی
هذا غین انوار لا غین اغیار ای لانه صلی الله علیه وسلم کان
دائم الترقی فکان کلما توالت انوار العلوم والمعارف علی قلبه
ارتقی الی مرتبة اعلی مما هو فیه ورای ان ما قبلها دونها فیستغفر الله
تواضعا وطلبا للتزاید کما مر وفی قول الناظم وتسمو الی آخره من المدح
ما لا یخفی عظیم وقعه لانه جعل تلک المراتب هی التی تسمو وترتفع
به ولم یجر علی ما هو المتبادر انه الذی یسمو ویرتفع بها لما هو الحق
انه تعالی خلقه فی عالم الامر علی اکمل کمال یمکن ان یوجد لمخلوق ثم ابرزه
فی عالم الخلق متدرجا فی تلک المراتب فتتشرف به لا یتشرف هو بها
لما علمت انه کامل قبلها فتامل ذلک فانه مهم دقیق غفل عنه
الشارح انتهی ازین عبارت ظاهرست که اعصار متقدمه تفاخر میکرد بجناب رسالتماب
صلی الله علیه و آله وسلم بسبب وجود آنحضرت در ضمن آبای آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و چون ظاهرست که حسب حدیث نور نور علوی متحد با نور نبوی
بوده پس این اعصار تفاخر بجناب امیر المومنین علیه السلام هم کرده باشد ولیکن
هذا الفلان و فلان الممنوین دهورا بالکفر واطاعة الشیطان
شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه گفته قوله تتباهی بک العصور ای

تتفاخر بوجودك العصور اي الازمنة الطويلة من لدن آدم الى يوم القيامة
وما بعده فكل عصر يفتخر على العصر الذي قبله لوجودك فيه بكمال
اعلى مما قبله ولو في ضمن ابائك لكن اعظمها افتخارا عصر بروزك الى
هذا العالم ثم عصر نشاتك ثم عصر رضاعك ثم عصر شق بطنك ثم
عصر تعبدك بحراء وهكذا فالعصور من لدن آدم الى عصر وفاته
يفتخر كل متاخر منها على سابقه اذ المتاخر افضل مما قبله وكذلك
عصور امته من الصحابة الى آخر الزمان تتباهى وتتفاخر لكن السابق
يفتخر على اللاحق لقرب السابق من عهده صلى الله عليه وسلم فكل
سابق افضل من المتاخر عنه وقوله وتسمو اي تعلو وترتفع وقوله
بك الباء سببية اي بسبب تلبسها بك وقربها منك وقوله علياء
فاعل تسمو وهو نعت لمحذوف اي مرتبة علياء وقوله بعدها
علياء جملة اسمية مستقلة نعت لعلياء الاولى اي لك في كل
عصر من العصور المذكورة رتبة اعلى مما قبلها واعلى منها ما بعدها
وهكذا الى ما لا نهاية له ودليل تفاوت مراتبه ما ذكر قوله صلى الله
عليه وسلم انه ليغان على قلبي فاستغفر الله قال العارف القطب
الشاذلي هذا غين انوار لا غين اغيار لانه صلى الله عليه وسلم
كان دائم الترقي فكان كلما توالت انوار العلوم والمعارف على قلبه
ارتقى الى مرتبة اعلى مما هو فيها وراى ان ما قبلها دونها فيستغفر الله
تعالى من تلبسه بذلك الدون تواضعا وطلبا للتزائد كما له

وقد

وقد جعل الناظم تلك المراتب هي التي تسمو وترتفع به ولو جرى على ما هو
المتبادر انه الذي يسمو ويرتفع بها لما هو الحق انه تعالى خلقه في عالم
الغيب على اكمل كمال يمكن ان يوجد لمخلوق ثم ابرزه في عالم الشهادة
مندرجا في تلك المراتب لتتشرف به لا ليتشرف هو بها لما علمت
انه كامل قبلها ونیز ابن حجر مکی در منح مکیه در شرح شعر لك ذات العلوم
من الغيب ومنها لآدم الاسماء گفته الاسماء مبتدأ مؤخر
جمع اسم وهو هنا ما دل على معنى فيشمل الفعل والحرف ايضا واحتاج
الناظم الى هذا التفضيل مع العلم به مما قبله لان آدم ميزه الله
تعالى عن الملائكة بالعلوم التي علمها الله تعالى له وكانت سببا
لامرهم بالسجود والخضوع له بعد استعلائهم عليه بذمه
ومدحهم بقولهم اتجعل فيها من يفسد فيها الى آخره فربما يتوهم ان
هذه المرتبة الباهرة لم تحصل لنبينا صلى الله عليه وسلم اذ قد
يوجد في المفضول ما ليس لك في الفاضل فرد ذلك التوهم ببيان ان
آدم عليه السلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد العلم باسمائها
وان الحاصل لنبينا صلى الله عليه وسلم حقائقها ومسمياتها
ولا ريب ان العلم بهذا اعلى واجل من العلم بمجرد اسمائها لانها
انما يؤتى بها لتبيين المسميات فهي المقصودة بالذات وتلك بالوسيلة
وشتان ما بينهما ونظير ذلك ان المقصود من خلق آدم عليه السلام
هو خلق نبينا صلى الله عليه وسلم من صلبه فهو المقصود

بطریق الذات وآدم بطریق الوسیلة ومن ثم قال بعض المحققین
انما سجد الملائكة لاجل نور محمد صلى الله عليه وسلم في جبينه ازین
عبارت ظاہرست که حسب افاده بعض محققین سجود ملائکه برای حضرت آدم باین
سبب بود که نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در جبین حضرت آدم
علیه السلام بوده وظاہرست که تا آنوقت نور علوی با نور نبوی متحد بود
وانقسام واقع نشده بود پس سجود ملائکه برای نور علوی ہم ثابت باشد
وہرگاه نور علوی مسجود ملائکه باشد در افضلیت آنحضرت کدام ارتیاب
الجا مسجود ملائکه مقربین ومقتدای میکائیل وجبرئیل امین وکجا ساجدین
اصنام منحوته مشرکین وممنوین بکفر وانکار توحید رب العالمین فاستبصر
ولا تکن من الذاهلین وتثبت حتی یاتیك الیقین وجه ہفتم
علامه نحریر بوصیری بصیر در قصیده برده ہم مثل قصیده ہمزیه شرح
بلیغ گفته که ازان واضح است که جمیع آیات که انبیای کرام آورده‌اند فائض
وصادر از نور نبوی بوده واو لا نسبتی از جلائل محامد مبهره
محاسن سفره قصیده برده بر زبان اساطین اعیان باید شنید بعد ان شعر
قصیده فریده بگوش ہوش استماع باید نمود ونیز انچه شراح نحاریر محققین
مشاهیر در شرح آن گفته‌اند ملاحظه باید کرد پس باید دانست که بدر الدین محمد
بن احمد بن مصطفی بن ابراهیم رومی در شرح قصیده برده مسمی بتاج الدرة
روی عن الشیخ العالم العامل جمال الاسلام قدوة الاکابر زین الکبراء
حجة البلغاء شرف الدین ابی عبد الله محمد بن سعید الدلاصی

متن قصیده برده وشرح آن
تاج الدره تصنیف بدر الدین
محمود

البوصیری تغمده الله بغفرانه فی سبب انشاء هذه القصیدة انه
قال کنت قد اصابنی خلط فالج ابطل نصفی فلم انتفع بنفسی ففکرت
فی ان اعمل قصیدة فی مدح النبی صلى الله عليه وسلم استشفع بها
الى الله عز وجل فانشأت هذه القصیدة المبارکة فنمت فرایت النبی
صلى الله عليه وسلم فی المنام انه یمسح علی بیده المبارکة فعوفیت
وقمتی فخرجت من بیتی اول النهار فلقینی بعض الفقراء فقال
یا سیدی اریدان تعطینی القصیدة التی مدحت بها النبی صلى الله
علیه وسلم ولم اکن اعلمت بها احدا فقلت قد حصل عندی شیء منها
وای قصیدة تریدها فان مدحت النبی صلى الله عليه وسلم بقصائد
کثیرة فقال التی اولها امن تذکر جیران بذی سلم فوالله لقد
سمعتها البارحة وهی تنشد بین یدی من صنفتها فیه ورأیته
یتمایل کتمایل القضیب فاعطیته القصیدة فذهب وذکر ماجری
بینی وبینه للناس فبلغت الصاحب بهاء الدین المعروف بابن حناء
وزیر الملك الظاهر قصتها فاستنسخ القصیدة ونذر ان لا یسمعها
الا حافیا مکشوف الراس وکان یحب سماعها کثیرا ویتبرك بها هو
واهل بیته وراوا من برکاتها امورا عظیمة فی دینهم ودنیاهم
ولقد اصاب سعد الدین الفارقی موقع الصاحب بهاء الدین
المذکور هذا شرف علی العمی فرای فی منامه قائلا اما النبی علیه
الصلوة والسلام او غیره یقول له امض الی الصاحب بهاء الدین

وخذ منه البردة واجعلها على عينيك تفق باذن الله عز وجل
قال فنهض من ساعته وجاء الى الصاحب فقال له ما رأى في نومه
فقال له الصاحب ما عندي شيء يقال له البردة وانما عندي مدايح النبي
صلى الله عليه وسلم انشأه البوصيري ونحن نستشفي بها فاخرجها
ووضعها سعد الدين على عينيه وقرأت عنده وهو جالس
فعوفي من الرمد لوقته ومن خصائصها انه ما احترق بيت
فيه ولا سرق متاع وهي في ضمنه ويستجاب الدعاء بعدها ببركة
مدح بما عليه من الصلوات انما هما فرحم الله ناظمها وقاريها
ومستمعها وشارحها ونفع بها جميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين
والمسلمات وصلى الله على محمد وآله الطيبين الطاهرين [illegible]
ابن ملا محمد بن عربشاه اسفراینی در شرح قصیده برده گفته بدانکه ناظم این
قصیده که چشم بلاغت بلطافت او ندیده و در براعت با علی علیین [illegible]
ابو عبد الله شرف الدین محمد بن سعید است که از کبار کتاب و ذکار بود
و دستور کافیان مهم گذار و والیان دیار مصر بوده بعارضه فالج گرفتار شد
چنانچه نصف بدن او بکلی از کار رفته و در استعلاج او را سعادت یاری
نکرد غمگسار شده بدان ملهم شده که در مدح سید ابرار صلی [illegible] بر پریشانی
عالم مدار و دین شعار ملجاء هر سعادتمند از و شمر [illegible] محمد مختار که تحیت بی
و درود بیشمار از حضرت پروردگار قرین او باد ما تعاقب اللیل والنهار
و آل و اصحاب او که مقتدایان اخبار دین و راویان اخبار و آثار اویند قصیده

شرح قصیده برده از شیخ ابراهیم
تصنیف ابراهیم بن محمد بن
عربشاه اسفراینی

باید پرداخت و در استشفا بدان وسیله شتافت از عالم غیب این نوباوه عجیب
روی نمود چون باتمام رسید آنحضرت علیه الصلوة والتحیة والسلام در منام
بر و ظاهر شده و دست مبارک از قدم تا تارک بر بدن او مالیده فی الحال
صحت تمام یافته هنوز اول صباح بوده که یکی از اهل فلاح بجانب او شتافته
و این قصیده میمونه را از و طلب نموده و گفت که قصیده که در مدح سید عالم
انام علم نظم رسیده میخواهم جواب داد که مرا درین باب قصیده بسیارست
کدام را میخواهی گفت این قصیده را میخواهم که اول آن این مصراع است
امن تذکر جیران بذی سلم لقد سمعتها البارحة وهي تنشد بين
يدي النبي صلى الله عليه وسلم وهو يتمايل تمايل الاغصان و آثار این قصیده
مقدار تکرار یافته که از اظهار مستغنی ست فقیر حقیر گرفتار زنجیر اعدا
از منکر و نکیر ابراهیم بن محمد بن عربشاه الاسفراینی نجاه الله تعالی ببرکة
هذه القصيدة من العدو الذي عالى بقصد قتل او چون سیل بهر جانب
روان بودند و بتوهم یافتن او بهر طرف دوان و او در نهایت بیکسی و غایت
بی فریادرسی متوکل بحضرت متفضل و به نبی هاشمی متوسل در کنجی مختفی و معتزل
ناگاه این قصیده مضطر پناه مساعدت نموده بهمدم او شاد حزینی که
دستگاه فضل او از قبیل ذلک فضل الله بود معاونت او بانواع بان
درمانده همراه اشارت فرمود که بر طبق فرصت او را ترجمه موجودی باید
کرد تا [illegible] نافع باشد و ترا خاتمه شافع بر مقتضای اشارت و استشمام
بشارت علی الفور جسارت نمود بدین انموذج که از دهر کسی منفعتی اندریابد

و از لذت مقاصد او تتمه تواند چشید مشغولی نمود امید که توفیق رفیق و بخت شفیق او
که شرحی مرغوب او طرح شود والله ولی التوفیق انتهی و هرگاه اینهمه دریافتی پس بدانکه
بوصیری در قصیده برده می فرماید سه وکل آی اتی الرسل الکرام بها فانما
اتصلت من نوره بهم فاضل رومی در تاج الدره در شرح این بیت گفته
یقول وکل معجز من المعجزات التی جاء بها المرسلون علیهم السلام
الی اقوامهم وسائر الآیات الدالة علی کمال فضلهم وصدق مقالهم
من العلم والحکمة فیهم فانها ما اتصلت بهم وما وصلت الیهم الا من
نوره الذی هو اول کل نور ومبدأه صلی الله علیه وسلم لقوله علیه الصلوة
والسلام اول ما خلق الله نوری ولا شک ان الانبیاء والرسل علیهم
السلام کلهم مخلوقون من نور واحد وهو نور نبینا صلی الله علیه
وسلم فانوارهم شعب منه وفروع له وهو نور الانوار وشمس الاقمار
ازین عبارت ظاهرست که جمیع معجزات قاهره و سائر آیات باهره که دلالت
بر کمال فضل و صدق مقالات و حقیت علم و حکمت انبیا علیهم السلام می کرد
و آنرا بسوی قوم خود آورده اند بایشان اصلا وصل نشد مگر از نور جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که این نور اول هر نور و مبدأ آن بوده و حدیث
اول ما خلق الله نوری برین معنی دلالت دارد و شکی و ریبی درین معنی نیست
که جمیع انبیا و رسل علیهم السلام مخلوق از نور واحد که آن نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم است پس انوار ایشان شعب و فروع این نورست و آن
نور الانوار و شمس الاقمارست و چون اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام

با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده و هم تقدم آن بر خلق
حضرت آدم صراحة متحقق پس جمیع این صفات عظیمه و مکرمات فخیمه برای نور
جناب امیر المومنین علیه السلام هم ثابت شود و کسی از اصحاب اگرچه در غایت
جلالت مرتبه باشد بگرد پای این نور انور نمی رسد چه جا که آنحضرت متقدم
و حاکم و رئیس و سائس شود والعیاذ بالله من ذلک و ملا عصام در شرح
قصیده برده در شرح بیت مذکور گفته النکات بها ای بالآیات البینات
وانما اتصلت ای ما اتصلت الآیات بالرسل الکرام الا من نوره ای من نور
محمد علیه السلام الحاصل ان انوار سائر الرسل اثر من آثار نوره
فمن نور محمد نور العرش والکرسی ونور الشمس والقمر وانوار جمیع الانبیاء
وانوار الصحابة والتابعین وانوار المسلمین والمسلمات و دلالت این
عبارت بر مطلوب مثل عبارت فاضل روم نزد ارباب فهوم ظاهر و متیقن
و معلوم پس حاجت تبیین و توضیح و افصاح و تشریح ندارد و فاضل اسفرائنی
در شرح قصیده برده گفته وکل بنصب عطف بر اسم ان بمعنی و جمیع آی
ایتها جمع آیت اتی آورده اند الرسل پیغامبران صاحب کتاب بسکون
سین تخفیف رسل ست چون جمع محلی ظاهر است که مراد بوی مطلق انبیا باشد
تا حکم عام شود مگر گویند که قناعت کرده بثبوت حکم در غیر رسول الطریق اولی
بعد از ثبوت او در رسول الکرام جمع کریم ست بها این آیه فانما اتصلت
نرسیده این آیات من نوره مگر از نور پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بهم بدیشان انتهی
و سیوطی در مقامات خود در مقامه مسماة بتقلاح السبک گفته هو رسل

الی کل من تقدم من الامم وغیرها فجمیع الانبیاء وامهم کلهم
من امته ومشمولون برسالته ونبوته ولذلک یاتی عیسی فی
آخر الزمان علی شریعته وجمیع الشرائع التی جاءت بها الانبیاء
شرائعه ومنسوبة الیه فهو نبی الانبیاء وما جاؤا به الی امهم
احکامه فی الازمنة المتقدمة علیه هکذا قرره ذلک الامام
الحبر الذی لا تکاد تسمح الاعصار له بنظیر وافرد له تالیفا مستقلا
حقه ان یرقم علی السندس بالنضیر ویوافقه من النظم النضیر
قول الشرف البوصیری وکل آی اتی الرسل الکرام بها ❊ فانما
اتصلت من نوره بهم ❊ فانه شمس فضل هم کواکبها ❊ یظهرن انوارها
للناس فی الظلم ❊ وکلهم من رسول الله ملتمس ❊ غرفا من البحر او رشفا
من الدیم ❊ وواقفون لدیه عند حدهم ❊ من نقطة العلم او من شکلة
الحکم ❊ ونیز در قصیده برده بعد شعر سابق مذکورست فانه شمس فضل هم
کواکبها ❊ یظهرن انوارها للناس فی الظلم ❊ وملا رومی در تاج الدره بشرح
این بیت گفته یقول انما اتصلت تلک الایات الباهرات بهم من نوره
صلی الله علیه وسلم لانه شمس فضل الله تعالی ورحمة للناس کافة
لقوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین وما ارسلناک الا
کافة للناس والرسل علیهم السلام کانوا مظاهر نوره وحملة سره
علی درجات استعداداتهم ومراتب قابلیاتهم یظهرون انوار حقائقه
واسرار دقائقه لاقوامهم قرنا بعد قرن بدعوتهم ایاهم الی تصدیقه

والا لا بمجیئه صلی الله علیه وسلم فی زمان ظلم فترات من غیبوبة
کان یظهر نور الشمس ویحکیه عند طلوعه فی اللیالی المظلمة یکون
نوره مستفادا من الشمس فاذا طلعت لم یبق له ظهور ولا اثر نوره وفی
هذا البیت من حسن الاستعارة ما لا یخفی وملا عصام در شرح این بیت گفته
النکات التنکیر فی فضل للتعظیم ای فضل عظیم هم ای المرسلون انوارها
ای انوار الکواکب الحاصل انه علیه السلام مثل الشمس وسائر الانبیاء
مثل الکواکب وکان انوارهم یتلالا حین کان العالم فی الظلمات فلما
ظهر نور ده علیه السلام تلاشت انوارها والغرض من ذلک ان الرسل
انما کان یرفع دینهم ما لم یظهر دینه فلما اظهره الله نسخ هذا الدین
سائر الادیان السالفة والملل الماضیة کلها وفاضل سفراینی
در شرح شعر مذکور گفته فانه نتیجه بیت سابق ست یا دلیل ست بر وی یعنی از برای آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم شمس آفتاب فضل کمال ست و چنانچه آفتاب ممتازست
بضوء از سائر کواکب ونیز ممتازست از سائر انبیا بنور کمال هم که انبیا علیهم السلام
کواکبها ستارها اویند و کوکب شمس آنست که او را مزید اختصاص باو باشد
و آن از میان کواکب آنست که از نور بگیرد و در محلش متقرر شده که از جمله بیان
کواکب ما یست که این حال دارد فاما چون درین مقام متعدی بمنزله او ساخت
تعبیر بلفظ جمع کرد پس متوجه نشود که جمع آوردن متوهم آنست که باقی کواکب
مستفید از شمس اند در دفع این بعضی شارحان کواکب را منظام ساخته اند و
در بیان او چیزی پرداخته که نتوان گفت و بعضی نظم را از نظم صحیح اخراج کرده اند
الفم

وما علینا الا البلاغ المبین ظاهر میسازند این انبیا که کواکب این
شمس فضل اند که پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم الواد ظا نورهای او را و چون تعبیر
از پیغمبر بشمس شد و از انبیا بکواکب در ضمیر ایشان را حکم معبر به داد و ضمیر غیر عاقل
برای انبیا و ضمیر مونث برای پیغمبر آورد بر عکس آنکه در کلام مجید چون اینها بتان را باصنام
تعبیر فرموده و ایشان بمنزله عقلا شدند ضمیر عائد بایشان راجع ساخت که
لا تغن عنی شفاعتهم شیئا ولا هم ینقذون للناس از برای ...
تخصیص بناس بنا بر آنست که انبیای دیگر مبعوث بجن نبوده اند و بر کسی ...
دقیقه مختفی مانده نکته تخصیص را اشرف ناس داشته و آنرا شرف پنداشته ...
در تاریکیها جمع ظلمه است چون تهمت و تهم و در ضمن این بیان زمان نبوت
حضرت را بمنزله روز روشن گردانیده و زمان سائر انبیا را بمنزله شب تا ...
این روز شب در عقب نیاورد والحمد لله رب العالمین آمین و نیز در قصیده برده گفته
محمد سید الکونین والثقلین والفریقین من عرب و من عجم و ملا ... در تاج الدره در شرح این شعر
گفته المعنی یقول ذلک الحبیب الذی ابتلیت بهواه و دهرت لدیه من
قبل بقولی نعم شریف الجر محمد صلی الله علیه وسلم ای سمی
بهذا الاسم لکثرة خصاله الحمیدة سید علی الاطلاق فی الدنیا
وسید اشرف العالمین لاشرف منهم فلا شرف لاختصاصه بدین
هو اظهر الادیان الحقة و کتاب هو افضل الکتب المنزلة و عترة هم
اطهر العتر و امة هم خیر الامم و به ختم النبوة التشریعیة فلا نبی
بعده الی یوم القیمة و سیختم بولده الصالح المسمی باسمه المکنی

بکنیته الولایة التامة والامامة العامة المبشر بان یملأ الارض
قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا ولا یاتیکم الساعة الا بغتة
اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بظهوره و حضوره
انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا و نیز در قصیده برده گفته ست فاق النبیین
فی خلق و فی خلق ولم یدانوه فی علم ولا کرم ملا رومی در شرح آن گفته
المعنی یقول من اوصاف ذلک الحبیب صلوات الله علیه انه فاق
جمیع الانبیاء علیهم السلام بشرف طینته و نزاهة عنصره
و کمال صفاته و فضائل ملکاته حیث بعث من اشرف بقاع
الارض لیتمم مکارم الاخلاق فله السبق و الافضلیة من جهة
القابلیة و الاستفاضة من الله الحق و من جهة الفاعلیة
والافاضة علی الخلق والکرم الذین بهما حیوة الباطن و الظاهر
تکمل و تتم ولم یقربوا منه فیهما فضلا عن ان یساووه فاضل
سقراطی در شرح برده گفته فاق بگذشت و رفضل النبیین از همه انبیا
... بک مجموع من حیث المجموع فی خلق بر وزن نصر آفرینش چنانچه او ...
خلق ... یا باین اعتبار که هیکل مبارک و مثال همایونش از قدم تا تارک
... موزون معتدل بود پس تلمیح باشد بملاحتی که حدیث انا املح شرح نموده
... باین اعتبار که لوازم بشریت که دلالت بر نقصان دارد در وی منتفی بود چه
... مکان ... آنکه او را سایه نبود یا باعتبار آنکه خلق مبارکش مخصوص ست
... خلق سیر عالم طفیل اوست و فی خلق بر وزن عنق و در خوی چنانچه

کرمیا انک لعلی خلق عظیم اشارت ست بران و لو یدانو ه و نزدیک
او رافی علم و در دانشی از دانشها و لا کرم و نه در بخشش از بخششها انتهی و نیز در قصیده
وکلهم من رسول الله ملتمس ٭ غرفا من البحر او رشفا من الدیم
عصام در شرح آن گفته فان قلت هم علیهم الصلوة والسلام سابق
علی النبی صلی الله علیه وسلم فکیف یلتمسون غرفا من بحره قلت
سألوا منه مسائل مشکلة فی علم التوحید و الصفات فاجاب
صلی الله علیه وسلم وحل مشکلاتهم وبین یدیه جرت المحاجة
بین آدم صفی الله وبین موسی کلیم الله لیلة المعراج والیه اشار
حاج موسی آدم فحج آدم موسی او یقول الاعتبار لتقدم الروح
القالب السفلی وروح نبینا متقدم علی ارواح سائر الانبیاء والیه
اشار بقوله کنت نبیا و آدم بین الماء والطین الحاصل کل الانبیاء
من نبینا الا من غیره استفادوا العلم وطلبوا الشفاعة اذ هو
من العلم وسحاب من الجود وهم کالانهار والاشجار وملا رومی در تاج
گفته المعنی یقول فاق رسول الله صلی الله علیه وسلم جمیع الانبیاء
فی الخلق الاحسن الاقوم والخلق الاتم الاعظم وبعلم کبحر زاخر وبکرم
کدیمة دائمة وکیف لا وهم مع کثرة فضائلهم سائلون من ذلک
البحر المحیط العذب المشرب غرفا ومن ذلک الغیث الحیی لا رضی القلب
رشفا ویتمنون ان یکونوا فی زمانه وفی رکابه ویبشرون بمجیئه
وقدومه صلی الله علیه وسلم و فاضل اسفراینی در شرح برده گفته

وکلهم و همه انبیا من رسول الله از رسول خدا ملتمس طلب کننده اند غرفا
کفی پر از من البحر از دریای فضل او او رشفا یا مکیدنی را من الدیم از بارانهای
انعام او جمع دیمه است چون حکمه بمعنی باران که یکشبانه روز ببارد یا بیشتر
متصل و درین بیت مدح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باعتراف
جمیع انبیا بفضل او و احتیاج ایشان به تربیت او مثل احتیاج اطفال
چنانچه در لفظ رشف اشاره بدان شده پس متفرع نشود بر جمله سابق وانکه
گفته اند صدر بیت موقع فاء تفریعیه بود وهم بیتنا ید و کل که محکوم علیه این
جمله است بمعنی هر یک و معنی مجموع میتواند و نیز ملا رومی در تاج الدرة در شرح
شعر منزه عن شریک فی محاسنه ٭ فجوهر الحسن فیه غیر منقسم گفته
المعنی یقول هو صلی الله علیه وسلم وحید عصره وفرید دهره
من لدن خلق الله تعالی نوره الی یوم القیمة ولیس له فی محاسنه الصوریة
والمعنویة ادنی مشارک فضلا عن مشارک قریب منه فجوهر
الحسن وذاته وحقیقته فیه اصله غیر متبعض بان یکون بعضه
فیه وبعضه فی غیره بل الحسن والکمال بجمیع اجزائه لم یظهر الا فیه
فهو البدر التام والشمس الضحی و نیز فاضل رومی در تاج الدرة بشرح شعر
فان من جودک الدنیا وضرتها ٭ ومن علومک علم اللوح والقلم گفته
الجود اعطاء ما ینبغی لا لعوض وضرة المرأة زوجها والضرتان
حجر الرحی والدنیا والآخرة ضرتان لتعسر الجمع بینهما واللوح هو
الذی یکتب فیه واللوح الکتف وکل عظم عریض وقیل المراد باللوح

النفس الکلیة لقبولها نقوش العلوم من العقل الاول المعبر عنه بالقلم
الاعلی کما فی الحدیث اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم
و اول ما خلق الله نوری فالکل واحد و الفرق اعتباری ملا عصام در شرح
برده بشرح شعر مذکور گفته الدنیا و الاخرة قطرة من بحر جودك و علم اللوح
و القلم شیء قلیل من علومك اللدنیة التی اعطاك الله تعالی اذ ما
فی اللوح له نهایة و لیس لعلومك نهایة اذ هو ینبوع من بحر علمك
دلالت این عبارات مثل عبارات سابقه بر مطلوب اهل حق بایقان معنی
تقدم خلق نور نبوی بر افضلیت سرور انس و جان صلی الله علیه وآله ما اختلف
الملوان نهایت واضح و در روشنی عیان مستغنی از بیان و چون نور علوی با نور
نبوی متحد بود این عبارات و امثال آن دلائل واضحه و براهین لائحه بر تفضیل جناب
امیر المؤمنین علیه آلاف سلام رب العالمین و نهایت شیء تقدم تخلیه ایشان بر
اهل یقین ست وجه هشتم آنکه احمد بن محمد قسطلانی در مواهب لدنیه که نزد
ایشان کیست در کفایة المتطلع سند روایت آن از شیخ حسن عجیمی باین نهج نقل نموده
کتاب المواهب اللدنیة للامام العلامة شهاب الدین احمد
بن محمد القسطلانی ابو الخطیب رحمه الله اخذ به عالیا
عن الشیخ المسند العلامة ابراهیم بن محمد المیمون عن الشیخ
شمس الدین محمد بن الشیخ احمد الرملی عن مولفه العلامة احمد
بن محمد القسطلانی اجازة هذا سند مسلسل بالمصریین و انا
و خود قسطلانی در اول آن گفته و بعد فهذه لطیفة من لطائف

ذکر سند روایت مواهب لدنیه از کفایة المتطلع

مدح بلیغ مواهب لدنیه از مصنف آن

نفحات العواطف الرحمانیة و منحة من منح مواهب العطایا الربانیة
تنبئ عن نبذة من کمال شرف نبینا محمد صلی الله علیه افضل
الصلوات و انمی التسلیمات و اسنی الصلات و سبق نبوته
فی الازمان الازلیة و ثبوت رسالته فی العنایات الاحدیة
و التبشیر باحمدیته فی الاعصار الخالیة و التذکیر بمحمدیته
فی الامم الماضیة و اشراق بوارق لوامع انوار آیات ولادته
التی صار ضوء فجرها فی سائر بریته و دار بدر فخرها فی اقطار
ملته و عواطف لطائف رضاعه و حضانته و ینابیع
سر مسراه و بعثته و هجرته و عوارف معارف عبودیته
السادی عرف شذاها فی آفاق قلوب اهل ولایته و نفائس
انفاس احواله الزکیة و دقائق حقائق سیرته العلیة الی
حین نقلته لروضة قدسه الاحدیة و تشریفه بشرائف
الآیات و تکریمه بکرائم المعجزات و ترفیعه فی التنزیل برفعة
ذکره و علو خطره و تعظیم محاسن شمائله و خلائقه و تخصیصه
بعموم رسالته و وجوب محبته و اتباع طرائقه و سیادته
الجامعة لجوامع السودد فی مشهد مشاهد المرسلین و تفضیله
بالشفاعة العظمی العامة لعموم الاولین و الآخرین الی غیر ذلك
من عجائب آیاته و منحه و غرائب اعلام نبوته و حججه و نورها
حججا قاهرة علی الملحدین و ذکری نافعة للموحدین و تنبیها

لعزائم المهتدين ولم اكن والله اهلاً لذلك ولم ار نفسي فيما هنالك
لصعوبة هذا المسلك ومشقة السير في طريق لم يكن لمثلي يسلك
وانما هو نكتة سر قرأته في كتاب الشفا بحضرة التخصيص والاصطفا
في مكتب التاديب والتعليم في مشهد مشاهد المؤانسة والتكريم
مستجليا في مجالي تجليات الانوار الاحمدية محاسن صفات
خلقته وعظيم اخلاقه الزكية ساديا بسر سيرته في ...
ملته الى سماء هديه الاسنى راتعا في رياض ... وحضرة سنته
النزيهة الحسنا مستمدا من فتح الباري فيض فضله الساري
فمنحني صاحب هذه المنح من مصون حقائقه وابرز لي ما اكتن
من مكنون دقائقه فانفتحت بالفتح المحمدي عين بصيرة الاستبصار
وتنزه الناظر في رياض ارتياض دقائق الاسرار فاستجليت من ابكار
مخدرات السنة النبوية من كل صورة معناها واقتبست من تلالؤ
مصباح مشكاة المعارف من كل بارقة اضواها وانتشقت من
عبقة صوفية شذاها واجتنيت من اغصان لطائف تاويل آيات
العزيز من كل ثمرة مشتهاها ولازلت في جنات لطائف هذا
اغدو واروح في غبوق وصبوح حتى انحلت غمائم المعاني على
رياض المباني فاينعت انهارها وتكلمت بنفائس جواهر العلوم
اوراقها وطابت لمجتني رقائق الحقائق ثمارها وتدفقت حياض
بدائع الفاظها بزلال جوامع كلماتها وخطب خطيب قلوب ابناء الهوى

على منبر الغرام الاقدس يدعو لكمال محاسن الحبيب الانفس فترنحت
بلا فراح الارتياح نفائس الارواح وتمايلت بمطربات الحان الحنين
الى جمال المحبوب كرائم الاشباح وزمزم مزمزم الصفا بحضرة خلاصة
الوفا فانشد امر داء حضر الحبيب وغاب عنه رقيبه ❊ حسبي نعيم
زال عنه حبيبه ❊ داوى فواد الوصل من ادوائه ❊ طوبى لقلبي والحبيب
طبيبه ❊ صدق المحب حبيبه في حبه ❊ فحباه صدق الحب منه حبيبه
لبا دلب فؤاده فاجابه ❊ لما دعاه الى الغرام وجيبه ❊ وللجامع لاهواء
جعل جنة ❊ ولحسنه خطب القلوب خطيبه ❊ فلما سمعت هذه
المواهب اذان قلوب اولي الالباب تلفتت عيون اعيانهم لتلخيص خلاصة
جوهر هذا الخطاب في سفر يسفر عن وجه المنح النبوية منيع النقاب
فثنيت عنان القلم الى تحصيل ما رجوا وتسطير مطالبهم جانحا
صوب الصواب مودعا ما كان مستودعا في غيابات الغيب في
هذا الكتاب مستعينا في ذلك بالقوي الوهاب حتى تاح الله لي
ذلك وتم لي ما هنالك فاوضحت ما خفي من الدليل ومهدت
ما توعر من السبيل وسميته المواهب اللدنية بالمنح المحمدية
ورتبته على عشرة مقاصد تسهيلا للسالك والقاصد
المقصد الاول في تشريف الله له عليه السلام بسبق نبوته في سابق
ازليته ونشره منشور رسالته في مجلس مؤانسته وكتبه توقيع
عنايته في حظائر قدس كرامته وطهارة نسبه وبراهين

استدلال بعبارت قسطلانی متضمن اینمعنی که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق خود بر حضرت آدم جنس عالی جمیع اجناس واب اکبر جمیع موجودات وناس ست بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب اتحاد نور آنحضرت با نور نبوی

اعلام ایات حمله وولادته ورضاعه وحضانته ودقائق ح[...]
بعثته وهجرته ولطائف معارف مغازیه وسرایاه وبعوثه
وسیرته مرتبا علی السنین من حین نشأته الی وقت وفاته
ونقلته لریاض وضته اعلم یاذا العقل السلیم والمتصف
باوصاف الکمال والتتمیم وفقنی الله وایاك بالهدایة الی الصراط المستقیم
انه لما تعلقت ارادة الحق تعالی بایجاد خلقه وتقدیر رزقه ابرز
الحقیقة المحمدیة من الانوار الصمدیة فی الحضرة الاحدیة ثم سلخ
منها العوالم کلها علوها وسفلها علی صورة حکمه کما سبق
سابق ارادته وعلمه ثم اعلمه تعالی بنبوته وبشره برسالته هذا
وآدم لم یکن الا کما قال بین الروح والجسد ثم انبجست
منه صلی الله علیه وسلم عیون الارواح فظهر بالملأ الاعلی وهو
بالمنظر الاجلی فکان لهم المورد الاحلی فهو صلی الله علیه وسلم الجنس
العالی علی جمیع الاجناس والاب الاکبر لجمیع الموجودات والناس
انتهی الزمان بالاسم الباطن فی حقه صلی الله علیه وسلم الی وجود
جسمه وارتباط الروح به انتقل حکم الزمان الی الاسم الظاهر فظهر
محمد صلی الله علیه وسلم بکلیته جسما وروحا فهو صلی الله علیه
وسلم وان تاخرت طینته فقد عرفت قیمته فهو خزانة السر
وموضع نفوذ الامر فلا ینفذ امر الا منه ولا ینقل خبر الا عنه
الا بابی من کان ملکا وسیدا ✤ وآدم بین الماء والطین واقف

قول القسطلانی فی المواهب اللدنیة فهو صلی الله علیه وسلم الجنس العالی علی جمیع الاجناس والاب الاکبر لجمیع الموجودات والناس

استدلال بعبارت قسطلانی متضمن اینمعنی که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق خود بر حضرت آدم جنس عالی جمیع اجناس واب اکبر جمیع موجودات وناس ست بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب اتحاد نور آنحضرت با نور نبوی

[...]اك الرسول الابطحی محمد ✤ له فی العلا مجد تلید وطارف ✤
[...]ن برهان السعد فی آخر المدی ✤ وکان له فی کل عصر مواقف
[...]ن لانکسار الدهر یجبر صدعه ✤ فاثنت علیه السن وعوارف
[...]ذا رام امرا لا یکون خلافه ✤ ولیس لذاك الامر فی الکون صارف

[...]ین عبارت ظاهرست که سلخ جمیع عوالم علوی وسفلی از حقیقت محمدیست
[...]را از حق تعالی از انوار صمدیه اظهار فرموده وانبجاس عیون ارواح از آنحضر[ت]
[...]لا اعلی ظاهر شده وبمنظر اجلی جا گرفته وآنحضرت جنس عالی جمیع
[ا]جناس واب اکبر برای جمیع موجودات وجمیع ناس ست وآنحضرت خزانه سر
[...]زدانی وموضع نفوذ امر ربانی ست ونافذ نمیشود امری مگر از آنحضرت ونقل
[کر]ده نمیشود خبری مگر از آنحضرت وچون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
[...]ور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم حسب دلالت صریحه حدیث
[...]لکثرة طرقها وتنوع اسانیدها متحد بوده واین همه فضائل عظیمه ومآثر
[...]خیمه برای جناب امیر المومنین علیه السلام هم ثابت ومتحقق باشد بر یکی
[...]ن برای اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از جمیع خلق
[بع]د جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وشیخ تقدم اخبار بر این
[...]ی سرور اخیار صلی الله علیه وآله الاطهار کافی ست وجه نهم آنکه
[...]سین دیار بکری در خمیس گفته وفی فصوص الحکم وشرحه وما کان
[م]ن نبی یاخذ شیئا من الکمالات الا من مشکاة خاتم النبیین
[و]ان تاخر عنهم وجود طینته اذ لا تعلق بمشکاته لوجوده الطینی

[...] ما کان من نبی یاخذ شیئا من الکمالات الا من مشکاة خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم [...] ادم [...]

فانه بحقیقته موجود قبلهم لانه ابو الارواح کما ان آدم ابو الاشباح اصل
عبارت محیی الدین العربی در فصوص الحکم این ست فکل نبی من لدن آدم
الی آخر نبی ما منهم احد یاخذ الا من مشکوة خاتم النبیین وان
(ای النبوة ۱۲ ش)
تاخر وجود طینته فانه بحقیقته موجود و هو قوله کنت نبیا
وآدم بین الماء والطین وغیره من الانبیاء ما کان نبیا الا حین
بعث و داود بن محمود بن محمد القیصری در شرح آن گفته انما اعاد ما ذکره
لیبین انه وان تاخر وجود طینته فانه موجود بحقیقته فی عالم
الارواح هو نبی قبل ان یوجد ویبعث للرسالة الی الامة لانه
قطب الاقطاب کلها ازلا وابدا وغیره من الانبیاء لیس لهم النبوة
الا حین البعثة لانه علیه السلام هو المقصود من الکون و هو
الموجود اولا فی العلم وبتفصیل ما یشتمل علیه مرتبته حصل
اعیان العالم فیه وایضا اعیان الانبیاء بحسب استعداداتهم
وان کانوا طالبین ظهور النبوة فیهم لکنهم لم یظهروا مع انوار الحقیقة
المحمدیة کاختفاء الکواکب وانوارها عند طلوع الشمس ونورها
فلما تحققوا فی مقام الطبیعة الجسمیة وظلمة اللیالی العنصریة
ظهروا بانوارهم المختفیة کظهور القمر والکواکب فی اللیلة المظلمة
ازین عبارت ظاهر ست که جمیع انبیا علیهم السلام اخذ کمالات از مشکوة
جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم اجمعین مینمودند و مشکوة آنحضرت
بوجود ظاهری تعلقی نیست زیرا که آنحضرت بحقیقت اصلیه خود موجود

بیان ابن العربی فی فصوص الحکم ان کل نبی من لدن آدم الی آخر نبی ما منهم احد یاخذ الا من مشکوة خاتم النبیین النبوة الا من

قبل جمیع انبیا که آنحضرت ابو الارواح و حضرت آدم ابو الاشباح ست و چون
نور جناب امیرالمومنین علیه السلام با نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله
وسلم متحد بوده معلوم شد که جمیع انبیا علیهم السلام اخذ کمالات از مشکوة
آنحضرت هم مینمودند پس چگونه عاقلی تجویز تواند نمود که بران نور انور
که جمیع انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم
اخذ کمالات ازو میفرمودند و تابع و منقاد او بودند کسی از اغیار متقدم شود
وان مقتدای عالم بعد سرور عالم معاذ الله تابع و محکوم اول و ثانی
و ثالث عسوف ظلوم غشوم گردد ان هذا من اجل المحالات واقبح
التعسفات واشنع التحکمات وافظع التهجمات و نیز ابن عربی در فصوص
الحکم گفته فص حکمة فردیة فی کلمة محمدیة انما کانت حکمته فردیة
لانه اکمل موجود فی هذا النوع الانسانی ولهذا بدئ به الامر وختم
فکان نبیا وآدم بین الماء والطین ثم کان بنشأته العنصریة
خاتم النبیین واول الافراد الثلثة وما زاد علی هذه الاولیة
من الافراد فانه عنها وکان علیها السلام ادل دلیل علی ربه
فانه اوتی جوامع الکلم التی هی مسمیات اسماء آدم و قیصری در
شرح قول انما کانت حکمة فردیة الخ گفته انما کان اکمل موجود فی
هذا النوع لان الانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین اکمل هذا
النوع وکل منهم مظهر لاسم کلی وجمیع الکلیات داخل تحت الاسم
الالهی الذی هو مظهره فهو اکمل افراد هذا النوع ولکونه اکمل الافراد

بدی به امر الوجود بایجاد روحه اولا وختم به امر الرسالة اخرے
بل هو الذی یظهر بالصورة الآدمیة فی المبتدأیة وهو الذی یظهر بالصورة
الخاتمیه للنوع ویفهم هذا السر من یفهم سر الختمیه فلنکشف بالتعریض
عن التصریح والله هو الولی الحمید و در شرح قول و ما زاد علی هذه الاولیة
گفته ای علی هذه الفردیة الاولیة هی الثلاث وهذه الثلاثة
المشار الیها فی هی للذات الاحدیة والمرتبة الالهیة والحقیقة
الروحانیة المحمدیة المسماة بالعقل الاول و ما زاد علیها فهو
صادر منها کما تقرر ایضا عند اصحاب النظر ان اول ما وجد
هو العقل الاول و در شرح وکان علیه السلام ادل دلیل علی ربه الخ
گفته ای و اذا کان الروح المحمدی اکمل هذا النوع کان ادل دلیل
علی ربه لان الرب لا یظهر الا بمربوبه ومظهره وکمالات الذات
باجمعها انما یظهر بوجوده لانه اوتی جوامع الکلم التی هی امهات
الحقائق الالهیة والکونیة الجامعة بجزئیاتها وهی المراد بمسمیات
اسماء آدم فهو ادل دلیل علی الاسم الاعظم الالهی و مخفی نماند که کمال حقیقت
و رزانت و نهایت جلالت و متانت مطالب کتاب فصوص الحکم از اول آن
ظاهر و باهر حیث قال فی صدره اما بعد فانی رایت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی مبشرة اریتها فی العشر الاخیر من المحرم
سنة سبع وعشرین وستمائة بمحروسة دمشق وبیده صلی الله
علیه وسلم کتاب فقال لی هذا الکتاب فصوص الحکم خذه واخرج

مخفی نماند که کمال حقیقت و رزانت مطالب کتاب فصوص الحکم از اول آن ظاهر می شود

بالثانی

به الی الناس ینتفعون به فقلت السمع والطاعة لله ولرسوله واولی
الامر منا کما امرنا فحققت الامنیة واخلصت النیة وجردت
القصد والهمة الی ابراز هذا الکتاب کما حده لی رسول الله صلی الله
علیه وسلم من غیر زیادة ولا نقصان وسالت الله تعالی ان
یجعلنی فیه وفی جمیع احوالی من عباده الذین لیس للشیطان
علیهم سلطان وان یخصنی فی جمیع ما یرقمه بنانی وینطق به لسانی
وینطوی علیه جنانی بالالقاء السبوحی والنفث الروحی
فی الروع النفسی بالتایید الاعتصامی حتی اکون مترجما لا متحکما لیتحقق
من یقف علیه من اهل الله اصحاب القلوب انه من مقام التقدیس
المنزه عن الاغراض النفسیة التی یدخلها التلبیس وارجو ان یکون
الحق تعالی لما سمع دعائی قد اجاب ندائی فما القی الا ما یلقی الی ولا
انزل فی هذا المسطور الا ما ینزل به علی ولست بنبی ولا برسول
ولکنی وارث ولآخرتی حارث فمن الله فاسمعوا والی الله فارجعوا
فاذا سمعتم ما اتیت به فعوا ثم بالفهم فصلوا مجمل القول واجمعوا
ثم منوا به علی طالبیه لا تمنعوا هذه الرحمة التی وسعتکم فوسعوا
ومن الله ارجو ان اکون ممن اید فتاید واید وقید بالشرع
المحمدی المطهر فتقید وقید وان یحشرنا فی زمرته
کما جعلنا من امته ازین عبارت ظاهر است که کتاب فصوص الحکم
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در مبشره مبارکه بابن عربی عنایت

فرموده و او این کتاب را بغیر زیادت و نقصان بحیز اظهار و ابراز آورده لمن خدا خواسته است که او را درین باب در جمیع احوال از بندگان فرماید که شیطان را برایشان سلطان نیست خاص کند او را و هر چیزی که می نویسد از اینان او و گویا می شود بان بیان او منطوی می شود بران چنان او و بالقاء سبوحی و نفث روحی در غلب نفسی بتایید اعتصامی تا آنکه او مترجم باشد نه متحکم و هر که از اهل اصحاب قلوب بران واقف شود بداند که آن از مقام تقدیس است که از اغراض نفسیه که تلبیس داخل آن شود منزه است و نیز ابن عربی امید کرده که حق تعالی دعایش مقرون باجابت فرموده باشد پس القا کند ابن عربی مگر چیزی را که بالقا کرده می شود و نه نازل کند مگر آنچه را که درین طور برا و نازل کرده می شود و چه و هم آنکه حسین دیار بکری در خمیس گفته فی شرح المواقف قال بعضهم ان المعلول الاول من حیث انه مجرد یعقل ذاته و مبدأه یسمی عقلا و من حیث انه واسطة فی صدور سائر الموجودات و نقوش العلوم یسمی قلما و من حیث توسطه فی افاضة انوار النبوة و من حیث ان الکمالات المحمدیة من اثر نور سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم من حیث انه سبب لحیاته یسمی روحه و سیجئ لهذا زیادة بیان از ین عبارت ظاهر است که معلول اول باین حیثیت که واسطه است در صدور سائر موجودات و نقوش علوم بقلم مسمی میشود و بهمین واسطه بودنش در افاضه انوار نبوت و آن روح جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم

پس چون نور جناب امیرالمومنین علیه السلام با نور نبوی متحد بوده نور آنحضرت هم واسطه در صدور جمیع موجودات و سبب افاضه نقوش علوم بر کل کائنات باشد پس چگونه کسی از تیمیه و عدویه و امویه بران ینبوع محاسن قدسیه متقدم تواند شد که قبح آن از اجلای واضحات و اظهر لایحات است و ملا عبدالرحمن جامی در شواهد النبوه گفته و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در عالم شهادت اگرچه آخرین پیغمبر بود اما در عالم غیب اول ایشانست کما قال علیه السلام کنت نبیا و آدم بین الماء والطین و بیان این آنست که حضرت ذوالجلال والافضال در ازل آزال حیث کان الله و لاشیء معه اول تجلی که بر خود کرد بی آنکه وجود غیری در میان باشد بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مر جمیع شئون را بی امتیاز بعضی از بعضی و صورت معلومیت آن شان را تعین اول و حقیقت محمدی گویند و حقائق سائر موجودات همه اجزاء و تفاصیل آن حقیقت اند و تجلیاتی که بصور آنها واقع شده است در غیب انتشار و انبعاث از تجلی بصورت آن حقیقت یافته است و صورت وجودی آن حقیقت اولا در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع صلی الله علیه وسلم تارة از ان بعقل و تارة بروح یا بنور تعبیر کرده است حیث قال صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله روحی او نوری و شک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات است زیرا که مرتبه اولیت جز یک چیز را نمی تواند بود و صورت وجودی سائر حقائق منشی از صورت وجودی

الحقیقت ست مرتبه بعد مرتبه تا منتهی میشود بصورت جسمانی عنصری انسانی که
اول افراد آن آدم است علیه السلام پس آدم و سائر انبیاء علیهم السلام مادام که بصورت
جسمانی عنصری در شهادت ظاهر نشدند بنبوت موصوف نگشتند بخلاف
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که چون بوجود روحانی موجود شد بشارت داد او
و اعلام کرده آمد بنبوت بالفعل و در همه شرائع حکم وی داده اند اما بر دست
انبیا و رسل که نواب وی بودند چنانکه در عالم شهادت امیر المومنین علی
و معاذ بن جبل رضی الله عنهما به نیابت وی در یمن رفتند و تبلیغ احکام
کردند زیرا که ثبوت نبوت نیست جز باعتبار شرع مقرر من عند الله پس همه
شرایع شریعت وی بوده که بر دست نواب وی بخلق رسیده است و چون
بوجود جسمانی عنصری ظاهر شد نسخ آن شرائع کرد که بحسب باطن اقتضا کرده بود
زیرا که اختلاف امم در استعدادات و قابلیات مقتضی اختلاف شرائع است
و حسین دیار بکری در خمیس گفته و فی شواهد النبوة ان نبینا صلی الله
علیه وسلم وان کان اخر الانبیاء فی عالم الشهادة لکنه اولهم
فی عالم الغیب قال علیه الصلوة والسلام کنت نبیا وآدم بین الماء
والطین بیانه ان الله تعالی فی ازل الازال کان الله ولا شیء معه
فجمیع الشئون من غیر امتیاز من بعض وصورة معلومیة ذلک
الشان تسمی تعینا اولا و حقیقة محمدیة و حقائق سائر الموجودات
کلها اجزاء و تفاصیل فتلک الحقیقة والتجلیات التی وقعت بعدها
فی الغیب انما نشأت وانبعثت من التجلی بصور تلک الحقیقة والصورة

الوجودیة لتلک الحقیقة اولا فی مرتبة الارواح کانت جوهرا مجردا
عبر عنه الشارع صلی الله علیه وسلم تارة بالعقل وتارة بالقلم
وتارة بالنور وتارة بالروح حیث قال صلی الله علیه وسلم اول
ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله
روحی و نوری ولا شک ان اختلاف العبارات مبنی اذ مرتبة الاولیة
حقیقة لا تصلح لغیر شیء واحد والصورة الوجودیة لتلک
الحقیقة مرتبة بعد مرتبة حتی انتقلت الی الصورة الجسمانیة
العنصریة الانسانیة التی اول افرادها آدم فهو و سائر الانبیاء
ما لم یظهروا بصورة جسمانیة عنصریة فی الشهادة لم یوصفوا
بالنبوة بخلاف نبینا صلی الله علیه وسلم فانه لما وجد بوجود
روحانی بشره واعلمه بالنبوة بالفعل و فی کل الشرائع اعطی الحکم
له لکن بایدی الانبیاء والرسل الذین کانوا نوابه کما ان علیا و معاذ
بن جبل فی عالم الشهادة ذهبا بنیابته الی الیمن و بلغا الاحکام
فان ثبوت النبوة لیس الا باعتبار شرع مقرر من عند الله فجمیع
الشرائع شریعته الی الخلق بایدی نوابه ولما ظهر بالوجود الجسمانی العنصری
نسخ تلک الشرائع التی کان اقتضاها بحسب الباطن فان اختلاف الامم
فی الاستعدادات والقابلیات مقتض لاختلاف الشرائع این عبارت
صریحست در انکه اقدمیت و سبقیت خلقت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بر حضرت آدم و سائر انبیا علیهم السلام دلیل افضلیت

آنحضرت است پس بتحقیق تقدم خلقت نور جناب امیرالمومنین علیه السلام که با نور
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متحد بود دلیل افضلیت و اشرفیت
آنحضرت بر سائر خلق خواهد بود و تقدم احدی بر آنحضرت روا نخواهد بود و لو
کان فی غایة الفضل والجلالة فضلا عمن یحیر عن ادراکه ابا و کلا
و ملا معین در معارج النبوة گفته رکن اول در بیان ایجاد نور حضرت محمدیه
صلی الله علیه و سلم از حین خلقت نور تا بوقت ولادت آنحضرت و درین
رکن هشت باب مرقوم کلک بیان خواهد شد انشاء الله العزیز باب
اول در ذکر نور باهر حضرت محمدی صلی الله علیه و سلم و درین باب سه
فصل است فصل اول در بیان حدیث اول ما خلق الله تعالی نوری مشتمل بر نعت
آنحضرت علیه الصلوة والسلام بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله
محمد رسول الله اللهم صل علی محمد و علی آل محمد قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اول ما خلق الله تعالی نوری النعت حضرت
سید سادات و سند سعادات شاه اسرار قدم ماه انوار حکم لطیفه علوم
عرفان صحیفه رقوم احسان ممهد قواعد شریعت مشید قواعد حقیقت مؤسس
مغارس بدائع مدرس مدارس شرائع قافله سالار قوافل وجود سپهسالار مشاهد
مقصود مقتدای طوائف بشری گره کشای سرائر قدری آن سروری که
بلبل بیان عالی برهان بلاغت نشانش و هزار داستان بناشیر فضائل علیه
و تباشیر شمائل سنیه اش در بوستان جلالت و گلستان رسالتش چنین میخواند
انی عند الله مکتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته

که طوطی زبان شکر افشان فصاحت شعارش باظهار تقدم نور اصالت آثارش
این خبر عالی اثر بمسامع مجامع سکان قطان کون و مکان در رسید که اول ما خلق الله
تعالی نوری للشیخ نظامی قدس سره ای ختم پیمبران مرسل ❊ حلوای پسین و ملح
اول ❊ نوباوهٔ باغ اولین صلب ❊ لشکر کش عهد آخرین طلب ❊ ای خاک تو
توتیای بینش ❊ روشن بتو چشم آفرینش ❊ ای سید بارگاه کونین ❊
نسابه شهر قاب قوسین ❊ آن صدرنشین هر دو عالم ❊ محراب زمین و آسمان هم
آن شاه مقربان درگاه ❊ بزم تو ورای هفت خرگاه ❊ سرجوش خلاصهٔ
معانی ❊ سرچشمه آب زندگانی ❊ خاک تو ادیم روی آدم ❊ نور تو چراغ ملک
عالم ❊ سرخیل توئی و جمله خیل اند ❊ مقصود توئی همه طفیل اند ❊ ای کنیت
و نام تو ستوده ❊ بو القاسم و احمد و محمد ❊ صلی الله علیه و آله و افاض
علی روس العالمین سجال نواله چنین میفرماید که اول ما خلق الله نوری
یعنی اول شاهد یکه در مشاهد شهود نقاب احتجاب از جمال کمال برکشید اول
عروسی که از خلوتخانهٔ بطون بفضای عالم ظهور بیرون خرامید بلکه اول
نقطه که از سر پرکار کن فکان بر صفحه وجود افتاد و نخستین نوباده که
باغبان ایجاد از باغستان استعداد بر طبق رشد و رشاد بر مشتاقان عرصه
کون و مکان جلوه داد نور باهر حضرت من بود که سید کائنات و مختصر
موجودات اتم صلی الله علیه و سلم ❊ توئی که مطلع احسان و مظهر جودی ❊
زمین و مکان ز تو دارند نام موجودی ❊ درین ضیافت هستی بخوان جود و کرم ❊
همه طفیل تو اند و توئی که مقصودی ❊ هنوز آدم و عالم نبود نام و نشان ❊

که در سراچهٔ حدث جلیس حق بوده ؛ یعنی هنوز دبدبهٔ خلقت بگوش خلقت نرسیده
و کام انام در بزم اعلام مدام اکرام ایجاد نچشیده بود هنوز دود وجود بر چهرهٔ
این حصار کبود ننشسته بود و جوهر فروش بازار صنع عقد شبه شبها بارشتهٔ
مروارید روز برهم نبسته بود و بانویان چین تقدیر باقلام مقادیر اشکال تعینات
بر چهرهٔ الواح ارواح ننبشته بودند و صیادان حکمت ربانی طیور ارواح انسانی
در اقفاص اشباح جسمانی بازنداشته بودند هنوز خروس صبح بوقلمون بال کن فیکون
برهم نزده بود و همای کاف نون در هوای حمامسنون سایهٔ خلافت بافگن
خیاط کرم وجود خلعت وجود در تن آدم مسجود نپوشانیده بود و حلق خلق شراب
ناب شهود در بزم بارزم الست ربی غفور ودود نوشیده بود نه سفینهٔ سکینهٔ
جنت برای قلزم خلقت روان گشته و نه نهنگ باو هنگ و وزغ در قعر بحر
پنهان شده نه چهار قائمهٔ مربع عرش در قبضهٔ حمله استوار گشته نه گرد بالش
مسدس فرش بر بساط کون قرار آمده نه دعائم قوائم عناصر اربع در مقعر
فلک مدور مقرر گشته نه اطباق سبع سماوی بر محدب کرهٔ ناری محیط آمده
دوشیزگان شبستان عدم در خدر حکمت نهفته غمزدگان نوایای هستی سر
بگریبان خمول فرو برده نه عالمیان آفریده نه آدمیان پروریده نه عبده عالم
نه دبدبهٔ آدم نه از خاکیان عددی نه از افلاکیان حدی نه از ثری نامی نه از ثریا بانی
نه از نجم نامی نه از تجوبه جامی نه از مخلوقات بوی نه از موجودات گوئی نه از
آوازه نه از قدسیان غلغله نه از بالا و پستی خبری نه از الا و هستی اثری که نقد
روح لطیف این سید گروه دایرهٔ الطاف پرکار روان گشت و مروج تسبیح

اول ما خلق الله نوری شاه رسل و شفیع رسل ؛ خورشید یسین و نور اتباع
هم بوده و چراغ بینش ؛ هم چشم و چراغ آفرینش ؛ شاهنشه تخت آسمانی ؛
دانندهٔ نسخهٔ معانی ؛ گنجینهٔ کیمیای عالم ؛ پیش از همه پیشوای عالم ؛
بسته کمر آسمان بکارش ؛ انجم همه چاوشان بارش ؛ بر کنگره کشیده فتراک ؛
تا نجا رسد کمند ادراک ؛ انتهی ؛ و دلالت این عبارات ملیحه و اشارات فصیحه و تقریرات
رشیقه و تحریرات انیقه و تلویحات رزینه و تصریحات متینه بر آنکه تقدم
خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دلیل زاهر و برهان باهر بر کمال
افضلیت آنحضرت و عدم جواز تقدم احدی بر آنحضرت پر ظاهر پس همچنین
جناب امیرالمومنین علیه السلام هم مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم افضل خلق باشد و این همه مناقب و فضائل که مدعین بسبب تقدم
نور برای جناب سرور مرسلین صلی الله علیه وآله وسلم ثابت کرده برای
جناب امیرالمومنین علیه السلام ثابت باشد فانظروا الی اهل التسویل و
الاذلال کیف یذهبون الی الیمین و الشمال و لا یهتدون الی تصحیح
الاحتجاج و توضیح الاستدلال و یبدون غرائب الهذر و منکرات
المقال و شیخ عبدالحق در مدارج النبوة گفته باب اول در ذکر نسب شریف
و حمل و ولادت و رضاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانکه اول مخلوقات
و واسطهٔ صدور کائنات و واسطهٔ خلق عالم و آدم نور محمد است صلی الله
علیه وسلم چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که اول ما خلق الله نوری
و سائر مکونات علوی و سفلی از آن نور و از آن جوهر پاک پیدا شده از

ارواح و اشباح عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و فلک و انس و جن
و آسمان و زمین و بحار و جبال و اشجار و سایر مخلوقات و در کیفیت صدور
این کثرت از ان وحدت و بروز و ظهور مخلوقات از ان جوهر عبارات
تعبیرات غریب آورده اند و حدیث اول ما خلق الله العقل نزد محققین
و محدثین بصحت نرسیده و حدیث اول ما خلق الله القلم نیز گفته اند
که مراد بعد العرش و الماء است که واقع شده است و کان عرشه علی
الماء و در بعضی احادیث تصریح بدان واقع شده است و آمده است
که خلق ما پیشتر از عرش است و آمده است که چون خلق کرده شد قلم گفت ای
پروردگار تعالی و تقدس بنویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس ما کان
و ما یکون الی الابد پس معلوم شد که پیش از خلق قلم کائنی بوده است
و گفته اند که آن عرش و کرسی و ارواح است و نور وی صلی الله علیه وسلم
از ان سابق است و برین وجه تواند که مراد از ما کان صفات و احوال آن
بوده باشد که اول در ان عالم ثابت است و از ما یکون آنچه در آخر ظاهر گردد
انتهی ازین عبارت ظاهر است که نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم اول مخلوقات و واسطه صدور کائنات و سبب خلق عالم و حقیقت
آدم است و حدیث اول ما خلق الله نوری حدیث صحیح است و جمیع مکونات
علوی و سفلی از ارواح و اشباح که در ان ارواح جمیع انبیا علیهم السلام داخل
و هم عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و ملک و فلک و سایر مخلوقات از نور
آنحضرت مخلوق شده پس افضلیت نور نبوی بداهةً ثابت شد و چون نور علوی

با نور نبوی متحد بوده این همه مراتب علیه و مدارج سنیه برای نور علوی هم
ثابت شود و قبح تقدم احدی از انبیا و اوصیا سوای خاتم النبیین صلی الله
علیه وآله اجمعین هم بر آنحضرت ظاهر و واضح است تا بتقدم ثلثه مجوره زمره
غیر مشکوره و جماعت غیر مبروره بر آنحضرت که محض جور و عسف و عین حیف
و خسف است چه رسد و غیاث الدین بن همام الدین در حبیب السیر میفرماید بر ضمائر
فطنت مآثر اهل دانش و بینش و خواطر خبرت ماثر واقفان کارخانهٔ آفرینش
مخفی و مستتر نخواهد بود که بر طبق حدیث صحیح کان الله و لم یکن معه شیء
در ازل ذات حضرت حق عز و جل موجود بود و هیچ چیزی دیگر بر منصهٔ هستی
جلوهٔ ظهور نمی نمود و چون ارادهٔ کاملهٔ الهی بمقتضای فحوای کنت کنزاً
مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف اقتضای آفرینش
ممکنات عالم علوی و سفلی فرموده نخستین چیزی که از مطلع سپهر
خلقت طلوع کرد نور فائض السرور محمدی بود و نیز اگر از شاه ولایت
پناه و ابو هدایت اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله
عنه مرویست که روزی از حضرت خاتم الانبیا علیه من الصلوة افضلها پرسید
که اول مخلوقات چیست حضرت جواب داد نور نبیک و این حدیث از
طریق جابر بن عبد الله انصاری نیز سمت ورود یافته و در بعضی از نسخ
معتبره بنظر این ذرهٔ احقر در آمده که فیاض علی الاطلاق نور محمدی را که زبدهٔ
فضلا آنرا جوهر بیضا گویند منقسم بدو قسم ساخت قسمی در غایت لطافت
و صفا و قسمی دیگر در بین اوصاف دون مرتبهٔ اول از قسم نخستین که

موسوم بنور بود ارواح انبیا و رسل و اولیاء و اشخاص شریفه علویه را آفریدند
قسم ثانی که آنرا نار میگفتند جان و بنی الجان و سائر اجسام سفلیه را موجود گردانید
وازین مقدمه بوضوح می پیوندد که اقدم و افضل مخلوقات نور حضرت رسالت پناه است
زیرا که ماسوی الله بواسطه آن نور صفت خلقت یافته اند و جمیع کائنات از
پرتو آن شمع جهان افروز بسر منزل وجود شتافته چه عرش و چه فرش و چه بالا و پست
طفیل وجود شریف وی برخیست انتهی ما فی حبیب السیر ودلالته علی افضلیة
نور خیر البشر صلی الله علیه وآله ما طلع شمس وقمر غنیة عن الاظهار
والبیان عند من تامّل وتدبّر وهو بعینه مثبت افضلیة علی علیه
الاف سلام الملک الاکبر ومظهر نهایة فضله نقده من سلف وغبر علیه
نفس النبی الاطهر صلوات الله وسلامه علیهما وآلهما الغماّ جمیع
وجه یازدهم علاوه برین همه افادات وتحقیقات محققین عالی درجات
وتنصیصات شیوخ عالی صفات که ازان افضلیت سرور کائنات صلی الله علیه
وآله وسلم بسبب تقدم خلق نور آن مفخر موجودات از اوضح جلیات است
عدیده و اخبار کثیره هم برین معنی دلالت صریحه دارد بعض آن در عبارات شیخ
مکیه وغیران گذشته وجملهٔ ازان درین جا ذکر میشود ملا معین در معارج النبوة
گفته بدانکه در کیفیت ایجاد آن نور روایات مختلفه بظهور پیوسته از جمله
معتبره پنج روایت مشهوره درین نسخه ایراد نموده شده و باقی حواله کتب متقدمه
ومتداوله گشت روایت اول در شرف المصطفی ابو موسی مدنی رحمه الله آورده
که نور کامل السرور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پیش از جمیع موجودات

هزار سال موجود گشته و فراشان قدرت در فضای هوای قربت از برای آن
نور منظور بساطی انبساطی ترتیب فرمودند پس بمساعدت توفیق احدی
آن نور محمدی صلی الله علیه وسلم بر آن بساط در طواف آمد و مدتی چندین گاه
در عرصه عالم غیب میگشت تا آنگاه که از جناب رب الارباب جل وعلا بسجود
مامور شد مدت صد سال از سالهای آنجهانی که سیصد و شصت روز هر روزی
هزار سال این جهانی باشد دران سجود توقف فرموده حضرت جلال احدیت
جل جلاله باین تسبیح یاد میکرد که سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان
الحلیم الذی لا یعجل سبحان الجواد الذی لا یبخل بعد ازانکه ارادت
مبدع بیکمال جل ذکره مقتضی ایجاد اصول ممکنات و مخترع امهات اصناف
مکونات آمد ازان نور جوهری بیافرید و بنظر قدرتش منظور گردانید آن جوهر
از هیبت نظر الهی آب شد و آن آب مدت هزار سال در جریان بود چنانچه
طرفة العینی در هیچ محل قرار نگرفت پس آنرا بده جزو منقسم گردانید از جزو اول
عرش را بوجود آورد و عرش را چهار صد هزار رکن داد از رکنی تا رکنی چهار
صد هزار ساله راه و از قسم دوم قلم را بیافرید طول او پانصد ساله راه و عرض او
چهل ساله راه و بروایتی صد انبوب و هر انبوب پنجاه ساله راه پس قلم مامور شد
بخطاب اکتب یعنی بنویس گفت خداوندا چه نویسم فرمود علم مرا در خلق من
گفت خدایا ابتدای کتابت بچه کلام کنم فرمان آمد که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
چون قلم بسم الله بنوشت از هیبت نام الله منشق شد و چندین سال همچنان
سر شکافته بر لوح بماند بعد ازان بکتابت اسم رحمن شق اول و باسم رحیم

نظ
جوهری

شش ماهی فراهم آمدند حاصل مدت هفتصد سال شد بر سالها اینچنانی و بروایت تفسیر هزار سال تا کتابت بسم الله الرحمن الرحیم تمام شد پس حضرت خداوند جل وعلا قسم یاد فرمود بعزت وجلال خود که هر بنده از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از زن و مرد که یکبار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بنویسیم در دیوان او ثواب هفتصد ساله عبادت بعد از ان بنوشت انی انا الله لا اله الا انا محمد رسولی من استسلم بقضائی وصبر علی بلائی وشکر علی نعمائی ورضی بحکمی کتبته صدیقا وبعثته یوم القیمة مع الصدیقین ومن لم یستسلم بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر علی نعمائی ولم یرض بحکمی فلیتخذ الها سوائی بعد از ان بنوشت اعداد قطرات امطار واعداد نقاط رمال قفار واوراق اشجار وحبوب وارزاق خلائق واعداد لیل ونهار وهرچه واقع خواهد شد تا روز قیامت ودر ازنا آورده که چون قلم نام محمد صلی الله علیه وسلم نوشت حق تعالی را سجود کرد ودر سجود خود هزار سال بماند پس سر برآورد وگفت السلام علیک یا محمد حق سبحانه وتعالی از قبل سید عالم علیه السلام جواب قلم باز داد وقال وعلیکم السلام وعلیک منی الرحمة اوجبت له رحمتی ولمن صدق به وآمن پس از ان روز باز سلام سنت آمد وجواب فرض آمد باز آمدیم بروایت شرف المصطفی واز قسم سوم لوح را بیافرید ودر تیسیر میگوید که لوح را از یک دانه در سفید آفرید وکران وی از یاقوت سرخ عرض او از زمین تا آسمان هر روز حضرت خداوندی جل وعلا سیصد و شصت بار نظر میکند در وی یحیی میتا ویمیت

حیا ویغنی فقیرا ویفقر غنیا ویعز ذلیلا ویذل عزیزا اعلای لوح بعرش مجید پیوسته واسفل وی بر کنار ملک کریمی استقرار پذیرفته واز قسم چهارم ماه واز قسم پنجم آفتاب را بیافرید نقل است که دریا در زیر آسمان پدید آورده بسنگ مغناکی ان یا پنصد ساله راه معلقش در هوا بداشت بقدرت خویش که یکقطره از وی متقاطر نمیگردد ولیکن آفتاب وماه را در روی جاری گردانید وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله سوگند یاد کرد که بدان خدائیکه جان محمد در قبضه قدرت اوست جل جلاله که اگر نه آن دریا بر روی آفتاب حجاب گشتی هرچه بر روی زمین ست از تاب آفتاب همه بسوختی از اشجار واحجار وغیر آن واگر نه این دریا بر روی ماه نقاب کشیدی مجموع خلائق مفتون حسن ماه گشتی تا بحدیکه عبادت او کردندی ومعبودی او را پرستیدندی الا ما شاء الله آن بعمه من اولیائه واهل طاعته ودر ریاض المذکرین میگوید که عرصه آفتاب هزار هزار وچهار صد هزار فرسنگ ست هر روز او را هفتاد هزار از عرش بپوشانند وحرارت از نور بوی میدهند وروز دیگر آن حرارت از وی سلب میکنند وبجهنم می اندازند چون روز قیامت شود تمامی انوار او را بعرش منتقل گردانند ومجموع حرارت او را در جرم آفتاب مندرج گردانند تا ظلمتش بغایت وحرارتش بنهایت رسد واو را بر روس خلائق جمل گز نزدیک بدارند فما ظنک بحال الخلائق من حرها والله العاصم واز قسم ششم بهشت آفرید وانرا مسکن اولیا ومنزل اصفیا گردانید وبه پنج چیز زینت بیارا ستند بامر معروف ونهی منکر وسخاوت نفس واجتناب از گناه

وقیام بحمد و ثناء الله تعالی و از قسم هفتم روز را بیافرید و آن را محل عیش و مکاسب خلایق
گردانید و از قسم هشتم ملائکه را بیافرید و ایشان را اصناف مختلفه ساخته بعبادت
خود و استغفار مومنین و مومنات مشغول گردانید و از قسم نهم کرسی را بیافرید
از یکدانه لولو و او را بر آسمانها محیط گردانید و هفت آسمان و زمین را در مطابقه
آن چون حلقه ساخت در بیابانی و بر یمین او ده هزار کرسی بنهاد و بر یسار او
ده هزار کرسی بر هر کرسی فرشته نشسته و آیة الکرسی میخوانند و ثواب آن
در نامه اعمال قاریان آیة الکرسی مینویسند از محبان محمد صلی الله علیه وسلم
وحق تعالی بقلم قدرت این آیه کریمه را بخودی خود بر حوالی کرسی مثبت ساخته
و هر که بقراءات این آیه متبرکه اقدام نماید حضرت خداوندی روز قیامت
بوزن کرسی ثواب در کفه حسنات او پدید آرد و بالله التوفیق و از قسم
دهم ذره وجود محمدی صلی الله علیه وسلم مخلوق شد و ذره عبارت از
خاکیست پاک که در و درج ذره نور محمدیست و اصل هیئت حضرت احمدی
صلی الله علیه وسلم و بروایتی از جزو دهم روح محمدی را خلق فرمود و او را
بر یمین عرش بداشت و به تسبیح تقدیس خود مشغول گردانید در مدت چهار هزار
سال والله اعلم انتهی از این روایت که ابوموسی مدینی که جلائل و عقائل محدثین
از طبقات سبکی و اسنوی و امثال آن ظاهرست و ملاعین نواصب شهرت و اعتبار
آن نموده ظاهرست که تقدم نور نبوی بچندین وجوه زاهره و اسباب باهره
دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد و فضائل عظیمه و محامد فخیمه در ضمن آن
منطوی و مندرج ست پس افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام که نور

آنجناب

آنجناب با نور نبوی متحد بوده قطعا و حتما ثابت و این عوالی فضائل و
جلائل مآثر برای نور آنحضرت حاصل شده بر توضیح تقدم اغیار برین نور الانوار
و مبدا خلقت انبیای اخیار بر ارباب اذهان سلیمه و صوائب افکار واضح
کالشمس فی رابعة النهار و سعید کازرونی در منتقی گفته و قیل کان
روحه صلی الله علیه وسلم مثل طیر ابیض تحت بحر سمی بحر
الرحمة وهو دون العرش فانغمس فیها اربعمائة الف سنة یسبح
باربع تسبیحات سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان القدیر
الذی لا یزول سبحان الکریم الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی
لا یعجل فلما خرج من البحر کان له مائة واربعة وعشرون الف
جناح فقطر من کل جناح قطرة وخلق من تلک القطرة نورهم
وخلق الله منها ارواح الانبیاء جمیعا علیهم السلام فذلک
قوله ثم اورثنا الکتاب یعنی من بعد جعلنا روحک عنصر ارواح
الانبیاء اورثنا الکتاب وقیل ان نوره لما ارتفع منها تنفس بمائة
الف واربعة آلاف وعشرین نفسا فکان من تنفسه ارواح الانبیاء
ثم نفس ارواح الانبیاء وکان ارواح الصدیقین من تنفسهم
و در معارج النبوة بعد روایت اولی که مذکور شد گفته روایت دوم
در نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در سیر شیخ سعید کازرونی
وارد است که چون نور کامل السرور حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
مخلوق گشت بر صورت مرغ سفید در بحر رحمت که نزدیک عرش ست

چهار هزار سال غوطه خورد وباین چهار کلمه تسبیح میگفت سبحان العلیم
الذی لا یجهل سبحان القدیر الذی لا یزل سبحان الکریم الذی لا یبخل
سبحان الحلیم الذی لا یعجل چون از آن بحر بیرون آمد وی را صد وبیست وچهار
هزار بال بود واز هر بال او قطره فرو چکید واز هر قطره نور پیغمبری مخلوق گشت
وارواح پیغمبران علیهم السلام از آن آفریده شدند وبروایت دیگر چون نور محمد
صلی الله علیه وسلم از آن بحر بیرون آمد صد وبیست وچهار هزار نفس زد
ارواح پیغمبران علیهم السلام متکون شدند بعد از آن ارواح تنفسها زدند
ارواح صدیقان از انفاس انبیا علیهم السلام موجود شدند واز ارواح
صدیقان ارواح زاهدان از ارواح زاهدان ارواح مطیعان واز ارواح مطیعان ارواح
عاصیان متولد شدند واز اینجاست که همه ارواح مطیعان وعاصیان بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم محبت دارند بعد از آن آن خاک را که محل انقاط نور
آنحضرت بود بچهار قسم تقسیم گردانید از یک قسم آفتاب آفرید واز یک قسم ماه
واز یک قسم عمود هوا واز چهارم قندیلها وآن قندیلها را بسلسله معلق ساخته
یک سلسله بقا ودیگر عطا ودیگری لقا وآنرا بمعلاق عنایت در آویخت قطره
از آن خمیره دل فرو چکید جبرئیل علیه السلام را فرمود تا آن خاک را که بآن قطره مخمر
شده بود بر داشت وآنرا محل نور آنحضرت صلی الله علیه وسلم گردانید تا نوبت
تخمیر طینت آدم علیه السلام بعد از آن در میان دو ابروی آدم علیه السلام ودیعت
نهاد چنانچه در محل خود مبین گردد ان شاء الله تعالی ودلالت این روایت هم
مثل روایت سابقه بر کمال افضلیت واشرفیت واکرمیت وارجحیت نور

نبوی وخلق انبیا وملائکه علیهم السلام ودیگر مخلوقات شریفه از آن در کمال
وضوح وظهورست پس برای نور جناب امیر المومنین علیه السلام نیز کمال افضلیت
واشرفیت واکرمیت وارجحیت ثابت باشد وظاهر گردد که خلق انبیا وملائکه
وجنت وعرش وکرسی وغیر آن از نور آنحضرت ست وکفی به دلالة علی تقدمه
بعد سید الانبیاء علی سائر الخلق وجمیع الناس فتقدیم غیره
وتحکیمه علیه علیه السلام عین الخبط والوسواس واطاعة اول من قاس
وایقاع الناس فی الضلال والالتباس وحسین دیار بکری در خمیس میفرماید
وفی کیفیة خلق نوره صلی الله علیه وسلم وردت روایات متعددة
وحاصل الکل راجع الی ان الله خلق نور محمد صلی الله علیه وسلم
قبل خلق السموات والارض والعرش والکرسی واللوح والقلم والجنة
والنار والملائکة والانس والجن وسائر المخلوقات بکذا کذا الف
سنة وکان یرتع ذلک النور فی فضاء عالم القدس فتارة یامره
بالسجود وتارة یامره بالتسبیح والتقدیس وخلق له حجبا واقامه
فی کل حجاب مدة مدیدة یسبح الله تعالی فیه بتسبیح خاص
فبعد ما خرج من الحجب تنفس بانفاس فخلق من انفاسه ارواح
الانبیاء والاولیاء والصدیقین والشهداء وسائر المومنین
والملائکة کما روی عن جابر بن عبد الله الانصاری قال سألت
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اول شیء خلقه الله قال
هو نور نبیک یا جابر خلقه ثم خلق منه کل خیر وخلق بعده

کل شئ وحین خلقه اقامه قدّامه فی مقام القرب اثنی عشر الف
سنة ثم جعله اربعة اقسام فخلق العرش من قسم والکرسی من قسم
وحملة العرش وخزنة الکرسی من قسم واقام القسم الرابع فی مقام
الحب اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اقسام فخلق الخلق من قسم
واللوح من قسم والجنّة من قسم واقام القسم الرابع فی مقام الخوف
اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اجزاء فخلق الملائکة من جزء
وخلق الشمس من جزء وخلق القمر والکواکب من جزء واقام الجزء
الرابع فی مقام الرجاء اثنی عشر الف سنة ثم جعله اربعة اجزاء
فخلق العقل من جزء والحلم والعلم من جزء والعصمة والتوفیق من
جزء واقام الجزء الرابع فی مقام الحیاء اثنی عشر الف سنة ثم نظر
سبحانه الیه فترشح النور عرقا فقطرت منه مائة الف وعشرون
الفا واربعة الاف قطرة من النور فخلق الله سبحانه من کل قطرة
روح نبی اورسول ثم تنفست ارواح الانبیاء فخلق الله من انفاسها
نور الاولیاء والسعداء والشهداء والمطیعین من المومنین الی
یوم القیمة فالعرش والکرسی من نوری والکروبیون من نوری
والروحانیون من الملائکة من نوری وملائکة السموات السبع
من نوری والجنّة وما فیها من النعیم من نوری والشمس والقمر والکواکب
من نوری والعقل والعلم والتوفیق من نوری وارواح الانبیاء والرسل
من نوری والشهداء والصّالحون من نتائج نوری ثم خلق سبحانه

اثنی عشر حجابا فاقام النور وهو الجزء الرابع فی کل حجاب الف سنة
وهی مقامات العبودیة وهی حجاب الکرامة والسعادة والهیبة
والرحمة والرأفة والعلم والحلم والوقار والسکینة والصبر والصدق
والیقین فعبد الله ذلک النور فی کل حجاب الف سنة فلما خرج النور
من الحجب رکبه الله فی الارض وکان یضئ منه ما بین المشرق والمغرب
کالسراج فی اللیل المظلم ثم خلق الله آدم فی الارض ورکب النور فی
جبینه ثم انتقل منه الی شیث ومنه الی انوش وهکذا کان ینتقل
من طاهر الی طیب الی ان اوصله الله تعالی الی صلب عبد الله بن عبد المطلب
ومنه الی رحم آمنة ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سید المرسلین وخاتم
النبیین ورحمة للعالمین وقائد الغر المحجلین هکذا بدأ خلق نبیک
یا جابر ذکره البیهقی وسعید کازرونی در کتاب منتقی گفته وروی عن
جابر بن عبد الله انه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن اول شئ خلق الله قال هو نور نبیک یا جابر خلقه ثم خلق منه
کل خیر وخلق بعده کل شئ وحین خلقه اقامه قدامه فی مقام القرب
اثنی عشرة الف سنة ثم جعله اربعة اقسام خلق العرش من
قسم والکرسی من قسم وحملة العرش وخزنة الکرسی من قسم واقام
القسم الرابع مقام المحبة اثنتی عشرة الف سنة ثم جعله
اربعة اقسام فخلق الخلق من قسم واللوح من قسم والجنّة
من قسم واقام القسم الرابع فی مقام الخوف اثنتی عشرة الف سنة

ثم جعله اربعة اجزاء فخلق الملائكة من جزء وخلق الشمس من
جزء وخلق القمر والكواكب من جزء واقام الجزء الرابع في مقام الرجاء
اثني عشر الف سنة وجعله اربعة اجزاء فخلق العقل من جزء
والحلم والعلم من جزء والعصمة والتوفيق من جزء واقام الجزء الرابع
في مقام الحياء اثني عشر الف سنة ثم نظر الله سبحانه وتعالى
اليه فترشح النور عرقا فقطرت منه مائة الف وعشرون الفا
واربعة آلاف قطرة من النور فخلق الله تعالى من كل قطرة روح
نبي او رسول ثم تنفست ارواح الانبياء فخلق الله من انفاسهم
نور الاولياء والسعداء والشهداء والمطيعين من المومنين
الى يوم القيامة فالعرش والكرسي من نوري والكروبيون من
نوري والروحانيون من الملائكة من نوري وملائكة السموات
السبع من نوري والجنة وما فيها من النعيم من نوري و
الشمس والقمر والكواكب من نوري والعقل والعلم والتوفيق من
نوري وارواح الرسل والانبياء من نوري والشهداء والصالحون
من نتائج نوري ثم خلق الله تعالى اثني عشر حجابا فاقام النور وهو
الجزء الرابع في كل حجاب الف سنة وهي مقامات العبودية وهي
حجابات الكرامة والسعادة والهيبة والرحمة والرافة والعلم
والحلم والوقار والسكينة والصبر والصدق واليقين فعبد الله
ذلك النور في كل حجاب الف سنة فلما خرج النور من الحجب ركبه

بجانبه في الارض وكان يضيء منه ما كان بين المشرق والمغرب
كالسراج في الليل المظلم ثم خلق الله آدم من الارض وركب فيه النور
في جبينه ثم انتقل منه الى شيث وكان ينتقل من طاهر الى طيب
ومن طيب الى طاهر الى ان اوصله الله الى صلب عبد الله بن
عبد المطلب ومنه الى رحم امي آمنة ثم اخرجني الى الدنيا فجعلني
سيد المرسلين وخاتم النبيين ورحمة للعالمين وقائد الغر المحجلين هكذا
بدأ خلق نبيك يا جابر و ملا معین در معارج النبوة در بیان روایات
معتبره مشهوره در باب نور نبوی گفته روایت سوم در کیفیت ایجاد نور
و بیرون آوردن مکنونات از وی هم در سیر گازرونی رحمه الله آورده است
و نقل از جابر بن عبد الله انصاری کرده رضی الله عنه که گفت از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم سوال کردم از اول چیزیکه حق تعالی بیافریده بود
آنحضرت فرمود هو نور نبیک یا جابر آن نور پیغمبر تو بود یعنی اول آن نور
مخلوق شد و همه اشیا از وی مکون گشت چون نور وافی السر ادکن بکون
بهامون ظهور آمد او را حضرت خداوندی جل جلاله دوازده هزار سال در مقام
قرب بداشت بعد از آن آنرا بچهار قسم گردانید از یک قسم عرش را آفرید و از قسم
دیگر کرسی و از قسم دیگر حمله عرش و خزنه کرسی پس قسم رابع را دوازده هزار سال
دیگر در مقام محبت بداشت بعد از آن قسم را بچهار قسم گردانید
از یک قسم قلم را بیافرید و از قسم دیگر لوح را و از قسم دیگر بهشت را و قسم
چهارم را در مقام خوف دوازده هزار سال دیگر بداشت بعد از آن

بچهار قسم گردانید ملائکه را از یک قسم آفرید و آفتاب را از قسم دیگر و ماه را از قسم دیگر
و قسم رابع را در مقام رجا دوازده هزار سال دیگر بداشت بعد از آن او را باز بچهار
قسم منقسم گردانید عقل را از یک قسم آفرید و علم را با حلم از قسم دیگر و عصمت را با توفیق
از قسم دیگر و قسم چهارم را در مقام حیا دوازده هزار سال دیگر بداشت بعد از آن
بران قسم نظری انداخت از غایت حیا در عرق گردید صد و بیست و چهار هزار
قطره نور از وی متقاطر گشت از هر قطره ازین قطرات روح پیغمبری مکون شد
بعد از آن ارواح انبیا علیهم السلام تنفسها نمودند و از انفاس ایشان ارواح اولیا
و شهدا و سعدا و مطیعان که تا بقیامت خواهند آمد موجود شد بعد از آن فرمود
صلی الله علیه وسلم که عرش و کرسی از نور منست و عقل و علم از نور منست و آفتاب
و ماه و کواکب از نور منست و ارواح رسل از نور منست و ارواح انبیا و صلحا و صدیقان
همه از نور منست بعد از آن فرمود که حق تعالی دوازده حجاب بیافرید و آن قسم
رابع را که از نور من بود در هر حجابی هزار سال بداشت بعد از آن که ازین حجابها
بیرون آمد حق تعالی او را با جزای ارضیه ترکیب فرمود و آن نور پاک از آن درج
خاک روشنائی می افروخت چنانچه سراج سواد در لیله داج و از مشرق تا مغرب
منور میساخت بعد از آن حق تعالی آدم صفی را علیه السلام تسویه قالب فرمود
و آن نور مرا در جبین وی ودیعت نهاد بعد از آن از وی منتقل شد بشیث علیه السلام
و بعد از آن از اصلاب طیبه بارحام طاهره منتقل میگشت تا بعبد الله بن
عبد المطلب سید و از وی برحم آمنه منتقل شد بعد از آن مرا بدنیا بیرون آورد
فجعلنی سید المرسلین و خاتم النبیین سرآمدترین همه سروران *

گزیده تر از جمله پیغمبران * گر آدم ز جنت در آمد بخاک * شد این گنج خاکی بر ایوان پاک
گر آمد برون ماه یوسف ز چاه * شد این چشمه از چاه بر اوج ماه * و گر خضر بر آب
حیوان گذشت * محمد ز سرچشمهٔ جان گذشت * ز داود اگر دور درعی گذاشت
محمد ز ره صد درع داشت * سلیمان اگر تخت بر باد بست * محمد ز بازیچه
باد رست * و گر طارم موسی از طور بود * سراپرده احمد از نور بود * و گر مهد
عیسی بگردون رسید * محمد خود از فهم بیرون پرید * توان چشمهٔ کاب تو هست پاک
بآن آب شسته شده روی خاک * توئی چشم روشن کن خاکیان * نوازنده
جان افلاکیان انتهی و دلالت این روایت بر افضلیت نور نبوی بر سائر مخلوقات
و تحقق تقدم و تحکم احدی بران حضرت ظاهر است و چون نور جناب امیر المؤمنین
علیه السلام متحد با نور آنحضرت هم کالشمس فی رابعة النهار و اصبح عند الاسفار
و نهایت شجاعت و فظاعت تقدم اخیار بران سرور اهل بیت اطهار
علیه آلاف سلام الله ما تتابع اللیل و النهار هویدا و آشکار باشد
شهاب الدین احمد قسطلانی در مواهب لدنیه گفته روی عبد الرزاق
بسنده عن جابر بن عبد الله الانصاری قال قلت یا رسول الله
بابی انت و امی اخبرنی عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل الاشیاء
قال یا جابر ان الله تعالی خلق قبل الاشیاء نور نبیک من نوره فجعل
ذلک النور یدور بالقدرة حیث شاء الله تعالی و لم یکن فی ذلک
الوقت لوح و لا قلم و لا جنة و لا نار و لا ملک و لا سماء و لا ارض
و لا شمس و لا قمر و لا جنی و لا انسی فلما اراد الله تعالی ان یخلق الخلق

قسم ذلک النور اربعة اجزاء فخلق من الجزء الاول القلم ومن الثانی
اللوح ومن الثالث العرش ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول
حملة العرش ومن الثانی الکرسی ومن الثالث باقی الملائکة ثم قسم
الرابع اربعة اجزاء فخلق من الاول السموات ومن الثانی الارضین
ومن الثالث الجنة والنار ثم قسم الرابع اربعة اجزاء فخلق
من الاول نور ابصار المومنین ومن الثانی نور قلوبهم وهی المعرفة
بالله ومن الثالث نور السنتهم وهو التوحید لا اله الا الله محمد
رسول الله الحدیث دلالت این روایت بر افضلیت نور نبوی هم بر
بدلالت روایت سابقه هست والتقریب ظاهر والمطلوب باهر
وملا معین در معارج النبوة در بیان روایات معتبره مشهوره در نور نبی
گفته روایت چهارم در نور سید المرسلین صلی الله علیه وسلم آنست که شیخ
نجم الدین رازی قدس سره در مرصاد العباد ایراد فرموده که چون خواجه
صلی الله علیه وسلم زبده و خلاصه موجودات و ثمره شجره کائنات بود
لولاک لما خلقت الافلاک سبب موجودات همو آمد چرا که آفرینش
مثال شجره است و خواجه علیه السلام ثمره آن شجره و شجره بحقیقت از تخم
ثمره باشد پس حق تعالی چون خواست که موجودات را از تخم عدم بفضای
وجود آرد اول نور محمدی را صلی الله علیه وسلم از پرتو نور احدیت خود پدید
چنانکه لسان نبوت ازان معنی بدین عبارت اشاره فرموده که انا من الله
والمومنون منی بعد ازانکه نور بعالم ظهور آمد حق تعالی بنظر محبت در ان

نگریست حیا بروی غالب شد قطرات از وی مترشح گشت ارواح جمیع انبیا
علیهم السلام از قطرات نور محمدی صلی الله علیه وسلم مخلوق گشت پس از انوار
ارواح انبیا ارواح اولیا بیافرید و از انوار ارواح اولیا ارواح مومنان و از
انوار ارواح مومنان ارواح عاصیان و ارواح منافقان و کافران بیافرید بعد
ازان از اصناف ارواح انسانی ارواح ملکی بیافرید و از ارواح ملکی ارواح جنی
بیافرید و از ارواح جنی ارواح شیاطین و مرده و ابالسه بیافرید به تفاوت
مراتب و احوال ایشان باز از درد ارواح انسانی ارواح حیوانات بتفاوت بیافرید
آنگه انواع ملکوتیات و نفوس نباتات و معادن و مرکبات و مفردات عناصر پدید آورد
پس مجموع مکونات علویه و سفلیه و ملکیه و ملکوتیه از نور حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم مخلوق گشت وانی وان کنت ابن آدم صورة فلی فیه
معنی شاهد بابوتی یعنی هنوز مصوران صورت ذرات کائنات مفردان
سور آیات بینات رقم تصویر بر تخت تخمیر طینت آدم علیه السلام نکشیده بودند
و باثار شعشعه اشعه انوار روح نوازی کاشانه بینش را منور نگردانیده هنوز آدم
میان آب و گل بود که او شاه جهان جان و دل بوده هنوز نوح از برای فتوح کشتی
نتراشیده بود که آن بادهٔ نثار فضل و مرحمت بر بام حقش پاشیده هنوز از برای
ابراهیم منجنیق نساخته بودند که استادان فضل ربانی منجوق کامرانی او پرداخته
بودند هنوز موسی حلقه تقاضا بر در حجره ارنی فرو نکوفته بود که او صفه بار
لن ترانی بکسر را بچاره و بی ارنی رو رفته هنوز عیسی بسیاح افلاک خیمه اقامت نزده بود
که او محرم حرم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی شده بود

احمد مرسل آن خلاصهٔ کون ٭ پرده پوش احمد از عین ٭ روشنائی چراغ یقین ٭ پیش رو
شمع بازپسین ٭ انبیا پیش آن خجسته چراغ ٭ طفل گهواره در مقام بلاغ ٭ نون
نون یک رقم ز خامهٔ او ٭ لوح محفوظ زیر نامهٔ او ٭ در سرشت خود از دقیقه
ذات پاکش خمیر مایه کون ٭ نه سپهر از وجود او شده چیز ٭ بلکه هر ده هزار عالم
نور او را زمین بهون داده ٭ آسمان و زمین از و زاده ٭ زبدهٔ هر چه بود هر چه
دولتی زین بزرگتر چه بود ٭ هستی از وی علم برآورده ٭ او تفاخر به نیستی کرده
وملک العلما شهاب الدین دولتابادی در هدایة السعدا گفته الجلوة
الحادیة عشر فی کرامة المنشود در شرح حدیث اول ما خلق الله نوری
آورده است چون حضرت عزت نور محمد آفرید آن نور را دو منشور بود از ق
نور لب بر آمد از ان هفت دریا شد کل شیٔ حی من الماء از ان گشت تا
روی خود را از ان آب نشوید لائق عباده نباشند و پاکی بجا آب از ینجاست
پس فرمان شد ای نور منشور خود بجنبان یک لک و بست و چهار هزار قطره چکید
از هر قطره پیغمبری شد باز فرمان آمد که ای نور بجنبان این منشور راست دو قطره
چکید از ان جبرئیل و میکائیل شد و از منشور چپ دو قطره چکید از ان اسرافیل و
عزرائیل شد باز از منشور راست یک قطره چکید و از ان آفتاب و از قطره منشور
چپ ماهتاب شد باز منشور راست هشت قطره چکید از ان هشت بهشت
و از منشور چپ هفت قطره چکید از ان هفت دوزخ شد باز از منشور
قطره چکید از ان هفت آسمان و از قطره منشور چپ هفت زمین شد
همه چیز بطفیل محمد و برای ست لولاک لما خلقت الافلاک سر اعجب

ازین عبارت ظاهر است که از قطرات نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم خلق جمیع انبیا و مرسلین و خلق ملائکه مقربین و خلق شمس و قمر و جنت و آسمان
و زمین ست و هر چیز بطفیل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم برای
آنحضرت ست و لولاک لما خلقت الافلاک بر همین معنی دلالت دارد و چون
نور جناب امیرالمومنین علیه السلام متحد بوده با نور جناب سرور کائنات
علیه وآله الآف التحیات والتسلیمات پس خلق جمیع انبیا و مرسلین و ملائکه و دیگر
مخلوقات بطفیل جناب امیرالمومنین علیه السلام هم باشد و همه مفضول و
مرجوح باشد و جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم افضل خلق باشد و بدیهی ست که سوای جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم تقدم احدی برین نور انور و ضوء ازهر و مجد اطهر و اصل افخر
و شرف اکبر وجهی از جواز ندارد و پس خلافت بلافصل آنحضرت و بطلان تقدم
تیمی و عدوی و اموی بر آنحضرت مثل شمس تابان و صبح درخشان و روشن و نمایان
والحمد لله المنان الحنان الموفق لایضاح الحجة باوضح البیان و کسر
فقرات ظهور ارباب الحقد والشنان و ملا معین در معارج النبوة گفته روایت
بنجم از روایات معتبره در باب نور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تفسیر بحر العلوم
امام نجم الدین عمر نسفی رحمه الله آورده و در روایت مرصاد نیز آن متفق ست که
نور حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله پیش از تمامی موجودات بهزار سال
و ششصد و هفتاد هزار سال موجود شد و از برای آن نور ده و از ده حجاب
ترتیب کردند حجاب قدرت و حجاب عظمت حجاب منت حجاب رحمت حجاب

سعادت حجاب کرامت حجاب منزلت حجاب هدایت حجاب نبوت حجاب رفعت حجاب هیبت
حجاب شفاعت بعد از آن نور کامل السرور آن سرور مطلع انوار حضرت صلی الله علیه
وسلم را در هر حجاب ازین حجب آن مقدار که اراده ازلیه بدان تعلق گرفته بود بداشت
مثلا در حجاب قدرت دوازده هزار سال نگه داشتند و بتسبیحش مشغول گردانیدند
و تسبیح او درین حجاب آن بود سُبحَانَ رَبِّیَ الاَعلی و در حجاب عظمتش یازده هزار
سال بداشتند و دران حجاب تسبیحش این بود سبحان عالم السر و الخفیات و در حجاب منت
ده هزار سال بدین تسبیح مترنم بود که سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب رحمت
نه هزار سال بداشت حضرت خداوند را باین تسبیح میستود که سبحان الحی القیوم
و در حجاب سعادت هشت هزار سال باین تسبیح مبادرت مینمود که سبحان من
هو دائم لا یسهی و در حجاب کرامت هفت هزار سال باین تسبیح مبادرت
مینمود که سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب منزلت شش هزار سال باین
تسبیح قیام مینمود که سبحان العلیم الحلیم و در حجاب هدایت پنجهزار سال
ورد وی این بود که سُبحَانَ ذی العرش العظیم و در حجاب نبوت چهار هزار
سال ملازمت این ذکر می نمود سبحان ربک رب العزة عما یصفون و در حجاب
رفعت سه هزار سال باین تسبیح تکرار میفرمود سبحان ذی الملک و الملکوت
و در حجاب هیبت دو هزار سال این تسبیح میخواند که سبحان الله و بحمده
و در حجاب شفاعت یکهزار سال این تسبیح بر زبان میراند که سُبحَانَ
ربی العظیم و بحمده و بر روایتی در هر یک ازین حجابها دوازده هزار سال
بداشت و چون ازین حجابها بیرون آمد در ده دریا او را غوطه فرمودند دریای

شفاعت و دریای نصیحت و دریای شکر و دریای صبر و دریای سخاوت و دریای
انابت و دریای یقین و دریای علم و دریای محبت و در دریای شفاعت هزار سال
شنا میکرد و میگفت ربی ربی و در دریای نصیحت دو هزار سال سباحت
مینمود و میگفت الهی الهی و در دریای شکر سه هزار سال شناوری میکرد
و میگفت سیدی سیدی و در دریای صبر چهار هزار سال سباحت میکرد
و میگفت که یا اَحَدُ یا اَحَد و در دریای سخاوت پنجهزار سال دیگر غواصی
میفرمود و میگفت یا واحِدُ یا واحِد و در دریای انابت شش هزار
سال سباحت مبادرت میجست و میگفت یا فرد یا فرد و در دریای
یقین هفت هزار سال شنا میکرد و میگفت یا علی یا علی و در دریای علم
هشت هزار سال غواصی میکرد و میگفت یا عظیم یا عظیم و در دریای
قناعت نه هزار سال تردد مینمود و میگفت که یا رؤف یا رؤف و در
دریای محبت که دریای دهم است ده هزار سال تعمق مینمود و میگفت سبوح
قدوس رب الملائکة و الروح یا الله یا کریم انگاه بر گوشه دریای
دهم بساطی از نور بیافرید به بزرگی هفتاد برابر هفت آسمان و زمین و دران
بساط هفتصد مقام بیافرید مقام اول توحید مقام دوم معرفت مقام
دیگر ایمان مقام دیگر اسلام مقام دیگر خوف مقام دیگر رجا مقام دیگر شکر
مقام دیگر صبر مقام دیگر خضوع مقام دیگر خشوع مقام دیگر انابت
مقام دیگر خشیت مقام دیگر هیبت مقام دیگر حیرت مقام دیگر قناعت
مقام دیگر تفویض مقام دیگر ارادت دیگر مقامها تا مقام آخرین مقام

محبت نور کامل السرور سید صلی الله علیه وسلم درین هفتصد مقام [illegible]
هفتاد هزار سال ماند چون ازین هفتصد مقام درگذشت خطاب آمد که ای
حبیب من من کیستم الهام یافت تا گفت تو خدای منی و آفریدگار منی
پروردگار منی روزی دهنده منی زنده کننده منی میراننده منی [illegible]
که ای نور حبیب من نیکو شناختی مرا اکنون چنانکه شناختی بپرست [illegible]
تا همه دانند که نشان درستی معرفت مشغولیست بخدمت گشت اول [illegible]
یدی الله هفده هزار سال بقیام بایستاد و بعد از آن حضرت جلال
احدیت جل جلاله از یک قبضه از نور ذات خود بروی ریخت در برابر آن
عطیه نور حضرت محمدی صلی الله علیه وسلم سجده تحیت بجا آورد بدان سجده
نظر خاص متوجه او گشت و قرب اختصاص یافت بجهت ادراک نیل سعادت
در برابر آن سجده نماز صبح بروی و امت او فرض شد باز برخاست و
هزار سال دیگر در مقام خدمت بقیام بایستاد و باز بخلعت دیگر از نور [illegible]
در وی پوشانیدند او نیز در برابر آن عطا سجدهٔ شکر تا نیایش [illegible]
بدین سجده نماز ظهر بروی فرض شد همچنین پنج نوبت قیام [illegible]
هر قیامی هفده هزار سال توقف میفرمود و خلعت نور می یافت و در
برابر آن سجدهٔ شکر بجا می آورد و در برابر هر سجده نماز بروی فرض میشد
تا این پنج وقت نماز معهود از آن قبه بر وی فرض شد آنگاه برادای دوگانه منوال
این نمازها که مشتمل است بر ارکان معلومه و اذکار مفهومه موفق گشته اما
چندین هزار سال بایست تا آن نماز با تمام رساند مثلا هزار سال تکبیر [illegible]

بگذرانید

بگذرانید و هزار سال دیگر در قیام و هزار سال در رکوع و هزار سال در قومه و هزار
سال در سجده و هزار سال در جلسه و هزار سال در سجده دوم بگذرانید همچنین
رکعت دوم بدین منوال چون بتشهد آمد هزار سال دیگر در تشهد بگذاشت
آنگاه بدست راست سلام داد و هزار سال دیگر بدان مصروف ساخت و بدست
چپ سلام داد و هزار سال دیگر بدان پرداخت چون از نماز فارغ شد خطاب آمد
که ای نور حبیب من خدمت پسندیده بجا آوردی اکنون از من خلعتی بخواه گفت
الهی چنان دانسته ام که مرا مقتدای قومی خواهی گردانید و ایشان را امت و تبع
من خواهی ساخت و این نماز با این ارکان بر ایشان فرض خواهی گردانید و مقرر است
که بمقتضای بشریت در ادای طاعت تقصیرات واقع خواهد شد من این نماز
خود را امروز در کار ایشان میکنم و خلعت مغفرت از برای ایشان میطلبم خطاب
آمد که ای نور حبیب من نیکو خلعتی خواستی من نیز همچنین از تو پسندیدم چون
نور خواجه علیه الصلوة والسلام از حضرت ملک علام جل جلاله این نواخت
مشاهده کرد بر خود بنازید صد هزار قطره نور از وی بچکید حق تعالی یک قطره را
از آن قطرات در نظر قدرت خود در آورد و بعدد بیست و چهار هزار قسم گردانید
و از هر قسمی روح پیغامبری بیافرید باز قطره دیگر را در نظر آورد و ده قسمت گردانید
از یکی جبرئیل آفرید و از یکی میکائیل و از دیگر اسرافیل و از دیگری عزرائیل و از
دیگری رضوان و از دیگری سکان عرش و از دیگری دردائیل و از دیگری حملهٔ عرش
و از دیگری [illegible] پس اینجا قسم دهم را در نظر قدرت در آورد و آن را ده قسم گردانید
از یک قسم عرش آفرید و از یک کرسی و از یک قسم لوح آفرید و از یک قسم قلم و از دیگر [illegible]

بهشت و از دیگری ماه و از دیگری آفتاب و از دیگری ستارها و از دیگری هشت
خلیفه رضوان با هر خلیفه هشتاد هزار فرشته و از قسم دهم جوهری بیافرید مسافت
وی چهار هزار سال راه طول وی و چهار هزار سال راه عرض وی پس بران
نظری کرد در اضطراب افتاده نیمی آب شد و نیمی آتش ازان آب دریاها [illegible]
پذیرفت بعد ازان این بحار در تموج در آمد از حرکات امواج دریاها [illegible]
گرفت و در هوا تمکن یافت انگاه آن آتش را که بواسطه اضطراب آن جوهر از نفس
نظر الهی جل جلاله و عم نواله تحصیل پیوسته بود بر این آب استیلا دادند تا آب
بجوش بر آمد و کفی بر روی آب پیدا شد زمین ازان آب موجود شد و بخار ازان
کف متصاعد گشت هیولای آسمان بصورت پیوست موجها متراکم شدند
از تراکم امواج جبال متکون شد برق عزت بلمعه بهار سید [illegible]
پدید آمدند و میان آهن و سنگ اصطکاک واقع شد آتش برافروخت
و ماده دوزخ وجود گرفت بعده بساط زمین را منبسط ساختند تا مسکن
حیوانات و وحوش و سباع و بهائم و طیور و هوام تواند بود و پس زمین را
هفت طبق ساخت و هر یکی را محلی تعیین فرمود و در هر طبقه جمعی از مخلوقات
ساکن گردانید انگاه از شعلات آن آتش قوم جان از جان داد و زمین را
بتصرف ایشان گذاشت و محل بهشت بر فوق آسمان هفتم و مکان دوزخ
در تحت زمین هفتم قرار گرفت بجهت روشنائی عالم و حساب بیش و کم
آفتاب و ماه و کواکب را از مطلع حکمت و مشارق قدرت تابان گردانید
و از مواد نور و ظلمت روز و شب پیدا گشت و در روایت دیگر در شرح

در هر عالی منظر بنظر رسیده چنانچه در هر صدف در سلک ضبط در کشیده
که آن جوهر که اصل ماده اجرام علوی و اجسام سفلی بود جوهری بود بس
نورانی چنانچه شرح کمال و وصف جمال آن بتوصیف هیچ وصافی مبین نگردد
و آن جوهر در عظمت چهار صد برابر تمام عالم بود چون بنظر هیبت در وی نظر
نمود بشگافت و منقسم بسه قسم شد ثلثی ازان آب شد و ثلثی نار و ثلثی نور
آب با نار بیامیخت دخانی ازوی متصاعد گشت و ازان امواج پدید آمد
آسمان از دخان و زمین از زبد و جبال از امواج متکون شدند بعد ازان
آن نور را منشعب بسه شعبه گردانید یک شعبه در اعلی و شعبه دیگر در اسفل
و شعبه دیگر در اوسط قرار یافته از شعبه سفلی آفتاب و ماه و نجوم و اجرام
نورانیه علویه مخلوق شد و از شعبه وسطی عرش و کرسی و جنان عالیه
متکون گشت و آن نور اعلی را که عبارت از شعبه علیاست در خزائن
ملکوت و کنوز سر وجود خویش ودیعت نهاد تا بر مقتضای حکمت بالغه
در محل مناسب ودیعت نهد بعد ازانکه ارباب معرفت از حجلات غیب بر بساط
شهادت با انبساط عشق و محبت قدم بیرون نهادند تزئین افهام
عاقلان و تنویر قلوب عارفان و تشریح اسرار موحدان و انکشاف استار
پیغمبران علیهم السلام ازان قطعه نور که بر همه سابق و از همه اعلی بود
متحقق گشت اما انچه ازان حصه حضرت رسالت و نصیب این شاه
بارگاه جلالت صلی الله علیه وسلم بود در خزائن قدرتش مستور بماند
تا وقت ظهور آنحضرت صلی الله علیه وسلم شد از خزائن قدرت بصحرای

بیرون آورد و ذات بابرکات محمدی صلی الله علیه وسلم بدان بیارست و بیرون
هزار عالم را بان نور کامل السرور گردانید مجملا الی الروایة الاولی پس حق
حبیب را صلی الله علیه وسلم فرمان آمد که تا بساق عرش آید هفت هزار سال
اندر ساق عرش میتافت و تسبیح و تهلیل میگفت از انجا بلوح آمد چهار سال
دیگر در لوح نور می افروخت از انجا بکرسی آمد چهار سال دیگر در کرسی نور جان
میداد و زبان بتسبیح میکشاد انگاه فرمان آمد بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل
عزرائیل علیهم السلام که بزمین روید و از ان محل که جائی روضهٔ مطهر است
مقدار خاک پاک جنت تمهید مهد نور صاحب عهد لولاک صلی الله علیه
وسلم ترتیب نمایند چون فرمان حق سبحانه وتعالی بزمین رسانیدند از
شوق آن زمین بخود بجوشید و بشکافت و خاک پاک سفید چون کافور ظاهر گشت
جبرئیل علیه السلام از ان خاک پاک شوق ناک مقدار مثقالی بگرفت و بعالم
مراجعت نمود فرمان آمد که ای جبرئیل بهشت رو و مقدار کافور و مشک و
زعفران و سنبل و ماء معین و سلسبیل و شراب تسنیم ترتیب کن و این همه را انجا
بیار جبرئیل علیه السلام حکمت آن استفسار نمود خطاب آمد که از کافور
استخوان محمد را صلی الله علیه وآله وسلم بیافرینم و از زعفران پی او ترتیب کنم
و از مشک خون او و از سنبل موی او و از سلسبیل مخ او و از شراب معین آب
دهان او و از تسنیم عبارت او بیافرینم و او را سخن گوی جمع و شفیع
جمیع خلایق گردانم چون آن گل ساخته شد و آن ماده درج در وجود باجود
محمدی صلی الله علیه وآله وسلم پرداخته گشت فرمان آمد که ای جبرئیل

در شب افروز را بر گرد اطباق سموات بگردان و اندر انجمن ملائک جلوه داده در
جویهای بهشت آنرا غوطه ده و در بر و بحر عالم او را بر خلائق عرض کن و منادی
کن هذا طینة حبیب رب العالمین وشفیع المذنبین مشهور
فی الاولین و مذکور فی الاخرین بعد از ان از ان گل پرداخته و آن درج
نورانی ساخته را چون قندیلی در ساق عرش مجید در آویختند و آنرا محل نور
خواجه صلی الله علیه وسلم گردانیدند و آن نور کامل السرور دران قندیل
با تجبل بود تا وقت ساختن کالب آدم شد علیه السلام در میان دو ابروی
آدم علیه السلام مغاکی مانده بود آن طینت که تعبیر از ان بذره میکنند در ان
محل قرار گرفته چون روح در بدن آدم علیه السلام در رسیدند آن نور از میان
دو ابروی وی چنان میتافت که زهره در آسمان تابد چنانچه در محل خود مستوفی
مبین گردد انشاء الله تعالی این بود خلاصه روایات که بنظر رسیده بود و
روایات دیگر نیز آورده است که بحسب تقدیم و تاخیر و کیفیت و کمیت فی الجمله اختلاف
دارد بانچه مذکور شد فالمجموع روایات متفق است بر ینکه اصل الاصول
آفرینش و ابو الاشیاء در عالم دانش و بینش بیگمان بیقین نور حضرت
سید المرسلین و خاتم النبیین بود صلی الله علیه وسلم و بیان آن بر سبیل تفصیل
بعد ازین داده خواهد شد بتحقیق در سلسله مخلوقات و رابطه موجودات
نخستین تا غایت مقصود از وجود هژده هزار عالم و غرض از ایجاد بنی نوع آدم ذات
بابرکات خواجه ما بود صلی الله علیه وسلم ای درویش اگر دیدهٔ بصیرت
[illegible] با وجود [illegible] شود [illegible] اقبال [illegible] گشاید [illegible]

طوائف ارباب عواطف را در حیطهٔ ظل ظلیل تربیت نپرورانیدی و قلادهٔ تمجید بر عرش مجید که انداختی که الرحمن علی العرش استوی اگر نه تقدیر تحریر دیوان تقدیر جاکران احمدی بودی قم قسم بر عنوان منشور قلم که بر کشیدی که ن والقلم وما یسطرون اگر احاطت دوائر افلاک بر مراکز کرهٔ خاک نه از برای ترتیب ملازمان خواجه لولاک بذ وارف عوارف نعم عالم پاک بودی هرگز طیلسان مدحت وسعت بر دوش کرسی نیفتادی که وسع کرسیه السموات والارض اگر نه سمند دوندهٔ تیزگام باصرهٔ ناظرهٔ او در ریاض زاهرهٔ ناضرهٔ این سبزه زار فلک بجودت مبادرت جستی هرگز بشقائق کواکب مزین نگشتی وزیناها للناظرین اگر خیمهٔ جلالت و شادروان سلطنت و جاهت او برین فرش غبرا و بساط بسیط مربوط و مضبوط نبودی یکسان زندی هرگز توقیع استقاش بر منشور ارض او بر نکشیدی و الارض فرشناها فنعم الماهدون اگر نه چراغ هدایت وبالنجم هم یهتدون از جهت اهتدای امتش بدست نجوم یار جوم که نور انوار هدایت شعار اصحابی کالنجوم ندادی هرگز لباس نور و خلعت ظهور درنپوشیدی و جام تزیین انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب ننوشیدی وچادر شب نگاری آسمان از ابر درو مروارید از اجرام اجسام خود ندیدی و بساط پاسون بوقلمون را منقوش بنقوش نفوس موالید از شحات ارقام اقلام خود نیافتی پی جی روش اگر نه نور این سید برگزیده و روشنائی هردو دیدهٔ نه زحل تاج مکلل بر فرق داشتی و نه دملاج مدول در برابر او بنگاشتی نه قدر منشور قضا بنام مشتری بنوشتی و نه سجلات در محاضر افلاک مبرهن باحکام او ساختی

نه مریخ را خنجر تغلب بر دست و نه رماح زنگاری معلق بر شست بودی و نه خورشید جمشید آسای فلک پیمای را نقرهٔ خنگ دولت در صطبل مشرق سر از مخلاه طلوع بیرون کردی و نه این قندیل پر آتش جرم نیر اعظم آفتاب بر طاق محراب فیروزهٔ فلک شش روزه مانند گل لعل در شقهٔ بیضا تابان گشتی و نه زهره را در قصر سوم دف شغب در کف طرب بودی و نه در بزم حریفان طرب خانهٔ افلاک بطمع پیمان صوامع علوی را از سماع سرود رود خود در رقص آورده می زد و بر خطار از نقطه در یاقوت نوک خامهٔ تقدیر بر صفحهٔ شب از مشک اذفر رقم زدی و نه از قمار در ره کافوری میل زرین نقش بیاض بر دیباچهٔ روز ظاهر کردی ماه منور بر شکل صحن سیمین پر زر یا بر شکل طبق مرصع بلآلی و جواهر یا بر شکل مجن منقض کسری و قیصر یا بر شکل شمسه مدور پیکر یا بر شکل آئینهٔ گیتی نمای جمال منظر یا بر شکل دف در کف مطربان سیمین بر یا بر شکل دائرهٔ خد معشوق سروقد دلبر در فضای هوای این گنبد نیلگون اخضر جمال انور نمودن گرفتی نی آب را رقت بودی و نه هوا را لطافت نی آتش حرارت نمودی و نی خاک را کثافت جواهر زواهر در معادن متمکن نگشتی ظروف و مظروف با یکدیگر مقارن نیامدی ممکنات در اماکن متوطن نبودی ملائکهٔ ملکوت در زاویه و بواطن متمکن نغنودی نه شگوفه طری بودی در مرغزار نه بنفشه نیلوفری بودی نه سبزه زار نه نرگس ناتوان بیمار نه سوسن ده زبان طرار نه گل نورسته و ناز پرورده نگار نه گل سرخ فرخ رخ گلعذار نه صد برگ خرقه سبز و سفید دستار نه نیلوفر با فرعالی مقدار نه بید با تابید خنجر وار نه سر کوتاه دست خوش نما

نه اطوار طیار در اقطار گلزار چکاوک نوا پرداز در جو هوا طیاره و نه کبک دری خرامان در کهسار نه بلبل نالان در گلزار نه قمری سقری بر منار اشجار نه کبوتر دم کش در اسحار نه طاوس دم کش بر کنار انهار حاصل این همه صنف طیور قطار اندر قطار و انواع وحوش و سباع در اقطار بلکه جمیع مکونات از دیار و دمار و نور و نار و لیل و نهار و بیدار و زمین و زمان و قرار مکین و مکان همه از برکت وجود باجود این سید انس و جان و خواجه هر دو جهان صلی اللّه علیه وسلم خلعت وجود یافتند و تصدق خوان کرم و جود بشتافتند ای گشته از برای تو کون و مکان پدید ❊ از عرش تا بفرش ز نور تو آفرید ❊ معنی نیست پیش نور تو انوار انبیا ❊ در نور آفتاب بود ذره ناپدید ❊ ذرات کون پرتو نور ظهور تست ❊ واندر ظهور خویش ز نور تو مستفید ❊ ای درویش بعبارت دیگر بشنو هنوز صورت آدم علیه السلام بر لوح فطرت اثبات نکرده بودند و سوره انی جاعل بلسان مجامع افواج ملک نرسانیده بودند شخص نبیل خلیل از غار عدم قدم بر جهان وجود ننهاده بود و اشتیاق اسحاق و تاصیل اسماعیل و کروب یعقوب و تاسف یوسف علیهم السلام در پرده غیب متواری بود و هنوز مغفر مغفرت فغفرنا له بر سر داود بفرمان ملک ودود بر اهل همت داود و ننهاده بود و رقم امتنان ففهمناها سلیمان بر منشور خلافت آن حاکم کشور انس و جان نکشیده بود و پسر عمران بتول بر بشارت دادن مبشرا برسول متمرن نگشته بود و طغرای عصمت و نبوت یا یحیی خذ الکتاب بقوة بنام با نظام پسر زکریا ننوشته بودند که بوجود باسرور این منظور نظر عنایت در بارگاه قبول بر تخت وصول استناد نموده

که اول ما خلق اللّه تعالی نوری ❊ در آن روزی که خوبان آفریدند ❊ ترا بر جمله سلطان آفریدند ❊ چو شادروان جنت میکشیدند ❊ بدربانیت رضوان آفریدند ❊ ملاحت بر تو یکسر ختم کردند ❊ پس آنگه ماه کنعان آفریدند ❊ ترا دادند توقیع سعادت ❊ وزان پس نوع انسان آفریدند ❊ نگردد کوی تو گردی بهر دو ❊ وزان گردون گردان آفریدند ❊ سواری چون تو در میدان خوبی ❊ نیامد تا که میدان آفریدند انتهی و دلالت این احادیث شریفه و روایات منیفه و کلمات رشیقه و اشارات انیقه و عبارات فصیحه و افادات ملیحه و نکات رائعه و تلمیحات ناصعه و توضیحات بارعه و افصاحات فائقه و تنبیهات رائقه بر اینکه تقدم نور نبوی سبب افضلیت سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات ست در کمال بزوغ و ظهور و سطوع و سفور و شروق و لمعان پس دلالت آن بر افضلیت نور علوی بسبب تقدم هم واضح و عیان و شهاب الدین قسطلانی در مواهب گفته فی احکام ابن القطان مما ذکره ابن مرزوق عن علی بن الحسین عن ابیه عن جده ان النبی صلی اللّه علیه وسلم قال کنت نوراً بین یدی ربی قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد گفته فی کتاب الاحکام للحافظ الناقد ابی الحسن بن القطان روی علی بن الحسین عن ابیه عن جده مرفوعا کنت نوراً بین یدی ربی عز وجل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی الشافعی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون گفته عن علی بن

ص ۱۷ / ۵۹۰
الباب الاول فی تشریف اللّه تعالی له علیه الصلاة والسلام وانه اول الانبیاء خلقا ... جماع ابواب بعض الفضائل والآیات الواقعة قبل مولده صلی اللّه علیه وسلم

الحسین رضی الله عنهما عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت نورا بین یدی ربی قبل خلق آدم علیه السلام باربعة عشر الف عام پس هرگاه بمفاد این حدیث شریف نور نبوی قبل خلق حضرت آدم چهارده هزار سال روبروی حق تعالی باشد نور جناب امیر المومنین علیه السلام نیز قبل آدم چهارده هزار سال روبروی رب متعال خواهد بود و فی هذا من الدلالة علی الافضلیة والارجحیة والتقدم والاشرفیة من جمیع الانبیاء والاصفیاء سوی خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین ما لا یستریب فیه احد من العقلاء المتفطنین والاذکیاء المتامّلین فثبت قطعا وحتما قبح تقدم المتغلبین وفظاعة ریاسة المتعنتین المتعصبین والحمد لله رب العالمین ونیز قسطلانی در مواهب گفته وفی الخبر لما خلق الله آدم جعل ذلک النور النبوی المحمدی فی ظهره فکان یلمع فی جبینه فیغلب علی سائر نوره ثم رفعه الله تعالی علی سریر مملکته وحمله علی اکتاف الملائکة وامرهم فطافوا به فی السموات لیری عجائب ملکوته ازین روایت ظاهرست که نور جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم را حق تعالی در ظهر حضرت آدم علیه السلام گردانیده پس آن نور در جبین حضرت آدم علیه السلام لامع و بر سائر نور آنحضرت غالب بوده و چون نور علوی با نور نبوی متحد بوده نور اسد الله الغالب هم بر سائر نور حضرت آدم غالب باشد پس تقدیم و تحکیم ائمهٔ نواصب بر این حضرت غالب از اقبح مثالب و افحش معائب باشد والحمد لله الموفق لانجاح المطالب واسعاف المآرب

بعید کازرونی در منتقی گفته فی بعض الکتب فی معنی قوله صلی الله علیه وسلم حین سئل متی کنت نبیا کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد ان الله عز وجل وضع نور محمد صلی الله علیه وسلم فی جبهته وکان یزهر فی جبهته مثل الشمع وکان الناس یتعجبون منها حتی تمنی آدم رؤیتها من کثرة تعجب الناس منها وامر الله تعالی ان یاتی الی الراس اصبعه السبابة فقال یا رب ما هذا فقال نور ولد من اولادک اسمه محمد فاشار باصبعه فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فصار هذا موضع الاشارة بالشهادة ثم ردها الله الی موضعها ثم جلس آدم مع حواء فذهب النور من جبهته مع النطفة الی رحم حواء وکانت تزهر بین ثدییها مثل شمع فحملت بشیث ووضعها فی جبهة شیث واوحی الله الی آدم ان لا تضیع هذه الودیعة الا بالحلال ومر اولادک حتی لا یضیعوها الا بالحلال فلما ولد شیث کان آدم یحبه من جمیع اولاده لهذا النور وهذا معنی قوله تعالی وتقلبک فی الساجدین ای فی اصلاب الآباء وارحام الامهات ظهرا فظهرا وبطنا فبطنا ونکاحا من غیر سفاح این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه نور نبوی در جبهه آدم علیه السلام روشن و تابان مثل شمع و مردم از آن تعجب میکردند و حضرت آدم آرزوی دیدن آن فرمود بسبب کثرت تعجب ناس از آن پس حق تعالی حکم فرمود که آن نور بسر سبابه حضرت آدم علیه السلام بر آید و هرگاه حضرت آدم علیه السلام آن نور را دید

نموده است که نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است شهادت توحید
رسالت ادا فرمود واین همه دلائل واضحه بر افضلیت وارجحیت این نور از
خلائق است و چون نور جناب امیرالمومنین علیه السلام متحد با این نور بود افضلیت
واشرفیت واکرمیت آنحضرت و نیز گازرونی در منتقی گفته وقیل ان الحکمة فی
التیتم ان السماء کانت تفتخر علی الارض قبل مولد النبی صلی الله علیه
وسلم وکانت تقول ان العرش فیّ والحکمة فیّ والملائکة السبع
فیّ والرکع والسجد فیّ والشمس والقمر فیّ والنجوم فیّ وانت خالیة
عن هذا کله فکانت السماء لها الفخر علی الارض الی ان ولد
محمد صلی الله علیه وسلم وافتخرت الارض علی السماء حینئذ
فقالت ان کانت الشمس والقمر فیک والنجوم والملائکة فیک فقد
ولد علی ظهری النبی المبارک صلی الله علیه وسلم الذی نور الشمس
من نوره ونور السموات والارض من نوره علی ظهری ولادته
وعلی ظهری تربیته وعلی ظهری مبعثه ودعوته وعلی ظهری
تستعمل شریعته وعلی ظهری موته وحفرته وقبره فسمع الله
افتخارها علی السماء بنبیه محمد صلی الله علیه وسلم فقال لانها
حیث افتخرت بنبیی محمد جعلت تراب شرقک وغربک طهوراً
لامته وجعلت شرق الارض وغربها مساجد لهم ومصلی
لافتخارک بمحمد ولذلک قال صلی الله علیه وسلم جعلت
الارض مسجداً وطهوراً ویقال کان نوره فی تلالو الجوهرة التی

خلق الله

خلق الله تعالی منها الارض تزهر کما تزهر الشمس الی الارض وهذا ما اتفق
صلی الله علیه وسلم افتخر السماء والارض فقالت السماء انا افضل
لانه فیّ الصافون فیّ المسبحون فیّ العرش والکرسی وقالت الارض
بل انا افضل لانه فیّ الانبیاء والصالحون ونورک ونجومک من
نور محمد صلی الله علیه وسلم وهو فیّ مدفون فقال النبی صلی الله
علیه وسلم فخصمتها هذا او مثل هذا از این روایت ظاهر است که نور
عرش ونور سموات ونجوم از نور نبوی است پس نور عرش ونور سموات ونجوم
وارض از نور علوی هم مستفاد باشد که اتحاد با نور نبوی داشته ولله الحمد
حیث جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا ونور الدین حلبی
در انسان العیون گفته عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قال قلت
یا رسول الله بابی انت وامی اخبرنی عن اول شیء خلقه الله تعالی قبل
الاشیاء قال یا جابر ان الله تعالی قد خلق قبل الاشیاء نور نبیک
من نوره الحدیث وفیه انه اصل لکل موجود والله سبحانه
وتعالی اعلم جلال الدین محدث در روضة الاحباب که در اوائل آن گفته
از اهم انواع علوم حدیث علم سیرت آن سرور ومعرفت احوال آل واصحاب وتابعین
وسلف صالحین است که حماة حوزه دین ورواة اخبار وآثار سید المرسلین
وخاتم النبیین بوده اند چه سنت حسنه وطریقه مستحسنه آنحضرت وآل واصحاب
واتباع از آن علم ظاهر وروشن ومفصل ومبین میگردد ولا غرو اتباع سنت
واقتفاء هدی سیرت نبویه وصحابه کرام مستتبع سیادت منزلین ومستجلب سعادت

و من احبنی

و از این است و آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و خبر
من احب سنتی فقد احبنی کان معی فی الجنة و آنکه فرموده است امت من بر هفتاد
و سه ملت خواهند شد که همه دوزخی باشند مگر اهل یک ملت صحابه گفتند یا رسول الله
کدام است آن ملت در جواب فرمود که آنچه من و یارانم بر آنیم و دلیلی واضح برین مدعا
و حجتی لائح برین مبتغی میتواند بود و درین معنی شائبه نیست که اهل این اعصار را
وقوف بر سیر و احوال آنحضرت و صحابه او بوسیله ثقات روات و ائمه اجله
اثبات حاصل تواند شد پس سزاوار بر حال مومن آنست که علم سیرت آن سرور
و معرفت احوال صحابه و تابعین و روات و نقله آنکه سلف صالحین اند و
در عرف اهل حدیث آنرا اسماء رجال گویند ضبط نماید تا از عهده متابعت
چنانچه شرط آنست بیرون تواند آمد و داخل فرقه ناجیه و واصل بدان درجه
عالیه تواند شد بنابرین مقدمات درینولا حضرت امارت نصرت معدلت
شعار نصفت دثار آن صاحب همتی که هست زبانش در بیان حق شمشیر
نظام الدولة والدین علی شیر اعز الله تعالی انصاره و ضاعف فی سلوک
سبیل الحق اقتداره که فرصت را غنیمت شمرده با وجود اشتغال بمصالح ملک
و دولت پیوسته بمطالعه علوم دین و استفاده حقائق و معارف ارباب
یقین و مجالست فقرا و اهل اسره و مصاحبت عرفای حقیقت پناه و تقویت
شریعت محمدی و تشیید ملت احمدی مشغول است چه بکمال عقل و وفور دانش
و ضمیر منیرش روشن شده که سرمایه دنیا بی پیرایه دین مقدمه وبال است و
هوای طبیعت بی رضای شریعت نتیجه اضلال لاجرم خداوند تعالی و براو

گردانید تا مدت حیات فانی را وسیله حیات باقی ساخته تقدیم صدقات و
انفاق مبرات و اشاعت حسنات و دلالت بر خیرات فرموده در اطراف و اکناف
مملکت خراسان مساجد و مدارس که محل اوراد و اذکار و مقام درس و تذکار
و مهبط رحمت آفریدگار است تاسیس نموده در بیابانها که مظنه حذر و محل
خوف و خطر است بقعها و رباطها حصین ساخت نوبتی از بارها که این فقیر
حقیر در مجلس عالی آنحضرت بشرف مثول و اختصاص قبول مشرف می شد
فرمودند که خاطر چنان میخواهد که کتابی مشتمل بر تمامی سیر و احوال حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و معرفت مشاهیر آل و اصحاب و تابعین و تبع
و روات حدیث و سلف صالحین بلغت فارسی خالی از تکلف عبارت
در قید ضبط و تحریر در آری که عموم خلائق از آن بهره مند و محظوظ گردند این فقیر
داعی هر چند قلت بضاعت و عدم استطاعت خود را در مجالس متعدده
بعز عرض میرسانید و بنا بر قضیه مرضیه من صنف فقد استهدف استعفا
مینمود قبول نمیفرمودند و در تاکید و تقریر آن امر می افزودند بحدی انجامید
که بغیر از امتثال چاره نیافت پس بعد استخاره من الله تعالی و الاستمداد
من الحضرة النبوية صلی الله علیه وسلم ثم الاستشارة و الاستجازة
من مخدومی و عمی و استاذی و سیدی و سندی و مولای و اعتمادی المخدوم
علی الاطلاق و المتبوع فی الصورة و المعنی بالاستحقاق السید السند
المؤید من عند الله اصیل الحق و الشریعة و التقوی و الدین عبد الله
متع الله المسلمین بطول بقائه که این فقیر هر چه یافته بواسطه خدمت آستان

تابعین

آنحضرت و بیمن تربیت ایشان یافته ع التقاطهٔ سخن اوست هرچه میگویم * زباغ
چیده بود آنچه باغبان دارد * بدین مهم خطیر شروع نمودم و از کتب تفاسیر
و احادیث و سیر و موالید و تواریخ آنچه بثبوت پیوسته از سیر حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم و مقدمات و متممات آن و ما یتعلق بها و از احوال مشاهیر
اهل البیت و صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه حدیث مشتمل بر بیان اسم و نسب
و کنیت و لقب و تاریخ ولادت و وفات و شرح فضائل و کمالات و خصوصیات
و بعضی از آنچه بنظر رسیده از حکم و مواعظ و آثار و کمالات هر یک استخراج نموده
در سلک تحریر کشیدم و آنرا روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب نام
بساختم و از حضرت وهاب آمال و امانی مسألت مینمایم که در اتمام این مهم و سائر
امور توفیق را رفیق این شکسته گرداند و امیدوار چنانم که ببرکت احوال حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آل و اصحاب و اتباع کرام او رضی الله عنهم تالیف این
کتاب در آخرت سبب وصول ثواب جزیل و در دنیا موجب بقای اسم جمیل حضرت
امارت پناهی مؤلف داعی باشد و بالله التوفیق والعصمة ولله الحمد والمنة
می‌فرماید در کیفیت خلق نور محمدی صلی الله علیه وسلم روایات متعدده و اخبار
متنوعه وارد شده حاصل مجموع آنها والله اعلم باین معنی راجع میشود که حضرت
خداوند تعالی چندین هزار سال پیش از آفرینش آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم
و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات نور نبوت آنحضرت را آفرید
و در فضای عالم قدس آن نور را تربیت میفرمود گاهی بسجودش امر میکرد و گاهی او را
به تسبیح و تقدیس مشغول میداشت و بجهت مستقر آن نور حجابها خلق فرمود

ودر

و در هر حجابی مدت مدید او را نگاه میداشت و به تسبیح خاص حضرت حق تعالی
یاد میفرمود بعد از آنکه از آن حجب بیرون آمد نفسها بر آورد و از انفاس متبرکهٔ او
ارواح انبیا و اولیا و صدیقان و شهدا و سائر مومنان و ملائکه بیافرید و آنرا
چند قسم ساخت و از آن اقسام عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ
و مواد و اصول آسمان و زمین و آفتاب و ماهتاب و کواکب و بحار و ریاح و جبال
موجود گردانید بعد از آن آسمان و زمین را منبسط گردانید و هر یک از آنها را
هفت طبقه و هر طبقه را بجهت مسکن جمعی از مخلوقات مقرر فرمود
روز و شب پدید آورد و پس جبرئیل امین را فرمود تا قبضهٔ خاک پاک سفید از
موضع قبر جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بردارد و بآن نور مخلوط سازد
جبرئیل بموجب فرموده کاربند شد و آن نور را با این قبضهٔ خاک پاک
بیامیخت و بآب تسنیم خمیر کرد و بر منوال دره بیضا ساخت و آنرا در جویهای
بهشتی غوطه داد و بر آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها عرض کرد تا دیر
پیش از آنکه آدم مخلوق شود بشناختند چنانکه خبر معتبر انی عند الله مکتوب
خاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته اشارتی بدین معنی است ع
گسترده در بساط نبوت بساط او * آدم هنوز رخت نیاورده از عدم انتهی
ازین عبارت واضحست که حسب روایات متعدده و اخبار متنوعه ظاهر است که خلق
نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم چندین هزار سال قبل از خلق آسمان و زمین
و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و انس و جن و سائر مخلوقات
واقع شده و در فضای عالم قدس تربیت یافته و در حجب قدس و سرادقات

الخ تا مدت مدید و عهد بعید استقرار و استمرار و به تسبیح و تقدیس ایزد متعال اشتغال داشته و از انفاس متبرکه آن نور انوار انبیا و اولیا و صدیقین و شهدا و ملائکه مقربین مخلوق گردیدند پس در ثبوت این فضائل عالیه و محامد سامیه برای جناب امیر المومنین علیه السلام که نور آنحضرت با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم متصل و مقترن و متحد بوده کدام مقام تشکیک و ارتیاب و در نهایت قبح و سماجت تقدیم ذوی الاذناب بر آن نور منور رب الارباب کدام اشتباه والله ولی التوفیق والهادی الی ارشاد الصواب والمنقذ بعنایته لمن اراد التنصل من التباب والتباب دیار بکری در خمیس گفته عن کعب الاحبار قال لما اراد الله تعالی ان یخلق محمدا صلی الله علیه و سلم امر جبرئیل ان یأتیه بالقبضة البیضاء التی هی موضع قبر النبی صلی الله علیه و سلم فعجنت بماء التسنیم ثم غمست فی انهار الجنة وطیف بها فی السموات والارض فعرفت الملائکة محمدا صلی الله علیه و سلم قبل ان تعرف آدم علیه السلام ثم عجنها بطینة آدم و قسطلانی در مواهب لدنیه میفرماید ذکر العارف ابن عبد الله بن ابی جمرة فی کتابه بهجة النفوس و من قبله ابن سبع فی شفاء الصدور عن کعب الاحبار قال لما اراد الله تعالی ان یخلق محمدا صلی الله علیه و سلم امر جبرئیل ان یأتیه بالطینة التی هی قلب الارض وبهائها ونورها قال فهبط جبرئیل فی ملائکة الفردوس وملائکة الرفیع الاعلی فقبض قبضة من موضع قبره الشریف وهی بیضاء منیرة فعجنت بماء التسنیم فی معین انهار الجنة حتی

صارت کالدرة البیضاء لها شعاع عظیم ثم طافت بها الملائکة حول العرش والکرسی وفی السموات والارض والجبال والبحار فعرفت الملائکة وجمیع الخلق سیدنا محمدا وفضله قبل ان یعرف آدم علیهما السلام این روایت دلالت صریحه دارد برانکه طینت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم افضل طینتها بوده که قلب ارض و بها و نور آن ست و بماء تسنیم در معین انهار جنت معجون شده تا آنکه مثل دره بیضا شده و برای آن شعاع عظیم بوده و ملائکه آنرا حول عرش و کرسی و سموات و ارض و جبال طواف دادند پس ملائکه و جمیع خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را قبل خلق حضرت آدم شناختند و کمال افضلیت و اکرمیت و ارجحیت آنجناب عالی جناب دریافتند و چون اتحاد طینت جناب امیر المومنین علیه السلام حسب روایت محمد بن خلف مروزی صدوق و غیر آن ظاهرست این همه فضائل و مناقب برای طینت جناب امیر المومنین هم ثابت باشد و افضلیت آنحضرت قطعا و حتما محقق گردد و لله الحمد علی ذلک و از عبارت متقدمه روضة الاحباب دریافتی که حضرت جبرئیل امین بحکم رب العالمین این طینت مکرر را با نور نبوی که سابق بر همه اشیا بوده مخلوط فرموده پس اندفاع توهم منافات با حدیث نور در کمال وضوح و ظهور است مخفی نماند که درباره اول مخلوقات روایات وارد است که بظاهر مخالف اولیت خلق نور نبوی می باشد لکن علمای اعلام و محققین فخام اولیت خلق نور نبوی را و تقدم آن بر جمیع مخلوقات بر حقیقت داشته اند و روایات دیگر بعد تسلیم صحت آن بتاویلات عدیده و توجیهات

المقصد الاول

عدیده را اوّل ساخته قسطلانی در مواهب لدنیه گفته وقد اختلف اهل العلم فی اول المخلوقات بعد النور المحمدی قال ابو یعلی الهمدانی الاصح ان العرش قبل القلم لما ثبت فی الصحیح عن عبدالله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قدّر الله مقادیر الخلائق قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة وکان عرشه علی الماء فهذا صریح فی ان التقدیر وقع بعد خلق العرش والتقدیر وقع عند اول خلق القلم لحدیث عبادة بن الصامت مرفوعاً اول ما خلق الله القلم قال له اکتب قال اکتب مقادیر کل شئ رواه احمد والترمذی وصححه ایضاً من حدیث ابی رزین العقیلی مرفوعاً ان الماء خلق قبل العرش وروی السدی باسانید متعددة ان الله لم یخلق شیئاً مما خلق قبل الماء فیجمع بینه وبین ما قبله بان اولیة القلم بالنسبة الی ما عدا النور النبوی المحمدی والماء والعرش انتهی وقیل الاولیة فی کل شئ بالاضافة الی جنسه ای اوّل ما خلق الله من الانوار نوری وکذا فی باقیها حسین دیار بکری در خمیس گفته واختلف الروایات فی اول المخلوقات ففی روایة نور رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی روایة العقل وفی روایة القلم وفی روایة اللوح ومنشأ الاختلاف ورود الاخبار المختلفة فی اوّل ما خلق الله ففی خبر اوّل ما خلق الله نور محمد صلی الله علیه وسلم وفی الانس الجلیل ان الله خلق اتنا نور رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل العرش والکرسی واللوح

والقلم والسماء والارض والجنة والنار بالف الف وستمائة وسبعین الف سنة وفی خبر آخر اوّل ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی بک اعطی وبک امنع وبک اثیب وبک اعاقب وفی المشکاة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم لما خلق الله العقل قال له قم فقام ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل ثم قال له اقعد فقعد ثم قال له ما خلقت خلقاً هو خیر منک ولا افضل منک ولا احسن منک بک آخذ وبک اعطی وبک اعرف وبک اعاقب وبک الثواب وعلیک العقاب وقد تکلم فیه بعض العلماء رواه البیهقی فی شعب الایمان وفی خبر آخر اوّل ما خلق الله القلم عن عبادة بن الصامت مرفوعاً اوّل ما خلق الله القلم فقال له اکتب فقال رب ما اکتب قال اکتب مقادیر کل شئ رواه احمد والترمذی وصححه فجری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة ولذلک قال النبی صلی الله علیه وسلم جف القلم علی علم الله وفی روایة جف القلم بما هو کائن الی یوم القیمة وفی خبر آخر اوّل ما خلق الله اللوح المحفوظ وعن ابن عباس اوّل ما خلق الله اللوح المحفوظ حفظ الله بما کتب فیه مما کان ویکون لا یعلم ما فیه الا الله وفی المدارک محفوظ من وصول الشیطان انتهی ووجه الجمع بین الاحادیث المختلفة المذکورة علی تقدیر صحة الکل ان یقال الاوّل الحقیقی نور نبینا صلی الله علیه وسلم واولیة العقل والقلم اضافیة یعنی اوّل مخلوق من المجردات العقل ومن

الاجسام القلم او یقال اوّل العقول العقل لذی لما خلقه الله تعالی امره بالاقبال والادبار فاطاع ففاز من رب العزة بانواع الاعزاز والاکرام واوّل الاقلام القلم الذی اثبت بامر الله تعالی تقدیرات الاشیاء فی اللوح المحفوظ واوّل الانوار نور محمد صلی الله علیه وسلم واهل التحقیق علی ان المراد من هذه الاحادیث شئ واحد لکن باعتبار نسبه وحیثیاته تعددت العبارات کما ان الاسود والمائع والبراق عبارة عن الحبر لکن باعتبار النسب و شیخ بن عبد الله العیدروس نور سافر گفته اختلفوا فی اوّل المخلوقات بعد النور المحمدی فقیل العرش لما صح من قوله صلی الله علیه وسلم قدّر الله مقادیر الخلق قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة وکان عرشه علی الماء وصح اول ما خلق الله القلم فقال اکتب قال یا رب وما اکتب قال اکتب مقادیر کل شئ لکن صحّ فی حدیث مرفوع ان الماء خلق قبل العرش فعلم ان اوّل الاشیاء علی الاطلاق النور المحمدی ثم الماء ثم العرش ثم القلم لما علمت من حدیث اوّل ما خلق الله القلم مع ما قبله الدالین علی ان التقدیر بعد العرش والتقدیر وقع عند خلق القلم فذکر الاولیة فیه بالنسبة لما بعده و ملا معین در معارج گفته فصل سوم در تاویل احادیث اوّل ما خلق الله تعالی و بیان اوّلیت هر یک از آنها بوجهی از وجوه ماوّله بدانکه از احادیث اوائل چهار حدیث در میان محدثان شهرت یافته که هر یکی از آنها ناظر بآنست که

اول مخلوقات یکی از آن چهار است مثلا اول یکجا میفرماید اوّل ما خلق الله تعالی روحی و محل دیگر میفرماید اوّل ما خلق الله تعالی العقل و جای دیگر میفرماید اوّل ما خلق الله تعالی القلم و هر یک ازین احادیث دلالت می کند که اوّل اشیاء یکی از اینها بوده و صورةً تناقض بینماید زیرا که مرتبه اوّلیت جز یک چیز را نمیتواند بوده و توفیق میان این احادیث بر تقدیر صحت اینها راجع بچهار تاویل است تاویل اول آنکه اکثر بر آن رفته اند آنست که اول حقیقی نور پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و اولیت روح و عقل و قلم اضافیست یعنی اول مخلوق از ارواح روح محمد بود صلی الله علیه وسلم و اول از مجردات عقل بود و اول از اجسام قلم تاویل دوم اولیت نور محمدی صلی الله علیه وسلم بر حقیقت خود است که بر همه اشیا سابق است حقیقةً و اولیت عقل نظر بعقول الاحقه است یعنی اوّل همه عقلها آن عقل بود که در حدیث وصف آن فرمود کما قال صلی الله علیه وسلم اوّل ما خلق الله تعالی العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر الی آخر الحدیث یعنی که وجود این عقل بر سایر عقول سابق است و اول اقلام آن قلم است که بامر خداوند تعالی تقدیرات اشیا را بر لوح ثبت کرد تاویل سوم آنست که این هر چهار حدیث بحیثیات مختلفه باسمای متعدده مذکور شده اند فاما همه فی الحقیقت کنایت از یک چیز است یعنی از آن حیثیت که جوهر مخترعه خود و ذات و مبدا و معاد خود را بلکه سائر اشیا را تعقل کند او را عقل گویند و از این جهت که آن جوهر بخود ظاهر است و مظهر غیرست و فیضان کمالات بذات با برکات حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم از مبدع بیچون بتوسط وی

فانقش گشته وانه پرتو او ظهور یافته آنرا نور آنحضرت خوانند وازان وجه که
بالذات سبب حیات کل موجودات مستفاد از وست آنرا روح محمدی گویند
صلی الله علیه وسلم وازانجهت که نقوش علوم در سایر مصنوعات یا در لوح
محفوظ بتوسط اوست اورا قلم گویند ودر تحقیق همین معنی قدوة المحققین
سلمه الله در شواهد النبوة بلسان متصوفه بیانی شافی ست که فرموده در ازل
الآزال حیث کان الله ولا شئ معه اول تجلی که بر خود کرد بی آنکه وجود غیر دران
مدخل یابد بصورت شانی بود مطلق کلی جامع مر جمیع شیون را الی ما لا نهایة
از بعضی صورت معلومیت آن شان را تعین اول و حقیقت محمدی گویند
صلی الله علیه وسلم وحقائق سایر موجودات همه اجزاء تفصیل آن حقیقت اند
وصورت وجودی آن حقیقت اولا در مرتبه ارواح جوهریست مجرد که شارع
محمد صلی الله علیه وسلم تارة ازان بعقل وتارة بقلم وتارة بروح یا بنور تعبیر
کرده است وشک نیست که اختلاف عبارات مبنی بر اختلاف اعتبارات است
وصورت وجودی سایر حقایق منتشر از صورت وجودی آن حقیقت است
مرتبه بعد مرتبه تا منتهی میشود بصورت جسمانی عنصری انسانی که اول افراد آن
آدم است علیه السلام و تحقیق انی عند الله مکتوب خاتم النبیین وان
آدم لمنجدل فی طینته درین تاویل جمال نماید والله اعلم تاویل چهارم آنست
که اول حقیقی نور محمدیست صلی الله علیه وسلم که ملک وملکوت از وی مخلوق
وهر چه ذوات ارواح اند از ملک وجن وانس وسایر حیوانات حیات از پرتو نور
روح او دارند مرتبه بعد مرتبه چنانچه شمه ازان گذشت وهر چه ذوات نفوس اند

از کواکب

[illegible]

از کواکب وافلاک وعناصر وجماد ونبات جمله مایه نفوس از نتیجه عقل او دارند
پس تحقیق این چنین مینماید که این نور حضرت محمدی را صلی الله علیه وآله وسلم
تشبیه بسفر باید چراکه آن نور بواسطه نظر محبت الهی جل ذکره از حیا منشق
شده بود بر مثال قلم تا یک شق وی روح آمد وشق دیگر عقل روح شق
ایمن وعقل شق ایسر واین همان قلم بود که مورد قسم آمد که ن والقلم
وما یسطرون واهل اشاره اینجا لطیفه میگویند که چون روح شق
ایمن شد مثالش بر مثال آدم آمد علیه السلام وچون عقل شق ایسر بود قائم
مقام حوا آمد یعنی چنانچه حوا از پهلوی چپ بود مخالفت او موجب صدق
ومستلزم راستی آمد که شاوروهن وخالفوهن اینجا نیز چون عقل از پهلوی
چپ ست مر روح را باید که در معرفت ذات وصفات مشورت کند هر چه از خیال
بندد جناب حضرت قدس را جل وعلا ازان منزه داند وهر چه عقل ادراک آن
کند حضرت او را خالق او شناسد عقل خود شحنه است چون سلطان رسید
شحنه بیچاره در کنجی خزید عقل سایه حق بود چون آفتاب سایه را
با آفتاب او چه تاب انتهی وجمال الدین محدث در روضة الاحباب گفته بدان
وفقنی الله وایاک مذهب اهل سنت وجماعت رحمهم الله آنست که در ازل
هیچ ممکنی نبود چنانچه حدیث صحیح کان الله ولم یکن معه شیء دلالت بران
میکند وحضرت حق تعالی بعد از آنکه ممکنات معدوم بوده اند ایشان را ایجاد
فرموده وتاخیر در خلق اشیا نه از عجز بود بلکه قدرت از ذات او تعالی منفک نیست
وعلما اختلاف کرده اند در آنکه اول مخلوقات چه بود بعضی میگویند اول عقل

مخلوق شد و طائفه دیگر میگویند اول قلم موجود گشته و جمعی بر آنند که اول مخلوقات نور نبوت محمدی صلی الله علیه وسلم بود و همانا منشا اختلاف این طوائف آنست که اخبار مختلفه در باب اول مخلوقات وارد شده یکی این حدیث که اول ما خلق الله العقل فقال اقبل فاقبل ثم قال ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی بک اعطی وبک اعاقب و دیگری اینحدیث ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اول ما خلق الله القلم و دیگری این حدیث ست که اول ما خلق الله نوری و وجه جمع میان احادیث مختلفه بر تقدیر صحت همه والله اعلم آنست که گوئیم اول حقیقی نور پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم و اولیت قلم و عقل اضافیست یعنی اول مخلوق از مجردات عقل بود و از اجسام قلم یا خود گوئیم اول عقول آن عقل ست که حق تعالی او را چون آفرید امر فرمود باقبال و ادبار و وی باطاعت حضرت عزت بفنون اعزاز و اکرام مخصوص ست و اول اقلام آن قلم ست که بامر خداوند تعالی تقدیرات اشیا را در لوح ثبت کرد و اول انوار نور محمدی علیه الصلوة والسلام و اهل تحقیق بر آنند که مراد ازین عبارات ثلثه یک چیز ست که باعتبار حیثیات مختلفه باسمای متعدده مذکور شده از آن حیثیت که ذات خود را و سائر اشیا را تعقل کند او را عقل گویند و از آن حیثیت که کمالات محمدی از پرتو آن نور ست وی را نور آنحضرت خوانند و از آن حیثیت که نقوش علوم در سائر مصنوعات در لوح محفوظ بتوسط اوست او را قلم گویند و از بعض احادیث صحیحه سبق خلق عرش و آب بر خلق قلم معلوم میشود و جمعی از محققان شراح حدیث چنین فرموده اند که حدیث اول ما خلق الله القلم محمولست

بر آنکه بعد از خلق عرش و آب اول چیزی که آفریده شد قلم بود والله اعلم انتهی و در روضة الصفا گفته گفتار در بیان آنکه اول مخلوقات چیست و افضل موجودات کیست در بعضی از نسخ معتبر بنظر رسیده که جابر انصاری رضی الله عنه که بمزید دانش و فضیلت از اهل مدینه امتیاز داشت پیش از ظهور ملت اسلام با جماعه یهود و حکمای نصاری و امثال این طائفه صاحبت مینمود و از قضایای گذشته از ایشان استفسار و استخبار میفرمود و در باب تعیین اول مخلوقات از ایشان مختلفه اقوال متباینه شنیده خاطر او بر هیچیک از آنها قرار نمیافت و چون آفتاب رسالت محمدی صلی الله علیه وسلم از افق دیار یثرب طالع گشت جابر را اختصاصی بمجلس شریف خاتم الانبیا علیه من الصلوة اتمها و انماها پیدا شد پیوسته انوار عرفان از مشکوة نبوت اقتباس کرده ارتقا بر خویش بمدارج عالیه بنا بر آن احساس نمودی منقولست که روزی گفت یا رسول الله اول چیزی که باری سبحانه و تعالی خلعت خلقت در وی پوشانید چه بوده آنحضرت فرمود که نور پیغمبر تو یا جابر و این نکته پوشیده نماند که بعضی از ارباب ملت احمدی را نیز درین باب اختلافست و منشا خلاف ظاهر آنکه احادیث مختلفه درین باب وارد شده کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله نوری و اول ما خلق الله القلم و اول ما خلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی بک اعطی وبک امنع وبک اثیب وبک اعاقب و صاحب کتاب نوادر المعانی در حدیث دیگر این حدیث نظم ساخته گفته است که قال رسول الله

استدلال بروایات مثبتهٔ فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت بر فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام بسبب اتحاد نور آنجناب با نور نبوی

وجه یازدهم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

صلی الله علیه وسلم اوّل ما خلق الله اللوح واوّل ما خلق الله الروح
وعلما این احادیث را تاویلها کرده اند و حسن تاویلات آنکه قدوة المحققین
واسوة المتاخرین امام عبدالله بن علی بن اسعد الیمنی الیافعی هم در کتاب نوادر
آورده که بر تقدیر صحت احادیث مذکوره مراد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم یک جوهرست بنابر آنکه آن جوهر بخود ظاهرست و مظهر غیره و فیضان
کمالات بر ذات مقدس نبوی از مبدع بیچون بتوسط وی واقع
شده آنرا نور گفته و بخود اضافت فرموده و باعتبار آنکه نقاش علوم
بر لوح محفوظ یا بر صفحات نقوش معتبر بقلم گشت و ازین جهت که محترع
ذات خود و سائر اشیا را تعقل نموده موسوم بعقل شده بواسطهٔ آنکه محل
نقوش اعیان ثابته است روحش گفتند و ازین حیثیت که حی بالذات است
ومحیی غیره روحش خواندند و این معنی از اجلای بدیهیات مینماید که تعدد
اسمها موجب اختلاف مسمی نیست غرض از تمهید این مقدمه آنکه حضرت عزت
بصفت جمال و جلال بر نور محمدی که آنرا جوهر بیضا نیز گویند تجلی فرموده و آن
جوهر منقسم بدو قسم گشت قسمی در غایت صفا و روشنی و لطافت و ضیا بود
و دیگری درین اشیا بنظر عقل در مرتبهٔ اول مینمود اول را نور و دوم را نار گفتند
از قسم اوّل اشخاص شریفهٔ علویه و کواکب و اطباق سماوات و ارواح انبیا
و رسل و اولیا و اصفیا و اصحاب یمین آفریده شد و از قسم دوم ارواح اصحاب
شمال و جان و اولاد او و سائر اجناس سفلیه مخلوق گشتند و ازین تقریر متعین
هست که ماسوی الله بواسطهٔ نور حضرت ختمی پناه از زاویهٔ عدم بفضای

وجه دوازدهم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام

استدلال بذکر حق سبحانه وتعالی اثبات اسم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را بر عرش قبل خلق سموات و ارض در مقام فضیلت آنحضرت

وجود و شهود آمده چنانچه کلمهٔ لولاک لما خلقت الافلاک مؤید این معنی ست
لاجرم ذات اشرف آنحضرت اشرف و افضل موجودات باشد راقم این حروف گوید
در باب اوّل ممکنی که بحلیهٔ وجود متحلی گشته اخبار دیگر آمده خوفا للتطویل رقم
تخفیف بر آنها کشیده آمد امید که ناظمان جواهر سخن حمل بر تقصیر کمینه نفرمایند
وجه دوازدهم آنکه ثعلبی در عرائس گفته اخبرنا ابو عمرو محمد الفریابی باسناده
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اعطی
موسی الالواح نظر فیها فقال یا رب لقد اکرمتنی بکرامة لم تکرم
بها احدا من العالمین قبلی قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس
برسالتی وبکلامی فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین ای بقوة
وجد و محافظة تموت علی حب محمد قال موسی
یا رب ومن محمد قال احمد الذی اثبت اسمه علی عرشی قبل ان اخلق
السموات والارض بالفی عام وانه نبیی وصفیی وخیرتی من خلقی
وهو احب الی من جمیع خلقی وجمیع ملائکتی فقال موسی یا رب
ان کان محمد احب الیک من جمیع خلقک فهل خلقت امة اکرم
علیک من امتی قال الله تعالی ان فضل امة محمد علی
سائر الامم کفضلی علی جمیع الخلق ازین روایت ظاهرست که حق تعالی
بخطاب موسی کلیم بعد تخصیص آن نبی کریم بر وفات بر حب جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله با ابتغاء الغسق و اضاءة البهیم بمقام تعریف مدح و ثنای
سرور انبیا صلی الله علیه وآله الاصفیا اثبات اسم آنحضرت بر عرش قبل خلق

سموات و ارض بدو هزار سال بیان فرموده پس معلوم شد که این فضل نهایت عظیم و شرف بس فخیم و موجب ظهور اکرمیت و فضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است پس تقدم خلق نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم هم دلیل فضلیت و اکرمیت آنحضرت باشد و چنانچه تقدم نور نبوی دلیل افضلیت آنحضرتست همچنین تقدم نور جناب امیر المومنین علیه السلام دلیل اکرمیت و اشرفیت و افضلیت آنحضرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین علیه و آله و علیهم سلام رب العالمین و احجیت از جمیع ملائکه و سائر مخلوقین باشد و وجه سیزدهم آنکه حضرت آدم علیه السلام بمقارنت اسم جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم با اسم حق تعالی در کتابت بر عرش استدلال و احتجاج فرموده بر اکرمیت و فضلیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم پس هرگاه مقارنت اسم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم با اسم اقدس حق تعالی در کتابت بر عرش دلیل افضلیت آنحضرت باشد تقدم نور جناب امیر المومنین علیه السلام مثل تقدم نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر خلق حضرت آدم و سائر انبیا علی نبینا و آله و علیهم السلام و بودن این نور و برو حق تعالی بر عرش نیز دلیل اکرمیت و اشرفیت و فضلیت حضرت امیر المومنین علیه السلام خواهد بود قطعا و حتما و یقینا و جزما محدث عدیم النظیر لاثانی حاوی ملکات انسانی علامه احمد بن سلیمان طبرانی در معجم صغیر که نسخه آن بعنایات ربانی و الطاف صمدانی و تاییدات یزدانی بدست این بادیه پیمای بیچدانی آمده میفرماید حدثنا محمد بن داود بن اسلم الصدفی المصری حدثنا احمد بن سعید المدنی الفهری

حدثنا عبد الله بن اسمعیل المدنی عن عبد الرحمن بن زید بن اسلم عن ابیه عن جده عن ابن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما اذنب آدم صلی الله علیه و سلم الذنب الذی اذنبه رفع راسه الی العرش فقال اسئلك بحق محمد الا غفرت لی فاوحی الله الیه و ما محمد و من محمد فقال تبارك اسمك لما خلقتنی رفعت راسی الی عرشك فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه لیس احد اعظم عندك قدرا ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحی الله عز و جل الیه یا آدم انه آخر النبیین من ذریتك و ان امته آخر الامم من ذریتك لا یروی عن عمر الا بهذا الاسناد تفرد به احمد بن سعید و سعید کاندری و منتقی کنز و روی عن عمر ما اورده المفسرون فی تفسیر قوله تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات قال لما اذنب آدم علیه السلام الذنب الذی اذنبه قال یا رب اسألك بحق محمد الا غفرت لی فاوحی الله الیه و ما یدریك من محمد قال یا رب لما خلقتنی رفعت راسی الی عرشك فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه لیس احد اکرم عندك ممن جعلت اسمه مع اسمك فاوحی الله تعالی الیه یا آدم و عزتی و جلالی انه لآخر النبیین من ذریتك و لولاه ما خلقتك و روی عن ابن عباس نحوه و فیه زیادة و هی ان الله تعالی امر بان یکنینی بابی محمد و فی روایة آخر ان آدم قال بحق من وهبت له الشرف

الاكبر الا اقبلتني عثرتي فاتاه النداء يا آدم من هذا الذي تسألني
بحقه فقال الهي ومولاي سيدي صفيك ورضيك وحبيبك
محمد وهو هذا النور الذي جعلته بين عيني وقد رايت اسمه على سرادق
العرش وفي اللوح المحفوظ وعلى صفائح السموات وعلى ابواب الجنان وقد علمت
يا رب انك لم تفعل ذلك الا وهو اكرم الخليقة فقيل له يا آدم سل تعط
وعبد الوهاب سبکی در شفاء الاسقام گفته اقول ان التوسل بالنبي صلى الله
عليه وسلم جائز في كل حال قبل خلقه وبعد خلقه في مدة حياته
في الدنيا وبعد موته في مدة البرزخ وبعد البعث في عرصات
القيمة والجنة وهو على ثلثة انواع النوع الاول ان يتوسل به بمعنى
ان طالب الحاجة يسأل الله تعالى به او بجاهه او ببركته فيجوز ذلك
في الاحوال الثلثة وقد ورد في كل منها خبر صحيح اما الحالة الاولى قبل
خلقه فيدل لذلك آثار عن الانبياء الماضين صلوات الله عليهم
وسلامه اقتصرنا منها على ما تبين لنا صحته وهو ما رواه الحاكم
ابو عبد الله بن البيع في المستدرك على الصحيحين او احدهما قال حدثنا
ابو سعيد عمرو بن محمد بن منصور العدل حدثنا ابو الحسن محمد بن اسحق
بن ابراهيم الحنظلي حدثنا ابو الحرث عبد الله بن مسلم الفهري حدثنا
اسمعيل بن مسلمة اخبرنا عبد الرحمن بن زيد بن اسلم عن ابيه عن جده
عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب اسألك بحق محمد لما غفرت لي فقال

يا آدم

يا آدم وكيف عرفت محمدا ولم اخلقه قال يا رب لانك لما خلقتني بيدك
ونفخت فيّ من روحك رفعت رأسي فرايت على قوائم العرش مكتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انك لم تضف الى اسمك الا
احب الخلق اليك فقال الله صدقت يا آدم انه لاحب الخلق اليّ اذ
سألتني بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد ما خلقتك قال الحاكم
هذا حديث صحيح الاسناد وهو اول حديث ذكرته لعبد الرحمن بن زيد
بن اسلم في هذا الكتاب ورواه البيهقي ايضا في دلائل النبوة وقال
تفرد به عبد الرحمن وذكره الطبراني وزاد فيه وهو آخر الانبياء من
ذريتك وذكر الحاكم مع هذا الحديث ايضا عن علي بن حمشاد العدل
حدثنا هرون بن العباس الهاشمي حدثنا جندل بن والق حدثنا
عمرو بن اوس الانصاري حدثنا سعيد بن ابي عروبة عن قتادة عن
سعيد بن المسيب عن ابن عباس قال اوحى الله الى عيسى عليه السلام
يا عيسى آمن بمحمد ومر من ادركه من امتك ان يؤمنوا به فلولا محمد
ما خلقت آدم ولولا محمد ما خلقت الجنة والنار ولقد خلقت
العرش على الماء فاضطرب فكتبت لا اله الا الله فسكن قال الحاكم
هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه قاله الحاكم والحديث المذكور
لم يقف ابن تيمية عليه بهذا الاسناد ولا بلغه ان الحاكم صححه فانه
قال اعني ابن تيمية اما ما ذكره في قصة آدم من توسله به فليس له
اصل ولا نقله احد عن النبي صلى الله عليه وسلم باسناد يصلح الاعتماد

علیه ولا الاعتبار ولا الاستشهاد ثم ادعى ابن تيمية انه كذب و
اطال الكلام فى ذلك جدا بما لا حاصل تحته بالوهم والتخرص ولو بلغه
ان الحاكم صححه لما قال ذلك او لتعرض للجواب عنه وكانى به ان بلغه
بعد ذلك يطعن فى عبد الرحمن بن زيد بن اسلم راوى الحديث ونحن
قد اعتمدنا فى تصحيحه على الحاكم وايضا عبد الرحمن بن زيد بن اسلم
لا يبلغ فى الضعف الى الحد الذى ادعاه وكيف يحل لمسلم ان يتجاسر على
منع هذا الامر العظيم الذى لا يرده عقل ولا شرع وقد ورد فيه هذا
الحديث وسنزيد هذا المعنى صحة وتبيينا بعد استيفاء الاقسام
ما ورد من توسل نوح وابراهيم وغيرهما من الانبياء فذكره المفسرون
واكتفينا عنه بهذا الحديث لجودته وتصحيح الحاكم له وعلامه سیوطی در خصائص
کبری گفته باب خصوصيته صلى الله عليه وسلم بكتابة اسمه الشريف
مع اسم الله تعالى على العرش وسائر ما فى الملكوت اخرج الحاكم والبيهقى
والطبرانى فى الصغير وابو نعيم وابن عساكر عن عمر بن الخطاب قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب اسئلك
بحق محمد لما غفرت لى قال وكيف عرفت محمدا قال لانك لما خلقتنى بيدك
ونفخت فىّ من روحك رفعت راسى فرايت على قوائم العرش مكتوبا لا اله
الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضف الى اسمك الا احب الخلق
اليك قال صدقت ولولا محمد ما خلقتك واخرج ابن عساكر عن كعب
الاحبار قال ان الله انزل على آدم عصيا بعدد الانبياء والمرسلين ثم

اقبل على ابنه شيث فقال اى بنى انت خليفتى من بعدى فخذها بعمارة
التقوى والعروة الوثقى وكلما ذكرت الله فاذكر الى جنبه اسم محمد
فانى رايت اسمه مكتوبا على ساق العرش وانا بين الروح والطين ثم
انى طفت السموات فلم ار فى السموات موضعا الا رايت اسم محمد مكتوبا
عليه وان ربى اسكننى الجنة فلم ار فى الجنة قصرا ولا غرفة الا اسم محمد
مكتوبا عليه ولقد رايت اسم محمد مكتوبا على نحور الحور العين وعلى ورق قصب آجام الجنة وعلى ورق
شجرة طوبى وعلى ورق سدرة المنتهى وعلى اطراف الحجب وبين اعين الملائكة
فاكثر ذكره فان الملائكة تذكره فى كل ساعاتها وسمهودی در خلاصة الوفا
باخبار دار المصطفى گفته صحح الحاكم حديث لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب اسئلك
بحق محمد لما غفرت لى فقال يا آدم وكيف عرفت محمدا ولم اخلقه قال
يا رب لانك لما خلقتنى بيدك ونفخت فىّ من روحك رفعت راسى فرايت
على قوائم العرش مكتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله فعرفت انك لم تضف
الى اسمك الا احب الخلق اليك فقال الله صدقت يا آدم انه لاحب الخلق الى
اذ سألتنى بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد ما خلقتك وقسطلانی در مواهب
لدنیه گفته عن عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لما اقترف آدم الخطيئة قال يا رب اسئلك بحق محمد الا غفرت لى فقال الله
يا آدم وكيف عرفت محمدا ولم اخلقه قال يا رب انك لما خلقتنى بيدك
ونفخت فىّ من روحك رفعت راسى فرأيت على قوائم العرش مكتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انك لم تضف الى اسمك الا

ص ۴۸/۲۴۴ الفصل الثانی فی توسل الانبیاء به صلی الله علیه وسلم من الباب الثانی من العجاب الکتاب

لاحب الخلق الیك فقال الله تعالی صدقت یا آدم انه لاحب الخلق الی واذ
سألتنی بحقه فقد غفرت لك ولولا محمد ما خلقتك رواه البیهقی فی
دلائله من حدیث عبد الرحمن بن زید بن اسلم وقال تفرد به عبد الرحمن ورواه
الحاکم وصححه وذکره الطبرانی وزاد فیه وهو آخر الانبیاء من ذریتك
وفی حدیث سلمان عند ابن عساکر قال هبط جبرئیل علی النبی صلی الله علیه وآله
فقال ان ربك یقول ان کنت اتخذت ابراهیم خلیلا فقد اتخذتك حبیبا
وما خلقت خلقا اکرم علی منك ولقد خلقت الدنیا واهلها لاعرفهم
کرامتك ومنزلتك عندی ولولاك ما خلقت الدنیا ولله در القائل
سیدی علی الوفائی حیث قال فی قصیدته التی اولها سکن الفؤاد فعش هنیئا
یا جسد هذا النعیم هو المقیم الی الابد روح الوجود حیاة من هو واجد لولاه
ما تم الوجود لمن وجد عیسی وآدم والصدور جمیعهم هم اعین هو نورها
لما ورد لو ابصر الشیطان طلعة نوره فی وجه آدم کان اول من سجد
او لو رأی النمرود نور جماله عبد الجلیل مع الخلیل ولا عند لکن جمال الله
جل فلا یری الا بتخصیص من الله الصمد ودیار بکری در خمیس گفته فی الشفاء
حکی ابو محمد المکی وابو اللیث السمرقندی وغیرهما ان آدم علیه السلام عند
معصیته قال اللهم بحق محمد اغفر لی خطیئتی ویروی تقبل توبتی فقال له
من این عرفت محمدا قال رأیت فی الجنة مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله ویروی عبدی ورسولی فعلمت انه اکرم
خلقك علیك فتاب الله علیه وفی روایة اخری فقال آدم لما خلقتنی

رفعت

رفعت رأسی الی عرشك فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم فعلمت انه لیس احد اعظم قدرا عندك ممن جعلت
اسمه مع اسمك فاوحی الله عز وجل الیه وعزتی وجلالی انه لآخر
الانبیاء من ذریتك ولولاه ما خلقتك قال وکان آدم یکنی بابی محمد
وقیل بابی البشر فخص الله تعالی نبینا محمدا صلی الله علیه وسلم بهذا الشرف
واخبر به وبعثته علی السنة الرسل قبل وجوده بدهر طویل والزم بذلك
الحجة علی عباده وقوی بصائر من آمن به فلله الحمد علی ذلك وقیل فی المعنی
شعر بشری لنا معشر الاسلام ان لنا من العنایة رکنا غیر منهدم
لما دعا الله داعینا لطاعته باکرم الرسل کنا اکرم الامم وجمال الدین محدث
در روضة الاحباب گفته نقلست که آدم گفت الهی بحق محمد که عثرت مرا اقاله کن
حضرت حق خطاب فرمود که محمد را از کجا شناختی آدم گفت آن زمان که مرا مخلوق ساختی
نظرم بر عرش افتاد دیدم که بر آنجا نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
دانستم که گرامی ترین خلائق نزد تو او خواهد بود که نام او را قرین نام خود گردانیده
پس ندا رسید که او آخر پیغمبران ذریت تو است وترا بطفیل او آفریده ام وگویند که
آدم از نزد حضرت حق تعالی مامور شد بآنکه کنیت خود را ابو محمد کند وبروایتی دیگر آنکه
خداوند عز وجل از آدم پرسید کیست که سوال بحق وی کردی آدم جواب داد که برگزیده
محبوب تو وآن غیر که بر پیشانی من است نور اوست وبر ساق عرش ولوح محفوظ
وابواب بهشت دیدم که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله اینجا دانستم
که اکرم مخلوقات نزد تو اوست پس خطاب آمد که یا آدم ترا امرزیدم از گریه تو

در گذشتم و بعزت و جلال من که هر کسی از فرزندان تو که باو توسل جوید او را بیامرزم
و حاجتش روا کنم انتهی محمد عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی در کتاب الاتحافات السنیة
بالاحادیث القدسیة که در اول آن گفته و بعد فیقول العبد الضعیف الراجی عفو
الرؤف اللطیف محمد عبد الرؤف المناوی الحدادی کفاه الله شر کل
مناو و معادی هذا کتاب اوردت فیه ما سبقت علیه ما الراسق
الیه من الاحادیث القدسیة الواردة بالاسانید عن خیر البریة مرتباً له
علی بابین الاول فیما صدره المصطفی علیه السلام بلفظ قال الله عز و جل
والثانی ما صدره بغیرها من قول الله تعالی فی ضمنه و رتبت کلا البابین علی
حروف المعجم سائلا ان یغفر لی ما ارتکبته من الذنوب و یرحم انه جواد
کریم رؤف رحیم و سمیته الاتحافات السنیة بالاحادیث القدسیة
گفته لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسألک بحق محمد الا غفرت لی
فقال الله تعالی و کیف عرفت محمدا و لم اخلقه بعد قال یا رب لانک لما خلقتنی
و نفخت فی روحک رفعت راسی الی عرشک فرأیت مکتوبا لا اله الا الله محمد
رسول الله فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا احب الخلق الیک فقال الله
صدقت یا آدم انه لاحب الخلق الی و اذا سألتنی بحقه فقد غفرت لک و لولاه
ما خلقتک رواه الطبرانی و ابو نعیم و الحاکم و ابن عساکر عن عمر و علی بن برهان الدین
ابی الفتح الحلبی در انسان العیون گفته عن عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لما اقترف آدم الخطیئة قال یا رب اسألک بحق
محمد صلی الله علیه و سلم الا غفرت لی قال و کیف عرفت محمدا و فی لفظ کان ذلک

الوفاء و ما محمد و من محمد قال لانک لما خلقتنی بیدک و نفخت فی من روحک
رفعت راسی فرأیت علی قوائم العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله
فعلمت انک لم تضف الی اسمک الا احب الخلق الیک قال صدقت یا آدم
و لولا محمد لما خلقتک و فی لفظ کما فی الشفاء قال آدم لما خلقتنی رفعت راسی
الی عرشک فاذا فیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله فعلمت انه لیس احد
اعظم قدرا عندک ممن جعلت اسمه مع اسمک فاوحی الله تعالی الیه و عزتی
و جلالی انه لآخر النبیین من ذریتک و لولاه ما خلقتک شیخ عبد الحق
در مدارج النبوة گفته و چون خلق کرده شد آدم حق تعالی او را ابو محمد کنیت نهاده
و آورده اند که چون از آدم آن لغزش واقع شد گفت خداوندا قاله کن مرا ازین لغزش
بحرمت محمد گفت خدای تعالی که تو محمد را از کجا شناختی آدم گفت که آنگاه که خلق کردی مرا
نظر کردم بر عرش و ابواب بهشت افتاده در آنجا نوشته دیدم لا اله الا الله محمد
رسول الله دانستم که گرامی ترین خلائق نزد تو او خواهد بود که نام مبارک او را قرین
نام خود گردانیدی پس ندا آمد که وی آخر پیغمبران از ذریت تست و نام او در آسمان
احمد است و در زمین محمد اگر او نمی بود پیدا نمی کردم آسمان و زمین را و ترا بطفیل او
آفریده ام انتهی ازین روایات عدیده ظاهر و باهر است که حضرت آدم علیه السلام بمقارنت
اسم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم با اسم اقدس حق تعالی در کتابت
بر عرش استدلال فرموده بر افضلیت و اکرمیت و احبیت آنحضرت و لله الحمد و المنة
که کتابت اسم شریف جناب امیر المومنین علیه السلام مع اسم مبارک جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم بر عرش و دیگر مقامات شریفه از اخبار متعدده و آثار متنوعه

بوید او آشکار است پس افضلیت و اکرمیت و احبیت جناب امیرالمومنین علیه السلام از جمیع خلق انبیاء کانوا او غیرهم بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم حسب استدلال حضرت صفی ملک قدیر و تقریر وارشاد ایزد خبیر و اخبار حضرت بشیر و نذیر صلی الله علیه یا نفح المسک و العبیر بنهایت روشن و جلی و ظاهر و مستنیر باشد و روایات مقارنت اسم جناب امیرالمومنین علیه السلام باسم جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله الاطهار بسیار است بر بعض آن در ین مقام اکتفا و اقتصار می رود پس از انجمله است روایات مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله او محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی بر ساق عرش قاضی عیاض در کتاب الشفا فی تعریف حقوق المصطفی گفته روی ابن قانع القاضی عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما اسری بی الی السماء اذا علی العرش مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخبرنا محمد بن احمد بن سهل النحوی اذنا قال اخبرنا ابو علی الحسین بن محمد بن احمد بن الطیب بن کمادی الفقیه قال حدثنی محمد بن اسحاق قال حدثنی ابو بکر العوفی قال حدثنی اسمعیل بن عبید برفعه الی ابی الحمراء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لما اسری بی الی السماء رأیت علی ساق العرش الایمن انا وحدی لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی و در کتاب مناقب گفته انبأنا ابو العلاء الحسن بن احمد هذا الخبر الحسن بن احمد المقری خبرنا احمد بن عبدالله الحافظ حدثنا حبیب بن عمر بن سلم الحافظ و ما کتبته الا عنه حدثنا محمد بن الحسن بن مرداس

اصل کتابه اخبرنا احمد بن الحسن الکوفی حدثنا اسمعیل بن علیه عن یونس بن عبید عن سعید بن جبیر عن ابی الحمراء صاحب رسول الله قال قال رسول الله صلی الله علیه رأیت لیلة اسری بی مثبتا علی ساق العرش انی غرست جنة عدن محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی و محب طبری در ریاض النضره گفته ذکر اختصاصه بتایید الله نبیه صلی الله علیه و سلم و کتبه ذلک علی ساق العرش و علی بعض الحیوان عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیلة بی الی السماء نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت کتابا فهمته محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به خرجه الملا فی سیرته عن ابن عباس قال کنا عند النبی صلی الله علیه و سلم فاذا بطائر فی فیه لوزة خضراء فالقاها فی حجر النبی صلی الله علیه و سلم فاخذها النبی صلی الله علیه و سلم فقبلها ثم کسرها فاذا فی جوفها ورقة خضراء مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی خرجه ابو الخیر القزوینی الحاکمی و محمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفته و یروی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لما اسری بی رأیت فی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صفوتی من خلقی ایدته بعلی و نصرته به و فی روایة رأیت علی ساق العرش الایمن مکتوبا انی الله وحدی لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد صفوتی ایدته بعلی و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته عن وهب بن منبه رضی الله تعالی عنه قال مکتوب فی بعض الکتب انه مکتوب علی ساق العرش لا اله الا الله

محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته به رواه الحافظ ابوبکر الخطیب
وعن ابی الخمیس رضی الله تعالی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک
وسلم لیلة اسری بی الی السماء نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت کتابا
فهمته محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته به رواه الطبری وقال خرجه الملا فی
سیرته ورواه الزرندی ولفظه قال صلی الله علیه وآله وبارک وسلم
لما اسری بی رأیت فی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صفوتی
من خلقی ایدته بعلی ونصرته به قال وفی روایة رأیت علی ساق العرش من
مکتوبا انا الله وحدی لا اله غیری غرست جنة عدن بیدی محمد
صفوتی ایدته بعلی وعن ابی الحمراء خادم رسول الله صلی الله علیه
وآله وبارک وسلم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم
یقول لما اسری بی الی السماء دخلت الجنة او قال طلعت فی الجنة فرأیت عن
یمین العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته به
رواه الحافظ ابوبکر الخطیب وسعید کازرونی در منتقی گفته روی ابن قانع عن الحمراء
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری بی الی السماء اذا علی
العرش مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی وشیخ جلال الدین السیوطی
در درمنثور گفته اخرج ابن عدی وابن عساکر عن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما عرج بی رأیت علی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته بعلی ونیز سیوطی در خصائص کبری گفته اخرج ابن عدی وابن عساکر عن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما عرج بی رأیت علی ساق العرش مکتوبا

لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی واحمد بن الفضل بن محمد باکثیر در وسیلة المآل
گفته عن ابی الحمراء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة
اسری بی الی السماء نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت کتابا فهمته محمد
رسول الله ایدته بعلی ونصرته به خرجه الملا فی سیرته ومرزا محمد بدخشانی
در مفتاح النجا گفته اخرج ابن عساکر عن ابی الحمراء عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال رأیت لیلة اسری بی مثبتا علی ساق العرش انی انا الله لا اله غیری خلقت
جنة عدن بیدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بعلی وعند الطبرانی فی الکبیر
عنه لما اسری بی الی السماء دخلت الجنة فرأیت فی ساق العرش الایمن مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی ونصرته وشاه ولی الله والد ماجد
مخاطب در ازالة الخفا گفته عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما عرج
بی رأیت علی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی
واز انجمله است مقرون بودن اسم مبارک جناب امیرالمومنین علیه السلام باسم
اقدس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در چار مقام سید علی همدانی در مودة
القربی روایت کرده عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم انی رأیت اسمک مقرونا باسمی فی اربعة مواطن فانست
بالنظر الیه لما بلغت بیت المقدس فی معراجی الی السماء وجدت علی صخرتها
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره ونصرته بوزیره
فقلت لجبرئیل ومن وزیری قال علی ابن ابی طالب فلما انتهیت الی سدرة
المنتهی وجدت علیها انی انا الله لا اله الا انا وحدی ومحمد صفوتی من خلقی

ایدتہ بوزیرہ ونصرتہ بوزیرہ فقلت لجبرئیل ومن وزیری قال علی بن ابی طالب فلما جاوزت من سدرۃ المنتہی وانتہیت الی عرش رب العالمین فوجدت مکتوبا و از انجملہ است روایات مکتوب بودن محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ بر باب جنت قبل از خلق سموات وارض بدو ہزار سال ابن المغازلی در کتاب المناقب گفتہ قولہ علیہ السلام مکتوب علی باب الجنۃ اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر الفقیہ الشافعی رحمہ اللہ تعالی بقراتی علیہ فاقر بہ قلت لہ اخبرکم ابو محمد عبد اللہ بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقا الحافظ الواسطی رحمہ اللہ نا ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی الموصلی نا زکریا بن یحیی الکسائی نا یحیی بن سالم نا اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح وکان یفضل علی الحسن قال حدثنی مسعر بن کدام عن عطیۃ بن سعید عن جابر بن عبد اللہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول مکتوب علی باب الجنۃ قبل ان یخلق اللہ السموات والارض بالفی عام محمد رسول اللہ وعلی اخوہ و ابو المؤید اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ خبرنی شہردار ہذا اجازۃ قال اخبرنا محمود بن اسمعیل الاشقر قال اخبرنا احمد بن الحسین فادشاہ قال الطبرانی عن محمد بن عثمان بن ابی شیبہ عن زکریا بن یحیی بن سالم عن اشعث بن عمر عن الحسن بن صالح وکان یفضل علی الحسن عن مسعر عن عطیۃ عن جابر بن عبد اللہ الانصاری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مکتوب علی باب الجنۃ محمد رسول اللہ علی بن ابی طالب اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام

و ملک العلماء شہاب الدین دولت آبادی در ہدایۃ السعداء گفتہ وفی الدر عند قولہ تعالی ابتغاء مرضات اللہ قال صلی اللہ علیہ وسلم رأیت علی باب الجنۃ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق اللہ تعالی بالفی عام و شہاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ الباب الرابع عشر فی ان اسمہ قرین اسم النبی فی العرش و الجنان فیالہ من روح الروح وبرد الجنان عن جابر رضی اللہ تعالی عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وبارک وسلم انہ قال مکتوب علی باب الجنۃ محمد رسول اللہ علی بن ابی طالب اخو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وبارک وسلم قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام رواہ الصالحانی باسنادہ الی الحافظ ابی بکر بن مردویہ باسنادہ مرفوعا رواہ الحافظ ابو بکر الخطیب عن جابر ایضا ولفظہ مکتوب علی باب الجنۃ محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات بالفی سنۃ و عبد الرحمن صفوری در نزہۃ المجالس گفتہ وعنہ صلی اللہ علیہ وسلم مکتوب علی باب الجنۃ محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات بالفی عام و حاجی عبد الوہاب در تفسیر گفتہ عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مکتوب علی باب الجنۃ قبل ان یخلق اللہ السموات والارض بالفی عام محمد رسول اللہ علی اخوہ رواہ ابن المغازلی و محمد صدر عالم در معارج العلی گفتہ اخرج الطبرانی فی المعجم الاوسط وابن عساکر والخطیب فی المتفق والمفترق عن جابر قال قال رسول اللہ مکتوب علی باب الجنۃ لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ علی اخو رسول اللہ قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام

ومرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته اخرج الطبرانی فی الاوسط والخطیب
فی المتفق والمفترق عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی
اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام وفی روایة اخرج
عنه احمد عنه مرفوعا رایت مکتوبا علی باب الجنة لا اله الا الله محمد
رسول الله علی اخوه ومحمد بن اسمعیل الامیر در روضه ندیه شرح تحفه علویه بشرح
من سواه کان صنو المصطفی. او سواه بعده کان وصیا. اخرج احمد ایضا من
حدیث جابر رضی الله عنه قال علی باب الجنة مکتوب لا اله الا الله محمد
رسول الله علی اخو رسول الله وفی روایة مکتوب محمد رسول الله علی
اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بالفی سنة افاده
المحب الطبری رحمه الله واز انجمله است مکتوب بودن لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله بر ابواب ثمانیه جنت محمد بن یوسف زرندی
در نظم درر السمطین گفته نقل الشیخ الامام العالم صدر الدین ابراهیم بن محمد
المؤید الحموی رحمه الله فی کتابه فضل اهل البیت علیهم السلام بسنده
الی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما اسری بی الی السماء امر بعرض الجنة والنار علی فرایتهما جمیعا
فرایت الجنة والوان نعیمها ورایت النار وانواع عذابها فلما رجعت
قال لی جبرئیل علیه السلام قرات یا رسول الله ما کان مکتوبا علی ابواب
الجنة وما کان مکتوبا علی ابواب النار فقلت لا یا جبرئیل فقال ان

علی ترجیح الفضائل گفته عن عبد الله بن مسعود رضی الله تعالی عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم لما اسری بی الی السماء امر بعرض الجنة
والنار علی فرایتهما جمیعا رایت الجنة والوان نعیمها ورایت النار وانواع
عذابها فلما رجعت قال لی جبرئیل علیه السلام قرات یا رسول الله ما کان
مکتوبا علی باب الجنة وما کان مکتوبا علی ابواب النار فقلت لا یا جبرئیل
فقال ان للجنة ثمانیة ابواب علی کل باب منها اربع کلمات کل کلمة خیر من الدنیا
وما فیها لمن تعلمها واستعملها وان للنار سبعة ابواب علی کل باب منها ثلاث
کلمات کل کلمة خیر من الدنیا وما فیها لمن تعلمها وعرفها فقلت یا جبرئیل
ارجع معی لاقراها فرجع معی جبرئیل علیه السلام فبدا بابواب الجنة فاذا علی
الباب الاول مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة
وحیلة طلب العیش فی الدنیا اربع خصال القناعة ونبذ الحقد وترک الحسد
ومجالسة اهل الخیر وعلی الباب الثانی مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة السرور فی الآخرة اربع خصال مسح راس
الیتامی والتعطف علی الارامل والسعی فی حوائج المسلمین وتفقد الفقراء
والمساکین وعلی الباب الثالث مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
لکل شیء حیلة وحیلة الصحة فی الدنیا اربع خصال قلة الطعام وقلة الکلام
وقلة المنام وقلة المشی وعلی الباب الرابع مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم جاره من کان یؤمن
بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیبر

والدیه من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا ولیسکت وعلی الباب الخامس مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد ان لا یذل فلا یذل ومن اراد ان لا یشتم فلا یشتم ومن اراد ان لا یظلم فلا یظلم ومن اراد ان یستمسك بالعروة الوثقی فلیستمسك بقول لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی الباب السادس منها مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من احب ان یکون قبره واسعا فسیحا فلیبن المساجد ومن احب ان لا یاکله الدیدان تحت الارض فلیکنس المساجد ومن احب ان لا یظلم لحده فلینور المساجد ومن احب ان یبقی طریا تحت الارض فلیشتر بسط المساجد وعلی الباب السابع منها مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بیاض القلب فی اربع خصال فی عیادة المریض واتباع الجنائز وشراء اکفان الموتی ودفع القرض وعلی الباب الثامن منها مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله من اراد الدخول من هذه الابواب الثمانیة فلیستمسك باربع خصال الصدقة والسخاء وحسن الخلق وکف الاذی عن عباد الله عز وجل ثم جئنا الی النار فاذا علی الباب الاول منها ثلث کلمات لعن الله الکاذبین لعن الله الباخلین لعن الله الظالمین وعلی الباب الثانی منها مکتوب من رجا الله سعد ومن خاف الله امن والهالك المغرور من رجا سوی الله وخاف غیره وعلی الباب الثالث منها مکتوب من اراد ان لا یکون عریانا فی القیمة فلیکس الجلود العاریة فی الدنیا من اراد ان لا یکون جائعا فی القیمة فلیطعم البطون الجائعة فی الدنیا ومن اراد ان لا یکون عطشانا فی یوم القیمة فلیسق العطشان فی الدنیا وعلی الباب الرابع منها

مکتوب

مکتوب اذل الله من اهان الاسلام اذل الله من اهان اهل البیت بیت نبی الله صلی الله علیه وآله وبارك وسلم اذل الله من اعان الظالمین علی ظلم المخلوقین وعلی الباب الخامس لا یتبع الهوی فجانب الایمان ولا تکثر منطقك بما لا یعنیك فتسقط من عین ربك ولا تکن عونا للظالمین فان الجنة لم تخلق للظالمین وعلی الباب السادس منها مکتوب انا حرام علی المجتهدین انا حرام علی المصدقین انا حرام علی الصائمین وعلی الباب السابع منها مکتوب حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا ووبخوا انفسکم قبل ان توبخوا وادعوا الله عز وجل قبل ان تردوا علیه فلا یقدروا علی ذلك رواه الزرندی وقال نقل الشیخ العالم صدر الدین ابراهیم بن محمد بن المؤید رحمه الله تعالی فی کتابه فضل اهل البیت ومنها از انجمله است مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بذهب بر باب جنت سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل در تعداد بهار جناب امیر المومنین علیه السلام گفته منها و عن الله عن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد عن ابیه عن جده علی بن ابی طالب رضی الله عنه وعنهم اجمعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وبارك وسلم لما اسری بی الی السماء رأیت علی باب الجنة مکتوبا بالذهب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله الحدیث فی بابه رواه الحافظ ابو موسی باسناده واز انجمله است مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله بر باب جنت واز انجمله است مکتوب بودن لا اله الا الله محمد نبی الرحمة علی مقیم الحجة بر عرش

الفصل التاسع عشر في فضائل الدنيّ
ص ۲۸۷

ابو المؤید خوارزمی در کتاب المناقب گفته وبهذا الاسناد عن الامام محمد بن احمد
بن شاذان حدثنا ابو محمد هرون بن موسى التلعكبري عن عبد العزيز بن عبد الله
عن جعفر بن محمد عن عبد الكريم قال حدثني عثمان العطار حدثنا ابو نصر
احمد بن محمد بن الوليد عن وكيع بن الجراح عن الاعمش عن ابي وائل عن عبد الله
بن مسعود قال قال رسول الله لما ان خلق الله آدم ونفخ فيه روحه عطس آدم
فقال الحمد لله فاوحى الله تعالى حمدني عبدي وعزتي وجلالي لولا عبدان اريد ان
اخلقهما في دار الدنيا ما خلقتك قال الهي فيكونان مني قال نعم يا آدم ارفع
راسك وانظر فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد نبي
الرحمة علي مقيم الحجة من عرف حق علي زكى وطاب ومن انكر حقه لعن وخاب
اقسمت بعزتي ان ادخل النار من عصاه وان اطاعني وشهاب الدين احمد
در توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل در ذکر اسماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته
ومنها مقيم الحجة عن ابن مسعود رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وعلى آله
وبارك وسلم انه لما خلق الله تعالى آدم ونفخ فيه من روحه عطس آدم
عليه السلام فقال الحمد لله رب العالمين فاوحى الله تعالى اليه وبشره
بالمغفرة وفي هذا الحديث ان الله تعالى قال يا آدم ارفع راسك فانظر
فرفع راسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله محمد نبي الرحمة علي
مقيم الحجة ومن عرف حق علي زكا وطاب ومن انكر حقه لعن وخاب اقسمت
بعزتي وجلالي ان ادخل الجنة من اطاعه وان عصاني واقسمت بعزتي وجلالي
ان ادخل النار من عصاه وان اطاعني رواه صاحب الفضائل في

در کتاب الاربعین فی مناقب امیر المؤمنین تصنیف اخطب الخطباء ابو المؤید الموفق
بن احمد المكي ثم الخوارزمي واز انجمله است روایت مکتوب بودن لا اله الا الله محمد
رسول الله علي بن ابي طالب مقيم الحجة درمیان هر دو کف صرصائیل قبل از
خلق دنیا بده هزار سال ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب المناقب گفته
انبانی ابو العلاء الحافظ الهمداني هذا والامام الاجل نجم الدين ابو منصور
محمد بن الحسين بن محمد البغدادي قالا انبانا الشريف الامام الاجل نور الهدى
ابو طالب الحسين بن محمد بن علي الزينبي عن الامام محمد بن احمد بن علي بن الحسن
بن شاذان قال حدثنا المعافا بن زكريا عن الحسن بن علي العاصمي عن صهيب عن
جعفر بن محمد عن ابيه عن علي بن الحسين عن ابيه عليهم السلام قال بينا
رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيت ام سلمة فهبط عليه
ملك له عشرون راسا في كل راس الف لسان يسبح الله ويقدسه بلغة
لا يشبه الاخرى راحته اوسع من سبع سموات وسبع ارضين فحسب
النبي صلى الله عليه وسلم انه جبرئيل فقال جبرئيل لم تاتني في مثل
هذا الصورة قط قال ما انا جبرئيل انا صرصائيل بعثني الله اليك لتزوج
النور من النور فقال النبي صلى الله عليه وسلم من قال ابنتك فاطمة
من علي بشهادة جبرئيل وميكائيل وصرصائيل قال فنظر النبي صلى الله
عليه وسلم فاذا بين كتفي صرصائيل مكتوب لا اله الا الله محمد
رسول الله علي بن ابي طالب مقيم الحجة فقال النبي صلى الله عليه وسلم
يا صرصائيل منذ كم كتب هذا بين كتفيك قال من قبل ان يخلق الله

باثنی عشرة الف سنة **از انجمله است** روایت مکتوب بودن علی الوصی علی وصی اسم بعد کلمهٔ توحید بر جناح جبرئیل چنانچه ابو المؤید خوارزمی در کتاب المناقب گفته اخبرنی شهردار هذا اجازة قال اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمدانی هذا کتابة قال حدثنا ابو طاهر الحسین بن علی بن سلمة قال حدثنا ابو الفرج الصامت بن صهیب بن عباد قال حدثنی ابو عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن الحسین عن ابیه عن علی بن ابی طالب علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل وقد نشر جناحیه فاذا مکتوب علی احدهما لا اله الا الله محمد رسول الله ومکتوب علی الآخر لا اله الا الله علی الوصی وسید شباب اهل الجنة در توضیح الدلائل در ذکر اسماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ومنها وصی الله وخلیفة الله عن الامام جعفر الصادق عن ابیه الامام عن جده الامام عن النبی صلی الله علیه وآله وبارک وسلم قال اتانی جبرئیل علیه الصلوة والسلام وقد نشر جناحیه فاذا علی احد جناحیه مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی الآخر مکتوب لا اله الا الله علی وصی الله رواه الصالحانی باسناده ایضا **وازانجمله است** روایت کتابت خدای عز وجل ایدالله محمدا بعلی را در جبههٔ ملکی که نصفش از نار ونصفش از ثلج بود قبل از خلق دنیا بدو هزار سال ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب المناقب گفته حدثنا الربیع بن عبد الله الهاشمی عن عبد الله بن الحسن عن علی بن الحسین عن محمد بن الحنفیة قال قال النبی صلی الله علیه وآله لما عرج بی الی السماء رایت فی السماء الرابعة

او السادسة ملکا نصفه من النار ونصفه من الثلج فی جبهته مکتوب ایدالله محمدا بعلی فبقیت متعجبا فقال لی الملک مم تتعجب کتب الله فی جبهتی ما تری قبل الدنیا بالفی عام **وازانجمله است** روایت کتابت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بر لوای حمد قبل از خلق سموات چنانچه سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن عبد الله بن سلام قال قلت یا رسول الله اخبرنی عن لواء الحمد ما صفته قال طوله الف عام سنانه یاقوتة حمراء قبضته من لؤلؤة بیضاء زجه زمردة خضراء له ثلاث ذوائب ذوابة بالمشرق وذوابة بالمغرب والثالث فی وسط الدنیا مکتوب علیها ثلاثة اسطر السطر الاول بسم الله الرحمن الرحیم السطر الثانی الحمد لله رب العالمین والسطر الثالث لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله طول کل سطر الف یوم قال صدقت یا رسول الله فمن یحمل ذلک قال یحملها الذی یحمل لوائی فی الدنیا علی بن ابی طالب ومن کتب الله اسمه قبل ان یخلق السموات والارض قال صدقت یا رسول الله فمن یستظل تحت لوائک قال المؤمنون اولیاء الله وشیعة الحق شیعتی وشیعة علی ومحبوه وانصاره فطوبی لهم وحسن مآب والویل لمن کذبنی فی علی او کذب علیا فی عن مقامه الذی اقامه الله فیه **ازانجمله است** روایت مکتوب بودن آل محمد خیر البریة بر لواء نور که خداوند عز وجل آنرا قبل از خلق سموات بدو هزار سال خلق فرموده چنانچه ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی در منقبة المطهرین علی ما نقل عنه می فرماید عن جابر بن عبد الله

ص ۱۹/۴۵ المودة السادسة فی ان ... رسول الله ... طاعة الله

الانصاری قال بینا رسول الله صلی الله علیه و سلم یوما فی مسجد المدینة فذکر
بعض اصحابنا الجنة قال ابو دجانة یا رسول الله سمعتك تقول الجنة محرمة
علی النبیین و سائر الامم حتی ادخلها فقال الا ما علمت ان لله لواء من نور
و عمودا من زبرجد خلقهما قبل ان یخلق السموات بالفی سنة مکتوب علی رداء
ذلك اللواء لا اله الا الله محمد رسول الله آل محمد خیر البریة صاحب اللواء
امام القوم فقال علی الحمد لله الذی هدانا بك و کرمنا و شرفنا فقال له
النبی صلی الله علیه و سلم اما علمت ان من احبنا و امتحن اسکنه الله معنا
و تلا هذه الآیة فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر **و از آنجمله است**
روایت مکتوب بودن لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی بر ورقه خضرا
یا ورقه خضراء که در لوزه خضرا بود و آن لوزه را طائری در حضور باهر النور
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم انداخته بود چنانچه از عبارات سابقه بحث
طریق ظاهر و واضح شد و عبد الرحمن الصفوری در نزهة المجالس گفته قال ابن عباس
رضی الله عنهما کنا عند رسول الله صلی الله علیه و سلم و اذا بطائر فی فیه
لوزة خضراء فالقاها فاخذها النبی صلی الله علیه و سلم فوجد فیها دودة
خضراء مکتوب علیها بالاصفر لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی
وجه چهاردهم آنکه تقدم نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم دلیل
افضلیت آنحضرت از سائر انبیا و مرسلین و جمیع مخلوقین است و ظاهر است که تقدم
نبوت آنحضرت فرع تقدم خلق نور آنحضرت است پس تقدم نور آنحضرت که سبب
اول است بالاولی دلیل فضیلت آنحضرت باشد و چون تقدم خلق نور برای جناب امیر المؤمنین

علیه السلام هم ثابت است پس آنحضرت هم افضل از جمیع مخلوقین حتی الانبیاء
و المرسلین سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین باشد پس تقدم ائمه
کرام آنجناب بر آن جناب بمتی از جواز ندارد فکیف تقدم الاصحاب و
کانوا حائزین لجلائل المناقب و زواهر الالقاب فکیف تقدم الثلثة
الذین کانوا منغمسین فی لجج الالتباس و الارتیاب و ابدوا بعد اسلامهم
الظاهری ایضا ما یورث سماعه اصحابهم وجع القلق و الاضطراب
و یوجب ادراکه اشد الالتیاع و الالتهاب و شواهد تقدم نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بسیار از بسیار است و بر ناظر کتب و اسفار علمای
کبار هویدا و آشکار بنا بر ایجاز و اختصار ایراد جمله از عبارات محققین احبار اکتفا
و اقتصار می نمایم ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری در تاریخ صغیر گفته
حدثنا عبد الله بن صالح حدثنی معاویة عن سعید بن سوید
عن عبد الاعلی بن هلال السلمی عن عرباض بن سارية صاحب
رسول الله صلی الله علیه و سلم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
و سلم یقول انی عبد الله و خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته
و ساخبرکم عن ذلك انا دعوة ابی ابراهیم و بشارة عیسی بن مریم و
رؤیا امی التی رأت و کذلك امهات الانبیاء یرین و ان ام رسول الله
صلی الله علیه و سلم رأت حین وضعته نورا اضاءت له قصور الشام
و ابن حجر مکی در شرح شعر ... و تراءت قصور قیصر بالروم و راها
من دار بالبطحاء گفته و اصل ذلك الحدیث الصحیح انه صلی الله علیه و سلم

قال انی عبد الله وخاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته وساخبرکم
عن ذلک انا دعوة ابی ابراهیم وبشارة اخی عیسی ورؤیا امی التی رأت
وکذلک امهات الانبیاء یرین وان ام رسول الله صلی الله علیه وسلم
رأت حین وضعته نورا اضاءت لها قصور الشام وفی روایة عنها قالت
رأیت کانه خرج من فرجی شهاب اضاءت له الارض حتی رأیت قصور
الشام وفی اخری رأیت لیلة وضعته نورا اضاءت له قصور الشام
حتی رأیتها وفی اخری لما ولدته خرج من فرجی نور حتی اضاء له قصور
الشام فولدته نظیفا مابه قذر وفی اخری لما فصل منی خرج منی نور
اضاء له مابین المشرق والمغرب وفی روایة الشفاء السابقة واضاءت
مابین المشرق والمغرب حتی نظرت الی بعض قصور الروم وکلا ینافی هذا
الروایات روایة انها رأت مثل ذلک عند وضعه لان تلک الکائنة
وقعت مرتین عند حمله وعند ولادته زیادة فی البشارة بظهوره
وظهور دینه وخصت الشام بالذکر فی اکثر الروایات لما خصت به
سبق نور نبوته الیها ومن ثم نقل کعب عن الکتب السابقین انها دار
ملکه ای باعتبار سبقه الیها قبل ظهورها ولهذا اسری به صلی الله
علیه وسلم الی بیت المقدس منه کما هاجر ابراهیم ولوط الیها علیهما السلام
وبها ینزل عیسی علیه السلام وهی ارض المحشر والمنشر رواه ابو نعیم فی دلائل
النبوة وگفته ذکر ماروی فی تقادم نبوته قبل تمام خلقة آدم صلی الله
علیهما وسلم ثنا احمد بن یعقوب بن المهرجان ثنا جعفر بن محمد الفریابی

روا ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی فی صحیحه حدثنا
ابو همام الولید بن شجاع
بن الولید البغدادی نا
الولید بن مسلم عن الاوزاعی
عن یحیی بن ابی کثیر
عن ابی سلمة عن ابی هریرة
قال قالوا یا رسول الله
متی وجبت لک النبوة
قال وآدم بین الروح
والجسد هذا حدیث
حسن صحیح غریب من
حدیث ابی هریرة
لا نعرفه الا من
هذا الوجه

نا عمر بن حفص الثقفی الدمشقی ح وثنا القاضی ابو احمد محمد بن احمد بن
ابراهیم نا محمد بن عبد الرحیم بن شبیب نا داود بن رشید ابو همام ح
وثنا احمد بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سلیمان الهروی نا موسی بن عامر
واحمد بن عمرو بن عثمان الدمشقیان قالوا نا الولید بن مسلم نا الاوزاعی
نا یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال سئل رسول الله
صلی الله علیه وسلم متی وجبت لک النبوة قال بین خلق آدم ونفخ
الروح فیه ثنا سلیمان بن احمد ثنا حفص بن عمر بن الصباح الرقی واحمد
بن داود المکی قالا ثنا محمد بن سنان العوفی ثنا ابراهیم بن طهمان عن
بدیل بن میسرة عن عبد الله بن شقیق عن میسرة الفجر رضی الله عنه
قال قلت یا رسول الله متی کتبت نبیا قال وآدم بین الروح والجسد ثنا
محمد بن القاسم بن محمد العسال ثنا عبید بن الحسن الغزال ثنا عمرو بن
علی الفلاس ثنا معاذ یعنی ابن هانی ثنا ابراهیم بن طهمان مثله ثنا ابو بکر
خلاد ثنا اسمعیل بن اسحاق القاضی ثنا علی بن عبد الله المدینی ح
وثنا ابو بکر بن مالک نا عبد الله بن احمد بن حنبل حدثنی ابی ح
وثنا محمد بن الحسن نا محمد بن عثمان بن ابی شیبة نا یحیی بن معین ح
وثنا ابو بکر الآجری نا جعفر الفریابی نا یعقوب بن ابراهیم ح وثنا احمد
بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سلیمان نا محمد بن بشار بندار قالوا نا
عبد الرحمن بن مهدی نا منصور بن سعد عن بدیل بن میسرة عن عبد الله
بن شقیق عن میسرة الفجر قال قلت یا رسول الله متی کتبت نبیا قال

وآدم بين الروح والجسد حدثنا احمد بن يعقوب بن المهرجان نا جعفر
بن محمد الفريابي نا قتيبة بن سعيد نا حماد بن زيد عن بديل بن ميسرة عن
عبد الله بن شقيق قال قيل للنبي صلى الله عليه وسلم متى كتبت نبيا قال
وآدم بين الروح والجسد قال الشيخ كذا رواه ولم يذكر ميسرة حدثنا ابو بكر
بن خلاد ثنا اسمعيل بن اسحاق القاضي انا حجاج بن منهال حدثنا حماد
بن سلمة عن خالد الحذاء عن ابيه عن عبد الله بن شقيق عن رجل انه سأل
النبي صلى الله عليه وسلم متى كتبت نبيا قال وادم بين الروح والجسد
كذا رواه حماد بن سلمة وقال عن رجل ولم يسم ميسرة وتابعه عليه عن خالد
وهيب بن خالد حدثنا ابو علي محمد بن احمد بن الحسن نا خالد الحذاء
عن عبد الله بن شقيق ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم فذكر مثله
ثنا محمد بن عمر بن سلم ثنا محمد بن بكر بن عمرو الباهلي ثنا شيبان ثنا حسن بن
دينار عن بديل بن ميسرة عن عبد الله بن شقيق عن ميسرة الفجر قلت يا رسول الله
متى كتبت نبيا قال كتبت نبيا وآدم بين الروح والجسد ثنا سليمان بن احمد نا [illegible]
بن اسحاق بن الزبير الحلبي نا ابو جعفر النفيلي نا عمرو بن واقد عن عروة بن رويم
عن الصنابحي قال قال عمر متى جعلت نبيا قال وآدم منجدل في الطين ثنا سليمان
بن احمد نا علي بن عباس البجلي ثنا محمد بن عمارة بن صبيح نا نصر بن مزاحم نا قيس
بن الربيع عن جابر عن الشعبي عن ابن عباس قال قيل يا رسول الله متى كتبت
نبيا قال وآدم بين الروح والجسد تفرد به نصر بن مزاحم ثنا عبد الله بن جعفر
نا اسمعيل بن عبد الله نا ابو اليمان نا ابو بكر بن ابي مريم عن سعيد بن سويد

عن العرباض بن سارية قال سمعت رسول الله يقول اني عبد الله في
ام الكتاب وخاتم النبيين وان آدم لمنجدل في طينته كذا رواه ابو بكر
بن سعيد عن العرباض وجوده معاوية بن صالح عن سعيد عن العرباض
عنه حدث به احمد بن حنبل عن ابي اليمان مثله حدثنا سليمان بن احمد
حدثنا بكر بن سهل نا عبد الله بن صالح حدثني معوية بن صالح عن سعيد
بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال عن العرباض بن سارية السلمي
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا عبد الله وخاتم النبيين
وان آدم لمنجدل في طينته رواه عبد الله بن وهب وعبد الرحمن بن مهدي
عن معوية مثله نا ابو عمرو محمد بن احمد بن حمدان نا الحسن بن سفيان نا
حرملة بن يحيى نا عبد الله بن وهب حدثني معويه بن صالح عن سعيد
بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال السلمي عن عرباض قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اني عند الله مكتوب لخاتم النبيين
وان ادم لمنجدل في طينته حدثنا ابو بكر بن مالك نا عبد الله بن
احمد بن حنبل حدثني ابي نا عبد الرحمن بن مهدي عن سعيد بن سويد
الكلبي عن عبد الله بن هلال عن العرباض قال قال رسول الله اني عند الله
خاتم النبيين وان آدم لمنجدل في طينته ورواه ليث بن سعد عن معوية
مثله وقال عبد الاعلى بن هلال حدثنا سليمان بن احمد نا ابو زرعة
الدمشقي نا علي بن عياش الحمصي نا الليث بن سعد عن معاوية بن صالح
حدثني سعيد بن سويد عن عبد الاعلى بن هلال عن العرباض قال سمعت

رسول الله یقول انی عند الله خاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته ثنا احمد
بن اسحاق نا محمد بن احمد بن سلیمان الهروی نا عبد الرحمن بن الحسن الدمشقی
نا الولید یعنی ابن مسلمة نا خلید بن دعلج وسعید بن بشیر عن قتادة عن
الحسن عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت اول النبیین
فی الخلق واخرهم فی البعث حدثنا عبد الله بن جعفر حدثنا اسمعیل
بن عبد الله نا خاتم بن عبد الله نا عبد العزیز بن مسلم عن ابراهیم الهجری
عن ابی عیاض عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن
الاخرون السابقون یوم القیمة حدثنا ابو احمد محمد بن احمد نا عبد الله بن
محمد بن شیرویه نا اسحاق بن ابراهیم نا عبد الرزاق نا معمر نا همام قال
هذا ما حدثنا ابو هریرة عن رسول الله قال نحن الاخرون السابقون
یوم القیمة فکان آخرهم فی البعث وبه ختمت النبوة وهو السابق یوم القیمة
لانه اول مکتوب فی النبوة والعهد ففی هذا الخبر الفضیلة العظیمة لرسول الله
لما اوجب الله له النبوة قبل خلق آدم الذی هو ابو البشر ویحتمل ان یکون هذا
الایجاب هو ما اعلم الله ملائکته ما سبق فی علمه وقضائه من بعثته
صلی الله علیه وسلم فی آخر الزمان فمن حاز هذه الفضیلة حق له الصبر
علی مواصلة الدعوة واحتمال الاذیة ممن یرادها واعظام من قبلها و[?]
الوسع فی احتمال کل عارض وشدة وبلوی تعرض دون اقامتها اذ الفضیلة
سابقة علی فضائل من تقدمه من الانبیاء فی العهد المتقدم والخلق [?]
واحمد بن عطاء الله الشاذلی در لطائف المنن گفته واما تفضیله علی [illegible]

من قوله صلی الله علیه وسلم کنت نبیا وآدم فمن دونه من الانبیاء یوم القیمة
تحت لوائی ولقوله انی اول شافع واول مشفع وانا اول من تنشق الارض
عنه وسعید گازرونی در منتقی گفته ثنا شیختنا السعیدة عائشة بنت
عبد الحلیم بن محمد بن فارس الزجاج انا ابو الحسن علی بن عبد المطیق بن یحیی
بن خطاب الجمی انبئنا شهدة بنت احمد بن الفرج الابری انا النقیب طراد
بن محمد الزینبی انا ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الله بن بشران انا ابو عمرو عثمان
بن احمد بن عبد الله الدقاق انا ابو الحسن محمد بن احمد بن البراء العبدی انا
علی بن المدینی ثنا اسمعیل بن ابراهیم انا خالد الحذاء عن عبد الله بن شقیق
قال قال رجل یا رسول الله متی کنت نبیا فقال الناس مه فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم دعوه کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد وسیوطی
در خصائص کبری گفته باب خصوصیة النبی صلی الله علیه وسلم بکونه اول
النبیین فی الخلق وتقدم نبوته واخذ المیثاق علیه اخرج ابن ابی حاتم
فی تفسیره وابو نعیم فی الدلائل من طریق عن قتادة عن الحسن عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی واذ اخذنا من النبیین میثاقهم
الایة قال کنت اول النبیین فی الخلق وآخرهم فی البعث فبدأ به قبلهم و
اخرج ابو سهل القطان فی جزء من امالیه عن سهل بن صالح الهمدانی قال سألت
ابا جعفر محمد بن علی کیف صار محمد صلی الله علیه وسلم یتقدم الانبیاء
وهو آخر من بعث قال ان الله لما اخذ من بنی آدم من ظهورهم ذریاتهم و
اشهدهم علی انفسهم الست بربکم کان محمد صلی الله علیه وسلم اول من قال

بكلّ ولذلك صار يتقدم الانبياء وهو آخر من بعث واخرج احمد والبخاري في
تاريخه والطبراني والحاكم وابو نعيم عن ميسرة الفجر قال قلت يا رسول الله متى
كنت نبيّا قال وآدم بين الرّوح والجسد واخرج احمد والحاكم والبيهقي عن
العرباض بن سارية سمعت رسول الله صلّى الله عليه وسلم يقول انّي عند الله
في ام الكتاب لخاتم النبيين وانّ آدم لمنجدل في طينته واخرج الحاكم والبيهقي
وابو نعيم عن ابي هريرة قيل للنبيّ صلّى الله عليه وسلم متى وجبت لك النبوة
قال بين خلق آدم ونفخ الرّوح فيه واخرج البزّار والطبراني في الاوسط
وابو نعيم من طريق الشعبي عن ابن عبّاس قال قيل يا رسول الله متى كنت
نبيّا قال وآدم بين الروح والجسد واخرج ابو نعيم عن الصنابحي قال قال عمر
متى جعلت نبيّا قال وآدم منجدل في الطين مرسل واخرج ابن سعد عن
ابن ابي الجدعا قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيّا قال اذ آدم بين الروح
والجسد واخرج ابن سعد عن مطرف بن عبد الله بن الشّخير ان رجلا سأل
رسول الله صلّى الله عليه وسلم متى كنت نبيّا قال بين الروح والطّين
من آدم واخرج ابن سعد عن عامر قال قال رجل للنبيّ صلّى الله عليه وسلم
متى استنبئت قال وآدم بين الرّوح والجسد حين اخذ منّي الميثاق
واخرج الطبراني وابو نعيم عن ابي مريم الغساني انّ اعرابيّا قال للنبيّ صلّى الله
عليه وسلم اي شيء كان اوّل نبوّتك قال اخذ الله منّي الميثاق كما اخذ
من النبيين ميثاقهم ثمّ دعوة ابي ابراهيم وبشرى عيسى ورأت امّي في منامها
انّه خرج من بين رجليها سراج اضاءت له قصور الشام فائدة قال الشيخ

تقي

تقي الدين السّبكي في كتابه التعظيم والمنة في لتؤمننّ به ولتنصرنّه في
هذه الآية من التّنويه بالنبيّ صلّى الله عليه وسلم وتعظيم قدره العلي
ما لا يخفى وفيه مع ذلك انّه على تقدير مجيئه في زمانهم يكون مرسلا
اليهم فتكون نبوّته ورسالته عامّة لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة
وتكون الانبياء واممهم كلّهم من امّته ويكون قوله بعثت الى النّاس
كافّة لا يختص بالنّاس من زمانه الى القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا
ويتبين بذلك المعنى قوله صلّى الله عليه وسلم كنت نبيّا وآدم بين الروح
والجسد وانّ من فسّره بعلم الله بانّه سيصير نبيّا لم يصل الى هذا المعنى
لانّ علم الله محيط بجميع الاشياء ووصف النبيّ صلّى الله عليه وسلم بالنبوة
في ذلك الوقت ينبغي ان يفهم منه انّه امر ثابت له في ذلك الوقت ولهذا
رأى آدم اسمه مكتوبا على العرش محمّد رسول الله فلا بدّ ان يكون
ذلك معنى ثابتا في ذلك الوقت ولو كان المراد بذلك مجرد العلم بما سيصير
في المستقبل لم يكن له خصوصيّة بانّه نبيّ وآدم بين الرّوح والجسد
لانّ جميع الانبياء يعلم الله نبوّتهم في ذلك الوقت وقبله فلا بدّ من خصوصيّة
للنبيّ صلّى الله عليه وسلم لاجلها اخبر بهذا الخبر اعلاما لامّته ليعرفوا
قدره عند الله تعالى فحصل لهم الخير بذلك وقال فان قلت اريد ان افهم
ذلك القدر الزائد فانّ النبوة وصف لا بدّ ان يكون الموصوف به موجودا
وانّما يكون بعد بلوغ اربعين سنة ايضا فكيف يوصف به قبل وجوده
وقبل ارساله ان صحّ ذلك فغيره كذلك قلت قد جاء انّ الله خلق الارواح

قبل الاجساد فقد تكون الاشارة بقوله كنت نبيا الى روحه الشريفة او الى
حقيقته والحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها وانما يعلمها خالقها ومن
امده بنور الهي ثم ان تلك الحقائق يؤتي الله كل حقيقة منها ما يشاء
في الوقت الذي يشاء فحقيقة النبي صلى الله عليه وسلم قد تكون من قبل خلق آدم
آتاها الله ذلك الوصف بان يكون خلقها متهيئة لذلك وافاضه عليها
من ذلك الوقت فصار نبيا وكتب اسمه على العرش واخبر عنه بالرسالة
ليعلم ملائكته وغيرهم كرامته عنده فحقيقته موجودة من ذلك الوقت
وان تاخر جسده الشريف المتصف بها واتصاف حقيقته بالاوصاف الشريفة
المفاضة عليه من الحضرة الالهية وانما يتاخر البعث والتبليغ وكل ما له
من جهة الله ومن تاهل ذاته الشريفة وحقيقته معجل لا تاخير فيه
وكذلك استنباؤه وايتاؤه الكتاب والحكم والنبوة وانما المتاخر تكونه
وتنقله الى ان ظهر صلى الله عليه وسلم وغيره من اهل الكرامة وقد يكون
افاضة الله تلك الكرامة عليه بعد وجوده بمدة كما شاء سبحانه ولا شك
ان كل ما يقع فالله عالم به من الازل ونحن نعلم علمه بذلك بالادلة
العقلية والشرعية ويعلم الناس منها ما يصل اليهم عند ظهوره كعلمهم
نبوة النبي صلى الله عليه وسلم حين نزل عليه القرآن في اول ما جاءه جبرئيل
وهو فعل من افعاله تعالى من جملة معلوماته ومن آثار قدرته وارادته
واختياره في محل خاص يتصف بها فهاتان مرتبتان الاولى معلومة بالبرهان
والثانية ظاهرة للعيان وبين المرتبتين وسائط من افعاله تعالى تحدث

على حسب اختياره منها ما يظهر لهم بعد ذلك ومنها ما يحصل به كمال لذلك
المحل وان لم يظهر لاحد من المخلوقين وذلك ينقسم الى كمال يقارن ذلك المحل من حين
خلقه والى كمال يحصل له بعد ذلك ولا يصل علم ذلك الينا الا بالخبر الصادق
والنبي صلى الله عليه وسلم خير الخلق فلا كمال لمخلوق اعظم من كماله ولا محل
اشرف من محله فعرفنا بالخبر الصحيح حصول ذلك الكمال من قبل خلق آدم لنبينا
صلى الله عليه وسلم من ربه سبحانه وانه اعطاه النبوة من ذلك الوقت
ثم اخذ له المواثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدم عليهم وانه نبيهم ورسولهم
وفي اخذ المواثيق وهي في معنى الاستخلاف ولذلك دخلت لام القسم في
لتؤمنن به ولتنصرنه لطيفة اخرى وهي كانها ايمان البيعة التي تؤخذ
للخلفاء ولعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا التعظيم العظيم للنبي صلى الله
عليه وسلم من ربه سبحانه وتعالى فاذا عرف ذلك فالنبي صلى الله عليه وسلم
هو نبي الانبياء ولهذا ظهر في الاخرة جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا
كذلك ليلة الاسراء صلى بهم ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم و
موسى وعيسى وجب عليهم وعلى اممهم الايمان به ونصرته وبذلك
اخذ الله الميثاق عليهم ورسالته اليهم معنى حاصل له وانما امره يتوقف
على اجتماعهم معه فتاخر ذلك الامر راجع الى وجودهم لا الى عدم اتصافه
بما يقتضيه وفرق بين توقف الفعل على قبول المحل وتوقفه على اهلية الفاعل
فهنا لا توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبي صلى الله عليه وسلم
وانما هو من جهة وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم لزمهم

اتباعه بلا شك ولهذا يأتي عيسى في آخر الزمان على شريعته وهو نبي كريم
على حاله لا كما يظن بعض الناس انه يأتي واحدا من هذه الامة نعم هو
واحد من هذه الامة لما قلناه من اتباعه للنبي صلى الله عليه وسلم وانما
يحكم بشريعة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم بالقرآن والسنة وكل ما فيها
من امر او نهي فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الامة وهو نبي كريم على حاله
لم ينقص منه شيء وكذلك لو بعث النبي صلى الله عليه وسلم في زمانه
او في زمن موسى وابراهيم ونوح وآدم كانوا مستمرين على نبوتهم ورسالتهم
الى اممهم والنبي صلى الله عليه وسلم نبي عليهم ورسول الى جميعهم فنبوته
ورسالته اعم واشمل واعظم ومتفق مع شرائعهم في الاصول لانها لا تختلف
وتقدم شريعته صلى الله عليه وسلم فيما عساه يقع الاختلاف فيه من
الفروع اما على سبيل التخصيص واما على سبيل النسخ او لا نسخ ولا تخصيص بل
تكون شريعة النبي صلى الله عليه وسلم في تلك الاوقات بالنسبة الى
اولئك الامم ما جاءت به انبياؤهم وفي هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة
هذه الشريعة والاحكام تختلف باختلاف الاشخاص والاوقات وبهذا بان لنا
معنى حديثين كان خفيا عنا احدهما قوله صلى الله عليه وسلم بعثت الى الناس
كافة كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيامة فبان انه جميع الناس اولهم وآخرهم
والثاني قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الروح والجسد كنا نظن
انه بالعلم فبان انه زائد على ذلك على ما شرحناه وانما يفترق الحال بين ما بعد
وجود جسده صلى الله عليه وسلم وبلوغه الاربعين وما قبل ذلك بالنسبة

الى المبعوث اليهم وتأهلهم لسماع كلامه لا بالنسبة اليه ولا اليهم لو تأهلوا
قبل ذلك وتعليق الاحكام على الشروط قد يكون بحسب المحل القابل
وقد يكون بحسب الفاعل المتصرف فههنا التعليق انما هو بحسب المحل
القابل المبعوث اليهم وقبولهم سماع الخطاب من الجسد الشريف الذي
يخاطبهم بلسانه وهذا كما يوكل الاب رجلا في تزويج ابنته اذا وجدت
كفوا فالتوكيل صحيح وذلك الرجل اهل للوكالة ووكالته ثابتة وقد يحصل
توقف التصرف على وجود كفو ولا يوجد الا بعد مدة وذلك لا يقدح في
صحة الوكالة واهلية الوكيل انتهى كلام السبكي بلفظه شهاب الدين قسطلانی در
مواهب لدنیه گفته اخرج مسلم في صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن
العاص عن النبي صلعم انه قال ان الله تعالى كتب مقادير الخلق قبل ان يخلق
السموات والارض بخمسين الف سنة وكان عرشه على الماء ومن جملة
ما كتب في الذكر وهو ام الكتاب ان محمدا خاتم النبيين وعن العرباض بن سارية
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اني عند الله في ام الكتاب لخاتم النبيين
وان آدم لمنجدل في طينته رواه احمد والبيهقي والحاكم وقال صحيح الاسناد
وقوله لمنجدل يعني طريحا ملقى على الارض قبل نفخ الروح فيه وعن ميسرة
الضبي قال قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال كنت نبيا وآدم بين الروح
والجسد هذا اللفظ رواية الامام احمد ورواه البخاري في تاريخه وابو نعيم
في الحلية وصححه الحاكم واما ما اشتهر على الالسنة بلفظ كنت نبيا وآدم
بين الماء والطين فقال شيخنا الحافظ ابو الخير السخاوي في كتابه المقاصد

الحسنة لم نقف عليه بهذا اللفظ انتهى وقال الحافظ ابن رجب في اللطائف وبعضهم يرويه
متى كتبت نبيا من الكتابة انتهى قلت كذا رويناه في جزء من حديث ابي عمرو
اسمعيل بن نجيد ولفظه قلت يا رسول الله متى كتبت نبيا قال كتبت نبيا
وادم بين الروح والجسد فتحمل هذه الرواية مع رواية العرباض بن سارية
على وجوب نبوته وثبوتها وظهورها في الخارج فان الكتابة تستعمل فيما هو واجب
قال تعالى كتب عليكم الصيام وكتب الله لاغلبن انا ورسلي وقوله في رواية
احمد اني عند الله في ام الكتاب فيه اشارة الى ان نبوته صلى الله عليه وسلم
كانت مذكورة معروفة من قبل خلقه عليه السلام وانه كان مكتوبا في ام
الكتاب من قبل نفخ الروح في آدم عليه السلام وقد فسر ام الكتاب باللوح
المحفوظ وبالذكر في قوله يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب ولا ريب
ان علم الله تعالى قديم ازلي ثم انه تعالى كتب ذلك في كتاب عنده قبل خلق
السموات والارض كما دل عليه حديث عبد الله بن عمرو السابق ثم حينئذ
انتقلت المخلوقات من مرتبة العلم الى مرتبة الكتابة وهو نوع من انواع
الخارج وقوله اني عند الله في ام الكتاب لخاتم النبيين وان ادم لمنجدل في
طينته المراد منه الاخبار عن كون ذلك مكتوبا في ام الكتاب قبل نفخ
الروح في آدم فهو اول ما خلق من النوع الانساني وفي الحديث الاخر
في تلك الحالة وجبت له النبوة وهذه مرتبة ثالثة وهو خروجه من
العلم والكتابة الى مرتبة الوجود العيني الخارجي فانه عليه السلام كان نبيا
استخرج حينئذ من ظهر آدم ونبئ فصارت نبوته موجودة في الخارج بعد

ان كانت مكتوبة مقدرة في ام الكتاب وعن ابي هريرة انهم قالوا يا رسول الله
متى وجبت لك النبوة قال وآدم بين الروح والجسد رواه الترمذي وقال حديث
حسن ورويناه في جزء من امالي ابي سهل القطان عن سهل بن صالح الهمداني قال سألت
ابا جعفر محمد بن علي كيف صار محمد صلى الله عليه وسلم يتقدم الانبياء وهو
آخر من بعث قال ان الله تعالى لما اخذ من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم
واشهدهم على انفسهم الست بربكم كان محمد صلى الله عليه وسلم اول من قال
بلى ولذلك صار يتقدم الانبياء وهو آخر من بعث فان قلت ان النبوة وصف
لابد ان يكون الموصوف به موجودا وانما يكون بعد بلوغ اربعين سنة
ايضا فكيف يوصف به قبل وجوده وارساله اجاب الغزالي في كتاب النفخ
والتسوية عن هذا وعن قوله عليه السلام انا اول الانبياء خلقا وآخرهم
بعثا بان المراد بالخلق هنا التقدير دون الايجاد فانه قبل ان ولدته امه
لم يكن موجودا مخلوقا ولكن الغايات والكمالات سابقة في التقدير لاحقة
في الوجود قال وهو معنى قولهم اول الفكرة آخر العمل وآخر العمل اول الفكرة وبيانه
ان المهندس المقدر للدار اول ما يمثل في نفسه صورة الدار فيحصل في
تقديره دارا كاملة البناء وآخر ما يوجد من اعماله هي الدار الكاملة
فالدار الكاملة هي اول الاشياء في حقه تقديرا وآخرها وجودا لان ما قبلها
من ضرب اللبنات وبناء الحيطان وتركيب الجذوع وسيلة الى غاية وكمال
وهي الدار ولاجلها تقدم الآلات والاعمال ثم قال واما قوله عليه السلام كنت
نبيا فاشارة الى ما ذكرناه فانه كان نبيا في التقدير قبل تمام خلقة آدم

علیه السلام لانه لم ینشأ خلق آدم الا لینتزع من ذریته محمد کیستصفی تدرجا
الى ان بلغ كمال الصفاء قال ولا يفهم هذه الحقيقة الا بان يعلم ان للدار
وجودين وجودا في ذهن المهندس ودماغه وانه ينظر الى صورة الدار خارجا
الذهن في الاعيان والوجود الذهني سبب الوجود الخارج العيني فهو سابق
لا محالة وكذلك فاعلم ان الله تعالى يقدر ثم يوجد على وفق التقدير ثانيا
انتهى وهو متعقب بقول الشيخ تقي الدين السبكي انه قد جاء ان الله خلق
الارواح قبل الاجساد فقد تكون الاشارة بقوله كنت نبيا الى روحه
الشريفة او الى حقيقة من الحقائق والحقائق تقصر عقولنا عن معرفتها
وانما يعلمها خالقها ومن امده الله بنور الهي ثم ان تلك الحقائق يؤتي الله
كل حقيقة منها ما يشاء في الوقت الذي يشاء فحقيقة النبي صلى الله
عليه وسلم قبل تكون خلق آدم اتاه الله ذلك الوصف بان يكون خلقها
متهيئة لذلك وافاضه عليها من ذلك الوقت فصار نبيا وكتب اسمه
على العرش واخبر عنه بالرسالة ليعلم ملائكته وغيرهم كرامته
عنده فحقيقته موجودة من ذلك الوقت وان تاخر جسده الشريف
المتصف بها واتصاف حقيقته بالاوصاف الشريفة المفاضة عليه من الحضرة
الالهية وانما يتاخر البعث والتبليغ وكل ماله من جهة الله ومن جهة
تاهل ذاته الشريفة وحقيقته معجل لا تاخر فيه وكذلك استنباؤه
وايتاؤه الكتاب والحكم والنبوة وانما المتاخر تكونه وتنقله الى ان ظهر
صلى الله عليه وسلم قد علم من هذا ان من فسره بعلم الله بانه سيصير

نبيا

نبيا لم يصل الى هذا المعنى لان علم الله تعالى محيط بجميع الاشياء ووصف
النبي صلى الله عليه وسلم بالنبوة في ذلك الوقت ينبغي ان يفهم منه
انه امر ثابت في ذلك الوقت ولو كان المراد بذلك مجرد العلم بما سيصير في
المستقبل لم يكن له خصوصية بانه نبي وآدم بين الروح والجسد
لان جميع الانبياء يعلم الله تعالى نبوتهم في ذلك الوقت وقبله فلا بد
من خصوصية للنبي صلى الله عليه وسلم لاجلها اخبر بهذا الخبر اعلاما لامته
ليعرفوا قدره عند الله تعالى وعن الشعبي قال رجل يا رسول الله متى استنبئت
قال وآدم بين الروح والجسد حين اخذ مني الميثاق ورواه ابن سعد
من رواية جابر الجعفي فيما ذكره ابن رجب في [illegible] يدل على انه من حين
صور آدم طينا استخرج منه صلى الله عليه وسلم ونبئ واخذ منه
الميثاق ثم اعيد الى ظهر آدم حتى يخرج وقت خروجه الذي قدر الله
خروجه فيه فهو اولهم خلقا لا يقال خلق آدم قبله لان آدم كان حينئذ
مواتا لا روح فيه ومحمد صلى الله عليه وسلم كان حيا حين استخرج ونبئ
واخذ منه ميثاقه فهو اول النبيين خلقا وآخرهم بعثا فان قلت
استخراج ذرية آدم منه كان بعد نفخ الروح فيه كما دل عليه اكثر
الاحاديث والذي تقرر هنا انه استخرج ونبئ قبل نفخ الروح في آدم عليه السلام
اجاب بعضهم بانه صلى الله عليه وسلم خص باستخراجه من ظهر آدم قبل
نفخ الروح فان محمدا صلى الله عليه وسلم هو المقصود من خلق النوع الانساني
وهو عينه وخلاصته وواسطة عقده والاحاديث السابقة صريحة

فی ذلک واللہ اعلم وروی عن علی بن ابی طالب انہ قال لم یبعث اللہ تعالی
نبیا من آدم فمن بعدہ الا اخذ علیہ العہد فی محمد صلی اللہ علیہ وسلم لئن
بعث وھو حی لیومنن بہ ولینصرنہ ویاخذ العہد بذلک علی قومہ
وھو مروی عن ابن عباس ایضا ذکرھما العماد بن کثیر فی تفسیرہ
قیل ان اللہ تعالی لما خلق نور نبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم امرہ ان
ینظر الی انوار الانبیاء علیہم السلام فغشیہم من نورہ ما انطقہم اللہ
وقالوا یا ربنا من غشینا نورہ فقال اللہ تعالی ھذا نور محمد بن عبد اللہ
ان آمنتم بہ جعلتکم انبیاء قالوا آمنا بہ وبنبوتہ فقال اللہ تعالی
اشہد علیکم قالوا نعم فذلک قولہ تعالی واذ اخذ اللہ میثاق
النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمۃ ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن بہ ولتنصرنہ الی قولہ وانا معکم من الشاہدین قال الشیخ
تقی الدین السبکی فی ھذہ الآیۃ الشریفۃ من التنویہ بالنبی صلی اللہ
علیہ وسلم وتعظیم قدرہ العلی ما لا یخفی وفیہ مع ذلک انہ صلی اللہ
علیہ وسلم علی تقدیر مجیئہ فی زمانہم یکون مرسلا الیہم فتکون نبوتہ
ورسالتہ عامۃ لجمیع الخلق من زمن آدم الی یوم القیمۃ وتکون الانبیاء
واممہم کلہم من امتہ ویکون قولہ وبعثت الی الناس کافۃ لا یختص بہ
الناس من زمانہ الی یوم القیمۃ بل یتناول من قبلہم ایضا ویتبین بذلک
معنی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد
قال فاذا عرف ھذا فالنبی صلی اللہ علیہ وسلم نبی الانبیاء ولھذا ظہر

ذلک فی الآخرۃ ان جمیع الانبیاء تحت لوائہ وفی الدنیا کذلک لیلۃ
الاسراء صلی بہم ولو اتفق مجیئہ فی زمن آدم ونوح وابراہیم وموسی وعیسی
صلوات اللہ وسلامہ علیہم وجب علیہم وعلی اممہم الایمان بہ ونصرتہ
وبذلک اخذ اللہ المیثاق علیہم انتہی وسیأتی ان شاء اللہ مزید لذلک فی
الفصل السادس وذکر العارف الربانی عبد اللہ بن ابی جمرۃ فی کتاب بہجۃ
النفوس ومن قبلہ ابن سبع فی شفاء الصدور عن کعب الاحبار قال
لما اراد اللہ تعالی ان یخلق محمدا امر جبرئیل ان یاتیہ بالطینۃ التی ھی
قلب الارض وبہاؤھا ونورھا قال فہبط جبرئیل فی ملائکۃ الفردوس
وملائکۃ الرفیع الاعلی فقبض قبضۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من موضع قبرہ الشریف وھی بیضاء منیرۃ فعجنت بماء التسنیم فی
معین انہار الجنۃ حتی صارت کالدرۃ البیضاء لہا شعاع عظیم ثم
طافت بہا الملائکۃ حول العرش والکرسی وفی السموات والارض والجبال
والبحار فعرفت الملائکۃ وجمیع الخلق سیدنا محمدا وفضلہ قبل ان
تعرف آدم علیہ السلام وقیل لما خاطب اللہ تعالی السماء والارض بقولہ
ائتیا طوعا او کرھا قالتا اتینا طائعین اجاب موضع الکعبۃ الشریفۃ
ومن السماء ما یحاذیہا وقد قال ابن عباس اصل طینۃ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم من سرۃ الارض بمکۃ فقال بعض العلماء ھذا یشعر بان ما اجاب
من الارض الا درۃ المصطفی محمد صلی اللہ علیہ وسلم ومن موضع الکعبۃ
دحیت الارض فصار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ھو الاصل فی التکوین

والكائنات تبع له وقيل لذلك سمّي اميّا لان مكة ام القرى و ذرّته [illegible]
فان قلت تربة الشخص مدفنه وكان مقتضى هذا ان يكون مدفنه عليه [illegible]
والسلام بمكة حيث كانت تربته منها فقد اجاب عنه صاحب عوارف [illegible]
افاض الله علينا من عوارفه وتعطف علينا بعواطفه بانه قيل ان [illegible]
لما تموج رمى الزبد الى النواحي فوقعت جوهرة النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]
ما يحاذى تربته بالمدينة فكان صلى الله عليه وسلم مكيا مدنيا حنينه
الى مكة وتربته بالمدينة انتهى ومحمد بن يوسف شامى در سبل الهدى والرشاد [illegible]
خير العباد گفته ويستدل بخبر الشعبي وغيره مما تقدم في الباب السابق [illegible]
انه صلى الله عليه وسلم ولد نبيا فان نبوته وجبت له حين اخذ [illegible]
الميثاق حيث استخرج من صلب آدم فكان نبيا من حينئذ لكن كانت
مدة خروجه الى الدنيا متأخرة عن ذلك وذلك لا يمنع كونه نبيا كمن
يولى ولاية ويؤمر بالتصرف فيها في زمن مستقبل فحكم الولاية ثابت له من [illegible]
ولايته وان كان تصرفه يتأخر الى حين مجىء الوقت والاحاديث السابقة
في باب تقدم نبوته صريحة في ذلك و حديث شعبى كه بدان اشاره كرده [illegible]
وقال ابن سعد عن الشعبي مرسلا قال رجل يا رسول الله متى استنبئت
قال صلى الله عليه وسلم وآدم بين الروح والجسد حين اخذ مني [illegible]
ودر فتاوى احمد بن محمد بن علي بن حجر مكى هيتمى در اول آن بعثت جناب رسالتمآب صلى الله
عليه وسلم بسوى ملائكه مذكور است ومنها ان السبكى قد بين في تاليفه انه صلى الله
عليه وسلم ارسل الى جميع الانبياء آدم فمن بعده واستدل بخبر كنت نبيا

وجبت النبوة للنبي حين استخرج من صلب آدم [illegible]

وآدم بين الروح والجسد وبخبر بعثت الى الناس كافة ولهذا اخذ الله
المواثيق على الانبياء واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم الآية واخرج
ابن ابي حاتم عن السدي في التفسير قال لم يبعث نبي قط من لدن نوح الا
اخذ الله ميثاقه ليؤمنن بمحمد و قال السبكي عرفنا بالخبر الصحيح حصول
الكمال من قبل خلق آدم لنبينا صلى الله عليه وسلم من ربه سبحانه انه اعطاه
النبوة من ذلك الوقت ثم اخذ له المواثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدم
عليهم وانه نبيهم ورسولهم فهو صلى الله عليه وسلم نبي الانبياء ولهذا
كانوا في الآخرة تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلى بهم ولو اتفق
مجيئه في زمنهم لزمهم الايمان به ونصرته كما اخذ الله عليهم
الميثاق كذلك مع بقائهم على نبوتهم ورسالتهم الى اممهم فنبوته
عليهم ورسالته اليهم معنى حاصل له وانما امره يتوقف على اجتماعهم
معه فتأخر ذلك الامر راجع الى وجودهم لا لعدم اتصافه بما تقتضيه
فنبوته ورسالته اعم واعظم وشريعته موافقة لشرائعهم في الاصول
لانها لا تختلف وتقدم شريعته فيما عساه يقع الاختلاف فيه من
الفروع اما على سبيل التخصيص او النسخ او لا ولا بل يكون شريعته في تلك الاوقات
(يعنى نسخ و تخصيص)
بالنسبة الى اولئك الامم ما جاءت به انبياؤهم وفي هذا الوقت
بالنسبة الى هذه الامة هذه الشريعة والاحكام تختلف باختلاف
الاشخاص والاوقات انتهى حاصل كلام السبكي و ديار بكرى در تاريخ خميس گفته
واخرج مسلم في صحيحه من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبي

قول ابن حجر المكي [illegible] ان النبي صلى الله [illegible] الكمال [illegible] النبوة قبل خلق آدم

صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله عز وجل کتب مقادیر الخلق قبل ان
یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة وکان عرشه علی الماء ومن
جملة ما کتب فی الذکر وهو ام الکتاب ان محمدا خاتم النبیین وعن العرباض
بن ساریة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال انی عند الله خاتم النبیین
وان آدم لمنجدل فی طینته وسأخبرکم باول امری دعوة ابراهیم و
بشارة عیسی ورؤیا امی التی رأت حین وضعتنی وقد خرج منها نور اضاءت
منه قصور الشام رواه احمد والبیهقی والحاکم وقال صحیح الاسناد کذا
فی شرح السنة قوله لمنجدل فی طینته یعنی طریحا ملقی علی الارض قبل
نفخ الروح فیه وعن میسرة الضبی قال قلت یا
رسول الله متی کنت نبیا قال وآدم بین الروح والجسد هذا لفظ
الامام احمد رواه البخاری فی تاریخه وابو نعیم فی الحلیة وصححه الحاکم
وقد اشتهر علی الالسنة بلفظ کنت نبیا وآدم بین الماء والطین فقال
الشیخ الحافظ ابو الخیر السخاوی فی کتابه المقاصد الحسنة لم نقف علیه
بهذا اللفظ انتهی قال الحافظ ابن رجب فی اللطائف
وبعضهم روایة متی کتبت نبیا من الکتابة قال کتبت وآدم بین الروح
والجسد فتحمل هذه الروایة مع روایة العرباض بن ساریة علی وجوب
نبوته وثبوتها وظهورها فی الخارج فان الکتابة تستعمل فیما هو واجب
قال الله تعالی کتب علیکم الصیام وکتب الله لاغلبن انا ورسلی وعن ابی
هریرة انهم قالوا یا رسول الله متی وجبت لک النبوة قال وآدم بین الروح

والجسد

والجسد رواه الترمذی وقال حدیث حسن وقال شیخ عبد القادر بن شیخ العیدروس
در اول نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته اعلم ان الله سبحانه وتعالی
لما اراد ایجاد خلقه ابرز الحقیقة المحمدیة من انواره الصمدیة فی
حضرته الاحدیة ثم سلخ منها العوالم کلها علوها وسفلها علی ما
اقتضاه کمال حکمته وسبق فی ارادته وعلمه ثم اعلمه تعالی بکمال نبوته
وبشره بعموم دعوته ورسالته بانه نبی الانبیاء وواسطة جمیع الاصفیاء
وآدم بین الروح والجسد ثم انبجست منه عیون الارواح فظهر بالملأ الاعلی
فی عوالمها المتقدمة علی عالم الاشباح وکان هو الجنس العالی علی جمیع الاجناس
والاب الاکبر لجمیع الموجودات والناس فهو وان تأخر وجود جسمه تمیز علی
العوالم کلها برفعته وتقدمه اذ هو خزانة السر الصمدانی ومعدن تفرقة [?]
الامداد الرحمانی وصح فی مسلم انه صلی الله علیه وسلم قال ان الله کتب
مقادیر الخلق قبل ان یخلق السموات والارض بخمسین الف سنة وکان
عرشه علی الماء ومن جملة ما کتب فی الذکر وهو ام الکتاب ان محمدا خاتم النبیین
وان آدم لمنجدل فی طینته ای طریحا ملقی قبل نفخ الروح فیه وصح ایضا
انه قیل له یا رسول الله متی کنت نبیا قال وآدم بین الروح والجسد
وروی کتبت من الکتابة وخبر کنت نبیا وآدم بین الماء والطین قال
بعض الحفاظ لم نقف علیه بهذا اللفظ وحسن الترمذی خبر یا رسول الله
متی وجبت لک النبوة قال وآدم بین الروح والجسد ومعنی وجوب النبوة
ثبوتها وظهورها فی الخارج فهو کتب الله لاغلبن کتب علیکم الصیام

والمراد ظهور ذلك للملائكة وروحه صلى الله عليه وسلم في عالم الارواح
اعلاماً لهم بعظيم شرفه وتميزه على بقية الانبياء وخص بالاظهار حالة
كون آدم بين الروح والجسد لانه اوان دخول الارواح الى عالم الاجساد
والتمايز حينئذ اتم واظهر فاختص صلى الله عليه وسلم بزيادة اظهار شرفه
حينئذ ليتميز على غيره تميزاً اعظم واجاب الغزالي عن وصفه
نفسه بالنبوة قبل وجود ذاته وعن خبر انا اول الانبياء خلقاً وآخرهم
بعثاً بان المراد بالخلق هنا التقدير لا الايجاد فانه قبل ان تحمل به امه
لم يكن مخلوقاً موجوداً ولكن الغايات والكمالات سابقة في التقدير
قبل تمام خلقة آدم اذ لم ينشأ الا لينتزع من ذريته محمد صلى
الله عليه وسلم وتحقيقه ان للدار في ذهن المهندس وجوداً ذهنياً سبباً
للوجود الخارجي سابقاً عليه فالله تعالى يقدر ثم يوجد على وفق التقدير
ثانياً انتهى ملخصاً وذهب السبكي الى ما هو احسن وابين وهو انه جاء ان
الارواح خلقت قبل الاجساد فالاشارة بكنت نبياً الى روحه الشريفة
او حقيقة من حقائقه ولا يعلمها الا الله ومن حباه بالاطلاع عليها
ثم انه تعالى يؤتي كل حقيقة منها ما شاء في اي وقت شاء فحقيقته
صلى الله عليه وسلم قد تكون من حين خلق آدم عليه السلام آتاه
ذلك الوصف بان خلقها متهيئة له وافاضه عليها من ذلك الوقت
فصار نبياً وكتب اسمه على العرش لتعلم ملائكته وغيرهم كرامته
فحقيقته موجودة من ذلك الوقت وان تأخر جسده الشريف

ایتاء النبی صلعم النبوة والحکمة وسائر الاوصاف فی عالم الذر قبل نقله فی الاصلاب والارحام الطاهرة عند السبکی

المتصف بها فحقيقته آتاه الله النبوة والحكمة وسائر اوصافه حقيقة فكمالها
معجل لا تأخر فيه وانما المتأخر تكونه وتنقله في الاصلاب والارحام الطاهرة
الى ان ظهر صلى الله عليه وسلم ومن فسر ذلك بعلم الله بانه سيصير
نبياً لم يصل لهذا المعنى لان علمه تعالى محيط بجميع الاشياء فالوصف
بالنبوة في ذلك الوقت ينبغي ان يفهم منه انه امر ثابت له فيه والا لم يختص
بانه نبي اذ الانبياء كلهم كذلك بالنسبة بعلمه تعالى واخرج ابن سعد
عن الشعبي متى استنبئت يا رسول الله قال وآدم بين الروح والجسد
حين اخذ مني الميثاق وهو يدل على ان آدم عليه السلام لما صوّر
جسداً استخرج صلى الله عليه وسلم ونبئ واخذ منه الميثاق ثم اعيد
الى ظهره ليخرج اوان وجوده فهو اولهم خلقاً وخلق آدم السابق كان
سواء الارواح فيه وصلى الله عليه وسلم كان حياً حين استخرج ونبئ
واخذ منه الميثاق ولا ينافي هذا ان استخراج ذرية آدم انما كان بعد
نفخ الروح فيه لانه صلى الله عليه وسلم خص من بين بني آدم بذلك
الاستخراج الاول وفي تفسير العماد بن كثير عن علي وابن عباس رضي الله
عنهما في قوله تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين الآية لم يبعث نبياً
الا اخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم لئن بعث وهو حي
ليؤمنن به ولينصرنه ويأخذ العهد بذلك على قومه واخذ السبكي
من الآية انه على تقدير مجيئه في زمانهم مرسل اليهم فتكون نبوته
ورسالته عامة لجميع الخلائق من آدم الى يوم القيمة وتكون الانبياء

وانهم كلهم من امته فقوله وبعثت الى الناس كافة يتناول من قبل زمانه ايضا وبه يتبين معنى كنت نبيا وآدم بين الروح والجسد وحكما كون الانبياء في الاخرة تحت لوائه وصلاته بهم ليلة الاسراء وروى عبد الرزاق بسنده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله خلق نور محمد قبل الاشياء من نوره فجعل ذلك النور يدور بالقدرة حيث شاء الله ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم الحديث بطوله وجمال الدين محدث در روضة الاحباب گفته مرويست كه ميسرة الفجر گفت سوال كردم از پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه متى كنت نبيا انكى باز تو پيغمبر بودى فرمود چون الله تعالى عرش عظيم بيافريد آسمانها وزمينها بيافريد وعرش بركاهل حمله تمكن بساخت بقلم قدرت بر ساق عرش نوشت كه لا اله الا الله محمد رسول الله خاتم الانبياء ونام مرا بر درها و ورقها وقبهاى بهشت ثبت كرد وآدم ميان روح وجسد بود يعنى روح در جسد او تمكن نيافته بود بعد از انكه قادر بر كمال آدم بيافريد آن نور را در پيشانى وى بوديعت بسپرد گفت اى آدم اين نور بهترين فرزندان تو وسرور پيغمبران مرسل ست آورده اند كه چون آدم را بجهت آن زلت كه از وصادر شد تا ديب نمودند وبدنيا فرستادند پيوسته گريه وانابت بود تا آخر الامر محمد رسول الله را وسيله ساخته توبه او قبول شد وعلى بن ابراهيم حلبى در انسان العيون گفته في الوفاء عن ميسرة قلت يا رسول الله متى كنت نبيا قال لما خلق الله الارض واستوى الى السماء فسواهن سبع سموات وخلق العرش كتب على ساق العرش محمد رسول الله خاتم الانبياء وخلق الله الجنة التي اسكنها آدم وحوا وكتب اسمي على ... بالنبوة

استدلال بآنكه اخذ ميثاق نبوت جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم كه دليل فضيلت آنحضرت ست فرع تقدم نبوت آنحضرت ست

بالنبوة او بما هو اخص منها وهو الرسالة على ما هو المشهور على الابواب والاوراق والقباب والخيام وآدم بين الروح والجسد اى قبل ان تدخل الروح جسده فلما احياه الله نظر الى العرش فراى اسمي فاخبره الله تعالى انه سيد ولدك فلما غرهما الشيطان تابا واستشفعا باسمي اليه اى فقد وصف صلى الله عليه وسلم بالنبوة قبل وجود آدم وفيه ايضا عن سعيد بن جبير اختصم ولد آدم اى الخلق اكرم على الله تعالى فقال بعضهم آدم خلقه الله بيده واسجد ملائكته وقال آخرون بل الملائكة لانهم لم يعصوا الله عز وجل فذكروا ذلك لآدم فقال لما نفخ في الروح لم تبلغ قدمي حتى استويت جالسا فبرق لي العرش فنظرت فيه محمد رسول الله فذاك اكرم الخلق على الله عز وجل

وجه **پانزدهم** آنكه ظاهرست كه فرع تقدم نبوت جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم اخذ ميثاق بر نبوت آن حضرت از انبياى سابقين ست واخذ ميثاق بر نبوت آنحضرت از انبياى سابقين دلالت بر افضليت آن حضرت برين حضرات دارد ودر وجه سابق مبين شد كه تقدم نبوت آن حضرت فرع تقدم خلق نور آنحضرت ست پس هرگاه فرع فرع دلالت بر افضليت ميكند اصل بدلالت قطعا وحتما دلالت بر فضيلت آنحضرت خواهد كرد ونور جناب امير المؤمنين عليه السلام با نور جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله متحد بوده ومتقدم بر خلق حضرت آدم عليه السلام پس ثابت وواضح گرديد كه براى نور آنحضرت چنين فضيلت جليله عظيمه حاصل بوده كه فرع فرع آن اخذ ميثاق از انبياى سابقين عليهم السلام

پس در فضلیت آنحضرت از انبیای سابقین وصح تقدم متغلبین متشبثین قیس
بغیر نص وتعیین کدام مقام اشتباه وارتیاب برای منصفین ست اما اینکه اخذ میثاق
نبوت آنحضرت فرع تقدم خلق آنحضرت ست پس ظاهرست از روایات عدیده ابو نعیم
در دلائل النبوة گفته ثم قدمه صلی الله علیه وسلم فی الذکر علی من تقدمه
فی البعث فقال انا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده
واوحینا الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب الی قوله واتینا داود
زبورا وقال واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنك ومن نوح الآیة
ما حدثناه ابو محمد عبد الله بن ابراهیم بن ایوب ثنا جعفر بن احمد بن
عاصم ثنا هشام بن عمار ثنا بقیة حدثنی سعید بن بشیر نا قتادة عن
الحسن عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی قوله واذ
اخذنا من النبیین میثاقهم قال کنت اول النبیین فی الخلق وآخرهم فی البعث
وحدثناه ابو عمرو بن حمدان نا الحسن بن سفین نا هشام بن عمار ثنا الولید
بن مسلم عن خلید بن دعلج وسعید عن قتادة عن الحسن عن ابی هریرة
عن النبی مثله وحدثناه ابو بکر بن خلاد ثنا اسمعیل القاضی انا محمد
النهال نا یزید بن زریع نا سعید عن قتادة قال ذکر لنا ان نبی الله قال
مثله حدثنا محمد بن احمد بن الحسن نا اسحق بن الحسن الحربی نا حسین بن
محمد المروزی نا شیبان عن قتادة قال ذکر لنا ان نبی الله قال مثله وعبد الحق
دهلوی در مدارج النبوة گفته اگرچه در علم الهی نبوت تمام انبیا ثابت وکائن بود
لیکن نبوت آنحضرت ظاهر ومعلوم بود در میان ملائکه وارواح ونبوت انبیا مکتوم

ومستور

ومستور بود بلکه میگویند که روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن عالم مربی ارواح
انبیا ومفیض علوم لدنیه بر ایشان چنانکه در نشأه دنیا مبعوث ومرسل بود بر سائر بنی آدم
پس وی صلی الله علیه وسلم نبی مرسل بود در آن عالم بالفعل در خارج نه در علم الهی فقط
وتواند که اشارت نحن السابقون الآخرون باین معنی باشد وبعضی گفته اند که در
نشأه میثاق نیز برین صفت بود واگرچه وجود این نشأه واستخراج ذرات از ظهر آدم
بعد از نفخ روح ست در جسد آدم چنانکه اکثر احادیث بران دال ست ولیکن استخراج ذره
آنحضرت از ظهر او متقدم ست از ذرات دیگر والله اعلم ودر اخبار آمده که چون مخلوق شد
نور آنحضرت وبیرون آمد از وی نور انبیا علیهم السلام امر کرد او را پروردگار تعالی
که نظر کند بجانب انوار ایشان پس نظر کرد آنحضرت وپوشید انوار ایشان را گفتند ای
پروردگار ما این کیست که پوشید نور وی انوار ما را گفت الله تعالی این نور محمد بن
عبد الله ست اگر ایمان آرید بوی میگردانم شما را انبیا گفتند ایمان آوردیم یارب
بوی وبنبوت وی پس گفت رب العزة جل جلاله گواه شدم بر شما واین ست معنی
قول حق سبحانه واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة
الآیة وذکر تفسیر این آیه کریمه سابقا در ذکر فضائل آنحضرت گذشته ست پس آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نبی الانبیا ست وظاهر گردد این معنی در آخرت که جمیع انبیا تحت لوای
وی باشند صلی الله علیهم وسلم وهمچنین در شب اسرا امامت کرد ایشان را واگر
اتفاق می افتاد مجیء او در زمن آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی صلوات الله علیهم
واجب میگشت بر ایشان وبر امم ایشان ایمان بوی ونصرت وی وباین گرفته است حق تعالی
از ایشان میثاق وچون آفریده شد قلم حکم شد او را که بنویسد بر ساق عرش وابواب بهشت

واو را اقرار آن و ثبات و حیات آن لا اله الا الله محمد رسول الله و در روایتی لا اله الا الله
محمد رسول الله خاتم الانبیاء و بعد از آن نوشت هر چه کائن است تا روز قیامت
چنانکه مده آمده جف القلم بما هو کائن انتهی اما دلالت اخذ میثاق بر فضیلت پس بمرتبه ایست
وضوح رسیده که لا ینکر دلالة اخذ المیثاق علی افضلیة حبیب الخلاق الا المتهور
الموضع فی الخبط والشماس والشقاق الذی فی دینه نفاق و مأواه زعاق ابو نعیم
در دلائل النبوة در ذکر فضائل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم گفته ومن فضائله
اخذ الله المیثاق علی جمیع انبیائه ان جاءهم رسول ان یؤمنوا به و ینصروه
فلم یکن لیدرک احد منهم الرسول الا وجب علیه الایمان به والنصرة لاخذ
المیثاق منهم فجعلهم کلهم اتباعا له یلزمهم الانقیاد والطاعة لو ادرکوه وذلک
ما حدثنا محمد بن احمد بن الحسن ثنا یوسف بن الحکم ثنا محمد بن بشیر ثنا
ثنا هشیم ثنا مجالد عن الشعبی عن جابر عن عمر بن الخطاب قال اتیت النبی
صلی الله علیه وسلم ومعی کتاب اصبته من بعض اهل الکتب فقال والذی
نفسی بیده لو ان موسی کان حیا الیوم ما وسعه الا ان یتبعنی و قاضی
ابو الفضل عیاض بن موسی الیحصبی در کتاب شفا بتعریف حقوق المصطفی گفته الفصل
التاسع فیما اخبر الله به تعالی العزیز من عظیم قدره وشریف منزلته علی الانبیاء
وحظوة رتبته قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
وحکمة الی قوله من الشاهدین قال ابو الحسن القابسی اختص الله تعالی
محمدا صلی الله علیه وسلم بفضل لم یؤته احدا غیره ابانه به وهو ما ذکره
فی هذه الآیة قال المفسرون اخذ الله المیثاق بالوحی ولم یبعث نبیا

دلالت اخذ میثاق بر نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر فضیلت آنحضرت از دلائل النبوة

دلالت اخذ میثاق بر فضیلت آنحضرت از شفای قاضی عیاض

الا ذکر

الا ذکر له محمدا و نعته واخذ علیه میثاقه ان ادرکه لیؤمنن به وقیل
ان یبینه لقومه ویاخذ میثاقهم ان یبینوه لمن بعدهم وقوله ثم
جاءکم الخطاب لاهل الکتاب المعاصرین لمحمد صلی الله علیه وسلم قال علی
بن ابی طالب رضی الله عنه لم یبعث الله نبیا من آدم فمن بعده الا
اخذ علیه العهد فی محمد علیه الصلوة والسلام لئن بعث وهو حی لیؤمنن
به ولینصرنه ویاخذ العهد بذلک علی قومه ونحوه عن السدی و
قتادة فی آی تضمنت فضله من غیر وجه واحد قال الله تعالی واذ
اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح الآیة وقال انا اوحینا
الیک کما اوحینا الی نوح الی قوله وکیلا وروی عن عمر بن الخطاب رضی الله
عنه قال فی کلام بکی به النبی صلی الله علیه وسلم فقال بابی انت
وامی یا رسول الله لقد بلغ من فضیلتک عند الله ان بعثک آخر
الانبیاء وذکرک فی اولهم فقال واذ اخذنا من النبیین میثاقهم و
منک ومن نوح الآیة بابی انت وامی یا رسول الله لقد بلغ من
فضیلتک عنده ان اهل النار یودون ان یکونوا اطاعوک وهم بین
اطباقها یعذبون یقولون یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا قال
قتادة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت اول الانبیاء فی الخلق
وآخرهم فی البعث فلذلک وقع ذکره مقدما هنا قبل نوح وغیره
قال السمرقندی فی هذا تفضیل نبینا علیه السلام لتخصیصه بالذکر
قبلهم وهو آخرهم المعنی اخذ الله علیهم المیثاق اذ اخرجهم من ظهر آدم

التقدم فی الذکر یشعر بالافضلیة ذکره فی الشفا

کالذّر وقال تعالی تلک الرّسل فضّلنا بعضهم علی بعض الآیة قال اهل
التفسیر اراد بقوله ورفع بعضهم درجات محمّدًا صلی الله علیه وسلم لانّه
بعث الی الاحمر والاسود واحلت له الغنائم وظهرت علی یدیه المعجزات فلیس
احد من الانبیاء اعطی فضیلة وکرامة الّا وقد اعطی محمّدا صلی الله علیه وسلم
مثلها قال بعضهم ومن فضله انّ الله تعالی خاطب الانبیاء باسمائهم
وخاطبه بالنبوّة والرسالة فی کتابه فقال یا ایّها النبیّ ویا ایّها الرّسول
وحکی السمرقندی عن الکلبی فی قوله تعالی وانّ من شیعته لابراهیم انّ الهاء
عائدة علی محمّد ای انّ من شیعة محمّد لابراهیم ای علی دینه ومنهاجه
واختاره الفرّآء وحکاه عنه مکّی وقیل المراد نوح علیه الصّلوة والسّلام
وقسطلانی در مقصد سادس مواهب لدنیه گفته النوع الثانی فی اخذ الله تعالی
له المیثاق علی النبیّین فضلا ومنّة لیؤمننّ به ان ادرکوه ولینصرنّه
قال الله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة
ثم جاءکم رسول مصدّق لما معکم لتؤمننّ به ولتنصرنّه الآیة اخبر
تعالی انّه اخذ میثاق کل نبیّ بعثه من لدن آدم علیه السّلام الی محمّد صلی الله
علیه وسلم ان یصدّق بعضهم بعضا قال الحسن وطاوس وقتادة وقیل
معناه انّه تعالی اخذ المیثاق من النبیین وامهم واستغنی بذکرهم عن
ذکر الامم وعن علی بن ابی طالب وابن عباس ما بعث الله نبیّا من الانبیاء
الّا اخذ علیه المیثاق لئن بعث محمّد صلی الله علیه وسلم وهو حیّ
لیؤمننّ به ولینصرنّه وما قاله قتادة والحسن وطاوس لا یضادّه ما قاله

مرتضی

علی وابن عباس ولا ینفیه بل یستلزمه ویقتضیه وقیل معناه انّ الانبیاء
علیهم السّلام کانوا یاخذون المیثاق من اممهم بانّه اذا بعث محمّد صلی الله
علیه وسلم ان یؤمنوا به وان ینصروه واحتج له بانّ الذین اخذ الله
المیثاق منهم یجب علیهم الایمان بمحمّد صلی الله علیه وسلم عند مبعثه
وکان الانبیاء عند مبعث محمّد صلی الله علیه وسلم من جملة الاموات
والمیّت لا یکون مکلّفا فتعیّن ان یکون المیثاق ماخوذا علی الامم قالوا
ویؤیّد هذا انّه تعالی حکم علی الذین اخذ علیهم المیثاق انّهم لو تولّوا
کانوا فاسقین وهذا الوصف لا یلیق بالانبیاء وانّما یلیق بالامم اجیب
ان یکون المراد من الآیة انّ الانبیاء لو کانوا فی الحیوة لوجب علیهم الایمان
بمحمّد صلی الله علیه وسلم ونظیره قوله تعالی لئن اشرکت لیحبطنّ عملک
وقد حکم الله تعالی انّه لا یشرک ولکن خرج هذا الکلام علی سبیل التقدیر
والفرض وقال تعالی ولو تقوّل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین
ثم لقطعنا منه الوتین وقال فی الملائکة ومن یقل منهم انّی اله من دونه فذلک
نجزیه جهنّم کذلک نجزی الظالمین مع انّه تعالی اخبر عنهم بانّهم
لا یسبقونه بالقول وبانّهم یخافون ربّهم من فوقهم فکل ذلک خرج علی
سبیل الفرض والتقدیر واذا نزلت هذه الآیة علی انّ الله تعالی
اوجب علی جمیع الانبیاء ان یؤمنوا بمحمّد صلی الله علیه وسلم لو کانوا فی
الاحیاء وانّهم لو ترکوا ذلک لصاروا فی زمرة الفاسقین فلان یکون الایمان
بمحمّد صلی الله علیه وسلم واجبا علی اممهم من باب اولی فکان صرف

هذا الميثاق الى الانبياء اقوى في تحصيل المقصود قال السبكي في هذه الآية
انه عليه السلام على تقدير مجيئه في زمانهم يكون مرسلا اليهم فتكون
نبوته ورسالته عامة لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة وتكون
الانبياء واممهم كلهم من امته ويكون قوله وبعثت الى الناس كافة
لا يختص به الناس من زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم
ايضا وانما اخذ المواثيق على الانبياء ليعلموا انه المقدم عليهم وانه
نبيهم ورسولهم وفي اخذ المواثيق وهي في معنى الاستخلاف ولذا
دخلت لام القسم في لتؤمنن به ولتنصرنه لطيفة وهي كانها ايمان البيعة
مبتدا موخر وفي اخذ المواثيق خبر مقدم
التي توخذ للخلفاء ولعل ايمان الخلفاء اخذت من هنا فانظر هذا التعظيم
العظيم للنبي صلى الله عليه وسلم من ربه تعالى فاذا عرفت هذا فالنبي
محمد صلى الله عليه وسلم نبي الانبياء ولهذا ظهر ذلك في الآخرة
جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليلة الاسراء صلى بهم
ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى وجب عليهم
وعلى اممهم اتباعه والايمان به ونصرته وبذلك اخذ الله الميثاق
عليهم فنبوته ورسالته اليهم معنى حاصل له وانما امره يتوقف على اجتماعهم
معه فتأخر ذلك الامر راجع الى وجودهم لا الى عدم اتصافهم بما يقتضيه
وفرق بين توقف الفعل على قبول المحل وتوقفه على اهلية الفاعل فهنا
لا توقف من جهة الفاعل ولا من جهة ذات النبي صلى الله عليه وسلم
الشريفة وانما هو من جهة وجود العصر المشتمل عليه فلو وجد في عصرهم

لزم

لزمهم اتباعه بلا شك ولهذا يأتي عيسى في آخر الزمان على شريعته
وهو نبي كريم على حاله لا كما يظن بعض الناس انه يأتي واحدا من هذه
الامة نعم هو واحد من هذه الامة لما قلنا من اتباعه للنبي صلى الله
عليه وسلم وانما يحكم بشريعة نبينا محمد صلى الله عليه وسلم بالقرآن
والسنة وكل ما فيهما من امر ونهي فهو متعلق به كما يتعلق بسائر الامة
وهو نبي كريم على حاله لم ينقص منه شيء وكذلك لو بعث النبي صلى الله
عليه وسلم في زمانه او في زمن موسى وابراهيم ونوح وآدم كانوا مستمرين
على نبوتهم ورسالتهم الى اممهم والنبي صلى الله عليه وسلم نبي عليهم ورسول
الى جميعهم فنبوته ورسالته اعم واشمل واعظم ومتفق مع شرائعهم
في الاصول لانها لا تختلف وتقدم شريعته صلى الله عليه وسلم فيما عسى
يقع الاختلاف فيه من الفروع اما على سبيل التخصيص واما على سبيل
النسخ او لا نسخ ولا تخصيص بل تكون شريعة النبي صلى الله عليه وسلم
في تلك الاوقات بالنسبة الى اولئك الامم ما جاءت به انبياؤهم
وفي هذا الوقت بالنسبة الى هذه الامة هذه الشريعة والاحكام تختلف
باختلاف الاشخاص والاوقات وبهذا بان لنا معنى حديثين
كانا خفيين عنا احدهما قوله صلى الله عليه وسلم بعثت الى الناس
كافة كنا نظن انه من زمانه الى يوم القيمة فبان انه جميع الناس
اولهم وآخرهم والثاني قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا
وآدم بين الروح والجسد كنا نظن انه بالعلم فبان انه زائد

على ذلك وانما يفترق الحال بين ما بعد وجود جسده صلى الله
عليه وسلم وبلوغه الاربعين وما قبل ذلك بالنسبة الى المبعوث اليهم
وتاهلهم لسماع كلامه لا بالنسبة اليه ولا اليهم لو تاهلوا قبل ذلك
وتعليق الاحكام على الشروط قد تكون بحسب المحل القابل وقد تكون
بحسب الفاعل المتصرف فهٰهنا التعليق انما هو بحسب المحل القابل وهو
المبعوث اليهم وقبولهم سماع الخطاب والجسد الشريف الذي يخاطبهم
بلسانه وهذا كما يوكل الاب رجلا في تزويج ابنته اذا وجدت كفوا فالتوكيل
صحيح وذلك الرجل اهل للوكالة ووكالته ثابتة وقد يحصل توقف
التصرف على وجود الكفو ولا يوجد الا بعد مدة وذلك لا يقدح في
صحة الوكالة واهلية الوكيل انتهى والله تعالى اعلم ونیز شیخ عبد الحق
در مواهب لدنیه گفته روی عن علی بن ابی طالب انه قال لم يبعث الله تعالى
نبيا من آدم فمن بعده الا اخذ عليه العهد في محمد صلى الله عليه وسلم
لئن بعث وهو حي ليؤمنن به ولينصرنه ويأخذ العهد بذلك على
قومه وهو مروی عن ابن عباس ايضا ذكرهما العماد بن كثير في تفسيره
وقيل ان الله تعالى لما خلق نبينا محمدا صلى الله عليه وسلم امره ان ينظر
الى انوار الانبياء عليهم السلام فغشيهم من نوره ما انطقهم الله به
وقالوا يا ربنا من غشينا نوره فقال الله تعالى هذا نور محمد بن عبد الله
ان آمنتم به جعلتكم انبياء قالوا آمنا به وبنبوته فقال الله تعالى
اشهد عليكم قالوا نعم فذلك قوله تعالى واذ اخذ الله ميثاق النبيين

لما اتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به
ولتنصرنه الى قوله وانا معكم من الشاهدين قال الشيخ تقي الدين السبكي
في هذه الآية الشريفة من التنويه بالنبي صلى الله عليه وسلم وتعظيم
قدره العلي ما لا يخفى وفيه مع ذلك انه صلى الله عليه وسلم على تقدير
مجيئهم في زمانهم يكون مرسلا اليهم فتكون نبوته ورسالته عامة
لجميع الخلق من زمن آدم الى يوم القيمة وتكون الانبياء واممهم كلهم
من امته ويكون قوله وبعثت الى الناس كافة لا يختص به الناس من
زمانه الى يوم القيمة بل يتناول من قبلهم ايضا ويتبين
بذلك معنى قوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الروح والجسد
ثم قال فاذا عرف هذا فالنبي صلى الله عليه وسلم نبي الانبياء ولهذا ظهر
في الآخرة ان جميع الانبياء تحت لوائه وفي الدنيا كذلك ليلة الاسراء
صلى بهم ولو اتفق مجيئه في زمن آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى
صلوات الله وسلامه عليهم وجب عليهم وعلى اممهم الايمان به
ونصرته وبذلك اخذ الله الميثاق عليهم انتهى وسيأتي ان شاء الله
مزيد لذلك في المقصد السادس و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته
وصل و از انجمله دلالت میکند بر غایت فضل و کرامت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بر بودن وی نبی الانبیاء و بودن انبیا سلام الله علیهم اجمعین بحکم امت
وی این آیه کریمه ست واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب
وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه

قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم
من الشاهدین فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی
ذکر کن ای محمد وقتی که گرفت پروردگار عالم تعالی و تقدس عهد و پیمان پیغمبران
هر آئینه چیزیکه دادم من شما را از کتاب و حکمت پس بیاید شما را رسولی که تصدیق
کننده است چیزی را که با شماست و این صفت تمام انبیاست که تصدیق یکدیگر
می کنند متوافق اند در اصول دین هر آئینه ایمان آرید شما بآن رسول و نصرت
میدهید او را خبر او است وحی تعالی که عهد گرفته است از هر پیغمبری
او را از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله علیه و سلم جمهور مفسران بر آنند که
این رسول محمد است صلی الله علیه و سلم و نه فرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبری
مگر آنکه ذکر کرده با وی محمد را و گفت با وی وصف او را و گرفت بر وی میثاق که
ایمان آرد بوی و لابد چون از انبیا میثاق گرفت از متابعان ایشان که تابعان ایشان اند
نیز گرفته باشد و چون انبیا اصل و متبوع اند اکتفا کرده در آیت بذکر ایشان نقل
از علی بن ابی طالب و ابن عباس رضی الله عنهما که نفرستاده خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر که
گرفت بر وی میثاق که اگر زنده بود و دریابد محمد را صلی الله علیه و سلم ایمان آرد بوی
و نصرت دهد او را و بعضی گفته اند که مراد آنست که گرفت خدای تعالی میثاق از انبیا
بر امم خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه و سلم مبعوث گردد ایمان آرید بوی و بیان
این را کسانیکه بعد از شما بیایند همچنین تا رسید باهل کتاب که معاصر آنحضرت بودند
چون آنحضرت بمدینه قدوم آورده تکذیب کردند او را و یهود یاد داد آنحضرت این میثاق
باینها پس نازل شد این آیه و احتجاج کرده است این بعض بآنکه آنکسانیکه انذر کرده

میثاق را از ایشان باید که واجب شود بر ایشان ایمان بر آنحضرت نزد بعثت و انبیا در وقت
بعثت از جمله اموات بودند و میت مکلف نمی باشد پس متعین شد که میثاق با خود
بر امم باشد و مؤید است این قول را که حق تعالی فرمود فمن تولی بعد ذلک فاولئک
هم الفاسقون این وصف لائق نیست بانبیا بلکه لائق است بامت جواب داده شده است
که مراد از آیه بطریق فرض و تقدیر است که انبیا اگر زنده باشند واجب بر ایشان ایمان بمحمد
صلی الله علیه و سلم نه آنکه اخبار است بوقوع آن در وجود مثل سایر احکام که بفرض
و تقدیر آید چنانکه لئن اشرکت لیحبطن عملک و لو تقول علینا بعض الاقاویل
و من یقل منهم انی اله الآیات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف
و امامت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و چون بنای کلام بر فرض و تقدیر است
قول حق تعالی فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون نیز درست آید
و نیز چون بر انبیا حکم کرده میثاق گرفت بر تقدیر حیات و واجب بر ایشان
ایمان بر متابعان نیز واجب خواهد بود بطریق اولی و من تولی بعد ذلک فاولئک
هم الفاسقون نسبت بامم است پس اخذ میثاق بر انبیاء تاکید و تقریر شدید
بر ایشان اقوی و ادخل باشد در مقصود فافهم گفت امام سبکی رحمة الله علیه مبین گردید
و ثابت است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر تقدیر حیات انبیاء در زمان وی
مرسل باشد بسوی ایشان پس بعثت با نبوت و رسالت وی عام و شامل بر جمیع خلق را
از زمن آدم تا روز قیامت و انبیا و امم ایشان همه امت او باشند و قول وی
صلی الله علیه و سلم که فرستاده شدم من بکافة ناس و قول حق تعالی و ما ارسلناک
الا کافة للناس مخصوص نباشد بمردمی که از زمان وی تا روز قیامت اند بلکه

متناول ست آن کسان را نیز که پیش از وی بودند و اخذ میثاق برای وی از
آن گفت که تا معلوم کنند که وی صلی الله علیه وسلم مقدم و معظم ست بر ایشان
نبی و رسول ایشانست پس نظر کن ای طالب صادق بانصاف باین تعظیم عظیم این
کریم را از پروردگار وی چون شناختی این را دانستی که نبی محمد ست و وی نبی انبیا ست
صلی الله علیه وسلم و ازینجا ظاهر شود که در آخرت آدم و جز او تحت لوای اوست
چنانکه فرمود آدم و من دونه تحت لوائی و اگر فرضا انبیا علیهم السلام
وی می بودند با وی صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان مبعوث هر آئینه همه ایشان
بوی و نصرت میدادند او را و لهذا فرمود و لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی
از جهت میثاق بروی و لهذا عیسی علیه السلام در آخر زمان بر شریعت وی بیاید
حالانکه وی نبی کریم ست و باقیست بر نبوت خود نقصان نشده ست از
چیزی و همچنین تمام انبیا بفرض وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت
بر نبوت و رسالت خود برامم خود و آن حضرت نبی ست بر ایشان و رسولست
ایشان پس نبوت وی اعم و اعظم و اشمل ست تامل کن درین تا گمان نبری که
نفی نبوت و رسالت ست از انبیا این چنین گفته ست صاحب مواهب لدنیه و
و تفصیل کرده ست این را زیاده از آنچه کرده شد و گفت بنده مسکین
بمزید الایمان و الیقین پوشیده نماند که ظاهر آیه اخذ میثاق ست از انبیا
ظاهر قول وی بما اتیتکم من کتاب و حکمة و تصریح امیرالمؤمنین علی و ابن عباس
و ظاهر آنست که از انبیا در وقت اخذ میثاق ایمان بآنحضرت و نصرت کرده
بان همین معنی افتد توثیق عهد یا قصد نصرت باشد بوجود آمده و بیاسی

که بآنحضرت پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند مثل حبیب نجار
و غیره بلکه تمامه خلق سالف که باستماع خبر نبوت و فضائل و کمالات وی صلی الله
علیه وسلم در زمان سابق مشرف شده بودند و این قدر کافی ست در بودن انبیا
و امم ایشان در حکم امت وی صلی الله علیه وسلم و بودن وی رسول نسبت بایشان و انبیا
علیهم السلام و خود در شب اسرا در مسجد اقصی جمع شدند که امامت کرد و همه اقتدا
نمودند بوی پس در آن وقت ایمان آوردند و خود اتفاق امت ست بر حیات انبیا و بقای
ایشان بحیات حقیقی دنیاوی اگرچه در میثاق گرفتن انبیا برامم خود بایمان و نصرت
وی صلی الله علیه وسلم نیز فضل و شرف آنحضرت ست که دیگری از انبیا ولیکن در میثاق
گرفتن حق سبحانه از انبیا بر ان اعز و اعظم ست و بالله التوفیق انتهی و ابن حجر مکی در
شرح قصیده همزیه در شرح شعر ما مضت فترة من الرسل الا بشرت
قومها بک الانبیاء گفته ما مضت فترة وهی ما بین موت الرسول
و بعثة الرسول الذی یلیه کما بین عیسی و نبینا علیهما الصلوة
والسلام واختلفوا فی قدرها والمشهور انه نحو ستمائة لسنة التی من
خال من الرسل جمع رسول و ترک تعریفه اول الکتاب لان مامن
زمن خال من الرسل نبی فیه ذکرک الا جاء تمو بشرت من البشارة
وهی الخبر السار قومها الیس فیه الاضمار قبل الذکر لان مرجع الضمیر
الفاعل وهو متقدم الرتبة وان تاخر لفظه علی انه یحتمل علی
بعد ان الضمیر للفترة ای الا بشرت الاقوام الکائنین فی تلک الفترة
بانه ای بقرب بعثتک و باهر رسالتک و عظمتک الانبیاء

اى الرسل الذين اتوا بعد الفترة وفى هذا استدلال واضح على كمال
شرفه صلى الله عليه وسلم ورفعته على سائر الرسل فانه نبى الانبياء
المقدم عليهم التابعون لهم ولاممهم شاهد ذلك قوله تعالى عن عيسى
عليه السلام ومبشرا برسول ياتى من بعدى اسمه احمد ومن ثم قال صلى الله
عليه وسلم انا دعوة ابى ابراهيم اى فى اية ربنا وابعث فيهم رسولا
منهم وبشارة عيسى وقوله تعالى اذ اخذ الله ميثاق النبيين اى اممهم
وحذف استغناء بذكر المتبوع عن ذكر الاتباع لما مفتوحة توطية للقسم
الذى تضمنه اخذ الميثاق ولتؤمنن سد مسد جوابه وجواب
ما الشرطية ومكسورة اى لاجل ما اتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم
رسول مصدق لما معكم اى هو محمد صلى الله عليه وسلم لتؤمنن به
ولتنصرنه الاية وقد اختلف المفسرون فيها والذى قاله على وابن
عباس رضى الله عنهم وتبعهم الحسن وطاوس وقتادة رحمهم الله انه
تعالى اخذ على كل نبى بعثه من لدن ادم الى محمد صلى الله عليه وسلم
لئن بعث محمد صلى الله عليه وسلم وهو حى ليؤمنن به ولينصرنه
ويلزم من هذا ان الانبياء كانوا ياخذون الميثاق من اممهم بانهم
ان ادركوا محمدا صلى الله عليه وسلم امنوا به ونصروه ودعوى ان
هذا هو معنى الاية دون الاول مردودة ولا منافى لانا نعلم بانه لا
(يعنى اخذ الميثاق من الانبياء)
لا يكون حياته صلى الله عليه وسلم ولا الحكم فى اخر الاية بالفسق
على من تولى عن ذلك لان التعليق فى مثل ذلك لا يستلزم الوقوع الا ترى

الى قوله تعالى لئن اشركت ليحبطن عملك ولو تقول علينا بعض الاقاويل
لاخذنا منه باليمين فالمقصود انه لو فرض انه بعث وهم احياء لزمهم
ذلك كما ان القصد من هاتين الايتين الفرض والتقدير والتقرير ايضا
ومن ثم قال الامام التقى السبكى دلت الاية على انهم لو ادركوا زمنه
صلى الله عليه وسلم كان رسلا اليهم فتكون نبوته ورسالته عامة لجميع
الخلق الانبياء واممهم من لدن ادم الى قيام الساعة وحينئذ يدخلون
فى قوله وارسلت الى الناس كافة وحكمة اخذ هذا الميثاق عن الانبياء
اعلامهم واممهم من لدن ادم بانه المتقدم عليهم وانه صلى الله
عليه وسلم نبيهم ورسولهم وقد اظهر الله ذلك فى الدنيا بكونه امهم
ليلة الاسراء ويظهر فى الاخرة بانهم كلهم تحت لوائه بل وفى اخر الزمان
يكون عيسى عليه السلام ينزل حاكما بشريعة محمد صلى الله عليه
وسلم دون شريعة نفسه وشيخ سليمان جمل در فتوحات احمديه گفته قوله
ما مضت فترة بفتح الفاء وهى ما بين موت الرسول وبعثة الرسول
الذى يليه كما بين عيسى ونبينا صلى الله عليه وسلم واختلفوا فى
قدر ما بينهما والمشهور انه ستمائة سنة وهذه فترة فى حق
العرب وغيرهم اذ لم يكن فى هذا الزمن رسول اصلا وتزيد العرب على
غيرهم بان الفترة فى حقهم ما بين اسمعيل ومحمد وهو الوف من السنين
اذ لم يرسل للعرب بعد اسمعيل الا محمد اى ما مضى زمن خال من
الرسل نسى فيه ذكرك الا جددته الانبياء وقوله نشرت بالبشارة

وهی الخبر السارّ بخلاف النذارة فانها الخبر الضارّ المسئ وقوله وفی الضمیر عائد علی الانبیاء وان تاخر لفظاً التقدمه رتبة لکونه فاعلاً ان یعود علی الفترة ای لا بشرت قوم الفترة ای الاقوام الکائنین فیها ببعثتک وباهر رسالتک وعظمتک الانبیاء ای الرسل الذین اتوا بعد تلک الفترة وفی هذا استدلال واضح علی کمال شرفه صلی الله علیه وسلم ورفعته علی سائر الرسل وانه نبی الانبیاء المتقدم علیهم التابعون له هم وامهم وشاهد ذلک قوله تعالی واذ اخذ الله میثاق النبیین الآیة وقد اختلف المفسرون فیها والذی قاله علی وابن عباس وطاؤس والحسن انه تعالی اخذ علی کل نبی بعثه من لدن آدم ان من ادرک محمداً صلی الله علیه وسلم وهو حی لیؤمنن به ولینصرنه ویلزم من هذا ان الانبیاء کانوا یاخذون المیثاق علی اممهم بانهم ان ادرکوا محمداً صلی الله علیه وسلم امنوا به ونصروه فان قلت قد علم الله انه لا یظهر فی زمنهم فما فائدة اخذ ذلک المیثاق لحبیبنا انه تشریف وتعظیم له وانه لو قدر انه وجد فی زمنهم لوجب علیهم الایمان به قال السبکی دلت الآیة علی انهم لو ادرکوا زمنه کان مرسلاً الیهم فتکون نبوته ورسالته عامة لجمیع الخلق الانبیاء وامهم من لدن آدم الی قیام الساعة ویدخلون فی قوله وارسلت الی الناس کافة وحکمة اخذ المیثاق علی الانبیاء اعلام اممهم بانه المتقدم علیهم وانه نبیهم ورسولهم وقد ظهر ذلک فی الدنیا بکونه امّهم لیلة الاسراء ویظهر فی الآخرة بانهم کلهم تحت لوائه

بل وفی آخر الزمان یکون عیسی ینزل حاکماً بشریعة محمد صلی الله علیه وسلم دون شریعة نفسه بعد ملاحظه این عبارات وتصریحات اکابر ائمه واساطین محققین سنیه یقین واثق وقطع جازم حاصل میشود بانکه اخذ میثاق نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از انبیا علیهم السلام دلیل ساطع وبرهان قاطع بر افضلیت سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات ومطاع ومتبوع بودن آنحضرت و عدم جواز تقدم احدی بر آنحضرت ست وهرگاه اخذ میثاق فرع تقدم خلق آنحضرت ست وان در باب مدینة العلم هم متحقق ست پس آنحضرت هم افضل خلق بعد سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات و مطاع و متبوع خلق بعد سرور انام صلی الله علیه وآله الکرام باشد و تقدم احدی بر ریاست کسی بر آنحضرت جائز و روا نخواهد بود و علاوه برین بحمد الله وحسن توفیقه حسب روایات اعاظم سنیه عالی درجات وقوع اخذ میثاق ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام هم صراحةً ثابت و متحقق ست پس اینهمه تقریرات رشیقه وافادات انیقه که در باب اخذ میثاق نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مذکور ست بادنی تغییر در اخذ میثاق ولایت آنحضرت جاری خواهد شد و تضییق مجال قیل وقال و قطع السنه ارباب تخدیع وازلال بابلغ وجوه حاصل خواهد شد و کفی الله المومنین القتال پس از انجمله است حدیث بعث انبیا علیهم السلام بر ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام که آورده ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم و احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی و ابو المؤید موفق بن احمد المکی الخوارزمی و عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی

بن شهاب الدین الهمدانی و سید شهاب الدین احمد و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی و عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی روایت کرده اند
ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم در کتاب معرفة علوم الحدیث بعد ذکر انواع عدیده
حدیث گفته حدثنی محمد بن المظفر الحافظ نا عبد الله بن محمد بن غزوان
نا علی بن جابر نا محمد بن خالد بن عبد الله نا محمد بن فضیل نا محمد
بن سوقة عن ابراهیم عن الاسود عن عبد الله قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم اتانی ملک فقال یا محمد واسأل من ارسلنا من قبلک
من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتک وولایة
علی بن ابی طالب قال الحاکم تفرد به علی بن جابر عن محمد بن خالد عن
محمد بن فضیل ولم نکتب الا عن ابن مظفر وهو عندنا حافظ ثقة مأمون
فهذه الانواع التی ذکرناها مثل الالوف من الحدیث تجری علی مثالها
و ثعلبی در تفسیر خود گفته اخبرنا ابو عبد الله الحسین بن محمد بن
الحسین الدینوری حدثنا ابو الفتح محمد بن الحسین الازدی الموصلی
حدثنا عبد الله بن محمد بن غزوان البغدادی حدثنا علی بن جابر حدثنا
محمد بن خالد بن عبد الله و محمد بن اسمعیل قال حدثنا محمد بن فضیل
عن محمد بن سوقة عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی ملک فقال یا محمد سل
من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا
قال علی ولایتک وولایة علی بن ابی طالب و اخطب خوارزم در مناقب گفته

روایات بعث انبیاء بر ولایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از کتاب معرفة علوم الحدیث ابو عبد الله حاکم

تفسیر آیه وسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا سوره زخرف

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از تفسیر ثعلبی

وفيه

استدلال بآیهٔ میثاق نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که دلیل فضیلت آنحضرت است فرع تقدم نبوت آنحضرت و تقدم نبوت فرع تقدم خلق نور

وجه پانزدهم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

و اخبرنی شهردار هذا اجازة قال اخبرنا احمد بن خلف اجازة قال حدثنا
الحاکم قال حدثنا محمد بن المظفر الحافظ قال حدثنا عبد الله بن محمد
بن غزوان قال حدثنا علی بن جابر قال حدثنا محمد بن خالد بن
عبد الله قال حدثنا محمد بن فضیل قال حدثنا محمد بن سوقة
عن ابراهیم عن الاسود عن عبد الله بن مسعود قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم اتانی ملک فقال یا محمد وسل من ارسلنا من قبلک من
رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتک وولایة
علی بن ابی طالب و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وبارک وسلم لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان
لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب
و مرید الشیخ المرتضی العارف الربانی السید شرف الدین علی الهمدانی
در بعض تصانیف و قال رواه الحافظ ابو نعیم و شیخ عبد الوهاب
در تفسیر خود گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی
الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان
لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک والولایة لعلی بن ابی طالب رواه
الحافظ ابو نعیم و شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاهیجی النوربخشی

روایات بعث انبیاء بر ولایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از مناقب اخطب خوارزم

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از توضیح الدلائل سید شهاب الدین

روایت بعث انبیاء بر ولایت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از تفسیر ابو نعیم

و در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبدالله القسطنطینی در کشف الظنون در ذکر شروح گلشن راز باین نهج نموده و شرحه مظفرالدین علی الشیرازی و الشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنة شرحا فارسیا ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجة سنة سبع و ثمانین و ثمانمائة در شرح این بیت ز هر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل مسطور است یعنی چنانچه از سیر دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در نقاط درجات ارتفاع از شرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کاملی ظهور یافته بود تا بزمان آنحضرت که وقت استوا بود رسیده سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت و بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از انبیا علیهم السلام تعینی و تشخصی از اولیا واقع خواهد بود چه در دایره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می باشد مثال آنکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و علی آله السلام در جانب نبوت که بشاید تصویر نموده شد مسیح نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب بود کما قال اولی الناس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی و بینه نبی و از جانب مغرب که طرف ولایت ظهور سر ولایت حضرت مرتضی گشت که ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن و ایضا لکل نبی وصی و وارث و ان علیا وصیی و وارثی و ایضا انا اقاتل علی تنزیل القرآن و علی یقاتل علی تاویل القرآن و ایضا یا ابابکر کفی و کف علی فی العدل سواء و ایضا انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و ایضا انا و علی من شجرة

واحدة و الناس من اشجار شتی و ایضا قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة و الناس جزءا واحدا و ایضا اوصی من آمن بی و صدقنی بولایة علی بن ابی طالب فمن تولاه فقد تولانی فقد تولی الله و ایضا لما اسری بی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء فاوحی الله تعالی الی سلهم یا محمد بماذا بعثتم فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و الولایة لعلی بن ابی طالب و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در مفتاح النجا گفته اخرج عبدالرزاق الرسعنی عن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم اتانی ملک فقال یا محمد و اسال من ارسلنا من قبلک من رسلنا علی ما بعثوا قال قلت علی ما بعثوا قال علی ولایتک و ولایة علی بن ابی طالب مخفی نماند که از روایت ابونعیم که علی همدانی و سید شهاب الدین احمد و حاجی عبدالوهاب نقلا عنه ذکر کرده اند و شمس الدین جیلانی بحتم و جزم آنرا بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در مقام احتجاج و استدلال نسبت کرده ظاهرست که انبیا علیهم السلام مبعوث شده اند بر اقرار نبوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار ولایت جناب امیرالمومنین علیه السلام و ظاهرست که بقرینه ذکر نبوت قبل ولایت مراد از ولایت امامت و ریاست و امارت ست پس در روایات دیگر هم مراد از ولایت امارت و امامت باشد قطعا و حتما ثابت شد که چنانچه حق تعالی از انبیا علیهم السلام اخذ میثاق نبوت پیغمبر نموده همچنان ازین حضرات اخذ میثاق امامت جناب امیرالمومنین علیه السلام نموده پس اثبات

بیفاصله آنحضرت بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید و تقریرات لطیفه ائمه سنیه که در اخذ
میثاق برای اثبات نهایت فضیلت جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم و اثبات
متبوع و مطاع بودن آنحضرت برای انبیا فضلا عن غیرهم ذکر کرده اند در ینجا جاریست
لفظا باللفظ و اگر بمزید تعصب و اعوجاج ولایت را در حدیث بعث انبیا بر ولایت
جناب امیر المومنین علیه السلام محمول نگردانند و آنرا بمعنی محبت گیرند باز هم فضیلت
جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت میشود که هرگاه انبیا علیهم السلام مبعوث
بر اقرار محبت آنجناب شوند و اقرار محبت آنجناب تالی اقرار نبوت باشد و فضیلت آنحضرت
ریبی نیست و ثبوت الافضلیة ایضا بحمد الله کاف شاف و مستاصل
شافة اهل الاعتساف **واز انجمله آنست** روایت عرض ولایت جناب امیر المومنین
علیه السلام بر حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام و سوال آنحضرت که این
خواهد جناب امیر المومنین علیه السلام را در ذریت آنحضرت بگرداند میرزا محمد بدخشی
در مفتاح النجا گفته اخرج ابن مردویه عن ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق رضی الله
عنه فی قوله تعالی واجعل لی لسان صدق فی الآخرین قال هو علی
بن ابی طالب عرضت ولایته علی ابراهیم علیه السلام فقال
اللهم اجعله من ذریتی ففعل الله ذلک ازین روایت بکمال وضوح
ظاهرست که ولایت جناب امیر المومنین علیه السلام بر حضرت ابراهیم علی نبینا
و آله و علیه السلام عرض کرده شد و آنجناب بسبب ظهور علو مرتبت و رفعت
منزلت جناب امیر المومنین علیه السلام از واهب العطایا سوال کرد که حق سبحانه
و تعالی آنجناب را در ذریت آنحضرت گرداند و این دعای آنجناب بانجاح و اسعاف

هم رسید و همین ست تفسیر آیه واجعل لی لسان صدق فی الآخرین پس ازین
روایت علاوه بر عرض ولایت آنجناب که مستلزم افضلیت و اکرمیت آنجناب ست
بوجه دیگر هم افضلیت و اکرمیت و اشرفیت آنجناب بظهور رسید چه از ان ظاهر شد
که حضرت ابراهیم علیه السلام از حق سبحانه و تعالی طلب فرمود که آنجناب را در ذریت
آنحضرت گرداند و ظاهرست که این دعای حضرت ابراهیم علیه السلام نیست مگر بوجه افضلیت
و اکرمیت جناب امیر المومنین علیه السلام و پر ظاهرست که برای ثلثه این مرتبه عظیمه
که عرض ولایت شان بر حضرت ابراهیم علیه السلام شود و آنحضرت سوال جعل
شان از ذریت خود کند حاصل نیست فثبت ان هذه مزیة عظیمة و موهبة
سنیة من الله القدیر خصت بامیر کل امیر علیه و آله الصلوة والسلام
بما فاح المسک والعبیر فاین للثلثة الذین هم بمراحل قاصیة ان یدعو
ابراهیم الخلیل من الرب الجلیل جعلهم فی ذریته و تصییرهم فی عترته
التقدم والتراوس علی من حاز هذه المرتبة الباهرة السناء واحرز خصل
تلک المنقبة العظیمة المدح والثناء **واز انجمله آنست** حدیثی که دلالت صریح دارد
باخذ میثاق امارت جناب امیر المومنین علیه السلام از ملائکه در کتاب الفردوس
دیلمی بعنایت رب حمید بعد جهد جهید و کد شدید نقل آن بدست این اقل العبید
افتاده در فصل لام از باب اللام میگوید حذیفة لو علم الناس متی سمی علی
امیر المومنین ما انکروا فضله سمی امیر المومنین و آدم بین الروح
والجسد قال الله تعالی واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم
واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی فقال انا

روایات اخذ میثاق امارت امیر المؤمنین علیه السلام از ملائکه

ربکم و محمد نبیکم و علی امیرکم این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه حق تعالی
بعد آنکه از ملائکه اخذ میثاق بربوبیت خود فرموده و بیان نبوت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
هم فرموده پس متحقق گردید که چنانچه میثاق ربوبیت و نبوت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم از ملائکه گرفته شد همچنین اخذ میثاق امارت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام از ملائکه واقع شده پس چنانچه کمال شرف و فضل و علا و سمو جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب اخذ میثاق نبوت آنحضرت ظاهر است
و اکابر اساطین سنیه تقریر آن کرده اند همچنان نهایت شرف و فضل و علا و سناء
جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب اخذ امارت آنحضرت ثابت و متحقق گردید
و هرگاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام امیر ملائکه معصومین شد افضلیت آنحضرت
از ملائکه قطعا و حتما ثابت شد پس افضلیت آنحضرت از انبیا بعد جناب خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله وسلم باجماع مرکب ثابت خواهد شد پس در ثبوت افضلیت آنحضرت
از ثلثه کدام مقام اشتباه است و نیز هرگاه آنحضرت امیر ملائکه معصومین شد بهیچگونه
عقل عاقل باور نتواند کرد که آنحضرت امیر ثلثه نباشد بلکه العیاذ بالله ایشان امیر باشند
و آنحضرت مأمور هل هذا الا من وساوس الخناس الغرور الذی یلقی الی اولیائه
زخرف القول صاحب الزور و مخفی نماند که دیلمی از اکابر محدثین ثقات و اجله
حفاظ اثبات سنیه است از افاده ذهبی در تذکرة الحفاظ و سیر النبلاء واضح است
که یحیی بن منده گفت که دیلمی جوانی بود زیرک خوش خَلق و خُلق روشن دل صحبت
درست و خود ذهبی میگوید که او حسن المعرفه بود و نیز مناقب جلیله و محامد جلیه

خلاصه محامد شیرویه دیلمی

روایات اخذ میثاق امارت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از ملائکه

از کتاب التدوین رافعی و عبر فی خبر من غبر ذهبی و طبقات شافعیه سبکی و اسنوی و اسدی
و در مقدمه الفردوس محمد همدانی و طبقات الحفاظ سیوطی و فیض القدیر مناوی
و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی مغربی نمایان است و خود مخاطب والاشان
هم در باب المطاعن ازهمین کتاب بسبب کمال حمایت حمای عثمان بعض مفتریات مرویه
دیلمی بمقابله اهل حق دست زده و کمال حسن فهم و صحت استدلال خود بر ارباب عقل و هوش
ظاهر فرموده و مستتر نماند که چنانچه از افادات علمای کبار و ائمه عالی تبار مناقب
باهره و مفاخر باهره دیلمی جلیل الفخار واضح و آشکار است همچنین مدائح باذخه
و محامد شامخه کتاب فردوس الاخبار تصنیف آن علامه روزگار کالشمس فی
رابعة النهار در اقصای انتشار و اشتهار میباشد خود دیلمی در اول فردوس الاخبار گفته
احسن ما نطق به الناطقون و تفوه به الصادقون و لهج به الواصفون
حمد الله عز و جل الی ان قال اما بعد فانی رایت اهل زماننا هذا خاصة
اهل بلدنا اعرضوا عن الحدیث و اسانیده و جهلوا معرفة الصحیح و السقیم
و ترکوا الکتب التی صنفها ائمة الدین قدیما و حدیثا و المسانید التی
جمعوها فی الفرائض و السنن و الحلال و الحرام و الآداب و الوصایا و
الامثال و المواعظ و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص و الاحادیث
المحذوفة عنها اسانیدها التی لم یعرفها نقلة الحدیث و لم تقرأ علی احد
من اصحاب الحدیث و طلبوا الموضوعات التی وضعها القصاص لینالوا
قطیعات فی المجالس علی الطرقات اثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حدیث
ایضا من الاحادیث التقطها علی سبیل الاختصار من الصحاح و الغرائب

مدح فردوس الاخبار دیلمی از صدر کتاب

والاولاد والصحف المروية عن النبي لعلي بن موسى الرضا وعمر بن شعيب
وشهردار پسر شیرویه دیلمی در اوائل مسند الفردوس که نسخه عتیقه آن که در حیات مصنف
نوشته شد و بنظر قاصر عاثر در کتبخانه مدینه منوره علی مشرفها وآله الف الف
صلوة وتحیة رسیده از آن عبارات عدیده منتخب کردم و قبل از خطبه این
این چند سطور مرقوم بود وقال الامام الاجل السيد الكيا الحافظ
شمس الاسلام سيد الحفاظ تاج الائمة ناصر السنة ابو منصور
شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي طول الله عمره واعلى
الله دين ذكره گفته اما بعد حمد الله عز وجل الهادي الى اقوم
السبل والصلوة والسلام على نبيه محمد خاتم الانبياء والمرسلين
فان والدي الامام السعيد ابا شجاع شيرويه قدس الله روحه
ونور ضريحه حين جمع الاحاديث التي سماها كتاب الفردوس
حذف منها الاسانيد ما تعمدا منه وتعمد الاسباب عدة اولها
اقتداء واتساء بمن تقدمه من اهل العلم والزهد والعبادة
وثانيها تخفيفا على الطالبين وتسهيلا للناظرين فيه والحافظين
وثالثها قلة رغبة جيل هذا الزمن في المسندات وعدم تعرفهم
اسامي الرجال من الرواة واقتصارهم على اللب دون القشر لا انه
بقول هذا انكار فضيلة الاسناد ووضعه من الدين اذ هو من
الاسلام ولولا الاسناد لما عرف الصحيح من السقيم ولا الصدق من الكذب
بل يشبه الاسناد بالقشر من حيث ان القشر صوان اللب وبه يحفظ

عليه من ان يلحقه الآفات فكذلك الاسناد للحديث صوان له فاذا
فارقه تطرق اليه الخلل والفساد رحم الله ابن المبارك حيث قال
الاسناد من الدين لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء والقول في
فضيلة الاسناد اكثر من ان يتضمنه اوراق وليس هذا موضعه
والحاصل انه خرج من مسموعاته وكان رحمه الله متحققا متقنا
في اكثرها بل جامعها مسندة وفي مصنفات الحفاظ الثقات ومجموعات
الائمة الاثبات عراها عن الاسناد اختصارا الا بين عذره وفي جملته
الكتاب هو كتاب نفيس عزيز الوجود مفتون به جامع للغرر والدرر اليتيمة
والفوائد الجمة والمحاسن الكثيرة قد طنت به الآفاق وتنافست في
حفظه الرفاق لم تصنف في الاسلام مثله تفصيلا وتبويبا ولم يسبق
اليه من سلف في الايام توصيفا وترتيبا كان كل فصل من فصوله حقة
لآلى ملئت من الدرر المنظومة واللآلى المكنونة او جونة عطار تضمنت
غارات المسك مشحونة وكم ضمنه رحمه الله من عجائب الاخبار وغرائب
الاحاديث مما لا يوجد في كثير من الكتب فهو في الحقيقة كالفردوس
التي وصفها الله سبحانه وتعالى فقال وفيها ما تشتهي الانفس
وتلذ الاعين فاما اليوم فقد كثرت نسخه في البلاد واشتهرت
فيما بين العباد بحيث لم يبق بلدة من بلاد العراق ولا كورة من
اقطار الآفاق الا وعلماؤها مثابرون على تحصيله وائمتها مكبة
على اشترائه ونسخه فضلاؤها مواظبون على قرائته وحفظه

يرتعون في رياض محاسنه ويجتنون من ثمار فوائده فسار مسير الشمس في كل بلدة وهب هبوب الريح في البر والبحر يستحسنه الائمة والفحول ويستفيد منه العلماء والوعاظ وتستطيبه مخادير الفضلاء وترتضيه اكياس البلغاء لنفاستها وتبذل الملوك الرغائب في استكتابه لخزانتها ولم اسمع احدا من اهل هذا الزمان عاب هذا الكتاب او طعن فيه بسبب حذف الاسناد بل عد ذلك من احسن فوائده واعظم منافعه لان تنقية القشر من اللباب من شان العلماء ذوي الالباب سيد علي همداني در روضة الفردوس گفته اما بعد فيقول اضعف عباد الله واحقرهم الفقير الى رحمة الله العلي الكبير علي بن شهاب الهمداني عفى الله عنه بكرمه ووفقه لشكر نعمه لما طالعت كتاب الفردوس من مصنفات الشيخ الامام العلامة قدوة المحققين حجة المحدثين شجاع الملة والدين ناصر السنة ابي الحامد شيرويه بن شهردار الديلمي الهمداني افاض الله على روحه سجال الرحمة الرباني وجدته بحرا من بحور الفوائد وكنزا من كنوز اللطائف مشحونا بحقائق الالفاظ النبوية محتويا في حدائق فصوله دقائق الآثار المصطفوية ومع كثرة فوائده وشمول عوائده كاد ان ينطفي نوره وينطمس آثاره لما فيه من التطويل والزيادات وقصور الرغبات وانخفاض واعراض اكثر اهل العصر عن معرفة الكتاب والسنة واشتغالهم بالعلوم المزخرفة التي يتعلق بالخصومات وشغفهم بالقصص والحكايات

روايات اخذ ميثاق بنبوت ... امير المؤمنين عليه السلام ازملائكه

مدائح كتاب الفردوس ... روضة الفردوس على همداني

ولولا رجال من اهل هذا العلم في كل عصر وزمان بمشية رب العزة يحومون حول حمى السنة ويذبون عن جناب قدسه شوائب آراء الزيغ واهل البدعة لقال من شاء ما شاء فجزى الله ائمة هذا العلم عنا وعن المسلمين خيرا دعتني بواعث خاطري الى استخراج لبابه وتلخيص ابوابه تسهيلا لضبط الالفاظ وتيسيرا لدرك الحفاظ فاستخرجت من قعر هذا البحر اشرف جواهرها وجنيت من اغصان رياضها انفس زواهرها وسميت كتابي هذا روضة الفردوس وبوبته على عشرين بابا كل باب منها برواية صحابي لا غير الا الباب الاخير فانه يحتوي على روايات شتى ونسأل الله تعالى ان يوفقني في اتمامه لما يحب ويرضى انه خير موفق ومعين ودر روايت حذيفه متضمن اخذ ميثاق امارت جناب امير المؤمنين عليه السلام از ملائكه ديگر ائمه سنيه هم ذكر كرده اند سيد علي همداني در كتاب روضة الفردوس كه انتقا از صدر ان واكتفى كه از قعر بحر كتاب فردوس استخراج اشرف جواهر واز اغصان رياض آن اجتناء انفس زواهر نموده درين كتاب جمع كرده در باب رابع عشر كه در مرويات حذيفه ست مي گويد عنه يعني عن حذيفة رضي الله عنه قال قال عليه السلام لو علم الناس متى سمي علي امير المؤمنين ما انكروا فضله سمي امير المؤمنين وآدم بين الروح والجسد قال الله تعالى واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم قالت الملائكة بلى فقال الله تبارك وتعالى انا ربكم ومحمد نبيكم وعلي اميركم ونيز سيد علي

روايات اخذ ميثاق امارت جناب امير المؤمنين عليه السلام

روايت اخذ ميثاق ... عليه السلام از ملائكه ... روضة الفردوس علي همداني

همدانی در مودة القربی گفته عن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لو علم الناس متی سمّی علی امیرالمؤمنین ما انکروا فضله سمّی
امیرالمؤمنین و آدم بین الروح والجسد و کمال عظمت و جلالت و رفعت
مرتبت و نبالت و نهایت علو و اتقان و سمو عرفان سید علی همدانی بر هر قاصی و دانی
واضح و مستنیر ست از خلاصة المناقب نورالدین جعفر بدخشانی ظاهرست که او مطلع
بر حقائق احادیث و تفاسیر و ممعن بوده در اسرار بصیرت و تبصیر و مرشد طالبین بوده
در طریق سبحانی و موصل بوده متوجهین را بسوی جمال رحمانی الی غیر ذلک من الفضائل
الجلیلة والمحاسن الاثیلة و از نفحات الانس جامی پیداست که او جامع بوده است در میان
علوم ظاهری و باطنی و نیز از آن واضحست که او در سیاحت خود بخدمت هزار و چهار
صد ولی رسیده و چهار صد ولی را در یک صحبت دریافته و از افادات کفوی در
کتائب اعلام الاخیار واضحست که او لسان عصر و سید وقت و منسلخ از هیاکل ناسوتیه
و متوسل بسوی سبحات لاهوتیه و شیخ عارف ربانی و عالم صمدانی و جامع در علوم
ظاهری و باطنی بوده و نیز از کتائب کفوی پیداست که او اوراد را جمع نموده است
و آنرا از مشائخی اختیار فرموده است که در عصر او بودند و او صحبت شان مشرف
گردیده و بدست بوس شان رسیده و اقتباس انوار از ایشان نموده و آنرا از جوامع کلمات
انسیه شان منتخب نموده و نیز از آن ظاهرست که هرگاه سید علی همدانی اوراد را جمع
نمود در منام خود چنان دید که ملائکه آنرا در شعبه چارگاه میخوانند و گرد عرش طواف
میکنند و در دستهای شان طبقهای نورانی از جواهر پر ست و میپاشند و ایشان نثار
میکنند و از رسالة اقتباس واضحست که جناب سید علی همدانی دوازده بار بزیارت کعبه

رفته بود و بمسجد اقصی سید جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را در واقعه دید
که بجانب او تشریف می آرند او برخاست و پیش رفت و سلام کرد او آستین مبارک خود
جزوی برون آورده باو فرمودند خذ هذه الفتحیة چون از دست مبارک آنجناب
گرفت و نظر کرد همان اوراد بوده و بهمین سبب سید علی همدانی آنرا باوراد فتحیه مسمی کرده
و فی کل ذلک من عظیم الفخر و سناء القدر و جمیل الثناء و فخیم المدح ما لا یخفی
علی اولی الفهم و الذکاء والله الموفق للتبصر والاهتداء و حافظ
عبدالوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد در تفسیر خود در تفسیر آیه قل لا اسألکم علیه
اجراً الا المودة فی القربی در ذکر فضائل جناب امیرالمؤمنین علیه السلام گفته عن
حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم الناس
متی سمی علی امیرالمؤمنین ما انکروا فضله سمّی بذلک و آدم بین الروح
والجسد حین قال الست بربکم قالوا بلی فقال الله تعالی انا ربکم و محمد
نبیکم و علی امیرکم رواه صاحب الفردوس و محتجب نماند که عبدالوهاب بن
محمد از اعاظم علمای واصلین حقائق و افاخم عرفای کاشفین دقائق بوده از اخبار الاخیار
شیخ عبدالحق دهلوی ظاهرست که او موصوف بعلم و عمل و حال بوده و عظمت جلالت شان
بپایه رسیده بود که سلطان وقت را باو اعتقاد عظیم پیدا شده و هرگاه او را طلبید
کمال تبجیل و تعظیم بعمل آورده و نیز ظاهرست که عبدالوهاب با شیخ خود عبدالله نسبت
محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه می گویند فنا فی الشیخ می باشد چنین
او بوده و هرگاه مکرر بسعادت عظمی زیارت حرمین فائز گردید بشارت بازرسیدن
خاتم الرسل صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شده و از آنحضرت اشارت یافته بازیحبیبه

اعود نموده و از تذکرة الابرار سید جلال عالم آل محمد ست که آیات عظمت و امارات جلالت
از جبین نورانی او چون آفتاب تابان می تافت قبول عظیم تصرف قویم میداشت و علمای
وقت و طلبه روزگار را بجناب او بازگشت میبود و نیز از ان ظاهر ست که او از مبدای
حال تا منتهای کمال صحبت با مشایخ کبار بوده و همیشه در افاده و استفاده می بود تا بمرتبت
کمال و تکمیل رسیده بهدایت و ارشاد مشغول گشت و نیز از ان واضح ست که او در عین اقامت
مدینه منوره روزی از روضه آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آوازی شنید که یا ولدی آیت
الی الهند و سلم ابنیک و نیز از ان ظاهر ست که درین بار چند مرتبه بامامات
ربانی و بشارات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده و نیز از ان ظاهر ست که
او را در علم حال و مقام تصوف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیار ست که از جمله آن تفسیر
انوری ست که معانی اکثر آیات قرآنی را بنعت رسول و ذکر وصی او جاع ساخته و بسیاری
از دقائق عشق و آثار محبت درانجا درج کرده و نیز در تذکرة الابرار نقل نموده که در ایام
تحریر تفسیر انوری از جمیع لباس او و از قلم و کاغذ و سیاهی بوی مشک می آمد اکثر اوقات در حالت
استغراق نوشته انتهی و باید دانست که حضرت ابی هریره هم حدیث هذا بنحو اطلاعات
کرده چنانچه سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قیل یا رسول الله متی وجبت لک النبوة قال قبل ان یخلق الله آدم و
نفخ الروح فیه و قال و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالت الملائکة بلی فقال انا ربکم و محمد نبیکم
و علی امیرکم و اکثر بعد سماع این وجوه شافیه و دلائل وافیه و براهین متینه فیه هم
بحجج عنود دست از مماراة ناهموار نه بردارند بلکه هم قاصره خاسره و لغات ایراد یکدیگر

مقوت و ترک سکوت و صموت گمارند بحمد الله المنعام در وجوه آتیه دلالت حدیث نور
بر مطلوب و مرام اهل حق کرام که افضلیت و اکرمیت و ارجحیت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام و قبح تقدم اغیار اغشام بر وصی سرور انام علیه و آله آلاف التحیة
و السلام مخصوص ست و ایلی که متعلق بخلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد ست
بارد و ایاتیکه مؤید و مصدق و مثبت نور ست ثابت نمایم حفظا و فی اسکات
و افحام و تبکیت و ارغام الد الخصام بایم وجه شانزدهم آنکه محمد بن یوسف
گنجی در کفایة الطالب گفته الباب السابع فی مولده علیه السلام اخبرنا
الشیخ المقری ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکة الکتبی فی مسجده
بمدینة الموصل و مولده فی سنة اربع و خمسین و خمسمائة قال اخبرنا
ابو العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی اجازة عاما ان
لم تکن خاصة اخبرنا احمد بن محمد بن اسمعیل الفارسی حدثنا فاروق
الخطابی حدثنا الحجاج بن المنهال عن الحسن بن عمران بن عمران
الغنوی عن شاذان بن العلاء حدثنا عبد العزیز بن عبد الصمد عن
مسلم بن خالد المکی المعروف بالزنجی عن ابی الزبیر عن جابر بن عبد الله
قال سألت رسول الله عن میلاد علی ابن ابی طالب فقال لقد سألتنی
عن خیر مولود ولد فی شبه المسیح ان الله خلق علیا من نوری
و خلقنی من نوره و کلانا فی نور واحد ثم ان الله عز و جل نقلنا
من صلب آدم الی اصلاب طاهرة فی ارحام زکیة فما نقلت من صلب
الا و نقل علی معی فلم نزل کذلک حتی استودعنی خیر رحم و هی آمنة

[...]ـه السلام را از نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خلق فرموده آنجناب را از نور
[...]ان هر دو جناب از نور واحد اند پس این بیان و حی ترجمان دلالت واضحه دارد بر آنکه
[...]ـديث نور دلالت بر خيريت و فضليت و اكرميت و اشرفيت و ارجحيت جناب
[ا]مير المومنين عليه السلام دارد وما بعد بيان سيد الانس والجان
صلى الله عليه وآله ما اختلف الملوان مجال بيان كانسان و هو كا
[...]ـاف للحجب لقم الحق والصواب بابلغ الوضوح والعيان و مستاصل
[...]ـاقة المراء واللجاج والبهت والعدوان هادم بنيان المكابرة والاعوجاج
[و]العناد والطغيان والله الموفق وهو المستعان و نيز قصه مبرم كه جناب
[ر]سالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بيان فرموده بر افضليت جناب امير المومنين
[ع]ليه السلام دلالت صريحه دارد **وجه هفتدهم** آنکه نيز محمد بن يوسف گنجی
[در] كفاية الطالب گفته اخبرنا علی بن ابی عبد الله المعروف بابن المقير
[البـ]ـغدادی بدمشق عن ابی الفضل محمد الحافظ اخبرنا ابو نصر بن علی
[...]ـدثنا ابو الحسن علی بن محمد المودب حدثنا ابو الحسن الفارسی حدثنا
[مـ]ـحمد بن سلمة الخمی حدثنا ابو الفرج غلام نوح الوسطی حدثنا
[ا]لحسن بن علی عن مالك بن انس عن ابی سلمة عن ابی شعيب قال سأل ابو قال
[ا]لنبی صلی الله علیه وسلم فقال يا رسول الله من سيد المسلمين
[ا]ليس آدم قد خلقه بيده و نفخ فيه من روحه و زوجه
حواء امته واسكنه جنته فمن يكن فقال النبی من فضله الله عز و جل
[ف]قال شيث فقال افضل من شيث فقال ادريس فقال افضل من ادريس

ص ۵۳ / ۱۱۲ الباب السابع والثمانون فی ان عليا خلق من نور النبی

[...]

واستودع عليا خير رحم وهی فاطمة بنت اسد وكان فی زماننا رجل
عابد زاهد يقال له المبرم بن دعيب بن الشقبان قد عبد الله تعالی
مأتين و سبعين سنة لم يسأل الله حاجة فبعث الله اليه ابا
طالب فلما ابصره المبرم قام اليه وقبل رأسه واجلسه بين يديه
ثم قال من انت قال رجل من تهامة فقال من ای تهامة فقال من
بنی هاشم فوثب العابد فقبل رأسه ثانية ثم قال له يا هذا ان العلی
الاعلى الهمنی الهاما قال ابو طالب وما هو قال ولد يولد من ظهرك
وهو ولی الله عز وجل فلما كان الليلة التی ولد فيها علی اشرقت
الارض فخرج وهو يقول ايها الناس ولد فی الكعبة ولی الله عز و جل
فلما اصبح دخل الكعبة وهو يقول يا رب هذا الغسق الدجی
والقمر المبلج المضیء بين لنا من امرك الخفی ماذا تری فی اسم ذا الصبی
قال فسمع صوت هاتف يقول يا اهل بيت المصطفی النبی خصصتم
بالولد الزكی ان اسمه من شامخ العلی علی اشتق من العلی هذا
حديث اختصرته ما كتبناه الا من هذا الوجه تفرد به مسلم
بن خالد الزنجی وهو شيخ الشافعی تفرد به عن الزنجی عبد العزيز بن
عبد الصمد وهو معروف والزنجی لقب لمسلم وسمی بذلك لحمرة وجهه
وجماله ازين حديث شريف بنص صريح ظاهر شد كه جناب رسالتمآب صلی الله عليه
وآله بعد بيان اين معنی كه جناب امير المومنين عليه السلام خير مولود است و ولادت
آنحضرت و مشابهت حضرت عيسی بيان فرموده كه اسم تعالی خلق فرموده علی

عليه السلام

فقال فهود قال افضل من هود وصالح ولوط قال فموسى قال افضل من موسى وهرون
قال فابراهيم قال افضل من ابراهيم واسمعيل واسحاق قال فيعقوب قال
افضل من يعقوب ويوسف قال فداود قال افضل من داود وسليمان قال
فايوب قال افضل من ايوب ويونس قال فزكريا قال افضل من زكريا ويحيى
قال فاليسع قال افضل من اليسع وذى الكفل قال فعيسى قال افضل من عيسى
قال ابوعقال ما علمت من هو يا رسول الله ملك مقرب فقال النبى مكرم
يعنى نفسه فقال ابوعقال سررتنى والله يا رسول الله فقال النبى
انيدك على ذلك قال نعم قال علم يا اباعقال ان الانبياء المرسلين
ثلثمائة وثلثة عشر نبيا لو جعلوا فى كفة وصاحبك فى كفة لرجح
عليهم علم يا اباعقال ان الانبياء مائة الف نبى واربعة وعشرون الف نبى
لو جعلوا فى كفة وصاحبك فى كفة لرجح عليهم فقلت من انبئنى
يا رسول الله من افضل الناس بعدك فذكر له نفرا من قريش ثم قال
على بن ابى طالب فقلت يا رسول الله فايهم احب اليك قال على قلت
ولم ذلك قال فقال لانى خلقت انا وعلى ابن ابى طالب من نور واحد قال
فقلت فلم جعلته آخر القوم قال ويحك يا اباعقال اليس قد اخبرتك
انى خير النبيين وقد سبقونى بالرسالة وبشروا بى من قبل فهل ضرنى
شئ اذ كنت آخر القوم انا محمد رسول الله وكذلك لا يضر عليا ان
آخر القوم ولكن يا اباعقال فضل على على سائر الناس كفضل جبرئيل على
سائر الملائكة قلت هذا حديث حسن عال وفيه طول انا اختصرته

لما كتبناه الا من هذا الوجه این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب
امیرالمومنین علیه السلام احب ناس بود بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله
بسبب آنکه مخلوق شده جناب رسالتمآب انحضرت از نور واحد و احبیت
دلیل افضلیت ست صراحة وبداهة وقد سبق بیانه باوضح تفصیل فی مجلد
حدیث الطیر و نیز ازان ظاهرست که فضل جناب امیرالمومنین علیه السلام بر جمیع
مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه است پس افضلیت انحضرت از جمیع
ناس که دران جمیع انبیاء و مرسلین داخل اند بدلالت مطابقی هم ظاهر شد بعد
علی ذلک آنچه درین روایت مذکورست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم
اولا در بیان افضل ناس بعد انحضرت ذکر چند کس از مردم قریش فرموده جناب
امیرالمومنین علیه السلام را در آخر ذکر نمود پس ان از متفردات خصم ست بر اهل حق
حجت نمی تواند شد با آنکه رد آن از نفس این حدیث ظاهرست چه هرگاه جناب
امیرالمومنین علیه السلام احب ناس بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم
باشد و خلق انحضرت و جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله وسلم از نور واحد شد
و فضل انحضرت بر جمیع مردم مثل فضل حضرت جبرئیل بر جمیع ملائکه باشد افضلیت
کسی دیگر چگونه متصور و معقول شود وجه هیجدهم آنکه در کفایة الطالب
گنجی مسطورست سابقا گفته اخبرنا الحافظ یوسف بن خلیل بن عبدالله الدمشقی
بحلب اخبرنا محمد بن اسمعیل الطرسوسی اخبرنا ابومنصور محمد بن اسمعیل
الصیرفی اخبرنا ابوالحسین بن فاذشاه اخبرنا الحافظ ابوالقاسم
سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی اخبرنا الحسین بن ادریس

ص ۵۴ / ۱۱۱
الباب السابع والثمانون

التستری حدثنا ابو عثمان طالوت بن عباد الصیرفی البصری حدثنا فضال
بن جبیر حدثنا ابو امامة الباهلی قال قال رسول الله ان الله خلق
الانبیاء من اشجار شتی وخلقنی وعلیا من شجرة واحدة فانا اصلها
وعلی فرعها وفاطمة لقاحها والحسن والحسین ثمرها فمن تعلق بغصن
من اغصانها نجا ومن زاغ عنها هوی ولو ان عبدا عبد الله بین الصفا
والمروة الف عام ثم الف عام لم یدرك محبتنا اکبه الله علی منخریه فی النار
ثم تلا قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قلت هذا حدیث حسن
عال رواه الطبرانی فی معجمه کما اخرجناه ورواه محدث الشام فی کتابه
بطرق شتی این روایت دلالت صریح دارد برآنکه خلق انبیاء علیهم السلام از
اشجار شتی ست وخلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وخلق جناب امیر المؤمنین
علیه السلام از شجره واحده است و این دلالت صریحه دارد برآنکه جناب امیر المؤمنین
علیه السلام مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم افضل ست از جمیع
انبیاء سابقین علیهم السلام ظاهر ست که مراد از شجره همین ست که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم وجناب امیر المؤمنین علیه السلام مخلوق شدند لوجه
التوفیق بین الاحادیث پس دلالت حدیث نور بر افضلیت آنحضرت از جمیع
انبیا سوای خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله وسلم بلا ریب بخاطر اهل ایمان خلد
هیچ تشکیک بدامن مطلوب اهل حق وایقان نرسد و نیز از این روایت شریف ظاهر
که هر کسیکه متعلق بغصنی از اغصان این شجره مبارکه باشد نجات می‌یابد و کسیکه
زیغ از آن می‌ورزد در جهنم می‌افتد پس دلالت حدیث شجره بر وجوب اتباع وتمسک

جناب

روایت دال بر خلق انبیا از اشجار شتی و خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وجناب امیر المؤمنین علیه السلام از شجره واحده از کفایة الطالب گنجی

جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم ظاهر و واضح شد پس حضرات ثلثه تابع آنجناب باشند
و ایشان را اتباع وتمسک بآنجناب لازم و واجب باشد پس امامت ثلثه وتقدم وتحکم
ایشان بر آنحضرت صراحة بی اصل و باطل و از حلیه صحت و اعتبار عاطل باشد وجه
بیست و نهم آنکه گنجی در کفایة الطالب کما سمعت سابقا بعد ذکر طرق حدیث شجره
گفته فمن ذلك ما اخبرنا الشیخان محمد بن سعید بن الموفق الخازن النیسابوری
ببغداد وابراهیم بن عثمان الکاشغری غیر مرة قالا اخبرنا الحافظ ابو
... بن الحسن الشافعی اخبرنا ابو یعلی حمزة بن احمد فارس بن کروس اخبرنا
ابو البرکات احمد بن عبد الله بن علی المقری اخبرنا ابو طالب عمر بن ابراهیم
بن سعید الزهری الفقیه اخبرنا ابو بکر محمد بن غریب البزاز حدثنا
ابو العباس احمد بن موسی بن نجویه القطان حدثنا عثمان بن عبد الله
قال کان رسول الله بعرفات وعلی تجاهه فاومأ الی علی فاتینا
... وهو یقول ادن منی یا علی فدنی منه علی فقال ضع خمسك
یعنی کفك فی کفی یا علی خلقت انا وانت من شجرة انا
اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق بغصن
منها ادخل الجنة یا علی لو ان امتی قاموا حتی یکونوا کالحنایا وصلوا
حتی یکونوا کالاوتاد ثم ابغضوك لاکبهم الله فی النار قلت هکذا
... اد فی ترجمة علی من کتابه این روایت قریب روایت سابقه است
و بنابر صحت حدیث نور و دلالت آن بر وجوب اتباع وتمسک جناب
امیر المؤمنین علیه السلام که مثبت امامت آنحضرت ست واضح ولائح است

ص ۵۴/۱۱۲ الباب السابع والثلثون

روایت دال بر خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وجناب امیر المؤمنین علیه السلام از شجره واحده که تعلق بغصنی از آن موجب دخول جنت است از کفایة الطالب گنجی

ص ۲۰۹/۱۱۲

وجه بستم آنکه در کفایة الطالب کما مر سابقاً مسطورست الباب الثامن
والخمسون فی تخصیص علی بقوله انا مدینة العلم وعلی بابها اخبرنا
قاضی القضاة صدر الشام ابو المفضل محمد بن قاضی القضاة ...
ابی المعالی محمد بن علی القرشی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن الکندی
اخبرنا ابو منصور القزاز اخبرنا نبیل الحفاظ شیخ اهل الحدیث ...
احمد بن علی بن ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن ...
حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی ...
عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسمعیل ...
الهمدانی عن ابی اسحاق عن الحرث عن علی وعن عاصم بن ضمرة عن علی
قال قال رسول الله صلعم شجرة انا اصلها وعلی فرعها والحسن والحسین ...
والشیعة ورقها فهل یخرج من الطیب الا الطیب انا مدینة العلم
وعلی بابها فمن اراد المدینة فلیأتها بابها قلت هکذا رواه الخطیب
این روایت دلالت صریحه دارد بر آنکه جناب سالتمآب صلی الله علیه وآله
بودن جناب امیر المومنین علیه السلام فرع شجره که جناب سالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم اصل آنست بیان ثمره و ورق این شجره مبارکه حدیث مدینه
بیان فرموده و آن اشعار تام دارد بر آنکه بودن جناب امیر المومنین علیه السلام
باب علم و لزوم اتیان آنحضرت برای قاصد مدینه علم فرع بودن آنحضرت فرع شجره
مبارکه است پس دلالت حدیث شجره که مثل حدیث نورست بر اعلمیت و افضلیت
جناب امیر المومنین علیه السلام و حاکم و رئیس بودن آنحضرت و تابع بودن

بودن سائر خلق که اراده علم و دین داشته باشد بنهایت وضوح و ظهور ثابت شد ولله الحمد
علی ذلک **وجه بست ویکم** آنکه در کفایة الطالب گفته الباب السادس والخمسون
فی تخصیص علی بکونه امام الاولیاء اخبرنا ابو طالب عبد اللطیف
بن محمد الجوهری وغیره ببغداد اخبرنا ابو الفتح محمد بن عبد الباقی
اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدثنا احمد بن عبد الله حدثنا محمد بن
المظفر حدثنا محمد بن جعفر بن عبد الرحیم حدثنا احمد بن محمد بن
زید بن سلیم حدثنا عبد الرحمن بن عمران بن ابی لیلی اخو محمد بن عمران
حدثنا یعقوب بن موسی الهاشمی عن ابن ابی رواد عن اسمعیل بن امیة عن
عکرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم من سره ان یحیی حیوتی ویموت
مماتی ویسکن جنة عدن التی غرسها ربی عز وجل فلیوال علیا من
بعدی ولیوال ولیه ولیقتد بالائمة بعدی فانهم عترتی خلقوا من
طینتی رزقوا فهما وعلما وویل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین
فیهم صلتی لا انالهم الله شفاعتی این روایت دلالت واضحه دارد بر آنکه
ائمه علیهم السلام که بعد سرور کائنات علیه الاف التحیات والتسلیمات بوده اند
از طینت آنحضرت مخلوق شده و فهم و علم کامل مرزوق و برای مکذبین فضل ایشان
و قاطعین صله شان وبال و نکال و حرمان از شفاعت حبیب رب متعال صلی الله
علیه وآله وسلم ما تتابع النهار واللیال ثابت و متحقق است و ظاهرست که اول ائمه
علیهم السلام جناب امیر المومنین علیه السلام است چنانچه بتقدیم ذکر آنحضرت درین
روایت دلالت بران دارد و در روایات دیگر مثل روایات ... بر آید ...

تصریح بامامت آنحضرت واقع پس صحت حدیث نور وهم صحت استدلال آن بر امامت
آنجناب قطعا وحتما ثابت وواضح گردید وانکار سراسر خسار کابلی ومخاطب عمدة الاعیان
نهایت واضح البطلان ولائح الصغار وبغایت مرتبه مستبشع مستشنع نزد ارباب بصائر
والابصار است واعجباه که ابن الجوزی وابن روزبهان وکابلی وپانی پتی ومخاطب جهد
شدید این حدیث شریف نرسیدند وبانکار فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بجواب حدیث نور وانکار دیگر فضائل آنحضرت وسائر اهل بیت علیهم السلام تهیه
ذیل ونکال واستحقاق تام عذاب ووبال وحرمان از فوات عالیات خود از شفاعت نبی کریم
صلی الله علیه وآله اصحاب الآیات الزاهرات باختلاف الغدوات والعشیات محقق
ومدروش وظاهر ومبرهن نمودند وجه بیست ودوم آنکه در کفایة الطالب بعد از روایت
سابقه مسطور است اخبرنا العدل الثقة ابو تمام بن ابی الفخار بن ابی منصور
الواثق بالله بکرخ بغداد وعبد اللطیف بن محمد قالا اخبرنا محمد بن
عبد الباقی اخبرنا حمد بن احمد اخبرنا ابو نعیم احمد بن عبد الله حدثنا
محمد بن حمید حدثنا علی بن سراج المصری حدثنا محمد بن فیروز حدثنا
ابو عمرو زاهر بن عبد الله حدثنا معتمر بن سلیمان عن ابیه عن هشام
بن عروة عن ابیه حدثنا انس بن مالک قال بعثنی النبی الی ابی برزة
الاسلمی فقال له وانا اسمع ان رب العالمین عهد الیّ عهدا فی علی بن ابی طالب
فقال انه رایة الهدی ومنار الایمان وامام اولیائی ونور جمیع من
اطاعنی یا ابا برزة علی بن ابی طالب امینی غدا فی القیمة وصاحب
رایتی وامینی علی مفاتیح خزائن رحمة ربی عز وجل قلت هذا حدیث حسن

نشان سابق

اخرجه صاحب حلیة الاولیاء کما اخرجناه وهو الذی ترجمنا علیه الباب
وما تقدمه حالة الاملاء کان سهوا وان کان فی معناه این روایت صریح است
در آنکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام رایت هدی ومنار ایمان وامام اولیاء
خداوند عالم ونور جمیع مطیعان او تعالی وامین جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
در قیامت وصاحب رایت آنحضرت وامین آنحضرت بر مفاتیح خزائن پروردگار است
وهر یکی از این صفات فاضله ومدائح فاخره برای اثبات افضلیت ووجوب
تقدم آنحضرت کافی ووافی است وامامت آنحضرت بنص صریح لفظ امام اولیای
واضح وظاهر سعی منکرین وجدغلین باطل وخاسر وایدی ایشان از تاویل علیل
وتسویل غیر جمیل قاصر وچون بودن آنحضرت نور جمیع مطیعین بالتصریح بامامت آنحضرت
ثابت گردید مطلوب اهل حق که دلالت حدیث نور بر امامت آنحضرت است
بلطف ذی ریب وبی شبهت محقق ومبرهن گردید پس قدح وجرح کابلی ومخاطب
عمدة الاعیان در بهره ومقدمه نهایت رکیک وصریح البطلان واین جسارت
سراسر خلاعت مورث انواع خسران واقسام نقصان واصناف زیان است
ولله الحمد وهو المستعان علی بوار مکابرات اهل الاحقاد والاضغان
وضیاع مجادلات اصحاب الزیغ والشنان وجه بیست وسوم آنکه در
کفایة الطالب مسطور است اخبرنی ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن
برکة الکتبی اخبرنا الحافظ ابو العلاء الهمدانی اخبرنا ابو الفتح
عبدوس الهمدانی حدثنا ابو طاهر الحسین بن علی بن سلمة عن مسند
زید بن علی حدثنا الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله

ص ۳۹ / ۱۱۲
الباب الثانی والثلثون
فی تخصیص علی علیه السلام بمنقبة

محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبد الله البلوی حدثنی ابراهیم بن عبید الله بن العلاء قال حدثنی ابی عن زید بن علی عن ابیه عن جده عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله یوم فتحت خیبر لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی ابن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمر علی ملأ من المسلمین الا اخذوا من تراب رجلیک وفضل طهورک یستشفون به ولکن حسبک ان تکون منی وانا منک ترثنی وارثک وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی انت تؤدی دینی وتقاتل علی سنتی وانت فی الآخرة اقرب الناس منی وانک غدا علی الحوض وانک اول من یدخل الجنة من امتی وان شیعتک علی منابر من نور مسرورة وجوههم حولی اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی وان عدوک غدا ظماء مظمئین مسودة وجوههم مقمحین حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری وعلانیتک علانیتی وسریرة صدرک کسریرة صدری وانت باب علمی وان ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی وان الحق معک والحق علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی وان الله عز وجل امرنی ان ابشرک انک وعترتک فی الجنة وان عدوک فی النار لا یرد علی الحوض مبغض لک ولا یغیب عنه محب لک قال علی فخررت لله سبحانه وتعالی ساجدا وحمدته علی ما انعم علی من الاسلام والقرآن وحببنی الی خاتم النبیین وسید المرسلین این حدیث شریف که علاوه بر گنجی دیگر ائمه سنیه هم مثل خرکوشی وابن المغازلی واخطب خوارزم

روایت بودن سر وعلانیت وسریره وصدر جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل سر وعلانیه وسریره وصدر جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم از کفایة الطالب گنجی

وعمر ملا وابن سبع اندلسی وابراهیم وصابی وشهاب الدین احمد ومحمد بن اسمعیل یمانی هم روایت آن کرده اند کما سبق فی مجلد حدیث المنزلة بر آنکه سر جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل سر جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم وعلانیه آنحضرت مثل علانیه آنجناب وسریره صدر آنحضرت مثل سریره صدر آنجناب ست واین دلیل واضح ست بر آنکه خلق حضرت امیرالمومنین علیه السلام مثل خلق جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بوده پس تصدیق حدیث نور وابطال خرافات وجزافات متعصبین بکمال وضوح وظهور روشن ومبرهن ست وقطعا وحتما واضح وظاهر ست که هرگاه سر وعلانیه وسریره صدر جناب امیرالمومنین علیه السلام مثل سر وعلانیه وسریره صدر جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم باشد افضلیت آنحضرت وعصمت آنجناب بابلغ وجوه متحقق گردید زیرا که سر وعلانیه وسریره صدر جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم معصوم از خطا وزلل ومصون از زیغ وخطل وافضل از جمیع خلق حتی الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین بوده پس سر وعلانیه وسریره صدر جناب امیرالمومنین علیه السلام هم معصوم از زلل وخطا ومصون از ریب وافتراء وافضل از جمیع خلق حتی الملائکة والانبیاء والاولیاء والاوصیا باشد پس خلافت بلا فصل آنحضرت وکمال قبح تقدم متغلبین متقشفین ونهایت شناعت تراوس متهجمین متعسفین بر آنحضرت برتبه بدیهی اولی رسید وعلاوه بر آنچه معروض شد حدیث شریف بوجوه دیگر دلالت بر افضلیت آنحضرت دارد کما لا یخفی وجه بست وچهارم آنکه در کفایة الطالب باب السادس والعشرون فی شوق الملائکة والجنة الی علی واستغفارهم لشیعته مذکور ست اخبرنا منصور بن السکن اخبرنا ابن خضیر اخبرنا علی

استدلال بروایت دالہ بر خلق خداوند ملکی را از نور بصورت جناب امیر المومنین علیہ السلام و بودن آن ملک افضل ملائکہ طالبین بزیارت آنجناب

بن احمد اخبرنا ابو جعفر محمد بن احمد اخبرنا القاضی ابو محمد عبد اللہ بن
معروف حدثنا ابو محمد یحیی بن محمد بن صاعد حدثنا الحسن بن عرفة
حدثنا زید بن هرون حدثنا حمید عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم مررت لیلة اسری بی الی السماء فاذا انا بملک جالس
علی منبر من نور والملائکة تحدق به فقلت یا جبرئیل من هذا الملک
قال ادن منه وسلم علیه فدنوت منه وسلمت علیه فاذا انا بأخی
وابن عمی علی بن ابی طالب فقلت یا جبرئیل سبقنی علی الی السماء الرابعة
فقال لی یا محمد لا ولکن الملائکة شکت حبها لعلی فخلق اللہ تعالی هذا الملک
من نور علی صورة علی فالملائکة تزوره فی کل لیلة جمعة ویوم جمعة
سبعین الف مرة یسبحون اللہ ویقدسونه ویهدون ثوابه لمحبی علی
قلت هذا حدیث حسن عال لم نکتبه الا من هذا الوجه تفرد به زید
بن هرون عن حمید الطویل عن انس وهو ثقة این روایت دلالت واضحہ دارد
برانکہ چون ملائکہ مقربین مشتاق زیارت سراپا افاضت جناب امیر المومنین علیہ السلام
گردیدند و از عدم تشرف بآن شاکی و مزید شوق و غرام خود را حاکی گردیدند حق تعالی
برای انجاح سؤل و استتمام مامول شان ملکی بر صورت جناب امیر المومنین علیہ السلام
از نور خلق فرمود کہ ملائکہ بشرف زیارت او در ہر شب جمعہ و روز جمعہ ہفتاد
ہزار بار حاصل میسازند و تسبیح و تقدیس الٰہی بجا می آرند و اہدای ثواب آن
برای محبین جناب امیر المومنین علیہ السلام می نمایند و این دلالت ظاہر است
برانکہ ملکی کہ بر صورت جناب امیر المومنین علیہ السلام از نور مخلوق شدہ افضل

خلق خداوند عالم ملکی را از نور بصورت جناب امیر المومنین علیہ السلام

استدلال بحدیث قدسی دال بر رجحیت جناب امیر المومنین علیہ السلام بسوی جناب سالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب خلق آنحضرت از نور آنجناب

ملائکہ است پس در خلق جناب امیر المومنین علیہ السلام از نور و افضلیت آنحضرت کدام
مقام اشتباہ و ارتیاب است و قدح و ریب الاذناب درین ہر دو باب محض تعصب و عناد
و لداد ناصواب و تلمیعات ایشان سراسر نقش بر آب و خدع سراب ست و الحمد للہ
الوہاب فی المبدا و المآب و اگر متعصبین و متعنتین از اشیاع و اتباع مخاطب
رئیس الہمج الرعاع کہ در حقیت و اصابت جمیع اقوال جناب سالتمآب صلی اللہ
علیہ وآلہ بجواب حدیث قرطاس قال و قیل مے نمایند و ابواب فضائح از لال و تضلیل
می کشایند بلکہ معاذ اللہ صراحۃ بتقلید فظ غلیظ تجویز بلکہ اثبات ہجر و ہذیان
بر اعدای سرور انس و جان صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می نمایند ارشادات جناب
رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ از ان دلالت حدیث نور بر افضلیت جناب
امیر المومنین علیہ السلام نہایت ظاہر و واضح ست بسمع اصغا جا ندہند
بلکہ بناہ بخدا رد و ابطال و مقابلہ آن بقیل و قال آغاز نہند در وجہ آتی دلالت
حدیث نور بر افضلیت جناب امیر المومنین علیہ السلام از حدیث قدسی حق تعالی
کہ تجویز بیان خلاف واقع بر حکیم مطلق احدی از اہل اسلام نکردہ و گو سنیہ
تجویز جمیع قبائح عقلیہ بر او تعالی شانہ می کنند لکن از تجویز کذب بر او تعالی
تحاشی می زنند وجہ بست و پنجم آنکہ اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفتہ انبأنی
مهذب الائمة هذا قال اخبرنا ابو القاسم نصر بن محمد بن علی
بن زبرک المقری قال اخبرنا والدی ابو بکر محمد قال حدثنا ابو علی
عبد الرحمن بن محمد بن احمد النیسابوری قال حدثنا احمد بن محمد
بن عبد اللہ النایجی البغدادی من حفظه بدینور قال حدثنا

ادلی الیہ یار تہ جناب امیر المومنین علیہ السلام

محمّد بن جریر الطبری قال حدثنی محمد بن حمید الرازی قال حدّثنا العلاء بن الحسین الهمدانی قال حدّثنا ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی عن عبدالله بن عمر قال سمعت رسول الله صلّی الله علیه وسلم وسئل بایّ لغة خاطبك ربّك لیلة المعراج فقال خاطبنی بلغة علیّ بن ابی طالب فالهمنی ان قلت یا ربّ خاطبتنی ام علیّ فقال یا احمد انا شیٔ لا کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری وخلقت علیّا من نور ك فاطلعت علی سرائر قلبك فلم اجد احدًا فی قلبك احبّ الیك من علی بن ابی طالب فخاطبتك بلسانه کیما یطمئن قلبك ازین حدیث قدسی واضحست که احبیت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باین سبب بوده که حق تعالی آنحضرت از نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خلق فرموده و بهمین سبب حق تعالی در لیلة المعراج مخاطبه حبیب خود بلغت و لسان جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده و بلغت و لسان احدی از انبیا و اوصیا بهم مخاطبه آنحضرت نفرموده تا بلغت و لسان فلان و بهمان که در معرفت کلاله وابّ امثال آن حیران و پریشان و سرگردان بودند چه رسد پس دلالت حدیث نور بر احبیت و اکرمیت و افضلیت و اشرفیت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و قبح تقدم اغیار بر آنحضرت از حدیث قدسی ثابت شد ولله الحمد علی ذلك و مستتر نماند که این حدیث شریف که اخطب آنرا روایت کرده سید علی همدانی شیخ اجازه والد مخاطب ثانی بقطع و جزم و یقین و حتم ثابت کرده چنانچه نور الدین جعفر بدخشانی در خلاصة المناقب گفته حضرت

روایت حق تعالی بلغه خداوند عالم با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج بلغت و لسان جناب امیرالمؤمنین علیه السلام و بیان او و سخاکه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام احب خلق به جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب خلق آنحضرت از نور آنجناب از کتاب المناقب اخطب خوارزم

سیادت فرمودند قدس سره وزاد لنا برّه که از جانب والد و بهفده پشت بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم می رسد خیر الله من الخلق ابی ثم امّی فانا ابن الخیرین فضّة قد صفت من ذهب فانا الفضّة ابن الذهبین من له جدّ کجدّی فی الوری او کامّی فانا ابن القمرین و مرا خال بود ملقب بسید علاء الدین و او از اولیاء الله بود و بحسن تربیت او در صغر سن مرا قرآن محفوظ گشت و در امور والد التفات نمی کردم بدان سبب که او حاکم بود و بدیوان و ملتفت بسلاطین و اعوان نظم من کلامه سری که ز سر معنی با خبر شد و در کوچه شادی و غم نیست جهان از عکس رویش گشته روشن اگر آنکه نه بیند هیچ غم نیست چو باز از چشم همت بستی از کل مقر عز تو جز دست جم نیست بجز همت نیابد راه مقصود همای همت آنجا متهم نیست علی چون همت عالی نداری ترا کاهی ز کوشش لاجرم نیست الحمد لله الهادی الی السلام که مرا از خواص و عوام اهل اسلام توفیق محبت و متابعت آل طه و یس کرامت نمود سعادت جز در موافقت ایشان مجوی و نفرمود قال الله تعالی فاتبعونی یحببکم الله وقال صلّی الله علیه وسلم انّ الله وله الحمد عرض حبّ علی و فاطمة و ذرّیتهما علی البریّة فمن بادر منهم بالاجابة جعل منهم الشیعة وان الله جمعهم فی الجنّة وقال صلّی الله علیه وسلم من احبّ ان یحیی حیوتی و یموت مماتی و یدخل الجنة التی وعدنی ربی فلیتولّ علی بن ابی طالب و ذرّیته الطاهرین ائمة الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانّهم لن تخرجوکم من باب الهدی الی باب الضلالة وقال صلّی الله علیه وسلم اول من اتخذ علی بن ابی طالب

اخا من اهل السمآء اسرافیل ثم میکائیل ثم جبرئیل واوّل من احبّه حملة العرش ثم رضوان خازن الجنّة ثم ملك الموت یترحم علی محبی علی بن ابی طالب کما یترحم علی الانبیآء الی سدرة المنتهی وقفت بین یدی ربّی فقال یا محمّد قلت لبیك وسعدیك قال قد بلوت خلقی فایهم رأیت اطوع لك قلت ربّی علیّاً قال صدقت یا محمّد قال فهلا اتخذت لنفسك خلیفة یودی عنك ویعلم عبادی من کتابك ما لا یعلمون قلت اختر لی قال اخترت لك علیّاً فاتخذه لنفسك خلیفة ووصیا ونحلته علمی وحلمی وهو امیر المومنین حقا لم ینلها احد قبله ولیست لاحد بعده یا محمد هو رایة الهدی وامام من اطاعنی ونور اولیآئی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین من احبّه فقد احبّنی ومن ابغضه فقد ابغضنی فبشّره بذلك یا محمّد قلت ربی بشّرته قال علی انا عبد الله وفی قبضته ان یعاقبنی فبذنوبی وان تمم لی وعدی فان الله مولای قال فقلت اللهم اجل قلبه واجعل ربیعه الایمان قال الله قد فعلت ذلك یا محمّد غیر انّی اخصّه بشیء من البلاء لم اخصّ به احدا من اولیآئی قلت ربی اخی وصاحبی قال قد سبق علمی انه مبتلی لولا علی لم یعرف حزبی واولیأی ولا اولیآء رسلی وقال صلی الله علیه وسلم ان الله خاطبنی لیلة المعراج بلغة علی قلت یا ربّ خاطبتنی ام علی قال انا شیء لست کالاشیاء لا اقاس بالناس ولا اوصف بالشبهات خلقتك من نوری وخلقت علیّاً من نورك فاطلعت

علی سرائر قلبه فلم اجد فی قلبك احدا احبّ الیك من علی بن ابی طالب فخاطبتك بلغته ولسانه کیما یطمئن قلبك وجہ بست و ششم آنکہ از غرائب الطاف نامتناہیہ الٰہیہ آنست کہ شیخ محی الدین ابن عربی کہ از اکابر اولیاء اہل سنت واعاظم عرفای ایشانست و جناب شاہصاحب ہم بر رسوخ عقیدت بحد اوج رسانیدہ اند کہ او را بالشیخ الاکبر ملقب می سازند و بنقل کلمات او در رسالہ ویاحی نازند بامر حق تصریح کردہ یعنی قائل شدہ باینکہ در عالم ہبا کہ عبارت از عالم نور است کسیکہ قریب تر بسوئے حق تعالی از جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودہ و اقرب ناس بسوئے جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیر المومنین علیہ السلام بود و آنجناب امام عالم و جامع اسرار جمیع انبیا پس حیرانم کہ شاہصاحب چسان تکذیب و تضلیل چنین امام عارف و ولی کامل و صوفی فاضل کہ صاحب عظائم برکات عرفان و حائز جلائل کرامات بودہ خواہد کرد و چسان او را از کذابین و مفترین مقدوحین و مجروحین بر خلاف اعتقاد خود و اخواہند نمود و بتعنت و تنقید و اثرگون کار بند شدہ بر خلاف افادات خود و اسلاف خود و مشائخ والد ماجد خود او را بی اعتبار خواہند گفت پس باید دانست کہ ابن عربی در فتوحات مکیہ در باب سادس در بدا الخلق گفتہ فصل کان الله ولا شیء معه وهو الان علی ما علیه کان لم یرجع الیه من ایجاده العالم صفة لم یکن علیها بل کان موصوفا بنفسه وسمی قبل خلقه بالاسمآء التی یدعونه بها خلقه فلما اراد وجود العالم وبدأه علی حد ما علمه بعلمه بنفسه انفعل عن تلك الارادة المقدّسة بضرب تجلّ من

تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية حقيقة تسمى الهباء هي بمنزلة
طرح البناء الجص ليفتح فيها ما شاء من الاشكال والصور وهذا هو
اول موجود في العالم وقد ذكره علي بن ابي طالب رضي الله عنه
وسهل بن عبد الله رحمه الله وغيرهما من اهل التحقيق اهل الكشف
والوجود ثم انه سبحانه تجلى بنوره الى ذلك الهباء ويسمونه اصحاب
الافكار الهيولى الكل والعالم كله فيه بالقوة والصلاحية فقبل منه
كل شئ في ذلك الهباء على حسب قوته واستعداده كما يقبل زوايا البيت
نور السراج وعلى قدر قربه من ذلك النور يشتد ضوءه وقبوله قال الله تعالى
مثل نوره كمشكوة فيها مصباح فشبه نوره بالمصباح فلم يكن
اقرب اليه قبولا في ذلك الهباء الا حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم
المسماة بالعقل الاول فكان سيد العالم باسره واول ظاهر في الوجود
فكان ظهوره من ذلك النور الالهي ومن الهباء ومن الحقيقة الكلية
وفي الهباء وجد عينه وعين العالم من تجليه واقرب الناس اليه
علي بن ابي طالب امام العالم باسره والجامع لاسرار الانبياء اجمعين
و صدر عالم هم عبارت فتوحات مکیه را نقل فرموده چنانچه در ما بعد
انشاء الله تعالی بیان آید که بعد کلامی لطیف و متین در معارج العلی گفته
وقد صرح الشيخ الاكبر محي الدين بن العربي قدس سره ببعض هذا
التحقيق فرأيت ان اذكر كلامه استشهادا قال الشيخ في الباب السادس
من الفتوحات المكية ان الله تبارك وتعالى لما اراد بدء ظهور العالم

على حد ما سبق في علمه انفصل العالم من تلك الارادة المقدسة
بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية فحدث الهباء وهو بمنزلة
طرح البناء الجص ليفتح فيه من الاشكال والصور ما شاء وهذا اول
موجود في العالم ثم انه تعالى تجلى بنوره الى ذلك الهباء والعالم كله فيه
بالقوة فقبل منه كل شئ في ذلك الهباء على حسب قربه من النور
كقبول زوايا البيت نور السراج فعلى حسب قربه من ذلك النور يشتد
ضوءه وقبوله ولم يكن احد اقرب قبولا اليه من حقيقة محمد
صلى الله عليه وسلم فكان اقرب قبولا من جميع ما في ذلك الهباء
فكان صلى الله عليه وسلم مبدأ ظهور العالم واول موجود قال الشيخ
محي الدين وكان اقرب الناس اليه في ذلك الهباء علي بن ابي طالب
امام العالم باسره والجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى ما في اليواقيت
والجواهر نقلا عن الفتوحات فاحفظ ذلك التحقيق تجده نافعا
معينا في كشف كل فضيلة ومنقبة ماضية وآتية ان شاء الله
فانه اجل منقبة والله اعلم و دلالت این بیان ابیق و عمیق شیق بر
اثبات و تحقیق مطلوب حقیق بالاذعان و التصدیق بچند وجه ظاهرست
اول آنکه ازان ظاهرست که چون جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
اقرب خلق از روی قبول در حقیقت هبا که مراد ازان عالم نور الهی ست بوده
سید تمام عالم و اول ظاهر فی الوجود گردید و تمام عالم بطفیل آنحضرت و از
تجلی نور آنجناب موجود گردید پس چون خلقت جناب امیر المومنین علیه السلام

هم حسب بیان اول قطعی حدیث نور با خلقت جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم
مقارن بوده و نور علوی با نور نبوی اتحاد تمام داشته باشد جناب امیر المومنین
علیه السلام هم سید تمام عالم بعد سرور عالم باشد و تمام عالم طفیل جناب رسالتماب
و آنحضرت خواهد بود پس تقدم احدی از اکابر انبیاء و مرسلین سوای حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله اجمعین و تقدم کسی از ملائکه و اوصیاء مقربین و اولیاء و صلحای
معظمین هم هیچ متدینی فطین و صاحب عقل رزین و فهم متین تجویز نخواهد کرد تا تقدم
ثلثه معلوله بر آنحضرت چه رسد و هرگز کسی که عقلش بالمس و اختلاط موف و قلبش
بحب باطل مشغوف نباشد تجویز نخواهد کرد که کسی سید عالم بعد جناب رسالتماب
صلی الله علیه و آله وسلم باشد بر آن نفس نفیس که از اجله و اعاظم و اکابر و افاخم حاکم
کرده و رئیس چه جا نمره خسیس ارباب اضلال و تلبیس و اصحاب اضلال و تدلیس فالحمد
لله علی خمود نار نزع المدغلین فلا یسمع لها حسیس و لا یصغی الیها الا
من حب اقتفاء ابلیس فی قلبه سیس و عشق الجبر و الغدر له سمیر و انیس
دوم آنکه محیی الدین عربی عمدة الحذاق که محامد عالیه او شهره آفاق است با جلای
قادر علی الاطلاق افاده صریح فرموده که اقرب ناس بسوی جناب رسالتماب صلی الله
علیه وسلم یعنی در عالم هباء و نور جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود
پس بحمد الله و حسن توفیقه صحت و قطعیت و حقیت و حجیت حدیث نور
از کلام ابن مقتدای ارباب کشف و عرفان و شعور بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید چه
ظاهر است که هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام اقرب ناس در عالم هباء و نور بسوی
جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم باشد سیادت تمام عالم برای آنحضرت نیز بعد

جناب

جناب سرور مرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین ثابت و محقق باشد که حسب افاده خود
ابن عربی سیادت عالم برای جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم بسبب اقربیت
در عالم هبا ثابت شده و چون جناب امیر المومنین علیه السلام اقرب ناس بسوی
آنجناب در این عالم باشد بالبداهة سیادت عالم برای آنحضرت نیز بعد جناب
رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم ثابت باشد بلا ارتیاب و احتجاب و هذا ظاهر و اضح
عند ارباب الفهم و اصحاب توخی الصواب و لا یجحده الا من هو واقع فی الاوشاب
واجلع الاقشاب سوم آنکه ابن العربی رئیس اهل العرفان و الشهود و الکشف
بسبب مزید انصاف و انحراف از غلو و برائت و انحیاز از عسف اکتفا و اقتصار بر اثبات
اقربیت سرور اهل بیت اخیار با رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار نکرده
تصریح صریح بآنکه جناب امیر المومنین علیه السلام امام عالم بالتمام است پس
این نص صریحست بر آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام امام جمیع عالم بود و چون
آنحضرت امام تمام عالم بعد سرور انام علیه و آله الاف التحیة والسلام باشد ثبوت
امامت بلافصل و قطع و فصل خرافات اهل هزل کدام مقام ارتیاب و اشتباه است
و بنا بر این افاده سراسر اجاده جناب امیر المومنین علیه السلام بعد سرور کائنات
صلی الله علیه و آله وسلم امام جمیع انبیاء و مرسلین و رئیس کل اولیاء صالحین
بوده و اگر ثلثه داخل عالم بودند امامت آنحضرت برای ایشان هم حتما و قطعا
بمنطوق کلام ابن عربی عمدة الاعلام ثابت شد و اگر ایشان را از عالم خارج
سازند با این نظر که احوال عجیبه و افعال غریبه که از ایشان صادر شده از هیچ کس
در عالم واقع نشده پس باز هم در ثبوت خلافت بلافصل برای جناب امیر المومنین علیه السلام

و بطلان تقدم این حضرات عالی درجات ریبی باقی نماند چهارم آنکه ابن عربی اکتفا
بر تصریح بامامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نکرده این هم افاده نموده که آنحضرت
جامع اسرار جمیع انبیاست یعنی آنحضرت جامع جمیع اسرار و علوم و حکم جمیع انبیا
و مرسلین و حاوی کل کمالات این زمره مقربین بوده و این افاده متینه و مقاله
رزینه برای اثبات افضلیت آنحضرت و نفی تقدم کسانیکه افکار شان از ادراک
معانی ابّ و کلاله هم حسیر و کلیل و از بیان عالیه شان در معرفت مسائل سهله بعض
و علیل بوده کافی و وافی و مرض عناد و لجاج و داء مراوغه و اعوجاج را شافی و عافی
و العجب کل العجب که مخاطب نبیه بجواب حدیث تشبیه بعد رد و نفی آن بادعای
تخصیص محققین صوفیه کمالات را ابن عربی امام الصوفیه المحققین و رئیس العرفاء المتقدمین
جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلام می خواهد و اصلا حیا و شرم و مبالات و از زمرۀ
بدرگاه عالی خود راه نمیدهد و نمی داند که هر گاه جناب امیر المؤمنین علیه السلام جامع
اسرار جمیع انبیا علیهم السلام باشد صحت حدیث تشبیه هم بکمال وضوح ظاهر شد و تمویهات
و تلمیعات رکیکه خدام او در منع دلالت حدیث تشبیه بر افضلیت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام صراحة باطل و هباء منثورا گردید پس از این افادۀ متینه
ابن عربی صحت حدیث نور و صحت حدیث تشبیه بلکه صحت جمیع احادیث افضلیت
مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام و صحت جمیع احادیث داله بر افضلیت آنحضرت
از انبیا علیهم السلام بنهایت ظهور متحقق گردید و نیز جمیع تاویلات و مکابرات مخاطب
رفیع الدرجات و اسلاف عالی صفات او در منع دلالت این احادیث شریفه
بر مدلولات صریحه آن محض نقش بر آب و طرح سراب گردید و لله الحمد علی ذلک

عبارت عظیمه ابن عربی از لواقح الانوار شعرانی

و ابن العربی را اکابر علمای ثقات و اجلۀ نحاریر اثبات بمدائح عظیمه و مناقب فخیمه ستوده اند
که عقل بملاحظۀ آن حائر و فهم از ادراک کنه آن قاصر میشود عبد الوهاب شعرانی
در لواقح الانوار فی طبقات الاخیار میفرماید و منهم الشیخ محیی الدین بن العربی
بالتعریف کما رایته بخطه فی کتاب نسب الخرقه رضی الله عنه اجمع
المحققون من اهل الله عز و جل علی جلالته فی سائر العلوم کما یشهد له
کتبه و ما انکر علیه من انکر الا لدقة فهم کلامه لا غیر فانکروا
علی من یطالع کتبه من غیر سلوک طریق الریاضة خوفا من حصول
شبهة فی معتقده یموت علیها لا یهتدی لتاویلها علی مراد الشیخ
و قد ترجمه الشیخ صفی الدین بن ابی المنصور و غیره بالولایة الکبری
و الصلاح و العرفان فقال هو الشیخ الامام المحقق راس العلماء العارفین
و المقربین صاحب الاشارات الملکوتیة و النفحات القدسیة و
الانفاس الروحانیة و الفتح الموثق و الکشف المشرق و البصائر
الخارقة و السرائر الصادقة و المعارف الباهرة و الحقائق الزاهرة
له المحل الارفع من مراتب القرب فی منازل الانس و المورد العذب من
مناهل الوصل و الطول الاعلی من معارج الدنو و القدم الراسخ فی
التمکین من احوال النهایة و الباع الطویل فی التصرف فی احکام الولایة
و هو احد ارکان هذه الطائفة رضی الله عنه و کذلک ترجمه
الشیخ العارف بالله تعالی محمد بن اسعد الیافعی رضی الله عنه بالعرفان
و الولایة و لقبه الشیخ ابو مدین بسلطان العارفین و کلام الرجل

دلیل علی مقامه الباطن والظاهر ومناقبه مشهورة بین الناس لاسیما بارض الروم فانه ذکر فی بعض کتبه صفة السلطان جد السلطان سلیمان بن عثمان الاول وفتحه القسطنطینیه فی الوقت الفلانی فجاء الامر کما قال وبینه وبین المذکور نحو مأتی سنة وقد بنی علیه قبة عظیمة وتکیة شریفة بالشام فیها اطعام وخیرات والحاج الی المشهور عنده لاجل ذلك من کان ینکر علیه من القاصرین بعد ان کانوا یبولون علی قبره رضی الله عنه وقد اخبرنی اخی الشیخ الصالح الحاج احمد الحلبی انه کان له بیت یشرف علی ضریح الشیخ محیی الدین فجاء شخص من المنکرین بعد صلاة العشاء بنار یرید ان یحرق تابوت الشیخ فخسف به دون القبر تسعة اذرع فغاب فی الارض وانا انظر وفقده اهله من تلك اللیلة فاخبرتهم بالقصة فجاؤا وحفروا فوجدوا راسه وکلما حفروا انزل وغار فی الارض الی ان عجزوا وردوا علیه التراب وکان رضی الله عنه اولا یکتب الانشاء لبعض ملوك المغرب ثم تزهد وتعبد وساح ودخل مصر والشام والحجاز والروم وله فی کل بلد دخلها مولفات وکان الشیخ عز الدین بن عبد السلام شیخ الاسلام بمصر وقوم یحط علیه کثیرا فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی رضی الله عنه وعرف احوال القوم صار یترجمه بالولایة والعرفان والقطبیة مات رضی الله عنه سنة ثمان وثلاثین وستمائة وقد سطرنا الکلام علی علومه واحواله فی کتابنا المسمی بتنبیه الاغبیاء علی قطرة من بحر علوم

السلطان

الاولیاء فراجعه والله اعلم وعلامه محب الدین بن النجار در ذیل تاریخ بغداد علی ما نقل عنه گفته محمد بن علی بن محمد بن عربی ابو عبد الله الطائی من اهل الاندلس ذکر لی انه ولد بمرسیة لیلة الاثنین سابع عشر رمضان سنة ستین وخمسمائة ونشأ بها وانتقل الی اشبیلیة فی سنة ثمان وسبعین فاقام الی سنة ثمان وتسعین ثم دخل بلاد الشرق وطوف بلاد الشام ودخل بلاد الروم وکان قد صحب الصوفیة وارباب القلوب وسلك طریق الفقر وحج وجاور وصنف کتبا فی علوم القوم وفی اخبار مشایخ المغرب وزهادها وله اشعار حسنة وکلام ملیح اجتمعت به بدمشق وکتبت عنه من شعره ونعم الشیخ هو دخل بغداد وحدث بها بشیء من مصنفاته وکتب عنه حافظ العصر الشیخ عبد الله الدبیثی ومن شعره ما انشدنیه لنفسه ایا حائرا ما بین علم وشهرة لیتصلا ما بین هذین من وصل ومن لم یزل یستنشق الریح لم یکن یری الفضل للمسك العبیق علی الزبل کتب الی الحافظ ضیاء الدین المقدسی ان ابن عربی توفی لیلة الجمعة الثانی والعشرین من ربیع الاخر سنة ثمان وثلاثین وستمائة واحمد بن عطاء الله اسکندری در لطائف المنن گفته واعلم ان بقاء الخضر قد اجمع علیه هذه الطائفة وتواتر عن اولیاء کل عصر لقاؤه والاخذ عنه واشتهر ذلك الی ان بلغ حد التواتر الذی لا یمکن جحده والحکایات فی ذلك کثیرة الی ان قال ونقل حکایتین قال ابن عربی مخبرا عن نفسه کنت انا وصاحب لی بالمغرب الاقصی بساحل

قال ابن العربی الذیل تاریخ بغداد ابن النجار

حکایت ملاقات ابن العربی با خضر علیه السلام از لطائف المنن اسکندری

البحر المحیط وهناك مسجد یاوی الیه الابدال فرأیت انا وصاحبی رجلا
قد وضع حصیرا فی الهواء علی مقدار اربعة اذرع من الارض وصلی
علیها فجئت انا وصاحبی ووقفت تحته وقلت شعرا شغل المحب
عن الحبیب بسره ❊ فی حب من خلق الهواء وسخره ❊ العارفون عقولهم معقولة
عن کل کون ترتضیه مطهره ❊ فهم لدیه مکرمون وعنده ❊ اسرارهم
محفوظة ومحرره ❊ قال فاوجز فی صلوته وقال انما فعلت هذا لهذا
المنکر الذی معك وانا ابو العباس الخضر ولم اکن اعلم ان صاحبی ینکر
کرامات الاولیاء فالتفت الی صاحبی وقلت یا فلان اکنت تنکر کرامات
الاولیاء قال نعم قلت فما تقول الان فقال ما بعد العیان ما یقال
ونیز در لطائف المنن گفته قال الشیخ محیی الدین بن عربی دعانا بعض
الفقراء الی دعوة برقاق القنادیل بمصر فاجتمع بها جماعة من المشایخ
فقدم الطعام وعم الاوعیة وهناك وعاء زجاج جدید قد اتخذ
البول لم یستعمل بعد فغرف فیه رب المنزل الطعام فالجماعة
یاکلون واذا الوعاء یقول اکرمنی الله باکل هؤلاء السادة منی
لا ارضی لنفسی ان اکون بعد ذلك محلا للاذی ثم انکسر نصفین قال
ابن عربی فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم
فاعادوا القول الذی تقدم قال فقلت قال قولا غیر ذلك قالوا ما هو
قلت قال کذلك قلوبکم قد اکرمها الله بالایمان فلا ترضوا بعد
ذلك ان تکون محلا لنجاسة المعصیة وحب الدنیا جعلنا الله

حکایت ولیکن پیکر خاموش [illegible] ابن العربی از لطائف المنن

وایاك من اهل الفهم عنه والتلقی منه وعلامه یافعی در کتاب ارشاد
علی ما نقل عنه گفته قال شیخ الطریقة وبحر الحقیقة محیی الدین بن عربی
رضی الله عنه کنت انا وصاحب لی فی المغرب الاقصی بساحل البحر
المحیط وهناك مسجد یاوی الیه الابدال فرأیت انا وصاحبی
رجلا قد وضع حصیرا فی الهواء علی مقدار اربعة من الارض
وصلی علیه فجئت انا وصاحبی حتی وقفت تحته وقلت شعر
شغل المحب عن الحبیب بسره ❊ فی حب من خلق الهواء وسخره ❊
العارفون عقولهم معقولة ❊ عن کل کون ترتضیه مطهره ❊ فهم
لدیه مکرمون وعنده ❊ اسرارهم محفوظة ومحرره ❊ قال فاوجز
فی صلوته وقال انما فعلت هذا لاجل المنکر الذی معك وانا
ابو العباس الخضر ولم اکن اعلم ان صاحبی ینکر کرامات الاولیاء
فالتفت وقلت یا فلان اکنت تنکر کرامات الاولیاء قال نعم قلت
فما تقول الان قال ما بعد العیان ما یقال وقال ایضا دعانا بعض
الفقراء الی دعوة برقاق القنادیل بمصر فاجتمع لها جماعة من
المشایخ فقدم الطعام وعمرت الاوعیة وهناك وعاء زجاج
جدید قد اتخذ للبول فلم یستعمل فغرف فیه رب المنزل الطعام
والجماعة یاکلون واذا الوعاء یقول منذ اکرمنی الله باکل هؤلاء
السادة منی لا ارضی لنفسی ان اکون بعد ذلك محلا للاذی ثم انکسر
نصفین قال فقلت للجمع سمعتم ما قال الوعاء قالوا نعم قلت ما سمعتم

ذکر یافعی در کتاب الارشاد حکایت نماز خضر در ہوا و حکایت شکستن ظرف زجاج بر سبیل [illegible] [illegible]

فاعادوا القول الذی تقدم قال فقلت قال قولا غیر ذلک قالوا وما هو قلت قال کذلک قلوبکم قد اکرمها الله تعالی بالایمان فلا ترضوا بعد ذلک ان تکون بعد ذلک محلا لنجاسة المعصیة وحب الدنیا

وشیخ کمال الدین ابن الزملکانی در تصنیف خود در باب ملک و نبی و شهید و صدیق در فصل ثانی در فضل صدیقیت علی ما نقل عنه گفته قال الشیخ محیی الدین ابن العربی البحر الزاخر فی المعارف الالهیة و ذکر من کلامه جملة ثم قال فی آخر الفصل انما نقلت کلامه و کلام من یجری مجراه من اهل الطریق لانهم اعرف بحقائق هذه المقامات و ابصر بها لدخولهم فیها و تحققهم بها ذوقا والمخبر عن الشیء ذوقا مخبر عن الیقین فاسأل به خبیرا

وکفوی در کتاب اعلام الاخیار میفرماید محمد بن علی بن محمد بن محمد العربی الحاتمی الطائی الاندلسی قدس سره ولد بقریة مرسیة من نواحی اندلس من بلاد المغرب لیلة الاثنین السابع عشر من رمضان من شهور سنة ستین و خمسمائة و هو قدوة القائلین بوحدة الوجود والناس فی حقه فرقتان فان بعض الفقهاء و علماء الظاهر قد طعنوا فیه و اکفروه و بعض الفقهاء و علماء الآخرة و کبراء الصوفیة عظموه و فخموه تفخیما عظیما و مدحوا کلامه مدحا کریما و وصفوه بعلو المقامات و اخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات و صنفوا فی مناقبه و الفوا فی احواله و مراتبه ذکر الامام الیافعی فی تاریخه ان الشیخ شهاب الدین السهروردی والشیخ محیی الدین

مدح ابن العربی از ابن الزملکانی

مدح ابن العربی از کتاب اعلام الاخیار کفوی

استدلال بعبارت فتوحات مکیه متضمن اقربیت جناب امیر المومنین علیه السلام سے جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم ہبا

العربی اجتمعا فی مجلس واحد فسأل کل منهما عن صاحبه فقال العربی للسهروردی هو رجل مملو من قرنه الی قدمه من السنة وقال السهروردی هو بحر الحقائق

وازنیقی در مدینة العلوم گفته ومن لطائف کتب المحاضرات محاضرة الابرار و مسامرة الاخیار للشیخ الامام العالم الربانی والبحر الصمدانی و سند المشایخ الکبار ومنقذ الهالکین الشیخ ابی عبد الله محیی الدین محمد بن علی بن محمد العربی الحاتم الطائی الاندلسی قدس الله سره العزیز کان جلیل الشان و له المصنفات الوافرة والمولفات الزاخرة و تصانیف لا تحصی

و ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی در کتاب الامم لایقاظ الهمم گفته تصانیف محمد بن علی العربی الحاتمی الطائی الاندلسی ثم المکی ثم الدمشقی نفعنا الله تعالی به قرأت علی شیخنا الامام صفی الدین احمد قدس سره طرفا صالحا من اول الفتوحات و اطرافا من اوسطه و باب شرح الاسماء الحسنی بتمامه و سمعت علیه باب الوصایا بتمامه و هو آخر الکتاب والشیخ قدس سره ما سلک الاصل بخط الشیخ محیی الدین قدس سره و قرأت علیه اطرافا من مواقع النجوم و من کتاب النصائح علی نهج الشرع المصطفوی للفاتح و من کتاب انشاء الدوائر و من کتاب عقلة المستوفز و غیرها باسانیدها منها المسلسل بالصوفیة الیه السابق

وملا نظام الدین سهالوی والد مولوی عبد العلی که سبقا اینجا او را بحر العلوم ملقب میسازند در کتاب صبح صادق شرح منار بعد نقل بعض مکاشفات از شیخ عبد الرزاق گفته و قال ابن عبد الرزاق ذلک

مدح ابن العربی از مدینة العلوم ازنیقی

مدح ابن العربی و تصانیف او از کتاب الامم ابراهیم کردی

الخصتها من كلام امام المحققين محيى الملة والدين محمد بن العربي
الطائي الحاتمي الاندلسي قال رحمة الله ورضي عنه في الباب السادس
والستين وثلثمائة من الفتوحات المكية ما ملخصه ان لله
خليفة يخرج وقد امتلأت الارض جورا وظلما فيملأ قسطا
وعدلا يقفوا اثر رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يخطى له
ملك يسدده الخ وعبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته
شیخ محیی الدین محمد بن علی العربی قدس سره وی قدوه قائلان بوحدت
وجود است وبسیاری از فقها وعلماء ظاهر بروی طعن کرده اند واندکی
از فقها وجماعتی از صوفیه وبرا بزرگ داشته اند وغلو در تفخیم وتعظیم او
مدحوا کلامه مدحا کریما ووصفوه بعلو المقامات واخبروا
عنه بما يطول ذكره من الكرامات هكذا ذكره الامام اليافعي
رحمه الله في تاريخه وی را اشعار لطیفه غریبه واخبار نادره عجیب
ومصنفات بسیار است ویکی از کبار مشایخ بغداد در مناقب وی کتابی
جمع کرده است ودر آنجا آورده که مصنفات حضرت شیخ قدس سره از پانصد
زیاده است وحضرت شیخ بالتماس بعضی از اصحاب رساله در فهرست مصنفات
خود نوشته است ودر آنجا زیادت از دویست وپنجاه کتاب انام برده است بیشتر
در تصوف وبعضی در غیر آن ودر خطبه آن رساله فرموده که قصد من از تصنیف
این کتب چون سایر مصنفات تصنیف وتالیف نبوده بلکه سبب بعضی تصنیفات
آن بوده که بر من از حق سبحانه وتعالی امری وارد می شد که نزدیک بود مرا بسوزد

مدح ابن العربی از اشراط الساعة عبد الرسول برزنجی

كما وقع لخليل الله ابراهيم عليه وعلى نبينا وآله السلام فقلت ما وقع
له عليه السلام فقال لبعض الحاضرين خفية ما وجه السوال وانت
تعلم فقلت ليظهر نصا ما قصده خفية ثم قلت ما تلك الواقعة
فقال ظهور الكبش في صورة الولد ثم قال تفصيله في الفصوص ثم
قال الفصوص كتاب فقلت كتاب عظيم الشان للشيخ العربي وله سلمه الله
تعالى وقائع الكشف الدينية وغيرها لا نعد ولا نحصى بل من
تبرك بصحبته في كل حين يجد تلك الوقائع بحيث يضيق عليه
نطاق التقرير والتحرير ثم وجدنا اصحابه كثرهم الله تعالى مقامات
كشفهم لا تحصى بل وجدنا بعضنا استسعد بصحبته ساعة قليلة
وتوجه هو اليه فصار في حين تلك الساعة صاحب كشف وسمع
ملكوتي وقال الشيخ وارث النبي العربي صلى الله عليه وسلم الشيخ محيي الدين
بن العربي صاحب الفتوحات هم اخذوا العلم عن ميت عن ميت ونحن
اخذنا العلم من حي لا يموت فرب حديث يحكمون بسقوط القصور
في الراوي من جهة الضبط او الفسق وهو في الحقيقة ثابت ورب
حديث يحكمون بصحته لاجتماع الشرائط في الرواة وهو في الحقيقة
ساقط ولا يتطرق مثله الى ما حصلنا لانا اخذنا من حي لا يموت
ومن طالع كتب الاولياء كثرهم الله تعالى ايقن ان الالهام من الله
لا من الشيطان وعبد الرسول برزنجی در کتاب اشاعه لاشراط الساعة گفته
تكملة في فوائد تتضمنها الاحاديث ودل عليها الكشف الصحيح

مدح شیخ ابن العربی از شیخ صادق ... مولوی عبد العلی سہالوی

خود را به بیان بعضی از آن مشغول میساختم وسبب بعضی دیگر آنکه در خواب یا در مکاشفه
از جانب حق سبحانه وتعالی بآن مامور می‌شدم ودر تاریخ امام یافعی رحمه الله تعالی
مذکورست که گفته اند که ویرا با شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره اتفاق
ملاقات واجتماع افتاده است وهر یک از ایشان بدیگری نظر کرده است واز
یکدیگر مفارقت کرده اند بی آنکه درمیان ایشان کلامی واقع شود بعد از آن
ویرا از حال شیخ شهاب الدین پرسیدند گفته است رجل مملو من فرقه الی قدمه
من السنه وشیخ شهاب الدین را از حال وی پرسیدند گفته هو بحر الحقائق ونسبت
خرقه وی در تصوف بیک واسطه بشیخ محی الدین عبد القادر گیلانی قدس سره
میرسد ونسبت دیگر وی در خرقه بخضر علیه السلام میرسد بیک واسطه
قال رضی الله عنه لبست هذه الخرقة المعروفة من ید ابی الحسن علی بن
عبد الله بن جامع ببستانه بالمقلی خارج الموصل سنة احدی
وستمائة ولبسها ابن جامع من ید الخضر علیه السلام فی الموضع
الذی البسه ایاها البسنیها ابن جامع علی تلک الصورة من غیر
زیادة ونقصان ونسبت دیگر وی بخضر علیه السلام میرسد بیواسطه
قال رضی الله عنه صحبت انا الخضر علیه السلام وتادبت به
واخذت عنه فی وصیة اوصانیها شفاها التسلیم لمقامات
الشیوخ وغیر ذلک ورأیت منه ثلاثة اشیاء من خرق العوائد
رأیته یمشی علی البحر وطی الارض ورأیته یصلی فی الهواء واعظم
اسباب طعن طاعنان در وی کتاب فصوص الحکم ست وهمانا که منشأ

طعن

طعن طاعنان یا تقلید وتعصب ست یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض
معانی وحقایقی که در مصنفات خود درج کرده است وآن مقدار حقائق
ومعارف که در مصنفات وی خصوصا در فصوص وفتوحات اندراج یافته است
در هیچ کتابی یافت نمی‌شود واز هیچ کس از این طائفه ظاهر نشده است واین فقیر
از خدمت خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا قدس سره استماع دارد که وی گفت
که والد ما می‌فرمود که فصوص جان ست وفتوحات دل وهر کجا که والد بزرگوار
ایشان در کتاب فصل الخطاب قال بعض کبراء العارفین گفته است مراد
بآن حضرت شیخ ست قدس سره روی الشیخ مؤید الدین الجندی فی شرحه
لفصوص الحکم عن شیخه الشیخ صدر الدین القونوی قدس سره
انه روی عن الشیخ رضی الله عنه انه قال لما وصلت الی بحر الروم
من بلاد اندلس عزمت علی نفسی ان لا ارکب البحر الا بعد ان اشهد
تفاصیل احوالی الظاهرة والباطنة الوجودیة مما قدره الله
سبحانه وتعالی علی ولی ومنی الی آخر عمری فتوجهت الی الله سبحانه
وتعالی بحضور تام وشهود عام ومراقبة کاملة فاشهدنی الله سبحانه
جمیع احوالی مما یجری ظاهرا وباطنا الی آخر عمری حتی صحبة ابیک
اسحاق بن محمد وصحبتک واحوالک وعلومک واذواقک و
مقاماتک وتجلیاتک ومکاشفاتک وجمیع حظوظک من الله
سبحانه وتعالی ثم رکبت البحر علی بصیرة ویقین وکان ما کان
ویکون من غیر اخلال واختلال الی آخر ملتقط نفحات ومخاطب [illegible]

مدح ابن عربی از رساله

گویا در رساله خود در تحقیق رؤیا می فرماید ثم ان الاشراقيين ذهبوا الى ان
من مواطن النفس عالما هو برزخ بين عالم الاجسام وعالم المجردات
وسموه الاقليم الثامن والمثل المعلقة وعالم الاشباح الى ان قال والصوفية
قاطبة مجمعون على اثبات هذا العالم قال الشيخ الاكبر في الباب الثامن
من الفتوحات في كلام له وخلق الله في جملة عوالمها عالما على صورنا
اذا ابصرها العارف يشاهد فيها نفسه وقد اشار الى ذلك عبد الله
بن عباس رضي الله عنه فيما روي عنه من حديث الكعبة وانها
بيت واحد من اربعة عشر بيتا وان في كل ارض من الارضين السبع
خلقا مثلنا حتى ان فيهم ابن عباس مثلي وصدقت هذه الرواية عند
اصحاب الكشف وكل ما فيها حي ناطق وهي باقية لا تفنى ولا تتبدل
واذا دخلها العارفون فانما يدخلون بارواحهم لا باجسامهم فيتركون
هياكلهم في هذه الارض الدنيا ويتجردون عنها انتهى قال المخاطب بعد
فاصلة يسيرة قال الكاشي في شرح الفصوص عالم المثال باصطلاح
الحكماء عالم النفوس المنطبعة وهو في الحقيقة خيال العالم انتهى فاتفقوا
وافقوا الشرعية في اثبات هذا العالم بل عالم آخر خلافا للاشراقية
وغيرهم ممن مر ذكره قال الشيخ الاكبر في الباب الحادي والعشرين
بعد ثلثمائة باب من كتاب الفتوحات ما حاصله ان البرزخ الذي
ينتقل اليه الارواح بعد المفارقة عن ابدانها غير البرزخ الذي بين
الاجسام والارواح فالاول يسمى غيبا محالا والثاني امكانيا والله

يشاهدون الغيب الامكاني ويخبرون عن حوادثه كثيرون بخلاف
الغيب المحال فان مكاشفته اقل قليل ازين عبارت ظاهرست که مخاطب
[illegible] بشیخ اکبر ملقب مینماید و استناد و احتجاج بافادات و تحقیقات او می فرماید
و مولوی سلامة الله در معرکة الآراء گفته قال قطب الموحدين محيي الحق
والملة والدين مولانا الشيخ الاكبر محمد بن العربي قدس الله سره
وافاض علينا فتوحه ان ابراهيم عليه السلام قال لابنه اني
ارى في المنام اني اذبحك والمنام حضرة الخيال فلم يعبرها الخ و مولوی
صدیق حسن خان در کتاب الجنة في الاسوة الحسنة بالسنة در ذکر مجتهدین گفته
ومنهم الشيخ الاكبر ابن العربي فانه لم يقلد احدا الا النبي صلى الله
عليه وآله واصحابه وسلم وقد ذكر في الفتوحات المذاهب
الاربعة وغيرها واختار منها ما افضى اليه اجتهاده من غير مبالاة
بزيد وعمرو واكابر العلماء اعتقدوا ولايته والولي الكامل لا يكون مقلدا
وجه بست و هفتم آنکه علامه ثانی عبد الوهاب شعرانی که از مشایخ اجازه مخاطب
حقانی و والد ماجد آن سالک مسالک عرفانی ست عبارت فتوحات در کتاب
یواقیت و جواهر وارد فرموده چنانچه از تصریح صدر عالم دمشقی و این عبد
قاصر عبارت یواقیت و جواهر را مع عبارت سابق ولاحق که از آن سیاق
نقل او و تصدیق و تحقیق او این عبارت را و ایقان و اذعان و اعتقاد و
ایمان بآن بوضوح تمام ظاهر شود وارد می نمایم پس بدانکه در یواقیت جواهر گفته
فان قلت فما معنى قولهم انه صلى الله عليه وسلم اول خلق الله

مدح ابن عربی از معرکة الآراء سلامة الله

مدح ابن العربی و بودن او از مجتهدین از جنة صدیق حسن خان معاصر

هل المراد به خلق مخصوص او المراد به الخلق على الاطلاق فالجواب كما قاله الشيخ فى الباب السادس ان المراد به خلق مخصوص وذلك ان اول ما خلق الله الهباء واول ما ظهر فيه حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم قبل سائر الحقائق وايضاح ذلك ان الله تبارك وتعالى لما اراد بدء ظهور العالم على حد ما سبق فى علمه انفعل العالم من تلك الارادة المقدسة بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية فحدث الهباء وهو بمنزلة طرح البناء الجص ليفتح فيه من الاشكال والصور ما شاء وهذا هو اول موجود فى العالم ثم انه تعالى تجلى بنوره الى ذلك الهباء والعالم كله فيه بالقوة فقبل منه كل شئ فى ذلك الهباء على حسب قربه من النور كقبول زوايا البيت نور السراج فعلى حسب قربه من ذلك النور يشتد ضوؤه وقبوله ولم يكن احد اقرب اليه من حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم فكان اقرب قبولا من جميع ما فى ذلك الهباء فكان صلى الله عليه وسلم مبدأ ظهور العالم واول موجود وقال الشيخ محيى الدين وكان اقرب الناس اليه فى ذلك الهباء على بن ابى طالب الجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى وبعد چند سطر گفته فعلم كما قاله الشيخ محيى الدين فى الفتوحات ان مستمد جميع الانبياء والمرسلين من روح محمد صلى الله عليه وسلم اذ هو قطب الاقطاب كما سيأتى بسطه فى مبحث كونه خاتم النبيين فهو ممد لجميع الناس اولا واخرا فهو ممد كل نبى وولى سابق على ظهوره حال كونه فى الغيب

و در یواقیت شعرانی ... [illegible] ... جناب امیر المومنین علیه السلام در عالم ... بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ... و بودن آنحضرت جامع اسرار انبیا و مرسلین نقل کرده

وممدا ايضا لكل ولى لاحق به فيوصله بذلك الامداد الى مرتبة كماله فى حال كونه موجودا فى عالم الشهادة وفى حال كونه منتقلا الى الغيب الذى هو البرزخ والدار الآخرة فان انوار رسالته صلى الله عليه وسلم غير منقطعة عن العالم من المتقدمين والمتاخرين هر چند در نسخ حاضرهٔ یواقیت لفظ امام العالم قبل لفظ الجامع لاسرار الانبياء اجمعين يافت نشد لكن چون نسخی که صدر عالم آنرا حواله بیواقیت فرموده پس اسقاط آن از نسخ حاضره از جور ارباب زیغ و عصبیت خاسرات و قطع نظر از آن قدر یکه در نسخ حاضره یافت شد برای تبکیت و افحام الد الخصام بعنایت منعام کافیست چه از آن ظاهرست که جناب امیر المومنین علیه السلام اقرب خلق بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم نور بوده و نیز آنحضرت جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلام است و این هر دو امر برای اثبات افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام و ابطال تقدم و تحکم اغیار بر آنحضرت وافی و ظاهرست که شعرانی این عبارت در جواب سوال مقدر فرموده و ان دلالت صریحه دارد بر آنکه شعرانی این عبارت را تصدیق میکند و اذعان و ایقان بآن بسبب مزید انصاف و عرفان داده و هرگز کلامی بحثی در آن بمیان نمی آرد و شعرانی بمحض ایراد آن بجواب سوال مقدر اکتفا کرده برای اظهار نهایت تسلیم و تصدیق و اقصای اثبات و تحقیق شاکرده فعلم كما قاله الشيخ الخ و از این تفریع صراحة ظاهرست که مدلول افاده ابن العربی آنست که استمداد جمیع انبیاء و مرسلین از شیخ

جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است که آنحضرت قطب الاقطاب است پس آنحضرت ممد جمیع ناس است اولا و آخرا پس آنحضرت ممد هر نبی و ولی سابق و لاحق است و امداد رسالت آنحضرت از متقدمین و متاخرین عالم منقطع نیست و چون حسب دلالت قطعیه حدیث نور نور جناب امیرالمومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم متحد بوده و انفصال و انحیاز و انقسام و انفراد تا زمان ابی طالب نداشته قطعا و حتما ثابت شد که استمداد جمیع انبیاء و مرسلین از روح مبارک آنحضرت بوده و آنجناب هم مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ممد جمیع اولین و آخرین و ممد هر نبی و ولی سابق و لاحق بوده و انوار وصایت و ولایت آنحضرت از متقدمین و متاخرین عالم منقطع نیست و قطع نظر از حدیث نور هرگاه اقربیت جناب امیرالمومنین علیه السلام در عالم نور از عبارت ابن العربی که شعرانی اهتمام بلیغ در اثبات و تحقیق و تصدیق آن دارد ثابت و محقق شد همین قدر کفایت میکند برای ثبوت این مراتب رفیعه و مناصب منیعه برای جناب امیرالمومنین علیه السلام چه هرگاه اقربیت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم نور مثبت این فضائل جلیله برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گردید لابد اقربیت جناب امیرالمومنین علیه السلام نسبت بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مثبت این فضائل جمیله برای آنحضرت هم بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خواهد [بود] و نیز ظاهر است که جامع بودن جناب امیرالمومنین علیه السلام اسرار جمیع انبیا را که شعرانی در این عبارت مصدقه خود نقل کرده برای اثبات افضلیت جناب امیرالمومنین علیه السلام و ابطال تقدم متغلبین عالی مقام کافی است

دحق

که عقل هیچ عاقلی قبول نمیکند که با وجود کسی که جامع اسرار جمیع انبیاء و مرسلین و حاوی تمام علوم و حکم و مخدوم جبرئیل امین باشد آن نفس نفیس مطیع و تابع و محکوم و مطیع کسانی باشد که در مسائل سهله عاجز و حیران و در ادراک احکام واضحه پریشان و سرگردان بوده و در یوزه گری و استمداد از فلان و بهمان شیوه و دیدن ایشان بوده و خود رجوع بآنحضرت در مشکلات و تمسک بذیل لطف و عنایت آنجناب در معضلات میکردند و باید دانست که شعرانی بعد نقل عبارت فتوحات قبل قول خود فعلم کما قال الشیخ یک حرکت مذبوحی آغاز نهاده یعنی سعی فاسد برای تنقیص فضل جناب امیرالمومنین علیه السلام و اظهار عدم اختصاص آنحضرت بفضیلت جامعیت اسرار جمیع انبیا علیهم السلام این خرافت بر زبان آورده و قول الشیخ فی علی رضی الله عنه جامع لاسرار الانبیاء قد نقل ایضا عن الخضر علیه السلام فی حق الشیخ ابی مدین التلمسانی فقال فیه حین سئل عنه جامع اسرار المرسلین لا اعلم احدا فی عصر هذا اجمع لاسرار المرسلین منه و نیز ظاهر است که اگر صدور این قول از حضرت خضر علیه السلام در حق تلمسانی مقبول هم شود قدحی در ثبوت فضیلت جناب امیرالمومنین علیه السلام نمیکند زیرا که غرض اثبات فضیلت آنحضرت از ثلثه است و چون عدم جامعیت ثلثه اسرار جمیع انبیا را از احکام باطله و معتقدات فاسده و مختلفه و درماندگی و تحیر در تقریر ایشان قطعا و حتما ظاهر است لهذا جناب امیرالمومنین علیه السلام که جامع اسرار جمیع انبیا علیهم السلام است حسب افاده ابن العربی که شعرانی تصدیق آن بوجوه عدیده

ظاهر است که افضل از ثلثه باشد قطعا و حتما و اگر تلمسانی هم بفرض غیر واقع جامع اسرار مرسلین باشد غایتش اینست که از ثلثه افضل خواهد بود و آن ضرری بافضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از ثلثه نمیرساند بلکه انحطاط رتبه ثلثه باقصای مراتب سافلین که ثلثه جائی بمرتبه تلمسانی نرسیده اند که تلمسانی جامع اسرار مرسلین ربانی بوده و ایشان مبتلای عجز و سرگردانی و حاکم و مفتی بهواجس نفسانی و وساوس ظلمانی و نیز ظاهر است که تصدیق این نقل خواهت نشان در حق شیخ تلمسانی اهل حق و ایقان الزام است و شعرانی آنرا بلا سند نقل کرده و نقل بی سند حسب افاده خود مخاطب شنیع و بیمار است پس هرگز معارضه افاده ابن العربی در حق جناب امیر المومنین علیه السلام نمیکند و هرگز اثبات مساوات تلمسانی با وصی رسول یزدانی درین صفت محکیه المبانی فخیمة المعانی نماید با آنکه فقره لا اعلم احدا فی عصری هذا اجمع لاسرار المرسلین دلالت دارد بر آنکه مراد اثبات جامعیت بنسبت اهل عصر تلمسانیست نه اثبات جامعیت مطلقه و در حق جناب امیر المومنین علیه السلام جامعیت جمیع اسرار انبیا علی الاطلاق بلا قید عصر مخصوص ثابت است بلکه بقرینه اقربیت آنحضرت در عالم هبا ظاهر است حتما و جزما که جامعیت اسرار جمیع انبیا برای آنحضرت قبل خلق انبیا علیهم السلام حاصل بود فاین هذا من ذاک واین السماک من السماک واین التلمسانی من وصی النبی المخصوص بخطاب لولاک فانه لا مجال للتمییز والادراک وهو المتفق من موجبات الردی والهلاک بالحلال قطعا و حتما علامه شعرانی اقربیت جناب امیر المومنین علیه السلام در عالم هبا بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نموده تکذیب و تجهیل خصم

در ابطال

حدیث نور بابلغ وجوه فرموده و هم جامعیت آنحضرت برای اسرار جمیع انبیا علیهم السلام محقق نموده فضیلت آنحضرت را کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار ساخته و این هر دو امر برای قمع و قلع و دفع و رفع مجازفات مخاطب و کابلی بانلهان المعزولین عن السمع کافی و وافیست ولله الحمد علی ذلک و فضائل زاهره عجیبه و محاسن فاخره مطربه و محامد باهره رائقه و مناقب مشرقه علامه شعرانی بر متتبعین ظاهر و واضحست عبد الله بن حجازی الشهیر بالشرقاوی در کتاب تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه که آنرا در سنه احدی و عشرین بعد المائتین والالف تصنیف کرده و نسخه آن در حرم مدینه منوره فقیر دیدم و تراجم عدیده ازان بر چیدم گفته الشیخ الامام العالم العامل الفقیه العارف بالله تعالی والدال علیه عبد الوهاب الشعرانی بن احمد بن علی بن احمد بن محمد المنتهی نسبه الی محمد بن الحنفیة رضی الله عنه کان اماما فی العلوم الشرعیة وغیرها اخذ العلوم عن مشائخ عصره کالشیخ السیوطی وشیخ الاسلام زکریا الانصاری وغیرهما من علماء الظاهر واخذ عن الشیخ محمد الشناوی والشیخ علی الخواص وغیرهما من علماء الباطن وسلک طریق التصوف بعد تضلعه من العلوم الشرعیة والانتهاء ولد ببلدة ساقیة ابی شعرة من اعمال المنوفیة ودخل مصر سنة احدی عشرة وتسعمائة وله من العمر اثنتا عشرة سنة واقام بجامع ابی العباس الغمری وشرع فی تحصیل العلم والاجتماع بالعلماء والصلحاء فاجتمع علی نیف ومائة شیخ من اکابر العلماء والعارفین

علو شعرانی از تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه تصنیف عبد الله شرقاوی

عصره وقراءها وله مصنّفات كثيرة نحو سبعين تصنيفا ومناقبه
شهيرة وكراماته ظاهرة توفي رضي الله عنه يوم الاثنين من شهر
جمادى الاولى سنة ثلث وسبعين وتسعمائة و محمد بن عبد الباقي
در صدر شرح مواهب بعد کلامی گفته هذا وجامعه الحقير الفاني محمد بن
عبد الباقي الزرقاني قد اخذ الكتاب رواية ودراية عن علامة الدنيا
الآخذ من [illegible] التحقيق بالغايتين القصوى والدنيا الاصولي النحوي
النظار الفقيه [illegible] الجهبذ الفهامة النبيه الشيخ علي الشبراملسي
شيخ الاسلام فسح الله مدته وادام به نفع الانام [illegible]
وسمع ما اقول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عن شيخ الاسلام احمد بن خليل السبكي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسالة الاسانيد گفته [illegible]
الشيخ علي بن محمد بن عبد الرحمن الاجهوري [illegible] على بركة صحبته
وهو صحب القاضي بدر الدين محمد بن يحيى بن عمر القرافي [illegible]
[illegible] الشيخ العارف بالله تعالى الواعظ [illegible] على القلوب ابا عبد الله

ذکر شعرانی از شرح مواهب [illegible] زرقانی

محمد بن ترجمان الحنفي وهما صحبا الولي العارف بالله صاحب التصانيف
السائرة ابا محمد عبد الوهاب الشعراوي وهو صحب شيخ الاسلام
ابا يحيى بدر الدين زكريا بن محمد الانصاري وهو صحب الشيخ الامام
الحافظ المقرى ابا نعيم زين الدين رضوان بن محمد العقبي وهو
شيخ الاسلام واستاد القراء شمس الدين ابا الخير محمد بن محمد بن محمد
بن الجزري وهو صحب الشيخ الامام الورع صلاح الدين ابا عبد الله
محمد بن احمد بن ابراهيم بن ابي عمر بن قدامة المقدسي الحنبلي الخ
ونور الدين حلبي در انسان العيون گفته قال الشيخ عبد الوهاب الشعراني
رضي الله تعالى عنه ومن فوائد الرهبان انهم لا يدخرون قوت الغد
ولا يكنزون فضة ولا ذهبا قال و رايت شخصا قال لراهب انظر
الى هذا الدينار هو من ضرب اي الملوك فلم يرض وقال النظر
الى الدنيا منهي عنه عندنا قال و رايت الرهبان مرة وهم يسحبون
شخصا ويخرجونه من الكنيسة ويقولون له اتلفت علينا
الرهبان فسالت عن ذلك فقالوا راوا على عاتقه نصف درهم مربوطا
نقلت لهم ربط الدرهم مذموم فقالوا عندنا وعند نبيكم هذا
كلامه وتاج الدين بن [illegible] در كفاية المتطلع گفته طبقات الصوفية للعالم
[illegible] بان سيدي الشيخ عبد الوهاب بن علي الشعراني اخبر بها يعني
الشيخ حسن العجيمي عن جماعة منهم الشيخ محمد بن علاء الدين
البابلي عن الشيخ احمد بن جميل الكلبي عن مولفها العارف بالله تعالى

ذکر شعرانی از رسالة الاسانید ابو محمد عیسی مغربی

ذکر شعرانی از انسان العیون نور الدین حلبی

ذکر شعرانی از کفایة المتطلع تاج الدین بن [illegible]

والدالّ علیه سیّدی الشیخ عبد الوهّاب بن علی الشعرانی فذکرها
و شیخ احمد قشاشی در سمط مجید گفته اخبرنی شیخنا ابو المواهب احمد بن علی
قدس سرّه عن والده سیدی علی عن الامام عبد الوهاب الشعرانی
عن الحافظ جلال الدین السیوطی رحمه الله انه قال فی جزء التابیدات
بعد تمهید الخ و شیخ احمد کمشخانوی نقشبندی خالدی در جامع الاصول گفته قال العارف
عبد الوهاب الشعرانی فی المدارج اعلم ایها الطالب المرید من لم یعلم
اباءه واجداده فی الطریق فهو اعمی وربما انتسب الی غیر ابیه فیدخل
فی قوله صلی الله علیه وسلم لعن الله من انتسب الی غیر ابیه قال
سیدی عمر بن الفارض نسب اقرب فی شرع الهوی بیننا من نسب
من ابوی و ذلک لان الروح الصق بک من حقیقتک فابو الروح
یلیک وابو الجسم بعده فکان بذلک احق ان تنسب الیه دون ابی الجسم
وقد درج السلف الصالح کلهم علی تعلیم المریدین اداب ابائهم
ومعرفة انسابهم واجمعوا کلهم علی ان من لم یصح له نسب القوم
فهو لقیط فی الطریق لا اب له ولا یجوز له التصدر والجلوس لارشاد
المریدین الا بعد اخذه اداب الطریق من شیخ کامل مجمع علی جلالته
وخبرته بالطریق ثم یوذن له صریحا بان یرشد ویلقن ویلبس
الخرقة علی شروط ما کان علیه السلف رضی الله عنهم اجمعین
و محمد عابد بن احمد علی السندی در حصر الشارد گفته واما کتاب الیواقیت
والجواهر فی عقیدة الاکابر للشیخ عبد الوهاب الشعرانی فارویه عن

مدح شعرانی از سمط مجید قشاشی

مدح شعرانی از جامع الاصول الاولیاء کمشخانوی

مدح شعرانی از حصر الشارد محمد عابد سندی

عمی الشیخ محمد حسین بن محمد مراد الانصاری عن ابیه عن الشیخ
محمد الهاشم بن عبد الغفور السندی عن الشیخ عبد القادر الصدیقی
عن الشیخ حسن العجیمی عن الشیخ احمد القشاشی عن الشیخ احمد الشناوی
عن مؤلفه و نیز در حصر الشارد گفته و اما تنبیه المغترین للشیخ عبد الوهاب
الشعرانی فارویه عن عمی الشیخ محمد حسین الانصاری عن الشیخ ابی
الحسن بن محمد صادق السندی عن الشیخ محمد حیات السندی عن الشیخ
عبد الله بن سالم البصری عن الشیخ محمد بن علاء الدین البابلی انا
محمد حجازی الواعظ عن مؤلفه الشیخ عبد الوهاب الشعرانی ح
وارویه عن امام المحققین السید عبد الرحمن بن سلیمان
ابقاه الله تعالی عن الشیخ امر الله المزجاجی عن محمد بن احمد عقیلة
عن الشیخ ابراهیم بن حسن الکردی عن الشیخ احمد القشاشی عن
احمد الشناوی عن ابیه الشیخ علی الشناوی عن الشیخ عبد الوهاب
الشعرانی اهـ و نیز در حصر الشارد گفته مسلسل آخر کذلک ارویه
عن الشیخ محمد حسین بن محمد مراد الانصاری السندی الصوفی
قال اخبرنی والدی الشیخ محمد مراد بن یعقوب الصوفی قال انا
الشیخ محمد هاشم السندی الصوفی انا الشیخ عبد القادر مفتی
مکة الصدیقی الصوفی انا الشیخ محمد القشاشی الصوفی عن ابی
المواهب احمد بن علی الشناوی الصوفی عن والده نور الدین علی
بن عبد القدوس الصوفی عن الشیخ عبد الوهاب الشعرانی و [illegible]

در حصر الشارد گفتہ والشیخ احمد القشاشی قال والبسنی ایضا العارف
باللہ تعالی ابو المواھب احمد بن علی الشناوی قال البسنی الشیخ عبد القدوس
قال البسنی الشیخ عبد الوھاب الشعرانی قال البسنی جلال الدین
ابو عبد الرحمن السیوطی قال البسنی الشیخ کمال الدین محمد بن محمد المعروف
بابن الامام الکاملیۃ قال البسنی الشمس محمد بن محمد الجزری قال
البسنی الزین عمر بن الحسین المراغی قال البسنی الفراء احمد بن ابراھیم
الفاروقی قال البسنی الامام محیی الدین محمد بن علی بن العربی
قال البسنی جمال الدین یونس بن یحیی بن ابی البرکات الہاشمی
العباسی قال البسنی شیخ الوقت القطب عبد القادر الجیلانی بسندہ
المتقدم و محمد معین بن محمد امین در دراسات اللبیب گفتہ قال امام
الحنفیۃ بل قطب الصوفیہ الواصل الی عین الشریعۃ التی
یغترف منہا الائمۃ المجتہدون الامام الشعراوی فی المیزان
فان قلت فما اصنع بالاحادیث التی صحت بعد موت امامی
ولم یاخذ بہا فالجواب ینبغی لک ان تعمل بہا فان امامک
لو ظفر بہا و صحت عندہ لربما کان امرک بہا فان الائمۃ
اسری کلہم فی ید الشریعۃ ومن فعل ذلک فقد حاز
الخیر بکلتی یدیہ الخ و شاہ ولی اللہ در رسالہ انتباہ فی سلاسل
اولیاء اللہ در بیان ارتباط خود بسلسلہ قادریہ گفتہ و این فقیر را ارتباط
از جہت خرقہ با شیخ ابو طاہر محمد بن ابراہیم الکردی واقع ست وقد

مدح ملا معین شعرانی را در دراسات اللبیب
محمد معین

بودن شعرانی از مشائخ طریقت
شاہ ولی اللہ در رسالہ انتباہ
تصنیف او

لبسہا من ابیہ وقد لبسہا ابوہ من ید شیخہ الامام احمد القشاشی
وله فی الخرقۃ القادریۃ طرق منہا انہ لبسہا من ید شیخہ الشیخ
احمد الشناوی بلباسہ لہا من ید ابیہ عبد القدوس بلباسہ
لہا من ید الشیخ عبد الوھاب الشعراوی بلباسہ لہا من ید
الحافظ جلال الدین السیوطی فی روضۃ مصر بلباسہ لہا من
ید الشیخ کمال الدین محمد المعروف بابن الکاملیۃ تجاہ الکعبۃ بلباسہ
لہا من شمس الدین محمد بن محمد الجزری الخ و نیز ولی اللہ در رسالہ
مسلسلات گفتہ حدیث المصافحۃ من مسند الجن رویناہ من
طریقین صافحت ابا طاہر صافح الشیخ احمد القشاشی صافح
احمد الشناوی صافح اباہ علی بن عبد القدوس صافح الشیخ
عبد الوھاب الشعراوی قال فی کتاب لطائف المنن صافحنی الشیخ
ابراھیم القیروانی صافح الشریف المناوی بمکۃ وھو صافح
بعض الجن الذین صافحہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال الشعراوی فبینی و بین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ
رجال و خود مخاطب رسالہ اصول حدیث گفتہ آخرا حضرت والد ما
در مدینہ منورہ و در مکہ معظمہ از اجلہ مشائخ حرمین این علم با ستیعاب
و استقصا اخذ کردہ اند و بیشتر استفادہ ایشان از جناب شیخ ابو طاہر مدنی
قدس سرہ بود کہ یگانہ عصر خود بودند و درین باب رحمۃ اللہ علیہ علی اسلافہ
و مشائخہ و از حسن اتفاقات آنکہ شیخ ابو طاہر قدس سرہ سند سلسلہ نازلہ

۲ امام او

بودن شعرانی از مشائخ طریقت شاہ
ولی اللہ در رسالہ مسلسلات شاہ عبد العزیز داد

بصوفیان و عرفا تا شیخ زین الدین زکریا انصاری و هو انه اخذ عن ابیه
الشیخ ابراهیم الکردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ
احمد الشناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ایضا
عن الشیخ محمد بن الحسن البکری و ایضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ایضا
عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هؤلاء کلهم من اجلة
المشایخ العارفین بالله والشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر
المکی و عن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هما عن شیخ الاسلام
زین الدین زکریا الانصاری والشیخ محمد بن البکری عن والده العارف
بالله ابی الحسن البکری فهو عن الشیخ زین الدین زکریا و کذلک الشیخ
محمد الرملی عن والده و عن الزین زکریا و اما الشیخ عبد الرحمن
بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشیخ جلال
الدین السیوطی و هر علمای اهلسنت از حنفیه و شافعیه و حنبلیه که از معاصرین شعرانی
بودند نهایت مدح و اطرا و کمال ستایش و ثنا کتاب یواقیت و جواهر را
نموده اند شهاب الدین حنفی تصریح نموده که من خلقی کثیر را از اهل طریق دیدم
لیکن هیچکس گرد معانی این مولف نگردیده و بر هر مسلم حسن اعتقاد و ترک
تعصب واجبست و شهاب الدین رملی الشافعی گفته که این کتابیست که فضیلت
آنرا انکار نتوان کرد و هیچکس اختلاف نمیکند در ینکه مثل آن تصنیف نشده
و شهاب الدین عمیره شافعی بعد مدح این کتاب گفته که من گمان ندارم
که درین زمانه مثل این تالیف عظیم الشان ظهور و بروز خواهد گرفت

بودن شیخ عبد الوهاب شعرانی از مشایخ والد ماجد ملا طاهر صاحب رساله اصول حدیث خود ملا طاهر

کمال مدح و ثنای معاصرین شعرانی بر کتاب یواقیت و جواهر

خدای تعالی

خدای تعالی مصنفش را جزای خیر از ملت حضرت خیر الانام بدهد و بار ایکانش
منتفع گرداند و در زمره او محشور سازد و شیخ الاسلام فتوحی حنبلی گفته که در معانی
این کتاب قدح نمیکند مگر دشمن مرتاب یا جاحد کذاب و شیخ محمد برهنتوشی حنفی
هم مبالغه و اغراق در مدح این کتاب بعبارت بلیغه نموده و شیخ محمد کوفی اشعار
لطیفه در نهایت مدح آن گفته و جواهر زواهر منقب بیان سفته حال عبارات
این علما که جلالت قدر شان بر ناظر لواقح الانوار مخفی نیست باید شنید در آخر
کتاب یواقیت در نسخه عتیقه مذکور است یقول مؤلفه عفا الله عنه قد
کتب علی مسودة هذا الکتاب جماعة من مشایخ الاسلام بمصر
و اجازوه و مدحوه و من جملة ما کتبه الشیخ شهاب الدین بن
الشلبی الحنفی فی مدح مولفه قد اجتمعنا علی خلق کثیر من اهل
الطریق فلم نر احدا منهم حام حول معانی هذا المولف و انه یجب
علی کل مسلم حسن الاعتقاد و ترک التعصب و الانتقاد و نعوذ بالله
من حصول حسد یسد باب الانصاف و یمنع من الاعتراف بجمیل الاوصاف
و ما احسن ما قال بعضهم شعر و من البلیة عذل من لا یرعوی من جهله
و خطاب من لا یفهم و ما کتبه شیخ الاسلام الفتوحی الحنبلی لا یقدح
فی معانی هذا الکتاب الا معاند مرتاب او جاحد کذاب کما لا یسعی فی
تخطئة مولفه الا کل جائر عن علم الکتاب حائد عن طریق الصواب
کما لا ینکر فضل مولفه الا کل غبی حسود او جاحد معاند جحود او
زائغ عن السنة مارق و للاجماع ائمتها خارق انتهی و من جملة

ماقال شیخنا شهاب الدین الرملی الشافعی بعد کلام طویل و بالجملة
فهو کتاب لا ینکر فضله ولا یختلف اثنان بانه ما صنف مثله انتهی
و من جملة ما قاله الشیخ شهاب الدین عمیرة الشافعی بعد مدح
الکتاب و ما کنا نظن ان الله تعالی یبرز فی هذا الزمان مثل هذا
التالیف العظیم الشان فجزاه الله عن الملة المحمدیة خیرا و نفعنا
ببرکاته و حشرنا فی زمرته و نیز در آخر نسخهٔ دیگر مرقوم است و من جملة
ما قاله الشیخ محمد البرهمتوشی و نقلته من خطه علی نسخة المؤلف
بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین
و علی آله و اصحابه اجمعین الحمد لله الذی بذکره تتم الصالحات
و بتوفیقه تنال الدرجات و الصلوة و السلام علی سید السادات
و معدن الکرامات و علی آله و اصحابه و التابعین لهم باحسان
الی انقراض الساعات و بعد فقد وقف العبد الفقیر الی الله تعالی
محمد بن محمد البرهمتوشی الحنفی علی الیواقیت و الجواهر فی عقائد
الاکابر لسیدنا و مولانا الامام العالم العلامة المحقق المدقق
الفهامة خاتمة المحققین وارث علوم الانبیاء و المرسلین
شیخ الحقیقة و الشریعة معدن السلوک و الطریقة من توج الله
تاج العرفان و رفعه علی اهل هذه الازمان مولانا الشیخ
عبد الوهاب ادام الله النفع به للانام و ابقاه الله تعالی لنفع
العباد مدی الایام و حرسه بعینه التی لا تنام فاذا هو کتاب

جل مقداره و لمعت اسراره و سحت من سحب الفضل امطاره و فاحت
فی ریاض التحقیق ازهاره و لاحت فی سماء التدقیق شموسه و اقماره
و شادت فی غیاض الارشاد بلغات الحق اطیاره فاشرقت علی صفحات
القلوب بالیقین انواره فاسأل الله الکریم ان یمن علی العباد بطول
حیاته و المسئول من فضله و احسانه و صدقاته ان لا یخلی العبد
من نظره و دعواته و ان یمتعنا بطول بقائه و حیاته قال ذلک
و کتبه العبد الفقیر الضعیف محمد بن محمد البرهمتوشی الحنفی
حامدا لله و مصلیا بتاریخ سابع عشر محرم الحرام سنة ستین
و تسعمائة احسن الله عاقبتها و در آخر نسخهٔ علی اکبر موبدی مذکور است
و قد انشد الشیخ العلامة الشیخ محمد الکومی یمدح هذا الکتاب
یواقیت علم فی عقود عقائد ∴ کذا اصائغ معناها ففیها جواهر
و ما هی الا وهبة الله الذی ∴ حباه قدیما فهی عنه ماثر
هو العبد للوهاب ترجمانه ∴ بعلم له فی الغرب و الشرق سائر
یحق یحیی الدین احیا علومه ∴ و ناصره نعم الولی و ناصر
فیا ربنا او فر جزاء لسعیه ∴ فمنه بدا علم عظیم و وافر
و من حاز شیئا من نفائس کتبه ∴ له الله معط صابر و مجابر
و ناظمه الکومی یدعی محمدا ∴ علیه من الله الکریم ستائر
و در آخر نسخهٔ یواقیت که در مصر سنه ۱۲۷۷ مطبوع شده این تقریظات باین
ترتیب مذکور است قد انشد العالم العلامة الشیخ محمد الکومی یمدح هذا الکتاب

یواقیت علم فی عقود عقائد کذا صاغ معناها ففیها جواهر وما هی الا
وهبة الله التی حباه قدیما فهی عنه مآثر هو العبد عبد الوهاب قدر زمانه
بعلم له فی الشرق والغرب آثر یحیی محیی الدین احیا علومه وناصره نعم الولی
وناصر فیا ایتنا او فوجزاء لسعیه فمنه بدا علم عظیم وافر ومن جاء شیئا
من نفائس کتبه له الله یعطی ما یروم وجابر وناظمه الکوجی یدعی محمدا علیه
من الله الکریم ستائر وانشد الشیخ احمد البوصیری رحمه الله جزی الرحمن عبد الوهاب
من الخیر والاحسان هدیا مفصلا طلا وجلا کل التفاصیل اجملت فما حسن
التفصیل اذ جاء مجملا بعینی رایت البدر فی سطح الستر فقل رحم الرحمن عبدا تفضلا
وجد بخط مؤلفه یقول مؤلفه عفا الله عنه قد کتب علی مسودة هذا الکتاب
جماعة من مشایخ الاسلام بمصر واجازوه ومدحوه ومن جملة ما کتب الشیخ
شهاب الدین ابن الشلبی الحنفی فی مدح مؤلفه قد اجتمعنا علی خلق کثیر من اهل
الطریق فلم نر احدا منهم حام حول معانی هذا المؤلف وانه یجب علی کل مسلم حسن
الاعتقاد وترک التعصب والانتقاد ونعوذ بالله من حسد یسد باب الانصاف
ویمنع من الاعتراف بجمیل الاوصاف وما احسن ما قال بعضهم ومن البلیة
عذل من لا یرعوی عن جهله وخطاب من لا یفهم انتهی ومن جملة ما کتب شیخ الاسلام
الفتوحی الحنبلی رضی الله عنه لا یقدح فی معانی هذا الکتاب الا معاند او
جاحد کذاب کما لا یسعی فی تخطئة مؤلفه الا کل حاید عن علم الکتاب حائد
عن طریق الصواب وکما لا تنکر فضل مؤلفه الا کل غبی حسود او جاهل
معاند جحود او زائغ عن السنة مارق والاجماع ائمتنا خارق انتهی

ومن جملة ما قاله شیخنا الشیخ شهاب الدین الرملی الشافعی رضی الله
عنه بعد کلام طویل وبالجملة فهو کتاب لا ینکر فضله ولا یختلف
اثنان بانه ما ضبط مثله انتهی ومن جملة ما قاله الشیخ شهاب الدین
عمیرة الشافعی رضی الله عنه بعد مدح الکتاب وما کنا نظن
ان الله تعالی یبرز فی هذا الزمان مثل هذا المؤلف العظیم الشان
فجزاه الله عن الملة المحمدیة خیرا ونفعنا ببرکاته وحشرنا
فی زمرته انتهی وکان من جملة ما قاله الشیخ ناصر الدین اللقانی
المالکی بعد مدح الکتاب ومؤلفه واعلم ان المعتزلة وغیرهم
من الفرق الاسلامیة وان ذمهم علماؤنا فلا یقدح فی حقنا نقل شیء
من مذاهبهم فی کتبنا فانهم علی کل حال معدودون من اهل القبلة
غیر محکوم بکفرهم وان اخطؤا طریق الاستقامة التی علیها
ائمة الشریعة الا ترى الی الامام الزمخشری وان جنح الی مذهب
المعتزلة کیف هو معدود من الائمة وعلماء الامة وغالب
الکتب مشحونة باقواله من غیر نکیر فکما لا یخرج المقلد فی الفروع
لامام من الائمة خطاؤه فی فهمه من الانتساب الی مذهبه کذلک
علماء الامة من المعتزلة وغیرهم لا یخرجهم خطاهم عن کونهم
من العلماء وقد تبع جماعة من الائمة مذاهب اهل الاعتزال
کالحلیمی وغیره ولم یقدح ذلک فی امامته لدقة منازع الفرق
وخفائها علی غالب الافهام وکذا طریق الصوفیة لا یقدح فیها

عدم فهم من ليس من أهلها انتهى ومن جملة ما قاله الشيخ محمد البرهمتوشي
ونقلته من خطه على نسخة المؤلف بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله
على سيدنا محمد خاتم النبيين وعلى آله وصحبه اجمعين الحمد لله الذي
بذكره تلتذ الصالحات وبتوفيقه تنال الدرجات والصلوة والتسليم على
سيد السادات ومعدن الكرامات وعلى آله وصحابته والتابعين
لهم باحسان الى انقراض الساعات وبعد فقد وقف العبد الفقير
الى الله تعالى محمد بن محمد البرهمتوشي الحنفي على اليواقيت والجواهر
في عقائد الاكابر لسيدنا ومولانا الامام العالم العامل العلامة
المحقق المدقق الفهامة خاتمة المحققين وارث علوم الانبياء و
المرسلين شيخ الحقيقة والشريعة معدن السلوك والطريقة
من توجه الله تاج العرفان ودفعه على اهل هذه الازمان
مولانا الشيخ عبد الوهاب ادام الله النفع به للانام وابقاه تعالى
لنفع العباد مدى الايام وحرسه بعينه التي لا تنام فاذا هو كتاب
جل مقداره ولمعت اسراره وسمحت من سحب الفضل امطاره وفاحت
في رياض التحقيق ازهاره ولاحت في سماء التدقيق شموسه واقماره
وتناغت في غياض الارشاد بلغات الحق اطياره فاشرقت على صفحات
القلوب اليقين انواره فأسال الله الكريم ان يمن على العباد بطول
حياته والمسئول من فضله واحسانه وصدقاته ان لا يخلي العبيد
من نظره ودعواته وان يمتعنا بطول بقائه وحياته آمين

ونیز در آخر نسخه یواقیت که در مصر مطبوع شده این عبارت مرقوم ست
بسم الله الرحمن الرحيم يقول كثير الالحاح على ربه في جبر كسره
وانجاز بره الفقير الى فضل الله المبين المتين احمد المرصفي الملقب
بشرف الدين حمدا لمن طبع يواقيت نفائس الجواهر في صفحات نحور
عباده وشكرا لمن اينعت ثمار فضله فجعل في كل قرن ورثة
لتاهيل نفائح عباده واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
تنزه عن الامثال واشهد ان سيدنا محمدا عبده ورسوله
الواسطة في جزاء الاعمال صلى الله عليه وعلى آله واصحابه
ما انبعثت اشواق الاكابر الى نشر الشريعة وما يتعلق بصلاح
رعاياه ودامت احبار هذه الامة ساعية باخلاص النية
في بذل همتهم لاجلاله وتحقيق رضاه آمين اما بعد فلما
كان كتاب اليواقيت الجواهر من اجل المؤلفات مقدارا وارفعها
لدى الحذاق من العلماء تبيانا واسرارا كيف لا وقد راقت موارده
ورقت معانيه وقد انجزت معاهده كما هي العادة لمؤلفه
في جميع مؤلفاته فانها اختصت بالقبول التهذيب الضبط وكثرة
افاداته حيث ان فضائله لا تحصى واسرار علومه لا تستقصى
وهو لذي القلب الحي ناتج مولانا العارف بالله الشيخ عبد الوهاب
الشعراني وكان من العالمين بمكانته من كان جلبابه لباس
التوفيق وشعاره بين اقرانه من العلماء التزامه بسواء الطريق

ذخيرة المحتاجين وكهف المساكين السيّد والملاذ والقدوة الاستاذ العلامة الذي طابق اسمه معناه فطاب بذلك ذكره ومعناه ولازال برئا عما يشين من سائر المساوي مولانا الشيخ حسن العدوي الحمزاوي التزم بطبعه لعموم نفعه وقد قلدني بعد ان مضى من تصحيح بعض الافاضل ما ينوف عن ثلث كل جزء من اجزاء هذا الكتاب تتميم التصحيح فالتزمت وحسب الطاقة بذلت الهمة واجتهدت في المقابلة مع التحري لهذا التنقيح والا فما اجدر الانسان بالسهو والنسيان اذا لم يعصمه ويحفظه الملك المنان وما ابرئ نفسي انني بشر اسهو فان اخطئ فما لم يحمني قدر ومذ تمت محاسن طبعه وان عموم نفعه قال مورخا الحاذق الاديب والفاضل اللبيب الشيخ محمد السماوطي سبط طبع اليواقيت ازهت جواهره * وازهرت في ذي الدنيا ازاهره * واينعت في الربا جناته ودنت منها القطوف وحي الدين ناعره * وطاب في الملة السمحاء مشربها وقد جرت لملا تجلو كواثره * وارخت جملة لا رجا نافحه * كانما عودها مسك عنابره الى آخر الابيات وجه نسبت وهشتم آنکه علامه شمس الدين محمد بن حمزه فناری مقتدای اهل کشف وشهود در کتاب مصباح الانس بين المعقول والمشهود شرح مفتاح غيب الجمع والوجود که نسخه عتيقه آن بعنايت مفيض الخير والجود پيش اين قاصر موجود در وصل خامس في ذكر ما يشتمل عليه اللوح من الارواح من الاصل العاشر من الفصل الاول في كيفية المرتبة الجامعة لجميع التعينات

من الباب المسمى بباب كشف السر الكلي

من الباب المسمى بباب كشف السر الكلي وايضاح الامر الاصلي بعد بحثي طويل گفته اقول كانه هو المراد بالهباء الذي قال في الفتوحات بدء الخلق الهباء واول موجود فيه الحقيقة المحمدية وقال فيه ايضا لما اراد الله بدء العالم على حد ما علمه انفعل عن تلك الارادة المقدسة بضرب تجل من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية التي انفعل عنها حقيقة تسمى الهباء وهو اول موجود في العالم وقد ذكره علي بن ابي طالب وسهل بن عبد الله وغيرهما من اهل التحقيق ثم تجلى سبحانه بنوره الى ذلك الهباء فقبل منه كل شيء على حسب استعداده فلم يكن اقرب اليه قبولا الا الحقيقة المحمدية المسماة بالعقل الاول وكان سيد العالم باسره واول ظاهر في الوجود واقرب الناس اليه علي بن ابي طالب وسائر الانبياء عليهم السلام انتهى كلامه واقول وهذا غير الهباء الذي قال في الفتوحات بعد ورقات لما خلق القلم واللوح وسماهما العقل والروح واعطى الروح صفتين علمه وعمله وجعل العقل لهما معلما خلق جوهرا دون النفس الذي هو الروح المذكور وسماه الهباء قال الله تعالى فكانت هباء منبثا سماه به علي بن ابي طالب مخفی نماند که در نسخه حاضره مصباح الانس بعد فقره واقرب الناس اليه علي بن ابي طالب لفظ اسرار الانبياء مذکور است وفقره امام العالم باسره الجامع لاسرار الانبياء اجمعين ساقط است پس فناری را ثابت باید همین نقل کلام فتوحات موافق اصل

نقل کردن فناری عبارت فتوحات را متضمن قربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم هبا

دست نداد ناچار با تبدیل و تغییر و حذف و تحریف گشاده و بزعم خود داد حمایت
اسلاف نا انصاف داده یعنی لفظ امام العالم باسره حذف نموده و بجای لفظ
الجامع لاسرار الانبیاء اجمعین لفظ وسائر الانبیاء تراشیده و آنرا
معطوف بر لفظ علی بن ابی طالب گردانیده و مع ذلک کله اقربیت
جناب امیر المومنین علیه السلام در عالم نور نسبت بجناب سالتماب صلی الله
علیه و آله وسلم بلا شبهه فناری از فتوحات نقل کرده و تسلیم و تصدیق آن
از کلامش ظاهر و واضح ست و آن برای تکذیب و توهین و تهجین و تخجیل ابن الجوزی
و ابن روزبهان و کابلی و پانی پتی و مخاطب نبیل و اثبات افضلیت و احقیت
جناب امیر المومنین علیه السلام و بطلان تقدم و تحکم ارباب تهور و تحکم کافی
و وافی ست و بالفرض اگر لفظ وسائر الانبیاء بعد لفظ علی بن ابی طالب
در فتوحات ثابت باشد نیز بسبب تقدیم ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت می شود
که اقربیت آنحضرت زیاده از اقربیت سائر انبیا علیهم السلام بوده و فیه من
مزید التعظیم و التبجیل ما یشفی العلیل و یروی الغلیل و الله یهدی
من یشاء الی سواء السبیل و هو الصائن من وساوس اهل الازلال
و التضلیل و از ابتدای خلقت حضرت آدم تا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علی
جمیع الانبیاء الصلوة و السلام چندین هزار انبیای کرام گذشتند
در هیچ شریعتی تحکیم مفضول بر فاضل واقع نشده و در شریعت مطهره خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله وسلم که بهترین شرائع ست با وصف افضلیت جناب
امیر المومنین علیه السلام چگونه تحکیم غیر بر آنحضرت روا باشد برای خدا

اندک

اندک انصاف و حیا و شرم را بخود راه باید داد و سخن سنجیده و فهمیده باید گفت
و مجنونانه و مدهوشانه و متخبطانه کلمات خرافت سمات نباید گفت و اعجباه
که مخاطب با این افادات رؤسای متصوفین یعنی ابن العربی و فناری و شعرانی
که مثبت حدیث نور و کاسر فقرات ظهور ارباب شر و شور ست که اقربیت
و افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام اثبات بوجهی که مثبت جمیع کمالات
و فضائل جناب سالتماب صلی الله علیه و آله وسلم سوای نبوت برای آنحضرت
و تقدم آنحضرت بر جمیع انبیا و مرسلین سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وسلم
می باشد ظاهر و باهر ست نظر نمی اندازد و بجواب حدیث تشبیه از صوفیه
بی نام و نشان تخصیص کمالات نبوت بشیخین نقل کرده معاذ الله نفی کمالات نبوت
از نفس رسول میخواهد و نمیداند که اگر جمعی از اهل تصوف و ارباب تعسف بکمال
مکابره و تعسف و نهایت مجازفه و تحیف و غایت معانده و تحنف و اقصای
مباهته و تحرف و منتهای غلظت و تقشف می بعد از تدبر و تامل و امعان و انهماک در تجسس
تجسس مورث تاسف و تلهف اقدام بر این کذب و بهت سراسر تکلف کرده باشند
یعنی العیاذ بالله نفی کمالات نبوت از نفس جناب سالتماب صلی الله علیه و آله وسلم
نموده باشند کی لایق استناد و احتجاج و کی بمقام استشهاد و افتخار اهل الحجاج
الصوفیه خرافتها می سرایند و آفتها بر پا مینمایند که هیچ مسلمی را تاب سماع آن نیست
و باید دانست که کتاب مصباح الانس از مرویات شیخ حسن عجمی و ابراهیم بن حسن
کردی کورانی ست و این هر دو بزرگ از اجله مشایخ سنیه اند که الملا محب
در رساله ارشاد باتصال سند خود بایشان بر خود بالیده حمد الهی آورده

الیس ابن کتاب در اجل کتب بدان ارشاد وبی المبرة مشایخ اوست وفی ذلک من مزید القبول والاعتقاد والاعتبار ما لا یخفی شرفه علی اولی الابصار ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی در کتاب الامم لایقاظ الهمم گفته مصباح الانس بین المعقول والمشهود فی شرح مفتاح غیب الجمع والوجود للشمس محمد بن حمزة الفناری مع سائر تصانیفه ومرویاته قرأت منه اطرافا علی شیخنا الامام احمد قدس سره بسنده الی الحافظ ابن حجر عنه تاج الدین در کفایة المتطلع که در ان مرویات حسن عجیمی وارد کرده گفته شرح مفتاح الغیب المسمی مصباح الانس بین المعقول والمشهود للامام المحقق الشمس محمد بن حمزة الفنری رحمه الله اخبرنا بها وبسائر مصنفاته ومرویاته عن الشیخ احمد العجل عن البدر محمد بن الرضی الغزی عن الحافظ جلال الدین عبد الرحمن السیوطی عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانی والعلامة محمد بن سلیمان الکافیجی کلاهما عن مولفهما العلامة شمس الدین محمد بن حمزة الفنری فذکرهما علامه فناری بنعت تحقیق وتنقید ومتفنن فی غایة تدقیق وتسدید ومحمود وبانواع تبجیل وتحمید علامه محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته المولی الفاضل الاستاذ علی الاطلاق والعامل الکامل المشار الیه بلا اشتقاق شمس الائمة الاعلام وبدر الاجلة فی الباع الواسع واللسان الجاری مولانا شمس الدین محمد بن حمزة بن محمد الفناری علیه رحمة الغفار الباری امام کبیر علامة نحریر عظیم القدر جلیل المحل جامع

بین العلم والعمل اوحدا وانه فی العلوم النقلیة اصولا وفروعا واغلب اقرانه فی الفنون العقلیة وکان یجمعها جموعا شیخ دهره فی علوم الادب ومجتهد عصره فی الخلاف والمذهب وکان کثیر المشارکة فی الفنون الادبیة والعربیة وله اطلاع علی کل العلوم الغریبة من الالهی والریاضی وانواع الحکمة وهو افضل الرؤساء الذین انفرد کل منهم بفضل ففاق فیه اقرانه علی رأس القرن الثامن وهم الشیخ سراج الدین ابن الاعلی فی کثرة التصانیف فی الفقه والحدیث والشیخ مجد الدین الشیرازی صاحب القاموس فی اللغة والشیخ زین الدین العراقی فی علوم الحدیث والشیخ شمس الدین الفناری فی الاطلاع علی کل العلوم العقلیة والنقلیة والعربیة جمع علم الشریعة والحقیقة وشرح احسن الشروح اصول الطریقة واخذ علم التصوف من والده المولی العارف بالله مولانا حمزة ابو محمد وکان من تلامذة الشیخ صدر الدین القونوی وقرأ علیه من تصانیفه مفتاح الغیب واقرأه علی ولده المولی الفناری ثم ان المولی المذکور شرحه شرحا وافیا وضمنه من معارف الصوفیة ما لم تسمعه الاذان ویقصر عن فهمه الاذهان ولد رحمه الله فی صفر سنة احدی وخمسین وسبعمائة واخذ عن العلامة علاء الدین الاسود شارح المغنی والوقایة واخذ عن المولی جمال الدین محمد بن محمد بن محمد الاقسرائی ثم رحل الی مصر وکان الشریف فیه فاشتغلا فی مصر واخذا عن الشیخ کمال الدین

استدلال بنقل عبارت فتوحات متضمن اقربیت جناب امیر المومنین علیہ السلام بسوے جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در عالم ہبا

عن قوام الدين الكاكى عن حسام الدين السغناقى عن حافظ الدين الكبير
البخارى عن عبد الستار شمس الائمة الكردرى عن صاحب الهداية عن
الصدر الشهيد حسام الدين عن الصدر الكبير برهان الدين بن
مازة عن شمس الائمة السرخسى عن شمس الائمة الحلوانى عن ابى على النسفى
عن ابى بكر محمد بن الفضل عن الاستاذ السندمونى عن ابى عبد الله بن ابى
حفص الكبير عن ابيه ابى حفص الكبير عن محمد عن ابى حنيفة رحمهم الله تعالى
ثم رجع الى الروم فولى قضاء بروسا وارتفع قدره عند السلطان بايزيد خان
بن السلطان مراد خان بن اورخان بن عثمان الغازى وحل المحل الاعلى
حتى صار فى معنى الوزير فاشتهر ذكره وشاع فضله وكان حسن السمت كثير
الفضل والافضال وكان ذا مروة وثروة ومال وله الاسم المشتهر والذكر
الموقد فى بطون الاوراق وظهور الآفاق قرعت به اسماع اهل البدو
والحضر وصكت به اذان سكان الوبر والمدر وله التصانيف التى سارت
فى الخافقين فهو شمس الزمان وقد اضاء بنوره المشرقين صنف فصول
البدائع فى اصول الشرائع وجمع فيه الكتب الاربعة من الاصول مختصر
ابن الحاجب والمنار والبزدوى والمحصول وغير ذلك من الكتب المستحسنة
واقام فى عمله ثلاثين سنة وشرح الرسالة الاثيرية المشتهرة بين
الطلبة بايساغوجى ائمة مع اذان المغرب اليوم الذى افتتح الشرح المذكور
غدوة هذا اليوم وكان من اقصر الايام وهو شرح لطيف مقبول لدى
العلماء الفخام وقال فى خطبته شرعت فيه غدوة يوم من اقصر الايام

وختمه

استدلال بعبارت فتوحات کہ متضمن بودن انبیا نواب جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب تقدم خلقت روح آنحضرت و رسیدن امداد ارواح آنجناب بایشان

وختمه مع اذان المغرب بعون الملك العلام وله تفسير الفاتحة
جمع فيها غرائب التفسير وكلمات القوم ولطائف الصوفية وحقائق
علم الحقيقة ودقائق الطريقة **وجه بست و نهم** آنکه محيى الدين بن
عربى در فتوحات مكيه در باب عاشر فى معرفة دورة الملك گفته اعلم ايدك الله
انه قد ورد فى الخبر ان النبى صلى الله عليه وسلم قال انا سيد ولد
آدم ولا فخر بالراء وفى رواية بالزاء وهو التبجح بالباطل وفى صحيح مسلم
انا سيد الناس يوم القيمة ويثبت له السيادة والشرف على ابناء
جنسه من البشر وقال عليه السلام كنت نبيا وآدم بين الماء
والطين يريد على علم بذلك فاخبره الله بمرتبته وهو روح
قبل ايجاده الاجسام الانسانية كما اخذ الميثاق على بنى آدم
قبل ايجاده اجسامهم والحقنا الله تعالى بانبيائه بان جعلنا
شهداء على اممهم معهم حين يبعث من كل امة شهيدا عليهم
من انفسهم هم الرسل فكانت الانبياء عليهم السلام فى العالم
نوابه صلى الله عليه وسلم من آدم الى آخر الرسل عليهم السلام
وقد بان صلى الله عليه وسلم عن هذا المقام بامور منها قوله صلى الله
عليه وسلم والله لو كان موسى حيا ما وسعه الا ان يتبعنى وقوله
فى نزول عيسى بن مريم فى آخر الزمان انه يؤمنا منا وهو يحكم فينا بسنة
نبينا صلى الله عليه وسلم يكسر الصليب ويقتل الخنزير ولو كان محمد
صلى الله عليه وسلم قد بعث فى زمان آدم الى زمان وجوده الآن

لكانت الانبياء وجميع الناس تحت حكم شريعته الى يوم القيمة ولهذا لم يبعث عامة الا هو خاصة فهو الملك والسيد وكل رسول سواه فبعث الى قوم مخصوصين فلم يعم رسالة احد من الرسل سوى رسالته صلى الله عليه وسلم فمن زمان آدم عليه السلام الى زمان بعث محمد صلى الله عليه وسلم الى يوم القيمة ملكه وتقدمه في الاخرة على جميع الرسل وسيادته فمنصوص على ذلك في الصحيح عنه فروحانيته صلى الله عليه وسلم موجودة وروحانية كل نبي ورسول موجودة فكان الامداد ياتي اليهم من تلك الروح الطاهرة فيما يظهرون به من الشرائع والعلوم في زمان وجودهم رسلا وتشريعهم الشرائع كعلي ومعاذ وغيرهما في زمان وجودهم ووجوده صلى الله عليه وسلم وكالياس والخضر عليهما السلام وعيسى عليه السلام في زمان ظهوره في آخر الزمان حاكما بشرع محمد صلى الله عليه وسلم في امته المقرر شرعه في الظاهر لكن لما لم يتقدم في عالم الحس وجود عينه صلى الله عليه وسلم اولا نسب كل شرع الى من بعث به وهو في الحقيقة شرع محمد صلى الله عليه وسلم وان كان مفقود العين من حيث لا يعلم ذلك كما هو مفقود العين الآن وفي زمان نزول عيسى عليه السلام والحكم بشرعه واما نسخ الله بشرعه جميع الشرائع فلا يخرج هذا النسخ ما تقدم من الشرائع ان يكون من شرعه فان الله قد اشهدنا في شرعه الظاهر المنزل به صلى الله عليه وسلم

كان الامداد ياتي الى الانبياء والرسل من روحه صلعم فيما يظهرون به من الشرائع والعلوم في زمان ... الفتوحات

في القرآن

في القرآن والسنة النسخ مع اجماعنا واتفاقنا على ان ذلك المنسوخ شرعه الذي بعث به الينا فنسخ المتاخر المتقدم فكان تنبيها لنا هذا النسخ الموجود في القرآن والسنة على ان نسخه لجميع الشرائع المتقدمة لا يخرجها عن كونها شرعا وكان نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان حاكما بغير شرعه او بعضه الذي كان عليه في زمان رسالته وحكمه بالشرع المحمدي المقرر اليوم دليلا على انه لا حكم لاحد من الانبياء عليهم السلام مع وجود ما قرره صلى الله عليه وسلم في شرعه ويدخل في ذلك ما عليه اهل الذمة من اهل الكتاب ما داموا يعطون الجزية عن يد وهم صاغرون فان حكم الشرع على احوال فخرج من هذا المجموع كله انه ملك وسيد على جميع بني آدم وان جميع من تقدمه كان ملكا له وتبعا والحاكمون فيه نواب عنه فان قيل فقوله صلى الله عليه وسلم لا تفضلوني فالجواب نحن ما فضلنا بل الله فضله فان ذلك ليس لنا وان كان قد ورد اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده لما ذكر الانبياء عليهم السلام فهو صحيح فانه قال فبهداهم وهداهم من الله وهو شرعه صلى الله عليه وسلم اي الزم شرعك الذي ظهر به نوابك من اقامة الدين وعدم التفرق فيه وقوله اتبع ملة ابراهيم هو الدين فهو مامور باتباع الدين فان اصل الدين انما هو من الله لا من غيره وانظر في قوله عليه السلام لو كان موسى حيا ما وسعه الا ان يتبعني وانه في

الاتباع اليه امر هو صلى الله عليه وسلم باتباع الدين وهدى الانبياء لانهم
فان الامام الاعظم اذا حضر لا يبقى لنائب من نوابه حكم الا له
فاذا غاب حكم النواب بمراسمه فهو الحاكم غيبا وشهادة
وما اوردناه من الاخبار والتنبيهات تأنيسا لمن لا يعرف هذه المرتبة
من كشفه ولا اطلعه الله على ذلك من نفسه واما اهل الله فهم
على ما نحن عليه فيه قد قامت لهم شواهد التحقيق على ذلك من عند
ربهم في نفوسهم وان كان يتصور على جميع ما اوردناه في ذلك احتمالات
كثيرة فذلك راجع الى ما تعطيه الالفاظ في اصل وضعها لا ما هو الامر
عليه في نفسه عند اهل الاذواق الذين ياخذون العلم عن الله تعالى
كالخضر وامثاله فان الانسان ينطق بالكلام يريد به معنى واحدا
مثلا من المعاني التي يتضمنها ذلك الكلام فاذا فسر بغير مقصود المتكلم
من تلك المعاني فان ما فسره المفسر بعض ما يعطيه قوة اللفظ وان لم
يصب مقصود المتكلم الا ترى الصحابة كيف شق عليهم قوله تعالى
الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم فاتوا بنكرة فقالوا واينا لم يلبس
ايمانه بظلم فهؤلاء الصحابة وهم العرب الذين نزل القرآن بلسانهم
ما عرفوا مقصود الحق من الاية والذي نظروه شائع في الكلمة غير
منكور فقال لهم النبي صلى الله عليه وسلم ليس الامر كما ظننتم وانما
اراد الله بالظلم هنا ما قال لقمان لابنه وهو يعظه يا بني لا تشرك بالله
ان الشرك لظلم عظيم فقوة الكلمة تعم كل ظلم وقصد المتكلم

انما هو

انما هو ظلم معين مخصوص فكذلك ما اوردناه من الاخبار في ان بني
آدم سوقة وملك لهذا السيد محمد صلى الله عليه وسلم هو
المقصود من جهة الكشف كما كان الظلم هناك المقصود من
المتكلم به الشرك خاصة ولذا يتقوى التفاسير في الكلام بقرائن
الاحوال فانها المميزة للمعاني المقصودة للمتكلم فكيف من عنده
الكشف الالهي والعلم اللدني فينبغي للعاقل المنصف ان يسلم
لهؤلاء القوم ما يخبرون به فان صدقوا في ذلك فذلك الظن بهم
انتفعوا بالتسليم حيث لم يرد المسلم ما هو حق في نفس الامر
وان لم يصدقوا لم يضر المسلم بل انتفعوا حيث تركوا الخوض
فيما ليس لهم به قطع ورد واعلم ذلك الى الله تعالى فوفوا الربوبية
حقها واذا كان ما قاله اولياء الله ممكنا فالتسليم اولى بكل
وجه هذا الذي نزعنا اليه من صورة الملك قال به غيرنا
كالامام ابي القاسم بن قسي في خلعه وهو روايتنا عن ابنه عنه
هو من سادات القوم وكان شيخه الذي كشف له على يديه من
اكبر شيوخ المغرب يقال له ابن خليل من اهل لبلة فنحن ما نعتمد
في كل ما نذكره الا على ما يلقي الله عندنا من ذلك لا على ما تحتمله
الالفاظ من الوجوه وقد يكون جميع المحتملات في بعض الكلام
مقصودة للمتكلم في بعض المواضع فنقول بها كلها قد ذكرنا الملك
عبارة عما مد الله من آدم الى زمان محمد صلى الله عليه وسلم

من الترتیبات فی هذه النشاة الانسانیة بما ظهر من الاحکام الالهیة فیها وکانوا خلفاء الخلیفة السید فاوّل موجود ظهر من الاجسام الانسانیة کان آدم علیه السلام وهو الاب الاوّل من هذا الجنس وسائر الآباء من الاجناس یاتی بعد هذا الباب ان شاء الله تعالی ازین عبارت ظاهر است که بحسب دلالت حدیث شریف کنت نبیا وآدم بین الماء والطین روح اقدس جناب سالتماب صلی الله علیه وآله وسلم قبل خلق حضرت آدم موجود بوده وجمیع انبیا ومرسلین را ایجاد وانجاد وامداد در اظهار شرائع وعلوم ونشر احکام حی قیوم از آنحضرت میرسیده وآنحضرت مالک وسید جمیع انبیا ومرسلین بوده وهمه ایشان محکوم وتابع ونائب آنحضرت بوده‌اند وچون حسب دلالت حدیث نور نور جناب امیرالمومنین علیه السلام با نور جناب سالتماب صلی الله علیه وآله وسلم متحد بوده ثابت گردید که جمیع انبیای سابقین علیهم السلام از آنحضرت هم مستمد ومستعین ودر اظهار شرائع ودین متین مستفیض از فیوض غیر متناهیه جناب امیرالمومنین علیه السلام امیر رب العالمین بوده‌اند پس فضیلت آنجناب از انبیای سابقین وجمیع متقدمین ومتاخرین مثل آنحضرت کالشمس فی رابعة النهار او الصبح عند الاسفار هویدا وآشکار گردید ووجه تسمیه امام شعرانی در یواقیت در مبحث ثانی وثلثون گفته فان قلت قد ورد فی الحدیث اوّل ما خلق الله نوری وفی روایة اوّل ما خلق الله العقل فما الجمع بینهما فالجواب ان معناهما واحد لان حقیقة محمد صلی الله تعالی علیه وسلم تارة یعبّر عنها بالعقل الاول وتارة بالنور فان قلت فما الدلیل علی کونه

صلی الله علیه وسلم ممدا للانبیاء السابقین فی الظهور علیهم من القرآن فالجواب من الدلیل علی ذلک قوله تعالی اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده ای ان هداهم هو هداک الذی سری الیهم منک فی الباطن فاذا اهتدیت بهداهم فانما ذلک اهتداء بهدیک اذ الاوّلیة لک باطنا والآخریة لک ظاهرا ولو ان المراد بهداهم غیر ما قررناه لقال له صلی الله تعالی علیه وسلم فبهم اقتده وتقدم حدیث کنت نبیا وآدم بین الماء والطین فکل نبی تقدم علی زمن ظهوره فهو نائب عنه فی بعثته بتلک الشریعة ویؤید ذلک قوله صلی الله تعالی علیه وسلم فی حدیث وضع الله تعالی یده بین ثدیی کما یلیق بجلاله فعلمت علم الاوّلین والآخرین اذ المراد بالاوّلین جمیع الانبیاء الذین تقدموا فی الظهور عند غیبة جسمه الشریف وایضا فذلک انه صلی الله تعالی علیه وسلم اعطی العلم مرتین مرة قبل خلق آدم ومرة بعد ظهور رسالته صلی الله تعالی علیه وسلم کما انزل علیه القرآن اوّلا من غیر علم جبرئیل ثم علمه به جبرئیل مرة اخری ولذلک قال تعالی ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه ای لا تعجل بتلاوة ما عندک منه قبل ان تسمعه من جبرئیل فانت منصت الیه کانک ما سمعته قط وقد علمت التلامذة الموفقون بذلک مع استاذهم ذکر ذلک الشیخ فی باب الثانی عشر من الفتوحات وفی غیره من الابواب قلت وفی تصریح الشیخ بان القرآن انزل علی رسول الله

و کونه صلی الله علیه وسلم ممد الانبیاء السابقین لتقدم خلقه ... فی الیواقیت والجواهر [illegible]

استدلال بعبارت شعرانی متضمن بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم جد انبیای سابقین و بودن روح آنحضرت روح کل عالم خیر

وجه سی ام از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

صلی الله علیه وسلم قبل جبرئیل نظر ولم اطلع علی ذلک فی حدیث فلیتامل فان قلت فاذن روح محمد صلی الله علیه وسلم هی روح عالم الخیر کله وهی النفس الناطقة فیه کله فالجواب نعم والامر کذلک کما ذکره الشیخ فی الباب السادس والاربعین وثلاثمائة فان العالم المذکور قبل ظهوره صلی الله تعالی علیه وسلم بمنزلة الجسد المسوی وحاله بعد موته صلی الله تعالی علیه وسلم بمنزلة النائم وحال العالم حیث یبعث یوم القیمة بمنزلة الانتباه من النوم فالعالم کله نائم من حین مات رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم الی ان یبعث انتهی ازین عبارت ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بسبب تقدم خلق نور آنحضرت جد انبیای سابقین علیهم السلام بوده و دلیل این ادعا از کلام رب العباد ظاهرست و آنحضرت عالم علم اولین وآخرین حاصل بوده و آنحضرت قبل خلق حضرت آدم علیه السلام عالم بوده و روح آنحضرت روح کل عالم خیرست و چون اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم حسب دلالت صریحه حدیث نور در کمال وضوح وظهورست پس جناب امیر المومنین علیه السلام نیز جد انبیای سابقین و عالم علوم اولین وآخرین و صاحب علم لدنی قبل خلق حضرت آدم علیه السلام و روح آنحضرت روح تمام عالم خیر باشد و با وصف ثبوت این اوصاف زاهره عظیمه جلیله و مناقب باهره فخیمه احدی از اهل ایمان و اسلام و ارباب حیا و انصاف تقدیم و ترجیح کسی از مخلوقین سوای

روح محمد صلی الله علیه وآله وسلم روح عالم الخیر کله کما ذکره الشعرانی فی الیواقیت

جناب

وجه سی و یکم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

استدلال بعبارت فتوحات متضمن حاصل بودن رتبه سیادت جمیع خلق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قبل خلق آدم و بودن آنحضرت جد جمیع مبعوثین بناموس الهی بهمین سبب

جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم آنجناب نمی تواند کرد وجه سی و یکم آنکه محیی الدین بن عربی در فتوحات در باب سابع وثلثین وثلثمائة گفته اعلم ان الله لما جعل منزل محمد صلی الله علیه وسلم السیادة فکان سیدا ومن سواه سوقة علمنا انه لا یقاوم فان السوقة لا یقاوم ملوکها فله منزل خاص وللسوقة منزل ولما اعطی هذه المنزلة وآدم بین الماء والطین علمنا انه الممد لکل انسان مبعوث بناموس الهی او حکمی واول ما ظهر من ذلک فی آدم حیث جعله الله خلیفة عن محمد صلی الله علیه وسلم فامده بالاسماء کلها من مقام جامع الکلم التی لمحمد صلی الله علیه وسلم الخ این عبارت دلالت صریحه دارد برآنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قبل خلق حضرت آدم علیه السلام رتبه سیادت جمیع خلق حاصل بوده و جمیع خلق سوقه و رعیت آنحضرت بوده اند و آنحضرت ممد هر انسانست که مبعوث شده بناموس الهی یا حکمی پس برای جناب امیر المومنین علیه السلام هم سیادت جمیع خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت و متحقق باشد و جمیع خلق رعیت و تابع و محکوم آنحضرت باشند و آنحضرت ممد هر انسانی باشد که مبعوث شده بناموس الهی یا حکمی پس قطعا و حتما ثابت شد که ثلثه از جمله سوقه و رعایا و محکومین و مرئوسین جناب امیر المومنین علیه السلام بودند و تقدم و تحکم شان مبنی بر محض تغلب و عدوان و قهر و خسران و تطاول و خذلان و تجاهل و طغیان و تعسف و شنآن و تجبر و کفران بوده وجه سی و دوم

قال ابن العربی فی الفتوحات ان الله جعل رسول الله صلی الله علیه وسلم السیادة وآدم بین الماء والطین فعلمنا انه الممد لکل انسان مبعوث بناموس الهی او حکمی

سید محمد گیسو دراز در تفسیر و ملتقط تفسیر آیه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة
ابراهیم الآیة بعد نقل حدیث نور باین الفاظ خلقت انا و علی من نور
واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة فرکب الله ذلک
النور فی صلب آدم فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب
عبد المطلب ففیّ النبوة و فیه الخلافة گفته و علیه قول الشاعر
انّی و ان کنت ابن آدم صورة فلی فیه معنی شاهد بابوتی و الیه اشار
قول الله تقدس ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا کنت
تتقلب فی اصلاب آبائک الانبیاء و تتشکل بها تستفیض من فیضهم
کل من الانبیاء اختص بما لا یفهم غیره بالعقل و الحس اجتمع
عندک خصائص مائة الف نبی و اربعین الف و نیف حتی امتلأ
جناب قلبک باللطائف و الانوار و المشاهدة و الاسرار و لم یبق
مساغ الازدیاد و مکان الاستکثار جلیناک عن تتق الاستار
واظهرناک عن کتم الاسرار لتتم مکارم الاخلاق انّ النبوة تاج الانبیاء
الاخیار و انک درة التاج یا سید الاحرار انتهی نقلا عن نسخة من
الدر الملتقط ظفر بها العبد القاصر صانه الله عن الشطط ازین عبارت
بنهایت وضوح ظاهرست که صاحب ملتقط قول شاعر را که دلالت میکند
برانکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه ابن آدم ست از روی
صورت لکن در انجناب معنای ست شاهد بابوت آنحضرت مبنی و موسس
بر حدیث نور میداند و قول حق تعالی ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابرهیم

مبنی و موسس [illegible] ابوت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] حضرت آدم [illegible] در ملتقط گیسو دراز

حنیفا را مشیر بحدیث نور میگرداند و در تبیین این مضمون لطائف مشحون مینگارد
که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم منتقل میشد در اصلاب آباء کرام خود
که انبیاء علیهم السلام بودند و مستفیض میشد بفیض آنحضرات و مجتمع شد نزد
آنجناب خصائص یک لک و چهل هزار و چند نبی و هرگاه قلب اطهر آنحضرت
بلطائف و انوار ممتلی و مشاهده حکم و اسرار منجلی گردید و مساغ ازدیاد و
مجال استکثار نماند آنحضرت را از حجب و استار و کتم اسرار بمنصه اظهار تشریف داد
تا مکارم اخلاق تمام گردد و نبوت تاج انبیای اخیارست و آنحضرت درة این تاج
عالی مقدار پس جناب امیر المومنین علیه السلام نیز بحکم حدیث نور اگرچه ابن
آدم ست از روی صورت لکن در آنجناب معنای شاهد بابوت آنحضرت باشد
پس فضیلت انجناب از حضرت آدم و دیگر انبیاء علی نبینا و علیهم السلام قطعا حتما ثابت گردید
و نیز ثابت گردید که در آنحضرت هم خصائص انبیای سابقین علیهم السلام
مجتمع بود و قلب انور آنحضرت بلطائف انوار و مشاهدات و اسرار
مشحون و مساغ ازدیاد و مقام استکثار مناقب و فضائل جلیلة الفخار آنحضرت
غیر موهوم و غیر مظنون و آنحضرت علیه السلام هم مثل جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم درة تاج انبیای اخیار و سید احرار بعد سرور مختار صلی الله
علیه وآله الاطهار بود و پس دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت جناب
امیر المومنین علیه السلام از جمیع خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم و عدم جواز تقدیم احدی و قبح ریاست و حکومت کسی کائنا
من کان بر آنحضرت ثابت و متحقق گردید وجه سی و سوم آنکه سید محمد گیسو دراز

استدلال بعبارت اسمار متضمن این معنی که حدیث نور دلالت براین کند که در حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام ... جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بنقد موجود بود

وجه سی و سوم از وجوه دلالت حدیث نور برامامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

در کتاب اسمار در سمر چهل و هفتم گفته حدیث خلقت انا و علی من نور
واحد قبل ان یخلق الله آدم باربعة آلاف سنة فلم نزل فی شیء
واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب دلیل برین کرد کمالیکه در آدم بود
در محمد ست کذلک کمال نوح و موسی کلیم الله و خلیل الله و روح الله در محمد
بنقد موجود بود و خلقت عالم و آدم جز برای محمد نشد ازین عبارت ظاهر است
که سید گیسو دراز بحدیث نور که ازان مخلوق شدن جناب رسالتماب صلی الله
علیه وآله وسلم و جناب امیر المؤمنین علیه السلام از نور واحد قبل خلق آدم
بچهار هزار سال استدلال بهمین نماید برانکه هر کمالی که در حضرت آدم موجود بود
برای جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم حاصل بوده و نیز جمیع کمالات
حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا وآله و
علیهم السلام در جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم متحقق بوده و خلق
حضرت آدم و جمیع عالم محض برای آنحضرت است و بطفیل آنحضرت اند پس
ثابت شد بلا ارتیاب و تشکیک و بلا فصل و تفکیک که جمیع کمالات حضرت آدم
و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا
وآله و علیهم السلام در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام
متحقق و حاصل بود و شبهات اهل خرافات در فضیلت آنحضرت باطل
و تلبیسات ارباب تلفیقات لاطائل مندفع و زائل و لله الحمد التام
الکامل **وجه سی و چهارم** آنکه قسطلانی در مواهب لدنیه کما سمعت
سابقا گفته لما تعلقت ارادة الحق تعالی بایجاد خلقه و تقدیر

لقیه

وجه سی و چهارم از وجوه دلالت حدیث نور برامامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

استدلال بعبارت مواهب لدنیه متضمن بودن جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم اب اکبر جمیع موجودات

رزقه ابرز الحقیقة المحمدیة من الانوار الصمدیة فی الحضرة الاحدیة
ثم سلخ منها العوالم کلها علوها و سفلها علی صورة حکمه کما سبق
فی سابق ارادته و علمه ثم اعلمه تعالی بنبوته و بشره برسالته هذا و
آدم لم یکن الا کما قال بین الروح والجسد ثم انبجست منه صلی الله
علیه وسلم عیون الارواح فظهر بالملأ الاعلی و هو بالمنظر الاجلی و کان هم
المورد الاحلی فهو صلی الله علیه وسلم الجنس العالی علی جمیع الاجناس
والاب الاکبر لجمیع الموجودات والناس ازین عبارت ظاهر است که
جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم جنس عالی جمیع اجناس و اب اکبر
جمیع موجودات و ناس است باین سبب که نور منور آنحضرت قبل خلق جمیع
عوالم علوی و سفلی خلق شده پس چون نور جناب امیر المؤمنین علیه السلام
نیز همراه نور مبارک آنحضرت خلق شده آنحضرت نیز جنس عالی جمیع کائنات
و اب اکبر تمامی موجودات و مخلوقات باشد و تقدم احدی از مخلوقات بر آن
حضرت جائز نگردد زیرا که جمیع موجودات از اتباع و اشیاع آنحضرت هستند
و ازینجاست که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بخطاب جناب
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که انا و انت یا علی ابوا هذه الامة
ملا رومی در تاج الدره شرح قصیده برده در شرح شعر احل امته فی حرز ملته
کاللیث حل مع الاشبال فی اجم گفته بقوله و کیف لا و قد احل ولده
رسول الله صلی الله علیه وسلم اجابته فی حرزة الحریر و حسن
الحسین من شریعته الحنفیة الباقیة الی یوم القیمة و هو ضمان تمام

جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم اب الاکبر ... الموجودات ... فی المواهب

استدلال بحديث انا وانت يا علی ابوا هذه الامة بر مطاع بودن جناب امير المومنين عليه السلام

غاية غاية الكمال من الرجال واتباعه كالاولاد لقوله تعالى
انما المومنون اخوة ولقوله صلى الله عليه وسلم
انا من الله والمومنون منّي وانا وانت
يا علي ابوا هذه الامّة وناهيك لقوّة دليل الله دليلا
ولن يجعل الله للكافرين على المومنين سبيلا اين عبارت دلالت
صريحه دارد برآنكه حسب دلالت حديث شريف انا وانت يا علی ابوا هذه الامة
اتباع جناب رسالتمآب صلی الله عليه وآله وسلم مثل اولاد آنحضرت بودند پس
بدلالت صريحه اين حديث شريف هم حسب استدلال سوحی ظريف جناب امير المومنين
عليه السلام متبوع اين امت و تمام امت اتباع باشند پس حضرات ثلثه هم سنيين
ومحكومين اتباع باشند و جناب امير المومنين عليه السلام متبوع و مطاع
وحاكم و رئيس آن نور باهر الضياء والشعاع خواهد بود نه كسی از اتباع و اشياع
وان كانوا من ارباب الصّلاح والنباهة والارتفاع فضلا عن الهمج
الرعاع المورث اتباعهم لانواع المضض الاتباع والانقياد لطاعتهم
الى اقسام العلز والادقاع وجه سی و پنجم آنكه ملك العلما شهاب الدين
دولتآبادی در هداية السعداء بعد ذكر حديث نور گفته حاصله خداوند تعالی
مرا و علی را از يك نور آفريد و آن نور را دو منشور بود و ما ميانه عرش تسبيح ميگفتيم
خدا را پيش از آنكه آدم آفريده شود بدو هزار سال چون آدم آفريده شد ساكن
شديم در صلب آدم و از صلب پاك و شكم پاك بيرون آمديم نبوده در ميان ما جدا
پوشيده تا آمديم در صلب عبد المطلب و آنجا دو پركاله شد از يكی من در صلب

عبد الله

عبد الله آمدم و علی در صلب ابو طالب آمد و آن هر دو نور باز در شكم فاطمه
جمع شدند حسن و حسين نور خدا اند اگرچه حضرت مصطفی را غير از علی و اولادی
اعمام و غير از فاطمه دختران و مر علی و فاطمه را فرزندان غير از حسن و حسين بسيار بودند
از جمله ايشان حسن و حسين را نور خدا گفت يا ايها الناس قد جاءكم برهان
من ربكم وانزلنا اليكم نورا مبينا فاما الذين آمنوا بالله واعتصموا به
فسيدخلهم فی رحمة منه وفضل ويهديهم اليه صراطا مستقيما
ان تمسكتم به لن تضلوا من بعدی هر كه تمسك بنور الله كند هرگز بی راه نشود
واين عنايت پروردگار است هر كرا توفيق دهد او بر هدی يهدی الله بنوره من
يشاء ويضرب الله الامثال للناس هر كرا از دور رانده و خوار و زار و
ملعون و نابكار و در زمره حرام خوار در آورده هر آئينه در كشتن و ميرانيدن اين
نور الله سعی بنمايد و بنفخ دهن گنده خود اعتراضات پراگنده بر فضائل
ايشان ميكند يريدون ليطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
ولو كره الكافرون چراغی را كه ايزد برفروزد * هر آنكو پف زند خود را بسوزد
اگرچه در گيتی همه عالم اغيار ايشان باشند و بخواهند كه اين نور خدا را كشتن نتوانند
اگر گيتی سراسر باد گيرد * چراغ مقبلان هرگز نميرد * نسل ايشان تا قيامت
قائم و مريد است ايشان را جز مردم نورانی كه در دل نور ايمان است ديگری نشناسد
و ديو مردم هرگز تعظيم ايشان نكند نور بايد كه نور را بيند * ديده ديو ديو را بيند
جنس بايد كه جنس را داند * غير كاتب نوشته كی خواند * چه آنكه ذات ايشان
از نور است و لهذا نور روی فاطمه گاهی ظاهر می‌شود و فی خبر الظهيرية

وبها ای لفاطمة کان نوراً یضیئ من وجهها حتی روی عن عائشة رضی الله
عنها قالت اسلک فی سم الخیاط فی اللیلة المظلمة من نور وجه فاطمة
ترجمه عائشه گفت رضی الله عنها بارها در شب تاریک از روشنائی روی فاطمه
رشته در سوزن کرده ام و در درر میگوید حسن و حسین شبی از مصطفی برگشتند نور
ایشان را گرد گرفت و قد ذکرناه فی الجلوة الاولی من الهدایة الثامنة
تا بدانی که ایشان نور الله اند انتهی ازین عبارت ظاهر ست که خلق جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم و خلق جناب امیر المؤمنین علیه السلام از یک نور ست
و آن نور تسبیح حق تعالی قبل خلق حضرت آدم علیه السلام میکرد و خلق جناب امیر المؤمنین
علیه السلام از نور و اتحاد نور آنحضرت با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
صفت جلیله خاصه ست بجناب امیر المؤمنین علیه السلام که برای دیگری از اعمام
نبوی حاصل نبوده پس این اختصاص فضیلت عالیه جلیله الخطر ذات
قدسی صفات حیدر کرار علیه وآله الاطهار آلاف سلام ما تتابع اللیل والنهار
دلیل صریح ست بر فضیلت آنحضرت و نیز اختصاص نور خدا بودن بحضرت فاطمه
و حسنین علیهم السلام و عدم مشارکت دیگر اولاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام
ازین عبارت ظاهر ست و آنهم دلیل صریحیست بر آنکه این فضیلت فضیلتی ست
بس عمده و فخیمة الشان که انشعاب فضائل عظیمه ازان متحقق گشته و نیز ازان
ظاهر ست که چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام نور خدا بود پس آنحضرت
مصداق آیه کریمه یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا
الیکم نوراً مبیناً فاما الذین آمنوا و اعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة

منه

منه و فضل و یهدیهم الیه صراطاً مستقیماً بوده پس آنجناب برهان
پروردگار و نور الهی بوده که مؤمنین را اعتصام بآنحضرت لازم و واجب
و اعتصام بآنحضرت سبب دخول در رحمت الهی و هدایت بصراط مستقیم است
پس بعد ثبوت این خصائص عظیمه زاهره و مآثر فخیمه باهره برای آنحضرت
ثبوت افضلیت و وجوب اطاعت و ظهور قبح تقدم کسی بامامت بر آنحضرت
شکی و ریبی نماند و نیز ازین افاده ملک العلما ظاهر میشود که آنحضرت مصداق
جمیع آیات کریمه است که دران ذکر نور واقع شده و چون ازان آیات افضلیت
مصداق نور ظاهر ست آن همه آیات دلیل افضلیت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام خواهد بود و نیز از افاده ملک العلما ظاهر ست که حدیث ثقلین
که آمر ست بتمسک اهل بیت علیهم السلام مبنی و مؤسس ست بر حدیث نور
که چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام
نور خدا بودند تمسک باین حضرات لازم شد پس حدیث نور بنابر کریمه
و انزلنا الیکم نوراً مبیناً الآیة و حدیث ثقلین مفید وجوب اطاعت
جناب امیر المؤمنین باشد و تقدم و ریاست احدی فضلاً عن الثلثة
بر آنحضرت روا نباشد بلکه محض ضلال و خطا و نیز از قول ملک العلما
هر که تمسک بنور الله کند هرگز بی راه نگردد واضحست که تمسک بجناب امیر المؤمنین
علیه السلام که نور الهی ست سبب حصول شاهراه هدایت و نجات از [illegible]
و ضلالت ست و نیز از عبارت او ظاهر ست که جناب امیر المؤمنین علیه السلام
مصداق آیه یهدی الله لنوره من یشاء بوده و پس بر اطاعت آنحضرت [illegible]

و مهتدی ست و ناجی و هر که تخلف از طریقه آنحضرت ورزید هالک ست و از انس و خیر
راجی و نیز قول بلیغ ملک العلما ابر کرم از در رانده الی قوله اعتراضات پراگنده بر فضائل
ایشان میکند بمدلول لیطفئوا نور الله الآیه صراحة واضحست که کسیکه بر فضائل
جناب امیر المومنین علیه السلام و سائر اهل بیت طاهرین میکند خصوصا کسی که
حدیث نور را بالخصوص تکذیب میکند و ابطال آن مینماید و اعتراضات پراگنده
و ایرادات اگنده بران میکند آنکس از در رحمت الهی رانده و تباه و خوار و
پریشان و نادم و مرحوم بد کردار و ملعون نابکار و داخل زمره حرام خوار و محشور
در زمره اشرار و قطعا و یقینا در کشتن و میرانیدن نور الهی سعی مینماید و بقصد
بهمن گنده اعتراضات پراگنده میکند و آیه یریدون لیطفئوا نور الله
در حق او صادق و بحال پر اختلال او مطابق ست که از ان کفر او طرحش
و جهالت هویدا و آشکار ست پس چون ابن الجوزی و ابن روزبهان و کابلی
و مخاطب جلیل در پی رد و ابطال و انکار بسیاری از فضائل جناب
امیر المومنین علیهم السلام و دیگر اهلبیت علیهم السلام افتاده و هر واد سعی
و ابطال و تکذیب حدیث نور بالخصوص داده اند این صفات عالیه که
ملک العلما جزاه الله خیرا بعد اثبات نور در حق منکرین فضائل مخبر
مطلقا و منکرین حدیث نور خصوصا ثابت کرده بر ذوات این حضرات
عالی درجات بی تکلف و بی تجشم مؤنت تعیین و تقریب صادق می آید
و نیز می باید که در حق این حضرات اشعار بلاغت شعار که ملک العلما اعلی مقدار
خوانده خواهد شود و هر چند در توفیق و تطبیق این بیان انیق و تبیان شیق

ملک اهل التحقیق بر ذات عالی مخاطب انیق نهایت طعن و تشنیع آن بطل باک
تدقیق و غایت تعییر و ازرا را آن عمده اصحاب تعمیق لازم می آید لکن چون
حضرت او خلیع العذار و گسسته مهار در تکذیب حدیث نور و دیگر فضائل
وصی سید مختار صلی الله علیه و آله الاطهار رفته بمفاد و ما اصابکم من
مصیبة فبما کسبت ایدیکم آنچه بر سر ملا زمانش رسیده از دست خود اوست
یداك اوکتا و فوك نفخ و حقیر حسب ارشاد با سداد ملک العلماء النقاد که ممدوح
والد ماجد مخاطب عالی نژاد ست در اظهار امر حق معذورم و برارت ساحت
فقیر از انشاء ادبی مخالف شان مخاطب رفیع المکان بکمال ظهور که آنچه گفته است
ملک العلما گفته و آنچه نوشته ممدوح والد حضرتش نوشته حقیر ناقل و حاکی
نه موجد و مخترع اسارت ادب الی بای **وجه سی و ششم** آنکه نیز سید علی
همدانی در شرح قصیده میمیه فارضیه که موسوم ست بمشارب الاذواق در شرح
شعر لها البدر کاس وهی شمس یدیرها هلال و کم یبدو اذا مزجت نجم
نموده و شاید مراد ناظم ازین معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقائق
نفسی خواهد و بر تقدیر اول مراد از بدر روح محمدی بوده که مظهر آفتاب
احدیت و وعای حقیقت محبت ست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کاس خمر
محبت و عاء جلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال وصال
اوست کانا مدینة العلم و علی بابها و چنانکه هلال غیر بدر نیست حکم
جزوی از وست سید اولیا با مهتر انبیا همین حکم ست که خلقت انا
و علی من نور واحد علی منی و انا منه و از استخراج احکام شرایع مصطفی

واعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا ظاهر شده وآنکه
سید انبیا در حق مهتر اصفیا فرموده که انا وانت ابوا هذه الامة اشاره
بدین معنی است زیرا که منبع اسرار معارف توحید ومطلع انوار معالم تحقیق او است
وحصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف وشهود از ینبوع هدایت او بوده و است
وخواهد بود که انا المنذر وعلی الهادی بك یا علی یهتدی المهتدون
وچون این سر بر تو مکشوف شود بدانی که طالع انوار حقائق بی مقتبس از
مشکوة ولایت علی است وباوجود امام هادی متابعت غیری از احولی
ازین عبارت سراسر بلاغت مشحون بانواع رشاقت وحاوی اقسام هدایت
وحائز صنوف رزانت ومتانت واضح ولائح است که حسب دلالت حدیث
نور جناب امیر المومنین علیه السلام اتحاد تمام با جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم داشته وچنانچه هلال غیر بدر نیست همچنین آنحضرت غیر جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نیست چون آنحضرت اتحاد با سرور
انبیای امجاد صلی الله علیه وآله الی یوم التناد داشته لهذا
باستخراج احکام شرائع نبویه واعلام حقائق علویه
نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا واتواق اکابر
اصفیا ظاهر شده یعنی جمیع اولیا واصفیا
مستمد ومستعین از فیوض جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم وجناب امیر المومنین علیه السلام
می باشند پس جناب امیر المومنین علیه السلام

افضل

افضل خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باشد وتجویز تقدم
وریاست احدی بر آنحضرت نهایت شنیع وقبیح وفظیع وفضیح است مثل
تجویز تقدم وریاست احدی بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
وعلاوه برین بوجوه عدیده دیگر ثبوت کمال افضلیت جناب امیر المومنین
علیه السلام وعدم جواز تقدم وترأس احدی بر آنحضرت ازین عبارت
عالی آلیبانی علی همدانی بر هر قاصی ودانی ظاهر است چه ازان واضح است
که جناب امیر المومنین حسب دلالت حدیث مدینة العلم ساقی کوثر
شراب محبت ذو الجلال وموصل متعطشان فیافی آمال بمورد زلال وصال
ایزد متعال است پس اگر ثلثه را داخل زمره متعطشان فیافی آمال طالبان
وصال گردانند ایشان نیز تابع ومحکوم باب مدینة العلوم باشند وآنحضرت
حاکم ورئیس وامام ایشان باشد واگر ایشان را از زمره طالبان ومتعطشان
وصال وکمال خارج سازند پس در بطلان خلافت وریاست ایشان چه جای
ارتیاب واشتباه است ونیز ازان ظاهر است که جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم قطعا وحتما حدیث انا وانت ابوا هذه الامة بحق جناب
جناب امیر المومنین علیه السلام ارشاد فرموده وآنحضرت بدلالت این
حدیث شریف که موید ومصدق حدیث نور وکاسر ظهور ارباب کذب
وزور است افضل است وحاکم ان مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
وتقدم وریاست احدی بر آنحضرت جائز نیست منبع اسرار معارف توحید
ومطلع انوار معالم تحقیق است پس کسانیکه از فهم کلام او تا هم عاجز وقاصر

و اذهان ثاقبه شان در ادراک مسائل سهله پریشان و حائر بوده
چگونه بر آنحضرت حاکم و امیر و رئیس با توقیر کردند و نیز ازان
ظاهرست که حسب دلالت حدیث شریف انا المنذر و علی الهادی
که مخاطب هادی قدم مبارک در وادی قدح و جرح آنهم نهاده حصول کمال
درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت حضرت ولایت بوده
و هست خواهد بود پس اگر حضرات ثلثه از اهل کشف و شهود و مهتدی و محمود بودند
می باید که تابع و مرءوس و مامور و محکوم جناب امیرالمومنین علیه السلام باشند
و اگر ایشان را خارج از اهل کشف و شهود و حائزین کمال درجات اسرار نمی
گردانند پس باز هم تقدم و ریاست اینها بر نفس رسول و هادی هر ظلوم جهول
و موصل جمیع خلق بکمال درجات اسرار و مطلع حکم مشرقة الانوار چگونه
روا خواهد شد و علاوه برین همه علی همدانی در آخر کلام بلاغت نظام صریح
تصریح نموده بکلیه طالع انوار حقائق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی ست
و با وجود امام هادی متابعت غیر سنی از احولی ست پس معلوم شد
بنهایت صراحت و وضوح که کسیکه با وجود جناب امیرالمومنین علیه السلام
متابعت شیوخ ثلثه کرد انکس ضال احول و واصل درک اسفل بوده که با وجود
امام هادی اعراض و استنکاف از اقتباس انوار مشکوة ولایت و اغماض
و انحراف از سلوک شاهراه هدایت نموده خود را در وادی ضلال و هلاک
و در تیه خسران و خذلان و عمی انداخته و تابعان و متبوعین همه از حق
و صواب رو گردان و اگر معامله ریاست و تسلط ظاهری شان ابی بکر

تزویر

تزویر و تغریر و تلمیع و تخدیع شان کالبی و نار آثارت وساوس شبهات
و تعلیلات خالی و محامد علیه و مناقب سنیه و مفاخر باهره و ماثر زاهره سید علی
همدانی در مجلد حدیث تشبیه و غیران زبان السلاطین قرم شنیدی باید دانست
در ینجا باید شنید مجدالدین علی بن ظهیرالدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل
بترجمه او گفته آورده اند که اجازت ارشاد از سی و سه مشایخ کامل مکمل داشته اند
و بعد ذکر اسمای شان گفته و نوشته اند که ازان سی و سه تن اولیاء الکاملین العارفین
یکی شیخ سعید حبشی بوده که ایشان از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
و رضی الله عنه که علی ثانی از صحبت ایشان بشرف تابعین رضوان الله علیهم
اجمعین رسیدند و فروغ ولی یافتند و خرقه خلافت در بر گرفتند امیر سید محمد
طالقانی قدس سره در لقب امیر که بدان سبب علی ثانی لقب افتاد چند وجه
نوشته اند که موافق افتاده است با امیر مردان رضی الله عنه اول احیاء اموات
دوم در چین سیاحت کرد بزیارت حضرت آدم صفی علیه صلوات و سلام [illegible]
در زمین سراندیب اژدها راه بر ایشان گرفت بدلالت جارحه او را بهلاک
رسانیدند و طی ارض داشتند چنانچه سه مرتبه ربع مسکون را طی کردند و طی
لسانی داشتند و در علم از فحول علما بودند بدین جمله ایشان را علی ثانی لقب
افتاد و جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و ایشان را در بیان علم ظاهر
و باطن مصنفات مشهور است چون کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله الحسنی
و شرح فصوص الحکم و شرح تائیه فارضیه و ذخیرة الملوک و دیوان اشعار
و غیر آن رسائل بسیار است و یکی [illegible]

[illegible] سید علی همدانی از جامع السلاسل

بفقیر حقی از احوالات خود نگاشته اند که چون کسب طریقت و صحبت سید
و سند قدوة الواصلین حجة العارفین شرف الحق والدین محمود بن عبد الله مزدقانی
افاضل الله علیه صد الکبیر و بخرقه خلافت مشرف گشتم بحکم اشارت غیبی
و نیز بحکم شیخ خود در اقصای بلاد عالم گشتم و عمر عزیز را در تردد و ملاقات
مشایخ کبار صرف نمودم بر شد تمامی بحار و جبال و بلاد را و بحال تحصیل
اقصای اماکن و بلاد وصف کردند عزیمت بسته قطع مراحل و منازل کرده
سه نوبت ربع مسکون را سیر کردم و هم در مصنفات خود آورده اند که یکهزار
و چهار صد اولیای کامل را دریافتم و از هر یک نصیبی برگرفتم و از آنجمله چهار صد
اولیا را در یک مجلس یافتم و هر یک نوازش کردند و هر یک اسمی از اسماء الله
که کشایش و فتح کار طریقت ایشان از آن حاصل شده بود با من تعلیم فرمودند
و بعد از مدت آن کثیر البرکات و عظیم الخاصیت و آیات بینات حضرت محمدی احمدی
مصطفوی صلی الله علیه وسلم فراوان بهره برگرفتم و فتح کار خود از آن یافتم
اما چون از آن فتح الباب بدیدم تصحیح آن اوراد و تحقیق تمام نهادم و در اسرار
کلام مصنفات ایشانست نوشته اند که چون بمدینه رسیدم و مواجه روضه
رسول سلام کردم جواب سلام را شنیدم و بین ضمیر مرا خیمتی شد بخیر رسول الله صلی الله
علیه وسلم و بدیدم نشسته اند و جمعی کثیر از صحابه رضی الله عنهم در آن مجمع حاضرند سلام
کردم و ایشان جواب دادند و طومار کاغذی بدستم دادند بگشادم اوراد فتحیه بود
اما ترتیب آن اشناه بدیدم که جمعی بودند حلقه برکشیده و بزمزمه الحان همان اوراد
میخواندند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدست مبارک مسکین کرده

فرمود که بدین ترتیب باید خواند اگرچه ابتداء از آن یکهزار چهار صد شیخ کامل
مکمل این اوراد عطا بود اما در باب تصحیح ترتیب آنرا از آن سرور کائنات صلی الله
علیه وسلم یافتم خفیه بود و بجهر خواندن مامور شدم و از آن حضرت صلی الله علیه وسلم
فراوان بهره مندی و فتح کار خود یافتم امیر سید محمد طالقانی قدس اسراره که
از اعاظم خلفاء علی ثانی است در آخر رساله قیافه نامه خود بعد از بیان حسن فتح
قیافت تصحیح مراتب نموده تعیین مرتبه مشایخ مینماید و بحسب تمثیل ضمنا نقلی نیز
از علی ثانی می آرند تبرکا از تصحیح مراتب اولیا نگاشته آمد من کلامه القدسی
طائفه که ارباب قلوب اند ایشانرا در زمانه اولیاء الله میگویند ایشان
اطوار متفاوت دارند طائفه از طوائف اولیا مشهور باسمی باشند چون اقطاب
و افراد و ابدال و اوتاد و ابرار و غیرهم بعضی بظاهر و بعضی بباطن معمور
و در شریعت و طریقت و حقیقت مشهور اند و ایشان که اکمل اقطاب و افراد
و اوتاد و غیرهم که مقربانند در صورت و سیرت مشابه پیغمبرانند علی نبینا
و علیهم الصلوة والسلام مرشد مقتدائی چنین کاملی راهی شود که در
شریعت شرعیات متبحر و در جمیع فنون علوم از فحول علما باشد و در طریقت
صحبت اکمل اولیا یافته بریاضت و مجاهدات در مرتبه او قصوری نباشد
و در حقیقت صاحب شرب عمیق گشته مشاهدات و تجلیات در وجدان
حالی وارث خود در فتن تدلی باشد بظاهر خراب بباطن معمور باشد الحاصل
طائفه ابدالان مرشد مقتدائی نشاید و اکمال ایشان نکنند از انجا که
تکالیف شرعی برایشان مرتفع است کسی که مسلوب العقل بود من حیث الشرع

بر و تکلیف نیست و مسلوب العقل بر دو قسم اند بعضی که نور عقل ایشان بانوار شموس تجلیات الهی مسلوب و محجوب کرده و دیگر مجنون باتفاق جمیع علماء مذاهب این هر دو طائفه از تکلیفات شرعی آزاد اند و اکابر درویشان طائفه اول را لایق ری بهم و لاینکر علیهم فرموده اند یعنی اقتدا بایشان نکنند که از ایشان تربیت متعذر است بلکه مضرت ایشان بمردم مناهی و ملحدی نماز میرسد و منفعت نمیرسد و تفاوت طبقات اولیاء هر زمان بحسب مراتب و مقامات ایشان بر سبیل اجمال از مقامات و احوال قدری معلوم باید نمود بعد از ان بقدر مقامات تعیین مراتب اولیا باید فرمود ولی زنده صحیح بیدار ول است از مومنان و بندگان و صلحاء و علماء چون بر صفت حیات و صفت بیداری و صفات دیگر مثل بینائی و گویائی و دانائی بیفزاید نشان ولایت باشد صاحب آن از مقام ایمان بمقام ولایت ترقی نموده باشد اول اهل الله بینا شوند و آن بینائی مراتب دارد چون مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی بعد بینائی شنوائی شود و آن شنوائی مراتب دارد چون علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین هر که ازین مراتب و احوال مذکور نصیبی دارد ولی است ولی که بینا و گویا نیست طفل طریقت چون گویا شود از طفولیت عبور نماید چون بحقائق دانا شود بالغ گردد و بلوغ مردان عبارت ازین مرتبه است اکمل مردان مرد در سر با المظهر جامعیت که مراتب مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات و اطوار سبعه قلبی و نفسی و سری و روحی و خفی و غیب الغیبی و حقائق توحید علم الیقین و حق الیقین و عین الیقین کمال یافته باشد که تا وارث

نصرتا

استدلال بعبارت مشارب الاذواق علی همدانی داله بر دلالت حدیث نور بر اتحاد جناب امیر المومنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم

وجه سی و ششم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

مصطفی و امام الاولیاء و غوث اعظم و قطب عالم و مظهر کل و هادی سبل خوانند چند کلمه در صفت بواطن کمل گفته شد که تفصیل آن در کتب مطول بخدا از آثار و امارات ظاهر چیزی ازین طائفه تقریر نموده شد که قریب الفهم باشد اما آثار ولایت همه در قدم است و آثار و علامات ولایت کرامت است یعنی از وی چیزی صادر شود که مقدور عوام اهل اسلام نباشد چون اخبار از غیب بموجب الهام چنانکه بایزید بسطامی قدس الله سره منقول است که احرام نماز بندد و در جماعت مسافری بود موافقت خواست که احرام نماز بندد و حضرت شیخ نزد وی رفت و آهسته گفت که چون بآب آبادانی رسیدی تیمم باطل گشت این عزیز بتیمم بود متذکر گشت و طهارت ساخت اگر چه ازین قبیل کرامات از اولیا این زمان و هر زمان صادر شده و میشود و لیکن این تمثیل چنان در طبقات الاولیاء شیخ عبد الرحمن سلمی قدس الله سره آورده است جهت یمن و تبرک همین تمثیل آورده شد و یا همچون حال ثانی که چون علماء نصاری در ولایت روم با علماء اهل اسلام بر حدیث نبوی مذاکره افتاد که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی پیغمبر شما علیه الصلوة و السلام گفته است علماء امت من مثل انبیای بنی اسرائیل اند و عیسی علیه السلام احیاء اموات میکرد و اگر پیغمبر شما بر حق است بگوئید که شیخ است مرده را زنده کنید علماء اهل اسلام عاجز گشته چهل روز مهلت خواستند که بعد از چهل روز جواب گوئیم چون مهلت رسید بموجب الهام الهی امیر سید علی همدانی بطی الارض بان مجمع حاضر شد علماء نصاری گفت که این پیغمبر یا گفته حق و صدق است پس عزیز مرده

میآمد و بزنده [illegible] بعلماء نصاری کرده فرمود که چون پیغمبران شما احیاء اموات میکردند چه میگفتند جواب گفتند پیغمبر با قم باذن الله گفتی امیر کبیر فرمود اگر من بفرمان الله تعالی قم باذنی بگویم و این مرده را زنده گردانم بر دین پیغمبر ما [illegible] می آئید گفتند ایمان آریم پس امیر فرمود من یکی از فروترین امت پیغمبرم که چون من هزاران هزار امت و درین زمان یافته میشود پس گفت قم باذنی دست ان مرده گرفت و برداشت چون علماء نصاری آنچنان معاینه دیدند بلا توقف ایمان آوردند از ان روز باز امیر کبیر را علی ثانی خواندند نزد علمائی اہلسنت کرامات اولیاء حق مقررست ولیکن لازم نیست که اولیاء در جمیع اوقات بر احوال اطلاع نمایند چون اکمل کمل اولیا و انبیا حضرت مصطفے صلے اللہ علیه وسلم ست انه قال لیغان علے قلبی وانی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة فرمود یعنی حجاب بشری بر دل حضرت پیغمبر میشد و آنحضرت ہر روز هفتاد بار طلب مغفرت میفرمود یعقوب نبی الصلوات الله علیه پرسیدند که یوسف را در چاه کنعان با وجود قرب مکان ندیدی و از مصر بوی پیراهن شنیدی و عاقل بغایت بدیع مینماید جواب داد که احوال این طائفه متفاوتست یکی پرسید زان گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیر خردمند ز مصرش بوی پیراهن شمیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی بگفتا احوال ما برق جهانست دمی پیدا و دیگر دم نهانست گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نه بینم اگر درویش بر حالے بماندی سر دست از دو عالم بر فشاندی یعنی اگر درویش صاحب کمال که مظهر تجلیات جلال و جمال باشد در حال استغراق لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل بماند و از مقام فنا [illegible]

و لاهوت بمقام بقاء الله و جبروت تنزل نکند و از عالم ملک و ملکوت خارج البال در استغراق مزلال وصال باشد هیچ احدی از وی استفاضه نتوان کرد و آن مظهر تربیت سالکان نتواند فرمود اما کامل مکمل مظهریست که بر دو اشت مقام انبیا کند و در صحو و بقاء وطن سازد و به تربیت طالبان لقاء الله پردازد تا از دامن دولت آن مرشدان کامل و واصلان موصل تا دامن قیامت باقی مانند چنانکه مرشد باستحقاق و قطب آفاق مخدوم علی الاطلاق حضرت خواجه اسحاق قدس سره از حضرت ولایتمآب قطب الاقطاب علی ثانی امیر سید علے همدانی کمال یافت و آنحضرت بعد ممارست فنون علوم و ملازمت حضرت مرشد حقانی شیخ محمود مزدقانی بمقام ولایت و ارشاد و وصول یافت و بعد از اجازت از حضرت شیخ بموجب اشاره غیبی بسفر سه بار آن مقدار که مقدور بشر نباشد عالم را دید و بصحبت شریف هزار و چهار صد ولی سید بشاہر و باطن مظهر جامع عبارت از چنین کاملست اما جمعیت معنوی که ذکر کرده شد و مکاشفات و اطوار و حقائق مظهر غیر سلسله علی ثانی سید علی همدانی یافت نشد اما جمعیت صوری آنکه بحبل الله تعالی که بر باید و اعتصموا بحبل الله جمیعا امر فرمود یعنی همه چنگ بحبل الله زنید اصح اقاویل معتبر تیار است بعضی فرموده اند که حبل الله علماء شریعت اند که بیان معانی قرآن فرمایند و عالمیان بسبب قرآن راه نمایند و بعضی فرموده اند که حبل الله مشایخ طریقت اند چون حقیقت علماء ربانی طائفه توانند بود که علم با عمل دارند و الشیخ فی قومه کالنبی فی امته در احادیث نبوی واردست و بعضی فرموده اند که حبل الله عترت حضرت رسول است کما قال علیه السلام انی تارك فیکم الثقلین کلام الله و عترتی ما ان تمسکتم

فانهما حبلان لا ینقطعان الی یوم القیمة یعنی در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی
کتاب خدا و یکی فرزندان خویش و آگاه باشید و چنگ زنید در این هر دو بدرستیکه این دو
ریسمانیست که منقطع نشوند تا روز قیامت چون اصح اقاویل اهل تفسیر و تاویل
در حبل الله چهارست و آن چهار معنی در ذات شریف حضرت علی ثانی امیر سید علی همدانی
موجود بود بی اشتباه آنحضرت حبل الله شد با مر سلسله پیر او فرق از سلسله اولیا چون
مقصود ازین رساله شناختن انسانست در بیان صورت و سیرت انسان نوشته
شد زیاده موجب ملالست نیز در اسراریه علی ثانی فرموده که درین مدت
چهل و پنجسال که همیشه در سیاحت بودم هر سال حج میرسیدم نوبتی در راه کعبه
عربی مرا پیش رسید پرسید که چه نام داری گفتم سید علی ام تعظیم بسیار کرد و پس همیان
نقدی پیش من نهاده گفت این نذر پیغمبرست صلی الله علیه وسلم گفتم تو چون
دانستی که من مستحق این نذرم گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا خبر داده اند داعیه ام شد
این مبلغ را بنذر در خواب پیغمبر صلی الله علیه وسلم دیدم که فرمودند که باسم سید علی
از فرزندان ماست اینجا خواهد رسید این فتوح را باو رسان بعلاماتی که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فرموده بودند ترا شناختم پس آن مبلغ را ستدم و در راه کعبه صرف فقرا و
مسکینان مستحقان نمودم و نیز در اسراریه فرموده که چون بمدینه رسیدم بروضه منوره
مبارک آن سرور صلی الله علیه وسلم سلام کردم جواب سلام باز شنیدم و چون
مستقبل روضه منوره در مراقبه رفتم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم دیدم در پیش گاه
روضه نشسته و جمع کثیر از صحابه رضی الله عنهم در آنجا حاضر بودند رفتم و بر
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سلام کردم باز جواب دادند و تلطف بی اندازه فرمودند

وطومار

وطومار کاغذی نوشته بدستم دادند برگشادم همان کلمات بود که در سیاحت از هزار
و چهار صد ولی من رسیده بود و ترتیب آنرا نمیدانستم چون ترتیب قرائت آنرا معلوم کردم
بخاطر رسید که آیا این اوراد را جهر باید کرد یا خفیه باید خواند درین ضمن دیده شد
که جمعی در حلقه برکشیده واقف بمقام دوگاه همان اوراد را میخوانند ناگاه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روی مبارک بسوی این ضعیف کرده فرموده که
باین ترتیب باید خواند از آنروز باز اوراد را بر علانیه خواندن آغاز کردم و نیز در
جامع السلاسل بعد ذکر اشعار عدیده متضمن بعض امتحانات امیر تیمور علی همدانی را و
ظهور کرامت او گفته نقلست که چون امیر کبیر یعنی علی ثانی از مجلس میر تیمور بیرون
خود تشریف آورد متعاقب کس میر تیمور رسید گفت میر تیمور میگوید که از حد ملک
ما بیرون آید امیر فرمود که اگر از قلمرو تو بیرون نامدم آب و نانت بر من حرام باد پس همان
ساعت از سمرقند بر آمده اند وقت نماز ظهر کاروانیان بر عقبه کوه هندوکش
دیده اند و آنجا وقت نماز ظهر شده بود و از آنجا الی ارض کشمیر آمده نماز عصر آنجا [illegible]
و نیز در اسراریه فرموده اند که چون بکشمیر رسیدم در مسجدی جای گرفتم چون پاسی
از شب گذشت نگاهبان مسجد آمد گفت از مسجد بیرون آی که قفل کنم گفتم
مسجد وقف فقرا و خانه خداست ازینجا بیرون نروم گفت هر که
شب درین مسجد مقام گرفته صباح هرگز زنده بیرون نامده هر چند الحاح نمودند
صورت نبست پس مسجد را از بیرون مقفل ساخت و برفت چون نصف شب گذشت
در دروازه مسجد گشاده شد شعلهٔ نار ظاهر شده متعاقب آن شعل جوری برقع
پوشی بیامد چون قریب رسید [illegible]

استدلال بعبارت شارح التاویلات حلی بقدمه دال بر دلالت حدیث نور بر اتحاد جناب امیرالمؤمنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم

وجه سی و ششم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

خشم سوی وی دیدم در ساعت مثل ارزن دانه پاش پاش شده ناپدید گشت چون آن صباح مردم بر مسجد آوردند و مرا زنده یافتند بسیار تعجب نمودند و ایشان را فی الجمله اعتقادی بهم رسید بعضی از اهل اسلام که آنجا بودند ارادت نمودند اما اکثر مردم کشمیر کافر بودند و اسلام را چندان رواج نبود چون کافران با سلام خواندم گفتند ما را شخصی ست که عالم و فاضل صاحب کرامات اگر بر وی در مناظره غلبه نموده شیخی فائق آئی اسلام آریم نزد وی رفتم و آن گبری بود سر و پا برهنه و خاک بر تمام اعضا مالیده و بنگ بی نهایت خورده و بغایت سیاه و چشمها مانند دو کاسه پر خون تا یکدو دم مباحثه واقع شد و عاجز آمد خواست که بطریق استدراج کرامات نماید گاوی ایستاده بود گفت توانی بگوئی که در رحم این گاو گوساله بچه رنگ ست و ماده ست یا نر گفتم تو بگو گفت گوساله نر ست چون تامل کردم نر بود گفت سیاه فام ست و قدری پیشانی او سپید گفتم پیشانی وی سپید نیست بلکه سر دم وی سپید ست دم را حلقه کرده بر پیشانی آورده ست فرمودند گاو را شکافتند همان دم بود که بر پیشانی حلقه کرده بود خواست که حیله دیگر انگیزد و آن تحات و استدراج را از وی گرفتم از آن خودستائی فرو نشست منفعل از جای خود برخاست سر بپای من انداخت و اسلام آورد و یکی از واصلان شد چون کافران چنین دیدند اکثر مسلمان شدند از آن روز باز اسلام در آن دیار رو بتزاید شد و از این چنین خوارق و کرامات بسیار ست اگر تمام آورده شود دفتری علیحده باید بنا کردن اختصار وفات وی در ساد من ذی حجه سبع و ثمانین و سبعمائه نزدیک بولایت بدخشان از آنجا بختلان نقل کردند تاریخ وفات آنحضرت که مولانا نورالدین جعفر

وجه سی و هفتم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

استدلال بعبارت عوارف المعارف متضمن بودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم اصل در تکوین کائنات و بودن ذات آنحضرت وقت اجابت معجون بعلم و هدایت

جعفر بنظم آورده مرشد سالکان شه همدان ٭ کز دمش باغ معرفت بشگفت ٭ مظهر نور حق که رویش بود ٭ عاقبت از جهانیان بنهفت ٭ عقل تاریخ سال رحلت او سید ما علی ثانی گفت ٭ ایضاً چو شد از گاه احمد خاتم دین ٭ ز هجرت هفتصد و هشتاد و شش برفت از عالم فانی بباقی ٭ امیر بحر و عالم آل یسین ٭ وجه سی و هفتم آنکه شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله السهروردی در عوارف المعارف بعد ذکر بعض احادیث داله بر فضیلت فقه و دین گفته ان الله سبحانه و تعالی جعل الفقه صفة القلب فقال لهم قلوب لا یفقهون بها فلما فقهوا علموا و لما علموا عملوا و لما عملوا عرفوا و لما عرفوا اهتدوا فکل من کان افقه کانت نفسه اسرع اجابة و اکثر انقیادا لمعالم الدین و اوفر حظا من نور الیقین فالعلم جملة موهوبة من الله تعالی للقلوب و المعرفة تمیز تلک الجملة و الهدی وجدان القلوب ذلک فالنبی صلی الله علیه و آله و سلم لما قال مثل ما بعثنی الله به من الهدی و العلم اخبر انه وجد القلب النبوی الهدی و العلم فکان هادیا مهدیا و علم صلوات الله علیه ان ذاته معجونة فیه من آدم ابی البشر صلوات الله علیه حیث علم الاسماء سمة الاشیاء فکرمه الله تعالی بالعلم فقال علم الانسان ما لم یعلم فآدم علیه السلام بما رکب فیه من العلم و الحکمة صار ذا الفهم و الفطنة و المعرفة و الرأفة و اللطف و الحب و البغض و الفرح و الغم و الرضاء و الرخاء و الغضب و الکیاسة ثم اقتضاء استعمال کل ذلک و جعل القلب بصیرة و اهتدی الی الله بالنور الذی وهب له فالنبی علیه السلام بعث الی الامة بالنور الموروث و

و قال صلی الله علیه و آله و سلم ان مثل ما بعثنی الله به من الهدی و العلم کمثل الغیث الکثیر اصاب ارضا فکانت منها طائفة طیبة قبلت الماء فانبتت الکلاء و العشب الکثیر

استدلال بعبارت عوارف المعارف متضمن بودن جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اصل در تکوین کائنات و بودن ذرہ آنحضرت وقت اجابت معجون بعلم و ہدایت

والموهوب خاصة قيل لما خطب الله سبحانه السموات والارض بقوله
ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين نطق من الارض واجاب موضع الكعبة
ومن السماء ما يحاذيها وقد قال عبد الله بن عباس رضي الله عنهما اصل
طينة رسول الله صلى الله عليه وسلم من سرة الارض بمكة فقال بعض
العلماء هذا يشعر بان ما اجاب من الارض ذرة المصطفى محمد صلى الله
عليه وسلم ومن موضع الكعبة دحيت الارض فصار رسول الله
صلى الله عليه وسلم هو الاصل في التكوين والكائنات تبع له والى هذا
الاشارة بقوله صلى الله عليه وسلم كنت نبيا وآدم بين الماء
والطين وفي رواية بين الروح والجسد وقيل لذلك سمي اميا لان مكة
ام القرى وذرته ام الخليقة وتربة الشخص مدفنه فكان يقتضي
ان يكون مدفنه بمكة حيث كانت تربته منها ولكن قيل الماء
لما تموج رمى الزبد الى النواحي فوقعت جوهرة النبي صلى الله عليه
وسلم الى ما يحاذي تربته بالمدينة فكان رسول الله صلى الله عليه
وسلم مكيا مدنيا حنينه الى مكة وتربته بالمدينة فالاشارة فيما
ذكرنا من ذرة رسول الله صلى الله عليه وسلم وما قال الله تعالى واذ اخذ
ربك من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم واشهدهم على انفسهم الست بربكم
قالوا بلى وفي الحديث ان الله مسح ظهر آدم واخرج ذريته منه كهيئة
الذر واستخرج الذر من مسام شعر آدم فخرج الذر كخروج العرق وقيل
كان المسح من بعض الملائكة فاضاف الفعل الى المسبب وقيل معنى القول

استدلال بعبارت عوارف المعارف متضمن بودن جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اصل در تکوین کائنات و بودن ذرہ آنحضرت وقت اجابت معجون بعلم و ہدایت

بانه مسح اي حصى كما يحصى الارض بالمساحة وكان ذلك ببطن نعمان
وهو واد بجنب عرفة بين مكة والطائف فلما خاطب الله الذرة و
اجابوا ببلى كتب العهد في رق ابيض واشهد عليه الملائكة والقمه
الحجر الاسود وكانت ذرة رسول الله صلى الله عليه وسلم هي المجيبة من
الارض والعلم والهدى فيه معجونان فبعث بالعلم والهدى موروثا له وهو
وقيل لما بعث الله تعالى جبرئيل وميكائيل ليقبضا قبضة من الارض
فابت حتى بعث الله عزرائيل فقبض قبضة من الارض وكان ابليس
قد وطئ الارض بقدميه فصار بعض الارض بين قدميه وبعض الارض
موضع اقدامه فخلقت النفس مما مس قدم ابليس فصارت ماوى الشر
وبعضها لم يصل اليه قدم ابليس فمن تلك الارض تربة اصل
الانبياء والاولياء فكانت ذرة رسول الله صلى الله عليه وسلم
موضع نظر الله سبحانه وتعالى من قبضة عزرائيل لم يمسها قدم
ابليس فلم يصبه حظ الجهل بل صار منزوع الجهل موفر الحظ
من العلم والهدى فبعثه الله تعالى بالهدى والعلم وانتقل من قلبه
الى القلوب ومن نفسه الى النفوس فوقعت المناسبة في اصل طهارة
الطينة ووقع التأليف بالتعارف الاول فكل من كان اقرب مناسبة
بنسبة طهارة الطينة كان اوفر حظا من قبول ما جاء به رسول الله
صلى الله عليه وسلم وكانت قلوب الصوفية اقرب مناسبة فاخذت
من العلم حظا وافرا وصارت بواطنهم اخاذات فعلموا وعلموا كالاخاذ

يسقى منه ويرتع منه وجمعوا بين فائدة علم الدراسة وعلم الوراثة
فائدة بإحكام أساس التقوى فلما تزكت النفوس انجلت مرآة قلوبهم
بما صقلها من التقوى وانجلى فيها صور الأشياء على هيآتها وماهيتها
فبانت لهم الدنيا بقبحها فرفضوها وظهرت الآخرة بحسنها فطلبوها فلما
زهدوا في الدنيا انصبت إلى بواطنهم أقسام العلوم انصبابا وانضاف إلى علم
الدراية علم الوراثة ازین عبارت ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
اصل در تکوین موجودات ست وجمیع کائنات تابع آنحضرت اند وقول آنحضرت کنت
نبیا وآدم بین الماء والطین اشاره بآن میکند ونیز ازان ظاهرست که ذرهٔ
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در وقت اجابت خطاب الهی معجون بود
بعلم وهدایت ونیز ذرهٔ آنحضرت موضع نظر حق تعالی بوده که قدم ابلیس آنرا
مس نکرده وحظ جهل بآن نرسیده بلکه جهل ازان منزوع گردیده وموفور شده حظ آن
از علم وهدایت وچون ظاهرست که جناب امیر المومنین علیه السلام را حسب دلالت
حدیث نور اتحاد با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در عالم نور بهم حاصل بوده
طینت شریفهٔ آنحضرت معجون بعلم وهدایت وموضع نظر حق تعالی باشد وجهل ازین
بآنجناب نرسیده باشد وحظ آنحضرت از علم مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
موفور باشد واعلمیت آنحضرت از جمیع خلق وافضلیت آنحضرت در هدایت واجابت
عهد الهی مثل جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت ومتحقق باشد ونیز
ازین عبارت ظاهرست که هر کسیکه اقرب ست بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
او را زیاده مناسبت بنسبت طهارت طینت حظ او اوفرست در قبول شریعت

آنجناب

آنجناب هم زیاده تر از دیگران حظ وافر از علم رسیده ونیز از دیگران افضل واعلی
وابهی واسنی ست وچون ظاهرست که حسب دلالت حدیث نور جناب امیر المومنین
علیه السلام بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اقرب بوده حظ آنحضرت
در قبول شریعت مطهره اوفر واخذ آنحضرت حظ وافر را از علم وهدایت اکثر باشد
پس افضلیت آنجناب از ثلثهٔ عالی شان باین وجه بصیغهٔ البیان ظاهر وعیان گردید
وجه سی و هشتم آنکه ابو نعیم اصفهانی در دلائل النبوة گفته اما بعد فقد سألتم
عمركم الله بالبصائر وطوى بانكم ونوّر في المسير الى فاقتها وعيتكم وبيانكم
جمع المنتشر من الروايات في النبوة ودلائلها والمعجزة وحقائقها
وخصائص المبعوث محمد صلى الله عليه وسلم بالسناء الساطع والشفاء
النافع الذي استضاء به السعداء واستشفى به الشهداء واستوصل
دونه البعداء فاستعنت بالله واستوفقته وبه الحول والقوة
وهو القوي العزيز واعلموا وفقكم الله ان الخالق الحكيم انشأ الخلق
مختلف الصور والجواهر متفاوتي الامزجة والبصائر اجزاؤهم في
الطبيعة والقوة متفاضلة واحلامهم في النظر والاعتبار
متفاوتة فمن معتدل مزاجه مستغن بصحته عن الاطباء
والعقاقير ومتوسط في الاعتدال يطيبه القليل من الابازير وساقط
رذيل لا يقيمه العزيز من العناصير كذلك الارواح منها صاف زكي
بالحكمة مشغوف الى التعرف والتبصر ملهوف حريص على ما السبيل اليه
السعداء ومنها نوع كدر بطيء عن المعارف والبصائر مطبوع على با

والعبر مصمم وفخیص الی ما استلذه البعداء ومنها روح متوسط حط به
عن کمال الصفاء والزکاء ونجی به من هلاک الکدر والعماء فلتفاوت
الاشباح والارواح اختلفت الاقوال والاحوال فالمحبوب فی صفاء الارواح تجن
جوهره دائما الی صفوة الروحانیة الذین هم سکان العلی من السموات
والممنو بکدر الارواح یمیل جوهره دائما الی مماثلة المسخرة والبهائم من
الانعام المرکبة من الکدر والظلمات فاذا اختلفت الابنیة والامزجة
فالمجبول علی عدل الترتیب وصفو التراکیب من لباب البشر وصاب
النشر من ادناه للتاله والصلاح واهتز للتشمر والفلاح مخصوص
بالبشارة والنذارة مقصود بالنفث والایحاء من الکرام البررة
بالموهبة الالهیة والاثرة العلویة ویسعد بالقبول منه المتوسط
من المقبلین ویحجب بالنفور عنه والتکبر منه العماة من المدبرین و
المقصودون هم الدعاة من الاولیاء والسادة من الرسل والانبیاء
این عبارت بلیغه نغمه ناصعه و مقالات فصیحه ملیحه بارعه دلالت صریحه وارد
برآنکه چنانچه حق تعالی خلق را باختلاف صور و جواهر و تفاوت امزجه پیدا
آفریده همچنان ارواح مختلف ست و چون انبیا علیهم السلام مجبول شده اند برای
ترتیب اصفای ترکیب ارتیاح نمودند برای تاله و صلاح و اهتزاز کردند برای تشمر
و فلاح و مخصوص شدند به بشارت و نذارت و مقصود شدند بنفث و ایحا و ممتاز
کرده شدند بموهبت الهیه و اثره علویه و هرگاه اشرفیت خلقت انبیا سبب
افضلیت ایشان و اختصاص ایشان بمزایا و فضائل عالیه سبب حصول شرف

نبوت

نبوت برای شان گردیده اتحاد نور جناب امیر المومنین علیه السلام با نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم و تقدم آن در خلق بر حضرت آدم علیه السلام بلا شبهه دلیل کمال افضلیت
جناب امیر المومنین علیه السلام و حصول جمیع فضائل و مزایا که بالاتر از فضائل
و مزایای جمیع انبیا علیهم السلام سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم باشد
خواهد گردید و هرگاه فضیلت آنحضرت از جمیع خلق حتی الانبیاء السابقین المرسلین
الماضین قبل خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم ثابت و محقق شد در قبح تقدم
ثلثه بر آنحضرت و صرف خلافت از آن حضرت بسوی آنها و معاذ الله آنحضرت را
محکوم و تابع اینها گردانیدن کدام عاقل دیندار شک و ریب خواهد ورزید
و نیز ابو نعیم در دلائل النبوه بعد عبارتیکه الحال شنیدی گفته فالنبوة
هی سفارة العبد بین الله وبین ذوی الالباب من خلیقته
ولهذا یوصف ابدا بالرسالة والبعثة وقیل ان النبوة ازاحة
علل ذوی الالباب فیما تقصر عقولهم عنه من مصالح الدارین
ولهذا یوصف دائما بالحجة والهدایة لیزیح بها علل الصم عن سبیل
الهدایة والتبلیغ و معنی النبی هو من النبأ والخبر لان یکون مخبرا
عن الله بما خصه به من الوحی وقیل انها مشتقة من النبوة التی
هی المکان المرتفع عن الارض هو ان یختص بضرب من الرفعة فجعل
سفیرا بین الله وبین خلقه یعنی بذلک وصفه بالشرف
والرفعة ومن جعل النبوة من الانباء التی هی الاخبار لم یفرق
بین النبوة والرسالة وعلی معنی الرسول فهو المرسل فعول علی لفظ

مفضّل دار رساله امره ایاه بابلاغ الرّسالة والوحی ومعنى الوحی ماخوذ من الوحی وهو العجلة فلمّا کان الرسول متعجلا لما یفهم قیل لذلک التفهم وحی وله مراتب ووجوه فی القران وحی الی الرّسول وهو ان یخاطبه الملک شفاهًا او یلقی ذلک فی روعه وذلک قوله وما کان لبشر ان یکلمه الله الّا وحیا او من وراء حجاب او یرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء یرید بذلک خطابا یلقیه فی قلبه حتی یعیه ویحفظه وما عداه من غیر خطاب فانما هو ابتداء اعلام والهام وتوقیف من غیر کلام ولا خطاب کقوله تعالی واوحی ربّک الی النحل واوحینا الی ام موسی وما فی معناه ثم ان هذه النبوة التی هی السفارة لا تتم الّا بخصائص اربعة یحبوها الله لهم کما انّ ازاحة علل العقول لا تتم الّا بالسّلامة من آفات اربع یعصم منها فالسّفیر السعید بالمواهب الاربع سلیم عن الآفات الاربع والعاقل السلیم من الآفات الاربع لیس بسعید بالمواهب الاربع فالمواهب الاربع اوّلها الفضیلة النّوعیة وثانیها الفضیلة الاکرامیة وثالثها الامداد بالهدایة ورابعها التثقیف عند الزّلة والآفات الاربع التی یعصم منها السّلیم من الانبیاء اوّلها الکفر بالله وثانیها التقوّل علی الله وثالثها الفسق فی امر الله ورابعها الجهل باحکام الله فمعنی الفضیلة النّوعیة ان لا احد فی سیر الملوک ولا احد من حکمائهم انهم لا یرسلون مبلغا عنهم

الاالافضل

الا الافضل المستقل باثقال الرسالة قد ثقفته خدمته وخرجته ایامه والعقول تشهد ان مثله یکون مقیضا مرتادا عند المرسل فی الابلاغ والتادیة عنه فالله الحکیم العزیز لا یختار للرسالة الّا المتقدم علی المبعوث الیهم المزین بکل المناقب ولهذا لم یوجد نبیّ قط به عاهة فی بدنه او اختلاط فی عقله ودناءة فی نسبه او رداءة فی خلقه والیه یرجع قوله تعالی الله اعلم حیث یجعل رسالته ومعنی الفضیلة الاکرامیة انّ الملوک متی ارسلوا رسولا اختاروه للوفادة ایّدوه فی حال الارسال بلطائف وکرامات وزوائد ومعاونات یکبّرونه فی الخطب علیه فوق ما کان مکّنه منه خوّله فی ماضی خدمته فالله الرؤف الرحیم اذا اتی للابلاغ عنه الافضل امدّه بزوائد تقوی قلبه وتشحذ قریحته وتمکنه من الاخلاق الحمیدة والعزائم القویّة والحکم المدیدة کما اید موسی بحل العقدة من لسانه واشراکه هرون ایاه فی الارسال وهو قوله فارسله معی ردءا یصدقنی والیه یرجع قوله قد اوتیت سؤلک یا موسی ومعنی الامداد بالهدایة ان الملوک متی ما اختاروا للابلاغ عنهم من علموا منه الکفایة والاستقلال بها ولو خلا یخلونه من کتب منهم الیه تضمن الرشد والهدایة علما منهم بانه مجبول علی صیغة الادمیین فالله العلی العظیم متی قلد عبدا قلائد رسالته فحکمته تقتضی ان لا یخلیه من مواد الارشاد لعلمه ان العلوم المکتسبة لا تنال الا تعریفا ولا تصاب المصالح الکلیة الا توقیفا والیه

یرجع قوله کذلک لنثبت به فؤادک ولولا ان ثبتناک لقد کدت و[معنی]
لتثقیف عند الزلة مما بعث ملک وافد یجتلبه الرعیة الی الطاعة
فیری طبعه ما ثلا فی حال الابلاغ الا زجره عند ادنی هفوة
بابلغ مزجرة یتثقفه بها صیانة لمحله وحفظا لحراسته واستقامته
علما منه بان من لم ینبه علی فلتاته اوشک ان تالف وتعتاد
فان الله اللطیف بعباده الوافر الالاء لاولیائه بالنصر والتایید لا یعدم
وافده وصفیه المرشح لحمل اثقال النبوة التنبیه والتثقیف والیه
یرجع قوله تعالی لنوح فلا تسألن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون
من الجاهلین وقوله لداود فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط وقوله
لسلیمان والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب وقوله لمحمد صلی الله
علیه وسلم واستقم کما امرت ولا تتبع اهواءهم ولولا کتاب من الله
سبق وقوله وان کان کبر علیک اعراضهم الایة فهذه الخصائص
الاربعة لا تنال الا بالاکتساب والاجتهاد لانها موهبة الهیة
واثرة علویة حکمها معلقة بتدبیر من له الخلق والامر لا یظهرها
الا فی اخص الازمنة واحق الامکنة عند مساس الحاجة الکلیة
واطباق الدهماء علی الضلال من البریة وتحلیها اعلی من ان
یفوز به العقول الجزویة وتحصلها المساعی الکسبیة والیه یرجع
قوله وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء
وقوله ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده وقوله

فلا یظهر

فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول ازین عبارت ظاهر است [که نبوت]
که مراد ازان سفارت درمیان خدا و درمیان ذوی الالباب است تمام نمی شود
مگر بخصائص اربعه که ایزد وهاب انبیای انجاب را بآن تخصیص میگرداند وآن
خصائص اربعه فضیلت نوعیه وفضیلت اکرامیه وامداد بهدایت وتثقیف
وحفظ عن الزلة است وچونکه نبوت انبیا علیهم السلام مسبب از اشرفیت
خلقت این حضرات است کما ظهر من البیان السابق واین خصائص اربعه لوازم
نبوت است پس معلوم شد که این فضائل اربعه بسبب اشرفیت خلقت این حضرات
حاصل شده است [اگرچه حیثیت] نبوت در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام
بسبب ختم نبوت ممتنع شد لکن این خصائص اربعه برای آنحضرت بسبب
تحقیق اصل سبب که اشرفیت خلقت است در ذات عالی صفات آنحضرت
متحقق باشد پس معلوم شد که آنحضرت بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم متقدم است بر جمیع امت ومزین بکل مناقب وبری از عاهات خلق وموید
بلطائف کرامات وزوائد معاونات ومستحق بزواهر انعامات که مقویات
قلب وشحذ قریحه وتکمیل اخلاق حمیده وعزائم قویه وحکم مدیده است وموصوف
بکفایت واستقلال ومتحلی بمواد ارشاد ومنبع علوم لدنیه که کفایت اصابت
مصالح کلیه [illegible] کرده وفائق بر علوم مکتسبه مهیا شده ونیز آنحضرت از تمام
مخالفات محفوظ ومصون از مداناة اقترافات معصوم ومحروس است
فثبت من ذلک التقریر والتحبیر کمال الافضلیة والاکرمیة والعصمة
والاعلمیة لامیر کل امیر وفیه ما یغنی کل متامل بصیر ویذر [illegible]

فی عین کل من طرفه عن ادراک الحق حسیر وجه سی و نهم آنکه ولی الله والد ماجد مخاطب در ازالة الخفا گفته نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده است و در حکمت الهی بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالی الله اعلم حیث یجعل رسالته و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت خلفای انبیا اند در امت بمثال آنکه از آفتاب آئینه آهنی اثری قبول میکند نه کلوخ و چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت اند از نفس قدسیه پیغمبر بوجهی متاثر میشوند که دیگر آنرا میسر نمی آید و آنچه از آنحضرت فرا گرفته اند بشهادت دل فرا گرفته اند گویا دل ایشان این چیزها اجمالا ادراک کرده و کلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم شرح و تفصیل آن معنی اجمالی نموده و بعد ایشان جماعهٔ دیگر اند پایه بپایه فروتر تا آنکه نوبت عوام مسلمین رسد پس خلافت خاصه آنست که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبیعی که مراتب استعدادات افراد بنی آدم ست در صفاء علو فطرت الامثل فالامثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر همدوش ریاست باطن باشد الخ ازین عبارت سراسر متانت بنهایت وضوح و ظهور دلالت حدیث نور بر مطلوب سراسر حبور بچند وجه ظاهر است اول آنکه ازان واضحست که خلق نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام در غایت صفا و علو فطرت مستوجب وحی الهی گشته و بهمین سبب ریاست عالم بایشان

آنکه اوی از فصل دوم از لوازم خلافت خاصه از مقصد اول

مفوض شده و آیهٔ کریمهٔ الله اعلم حیث یجعل رسالته باین معنی ناظر و مشیر و صحت این مقدمه متینه اظهر من الشمس و استنیر پس هرگاه خلق قلوب انبیا علیهم السلام در نهایت صفا و علو فطرت موجب تفویض ریاست عالم بایشان باشد خلق جناب امیرالمومنین علیه السلام در نهایت صفا و علو فطرت که از حدیث نور ظاهر است قطعا و حتما موجب تفویض ریاست عالم که آن امامت عامه و خلافت تامه و ریاست علیا و حکومت بلادست باشد باشد و ظاهر است که مدلول حدیث نور آنست که جناب امیرالمومنین علیه السلام اعلی و افضل از حضرت آدم و سائر انبیا سوای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین در صفا و علو فطرت بوده که نور آنحضرت متحد بود با نور نبوی پس چنانچه جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم اعلی و اسنی و ابهی و اشمل و افضل بود در صفا و علو فطرت از جمیع انبیا همچنین جناب امیرالمومنین علیه السلام اعلی و افضل و اجل و اشمل در صفا و علو فطرت از جمیع انبیا سوای خاتم النبیین علیه السلام من رب العالمین خواهد بود پس بالاولویت قطعیه یقینیه تفویض ریاست عالم بجناب امیرالمومنین علیه السلام واجب و لازم باشد و العجب که مخاطب نا قدر ارشادات والد ماجد خود که مدح آن بالغ وجوه در همین باب امامت ولو باخفاء علاقة الابوة و البنوة نموده نیز اطلاعی بهم رسانیده بنهایت تعصب و تعسف و غایت تصلب و تصلف منع دلالت حدیث نور بر امامت فرموده و اظهار غایت صفا و علو فطرت و نهایت زکا و طیب سریرت و انهماک ذات عالی صفات در رعایت حقوق و تهاجر حقوق والد ماجد خود کما و آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی ظاهر میکند و دلالت اول کلام بلاغت نظام شاه ولی الله اگرچه بر مقصود و مرام اهل کرام نهایت ظاهر و باهر است لکن لله الحمد و المنه که دلالت بر مقصود و تحمید از بقیه کلام منضود آن محقق نجد بدلالت اصرح از سابق ظاهر است بچند وجه چنانچه در وجوه آتیه

استدلال بعبارت ثالثه الخفا متضمن مخلوق شدن نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام
درغایت صفا وعلو فطرت وبودن این امر موجب تفوق بنفوس تمام امت ایشان

وجه سی ونهم از وجوه دلالت حدیث نور
بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

میشود دوم آنکه قول او وازمیان امت جمعی هستند الخ صریحست درآنکه خلفای انبیا
درامت کسانی هستند که جوهر نفس ایشان قریب بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده
وچون ظاهرست که بمدلول قطعی وفحوای حتمی حدیث نور جوهر نفس نفیس رسول
قریب بجوهر نفس رسول مقبول صلی الله علیه وآله ما هبت القبول بوده
تعبیر بقرب برای تقریب تعبیر نیست والا ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور جوهر
جناب امیر المومنین علیه السلام با جوهر نفس نفیس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
متحد بوده پس خلیفه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم آنحضرت باشند که مسلما
ازین قرب مدانات ومماثلت ومضاهات بمراحل قاصیه دور واز شرف خلق
نور حتما وجزما مهجور سوم آنکه قول او مثال آنها از آفتاب آئینه آهنی اثری قبول میکند
که خاک وچوب وسنگ را میسر نیست ظاهرست که کسانیکه جوهر نفس ایشان قریب
بجوهر نفوس انبیا مخلوق شده وخلفای انبیا اند مثال ایشان مثال آئینه آهنی است
که از آفتاب اثر تمام قبول میکنند ومثال دیگران که باین قرب فائز نیستند مثال خاک
وچوب وسنگست وچون پر ظاهرست که حسب مدلول حدیث نور کمال قرب ومدانات
ونهایت اتصال ومواخات بلکه اقصای اتحاد وعدم انفصال وانفراد از نور سرور
انبیای امجاد صلی الله علیه وآله شفعاء یوم التناد برای جناب امیر المومنین علیه آلاف
سلام رب العباد حاصل ست واین قرب برای کسی از انبیا واوصیا واصفیا واولیا
غیر متحقق چه جا ثلثه غساله مغسوله وجماعت نفاله مخذوله ومن مره قرا له مدخوله
وشرذمه حثاله غیر منخوله پس مثال ثلثه شوخ وسنگ مثال خاک وچوب وسنگ باشد
وقطعی وحتمی ست که تقدیم خاک وچوب وسنگ بر آئینه باصفا ومجلی از زنگ خفا
ارباب هوش وفرهنگ تجویز نکنند الا من طبع علی قلبه بالاسلاد دهجو یتیهم
فی کل واد ویظهر بدائع الزیغ والعصبیة والعناد والله ولی التوفیق
والارشاد چهارم آنکه قول او این فریق که خلاصه امت اند الخ صریحست درآنکه خلفای
انبیا خلاصه امت اند ومآثر ایشان از نفس قدسیه پیغمبر افضل واعلی از مآثر دیگرانست

وجه سی ونهم از وجوه دلالت حدیث نور
برامامت جناب امیر المومنین علیه السلام

استدلال بعبارت ثالثه الخفا متضمن مخلوق شدن نفوس قدسیه انبیا علیهم السلام
درغایت صفا وعلو فطرت وبودن این امر موجب تفوق بنفوس تمام امت ایشان

وانچه از آنحضرت فرا گرفته اند شهادت دل گرفته وظاهرست که حسب مدلول حدیث نور
این مرتبه رفیعه جلیله ومنزلت منیعه جمیله هم باقصی الوجوه وابلغ الطرق برای
جناب امیر المومنین علیه السلام حاصل بوده نه برای اغیار اغمار متغلبین علی تجا
پس بیکه ادنی تمیز وادراک داشته باشد بعد تصدیق حدیث نور وملاحظه
کلام این صدر الصدور ریبی نمی ورزد در ثبوت خلافت بلافصل برای جناب
امیر المومنین علیه آلاف سلام رب العالمین وبطلان خلافت متغلبین متقدمین
متعنتین متجمین والحمد لله رب العالمین پنجم آنکه قول او پس خلافت خاصه نبوت
الخ که خاتمه کلام ونخ مرام ست نهایت صریحست درآن که در خلافت خاصه
واجب ولازم وضروری ومتحتم ست که خلیفه بحسب وضع طبعی درصفا وعلو
فطرت رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر هم وش ریاست باطن باشد وظاهر
که حسب مدلول حدیث نور جناب امیر المومنین علیه السلام بحسب وضع طبعی درصفا
وعلو فطرت رئیس جمیع امت بلکه رئیس جمیع خلق بعد جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بوده پس ریاست ظاهری جمیع امت هم مخصوص ذات بابرکات
قدسی صفات آن خلاصه موجودات بعد مفخر کائنات علیه وآله آلاف التحیات
والتسلیمات ما اتصل العشیات بالغدوات باشد وبرای فلان وبهمان
وحامی حکم ومروان فضلا عن غیرهم من ائمة الجور والعدوان والمنهمکین فی
العسف والطغیان والمبالغین فی الزیغ والشنآن در خلافت خاصه حضرت
آنحضرت بهره وحظی ونصیبی وخلاقی نباشد وتقدیم احدی از مخلوقات اگرچه
درغایت مرتبه عظمت وجلالت ونهایت صفا وعلو فطرت ونبالت باشد
بر آن حضرت نهایت قبیح وشنیع ومحظور وغایت سماجت وفظاعت آن
ارباب ادراک وشعور در اقصای ظهور فما ظنک بتقدیم الثلثة الذین
صرفوا فی الکفر والانکار مدة مدیدة من الدهر وقرونا طویلا من
العصور واگر بعد این همه دلائل زاهره وبراهین باهره وحجج قاهره وشواهد

فاخره بهم متعصبین ومتعنتین ومتهوکین ومتنطعین دست از تشکیک رکیک وتمریض مریض وتضعیف سخیف وتوهین وهین وتهجین هجین نه بردارند وبهم قاصره وساعی خاسره بانکار حق وصلح کارند ناچار در وجه آتی دلالت حدیث نور بر خلافت وامامت صریح تر از سابق ثابت سازم وآتش کالی در خرمن شبهات وتشکیکات ارباب مکابرات ومجادلات اندازم **وجه چهلم** آنکه فاضل جلیل وعارف نبیل حاوی محاسن ومکارم عمدة الاجلة والاعاظم حضرت صدر عالم در کتاب معارج العلی فی مناقب المرتضی که بجد وجهد تمام نسخهٔ آن بوساطت بعض فضلاء اعلام بدست این مستهام آمده میفرماید اخرج ابن اسحق وابن جریر وابن ابی حاتم وابن مردویه وابو نعیم والبیهقی معاً فی الدلائل عن علی قال لما نزلت هذه الآیة علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وانذر عشیرتک الاقربین دعانی فضقت بذلک ذرعاً وعرفت انی متی اباد بهم بهذا الامر اری منهم ما اکره فصمت علیه حتی جاءنی جبرئیل فقال یا محمد انک ان لم تفعل ما تؤمر به یعذبک ربک فاصنع لی صاعاً من طعام واجعل علیه رجل شاة واجعل لنا عساً من لبن ثم اجمع لی بنی عبد المطلب حتی اکلمهم وابلغ ما امرت به ففعلت ما امرنی به ثم دعوتهم له وهم یومئذ اربعون رجلا یزیدون رجلا او ینقصونه فیهم اعمامه ابو طالب وحمزة والعباس وابو لهب فلما اجتمعوا الیه دعانی بالطعام الذی صنعت لهم فجئت به فلما وضعته تناول النبی صلی الله علیه وسلم جذبة من اللحم فشقها باسنانه ثم القاها فی نواحی الصحفة ثم قال کلوا بسم الله فاکل القوم حتی نهلوا عنه حتی ما نری الا آثار اصابعهم والله ان کان الرجل الواحد منهم لیاکل مثل ما قدمت لجمیعهم ثم قال اسق القوم یا علی فجئتهم بذلک العس فشربوا منه حتی رووا جمیعاً وایم الله ان کان الرجل منهم لیشرب مثله فلما اراد النبی صلی الله علیه وسلم ان یکلمهم بدره ابو لهب الی الکلام فقال لقد سحرکم صاحبکم والله فتفرق القوم ولم یکلمهم النبی

صلی الله

صلی الله علیه وسلم فلما کان الغد قال یا علی ان هذا الرجل قد سبقنی الی ما سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اکلمهم فعد لنا بمثل الذی صنعت بالامس من الطعام والشراب ثم اجمعهم لی ففعلت ثم جمعتهم ثم دعانی بالطعام فقربته ففعل کما فعل بالامس فاکلوا وشربوا حتی نهلوا ثم تکلم النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا بنی عبد المطلب انی والله ما اعلم شاباً فی العرب جاء قومه بافضل مما جئتکم به انی جئتکم بخیر الدنیا والآخرة وقد امرنی الله ان ادعوکم الیه فایکم یوازرنی علی امری هذا فقلت وانا احدثهم سناً وارمصهم عیناً واعظمهم بطناً واحمشهم ساقاً انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه فاخذ برقبتی فقال ان هذا اخی ووصیی وخلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا فقام القوم یضحکون لابی طالب قد امرک ان تسمع وتطیع لعلی واخرج ابن جریر عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی عبد المطلب انی قد جئتکم بخیر الدنیا والآخرة وقد امرنی الله ان ادعوا الیه فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی ووصیی وخلیفتی فیکم قال فاحجم القوم عنها جمیعاً وقلت انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه فاخذ برقبتی ثم قال هذا اخی ووصیی وخلیفتی فاسمعوا له واطیعوا واخرج احمد وابن جریر والضیاء عن علی انه قیل له کیف ورثت ابن عمک دون عمک فقال جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم بنی عبد المطلب وهم رهط کلهم یاکل الجذعة ویشرب الفرق فصنع لهم مداً من طعام واکلوا حتی شبعوا وبقی الطعام کما هو کانه لم یمس ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا وبقی الشراب کانه لم یمس اولم یشرب فقال یا بنی عبد المطلب انی بعثت الیکم خاصة والی الناس عامة وقد رایتم من هذه الآیة ما رایتم فایکم یبایعنی علی ان یکون اخی وصاحبی ووارثی فلم یقم الیه احد فقمت الیه وکنت من اصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلث مرات کل ذلک اقوم الیه فیقول لی اجلس

استدلال بعبارت معارج العلى متضمن تحقيق وصايت واخوت كه دران اقربيت روح جناب امير المؤمنين عليه السلام بارواح جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم ذكر كرده

وجه چهلم از وجوه دلالت حديث نور برامامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

حتى كان في الثالثة ضرب بيده على يدي قال فلذلك ورثت ابن عمي تفسير
خطير ادنى اليه الله وقد اتضح اعلم ان الاخوة هي المقارنة الوجودية اولاً
والمشهودية ثانيا والوصاية هي التحقق بما تحقق به الموصي علماً وحالاً
ومقاماً ومعرفة والوزارة تحمل ما تحمله الموزر من الاحمال والاثقال والوراثة
تحصيل ما حصّله المورث لا على سبيل التكسب بل بالمناسبة الاستعدادية
والاقتضائية والخلافة هي القيام مقام المستخلف على سبيل النيابة تحقيق
انيق اعلم ان للوصاية والاخوة وغيرهما من الفضائل المذكورة حكمة غامضة
وسر عميق في الاصل الوجودي اتضح بالوجدان الصريح والذوق الصحيح وهو ان
حضرة الوجوب والالوهية لما افاضت بفيضها الاقدس صوراً معلومة
في حضرة علمه فاول مفاض في تلك الحضرة هو العين المحمدي صلى الله
عليه وسلم وحقيقته الجامعة لجميع حقائق الممكنات واعيانها وهي البرزخية
الكبرى بين حضرة الوجوب والامكان ثم استفاض بالثبوت العلمي بوساطته
صلى الله عليه وسلم مقترناً به العين العلوي الجامع لحقائق الانبياء والمرسلين
وغيرها ثم استفاضت الاعيان الاخر وكذلك لما افاضت هذه الحضرة
بفيضها المقدس فاضة وجودية خارجية في الحضرة العيانية كان
السابق بالوجود في تلك الحضرة الروح المحمدي وتاليه الروح العلوي
ثم لما اوجد الله الهباء فاول ما ظهرت به حقيقة محمد صلى الله عليه
وسلم وروحه قبل سائر الحقائق والارواح وكان الروح العلوي اقرب
الارواح اليه صلى الله عليه وسلم فظهرت مقارناً لظهوره ثم استعدت
وتوجهت تلك الحقيقة المحمدية والصورة الهبائية لانطباق النور
الاعظم الحق الذي به يهتدي الخلق واليه يلجأ وذلك النور عبارة
عن تجل الهي بحسب جمعية اسمائه في الاسم الرحيم الهادي فتجلى الرحيم
الهادي باحدية جميع الاسماء في صورة النور الاعظم وانطبق على

تلك

ذكر صدر العالم در معارج العلى بعد [illegible] استفاض العين العلوى [illegible]
العلمى بوساطته صلى الله عليه وسلم [illegible]
العلوى الجامع لحقائق الانبياء
والمرسلين

استدلال بعبارت معارج العلى متضمن تحقيق وصايت واخوت كه دران اقربيت روح جناب امير المؤمنين عليه السلام باروح جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم ذكر كرده

وجه چهلم از وجوه دلالت حديث نور برامامت جناب امير المؤمنين عليه السلام

تلك الصورة الهبائية فتحقق وتجوهر بها ثم انبسط ذلك النور على من هو
اقرب به صلى الله عليه وسلم في ذلك الهباء نوراً ثم وكان اقرب الناس
اليه في ذلك الهباء علي بن ابي طالب رضي الله عنه ولذا صار جامعاً
لحقائق الانبياء والمرسلين واسرار الاولياء المتقدمين والمتاخرين
وكان خاله صلى الله عليه وسلم وصياً وخليفة ووارثاً ووزيراً
ووليا للمؤمنين ومولى لهم وممداً لجميع الانبياء والمرسلين والاولياء الاولين
والآخرين بعده صلى الله عليه وسلم الناشي من ذلك النور الاعظم ويؤيد
ما قلنا ما اخرجه الامام احمد في المناقب عن سلمان الفارسي قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كنت انا وعلي نوراً بين يدي الله تعالى
قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك في جزئين
فجزء انا وجزء علي بن ابي طالب ويؤيده ايضاً قوله صلى الله عليه وسلم
يا علي كنت مع الانبياء سراً ومعي جهراً وقال سيدي وسندي وجدي القوم
بالله الصمد الشيخ ابو الرضا محمد قدس الله سره الاحد في شرح هذا الحديث
نعم هو من الاولياء السابقين هم الذين يتصرف تمثل روحهم في العالم
قبل ان يتعلق الروح بالبدن العنصري تعلق التصرف والتدبير فقال
وبقيت قصة دستار بين في تلك قصة طويلة لم اذكرها خوفاً للاطالة
فمن اراد الاطلاع عليها فليطالع الملفوظات القدسية الوضاحية
لكشف الفقهاء وبيانها وايضاً مؤيد لما ذكرنا ما روي في كلماته المأثورة رضي الله
عنه انا علي وهو علي انا بكل شيء عليم انا الذي بمفاتح الغيب عندي
لا يعلمها بعد محمد غيري انا قلب الله انا يد الله انا جنب الله انا اللوح
المحفوظ انا ذو القرنين انا المسيح لا هو انا ابراهيم الخليل انا موسى الكليم
انا الاول والآخر والظاهر والباطن انا روح [illegible] الاشباح
انا الخازن للنبوة انا وجه الله انا ترجمان وحي الله انتهى ثم اعلم [illegible]

ذكر صدر العالم [illegible] على بن ابى طالب رضى الله عنه [illegible]
[illegible] اقرب الناس [illegible]
جامعا لحقائق الانبياء والمرسلين [illegible]
المتقدمين والمتاخرين وكان [illegible]
ووارثا ووزيرا ووليا للمؤمنين [illegible]
الانبياء والمرسلين [illegible]
[illegible] حديث النور [illegible]

منشأ ذلك التحقيق اني رأيت في مبشرة كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم في بلدي وتوجّه الى الحصن السلطاني فدخل فيه واصحابه رضي الله عنهم كل واحد منهم نزل في دار من له معرفة به ومودة حتى جاء امير المومنين علي بن ابي طالب رضي الله عنه الى داري وجلس على سقف بيتي فصعدت السقف وقمت وراء ظهره لخدمته فلبث رضي الله عنه قليلا ثم قام وقال لي انظر الى السماء فرأيت في كبد سماء الحقيقة بدرا كاملا تنور به العالم كمال التنور فقال رضي الله عنه هذا البدر تمثال الحقيقة المحمدية فاذا البدر انشق بنصفين نصف بقي على السماء وكمل بدرا في آن واحد كانه ما انشق وانتقل النصف الثاني فدخل في صدره رضي الله عنه وكمل وكنت انظر اليه بدرا ثابتا في قليل فقال رضي الله عنه هذا نسبتي مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال بالتلطف التام وهكذا نسبتك معي فانظر الى بدري فرأيت فاذا بدره انشق بشقين فقام الشق الواحد في رضي الله عنه وكمل بدرا كانه ما انشق وانتقل الشق الثاني فدخل في صدري وقال رضي الله عنه بالعطوفة التامة سيكمل شقك ايضا بدرا ولكن بالتدريج مرة بعد اخرى ثم جاء رضي الله عنه فجلس في حجري فعانقته وشرعت اقول انت سيدي وامامي انت حجتي وبرهاني انت اسلامي وايماني انت عرفاني ووجداني انت ذاتي وصفاتي انت حقيقتي ورسمي انت اخلاقي واسراري ثم انكشف علي السر الذي حمدت فالحمد لله حمدا كثيرا خالدا مع خلوده والحمد لله حمدا لا منتهى له دون علمه والحمد لله حمدا لا منتهى له دون مشيته والحمد لله حمدا لا اجر يقابله الا رضاه وقد صرح الشيخ الاكبر محي الدين ابن العربي قدس سره ببعض هذا التحقيق فرأيت ان اذكر كلامه استشهادا قال الشيخ في الباب السادس من الفتوحات المكية ان الله تبارك وتعالى لما اراد بدء

ظهور العالم على حد ما سبق في علمه انفعل العالم من تلك الارادة المقدسة بضرب من تجليات التنزيه الى الحقيقة الكلية فحدث الهباء وهو بمنزلة طرح البناء الجص ليفتح فيه من الاشكال والصور ما شاء وهذا هو اول موجود في العالم ثم انه تعالى تجلى بنوره الى ذلك الهباء والعالم كله فيه بالقوة فقبل منه كل شيء في ذلك الهباء على حسب قوته به من التنور كقبول زوايا البيت نور السراج فعلى حسب قربه من ذلك النور يشتد ضوءه وقبوله ولم يكن احد اقرب اليه قبولا من حقيقة محمد صلى الله عليه وسلم فكان اقرب قبولا من جميع ما في ذلك الهباء فكان صلى الله عليه وسلم مبدأ ظهور العالم واول موجود قال الشيخ محي الدين وكان اقرب الناس اليه في ذلك الهباء علي بن ابي طالب امام العالم باسره والجامع لاسرار الانبياء اجمعين انتهى ما في اليواقيت والجواهر نقلا من الفتوحات فاحفظ ذلك التحقيق تجده نافعا معينا في كشف كل فضيلة ومنقبة ماضية وآتية ان شاء الله تعالى فانه اصل كل منقبة والله اعلم. ازین عبارت سراسر رشاقت واضح ولائح ست که صدر عالم در اثبات خلافت وامامت جناب امیر المومنین علیه السلام سعی جمیل نموده حیازت اجر جزیل فرموده که اولا اد اکابر وائمه وسلاطین صدور وبدور محدثین قصه نزول آیه انذر عشیرتك الاقربین نقل نموده که دران تصریح ست باخوت ووصایت وخلافت وزارت جناب امیر المومنین علیه السلام وامر ست جمیع حاضرین را بسمع واطاعت آنحضرت که دلیل قاطع وبرهان ساطع بر امامت آنحضرت ست وباز حدیث دیگر متضمن نص بر اخوت ووصایت وامامت آنحضرت از ابن جریر نقل نموده وباز حدیث دال بر اختصاص آنحضرت بوراثت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وحرمان عباس ازان نقل کرده وبعد نقل این احادیث شریفه تفسیر

وجه چهلم از وجوه اثبات حدیث نور برامامت جناب امیر المومنین علیه السلام

استدلال بعبارت معارج العلی متضمن تحقیق وصایت و اخوت که ازان قربت روح جناب امیر المومنین علیه السلام با روح جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده

و تبیین حقائق اخوت و وصایت و وزارت و خلافت نموده و بعد آن سر اختصاص
این فضائل و مراتب و مزایا و مناقب و مناقح و مواهب و محامد و رغائب بذات
بابرکات اسد الله الغالب علیه آلاف سلام الملک الواهب بتقریر متین و توضیح
رزین بیان کرده که ازان ظاهرست که سبب اختصاص این فضائل بآنحضرت اقتران
ذات مبارک جناب امیر المومنین علیه السلام باذات اقدس جناب رسالتماب صلی الله
علیه و آله وسلم در عالم ارواح قبل خلق اشباح ست و ذات جناب امیر المومنین علیه السلام
جامع حقائق انبیا و مرسلین علیهم السلام و خیر ایشان بوده و در حضرت علمیه بعد
استفاضه ذات جناب امیر المومنین علیه السلام که مقترن استفاضه ذات جناب
رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم بوده استفاضه اعیان ایشان متحقق شده و در افاضه
وجودیه که در حضرت عمائیه واقع شده نیز سابق بالوجود درین حضرت روح اقدس
جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم بوده و تالی آن حضرت بلا فصل فاصل
روح اطهر جناب امیر المومنین علیه السلام بوده و در عالم هبا نیز اول الاشیا ظاهر حقیقت
جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم و روح آنحضرت بوده که قبل سائر حقائق
و ارواح ظاهر شده و روح جناب امیر المومنین علیه السلام در عالم هبا هم اقرب
ارواح بسوی روح جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم بوده که روح علوی
مقارن روح نبوی ظاهر شده و هرگاه حقیقت مقدسه محمدیه و صورت
هبائیه متوجه عالم نور اعظم شد انبساط این نور بحسب مراتب قرب واقع شده و اقرب
ناس بسوی جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم در هبا جناب امیر المومنین علیه السلام
بوده و بهمین سبب آنحضرت جامع حقائق انبیا و مرسلین و حاوی اسرار اولیا متقدمین
و متاخرین گردیده و بهمین سبب اخ جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم و وصی
و خلیفه آنحضرت و وارث و وزیر آنحضرت و ولی مومنین و مولای ایشان و ممد
جمیع انبیا و مرسلین و اولیای اولین و آخرین بوده و این امداد ناشی ازین نور اعظم
و این بیان شریف را حدیث امام احمد که در مناقب از سلمان روایت کرده موید

معارج العلی

و ثبوت

استدلال بعبارت معارج العلی متضمن تحقیق وصایت و اخوت که ازان قربت روح جناب امیر المومنین علیه السلام با روح جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم ذکر کرده

وجه چهلم از وجوه دلالت حدیث نور بر امامت جناب امیر المومنین علیه السلام

و ثبوت آن را محقق و مسدد و نیز حدیث جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم
که ازان ظاهرست که جناب امیر المومنین علیه السلام با جمیع انبیا علیهم السلام
سرا بوده و با آنجناب جهرا تائید و تصدیق این بیان انیق و اثبات
و تحقیق این تقریر رشیق می کند و شیخ ابو الرضا محمد که سید و سند و جد صدر عالم
متفرد بامر الصمد ست تصدیق این حدیث شریف نموده و در شرح آن افاده
کرده که جناب امیر المومنین علیه السلام از اولیای سابقین ست که تصرف
این تمثل روح ایشان در عالم قبل تعلق روح ببدن عنصری ست و نیز ابو الرضا افاده
نموده که این حدیث شریف را قصه دشت ارژن تایید می کند و آن قصه طویله را
صدر عالم در ملفوظات قدسیه رضائیه ذکر کرده و نیز صدر عالم تایید
این تحقیق شریف که دران ثابت کرده که جناب امیر المومنین ممد و معین جمیع
انبیا سابقین علیهم السلام بوده بکلمات ماثوره از آنحضرت استدلال کرده
که ازان کمال افضلیت آنحضرت بوجوه عدیده ظاهرست و نیز صدر عالم افاده
کرده که منشا این تحقیق رباعی مبشره بوده که دران بزیارت جناب امیر المومنین علیه السلام
مشرف شده و آنحضرت در بیان کمال قرب اتصال خود بجناب رسالتماب صلی الله علیه
و آله وسلم که بعد ازان هرگز کسی از خلق درمیان جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم
و آنحضرت حائل و فاصل نمی تواند شد بیان فرموده و نیز صدر عالم کلام ابن
العربی که مشتمل ست بر بعض این تحقیق انیق از فتوحات بواسطه یواقیت شعرانی
نقل کرده که ازان کمال افضلیت جناب امیر المومنین از جمیع خلق و بودن آنحضرت
امام تمام عالم ظاهرست و صدر عالم بعد نقل فتوحات امر بحفظ این تحقیق شریف
نموده و افاده فرموده که آن نافع و معین ست در کشف مغلق بحث تفضیل که قبل این تحقیق
گذشته و بعد آن می آید پس باین افاده انشعاب جمیع فضائل و مناقب از فضیلت
[illegible] الیه ظاهر ساخته و منتهای کمال ثبوت و تحقیق جمیع فضائل و مناقب مذکوره در کتاب
[illegible] مبین نموده و خاتمه کلام بلاغت نظام برین فقره بلیغه فاز اصلح کل منقبة

صدر عالم

نمود حاکه از ان ظاهرست که اقربیت جناب امیرالمومنین علیه السلام در نور با جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم اصل جمیع فضائل و سبب کل مناقب ست پس بر
این همه وجوه زاهره کثیره و براهین باهره غزیره که از افادات فاخره صدر علما
ظاهرست در افضلیت آنحضرت و عدم جواز تقدم و ریاست احدی از خلق بر
خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم بر نفس رسول کسی که استحقاق اطلاق اسم
دشمنی ارتیاب کند فانه قد اشرق نور الیقین و قطع دابر القوم الذین ظلموا
والحمد لله رب العالمین **قوله** زیرا که شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم
وجوب امامت او بلافصل نمی شود **اقول** این تعلیل علیل فرقی ندارد و با علیل
سوای اجمال و اختصار اول و قدری اسهاب و تطویل درین تفصیل غیر جمیل و نکته
که این نفی محض تلمیع و تسویل و بحث تخدیع و تضلیل و عناد صریح البوار غیر
قابل التعویل و لداد واضح التبار جالب عذاب وبیل و مکابره فضیح العوار عن
السبیل ست زیرا که هرگاه شرکت در نور نبوی مع تقدیم نور علوی بر خلقت حضرت
آدم و جمیع انبیاء سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین ثابت گردید
افضلیت آنحضرت از حضرت آدم و جمیع انبیاء علیهم السلام حسب افادات
و تحقیقات اکابر احبار ثقات و جهابذه محققین عالی درجات ظاهر و واضح
پس افضلیت آنحضرت از ثلثه خوش صفات خود از اجلای بدیهیات ست و آن
اثبات امامت حقه بلافصل فاصل و ابطال تقدم شیوخ اماثل حسب تصریحات
والد ماجد مخاطب ناقد و تصریحات ابن تیمیه جامع المحامد و دیگر افادات شیوخ
و اساطین ذوی المفاخر المحکمة المعاقد کافی و وافی و باید دانست که مخاطب
تحریر مسبّه هر و هم رکیک بقصد تخفیف و تفکیک مساوات نور وصی برحق
با نور نبوی صلی الله علیه وآله وسلم تعبیر بشرکت نموده حالانکه بدلول روایات
کثیره دانست نوری که حق تعالی قبل جمیع اشیاء خلق فرموده نصف آن نور
نبوی ست و نصف دیگر نور علوی و ظاهرست که لفظ نصف صریح ست

در آنکه نور علوی مساوی نور نبوی بوده پس حمل روایاتیکه دران لفظ نصف وارد است
بر نصف واجب و لازم باشد و روایاتیکه دران لفظ جزء وارد ست آبی از حمل بر نصف نیست
بلکه متبادر از تقسیم یک چیز بدو جزء تساوی می باشد مثلا هرگاه بگویند که یک
ذراع جامه را بدو جزء یا دو حصه منقسم بکنید متبادر ازان همین ست که از جامه
دو جزء مساوی باشد و عدم تساوی ازان فهمیده نمی شود و قطع نظر ازین مجرد
شرکت و لو فرضا که نور علوی کم از نور نبوی بوده مثبت افضلیت آنحضرت ست
از کسانیکه ازین شرکت محروم بلکه بسمت ظلمت کفر تا زمان دراز موسوم و بوصمت
انکار سراسر خسار توحید خداوند قهار و نبوت رسول مختار موصوم بودند **قوله**
و ملازمت درین هر دو امر بیان باید کرد بوجهی که غبار منع بران نشیند **اقول**
قد اثبتنا اثباتا لا یطور به ریب فی مدارک بتوفیق الله ولی الطول و
الفضل فی الفصل السابق المبین الفصل ان کون نور الوصی مساویا
فی التقدم لنور النبی دلیل زاهر علی الخلافة بلا فصل وان الانکار
والرد لا یصدر الا من ارباب الهذر والهزل واصحاب السفه والعناد
الرذل والصارمین لشجرة الحیاء من الاس والاصل والمتناولین
لاغصان الانصاف بالجز والفصل الذین لا خلاق لهم فلا یلصق غبار
بهذا المطلوب المشرق المنار العلی الاخطار الساطع الانوار العزیز
المنار المقبول لذوی اولی الایدی والابصار المجتنبین من التحقیق والامعان
نافجة الانهار المقتنین من التدبر والتامل ذخائر الاستبصار الفائزین
بشرف النقد والاعتبار ولا ینکره و یجحده و یلطه الا الاوغاد الاغمار
الذین هم ما جاسوا خلال دیار الاثار وما تشرفوا قط بملاحظة
تصریحات الاساطین الکبار وافادات السابرین لحقائق الاخبار
وما خاضوا فی غمار بحار تفحص الاسفار الشائعة فی شاسعة الاقطار
الذائعة فی نائیة الامصار المحظوة بکمال الاشتهار المقرونة

بالمباهاة والافتخار، الموصوفة بالاعتماد والاعتبار، الموضوعة علی اعین القبول والاحتفال من الحذاق الذین لهم جلالة الفخار **قوله** ودونه خرط القتاد **اقول** اثبات خرط القتاد، دون هذا المرام الصریح السداد، والمراد الواضح الرشاد، لا یصد الا من خبّ واوضع فی مهامه العمه والعناد، واوغل واهطع فی سباسب التعنت واللداد، ونکص وحاد وزاغ عن الحق الابلج وحاد، واضطرب فی مجاهل التعصب والتعسف وفی بوادی التصلب والتصلف ماد، وساق اتباعه والخافقین للنعال خلفه الی الردی وقاد، وانما خرط القتاد، من خبط خبط العشواء ورکب متن البعاد، عن الانقیاد **قوله** در قرب نسب حضرت امیر با آنجناب بحثی نیست **اقول** مخاطب جلیل الحسب جمیل الادب محترز از جلب موجبات ردی و عطب و مجتوی از جذب مورثات شغب و شجب بر مزید وغل و غضب بر فضل امیر عرب چنین فضل عظیم الرتب اعنی اتحاد نور علوی با نور نبوی و تقدم بر خلق حضرت آدم علی نبینا وآله وعلیه السلام بر محض قرب نسب حمل کرده و جمیع ارباب حیف و زیغ و مکابره و تسویل و عسف و مجادله را عرق عرق خجل و تشویر و معترف بنهایت عجز و تقصیر ساخته و گمان نمی برم که احدی از مکابرین متعنتین و مجادلین متنطعین تا حال اقدام بر چنین مباهته و مدافعه و معارضه بداهت و رد و دفع صراحت کرده باشد و معذلک ازین کلام غرابت نظام مخاطب تمقام بصراحت تمام برارباب افهام ظاهر است که مدلول حدیث نور محض قرب نسب جناب امیرالمومنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم است و خارج بحث و حساب و شک و امترا و ارتیاب درین باب بدل جدل والانصاب منجلد بلکه آنرا قطعا و حتما و یقینا و جزما ثابت و محقق میداند پس بحمد الله صحت حدیث نور و بطلان تکذیب و ابطال آن از افاده مخاطب مختال فخور بکمال وضوح و ظهور ثابت گردید و شناعت و فظاعت تعصب

ابن الجوزی ابن روزبهان کابلی و بانی پتی و خود مخاطب عمدة الاعیان بمرتبه رسیده ولا یحیق المکر السیء الا باهله و هر چند مخاطب بحالت بسبب مزید عجز و انمیاث اقرار و اعتراف بنفی بحث در قرب نسب جناب امیرالمومنین علیه السلام با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم می نماید لکن خلیفه ثانی باآنهمه دانی که تودانی و اتصاف بنهایت حق پرستی و خوف ربانی و رعایت ادب ایمانی و رسوخ در درجات ایقانی بنابر مزعوم جانب ثانی العیاذ بالله جسارت بر نفی قرب نسب جناب امیرالمومنین علیه السلام هم نموده یعنی راه انکار بودن آنحضرت اخ جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم پیموده چنانچه عبدالله بن مسلم ابن قتیبه ابو محمد الکاتب الدینوری در کتاب امامت و سیاست در بیان بیعت ابوبکر گفته ان ابابکر اخبر بقوم تخلفوا عن بیعته عند علی فبعث الیهم عمر بن الخطاب فجاء فناداهم وهم فی دار علی علیه السلام وابوا ان یخرجوا فدعا عمر بالحطب فقال والذی نفس عمر بیده لتخرجن او لاحرقنها علیکم علی ما فیها فقیل له یا ابا حفص ان فیها فاطمة فقال وان فخرجوا وبایعوا الا علیا فزعم انه قال حلفت الا اخرج ولا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن فوقفت فاطمة علی بابها فقالت لا عهد لی بقوم حضروا اسوأ محضر منکم ترکتم جنازة رسول الله صلی الله علیه وسلم بین ایدینا وقطعتم امرکم بینکم لم تستامرونا ولم تردوا لنا حقا فاتی عمر ابابکر فقال له الا تاخذ هذا المتخلف عنک بالبیعة فقال ابوبکر یا قنفذ وهو مولی له اذهب فادع علیا قال فذهب قنفذ الی علی فقال ما حاجتک قال یدعوک خلیفة رسول الله قال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله فرجع قنفذ فابلغ الرسالة قال فبکی عمر طویلا فقال عمر الثانیة الا تضم هذا المتخلف عنک بالبیعة فقال ابوبکر لقنفذ عد الیه فقل امیرالمومنین یدعوک لتبایع فجاء

قنفذ فادی ما امر به فرفع علیّ صوته فقال سبحان الله لقد ادّعی ما لیس له فرجع قنفذ فابلغ الرسالة قال فبکی ابو بکر طویلا ثم قام عمر فمشی و معه جماعة حتی اتوا باب فاطمة فدقوا الباب فلما سمعت اصواتهم نادت باعلی صوتها باکیة یا رسول الله ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب و ابن ابی قحافة فلما سمع القوم صوتها و بکاءها انصرفوا باکین فکادت قلوبهم تتصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر معه قوم فاخرجوا علیّا و مضوا به الی ابی بکر فقالوا له بایع فقال ان لم افعل فمه قالوا اذا والله الذی لا اله الا هو نضرب عنقک قال اذا تقتلون عبد الله و اخا رسوله قال عمر اما عبد الله فنعم و اما اخا رسوله فلا و ابو بکر ساکت لا یتکلم فقال له عمر الا تأمر فیه بامرک فقال لا اکرهه علی شیء ما کانت فاطمة الی جنبه فلحق علیّ بقبر رسول الله صلی الله علیه و سلم یصیح و یبکی و ینادی یا ابن امّ ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی الخ

پس عجب فیو د بنظر تعصبات فاحشه و مجازفات داهشه مخاطب ذی الحماقة الناهشه که بتقلید خلیفه ثانی در قرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام کلام آغاز می نهاد و داد اظهار کمال صدق و تورع خود میداد مگر چون ابواب انکار و احتیال و طرق قیل و قال مسدود یافت ناچار اعتراف بقرب نسب آنحضرت ساخت فالحمد لله علی ظهور کذب الثانی الشانی علی لسان المخاطب الحائر للمناقب المنیعة الجانی المبتدع لغرائب المقاصد و عجائب المعانی المخترع لمنکر المکابرات المحیرة للقاصی و الدانی **قوله** اما کلام درین ست که قرب نسب موجب امامت بلا فصل ست یا نی **اقول** لله الحمد و المنة که استدلال بقرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام بر خلافت آنحضرت نهایت قوی و رزین و باقصی مرتبه موجه و متین ست اصلا تشکیک و تمریض ارباب تلمیع و تخدیع پیرامون آن نمیگردد و کلام مخاطب درین مقام ناشی از فقد تدبر و استیلای اوهام و عدم عثور بر روایات

و افادات اکابر اعلام و محققین فخام ست و بطلان آن ظاهر ست بر ارباب افهام بچند وجه اول آنکه احادیث کثیره و اخبار وفیره دلالت دارد بر آنکه بنی هاشم افضل بوده اند از غیر ایشان و حق تعالی بنی هاشم را از جمیع خلق اصطفا کرده و برگزیده و چون جناب امیر المومنین علیه السلام هم از بنی هاشم بوده بلکه یقینا و جزما حسب ادله ساطعه بعد جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم از جمیع بنی هاشم افضل بوده پس آنحضرت بتقدیم علی ثلثه غاصبین که خارج از بنی هاشم بوده اند بلا ریب افضل باشد و با وجود افضل بنی هاشم چگونه ثلثه متقدم و حاکم می توانند شد و احادیث فضیلت بنی هاشم نهایت معروف و مشهور ست و در مقام اثبات فضل جناب سالتماب صلی الله علیه و آله و سلم در اسفار جمیع اکابر سنیه مذکور و مسطور ست مسلم در صحیح خود گفته حدثنا محمد بن مهران الرازی و محمد بن عبد الرحمن بن سهم جمیعا عن الولید قال ابن مهران نا الولید بن مسلم قال نا الاوزاعی عن ابی عمار شداد انه سمع واثلة بن الاسقع یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان الله عز و جل اصطفی کنانة من ولد اسمعیل علیه الصلوة و السلام و اصطفی قریشا من کنانة و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم و نووی در شرح این حدیث گفته قوله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی کنانة الی آخره استدل به اصحابنا علی ان غیر قریش من العرب لیس بکفؤ لهم و لا غیر بنی هاشم کفو لهم الا بنی المطلب فانهم هم و بنو هاشم شیء واحد کما صرح به فی الحدیث الصحیح والله اعلم و محمد بن عیسی ترمذی در صحیح خود گفته باب ما جاء فی فضل النبی صلی الله علیه و سلم حدثنا خلاد بن اسلم البغدادی نا محمد بن مصعب نا الاوزاعی عن ابی عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل و اصطفی من ولد اسمعیل بنی کنانة و اصطفی من بنی کنانة قریشا و اصطفی

من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم هذا حدیث صحیح حدثنا
یوسف بن موسی القطان البغدادی نا عبید الله بن موسی عن اسمعیل بن
ابی خالد عن یزید بن ابی زیاد عن عبد الله بن الحارث عن العباس بن
عبد المطلب قال قلت یا رسول الله ان قریشا جلسوا فتذاکروا احسابهم
بینهم فجعلوا مثلک مثل نخلة فی کبوة من الارض فقال النبی صلی الله
علیه وسلم ان الله خلق الخلق فجعلنی من خیر فرقهم وخیر الفریقین
ثم خیر القبائل فجعلنی من خیر القبیلة ثم خیر البیوت فجعلنی من خیر
بیوتهم فانا خیرهم نفسا وخیرهم بیتا هذا حدیث حسن وعبد الله
بن الحارث هو ابن نوفل حدثنا محمود بن غیلان نا ابو احمد نا سفین
عن یزید بن ابی زیاد عن عبد الله بن الحارث عن المطلب بن ابی وداعة
قال جاء العباس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانه سمع شیئا
فقام النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر فقال من انا فقالوا انت
رسول الله علیک السلام قال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی
خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم
بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا وخیرهم نفسا هذا حدیث حسن وقد
روی عن سفین الثوری عن یزید بن ابی زیاد نحو حدیث اسمعیل بن
ابی خالد عن یزید بن ابی زیاد عن عبد الله بن الحارث عن العباس
بن عبد المطلب حدثنا محمد بن اسمعیل نا سلیمان بن عبد الرحمن الدمشقی
نا الولید بن مسلم نا الاوزاعی نا شداد ابو عمار ثنی واثلة بن الاسقع
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اصطفی کنانة من ولد
اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی هاشما من قریش واصطفانی
من بنی هاشم هذا حدیث حسن غریب صحیح و مبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر

الجزری در جامع الاصول در باب ثالث فی فضائل النبی صلی الله علیه وآله وسلم ومناقبه
من کتاب الفضائل والمناقب الذی هو الکتاب الاول من حرف الفا گفته نوع ثالث
ابو هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعثت من خیر قرون
بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت منه اخرجه البخاری
واثلة بن الاسقع قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی
من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم اخرجه مسلم والترمذی
وللترمذی فی اخری ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد
اسمعیل بنی کنانة وذکر الباقی قال قلت یا رسول الله ان قریشا جلسوا
فتذاکروا احسابهم بینهم فجعلوا مثلک کمثل نخلة فی کبوة من الارض
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق فجعلنی من
خیر فرقهم وخیر الفریقین ثم خیر القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة ثم خیر
البیوت فجعلنی فی خیر بیوتهم فانا خیرهم نفسا وخیرهم بیتا اخرجه
الترمذی مطلب بن ابی وداعة قال جاء العباس الی رسول الله صلی الله علیه
وسلم وکانه سمع شیئا فقام النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر
فقال من انا فقالوا انت رسول الله قال انا محمد بن عبد الله بن
عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم
قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا
وخیرهم نفسا اخرجه الترمذی و واقدی در فتوح الشام در بیان کلام عمرو
عاص با بطریق قسطنطین گفته قال عمرو فوجدات الی وعظهم السبیل وقلت
اعلموا یا معاشر الروم ان الله عز وجل قد قرب علیکم ما تطلبون
فان کنتم تریدون بلادکم فادخلوا فی دیننا وصدقوا قولنا
بمقالة نبینا فان الدین عند الله الاسلام فقولوا لا اله الا الله

وحده لاشريك له وانّ محمداً عبده ورسوله قال قسطنطين يا عمرو انا
لانفارق ديننا وعليه مات اباؤنا واجدادنا قال عمرو فان كرهت
الاسلام فاعطنا الجزية منك ومن قومك وانتم صاغرون قال
قسطنطين ما اجيبك الى ذلك لان الروم ما تطاوعني على اداء
الجزية ولقد قال لهم على الجزية ابى من قبل فارادوا قتله قال عمرو هذا
ما عندي من الاعتذار والانذار وقد حذرتكم ما استطعت ولم يبق
الا السيف بيننا حكماً والله يعلم انى قد دعوتكم الى ما فيه نجاتكم
فعصيتم عنه كما عصى ابوكم عيص على امه فخرج من الرحم قبل اخيه
يعقوب وانتم تزعمون انكم اقرب في النسب وانا ابعد الى الله عز وجل منكم
ومن قرابتكم اذ انتم تكفرون بالرحمن وانتم من ولد العيص بن اسحاق
ونحن من ولد اسمعيل عليه السلام وان الله عز وجل اختار لنبينا
الانساب من صلب آدم الى ان خرج من صلب ابيه عبد الله فجعل
خير الناس ولد اسمعيل والهم اسمعيل ان يتكلم بالعربية وترك اسحق
على لسان ابيه فولد اسمعيل العرب ثم جعل خير العرب كنانة ثم جعل
خير كنانة قريشاً ثم جعل خير قريش بني هاشم ثم جعل خير بني هاشم
بني عبد المطلب ثم جعل خير عبد المطلب نبينا صلوات الله وسلامه
عليه فبعثه رسولاً واتخذه نبياً وهبط عليه جبرئيل بالوحي وقال
طفت المشرق والمغرب فلم ار افضل منك يا محمد قال فاقشعرت
جلود القوم وخضعت جوارحهم حين ذكرت رسول الله صلى الله عليه
ووجفت قلوبهم ودخلت الهيبة قلب قسطنطين حين سمع كلام عمرو
وقال له صدقت في قولك كذلك الانبياء تبعث من كبار بيوت قومها
ومحمد بن سعد بن منيع الزهري در طبقات كه نسخه عتیقه آن نزد این خاکسار
بعنایت خالق بریات حاضر است گفته محمد بن مصعب الا وزاعی عن شداد

قال عمرو ... قسطنطين ... خير قريش بني هاشم ثم ... خير الناس

ابی عمار

ابي عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله
اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بني كنانة
واصطفى من بني كنانة قريشاً واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني
من بني هاشم اخبرنا ابو ضمرة المدني انس بن عياض الليثي نا جعفر بن
محمد بن علي عن ابيه محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال قسم الله الارض نصفين فجعلني في خيرهما
ثم قسم النصف على ثلثة فكنت في خير ثلث منها ثم اختار العرب
من الناس ثم اختار قريشاً من العرب ثم اختار بني هاشم من قريش
ثم اختار بني عبد المطلب من بني هاشم ثم اختارني من بني عبد المطلب
اخبرنا عارم بن الفضل السدوسي ويونس بن محمد المؤدب نا حماد بن زيد
عن عمرو يعني ابن دينار عن محمد بن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان الله اختار العرب فاختار منهم كنانة او النضر بن كنانة ثم
اختار منهم قريشاً ثم اختار منهم بني هاشم ثم اختارني من بني هاشم
اخبرنا يعقوب بن اسحق الحضرمي نا العلاء بن خالد نا عبد الله بن عبيد
بن عمير قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اختار العرب
فاختار كنانة من العرب فاختار قريشاً من كنانة واختار بني هاشم
من قريش واختارني من بني هاشم وابو نعيم در کتاب دلائل النبوة که نسخه
عتیقه آن بخط عرب رسیده وقت رجوع از حج خریده‌ام گفته الفصل الثاني
في ذكر فضيلته صلى الله عليه وسلم بطيب مولده وحسبه ونسبه
وغير ذلك حدثنا ابو بكر محمد بن حميد ثنا هرون بن يوسف بن
زياد ثنا محمد بن ابي عمر ثنا محمد بن جعفر بن محمد قال اشهد على ابي
لحدثني عن ابيه عن جده عن علي ان النبي قال خرجت من نكاح
ولم اخرج من سفاح من لدن آدم الى ان ولدني ابي وامي لم يصبني

ابو نعيم ... فضيلت ... دلائل النبوة ...

من سفاح الجاهلية شئ رواه ابو حمزة عن جعفر عن ابيه مرسلاً حدثنا
ابو عبد الله جعفر نا اسمعيل بن عيينة نا سعيد بن منصور حدثنا
ابراهيم بن عبد الله بن اسحاق نا محمد بن اسحاق الثقفي نا قتيبة ابن سعيد
قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو بن ابي عمرو عن سعيد المقبري
عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
بعثت في خير قرون بني آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذي كنت فيه
رواه ابن وهب عن يحيى بن عبد الله بن سالم عن عمرو وعن جعفر بن عاصم
عن ابي هريرة ثنا ابو بكر بن خلاد نا الحارث بن ابي اسامة نا محمد بن
بكار نا اسمعيل بن جعفر اخبرني عمرو بن ابي عمرو عن سعيد المقبري عن
ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بني آدم
قرنا فقرنا حتى بعثت من القرن الذي كنت منه ثنا سليمان نا هرون بن موسى
الاخفش الدمشقي نا سلام بن سليمان المدائني نا ورقاء بن عمر عن ابن
ابي نجيح عن عطاء ومجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم لم يلتق ابواي قط على سفاح لم يزل الله ينقلني من الاصلاب الطيبة
الى الارحام الطاهرة مصفى مهذبا ولا تتشعب شعبتان الا كنت في خيرهما
حدثنا محمد بن سليمان الهاشمي نا احمد بن محمد بن سعيد المروزي نا محمد
بن عبد الله حدثني انس بن محمد نا موسى بن عيسى نا يزيد بن ابي حكيم
عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لم يلتق ابواي في سفاح لم يزل الله تعالى ينقلني من اصلاب
طيبة الى ارحام طاهرة صافيا مهذبا لا تتشعب شعبتان الا كنت في خيرهما
حدثنا محمد بن احمد بن علي بن مخلد نا ابراهيم بن الهيثم البلدي نا محمد
بن كثير نا الاوزاعي عن شداد ابي عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل

واصطفى قريشا من كنانة واصطفى هاشما من قريش واصطفاني من
بني هاشم رواه يحيى بن ابي كثير عن الاوزاعي مثله حدثنا ابو بكر بن خلاد
نا محمد بن يونس بن موسى نا بهلول بن مورق نا موسى بن عبيدة
عن عمرو بن عبد الله حدثني عدي بن كعب عن الزهري عن ابي سلمة
عن عائشة قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لي
جبرائيل قلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد بني اب خيرا من بني
هاشم وقلبت مشارق الارض ومغاربها فلم اجد عبدا خيرا من محمد
رواه عمرو بن علي عن بهلول ورواه بكار بن عبد الله بن عبيدة الربذي عن عمه
موسى بن عبيدة حدثناه نا البغوي نا الحسن بن اسرائيل النهرتيري نا بكار
هو ابن عبد الله بن عبيدة عن موسى بن عمرو بن عبد الله العدوي عن عائشة
قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثله حدثنا ابو بكر محمد بن الحسن
بن كوثر ثنا محمد بن سليمان بن الحرث ثنا عبيد الله بن موسى ثنا اسمعيل
بن ابي خالد عن يزيد بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث بن نوفل عن العباس
بن عبد المطلب قال قلت يا رسول الله ان قريشا جلسوا فتذاكروا احسابهم
وانسابهم فجعلوا مثلك مثل نخلة نبتت في كبوة من الارض قال
فغضب النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله تعالى حين خلق الخلق
جعلني من خير خلقه ثم حين خلق القبائل جعلني من خير قبيلتهم
وحين خلق الانفس جعلني من خير انفسهم ثم حين خلق البيوت
جعلني من خير بيوتهم فانا خيرهم ومنهم نفسا ثنا محمد بن احمد
بن الحسن نا محمد بن عثمان بن ابي شيبة نا عمي ابو بكر بن ابي شيبة
ح ونا سليمان نا عبيد بن غنام ح ونا ابو بكر عبد الله بن محمد نا ابو بكر
بن ابي عاصم قالا نا ابو بكر بن ابي شيبة نا محمد بن فضيل عن يزيد
بن زياد عن عبد الله بن الحرث عن عبد المطلب بن ربيعة ان

انا شامی الانصار قالوا للنبی انا نسمع من قومك حتی یقول القائل منهم
انما مثل محمد مثل نخلة نبتت فی کباء قال فقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا ایها الناس من انا قالوا انت رسول الله علیك السلام
قال انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب قال فما سمعته انتمی قبلها
وبعد قط ثم قال الا ان الله تعالی خلق خلقه ثم فرقهم فریقین فجعلنی
من خیرهم قبیلة فانا خیرکم بیتا وخیرکم نفسا وحدثنا ابوبکر ثنا ابن
ابی عاصم ثنا الحسن بن علی ثنا یعقوب بن ابراهیم نا ابی نا صالح عن
الزهری عن عبیدالله بن عبدالله بن الحارث بن عبدالمطلب عن
عبدالمطلب بن ربیعة بن الحارث والعباس بن عبدالمطلب فذکر
نحوه حدثنا سلیمان بن احمد نا عبدالله بن الحسین المصیصی نا یحیی
بن اسحاق السیلحینی نا العلاء بن خالد عن عبدالله بن عبید بن
عمیر عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اختار
العرب ثم اختار من العرب کنانة واختار من کنانة قریشا واختار من
قریش بنی هاشم واختارنی من بنی هاشم ثنا ابوجعفر محمد بن محمد بن
احمد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر العرب مضر وخیر مضر
بنو عبد مناف وخیر بنی عبد مناف بنو هاشم وخیر بنی هاشم بنو عبدالمطلب
والله ما افترق فرقتان منذ خلق الله آدم الا کنت فی خیرهما ثنا ابوبکر بن خلاد
ثنا الحارث بن ابی اسامة نا محمد بن کناسة نا الکلبی عن ابی صالح
عن ابن عباس فی قوله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم قال لیس
من العرب قبیلة الا ولدت النبی صلی الله علیه وسلم مضریها و
ربیعیها ویمانیها ثنا ابوالعم جعفر بن محمد بن عمرو الاحمسی نا ابو حصین
محمد بن الحسین القاضی الوادعی ح ونا محمد بن احمد بن الحسن نا محمد
بن عثمان بن ابی شیبة قالا نا یحیی بن عبدالحمید نا قیس بن ربیع

عن الاعمش

عن الاعمش عن عبایة بن ربعی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرهما قسما ثم جعل
القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی
فی خیرها قبیلة ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی
فی خیرها بیتا فذلك قوله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت الآیة هذا لفظ ابی حصین ولفظ
محمد بن عثمان اتم وابلغ ثنا حبیب بن الحسن نا ابومسلم الکشی نا ابوعاصم
عن شبیب عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما وتقلبك فی
الساجدین قال من نبی الی نبی حتی اخرجت نبیا حدثنا ابوبکر محمد بن الحسین
نا محمد بن غالب نا الحسن بن بشر نا سعدان بن الولید عن عطاء عن
ابن عباس فی تقلبك فی الساجدین قال مازال النبی صلی الله علیه وسلم
یتقلب فی اصلاب الانبیاء حتی ولدته امه ثنا عبدالله بن جعفر ثنا
اسمعیل بن عبدالله ثنا ابوهل عبدالوهاب ثنا عبدالله بن بکر السهمی
ح ونا علی بن هرون نا عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز نا احمد بن المقدام
نا حماد بن واقد الصفار قالا ثنا محمد بن ذکوان عن عمرو بن دینار عن ابن عمر
قال قال رسول الله ان الله خلق السموات سبعا فاختار العلیا منها
فسکنها واسکن سائر سمواته من شاء من خلقه وخلق الارضین
سبعا فاختار العلیا منها فاسکنها من شاء من خلقه ثم خلق
الخلق فاختار من الخلق بنی آدم واختار من بنی آدم العرب واختار من
العرب مضر واختار من مضر قریشا واختار من قریش بنی هاشم ثم
اختارنی من بنی هاشم فانا من خیار الی خیار فمن احب العرب فبحبی
احبهم ومن ابغض العرب فببغضی ابغضهم و قاضی عیاض بن موسی
الیحصبی در شفا بتعریف حقوق المصطفی گفته واما

شرف نسبه وكرم بلده ومنشأه فما لا يحتاج الى اقامة دليل عليه ولا بيان مشكل ولا خفي منه فانه نخبة بني هاشم وافضل سلالة قريش وصميمها واشرف وافضل العرب واعزهم نفرا من قبل ابيه ومن اهل مكة من اكرم بلاد الله على الله وعباده حدثنا قاضي القضاة حسين بن محمد الصدفي حدثنا القاضي ابو الوليد سليمان بن خلف حدثنا ابو ذر عبد بن احمد حدثنا ابو محمد السرخسي وابو اسحاق وابو الهيثم قالوا حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا محمد بن اسمعيل حدثنا قتيبة بن سعيد حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو عن ابي سعيد المقبري عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت من خير قرون بني آدم قرنا فقرنا حتى كنت من القرن الذي كنت منه وعن العباس رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله خلق الخلق فجعلني من خيرهم من خير قرنهم ثم تخير القبائل فجعلني من خير قبيلة ثم خير البيوت فجعلني من خير بيوتهم فانا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا وعن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بني كنانة واصطفى من بني كنانة قريشا واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم قال الترمذي هذا حديث صحيح وفي حديث عن ابن عمر رضي الله عنهما رواه الطبري انه صلى الله عليه وسلم قال ان الله اختار خلقه فاختار منهم بني آدم ثم اختار بني آدم فاختار منهم العرب ثم اختار العرب فاختار منهم قريشا ثم اختار قريشا فاختار منهم بني هاشم ثم اختار بني هاشم فاختارني من بني هاشم فلم ازل خيارا من خيار الا من احب العرب فبحبي احبهم ومن ابغض العرب فببغضي ابغضهم

ونيز قاضی عیاض در شفا گفته الفصل الاول فيما ورد من ذكر مكانته

عند ربه والاصطفاء ورفعة الذكر والتفضيل وسيادة ولد آدم وما خصه به في الدنيا من مزايا الرتب وبركة اسمه الطيب اخبرنا الشيخ ابو محمد عبد الله بن احمد العدل اذنا بلفظه قال نا ابو الحسين الفرغاني حدثتنا ام القسم بنت ابي بكر بن يعقوب عن ابيها نا حاتم وهو ابن عقيل عن يحيى وهو ابن اسمعيل عن يحيى الحماني نا قيس عن الاعمش عن عباية بن ربعي عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله قسم الخلق قسمين فجعلني من خيرهم قسما فذلك قوله اصحاب اليمين واصحاب الشمال فانا من اصحاب اليمين وانا خير اصحاب اليمين ثم جعل القسمين اثلاثا فجعلني في خيرها ثلثا وذلك قوله اصحاب الميمنة واصحاب المشئمة والسابقون السابقون فانا من السابقين وانا خير السابقين ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلني من خيرها قبيلة وذلك قوله تعالى وجعلناكم شعوبا وقبائل الآية فانا اتقى ولد آدم واكرمهم على الله ولا فخر ثم جعل القبائل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا ولا فخر وذلك قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت الآية ونيز قاضی عیاض در شفا گفته عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد آدم ابراهيم واصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من ولد اسمعيل بني كنانة واصطفى من بني كنانة قريشا واصطفى من قريش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم ومحمد بن یوسف گنجی در کفایة الطالب بعد نقل روایت اصطفای بنی ہاشم از ابن عساکر گفته اخبرنا بذلك الحفاظ محمد بن محمود ببغداد وعثمان بن عبد الرحمن وغيره بدمشق ومحمد بن ابي جعفر بمصر ومحمد بن طلحة بحلب قال ابن ابي جعفر اخبرنا محمد بن علي بن صدقة الحراني بدمشق

وقال الباقون اخبرنا المؤيد بن محمد الطوسی بنيسابور قالوا اخبرنا
محمد بن الفضل الفراوی اخبرنا ابو الحسين عبد الغافر بن ابراهيم
بن سفيان الفقيه قال حدثنا الامام ابو الحسين مسلم بن الحجاج حدثنا
محمد بن مهران الرازی حدثنا الوليد بن مسلم الاوزاعی عن ابی عمار شداد
انه سمع واثلة بن الاسقع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل واصطفى قريشا
من كنانة واصطفى من قريش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم
قلت هذا لفظه فی صحيحه واخرجه الامام الحافظ الترمذی فی جامعه
اخبرنا بذلك السيد الامام العلامة شافعی الزمان ابو محمد عبد الله
بن ابی الوفا البازری علی الحافظ عبد العزيز بن الاخضر اخبرنا ابو الفتح
الكروخی واخبرنا الخطيب المفتی عبد الكريم بن قاضی القضاة عبد الصمد
وابو طالب المظفر بن ابی بكر محمد وابو الفتح نصر الله بن محمد الانصاری
قالوا اخبرنا عبد الجبار المروزی اخبرنا محمد بن احمد اخبرنا الحافظ ابو عيسى
محمد حدثنا خلاد بن اسلم البغدادی حدثنا محمد بن مصعب حدثنا
الاوزاعی عن ابی عمار عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان الله اصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل واصطفى من بنی
اسمعيل كنانة واصطفى من بنی كنانة قريشا واصطفى من قريش
بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم قال الترمذی هذا حديث صحيح
قلت ومعنى قوله اصطفى اختار ذكره جماعة من المفسرين فی قوله
عز وجل ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين
ان فی ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع وهو شهيد فثبت ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبر وهو الصادق المصدوق
عن الله تبارك وتعالى انه اصطفى بنی هاشم على غيرهم من قبائل

قريش

قريش ويؤيد هذا القول ما اخرجه عبد الله بن احمد بن حنبل زيادة على
ما جمعه والده من مناقب علی حدثنا عبد الله بن سليمان السجستانی
حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا موسى بن عمير عن جعفر بن محمد
عن ابيه عن جده عن علی بن ابی طالب قال النبی صلى الله عليه
وسلم يا معشر بنی هاشم والذی بعثنی بالحق لو اخذت بحلقة
باب الجنة ما بدأت الا بكم ولو لم يكن كالشمس ما ادخله فی مصنفه
والد محب الدين طبری در ذخائر العقبى گفته ذكر اصطفائهم ای قريش عن
واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله اصطفى
من ولد آدم ابراهيم واتخذه خليلا واصطفى من ولد ابراهيم اسمعيل
ثم اصطفى من ولد اسمعيل نزار ثم اصطفى من ولد نزار مضر ثم اصطفى
من ولد مضر كنانة ثم اصطفى من ولد كنانة قريشا ثم اصطفى من
قريش بنی هاشم ثم اصطفى من بنی هاشم بنی عبد المطلب ثم اصطفانی
من بنی عبد المطلب اخرجه بهذا السياق الحافظ ابو القاسم حمزة
بن يوسف السهمی فی فضائل العباس واخرجه مسلم والترمذی
وابو حاتم مختصرا ولفظه ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل واصطفى
قريشا من كنانة ثم اصطفى هاشما من قريش ثم اصطفانی من هاشم
ذكر انهم خير الخلق عن العباس بن عبد المطلب قال بلغ النبی صلى الله
عليه وسلم ما يقول الناس فصعد المنبر فقال من انا قالوا انت
رسول الله فقال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق
الخلق فجعلنی فی خير خلقه وجعلهم فرقتين فجعلنی فی خير فرقة
وخلق القبائل فجعلنی فی خير قبيلة وجعلهم بيوتا فجعلنی فی خيرهم
بيتا فانا خيركم بيتا وانا خيركم نفسا اخرجه احمد والبغوی فی
الفضائل وسيد علی همدانی در مودة القربى گفته المودة الاولى فی فضائل

سیدنا وصفینا ومولانا محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم عن مطلب
بن وداعة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم
ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم فانا
خیرکم بیتا وخیرکم قبیلا وخیرکم نفسا ونیز سید علی همدانی در مودة القربی
گفته عن واثلة بن الاسقع رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة
واصطفی من بنی قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم ویروی
ان الله تعالی اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل الی آخر
الحدیث ومحمد بن یوسف زرندی در نظم درر السمطین گفته روی واثلة بن الاسقع
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله اصطفی
کنانة من بنی اسمعیل واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش
بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم اخرجه مسلم رحمه الله اخرج
ابو نعیم من طرق عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لم یلتق ابوای قط علی سفاح لم یزل الله ینقلنی من الاصلاب الطیبة الی
الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا تنشعب شعبتان الا کنت فی خیرهما
واخرج ابن سعد من طریق الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر العرب مضر وخیر مضر بنو عبد
مناف وخیر بنی عبد مناف بنو هاشم وخیر بنی هاشم بنو عبد المطلب
والله ما افترقت فرقتان منذ خلق الله آدم الا کنت فی خیرهما
واخرج البزار والطبرانی وابو نعیم من طریق عکرمة عن ابن عباس
فی قوله وتقلبک فی الساجدین قال ما زال النبی صلی الله علیه وسلم
یتقلب فی اصلاب الانبیاء حتی ولدته امه واخرج البخاری عن ابی هریرة

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعثت من خیر قرون بنی آدم
قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت فیه واخرج مسلم والترمذی
عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل بنی
کنانة واصطفی من بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واخرج
الترمذی وحسنه والبیهقی وابو نعیم عن العباس بن عبد المطلب
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حین خلقنی جعلنی من خیر
خلقه ثم حین خلق القبائل جعلنی من خیرهم قبیلة وحین خلق الانفس
جعلنی من خیر انفسهم ثم حین خلق البیوت جعلنی من خیر بیوتهم
فانا خیرهم بیتا وخیرهم نفسا واخرج البیهقی والطبرانی وابو نعیم
عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق
فاختار من الخلق بنی آدم واختار من بنی آدم العرب واختار من العرب
مضر واختار من مضر قریشا واختار من قریش بنی هاشم واختارنی من
بنی هاشم فانا خیار الی خیار واخرج البیهقی والطبرانی وابو نعیم عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق
قسمین فجعلنی فی خیرهما قسما ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا
ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی فی خیرها قبیلة ثم جعل القبائل بیوتا
فجعلنی فی خیرها بیتا فذلک قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت الآیة واخرج البیهقی وابن عساکر من طریق مالک
عن الزهری عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما افترق الناس
فرقتین الا جعلنی الله فی خیرهما فاخرجت من بین ابوی فلم یصبنی شیء
من عهد الجاهلیة وخرجت من نکاح ولم اخرج من سفاح من لدن آدم
حتی انتهیت الی ابی وامی فانا خیرکم نفسا وخیرکم ابا واخرج البیهقی

عن محمد بن علی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ اختار
فاختار العرب ثم اختار منهم کنانة ثم اختار منهم قریشا ثم اختار
منهم بنی هاشم ثم اختارنی من بنی هاشم واخرج البیهقی والطبرانی فی الاوسط
وابن عساکر عن عائشة قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
قال لی جبرئیل قلبت الارض مشارقها ومغاربها فلم اجد رجلا
افضل من محمد ولم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم واخرج ابن عساکر
عن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ما ولدنی
بغی قط منذ خرجت من صلب آدم ولم تزل تنازعنی الامم کابرا عن
کابر حتی خرجت من افضل حیین من العرب هاشم وزهرة واخرج ابن
مردویه عن انس قال قرأ رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم لقد
جاءکم رسول من انفسکم بفتح الفاء وقال انا انفسکم نسبا وصهرا وحسبا
لیس فی آبائی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح وملا علی متقی در کنز العمال گفته
انا محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن
قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک
بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن نضر بن نزار
وما افترق الناس فرقتین الا جعلنی اللہ فی خیرهما فاخرجت من بین
ابوی فلم یصبنی شیء من عهد الجاهلیة وخرجت من نکاح ولم اخرج
من سفاح من لدن آدم حتی انتهیت الی ابی وامی فانا خیرکم نسبا وخیرکم
ابا البیهقی فی الدلائل عن انس ونیز در کنز العمال گفته قلبت مشارق الارض
ومغاربها فلم اجد رجلا افضل من محمد وقلبت مشارق الارض
ومغاربها فلم اجد بنی اب افضل من بنی هاشم الحاکم فی الکنی عن عائشة
ونیز در کنز العمال گفته ان اللہ خلق خلقه فجعلهم فریقین فجعلنی فی
خیر الفریقین ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیر قبیلة ثم جعلهم بیوتا

فصل وثبت افضلیت بنی هاشم ازین حدیث کنز العمال بلا علی متقی
الفصل الثالث فی فضائل متفرقة تنبئ عن التحدیث بالنعم من الباب الاول فی فضائل نبینا محمد صلی اللہ علیه واسمائه وصفاته البشریة من کتاب الفضائل من کنز العمال من حرف الفاء

فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرکم قبیلة وخیرکم بیتا طب عن ربیعة
بن الحارث انا محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب ان اللہ خلق الخلق
فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیرهم فرقة
ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم
بیتا فانا خیرکم بیتا وخیرکم نفسا حم ت عن المطلب بن ابی وداعة ونیز
در کنز العمال گفته ان اللہ تعالی اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی
قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من
بنی هاشم ت عن واثلة ان اللہ عز وجل اصطفی من ولد ابراهیم
اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل بنی کنانة واصطفی من کنانة
قریشا بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم ت عن واثلة ان اللہ بعثنی
رحمة مهداة وبعثنی برفع قوم وخفض آخرین ابن عساکر ونیز در کنز العمال گفته
ان اللہ تعالی خلق الخلق فجعلنی فی خیر فرقهم وخیر الفرقتین ثم تخیر القبائل
فجعلنی فی خیر القبیلة ثم تخیر البیوت فجعلنی فی خیر بیوتهم فانا خیرهم نسبا
وخیرهم بیتا ت عن العباس بن عبد المطلب ونیز در کنز العمال گفته کنت وآدم
فی الجنة فی صلبه ورکب بی السفینة فی صلب ابی نوح وقذف بی
فی النار فی صلب ابراهیم لم یلتق ابوای قط علی سفاح ولم یزل اللہ
ینقلنی من الاصلاب الحسنة الی الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا تتشعب
شعبتان الا کنت فی خیرهما قد اخذ اللہ بالنبوة میثاقی وبالاسلام
عهدی ونشر فی التوراة والانجیل ذکری وبین کل نبی صفتی تشرق الارض
بنوری والغمام لوجهی وعلمنی کتابه وزادنی فی سمائه وشق لی اسما من
اسمائه فذو العرش محمود وانا محمد واحمد ووعدنی ان یحبونی بالحوض والکوثر
وان یجعلنی اول شافع واول مشفع ثم اخرجنی من خیر قرن لامتی
وهم الحمادون یامرون بالمعروف وینهون عن المنکر ابن عساکر عن

من بنی هاشم ثم اختارنی من بنی عبد المطلب ابن سعد عن جعفر بن محمد بن
علی بن الحسین عن ابیه معضلا و قسطلانی در مواهب لدنیه گفته روی ابو نعیم
عن ابن عباس مرفوعا لم یلتق ابوای قط علی سفاح لم یزل الله ینقلنی من
الاصلاب الطیبة الی الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا تتشعب شعبتان
الا کنت فی خیرهما و نیز در مواهب گفته فی الدلائل لابی نعیم عن عائشة
رضی الله عنها عنه صلی الله علیه وسلم عن جبرئیل قال قلبت مشارق
الارض و مغاربها فلم ار رجلا افضل من محمد و لا بنی اب افضل من بنی
هاشم و کذا اخرجه الطبرانی فی الاوسط قال الحافظ شیخ الاسلام
ابن حجر لوائح الصحة ظاهرة علی صفحات هذا المتن و فی البخاری
عن ابی هریرة عنه صلی الله علیه وسلم قال بعثت من خیر قرون
بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت منه و فی مسلم
عن واثلة بن الاسقع قال صلی الله علیه وسلم ان الله اصطفی
کنانة من ولد اسمعیل و اصطفی قریشا من کنانة و اصطفی من
قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم و رواه الترمذی و عن
العباس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق
فجعلنی فی خیر فرقهم و خیر الفریقین ثم تخیر القبائل فجعلنی فی خیر
القبیلة ثم تخیر البیوت فجعلنی فی خیر بیوتهم فانا خیرهم نفسا
و خیرهم بیتا رواه الترمذی هکذا منفردا به قال حدیث حسن
ای خیرهم روحا و ذاتا و خیرهم بیتا ای اصلا و ابن حجر در منح مکیه شرح همزیه گفته
لم تزل فی ضمائر الکون تختار لک الامهات و الآباء نعتا ای کما طابت
ذاتک بالوصفیة من الکمال الاعلی کذلک طاب نسبک فلم یکن فی
امهاتک من لدن حواء الی امک آمنة و لا فی آبائک من لدن آدم
الی ابیک عبد الله الا من هو مصطفی مختار و شاهد [illegible]

ابن عباس و قال غریب جدا لما بلغ ولد معد بن عدنان اربعین رجلا
وقعوا فی عسکر موسی فانتهبوه فدعا علیهم موسی قال یا رب هؤلاء
ولد معد قد اغاروا علی عسکری فاوحی الله تعالی الیه یا موسی
لا تدع علیهم فان منهم النبی الامی النذیر البشیر خیرتی و منهم الامة
المرحومة امة محمد الذین یرضون من الله بالیسیر من الرزق و یرضی
منهم بالقلیل من العمل فیدخلهم الجنة بقول لا اله الا الله لان
نبیهم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب المتواضع فی هیبته المجتمع له
اللب فی سکوته ینطق بالحکمة و یستعمل الحلم اخرجته من خیر جیل
من امته قریش ثم اخرجته من هاشم صفوة قریش فهو خیر الی خیر
یصیر و امته الی خیر یصیرون طب عن ابی امامة و نیز در کنز العمال
گفته ما ولدتنی بغی قط منذ خرجت من صلب آدم و لم تزل تنازعنی
الامم کابرا عن کابر حتی خرجت من افضل حیین من العرب هاشم
و زهرة ابن عساکر عن ابی هریرة و نیز در کنز العمال گفته ان الله عز و جل اختار
العرب فاختار کنانة من العرب و اختار قریشا من کنانة و اختار بنی هاشم
من قریش و اختارنی من بنی هاشم ابن سعد عن عبد الله بن عمیر
مرسلا ان الله تعالی اختار العرب فاختار منهم کنانة او النضر بن کنانة ثم
اختار منهم قریشا و اختار من قریش بنی هاشم ابن سعد و حسنه عن محمد
بن علی معضلا قال لی جبرئیل قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد
رجلا افضل من محمد و قلبت مشارق الارض و مغاربها فلم اجد
بنی اب افضل من بنی هاشم الحاکم فی الکنی و ابن عساکر عن عائشة
و صح قسم الله عز و جل الارض نصفین فجعلنی فی خیرهما ثم قسم النصف
علی ثلثة فکنت فی خیر ثلث ثم اختار العرب من الناس ثم اختار قریشا
من العرب ثم اختار بنی هاشم من قریش ثم اختار بنی عبد المطلب

من بنی

البخاری بعثت من خیر قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی
کنت منه وحدیث مسلم ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی
قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم
وحدیث الترمذی بسند حسن ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیر فرقهم
ثم تخیر القبائل فجعلنی فی خیر قبیلة ثم تخیر البیوت فجعلنی فی خیر بیوتهم
فانا خیرهم نفسا ای روحا وذاتا وخیرهم بیتا ای اصلا وحدیث الطبرانی
ان الله اختار الخلق فاختار منهم بنی آدم ثم اختار من بنی آدم
فاختار منهم العرب ثم اختارنی من العرب فلم ازل خیارا من خیار الا
من احب العرب فبحبی احبهم ومن ابغض العرب فببغضی ابغضهم وا علم ان
ولد آدم ولدله من حوا اربعین ولدا فی عشرین بطنا الا شیث وصیة
فانه ولد منفردا کرامة لکون نبینا محمد صلی الله علیه وسلم من نسله
ثم لما توفی وصی بنیه بوصیة ابیه له ان لا یضع هذا النور الذی
بجبهة آدم ثم انتقل الی شیث الا فی المطهرات من النساء ولم تزل
هذه الوصیة معمولا بها فی القرون الی ان وصل ذلک النور الی جبهة
عبد المطلب ثم ولده عبد الله فطهر الله هذا البیت الشریف من سفاح
الجاهلیة کما ورد فی الاحادیث کحدیث فی سنن البیهقی ما ولدنی
من سفاح الجاهلیة شیء ما ولدنی الا نکاح الاسلام وروی ابن سعد
وابن عساکر عن محمد بن السائب الکلبی عن ابیه قال کتبت للنبی صلی الله
علیه وسلم مائة ام فما وجدت فیهن سفاحا ولا شیئا مما کان فی امر
الجاهلیة والطبرانی وابو نعیم وابن عساکر خرجت من نکاح لم اخرج
من سفاح من لدن آدم الی ان ولدنی ابی وامی ولم یصبنی من سفاح
اهل الجاهلیة شیء وابو نعیم لم یلتق ابوای قط علی سفاح لم یزل الله
ینقلنی من الاصلاب الطیبة الی الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا ینشعب

شعبتان

شعبتان الا کنت فی خیرهما وابن مردویه قرأ صلی الله علیه وسلم لقد جاءکم
رسول من انفسکم ای بفتح الفاء وقال انا انفسکم نسبا وصهرا وحسبا
لیس فی آبائی من لدن آدم سفاح کلنا نکاح وحسین دیار بکری در خمیس گفته
وفی الصفوة عن واثلة بن الاسقع ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال ان الله عز وجل اصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من بنی
اسمعیل کنانة واصطفی من کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم
واصطفانی من بنی هاشم انفرد باخراجه مسلم وعلی بن ابراهیم الحلبی
در انسان العیون گفته ومما یدل علی شرف هذا النسب ایضا ما جاء عن
عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنه ان الله اختار العرب علی الناس
واختارنی علی من انا منه من اولئک العرب وما جاء عن واثلة
بن الاسقع رضی الله تعالی عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول ان الله اصطفی قریشا من کنانة واصطفی
من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم اقول وجاء بلفظ آخر عن
واثلة بن الاسقع وهو ان الله اصطفی من ولد آدم ابراهیم علیهما السلام
واتخذه خلیلا واصطفی من ولد ابراهیم اسمعیل ثم نزار ثم اصطفی من ولد
نزار مضر ثم اصطفی من ولد مضر کنانة ثم اصطفی من کنانة قریشا
ثم اصطفی من قریش بنی هاشم ثم اصطفی من بنی هاشم عبد المطلب
ثم اصطفانی من بنی عبد المطلب والله اعلم قال وفی روایة ان الله اصطفی
من ولد ابراهیم اسمعیل واصطفی من ولد اسمعیل کنانة واصطفی من
بنی کنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی
هاشم وما جاء عن جعفر بن محمد عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اتانی جبرئیل فقال یا محمد ان الله بعثنی فطفت شرق
الارض ومغربها وسهلها وجبلها فلم اجد حیا خیرا من مضر ثم امرنی

احادیث دال بر افضلیت بنی هاشم از قریش بلکه از بنی اسمعیل
ص ۳۹ / ۳۴۴ جزء اول
باب نسبه الشریف
احادیث افضلیت بنی هاشم در انسان العیون
ثم اصطفی من ولد اسمعیل

فطفت فی کنانة فلم اجد حیا خیرا من قریش ثم امرنی فطفت فی قریش فلم اجد حیا خیرا من بنی هاشم ثم امرنی ان اختار فی انفسهم ای اختار نفسا من انفسهم فلم اجد نفسا خیرا من نفسک انتهی ای و فی الوفاء عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فی قوله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم قال لیس من العرب قبیلة الا ولدت النبی صلی الله علیه وسلم مضریها و ربیعها و یمانیها و عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله خلق الخلق فاختار من الخلق بنی آدم و اختار من بنی آدم العرب ثم اختار من العرب مضر و اختار من مضر قریشا و اختار من قریش بنی هاشم و اختارنی من بنی هاشم فانا خیار من خیار الی خیار انتهی و قوله و اختار من مضر قریشا یدل علی ان مضر لیس جماع قریش والا کانت اولاده کلها قریشا و عن ابی هریرة بر ضعف سند حسنه الحافظ العراقی ان الله حین خلق الخلق بعث جبرئیل فقسم الناس قسمین قسم العرب قسما و قسم العجم قسما و کانت خیرة الله فی العرب ثم قسم العرب قسمین فقسم الیمن قسما و قسم مضر قسما و کانت خیرة الله فی مضر و قسم مضر قسمین فکانت قریش قسما و کانت خیرة الله فی قریش ثم اخرجنی من خیار من انا منه فال اصحهم و ما جاء فی فضل قریش فهو ثابت لبنی هاشم والمطلب لانهم اخص و ما ثبت للاعم یثبت للاخص ولا عکس و فی الشفاء عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله سبحانه و تعالی قسم الخلق قسمین فجعلنی من خیرهم قسما فذلک قوله تعالی اصحاب الیمین و اصحاب الشمال فانا من اصحاب الیمین و انا خیر اصحاب الیمین ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا فذلک قوله تعالی اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة والسابقون السابقون فانا خیر السابقین

[illegible]

ثم

ثم جعل الاثلاث قبائل فجعلنی من خیرها قبیلة و ذلک قوله تعالی وجعلناکم شعوبا و قبائل الآیة فانا اتقی ولد آدم و اکرمهم علی الله تعالی ولا فخر و جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا ولا فخر فذلک قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الآیة هذا کلام الشفاء فلیتامل و نیز در انسان العیون گفته عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما خیر العرب مضر و خیر مضر عبد مناف و خیر بنی عبد مناف بنو هاشم و خیر بنی هاشم بنو عبد المطلب و الله ما افترق فرقتان منذ خلق الله تعالی آدم الا کنت فی خیرهما اول و فی لفظ آخر عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله حین خلقنی جعلنی من خیر خلقه ثم حین خلق القبائل جعلنی من خیرهم قبیلة و حین خلق الانفس جعلنی من خیر انفسهم ثم حین خلق البیوت جعلنی من خیر بیوتهم فانا خیرهم بیتا و انا خیرهم نسبا و فی لفظ آخر عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قسم الخلق قسمین فجعلنی فی خیرهم قسما ثم جعل القسمین اثلاثا فجعلنی فی خیرها ثلثا ثم جعل الثلث قبائل فجعلنی فی خیرها قبیلة ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی فی خیرها بیتا و تقدم عن الشفاء مثل ذلک مع زیادة الاستدلال بالآیات و تقدم الامر بالتامل فی ذلک والله اعلم و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم بیرون آمدم از نکاح و بیرون نیامده ام از سفاح از گاه آدم علیه السلام تا آنکه بزائید مرا پدر و مادر من نرسید مرا از سفاح جاهلیت چیزی و در حدیث دیگر آمده که فرمود همیشه بود خدای تعالی که نقل میکرد مرا از اصلاب طیبه بارحام طاهره مصفا و مهذب منشعب نمی شد دو شعبه مگر آنکه بودم من در بهترین از دو شعبه و نیز در مدارج گفته و ابو نعیم در دلائل ذکر کرده از عائشه

[illegible] ثلث اول
باب نسبه الشریف

... مدارج النبوة عبد الحق ...

از رسول خدا از جبرئیل که گفت گشتم مشارق ارض ومغارب او را پس ندیدم
هیچ مردی را فاضلتر از محمد وندیدم پسران هیچ مردی را فاضلتر از بنی هاشم
ودر صحیح بخاری از ابی هریره آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برانگیخته شده ام من از خیر قرون بنی آدم قرنی بعد از قرنی تا پیدا شدم از قرنی
که در وهستم ودر صحیح مسلم آمده که فرمود آنحضرت بدرستی که برگزید خدای تعالی کنانه
از اولاد اسمعیل علیه السلام وبرگزید قریش را از کنانه وبرگزید از قریش بنی هاشم
وبرگزید مرا از بنی هاشم وقطع نظر از این احادیث وروایات کثیره حسب افادت
علمای عالی درجات نسب شریف جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم افضل
انواع شرف احسابست وافضلیت نسب آنحضرت مثبت نهایت افضلیت آن صفوه
انبیای انجاب صلی الله علیه وآله الاطیاب بانفح مسک وطاب طاب پس
اشرفیت نسب جناب امیر المومنین علیه السلام هم مثبت کمال افضلیت آنحضرت باشد
وچون اغیار از این فضیلت جلیله الفخار شرفه المنار براحل قاصیه دور افتاده
وحرمان شان از مداناه این مکرمت فخیمه ومنقبت عظیمه در کمال ظهور پس در
افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام ریبی نماند وبعد ملاحظه انضمام دیگر
فضائل ومآثر عالیه ومحامد ومناقب سامیه یقین افضلیت آنحضرت باقصای
مدارج واعلای مراتب فائز می گردد قسطلانی در مواهب لدنیه گفته ثم اعلم
انه علیه الصلوة والسلام لم یشرکه فی ولادته من ابویه اخ او
اخت لانتهاء صفوتهما الیه وقصور نسبهما علیه لتکون مختصا
بنسب جعله الله تعالی للنبوة غایة ولتمام الشرف نهایة وانت
اذا اختبرت حال نسبه الشریف وعلمت طهارة مولده تیقنت انه
هو سلالة آباء کرام فهو صلی الله علیه وسلم النبی العربی الابطحی
الحرمی الهاشمی القرشی نخبة بنی هاشم المختار المنتخب من خیر بطون
العرب واعرقها فی النسب واشرفها فی الحسب وانضرها عودا واطولها

عمودا واطیبها ارومة واعزها جرثومة وافصحها لسانا واوضحها
بیانا وارجحها میزانا واصحها ایمانا واعزها نفرا واکرمها معشرا من قبل
ابیه وامه ومن اکرم بلاد الله علیه وعلی عباده وسیوطی در مقامات
خود گفته المقامة السندسیة لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه
ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم بنی شرف قدره علی
وبرهانه جلی خیر الخلیقة اما وابا واذکاهم حسبا ونسبا خلق الله
لاجله الکونین واقربه من کل مومن العینین وجعله نبی الانبیاء
وآدم منجدل فی طینته وکتب اسمه علی العرش علاما بمزیته
عنده وفضیلته وتوسل به آدم فتاب علیه واخبره انه لولاه
ما خلقه وناهیک بها مزیة لدنیه نبی خص بالتقدیم قدما
وآدم بعد فی طین وماء کریم بالحباء من راحتیه یجود وفی المحیا
بالحیاء ومن خصائصه فیما ذکر الغزالی وغیره ان الله ملکه الجنة
واذن له ان یقطع منها من یشاء ما یشاء واعظم بذلک منه
وخصه بطهارة النسب تعظیما لشانه وحفظ آباءه من الدنس
تتمیما لبرهانه وجعل کل اصل من اصوله خیر اهل زمانه کما
قال فی حدیث البخاری الذی تقطع بصدوره من فیه بعثت من خیر
قرون بنی آدم قرنا فقرنا حتی کنت من القرن الذی کنت فیه وقال
علیه السلام انا انفسکم نسبا وصهرا وحسبا لم یزل الله ینقلنی
من الاصلاب الطیبة الی الارحام الطاهرة مصفی مهذبا لا تنشعب
شعبتان الا کنت فی خیرهما فانا خیرکم نفسا وخیرکم آباء واجداد
یقول صاحب البردة ان یکون له فی عرصات القیمة عدة
وبدا للوجود منک کریم من کریم آباؤه کرماء نسب تحسب العلا بحلاه
قلدتها نجومها الجوزاء حبذا عقد سودد وفخار انت فیه الیتیمة العصماء

وجه سیوطی بلال ... نسب جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم در مقامات خود

وينظم في سلك هذه الدرر قول حافظ العصر ابي الفضل ابن حجر * نبي الهدى المختار من آل هاشم * فعن فخرهم فليقصر المتطاول * تنقل في اصلاب قوم تشرفوا * به مثل ما للبدر تلك المنازل * وحلبی در انسان العیون گفته والى شرف هذا النسب يشير صاحب الهمزية رحمه الله تعالى بقوله وبدا للوجود منك كريم * من كريم اباؤه كرماء * نسب تحسب العلى بحلاه * قلدتها نجومها الجوزاء * حبذا عقد سودد وفخار * انت فيه اليتيمة العصماء * اى ظهر لهذا العالم منك كريم اى جامع لكل صفة كمال و هذا على حد قولهم لى من فلان صديق حميم وذلك الكريم الذى ظهر وجد من اب كريم سالم من نقص الجاهلية اباؤه الشامل للامهات جميعهم كرماء اى سالمون من نقائص الجاهلية اى ما يعد في الاسلام نقصا من اوصاف الجاهلية وهذا نسب لا اجل منه ولجلالته اذا تاملته تظن بسبب ما تحلى به من الكمالات اى معاليها جعلت الجوزاء نجومها التى يقال لها نطاق الجوزاء قلادة لتلك المعالى وهذه القلادة نعم هى قلادة سيادة وتمدح موصوفة بانك في تلك القلادة الدرة اليتيمة التى لا مشابه لها المحفوظة عن الاعين لجلالتها لا يقال شمول الاباء للامهات لا يناسب قوله نسب لان النسب الشرعى في الاباء خاصة لانا نقول المراد بالنسب ما يعم اللغوى ويقال سلامة اباءه من النقائص انما هو من حيث ابوته اى كونه متفرعا عنهم وذلك يستلزم ان تكون امهاته كذلك وسياق لم ازل انقل من اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات وسياق الكلام على ذلك مستوفى وقد قال الماوردى في كتاب اعلام النبوة واذا اختبرت حال نسبه صلى الله عليه وسلم وعرفت طهارة مولده صلى الله عليه وسلم علمت انه سلالة اباء كرام ليس فيهم مسترذل بل كلهم سادة قادة وشرف النسب

وطهارة المولد من شروط النبوة هذا كلامه ومن كلام عمه ابى طالب اذا اجتمعت يوما قريش لمفخر * فعبد مناف سرها وصميمها * وان حصلت انساب عبد منافها * ففى هاشم اشرافها وقديمها * وان فخرت يوما فان محمدا * هو المصطفى من سرها وكريمها * بالرفع عطفا على المصطفى وسر القوم وسطهم فاشرف القوم قومه واشرف القبائل قبيلته واشرف الافخاذ فخذه و ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد الاصفهانى بعد ذکر احادیث فضیلت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بطیب ولادت و حسب و نسب در دلائل النبوة گفته وجه الدلالة في هذه الفضيلة ان النبوة ملك وسياسة عامة وذلك قوله تعالى ام يحسدون الناس على ما اتاهم الله من فضله فقد اتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما والملك في ذوى الاحساب والاخطار من الناس وكل ما كان خصال فضله اوفر كانت الرعية بالانقياد اليه اسمح والى طاعته مطيعه اسرع واذا كان في الملك وفي توابعه نقيصة نقص عدد اتباعه ورعيته ففى اختيار الله له ان امده بكل ما بالملوك اليه الحاجة ليدعوا الناس الى اتباعه ولذلك قالوا يا شعيب ما نفقه كثيرا مما تقول وانا لنراك فينا ضعيفا ولولا رهطك لرجمناك الاية وقال فرعون لموسى ام انا خير من هذا الذى هو مهين ولا يكاد يبين فازرى فرعون به ليثبط بذلك القوم عن اتباعه حتى شكا موسى الى الله تعالى وساله ان يحل العقدة من لسانه ليفقهوا قوله فقال واخى هرون هو افصح منى لسانا فارسله معى ردءا يصدقنى فدل ذلك على ان الملك لا يصلح الا في اهل الكمال والمهابة وهاتان الخصلتان لا توجدان في غير ذوى الاحساب فجعل الله لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم من الحظ اوفرها

ومن اسمّها واوفاها واكثرها فلذلك قال فانا من خيار الى خيار وجعله ايضا من افضل البقاع مولداً ومسكناً ومخرجاً البقعة التى افترض الله على كل الموحدين من المستطيعين حجه فكان لهذا ايضا افضلهم نفساً وحسباً وداراً ولذلك سال هرقل اباسفين بن حرب عن حسبه فقال كيف حسبه فيكم فقالوا هو من اوسطنا حسبا فقال له هرقل كذلك الانبيآء وسيوطى در خصائص بعد ذكر احاديث سابقه گفته قال ابو نعيم وجه الدلالة على نبوته من هذه الفضيلة ان النبوة ملك وسياسة عامة والملك فى ذوى الاحساب والاخطار من الناس لان ذلك ادعى الى انقياد الرعية له واسرع الى طاعته ولذلك سال هرقل اباسفيان كيف نسبه فيكم قالوا هو فينا ذو نسب فقال هرقل وكذلك الرسل تبعث فى نسب قومها قاضى عياض در شفا گفته الباب الثانى فى تكميل الله تعالى له المحاسن خَلقاً وخُلقاً وقرانه جميع الفضائل الدينية والدنيوية فيه نسقاً اعلم ايها المحب لهذا النبى الكريم الباحث عن تفاصيل جمل قدره العظيم ان خصال الجلال والكمال فى البشر نوعان ضرورى دنيوى اقتضته الجبلة وضرورة الحياة الدنيا ومكتسب دينى وهو ما يحمد فاعله ويقرب الى الله زلفى ثم هى على فنين ايضا منها ما يتخلص لاحد الوصفين ومنها ما يتمازج ويتداخل فاما الضرورى المحض فما ليس للمرء فيه اختيار ولا اكتساب مثل ما كان فى جبلته من كمال خلقته وجمال صورته وقوة عقله وصحة فهمه وفصاحة لسانه وقوة حواسه واعضائه واعتدال حركاته وشرف نسبه وعزة قومه وكرم ارضه ويلحق به ما تدعوه ضرورة حياته اليه من غذائه ونومه وملبسه ومسكنه ومنكحه وماله وجاهه وقد تلحق

هذه الخصال الاخرة بالاخروية اذا قصد به التقوى ومعونة البدن على سلوك طريقها وكانت على حدود الضرورة وقوانين الشريعة فاما المكتسبة الاخروية فالاخلاق العلية والاداب الشرعية من الدين والعلم والحلم والصبر والشكر والعدل والزهد والتواضع والعفة والعفو والجود والشجاعة والحياء والمروة والصمت والتؤدة والوقار والرحمة وحسن الادب والمعاشرة واخواتها وهى التى جماعها حسن الخلق وقد يكون من هذه الاخلاق ما هو فى الغريزة واصل الجبلة لبعض الناس وبعضهم لا تكون فيه فيكتسبها ولكنه لا بد ان يكون من اصولها فى اصل الجبلة شعبة كما سنبينه ان شاء الله تعالى وتكون هذه الاخلاق دنيوية اذا لم يرد بها وجه الله تعالى والدار الاخرة ولكنها كلها محاسن وفضائل باتفاق اصحاب العقول السليمة وان اختلفوا فى موجب حسنها وتفضيلها فصل اذا كانت خصال الكمال والجلال ما ذكرناه ووجدنا الواحد منا يشرف بواحدة منها او اثنتين ان اتفقت له فى كل عصر اما من نسب او جمال او قوة او علم او حلم او شجاعة او سماحة حتى يعظم قدره وتضرب باسمه الامثال ويتقرر له بالوصف بذلك فى القلوب اثرة وعظمة وهو منذ عصور خوال رمم بوال فما ظنك بعظيم قدر من اجتمعت فيه كل هذه الخصال الى ما لا ياخذه عد ولا يعبر عنه مقال ولا ينال بكسب ولا حيلة الا بتخصيص الكبير المتعال من فضيلة النبوة والرسالة والخلة والمحبة والاصطفاء والاسراء والروية والقرب والدنو والوحى والشفاعة والوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة والمقام المحمود والبراق والمعراج والبعث الى الاحمر والاسود والصلوة بالانبياء والشهادة بين الانبياء

والامم وسیادة ولد آدم ولواء الحمد والبشارة والنذارة والمکانة عند ذی العرش والطاعة ثم والامانة والهدایة ورحمة للعالمین واعطاء الرضی والسؤل والکوثر وسماع القول واتمام النعمة والعفو عما تقدم وما تأخر وشرح الصدر ووضع الوزر ورفع الذکر وعزة النصر ونزول السکینة والتایید بالملائکة وایتاء الکتاب والحکمة والسبع المثانی والقرآن العظیم وتزکیة الامة والدعاء الی الله والملائکة والحکم بین الناس بما اراه الله تعالی ووضع الاصر والاغلال عنهم والقسم باسمه واجابة دعوته وتکلیم الجمادات والعجم واحیاء الموتی واسماع الصم ونبع الماء من بین اصابعه وتکثیر القلیل وانشقاق القمر ورد الشمس وقلب الاعیان والنصر بالرعب والاطلاع علی الغیب وظل الغمام وتسبیح الحصا وابراء الآلام والعصمة من الناس الی ما لا یحویه محفل ولا یحیط بعلمه الا مانحه ذلک ومفضله به لا اله غیره الی ما اعد له فی الدار الآخرة من منازل الکرامة ودرجات القدس ومراتب السعادة والحسنی والزیادة التی تقف دونها العقول ویحار دون ادانیها الوهم

دوم آنکه شاه ولی الله در ازالة الخفا بعد ذکر واقعه وفات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفته بعد ازان در ان حالت پیش شد اعظم اختلافی که پیش آمد اجتماع انصار بود در سقیفه بنی ساعده بقصد بیعت سعد بن عباده واین همان اختلافست که اگر بر دست حضرت صدیق وفاروق دفع آن نمی‌شد سل سیف بمیان می‌آمد ودین از هم می‌پاشید وحضرت صدیق وفاروق در سقیفه حاضر شدند وبسیف بیان قطع آن اختلاف نمودند ورواة علم در نقل این بیان قاطع مختلف اند هر یکی چیزی حفظ کرده وچیزی ترک نموده ودرین محل روایتی چند بر نگارم تا قصه منقح گردد والی ان قال اما روایة ابی سعید الخدری قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم

قام خطباء الانصار فجعل الرجل منهم یقول یا معشر المهاجرین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استعمل رجلا منکم قرن معه رجلا منا فنری ان یلی هذا الامر رجلان احدهما منکم والآخر منا قال فتتابعت خطباء الانصار علی ذلک فقام زید بن ثابت فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من المهاجرین فان الامام یکون من المهاجرین ونحن انصاره کما کنا انصار رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام ابو بکر فقال جزاکم الله خیرا یا معشر الانصار وثبت قائلکم ثم قال والله لو فعلتم غیر ذلک لما صالحتکم اخرجه ابن ابی شیبة ازین روایت ظاهرست که زید بن ثابت استدلال کرده بر انحصار خلافت در مهاجرین باین امر که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از مهاجرین بوده پس باید که خلیفه نیز از مهاجرین باشد پس بمقابله همین تقریر میگوییم که چون جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از بنی هاشم بود باید که خلیفه نیز از بنی هاشم باشد وچون بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم افضل بنی هاشم جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده خلافت آنحضرت منحصر باشد پس قرب نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثبت امامت بلا فاصله آنحضرت باشد

سوم آنکه حضرت عتیق در معرض بیان انحصار امارت وخلافت در قریش اشرفیت ایشان از روی نسب وار ذکر کرده وباین حجت انصار را عاجز وساکت وخاموش وصامت گردانیده وجمیع حاضرین از مهاجرین وانصار بر ورود این لب نگشودند بلکه بمفاد آن طریق انقیاد وتسلیم وبیعت عتیق پیمودند وظاهرست که اشرفیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از روی نسب وار نسبت جمیع مهاجرین وانصار ثابت ومتحقق نیست پس بافاده حضرت عتیق انحصار خلافت در ذات سراپا برکات جناب امیر المؤمنین علیه السلام بکمال اولویت ظاهر وباهر گردید ثم انه بلغنی ان قائلا منکم یقول والله لو مات عمر بایعت فلانا

فلا یغترن امرؤ أن یقول انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا وانها
قد کانت کذلک ولکن الله وقی شرها ولیس فیکم من تقطع الاعناق
الیه مثل ابی بکر من بایع رجلا من غیر مشورة من المسلمین فلا یبایع
هو ولا الذی تابعه تغرة ان یقتلا وانه قد کان من خیرنا حین
توفی الله نبیه ان الانصار خالفونا واجتمعوا باسرهم فی سقیفة بنی
ساعدة وخالف عنا علی والزبیر ومن معهما واجتمع المهاجرون الی
ابی بکر رضی الله عنه فقلت لابی بکر یا ابا بکر انطلق بنا الی اخواننا
هؤلاء من الانصار فانطلقنا نریدهم فلما دنونا منهم لقینا منهم رجلان
صالحان فذکرا ما تمالأ علیه القوم فقالا این تریدون یا معشر المهاجرین
فقلنا نرید اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا علیکم ان لا تقربوهم
اقضوا امرکم فقلت والله لنأتینهم فانطلقنا حتی اتیناهم فی سقیفة
بنی ساعدة فاذا رجل مزمل بین ظهرانیهم فقلت من هذا قالوا هذا
سعد بن عبادة فقلت ماله قالوا یوعک فلما جلسنا قلیلا تشهد
خطیبهم فاثنی علی الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فنحن انصار الله وکتیبة
الاسلام وانتم معاشر المهاجرین رهط وقد دفت دافة من قومکم
فاذا هم یریدون ان یختزلونا من اصلنا وان یحضنونا من الامر
فلما سکت اردت ان اتکلم وکنت زورت مقالة اعجبتنی ارید ان اقدمها
بین یدی ابی بکر وکنت اداری منه بعض الحد فلما اردت ان اتکلم
قال ابو بکر علی رسلک فکرهت ان اغضبه فتکلم ابو بکر فکان هو
احلم منی واوقر والله ما ترک من کلمة اعجبتنی فی تزویری الا قال
فی بدیهته مثلها او افضل منها حتی سکت فقال ما ذکرتم فیکم
من خیر فانتم له اهل ولن یعرف هذا الامر الا لهذا الحی من قریش
هم اوسط العرب نسبا ودارا وقد رضیت لکم احد هذین الرجلین

فبایعوا

فبایعوا ایهما شئتم فاخذ بیدی وبید ابی عبیدة بن الجراح وهو جالس
بیننا فلم اکره مما قال غیرها کان والله ان اقدم فتضرب عنقی لا یقربنی ذلک
من اثم احب الی من ان اتامر علی قوم فیهم ابو بکر اللهم الا ان تسول لی نفسی
عند الموت شیئا لا اجده الآن فقال قائل من الانصار انا جذیلها المحکک
وعذیقها المرجب منا امیر ومنکم امیر یا معشر قریش فکثر اللغط وارتفعت الاصوات
حتی فرقت من الاختلاف فقلت ابسط یدک یا ابا بکر فبسط یده فبایعته
وبایعه المهاجرون ثم بایعته الانصار ونزونا علی سعد بن عبادة
فقلت قتل الله سعد بن عبادة قال عمر وانا والله ما وجدنا فی
ما حضرنا من امر اقوی من مبایعة ابی بکر خشینا ان فارقنا القوم
ولم تکن بیعة ان یبایعوا رجلا منهم بعدنا فاما بایعناهم علی
ما لا نرضی واما نخالفهم فیکون فساد فمن بایع رجلا علی غیر مشورة
من المسلمین فلا یبایع هو ولا الذی تابعه تغرة ان یقتلا وابن هشام
در سیر خود از عمر نقل نموده که او گفت ثم انه قد بلغنی ان فلانا قال والله
لو قد مات عمر بن الخطاب لقد بایعت فلانا فلا یغرن امرأ ان یقول
ان بیعة ابی بکر کانت فلتة فتمت وانها قد کانت کذلک الا ان الله
قد وقی شرها ولیس فیکم من تنقطع الاعناق الیه مثل ابی بکر فمن
بایع رجلا عن غیر مشورة من المسلمین فانه لا بیعة له هو ولا الذی
بایعه تغرة ان یقتلا انه کان من خیرنا حین توفی الله نبیه صلی الله
علیه وسلم ان الانصار خالفوا فاجتمعوا باشرافهم فی سقیفة بنی
ساعدة وتخلف عنا علی بن ابی طالب والزبیر بن العوام ومن معهما
واجتمع المهاجرون الی ابی بکر فقلت لابی بکر انطلق بنا الی اخواننا
هؤلاء من الانصار فانطلقنا نؤمهم حتی لقینا منهم رجلان صالحان
فذکرا لنا ما تمالأ علیه القوم وقالا این تریدون یا معشر المهاجرین

فقلنا تريد اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا فلا عليكم ان لا تقربوهم يا معشر المهاجرين اقضوا امركم قال قلت والله لناتينهم فانطلقنا حتى اتيناهم في سقيفة بني ساعدة فاذا بين ظهرانيهم رجل مزمل فقلت من هذا قالوا سعد بن عبادة فقلت ماله قالوا وجع فلما جلسنا تشهد خطيبهم فاثنى على الله بما هو له اهل ثم قال اما بعد فنحن انصار الله وكتيبة الاسلام وانتم يا معشر المهاجرين رهط منا وقد دفت دافة من قومكم قال واذا هم يريدون ان يختازونا من اصلنا ويغصبونا الامر فلما سكت اردت ان اتكلم وقد زوّرت في نفسي مقالة قد اعجبتني اريد ان اقدمها بين يدي ابي بكر وكنت اداري منه بعض الحد فقال ابو بكر على رسلك يا عمر فكرهت ان اغضبه فتكلم وهو كان اعلم مني واوقر فوالله ما ترك من كلمة اعجبتني من تزويري الا قال في بديهته او مثلها او افضل حتى سكت قال اما ما ذكرتم فيكم من خير فانتم له اهل ولن تعرف العرب هذا الامر الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم واخذ بيدي وبيد ابي عبيدة بن الجراح وهو جالس بيننا ولم اكره شيئا مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك الى اثم احب الي من ان اتامر على قوم فيهم ابو بكر قال فقال قائل من الانصار انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر قريش قال فكثر اللغط وارتفعت الاصوات حتى تخوفت الاختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته ثم بايعه المهاجرون ثم بايعه الانصار ونزونا على سعد بن عبادة فقال قائل منهم قتلتم سعد بن عبادة قال فقلت قتل الله سعد بن عبادة قال ابن اسحاق قال الزهري اخبرني عروة بن الزبير ان

يغتصبونا

وهمّا قال ابي بكر ان يكون قريش اوسط العرب نسبا ودارا اعلى الخاصّا الخلافة منهم كما بالسيرة لابن هشام

احد الرجلين الذين لقوا من الانصار حين ذهبوا الى السقيفة عويم بن ساعدة والاخر معن بن عدي اخو بني العجلان فاما عويم بن ساعدة فهو الذي بلغنا انه قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم من الذين قال الله عز وجل لهم فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المتطهرين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم المرء منهم عويم بن ساعدة واما معن بن عدي فبلغنا ان الناس بكوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفاه الله عز وجل وقالوا والله لوددنا انا متنا قبله انا نخشى ان نفتتن بعده قال معن بن عدي لكني والله ما احب اني مت قبله حتى اصدقه ميتا كما صدقته حيا فقتل معن يوم اليمامة شهيدا في خلافة ابي بكر يوم مسيلمة الكذاب
ومحمد بن جریر طبری در تاریخ کبیر از عمر نقل کرده که او در خطبه خود گفته ثم
انه بلغني ان قائلا منكم يقول لو قد مات امير المومنين بايعت فلانا فلا يغرن امرأ ان يقول ان بيعة ابي بكر كانت فلتة فقد كانت كذلك غير ان الله وقى شرها وليس منكم من تقطع اليه الاعناق مثل ابي بكر وانه كان خيرنا حين توفى الله نبيه ان عليا والزبير ومن معهما تخلفوا عنه في بيت فاطمة وتخلفت عنا الانصار باسرها واجتمع المهاجرون الى ابي بكر فقلت لابي بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا نؤمهم فلقينا رجلان صالحان قد شهدا بدرا فقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد اخواننا هؤلاء من الانصار قالا فارجعوا فاقضوا امركم بينكم فقلنا والله لناتينهم قال فاتيناهم وهم مجتمعون في سقيفة بني ساعدة قال واذا بين اظهرهم رجل مزمل قال قلت من هذا قالوا سعد بن عبادة قال قلت ما شانه قالوا وجع فقام رجل

منهم وقال الحمد لله اما بعد فنحن الانصار وكتيبة الاسلام وانتم
يا معشر قريش رهط نبينا وقد دفت الينا من قومكم دافة فلما
رأيتهم يريدون ان يختزلونا من اصلنا ويغصبونا الامر وقد كنت
زورت في نفسي مقالة اقدمها بين يدي ابي بكر وكنت اداري منه
بعض الحد وكان اوقر مني واحلم فلما اردت ان اتكلم قال على
رسلك وكرهت ان اغضبه فقام فحمد الله واثنى عليه فما ترك
شيئا كنت زورت في نفسي ان اتكلم به لو قد تكلمت الا جاء به
او باحسن منه وقال اما بعد يا معشر الانصار فانكم لا تذكرون
منكم فضلا الا وانتم له اهل وان العرب لن تعرف هذا الامر الا لهذا
الحي من قريش هم اوسط دارا ونسبا واني قد رضيت لكم احد هذين
الرجلين فبايعوا ايهما شئتم واخذ بيدي وبيد ابي عبيدة بن الجراح
واني والله ما كرهت من كلامه شيئا غير هذه الكلمة ان كنت اقدم
فتضرب عنقي فيما لا يقربني الى اثم احب الي من ان اومر على قوم فيهم ابو بكر
فلما قضى ابو بكر كلامه قام منهم رجل فقال انا جذيلها المحكك
وعذيقها المرجب منا امير ومنكم امير يا معشر قريش قال فارتفعت
الاصوات وكثر اللغط فلما اشفقت الاختلاف قلت لابي بكر ابسط
يدك فلابايعك فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون وبايعه
الانصار ثم نزونا على سعد حتى قال قائلهم قتلتم سعدا فقلت قتل الله
سعدا وانا والله ما وجدنا امرا هو اقوى من مبايعة ابي بكر خشينا
ان فارقنا القوم ولم يكن بيعة ان يحدثوا بعدنا بيعة فاما نتابعهم
على ما لا نرضى او نخالفهم فيكون فساد و ملا متقی در کنز العمال گفته
عن ابن عباس قال قال عمر بن الخطاب انه كان من خبرنا حين توفى الله
نبيه صلى الله عليه وسلم ان الانصار خالفوا واجتمعوا في سقيفة

بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير ومن معهما واجتمع المهاجرون
الى ابي بكر فقلت لابي بكر يا ابا بكر انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار فانطلقنا
نريدهم فلما دنونا منهم لقينا منهم رجلان صالحان فذكرا ما تمالا
عليه القوم فقالا اين تريدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد
اخواننا هؤلاء من الانصار فقالا لا عليكم ان لا تقربوهم اقضوا امركم
فقلت والله لناتينهم فانطلقنا حتى اتيناهم في سقيفة بني ساعدة
فاذا رجل مزمل بين ظهرانيهم فقلت من هذا قالوا سعد بن عبادة
فقلت ما له قالوا يوعك فلما جلسنا قليلا تشهد خطيبهم فاثنى
على الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فنحن انصار الله وكتيبة الاسلام
وانتم المهاجرون رهط منا وقد دفت دافة من قومكم فاذا انتم
تريدون ان تختزلونا من اصلنا وان تحضنونا من هذا الامر فلما سكت
اردت ان اتكلم زورت مقالة اعجبتني اريد ان اقدمها بين يدي ابي بكر
وكنت اداري منه بعض الحد فلما اردت ان اتكلم قال ابو بكر
على رسلك فكرهت ان اغضبه فتكلم ابو بكر وكان هو احلم مني
واوقر والله ما ترك من كلمة اعجبتني في تزويري الا قال في بديهته
مثلها او افضل منها حتى سكت قال ما ذكرتم من خير فانتم له اهل
ولن يعرف هذا الامر الا لهذا الحي من قريش هم اوسط العرب نسبا
ودارا وقد رضيت لكم احد هذين الرجلين فبايعوا ايهما شئتم واخذ
بيدي وبيد ابي عبيدة الجراح وهو جالس بيننا فلم اكره مما قال غيرها
كان والله ان اقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من اثم احب الي من
ان تامرني على قوم فيهم ابو بكر اللهم الا ان تسول الي نفسي عند الموت شيئا
لا اجده الآن فقال قائل الانصار انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب
منا امير ومنكم امير يا معشر قريش وكثر اللغط وارتفعت الاصوات

حتى فرقت من ان يقع اختلاف فقلت ابسط يدك يا ابا بكر فبسط يده فبايعته
وبايعه المهاجرون ثم بايعه الانصار ونزونا على سعد بن عبادة فقال
قائل منهم قتلتم سعدا فقلت قتل الله سعدا اما والله ما وجدنا فيما
حضرنا امرا هو اوفق من مبايعة ابي بكر خشينا ان فارقنا القوم ولم يكن
بيعة ان يحدثوا بعدنا بيعة فاما ان نتابعهم على ما لا نرضى واما ان
نخالفهم فيكون فيه فساد فمن بايع اميرا من غير مشورة المسلمين
فلا بيعة له ولا بيعة للذي بايعه تغرة ان يقتلا خ وابو عبيد في
الغريب ❊ حق چهارم آنکه ابو بکر انصار را دفع کرده بدعوی اقربیت خود
با جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واحتجاج بآن نموده بر احقیت خود
بر خلافت پس حسب احتجاج واستدلال ابی بکر جناب امیر المومنین علیه السلام
که بلاشبهه اقرب از ابی بکر ست اولی واحق بخلافت باشد محب الدین طبری در
ریاض نضره گفته وذکر موسی بن عقبة عن ابن شهاب ان ابا بکر
یوم السقیفة تشهد وانصت القوم فقال بعث الله نبیه بالهدی
ودین الحق فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم الى الاسلام
فاخذ الله بقلوبنا ونواصينا الى ما دعا اليه فكنا معشر المهاجرين
اول الناس اسلاما ونحن عشيرته واقاربه وذوو رحمه ونحن
اهل الخلافة واوسط الناس انسابا في العرب ولدتنا العرب
كلها فليس منهم قبيلة الا لقريش فيها ولادة ولن تصلح الا لرجل من
قريش هم اصبح الناس وجوها واسلطهم السنة وافضلهم قولا
فالناس لقريش تبع فنحن الامراء وانتم الوزراء وانتم يا معشر الانصار
اخواننا في كتاب الله وشركاؤنا في دين الله تعالى والتسليم الفضيلة
اخوانكم من المهاجرين واحق الناس ان لا تحسدوهم على خير اتاهم الله
اياه وانا ادعوكم الى احد رجلين ثم ذكر معنى ما قبله في حديث

ابن عباس

ابن عباس ثم قال فقالت الانصار والله ما نحسدكم على خير ساقه الله
اليكم وما احد من خلق الله تعالى احب الينا ولا اعز علينا ولا ارضى
عندنا منكم ونحن نشفق من بعد اليوم فلو جعلتم اليوم رجلا منكم
فاذا هلك اخترنا رجلا من الانصار فجعلناه مكانه فاذا هلك اخترنا
رجلا من المهاجرين فجعلناه مكانه كذلك ابدا كان ذلك اجدى
ان يشفق القرشي ان زاغ ان ينقض عليه الانصاري وان يشفق الانصاري
ان زاغ ان ينقض عليه القرشي قال عمر لا ينبغي هذا الامر ولا يصلح الا
لرجل من قريش ولن ترضى العرب الا به ولن تعرف الامارة الا له والله
ما يخالفنا احد الا قتلناه فقام حباب بن المنذر السلمي فقال منا
امير ومنكم امير انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب وقد دفت
علينا دافة ارادوا ان يختزلونا من اصلنا ويحضنونا من الامر وان
شئتم اعدناها جذعة قال فكثر القول حتى كاد ان يكون
بينهم في السقيفة حرب وتوعد بعضهم بعضا ثم تراد المسلمون
وعصم الله لهم دينهم فرجعوا بقول حسن فسلموا الامر واغضبوا
الشيطان فوثب عمر واخذ بيد ابي بكر وقام اسيد بن الحضير اخو بني
عبد الاشهل وبشير بن سعد يستبقون ليبايعوا فسبقهما عمر بايعاه
معا ووثب اهل السقيفة يبتدرون البيعة وسعد بن عبادة
مضطجع يوعك فازدحم الناس على بيعة ابي بكر فقال قائل من
الانصار اتقوا سعد بن عبادة ولا تطؤه فقال عمر اقتلوه قتله الله
وقال عمر ذلك بغضب فلما فرغ ابو بكر من البيعة رجع الى المسجد
فقعد على المنبر فبايعه الناس حتى امسى وشغلوا عن دفن
رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى كان آخر الليل من ليلة الثلثاء
ثم ذكر حديث دفنه والصلوة عليه صلى الله عليه وسلم خرجه

درین تقریر سراسر تحبیر رشک افزای عفران زار کشمیر که بسبب آن ثانی نحریر ستر ابا تزویر اظهار عجز و تقصیر مفضولیت و تشویر خود فرموده کما یظهر من روایة البخاری و ابن هشام و غیرهما هر چند داد کمال بلاغت و سلاطت و ذلاقت و رشاقت بیان داده و حسب ظاهر ابواب افحام و الزام انصار عالی مقام کشاده و ادله زاهره و براهین باهره و حجج قاهره و شواهد فاخره بر اولویت خود و انحصار خلافت در مهاجرین فرا روی مجمع سقیفه نهاده لیکن بعد اندک تامل ظاهر میشود که همه آن برای خدام عالی مقام او زهر قاتل و سم هلاهل بود که بسبب هر فقره از آن بنیان غیر مرصوص خلافت او و اخوین جنابش بآب سیده و محض نقش بر آب و نمایش سراب گردید که اگر بعد این مدت عمر اتباع ثلثه دماغهای خود سوزند و زمین و آسمان دوزند و نالهائی از زار آغاز ند و صداهای استغاثه بهر طرف بلند سازند و عرقهاریزند و فقتها انگیزند و اشکها ریزند و حبال انواع تزویر و تلبیس درمیان آویزند اصلا نفعی نرسانند و هرگز ایشان از بلاء ضلال و داء عضال اشکال نرهانند زیرا که ابوبکر بودن مهاجرین عشیره جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم و اقارب آنحضرت و صاحبان رحم آنحضرت بر انحصار خلافت در ایشان احتجاج و استدلال نموده و رد انصار باین حجت کرده و نیز باشرفیت نسب خود و مزید قرب و اتصال قریش بجمیع قبائل عرب و بودن قریش اصبح ناس از روی وجوه و اسلطیت السنه و افضلیت قحول شان در عرب تمسک نموده و ظاهرست که جمیع وجوه با و لویت تمام در ذات بابرکات وصی برحق علیه الاف التحیات و التسلیمات متحقق بوده و ابوبکر در همه آن کمتر و مفضول از وصی رسول بود پس تعین خلافت برای جناب امیر المومنین علیه السلام و بطلان خلافت ابی بکر از افاده خودش بکمال ظهور ثابت و محقق شد و لله الحمد علی ذلک و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود گفته و اتی عمر الخبر و اقبل الی منزل النبی صلی الله علیه فارسل الی ابی بکر و ابوبکر

فی الدار و علی بن ابی طالب فی جهاز رسول الله صلی الله علیه فارسل الی ابی بکر ان اخرج الیّ فارسل الیه انی مشتغل فارسل الیه انه قد حضر امر لا بد لک من حضوره اما علمت ان الانصار قد اجتمعت فی سقیفة بنی ساعدة یبایعون سعد بن عبادة و احسنهم مقالة من یقول منا امیر و منکم امیر فمضینا مسرعین فلقینا ابا عبیدة بن الجراح فتماشوا الیهم ثلثتهم فلقیهم عاصم بن عدی و عویم بن ساعدة فقالا لهم ارجعوا فانه لا یکون ما تریدون فقالوا لا نفعل فجاؤا وهم مجتمعون فقال عمر بن الخطاب اتیناهم و قد کنت زورت کلاما اردت ان اقوم به فیهم فلما ان وقعت الیهم ذهبت لابتدی النطق فقال لی ابو بکر رویدا حتی اتکلم ثم انطق بعد بما احببت فنطق فقال عمر فما شیء کنت اردت ان اقول الا و قد اتی به او زاد علیه قال عبد الله بن عبد الرحمن فبدأ ابو بکر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال ان الله بعث فینا رسولا شهیدا علی امته لیعبدوا الله و یوحدوه و هم یعبدون من دونه آلهة شتی و یزعمون انها لهم عند الله شافعة و لهم نافعة و انما هی من حجر منحوت و خشب منجور ثم قرأ یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و هم یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله و قالوا ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی فعظم علی العرب ان یترکوا دین آبائهم فخص الله المهاجرین الاولین من قومه بتصدیقه و الایمان به و المواساة له و الصبر معه علی شدة اذی قومهم لهم و لدینهم و کل الناس لهم مخالف زار علیهم فلم یستوحشوا القلة عددهم و شنف الناس لهم و اجماع قومهم علیهم فهم اول من عبد الله فی الارض و آمن به و بالرسول و هم اولیاؤه و عشیرته و احق الناس بهذا الامر

من بعده ولا ینازعکم فی ذلک الا ظالم وانتم یا معشر الانصار من لا ینکر فضلهم فی الدین ولا سابقتهم العظیمة فی الاسلام رضیکم الله انصارا لدینه وجعل الیکم هجرته وفیکم جلة ازواجه واصحابه فلیس بعد المهاجرین الاولین عندنا بمنزلتکم فنحن الامراء وانتم الوزراء لا تفاتون بمشورة ولا تقضی دونکم الامور ازین عبارت ظاهرست که صدیق اول در مقام دفع انصار از خلافت و امامت و اولویت مهاجرین بر آن اختصاص مهاجرین بتصدیق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان بآنجناب و مواسات برای آن عالی جناب و صبر بر شدت اذی کفار اقشار و عدم استیحاش از قلت عدد و بغض ارباب حسد و اجماع کفار اشرار بر مخالفت اخیار ذکر کرده و بعد ازان افاده نموده که مهاجرین اول کسانند که عبادت کردند حق تعالی را در ارض و ایمان آوردند باو تعالی شانه و برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مهاجرین اولیا و عشیره آنحضرت اند و بعد ذکر این وجوه که خلاصه آن احتجاج بقرابت ست احقیت مهاجرین بخلافت صراحة بیان کرده تا معلوم شود که بوجوه مذکوره مهاجرین احق اند بخلافت و امامت و حکومت و ریاست و برین هم اکتفا ننموده بصراحت تمام افاده کرده که کسی که منازعت مهاجرین در خلافت کند او ظالم یعنی ستمگار و ناهنجار و بدکردار و جفاکارست و چون بدیهی اولی ست که وجوهیکه حضرت عتیق برای مهاجرین عموما ثابت کرده باولویت تمام در ذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام متحقق بوده زیرا که آنحضرت بلا شبهه از جمیع مهاجرین اقرب بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و هم افضل ست و اسبق از جمیع مهاجرین در اختصاص بتصدیق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان بآنحضرت و مواسات آنجناب و صبر با آنجناب بر شدت

[illegible]

اذای کفار و عدم استیحاش از قلت عدد ارباب دیانت و بغض و عداوت ارباب کفر و ضلالت و اجماع معاندین و اضغان حاقدین از دین و آنجناب اول کسی ست که عبادت کرده حق تعالی را با جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم پس حسب ارشاد باسداد عتیق والانژاد کسی که باوجود آنحضرت متقمص قمیص خلافت و امامت گردید و مسمی شد برئیس و حاکم بلاشبهه معاند ظالم و جائر غاشم بوده و الله یحق الحق بکلماته و اولیت اسلام و ایمان جناب امیر المومنین علیه السلام از احادیث و اخبار بسیار هویدا ست از انجمله حدیثی که آنرا ابو یعلی احمد بن علی الموصلی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و موفق بن احمد المعروف باخطب خوارزم و علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر و ابو الخیر الحاکمی و محمد بن یوسف گنجی و سید شهاب الدین احمد و ابراهیم بن عبد الله احمد بن عبد الله ابو نعیم الاصبهانی در حلیة الاولیا فرموده حدثنا ابراهیم بن احمد بن محمد بن ابی حصین ثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا خلف بن خالد العبدی البصری ثنا بشر بن ابراهیم الانصاری عن ثور بن یزید عن خالد بن معدان عن معاذ بن جبل قال قال النبی صلی الله علیه و سلم یا علی اخصمک بالنبوة ولا نبوة بعدی وتخصم الناس بسبع لا یحاجک فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا واوفاهم بعهد الله واقومهم بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم فی الرعیة وابصرهم بالقضیة واعظمهم عند الله مزیة و احتجاج ابی بکر بدعوی اقربیت بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر احقیت خود بخلافت و دفع انصار بآن از دیگر روایات هم ظاهر و واضح ست محمد بن جریر طبری در تاریخ خود در قصه سقیفه نقل کرده فقال عمر هیهات لا یجتمع اثنان فی قرن والله لا ترضی العرب ان

یومرّ وکم ونبیها غیرکم ولکن العرب لا تمنع ان تولّی امرها من کانت النبوّة فیهم وولی امورهم منهم ولنا بذلک علی من ابی من العرب الحجة الظاهرة والسلطان المبین من ذا ینازعنا سلطان محمّد وامارته ونحن اولیاؤه وعشیرته الا مدل بباطل او متجانف لاثم او متورط فی هلکة فقام المنذر بن الحباب فقال یا معشر الانصار املکوا علی ایدیکم ولا تسمعوا مقالة هذا واصحابه فیذهبوا بنصیبکم من هذا الامر فان ابوا علیکم ما سألتموهم فاجلوهم من هذه البلاد وتولوا علیهم هذه الامور فانتم والله احق بدینه انا جذیلها المحکک وعذیقها المرجب والله لئن شئتم لنعیدنها جذعة فقال عمر اذا یقتلک الله قال بل ایاک یقتل فقال ابو عبیدة یا معشر الانصار انکم اول من نصر وآزر فلا تکونوا اول من بدّل وغیّر فقام بشیر بن سعد بن النعمان بن بشیر فقال یا معشر الانصار انا والله لئن کنا اولی فضیلة فی جهاد المشرکین وسابقة فی هذا الدین ما اردنا الا رضی ربنا وطاعة نبینا والکدح لانفسنا فما ینبغی لنا ان نستطیل علی الناس بذلک ولا نبتغی به من الدنیا عرضا فان الله ولی المنة علینا بذلک الا ان محمّدا صلی الله علیه من قریش وهم قومه وهم احق به واولی وایم الله لا یرانی الله انازعهم فی هذا الامر ابدا فاتقوا الله ولا تخالفوهم ولا تنازعوهم ابن خلدون در تاریخ خود گفته لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم وافتتاع الحاضرون لفقده حتی ظن انه لم یمت واجتمعت الانصار فی سقیفة بنی ساعدة یبایعون سعد بن عبادة وهم یرون ان الامر لهم بما آووا ونصروا وبلغ الخبر الی ابی بکر وعمر فجاؤوا الیهم ومعهم ابو عبیدة ولقیهم عدی بن عاصم وعویم بن ساعدة فاراد وهم علی الرجوع وخفضوا علیهم الشان فابوا الا ان یاتوهم فاتوهم فی مکانهم ذلک فاعجلوهم

احتجاج ابی بکر علی الانصار ان الخلافة فی قریش لانهم اولیاء [illegible] و عشیرته [illegible] تاریخ الطبری

عن شانهم وغلبوهم حجاجا وموعظة وقال ابو بکر نحن اولیاء النبی وعشیرته واحق الناس بامره ولا ننازع فی ذلک وانتم لکم حق السابقة والنصرة فنحن الامراء وانتم الوزراء وقال الحباب بن المنذر بن الجموح منا امیر ومنکم امیر وان ابوا فاجلوهم یا معشر الانصار عن البلاد فبأسیافکم دان الناس لهذا الدین وان شئتم اعدناها جذعة انا جذیلها المحکک وعذیقها المرجب قال عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اوصانا بکم کما تعلمون ولو کنتم امراء لاوصاکم بنا ثم وقعت ملاحاة بین عمر وابن المنذر وابو عبیدة یخفضها ویقول اتقوا الله یا معشر الانصار انتم اول من نصر وآزر فلا تکونوا اول من بدّل وغیّر فقام بشیر بن سعد بن النعمان بن کعب بن الخزرج فقال ان محمّدا من قریش وقومه احق واولی ونحن وان کنا اولی فضل فی الجهاد وسابقة فی الدین فما اردنا بذلک الا رضی الله وطاعة نبیه فلا نبتغی به من الدنیا عوضا ولا نستطیل به علی الناس فقال الحباب بن المنذر نفست والله علی ابن عمک یا بشیر فقال لا والله ولکن کرهت ان انازع قوما حقهم فاشار ابو بکر الی عمر وابی عبیدة فامتنعا وبایعا ابا بکر وسبقهما الیه بشیر بن سعد ثم تناجی الاوس فیما بینهم وکان فیهم اسید بن حضیر احد النقباء وکرهوا امارة الخزرج علیهم وذهبوا الی بیعة ابی بکر فبایعوه واقبل الناس من کل جانب یبایعون ابا بکر وکادوا یطأون سعد بن عبادة فقال ناس من اصحابه اتقوا سعدا لا تقتلوه فقال عمر اقتلوه قتله الله وتماسکا فقال ابو بکر مهلا یا عمر الرفق هنا ابلغ فاعرض عمر ثم طلب سعد فی البیعة فابی واشار بشیر بن سعد بترکه وقال انما هو رجل

احتجاج ابی بکر بکون قریش اولیاء رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و عشیرته [illegible] ابن خلدون

واحد فاقام سعد لا یجتمع معهم فی الصلوٰة ولا یفیض معهم فی
الحدیث حتی هلک ابوبکر پنجم آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام ابوبکر
واتباع واشیاع او را که اخذ خلافت از انصار نموده‌اند و طریق احتجاج
بقرابت جناب سرور مختار صلی الله علیه وآله الاطهار پیموده‌اند از راه افحام و اسکات
از اقربیت جناب امیر المومنین بآن حجت قاهره و دلالت زاهره محجوج و مبهوت
و مبتلای عجز و سکوت و صموت فرمود که ایشان احتجاج بقرابت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نمودند و اخذ خلافت
والله بتعصب عدوان و عسف و طغیان کردند زیرا که گفتند بانصار که ما
اولی هستیم از شما بخلافت بسبب قرب جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم و انصار انقیاد ایشان نمودند و تسلیم امارت بسوی ایشان کردند
پس مثل همین احتجاج و استدلال حضرت امیر المومنین علیه السلام اولی
بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در حالت حیات و وفات باشد
پس اگر ابوبکر و اتباع او حظی از ایمان بحق تعالی و خوف آخرت میداشتند
طریق انصاف و تسلیم امارت بآنحضرت سلوک میداشتند والا می بایست
که اقرار بظلم و جور و عدول خود بسوی زیغ و جور مینمودند لکن
با این همه الزام و افحام و سطوع حجت متینة النظام رجوع بانصاف نکردند
و نه در وقت اعتراف بظلم و عدوان خود نمودند بلکه فظ غلیظ براه استبداد
و اصرار بر اکراه و اجبار شتافت و درجات عالیه برای خود و اتباع
و متبعین خود که رد و انکار بر اصرار و اضرار او نکردند مهیا ساخت و لله الحمد
والمنة که کمال متانت و رزانت احتجاج و الزام جناب امیر المومنین علیه السلام
بحدی واضح و لائح بود که ابوبکر و فظ غلیظ و دیگر اتباع و اشیاع شان بجواب
آن حرفی نتوانستند گفت و هیچ خللی در بنیان مرصوص آن نتوانستند انداخت
علامه عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری که نبذی از فضائل فاخره و محامد

باهره

باهره او از تاریخ بغداد احمد بن علی الخطیب البغدادی و مختار مختصر تاریخ بغداد
از ابوعلی یحیی بن عیسی بن جزله و کتاب الانساب ابوسعد عبدالکریم بن محمد السمعانی
و جامع الاصول و نهایة اللغة ابی السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن
الاثیر الجزری و تهذیب الاسماء یحیی بن شرف النووی و وفیات الاعیان ابن
خلکان و سیر النبلاء و میزان الاعتدال و کتاب المغنی ذهبی و مرآة الجنان
یافعی و حسن المحاضره و بغیة الوعاة و مزهر سیوطی و اتحاف النبلاء مولوی
صدیق حسن خان معاصر ظاهر و باهر است در کتاب الامامة والسیاسة
که نسخه عتیقه آن پیش قاصر حاضر است گفته اباية علی بن ابی طالب بیعة
ابی بکر ثم ان علیاً اتی به ابوبکر وهو یقول انا عبد الله واخو رسوله
فقیل له بایع ابابکر فقال انا احق بهذا الامر منکم لا ابایعکم وانتم
اولی بالبیعة لی اخذتم هذا الامر من الانصار واحتججتم علیهم بالقرابة
من النبی صلی الله علیه وسلم وتأخذونه منا اهل البیت غصبا
الستم زعمتم للانصار انکم اولی بهذا الامر منهم لما کان محمد منکم
فاعطوکم المقادة وسلموا الیکم الامارة فانا احتج علیکم بمثل ما احتججتم علی الانصار
نحن اولی برسول الله صلی الله علیه وسلم حیاً ومیتاً فانصفونا ان کنتم
تؤمنون بالله وتخافون الله والا فبوؤا بالظلم وانتم تعلمون فقال له عمر
انک لست متروکاً حتی تبایع فقال له علی احلب حلباً لک
شطره اشدده له الیوم یرده علیک غداً ثم قال والله یا عمر لا اقبل
قولک ولا ابایعه فقال له ابوبکر فان لم تبایعنی فلا اکرهک فقال
ابو عبیدة بن الجراح لعلی یا ابن عم انک حدیث السن وهؤلاء
مشیخة قومک لیس لک تجربتهم ومعرفتهم بالامور ولا اری ابابکر
الا اقوی علی هذا الامر منک واشد احتمالاً واستطلاعاً فسلم هذا
الامر لابی بکر فانک ان تعش ویطل بک بقاء فانت لهذا الامر

خلیق وحقیق فی فضلک ودینک وعلمک وفهمک وسابقتک ونسبک وصهرک فقال علی یا معشر المهاجرین الله الله لا تخرجوا سلطان محمّد فی العرب من داره وقعر بیته الی دورکم وقعور بیوتکم وتدفعون اهله عن مقامه فی الناس وحقه فوالله یا معشر المهاجرین لنحن احق الناس به لانا اهل البیت ونحن احق بهذا الامر منکم ما کان فینا القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله العالم بسنة رسول الله المتضلع بامر الرعیة المدافع عنهم الامور السیئة القاسم بینهم بالسویة والله انه لفینا فلا تتبعوا الهوی فتضلوا عن سبیل الله وتزدادوا من الحق بعداً فقال قیس بن سعد لو کان هذا الکلام سمعته الانصار منک یا علی قبل بیعتها ابا بکر ما اختلف علیک اثنان قال وخرج علی یحمل فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی دابة لیلا علی مجالس الانصار یسألهم النصرة فکانوا یقولون یا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم قد مضت بیعتنا لهذا الرجل ولو ان زوجک وابن عمک سبق الینا ابا بکر ما عدلنا به فیقول علی افکنت ادع رسول الله فی بیته لم ادفنه واخرج انازع الناس سلطانه فقالت فاطمة ما صنع ابو الحسن الا ما کان ینبغی له وقد صنعوا ما الله حسیبهم وطالبهم و جمال الدین محدث شیخ اجازه مخاطب الانصاب در روضة الاحباب گفته جمعی از تواریخ آورده اند که چون از بیعت فارغ شد ابو بکر صدیق از وجوه مهاجرین واعیان انصار مجمعی ساخته فرستاده بعلی مرتضی کرم الله وجهه بآن مجلس طلبید وی اجابت نموده در آن مجلس حاضر شده در محل لائق خود بنشست واز سبب طلب خویش پرسید عمر فاروق گفت موجب آنست که میخواهیم که چنانچه سائر اصحاب با ابو بکر بیعت کرده اند تو هم بیعت کنی علی گفت من همان سخن که شما بر انصار حجت ساخته این منصب را گرفتید بر شما حجت میگردانم راست گوئید که آنحضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وسلم اقرب کیست عمر گفت نه انگذاریم تا بیعت کنی گفت اوّل این سخن مرا جوابی بصواب بگوئید بعد از آن از من بیعت جوئید ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو بواسطه سبقت در اسلام وفضل وقرابت قریبه با سید انام علیه السلام سزاوار حکومت وخلافتی ولیکن چون صحابه بر ابو بکر اتفاق واجماع نموده اند مناسب آنست که تو نیز قدم در دائره وفاق داری علی گفت ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار ومقتضای امانت راستی در گفتار وکردار وموجبی که حق سبحانه وتعالی بخاندان نبوت کرامت فرموده بدان میباشید که بجای دیگر نقل کنید مهبط قرآن وحی ومورد دو منبع فضل وعلم ومعدن عقل وعلم مائیم وبواسطه این امور خلافت را شایسته وامارت را سزاواریم بشیر ابن سعد انصاری گفت ای ابو الحسن اگر این داعیه قوام ظاهر میکنی پیش از این معلوم مردم میشد هر آئینه با تو مضائقه ومنازعت نمیکردند وبلکه تو بیعت می نمودند ولیکن چون خانه خود نشستی ودر اختلاط با مردم بستی ایشان را این گمان شد که ترا به خلافت کناره میکنی ودفع وابای این امر را از خود چاره میکنی اکنون که جماعت مسلمانان کسی دیگر را قبول کرده اند به پیشوائی از پی در می آئی وخود در طرز دیگر می نمائی علی مرتضی فرمود ای بشیر تو روا میداری که من جسد اطهر وقالب انور سید عالم را صلی الله علیه وسلم غسل ناداده وتجهیز وتکفین ننموده از دفن او فراغت حاصل ناکرده در از طلب خلافت وحکومت نمودمی وبا مردم در منازعت ومخاصمت شدمی وابو بکر صدیق چون دید که کلمات علی جمله محکم واستوار وهر یکی از انها بل صد کلمه بل هزار است از راه رفق ومدارا در آمد فرمود ای ابو الحسن من گمان این بود که ترا با من درین امر مضائقه نباشد واگر میدانستیم که بعد از بیعت با من تخلف خواهی کرد هرگز قبول نمیکردم اکنون که بر من مردم اتفاق نمودند اگر تو نیز با ایشان موافقت نمائی ظن مرا مطابق واقع ساخته باشی واگر

حالا تو قف کنی و خواهی که درین امر تامل نمائی هیچ حرجی بر تو نیست پس علی از مجلس برخاست و متوجه خانه شد انتهی ششم آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام یوم شوری با قربیت خود بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم احتجاج بر خلافت خود نموده و کسی از اهل شوری تاب انکار آن نیاورده بلکه همه ایشان تصدیق این مقال و تسلیم این استدلال ساختند و علما افتخار با عتراف و اقرار افراختند ابن حجر مکی در صواعق گفته اخرج الدار قطنی ان علیا یوم الشوری احتج علی اهلها فقال لهم انشدکم بالله هل فیکم احد اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الرحم منی ومن جعله صلی الله علیه وسلم نفسه وابناءه ابناءه ونساءه نساءه قالوا اللهم لا الحدیث و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در براهین قاطعه ترجمه صواعق گفته دار قطنی روایت کرده که علی رضی الله عنه در روز شوری حجت با اهل شوری گرفته گفت شما را سوگند میدهم بخدای تعالی و سوال میکنم که هیچ کدام از شما برسول صلی الله علیه وسلم در نسب نزدیکتر از من هست و غیر از من کسی دیگر در میان شما هست که اولاد او اولاد رسول الله و نساء او نساء رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد گفتند نه هیچ کدام را این منزلت نیست و ملا مبارک هروی در احسن الاخبار گفته دار قطنی از علی رضی الله عنه روایت کرده گفت که علی رضی الله عنه روز شوری حجت آورد بر اهل شوری و فرمود با ایشان که کدام یکی از من قریب تر در رحم بسوی رسول علیه السلام هست و رسول علیه السلام ذات کدام یکی را از جمله ذات خود شمرده غیر از من و پسران کدام کس را گفت که اینها پسران من اند و زنان کدام یکی را گفت که اینها زنان من اند غیر از پسران من و زنان من همه گفتند غیر از شما هیچ یکی را این قرب و نسبت نیست انتهی ازین روایت ظاهر است که جناب امیر المومنین علیه السلام بمقابله اهل شوری بر اثبات حقیت خلافت خود احتجاج فرموده با قربیت خود بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم و اهل شوری همه تسلیم آن کردند و گردن باعتراف آن نهادند والسنه خود را بتشکیک

ص ۱۷۲ / ۱۹۷ الآیة الثانیة من الفصل الاول فی الآیات من الباب العاشر فی فضائل اهل البیت النبوی

استدلال و احتجاج جناب امیر المومنین روز شوری با قربیت خود بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر خلافت خود

طلحه استدلال بقرب نسب جناب امیر المومنین علیه السلام بر خلافت بلا فصل آنحضرت عین حق و صواب و بعید از شک و ارتیاب باشد و نیز ازان ظاهر است که زبیر هم مثل طلحه با جناب امیر المومنین علیه السلام کلام کرده یعنی او هم اولویت آنحضرت را بخلافت بسبب سابقه و قرابت آنحضرت بیان کرده پس حسب ارشاد زبیر بن العوام هم احتجاج و استدلال بقرب نسب جناب خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم محل بحث و کلام نباشد و نیز ازین ظاهر است که کسانیکه بعد قتل عثمان در خدمت جناب امیر المومنین علیه السلام مجتمع شدند بعد ذکر این معنی که کسی احق ازان حضرت بخلافت نیست نفی کسی که اقدم ازان حضرت از روی سابقه و اقرب بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله از روی رحم باشد کرده اند و ظاهر است که این مجتمعین از صحابه کبار از مهاجرین و انصار بودند پس معلوم شد که نزدیک صحابه اعیان هم قرب نسب جناب سرور انس و جان صلی الله علیه وآله با اختلف الملوان موجب خلافت است هشتم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور گفته اخرج الطبرانی عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما اقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم من غزوة حنین انزل علیه اذا جاء نصر الله والفتح الی آخر القصة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی بن ابی طالب یا فاطمة بنت محمد جاء نصر الله والفتح ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبحان ربی وبحمده واستغفره انه کان توابا ویا علی انه یکون بعدی فی المومنین الجهاد فقال علی علام نجاهد المومنین الذین یقولون امنا قال علی الاحداث فی الدین اذا عملوا بالرای ولا رای فی الدین انما الدین من الرب امره ونهیه قال علی یا رسول الله ارأیت ان عرض لنا امر لم ینزل فیه القرآن ولم یمض فیه سنة منك قال تجعلونه شوری بین

ص تفسیر سورة والنصر

تجویز جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم قربت جناب امیر المومنین علیه السلام بلافصل مقاتله و ... برای خلافت جناب

العابدین من المومنین ولا تقضونه برای خاصّة فلو کنت مستخلفا
احدا لم یکن احد احق منك لقد مك فی الاسلام وقرابتك من
رسول الله وصهرك وعندك سیدة نساء العالمین وقبل ذلك
ما کان من بلاء ابی طالب ونزل القرآن وانا حریص ان اراعی فی ذلك
ازین روایت ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
قرابت جناب امیرالمومنین علیه السلام را با آنحضرت در وجوه اولویت آنحضرت
للخلافت نفی احقیت دیگری بآن ظاهرست ذکر فرموده پس احتجاج بقرب نسب
جناب امیرالمومنین علیه السلام بر خلافت بلا فصل آنحضرت عین اتباع
ارشاد جناب سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات وازکی
التحف والصلوات وقدح وجرح ورد وابطال آن ازهج شبهات واقبح
خرافات وافظع خزعبلات واشنع توهمات وافحش تخیلات وانکر
تعصبات واشنع تهورات وابشع تجاسات ست نهم آنکه شاه ولی الله در ازالة الخفا
گفته قال الله تعالی قال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل
عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی
اشدد به ازری واشرکه فی امری کی نسبحك کثیرا ونذکرك کثیرا
انك کنت بنا بصیرا فقیر گوید رب العزت تبارک وتعالی حضرت موسی را
بجانب فرعون فرستاد وآنحضرت بعض سوالات ضروریه که بغیر آن تحمل اعباء
رسالت متعذر باشد طلب نمود ند الحال تفصیل آن باید شنید از جمله
سوالات سوالی ست که بنفس حضرت موسی تعلق دارد رب اشرح لی
صدری واین از جمله ضروریات تحمل اعباء رسالت ست تا شرح صدر نباشد
هر سوال را جواب باصواب میسر نیاید وتا تیسیر امور از جهت غیب نباشد
مکافحه اعدا که بادشاهان زمین باشند بوجه وجیه نیاید وتا فصاحت لسان
نباشد تبلیغ رسالت رب العزت بابلغ وجوه صورت نگیرد وازجمله آنها

فصل ششم در عدم تاذن
وتوضیحات آن کیکه ولالت کند
بر صحت خلافت ناصبه
بر خلافت خلفاء وفضائل
وسوابق الثلاثه فصل اول

وارتیاب وراز کار یارد وابطال وانکار نکشادند وظاهرست که اقربیت جناب
امیرالمومنین علیه السلام بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم محض بنسبت اهل
شوری نیست بلکه اقربیت آنحضرت از اول وثانی هم قطعا وحتما مسلم هر موالف و
مخالف شانی ست کسی از مکابرین ومجادلین دران کلامی ونحثی نتوانکرد پس
بحسب استدلال جناب امیرالمومنین علیه السلام استدلال آنحضرت بر خلافت
بلا فصل آنجناب عین حق وصواب ومسلم لاجواب متانت در زانت
آن روشن مثل آفتاب ورد وانکار آن مورث تبار وتباب والله الموفق
للصواب فی کل باب هفتم آنکه لا حی تقی در کنز العمال گفته
عن محمد بن الحنفیة قال لما قتل عثمان استخفی علی فی دار لابی عمرو بن
حصین الانصاری فاجتمع الناس فدخلوا علیه الدار فتداکوا
علی یده لیبایعوه تداك الابل الهیم علی حیاضها وقالوا نبایعك
قال لا حاجة لی فی ذلك علیکم بطلحة والزبیر قالوا فانطلق
معنا فخرج علی وانا معه فی جماعة من الناس حتی اتینا طلحة
بن عبید الله فقال له ان الناس قد اجتمعوا لیبایعونی ولا حاجة
لی فی بیعتهم فابسط یدك ابایعك علی کتاب الله وسنة رسوله
فقال له طلحة انت اولی بذلك منی واحق لسابقتك وقرابتك
وقد اجتمع لك من هؤلاء الناس من قد تفرق عنی فقال له علی
اخاف ان تنکث بیعتی وتغدر بی قال لا تخافن ذلك فوالله لا ترى
من قبلی ابدا شیئا تکرهه قال الله علیك بذلك کفیل ثم اتی الزبیر
بن العوام ونحن معه فقال له مثل ما قال لطلحة ورد علیه مثل الذی
رد علیه طلحة وکان طلحة قد اخذ لقاحا لعثمان ومفاتیح
وکان الناس اجتمعوا علیه لیبایعوه ولم یفعلوا فضرب الرکبان
بخبره الی عائشة وهی بسرف فقالت کانی انظر الی اصبعه تبایع

الفرع الرابع فی خلافة امیرالمومنین
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
من الفصل الثانی من الباب الاول
من کتاب الامارة

عجب و غیره قال ابن الحنفیة لما اجتمع الناس علی علی قالوا له ان
هذا الرجل قد قتل ولا بد للناس من امام ولا نجد لهذا الامر
احق منك ولا اقدم سابقة ولا اقرب من رسول الله صلی الله
علیه وسلم رحما منك قال لا تفعلوا فانی وزیرا خیر منی لکم امیرا
قالوا والله ما نحن بفاعلین ابدا حتی نبایعك وتداکوا علی یده
فلما رای ذلك قال ان بیعتی لا تکون فی خلوة الا فی المسجد ظاهرا
وامر منادیا فنادی المسجد المسجد فخرج وخرج الناس معه فصعد
المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال حق و باطل و لکل اهل فلئن
کثر الباطل لقد بما فعل ولئن قل الحق فلربما ولعل ما ادبر شیء
فاقبل ولئن رد الیکم امرکم لسعداء وانی لاخشی ان تکونوا فی فترة
وما علی الا الجهد سبق الرجلان وقام الثالث ثلاثة واثنان
لیس معهما سادس ملك مقرب ومن اخذ الله میثاقه
وصدیق نجا وساع مجتهد وطالب یرجو هالك
من ادعی وخاب من افتری الیمین والشمال مضلة والطریق
المنهج علیه باقی الکتاب واثار النبوة وان الله ادب هذه
الامة بالسوط والسیف لیس لاحد فیها عندنا هوادة فاستتروا
بیوتکم واصلحوا ذات بینکم وتعاطوا الحق فیما بینکم فمن
ابرز صفحته معاندا للحق هلك والتوبة من ورائکم واقول
قولی هذا واستغفر الله لی ولکم فهو اول خطبة خطبها بعد
ما استخلف اللالکائی بملاحظه این خبر که لالکائی امام سنیه روایت
کرده زبان قیل و قال اهل جدال را لال و الزام و افحام الخصام بالغ است
بمرتبه کمال چه از آن ظاهر است که طلب اولویت جناب امیر المومنین علیه السلام
به بیعت خلافت معلل ساخته بسابقه و قرابت آن حضرت پس افاده

سوالی هست که با جانب دیگری در امر رسالت تعلق دارد و این ابوزات
تعبیر رفته و در جای دیگر به ردءا یصدقنی تقریر کرده شد باز این صفت
در باب وزارت طلب کردند یکی من اهلی اخی و این صفت از جهت خصوص
حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت هارون در آن وقت کسی باین نصرت
قیام نمی توانست نمود و نه شرط وزارت مطلقه بقرینه آنکه حضرت موسی حضرت یوشع
که نه از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و خلافت ابلغ است از وزارت و
آنچه در وزارت مطلوب میشود مرد صاحب قوت و مروت است که قوم اهل
و عقد وی حساب میگرفته باشند و در خلافت زیادت از آن اشتراک
با پیغامبر در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست تا مردمان
در خلیفه بچشم حقارت ننگرند لهذا خدای تعالی در بنی اسرائیل پیغامبری
نفرستاد مگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی باشد یا غیر آن و همین سنت
آنحضرت در خلفای خود جاری ساختند که الائمة من قریش تا سنت
سنة الله فی انبیاء بنی اسرائیل واقع شود انتهی از این عبارت ظاهر است که اشتراک
خلیفه با رسول در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست بجهت این
که مردم در خلیفه بچشم حقارت ننگرند پس میگوئیم که بعین همین دلیل لازم
که خلیفه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از بنی هاشم باشد تا مردم
در وی بچشم تحقیر ننگرند و لزوم تحقیر بهر وجهیکه برای غیر قریش ثابت خواهند کرد
بمثل همان وجه یا اولی از آن تحقیر غیر بنی هاشم ثابت خواهد شد و هرگاه باین
دلیل متین لازم شد که خلیفه از بنی هاشم باشد تعین خلافت برای جناب
امیر المومنین علیه السلام که افضل بنی هاشم بعد جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بود کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکارا گردید و تا وجود خلافت
ثلثه که از بنی هاشم نبودند از بیم پاشیده و تحقیر و تعییر ایشان در صوت اشتد
خلافت حضرت بشیر و نذیر صلی الله علیه وآله وسلم اصحاب التطهیر منعقد ظهور

بزعم ناقد بصیر رسیده ولا ینبئک مثل خبیر ونیز ازین عبارت ظاهرست
که مطلوب آنست که مشیت الهی که در انبیای بنی اسرائیل جاری بود در خلفای
جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم جاری شود پس لازمست که خلفای
آنحضرت معصوم باشند ومنصوص علیهم وافضل خلق بعد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وفقدان عصمت از ثلثه ظاهرست وبفقدان نص خود
مخاطب معترفست ودیگر اسلاف هم بآن معترف می باشند وبطلان افضلیت
از حدیث طیر ومدینة العلم وامثال آن واضح ولائحست وخود مخاطب بانصاف
اعتراف کرده بانکه گنجایش بحث دران بسیارست حیث قال فی باب الامامة
من هذا الکتاب بعد ذکر العقیدة الخامسة باید دانست که این هر سه شرط را
عصمت امام ومنصوصیت وافضلیت او امامیه برای آن افزوده اند که نفی امامت
خلفای ثلثه بزعم خود در عین دعوی سرانجام نمایند ومحتاج بجواب اهلسنت
نشوند زیراکه خلفای ثلثه نزد اهلسنت نه معصوم اند ونه منصوص علیه ودر افضلیت
هم گنجایش بحث بسیارست انتهی وهم آنکه فخر رازی در رساله مناقب شافعی در قسم اول گفته
الباب الاول فی شرح نسبه وذکر ما یتعلق به اعلم ان الشافعی کان
مطلبیا من جهة الاب وهاشمیا من امهات الاجداد وازدیا
من جهة امه خاصة المقام الاول فی بیان کونه مطلبیا من جهة
الاب فنقول ان الشافعی کان یفخر بهذا النسب وثبت بالتواتر فنقول
انه ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس بن العثمان بن الشافع
بن السائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف
ونسبه یتصل بنسب رسول الله صلی الله علیه وسلم عند الانتهاء
الی عبد مناف واعلم ان السائب بن عبید اسر یوم بدر واسلم
وکان یشبه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الصورة والخلقة
وروی ان النبی صلی الله علیه وسلم لما اتی بالسائب ومعه العباس

قال

قال السائب هذا اخی او انا اخوه فالسائب صحابی وعبد الله بن السائب
والشافع بن السائب ایضا صحابی وحکی الخطیب فی تاریخ بغداد
عن القاضی ابی الطیب الطبری انه قال شافع بن السائب الذی
ینسب الیه الشافعی لقی النبی صلی الله علیه وسلم وهو مترعرع
واما السائب فکان صاحب رایة الهاشمیین ولما اسر فدی نفسه
ثم اسلم فقیل له لم لم تسلم قبل اعطاء الفداء فقال ما کنت احرم المؤمنین
مطمعا فی وطعن الجرجانی وهو فقیه من فقهاء الحنفیة فی هذا
النسب وقال ان اصحاب مالک لا یسلمون ان نسب الشافعی من قریش
بل یزعمون ان شافعا کان مولی لابی لهب فطلب من عمر ان یجعله
من موالی قریش فامتنع وطلب من عثمان ذلک ففعل فعلی هذا التقدیر
یکون الشافعی من الموالی لا من قریش والجواب ان الذی ذکره
هذا الجاهل المتعصب باطل ویدل علیه وجوه الاول انه قد
ثبت بالتواتر ان الشافعی کان یفتخر بهذا النسب وثبت بالتواتر
انه کان رجلا معتبرا رفیع القدر عالی الدرجة وثبت بالتواتر
ان اکثر علماء زمانه کانوا یحسدونه لاسیما اصحاب مالک
واصحاب ابی حنیفة بسبب انه طعن فی مذهبهما وبین ضعف اقوالهما
فلو کان ما ذکره هذا الجاهل المتعصب صحیحا لامتنع فی مجاری العادة
سکوتهم عند ذکر ذلک الطعن ولو ذکروا ذلک الطعن لاشتهر ولوصل
الی الکل وحیث لم ینقل عن احد من الذین کانوا معاصرین للشافعی
انهم قالوا فیه ذلک علمنا ان هذا الطعن باطل وبهذا الدلیل
بعینه علمنا ان القرآن لم یعارض وان شریعة محمد علیه السلام
ما نسخت والعجب ان مذهب ابی حنیفة ان خبر الواحد فیما تعم
به البلوی مردود قال لانه لو کان صحیحا لوجب ان یصیر متواترا

الاجل ان الدواعی متوفرة علی نقله وهذا الطاعن کان علی مذهب
ابی حنیفة فکان من حقه ان لا ینسی هذا الاصل فانا بیّنا ان هذا
الطعن لو کان له اصل لکانت الدواعی فی غایة التوفر علی افشائه
بحیث لم یذکر احد هذا الطعن الا هذا الجاهل علمنا انه کذب و زور
وبهتان الوجه الثانی ان الموافق والمخالف نقلوا فی حکایة محنة الشافعی
انه لما حضر عند الرشید قد اتّهمه بموافقة العلویة والخروج علیه فکر
ان الرجل الذی له طائفة من ابناء الاعمام وطائفة اخری لکن الطائفة
الاولی یستعبدونه ویستخدمونه وطائفة اخری یکرمونه ولا یخاطبونه
الا بخطاب التعظیم فانه یحب الطائفة الثانیة اکثر مما یحب الطائفة
الاولی ثم قال هذا مثلی معک یا امیر المومنین مع العلویة فان الشافعی
لما ادعی هذا النسب بحضرة الرشید حال کونه فی غایة الخوف والعجز
دل ذلک النسب کان فی غایة الظهور کالشمس الطالعة الوجه الثالث
ان اکابر العلماء شهدوا علی صحة هذا النسب قال محمد بن اسمعیل البخاری
فی التاریخ الکبیر عند ذکر الشافعی محمد بن ادریس بن العباس بن السائب
الشافعی القرشی وقال مسلم بن الحجاج عبد الله بن السائب والی مکة
وهو اخو الشافع بن السائب جد محمد بن ادریس قلت ولا نزاع ان عبد الله
بن السائب کان من بنی المطلب وکان داود بن علی الاصفهانی اخار بی
قولا للشافعی قال هذا قول مطلبینا الذی علا الناس بنکته وقهرهم
بادلته وباهرهم بشهامته وظهر علیهم بدیانته التقی فی دینه النقی فی حسبه
الفاضل فی نفسه المتمسک بکتاب ربه المقتدی بسنة رسوله الماحی
لاثار اهل البدع الذاهب بخبرهم الطامس لسیرهم حتی اصبحوا کما قال
الله تعالی فاصبح هشیما تذروه الریاح وحکی الاستاذ ابو منصور البغدادی
عن ابی الفرج المالکی واسمعیل بن اسحاق القاضی وکانا من اکابر المالکیة

انهما صنفا فی الرد علی الشافعی کتابین وذکرا فی کتابیهما نسب الشافعی من بنی المطلب
فافتخرا به مع کونه کذلک من اصحاب مالک وحکی عن محمد بن الحکم وکان
من اجل اصحاب مالک انه صنف کتابا فی فضائل الشافعی وذکر فیه
نسبه وافتخار مالک به واعلم ان الجرجانی انما قدم علی هذا البهتان لان
الناس اتفقوا علی ان ابا حنیفة کان من الموالی الا انهم اختلفوا فی انه
کان من موالی العتاقة او کان من الموالی بالحلف والنصرة وطال کلامهم
فی هذا الباب فاراد ان یقابل ذلک بمثل هذا البهتان وما مثله فیه
الا کما قال الله تعالی یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله
الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون المقام الثانی وهو فی بیان ان
الشافعی کان هاشمیا من جهة امهات اجداده فقد قال الحاکم
ابو عبد الله والحافظ ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی والخطیب صاحب
تاریخ بغداد ان الشافعی ولده هاشم بن عبد مناف جد رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلث مرات وذلک لان ام السائب هی الشفاء
بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف وام الشفاء هی خلیدة
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وام عبد یزید الشفاء بنت
هاشم بن عبد مناف وذلک ان المطلب زوج ابنه هاشما الشفاء
بنت هاشم بن عبد مناف فولدت له عبد یزید فالشافعی ابن
عم رسول الله وابن عمته لان المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
والشفاء بنت هاشم بن عبد مناف اخت عبد المطلب عمة رسول الله
صلی الله علیه وسلم وایضا نقل عن الشافعی رضی الله عنه انه کان
یقول علی بن ابی طالب ابن عمی وابن خالتی اما کونه ابن عم له فظاهر
واما انه ابن خالته فذلک لانا ذکرنا ان ام السائب بن عبید جد
الشافعی هی الشفاء بنت الارقم بن هاشم بن عبد مناف وام جده

المرأة هي خليدة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف وام علي فاطمة بنت
اسد بن هاشم بن عبد مناف فعلى هذا ام علي بن ابي طالب خالة
ام السائب بن عبيد يزيد جد الشافعي فيكون علي بن ابي طالب ابن خالة
الشافعي يعني ابن خالة ام جده انتهى واما المقام الثالث وهو بيان
نسب الشافعي من جهة الام ففيه قولان الاول وهو قول شاذ رواه
الحاكم ابو عبد الله الحافظ وهو ان ام الشافعي هي فاطمة بنت عبد الله
بن الحسين بن الحسن بن علي بن ابي طالب والثاني وهو المشهور انها كانت
امرأة من الازد وروى انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الازد ازد الله
قلت وهذا يدل على مزيد الشرف بسبب هذا الاختصاص كقولنا
بيت الله وناقة الله الفصل الثاني في شرح المناقب الحاصلة بسبب
هذا النسب منها ان هذا النسب الذي شرحناه يفيد الشرف والمنقبة
من وجوه الاول ان عبد مناف جد رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان له ابناء اربعة هاشم وهو جد رسول الله صلى الله عليه وسلم
والمطلب وهو جد الشافعي وعبد شمس وهو جد عثمان ونوفل وهو جد
جبير بن مطعم وكان هاشم والمطلب متناصرين وعبد شمس ونوفل متناصرين
وكان بين هاشم والمطلب وبين عبد شمس ونوفل خصومة شديدة
ومن المشهور قول الناس صداقة الآباء قرابة الابناء فلما حصل
بين هاشم والمطلب الاخوة من جهة النسب والاخوة ايضا من جهة
المحبة والنصرة بقي ذلك بين الاولاد فلاجرم كان الشافعي مخصوصا
بمزيد الاهتمام بنصرة دين محمد صلى الله عليه وسلم الوجه الثاني
في تقرير ما ذكرناه روي ان هاشم بن عبد مناف تزوج امرأة من
بني النجار بالمدينة فولدت له شيبة جد رسول الله صلى الله عليه
وسلم ثم توفي هاشم وبقي شيبة مع امه فلما ترعرع خرج اليه

مطلب بن عبد مناف فاخذه من امه وجاء به الى مكة وهو ردفه
على راحلته فظنوا انه عبد ملكه المطلب فلقبوه به فغلب عليه هذا
الاسم ثم ان المطلب عرفهم انه ابن اخيه ثم انه رباه وقام بامره فثبت
ان المطلب جد الشافعي كان ناصرا لهاشم ومربيا لعبد المطلب فبلغت
تلك التربية الى حيث اشتهر بكونه عبد المطلب ولا شك انه حق
عظيم ودرجة عالية في التربية ثم ان الله تعالى قدر ان صير الشافعي
كالناصر لدين محمد صلى الله عليه وسلم والذاب عنه ولذلك لقبوا
الشافعي رضي الله عنه في بغداد بناصر الحديث حتى يكون نسبة
الاولاد الى الاولاد كنسبة الاجداد الى الاجداد الوجه الثالث روى
جبير بن مطعم انه لما قسم رسول الله صلى الله عليه وسلم سهم ذوي
القربى من خيبر على بني هاشم وبني المطلب مشيت انا وعثمان
بن عفان فقلت يا رسول الله هؤلاء اخوتك بنو هاشم لا ننكر فضلهم
لان الله تعالى جعلك منهم الا انك اعطيت بني المطلب وتركتنا
وانما نحن وهم بمنزلة واحدة منك فقال عليه السلام انهم لم يفارقونا
في جاهلية ولا اسلام وانما بنو هاشم وبنو المطلب شيء واحد هكذا
ثم شبك عليه السلام بين اصابع يديه احدهما في الاخرى واعلم
انه صلى الله عليه وسلم انما قال نحن وبنو المطلب شيء واحد
لوجهين احدهما ما رويناه ان المطلب كان ناصرا لهاشم واما عبد شمس
ونوفل فكانا يعاديان هاشما وكان هذا النوع من المواصلة حاصلا
في زمان الجاهلية بين هاشم والمطلب والثاني ان الله تعالى لما بعث
محمدا عليه السلام بالرسالة اذاه بنو عبد شمس وبنو نوفل واما
بنو هاشم وبنو المطلب فقاموا بنصرته وبالذب عنه فلهذين
الوجهين قال عليه السلام نحن وبنو المطلب شيء واحد فاذا عرفت

هذا فنقول انه يتفرع على هذا الاصل وجوه من الشرف والمنقبة الاول ان سهم ذوي القربى مصروف الى بني هاشم وبني المطلب واما بنو عبد شمس وبنو نوفل فهم محرومون عنه والشافعي لما كان مطلبيا كان له حق في سهم ذوي القربى الثاني ان الصدقات كانت محرمة على بني المطلب كما كانت محرمة على بني هاشم وهذا التحريم انما كان بسبب الاعزاز فكان الشافعي داخلا في هذا الاعزاز الثالث ان اخذ سهم ذوي القربى وحرمة اخذ الصدقات لما كان مخصوصا بآل محمد صلى الله عليه وسلم ثم ان هذين الحكمين حصلا في بني المطلب فوجب القطع بانهم من آل محمد والناس اختلفوا في تفسير آل محمد فمنهم من فسره بالنسب ومنهم من فسره بكل من كان على دينه وشرعه وعلى كلا التقديرين فالشافعي من آل محمد فكان داخلا في قولنا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد ولما كان هو من آل محمد ووجب الصلوة على الآل فوجبت عليه ولا شك ان مالكا وابا حنيفة ليسا كذلك فكان هذا النوع من الشرف حاصلا له وغير حاصل لسائر المجتهدين وذلك يوجب كمال الفضيلة از این عبارت ظاهر ست که فخر رازی بکمال بلاغت بیان وجهات اعلان و تلخیص معانی و تشیید مبانی فضل شافعی وحید دوران خود و با آنکه بقدح و مجروح ست بطعن فقیه جرجانی و رازی در دفع و رفع آن محتاج شده بتجشم نوت ایجاد وجوه جدیده که اولین آن مشتمل ست بر ذکر طعن شافعی بر مذهب مالک و ابو حنیفه و عدم ضبط در جگر نتوانسته تصریح نکرده بهتان فقیه جرجان نموده آیه قرآنی که در حق کفار وارد استدلال کرده است بر حصول مناقب متعدده و فضائل متنوعه برای شافعی و در آخر عبارت بنفی این فضیلت شریفه از مالک و ابو حنیفه مفضولیت شان و افضلیت شافعی ظاهر کرده و چون ظاهر ست که نسب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بمدارج بی حد و احصا افضل و اعلی و اسمی از نسب

شافعی ست و جمیع وجوهیکه برای فضل شافعی رازی بیان ساخته بصد اولویت در ذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام متحقق بوده و حضرات ثلثه از آن حظی نداشتند پس در ثبوت افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و خسران ثلثه عالی شان حسب افاده رازی عمدة الاعیان هیچ مقام ریب و تشکیک و مساغ توهم رکیک نماند **قوله** و اگر مجرد قرب نسب موجب تقدم در امامت می شد حضرت عباس اولی می بود بامامت و خلافت لکونه عمه و صنو ابیه والعم اقرب من ابن العم عرفا و شرعا **اقول** کمال حیرت ست که مخاطب عمدة الاحبار با آنکه دلالت حدیث نور بر کمال افضلیت و اکرمیت و اشرفیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و قبح تقدم احدی از خلق سوای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم بر آنحضرت نهایت ظاهر و واضح و متین و لائح گشت ادراک آن نتوانسته یا دیده و دانسته پرده تغافل بر چشم بصیرت تنیده بوجوه شتی بر سر انهماک و مبالغه در منع دلالت رسیده پا بر مصحف کشیده و مانند او بر خود پیچیده و نهایت مرتبه در هم و برهم گردیده و بر عاقل خبیر مخفی نیست که معارضه بذکر اقربیت عباس مبنی بر محض خلط و التباس و ایقاع اشباه ناس در اشتباه و وسواس و مکابره واهی الاساس و مجادله بعید از صواب و قیاس ست و وهن آن ظاهر ست بچند وجه **اول** آنکه عباس متقرب بسوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از جانب اب تنها ست و مادرش غیر والده ماجده حضرت عبد الله والد ماجد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ست و حضرت ابو طالب و حضرت عبد الله از یک بطن اند که والده هر دو فاطمه بنت عمرو مخزومیه است پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابن عم پدری و مادری ست و عباس عم پدری تنها و اولویت عم پدری تنها از ابن عم پدری و مادری مسلم نیست نه عرفا نه شرعا اما اینکه والده حضرت ابی طالب و حضرت عبد الله فاطمه مخزومیه ست

ہ والدہ عباس غیر والدہ حضرت عبداللہ پس مقام ارتیاب نیست ابن حجر عسقلانی
در اصابہ گفتہ ابوطالب بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبد مناف بن
قصی القرشی الہاشمی عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شقیق ابیہ
امہما فاطمۃ بنت عمرو بن عائذ المخزومیۃ الخ ونیز در اصابہ گفتہ العباس بن
عبدالمطلب بن ہاشم بن عبد مناف القرشی عم رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ابوالفضل امہ نفیلۃ بنت حباب بن کلیب الخ ویوسف
اعور در رسالہ خود در وجوہ جواب احتجاج بر امامت جناب امیرالمومنین علیہ السلام
بسبب قرب نسب گفتہ الثالث ان الحکم لو کان للاقرب لزم للرافضۃ
ان یقولوا الیس لعلی بعد النبی صلی اللہ علیہ وسلم حکم اذ العباس
اقرب منہ لکونہ عما وعلی ابن عمہ وکل من ابی بکر وعمر وعثمان
افضل من العباس ونجم الدین خضر بن محمد بن علی الرازی در توضیح انوار
بجواب آن فرمودہ واما الوجہ الثالث فلان الحکم انما ہو للاقرب لما
ذکرنا ولا یلزم منہ ما الزمہ بجہلہ وعنادہ وخروجہ عن طریق
الحق وانفرادہ ولان امیرالمومنین علیا علیہ السلام ابن عم رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من الابوین والعباس عمہ من الاب وابن العم
من الابوین مقدم فی الارث علی العم من الاب عندنا لاما میۃ
مطلقا فکیف یلزمہم ان یقولوا الیس لعلی علیہ السلام بعد النبی صلی اللہ
علیہ وسلم حکم یا ابا جہل عوام الناس وتفضیل الجماعۃ المذکورین
علی العباس مجرد دعوی بلا نص ولا اساس وتحکم من الناصبی الاعور
ذی التلبیس والوسواس دوم آنکہ ولی اللہ در ازالۃ الخفا گفتہ اخرج
الطبرانی فی الصغیر من حدیث ابی ہند یحیی بن عبداللہ بن
حجر بن عبدالجبار بن وائل بن حجر الحضرمی الکوفی بالکوفۃ قال
حدثنا عمی محمد بن حجر بن عبدالجبار قال حدثنی سعید بن

عبدالجبار عن ابیہ عبدالجبار عن امہ ام یحیی عن وائل بن حجر حدیثا
طویلا فی قصۃ وفودہ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم رجوعہ الی الیمن
ثم اعتزالہ الناس فی فتنۃ عثمان ثم قدومہ علی معاویۃ فقال لہ
معاویۃ فما منعک من نصرنا وقد اتخذک عثمان ثقۃ وصہرا
قلت انک قاتلت رجلا ہو احق بعثمان منک قال وکیف یکون احق
بعثمان منی وانا اقرب الی عثمان فی النسب قلت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
کان آخا بین علی وعثمان فالاخ اولی من ابن العم ولست اقاتل المہاجرین
قال ولسنا مہاجرین قلت اولسنا قد اعتزلناکما جمیعا وحجۃ اخری
حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقد رفع راسہ نحو المشرق
وقد حضرہ جمع کثیر ثم رد الیہ بصرہ فقال اتتکم الفتن کقطع اللیل
المظلم فشدد امرہا وعجلہ وقبحہ فقلت لہ من بین القوم یا
رسول اللہ وما الفتن فقال یا وائل اذا اختلف سیفان فی الاسلام
فاعتزلہما فقال اصبحت شیعیا فقلت لا ولکنی اصبحت ناصحا
للمسلمین فقال معاویۃ ولو سمعت ذا وعلمتہ ما اقدمتک فقلت
اولیس قد رایت ما صنع محمد بن مسلمۃ عند مقتل عثمان انتہی
بسیفہ الی الصخرۃ فضربہ حتی انکسر فقال اولئک قوم یحملون علینا
قلت فکیف نصنع بقول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب
الانصار فبحبی ومن ابغض الانصار فببغضی ابغضہم ازین روایت ظاہرست کہ
اخوتی کہ بسبب عقد مواخات حاصل باشد در حکم اخوت نسبیہ ست کہ
وائل بن حجر بزعم ثبوت عقد مواخات درمیان جناب امیرالمومنین علیہ السلام
وعثمان اقربیت آنحضرت بعثمان از معاویہ کہ ابن عم نسبی بود ثابت کردہ
وچون بروایات کثیرہ ظاہرست کہ در وقت عقد مواخات جناب رسالتمآب
صلی اللہ علیہ وآلہ جناب امیرالمومنین علیہ السلام را اخ خود گردانیدہ پس

قال وائل بن حجر فی مخاطبۃ بمعاویۃ فالاخ اولی من ابن العم ...

بدلالت روایات مواخات جناب امیر المؤمنین علیه السلام اقرب باشد از عباس
زیرا که اخ اقرب ست از عم بلاشبهه سوم آنکه محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بآیه
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض استدلال بر خلافت بلا فاصله جناب
امیر المؤمنین علیه السلام نموده چنانچه فخر رازی در تفسیر گفته تمسّک محمّد
بن عبد الله بن الحسن بن علیّ بن ابی طالب رضی الله
عنهم فی کتابه الی ابی جعفر المنصور بهذه الآیة فی انّ الامام
بعد رسول الله صلّی الله علیه وسلم هو علی بن ابی طالب
فقال قوله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض یدل علی ثبوت
الاولویّة ولیس فی الآیة شیٔ معیّن فی ثبوت هذه الاولویّة فوجب
حمله علی الکلّ الا ما خصّه الدلیل وح یندرج فیه الامامة
ولا یجوز ان یقال انّ ابابکر کان من اولی الارحام لما نقل انّه صلّی الله
علیه وسلم اعطاه سورة براٴة لیبلغها الی القوم ثم بعث علیّا
خلفه وامر بان یکون المبلّغ هو علیّ وقال لا یودّیها الّا رجل منّی
وذلك یدلّ علی انّ ابابکر ما کان منه فهذا هو وجه الاستدلال بهذه
الآیة والجواب ان صحّت هذه الدلالة کان العبّاس اولی بالامامة
لانّه کان اقرب الی رسول الله صلّی الله علیه وسلّم من علیّ وبهذا الوجه
اجاب ابو جعفر المنصور عنه هرگاه محمد بن عبد الله بن الحسن استدلال بآیه
اولی الارحام بر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده قبول و تسلیم
دلیل و مدلول هر دو سنیه را واجب و لازم ست و جوابیکه رازی داده و حواله
آن بمنصور مدحور نموده و مخاطب هم کاسه لیسی آن نموده واجب الرد و غیر
والائق التفات و اصغا نیست زیرا که حضرات سنیه دم افتخار و مباهات
بر تمسک و اتباع اهل بیت میزنند و اهل بیت را در حدیث ثقلین و مثل آن
عام از ائمه معصومین علیهم السلام میگردانند و جمیع اولاد این حضرات را

تمسک محمد بن عبد الله بن الحسن المثنی بآیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض بر خلافت بلا فاصله جناب امیر المؤمنین علیه السلام

داخل اهل البیت می نمایند کما یظهر صریحا من کلام الکابلی فی الصّواقع
وکلام المخاطب فی الباب الرابع و جواب حدیث الثقلین و غیرهما من
المقامات پس بعد این نازش و افتخار و تعمیم اهل بیت از معصومین اطهار
صلوات الله وسلامه علیهم ما تعاقب اللیل والنهار هرگز امکانی ندارد که سر از
قبول احتجاج و استدلال محمد بن عبد الله بتابند و الّا هلاک و ضلال شان
بتخلف از اتباع اهل البیت درین مقام هم حسب اعتراف شان ثابت خواهد شد
چنانچه از دیگر اعترافات و تصریحات اسلاف و اخلاف ظاهر و باهر ست
پس فکر جواب معارضه واهیه رازی فرقه اهل السنت ست و اهل حق را توجه
بآن لازم نیست و سابقا در مجلد حدیث غدیر بیان کردم که ابو العباس
محمد بن یزید الازدی البصری المعروف بالمبرّد در کتاب کامل که بعنایت
رب الارباب یک نسخه عتیقه آن بخط عرب و دیگر نسخه جدیدة الاستکتاب
بنظر خادم الطلاب رسیده و نسخه مطبوعه آن درین زمان پیش قاصر
حاضر میگوید و نحن ذاکرون الرّسائل بین امیر المؤمنین
المنصور و بین محمّد بن عبد الله بن الحسن العلوی کما وعدنا
فی اوّل الکتاب و نختصر ما یجوز ذکره منه و نمسك الباقی
فقد قیل للرّاویة احد الشاتمین قال لما خرج محمد بن عبد الله
علی المنصور کتب الیه المنصور و بعد ذکر کتاب منصور گفته فکتب
الیه محمّد بن عبد الله بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله محمّد
المهدی امیر المؤمنین الی عبد الله بن محمد امّا بعد طسم تلك
آیات الکتاب المبین نتلو علیك من نبأ موسی و فرعون بالحق
لقوم یؤمنون انّ فرعون علا فی الارض وجعل اهلها شیعا
یستضعف طائفة منهم یذبّح ابناءهم و یستحیی نساءهم انّه
کان من المفسدین و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض

ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم فى الارض ونرى فرعون
وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون وانا اعرض عليك
من الامان مثل الذى اعطيتنى فقد تعلم ان الحق حقنا وانكم
طلبتموه بنا ونهضتم فيه بشيعتنا وخطبتموه بفضلنا وان اباانا
عليا كان الوصى والامام فكيف ورثتموه دوننا ونحن احياء
ولقد علمتم انه ليس احد من بنى هاشم يمت بمثل فضلنا ولا
بمثل قديمنا وحديثنا ونسبنا وسببنا وانا بنو ام الرسول صلى الله
عليه وآله وسلم فاطمة بنت عمرو فى الجاهلية دونكم وبنو فاطمة
بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الاسلام من بينكم فانا
اوسط بنى هاشم نسبا وخيرهم اما وابا لم تلد فى العجم ولم تعرق
فى امهات الاولاد وان الله تبارك وتعالى لم يزل يختار لنا فولدنى
من النبيين افضلهم محمد صلى الله ومن الاصحاب اقدمهم اسلاما
واوسعهم علما واكثرهم جهادا على بن ابى طالب ومن نسائنا
افضلهن سيدة نساء الجاهلية خديجة بنت خويلد رضى الله
عنها اول من آمن بالله من النساء وصلى الى القبلة ومن بناته
افضلهن وسيدة نساء اهل الجنة ازین عبارت ظاهرست که محمد
بن عبدالله بن الحسن تصریح کرده بانکه جناب امیرالمومنین علیه السلام
وصی وامام بوده وآنحضرت اقدم اصحاب اند و بی اسلام واوسع
شان اندروی علم واکثر ایشان اندروی جهاد بوده فی کل ذلک اثبات
الامامته وخلافته بلافصل وابطال للدعاوی ارباب الجحود
والعدول وکتابیکه منصور بجواب این کتاب محمد بن عبدالله نوشته
دلالت صریحه دارد برانکه جناب امیرالمومنین علیه السلام طلب خلافت
بحضرت فاطمه علیها السلام بهروجه نمود وحضرت فاطمه علیها السلام

طلب خلافت بحضرت فاطمه علیها السلام بهروجه نمود وحضرت فاطمه
علیها السلام را برای مخاصمه بیرون آورده قال المبرد فی الکامل
بعد ذکر کتاب محمد بن عبدالله فکتب الیه المنصور
بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله امیرالمومنین الی محمد بن
عبدالله اما بعد فقد اتانى كتابك وبلغنى كلامك الى ان
ذكر فى هذا الكتاب واما ما ذكرت من انك ابن رسول الله
جل وعز ابى ذلك فقال ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله
وخاتم النبيين ولكنكم بنو بنته وانها القرابة قريبة غير انها
امراة لا تحوز الميراث ولا تؤم فكيف تورث الامامة من
قبلها ولقد طلب بها ابوك بكل وجه فاخرجها تخاصم
ومرضها سرا ودفنها ليلا فابى الناس الا تقديم الشيخين
هرگاه جناب امیرالمومنین علیه السلام طالب خلافت وامامت باشد
وجد وجهد آنجناب درین باب بشابه رسیده که باعتراف منصور
طلب خلافت بحضرت فاطمه علیها السلام بهروجه فرماید وحضرت
فاطمه علیها السلام را برای مخاصمه بیرون آرد وبعد ازین چگونه مومنی
نفی خلافت وامامت از آنجناب نماید ومخفی نماند که خطوط منصور ومحمد
بن عبدالله را که مبرد در کامل وارد کرده ابن الاثیر در تاریخ کامل وابن خلدون
در کتاب العبر هم ذکر کرده اند چهارم آنکه خود عباس اولویت جناب امیرالمومنین علیه السلام
بخلافت از سائر ناس وتعیین خلافت برای آنحضرت حتما وجزما
ثابت کرده زیرا که بعد وفات جناب سرور کائنات صلی الله علیه واله الاف التحیات
بخطاب جناب امیرالمومنین علیه السلام گفته امدد یدك ابایعك پس معلوم شد
که عباس خود را مستحق خلافت نمیدانست وخلافت را متعین برای جناب امیرالمومنین
علیه السلام میدانست وآنحضرت اولای ناس بخلافت وامامت بوده پس قرب نسب

اولویت عباس بخلافت حسب تصریح خود عباس باطل واز حلیه صحت عاطل است
وقول عباس بخطاب جناب امیر المومنین علیه السلام نهایت شائع ومشهور
بلکه در مقام احتجاج واستدلال اکابر سنیه مذکور فضل بن روزبهان در
کتاب الباطل گفته مذهب اهل السنة والجماعة ان الامام بالحق
بعد رسول الله صلی الله علیه ابوبکر الصدیق وعند الشیعة
علی المرتضی کرم الله وجهه ورضی الله عنه ودلیل اهل السنة
وجهان الاول ان طریق ثبوت الامامة اما النص والاجماع
بالبیعة اما النص فلم یوجد لما ذکرنا ولما سنذکر ونفصل بعد
هذا ان شاء الله تعالی اما الاجماع فلم یوجد فی غیر ابی بکر
اتفاقا من الامة الوجه الثانی ان الاجماع منعقد علی حقیة
امامة احد الثلثة ابی بکر وعباس وعلی ثم انهما لم ینازعا ابابکر
ولو لم تکن علی الحق لنازعاه کما نازع علی معویة لان العادة
تقضی بالمنازعة فی مثل ذلک ولان ترک المنازعة مع الامکان
مخل بالعصمة اذ هو معصیة کبیرة یوجب انثلام العصمة و
انتم توجبونها فی الامام وتجعلونها شرط صحة امامته فان قیل
لا نسلم الامکان ای امکان منازعتهما ابابکر قلنا قد ذهبتم
وسلمتم ان علیا کان اشجع الناس من ابی بکر واصلب منه
فی الدین واکثر منه قبیلة واعوانا واشرف منه نسبا واتم منه
حسبا والنص الذی تدعونه لا شک انه کان بمرأی من الناس
ومسمع منه والانصار لم یکونوا یرجحون ابابکر علی علی لان النبی
صلی الله علیه وسلم ذکر فی آخر عمره علی المنبر وقال ان الانصار
کرشی وعیبتی وهم کانوا الجند الغالب والعسکر وکان ینبغی
ان النبی صلی الله علیه وسلم اوصی للانصار بامداد علی فی

امر الخلافة

امر الخلافة وان یحاربوا من یخالف نصه فی خلافة علی ثم ان فاطمة
علیها السلام مع علو منصبها زوجته والحسن والحسین علیهما السلام
مع کونهما سبطی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولداه والعباس مع
علو منصبه عمه ومعه فانه روی انه قال لعلی امدد یدک ابایعک
حتی یقول الناس بایع عم رسول الله ابن عمه فلا یختلف فیک اثنان
والزبیر مع شجاعته کان معه حتی قیل انه سل السیف وقال
لا ارضی بخلافة ابی بکر وقال ابوسفیان ارضیتم یا بنی عبد مناف
ان یلی علیکم تیمی والله لاملأن الوادی خیلا ورجالا وکرهت
الانصار خلافة ابی بکر فقالوا منا امیر ومنکم امیر کما ذکرنا ولو کان
علی امامة علی نص جلی لاظهره قطعا ولامکنهم المنازعة
جزما کیف لا وابوبکر عندهم شیخ جبان لا مال له ولا رجال
ولا شوکة فان یتصور امتناع المنازعة معه وکل هذه الامور
یدل علی ان الاجماع وقع علی خلافة ابی بکر ولم یکن نص
علی خلافة غیره وبایعه علی رضی الله عنه حیث رآه اهلا للخلافة
عاقلا صبورا مدبرا شیخا للاسلام ولم یکن غرض بین الصحابة
لاجل السلطنة والزعامة بل غرضهم کان اقامة الحق وتقویم
الشریعة لیدخل الناس کافة فی دین الاسلام وقد کان یحصل
هذا من خلافة ابی بکر فسلموا الیه الامر وکانوا اعوانا له فی اقامة
الحق هذا هو المذهب الصحیح والحق الصریح الذی علیه السواد الاعظم
من الامة وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بالسواد
الاعظم ناصر الدین بیضاوی در طوالع الانوار گفته قیل الحق کان لعلی
رضی الله عنه الا انه لم یعرض عنه تقیة قلنا کیف وکان هو فی
غایة الشجاعة والشهامة وکانت فاطمة الزهراء رضی الله عنها

قال العباس لعلی علیه السلام امدد یدک ابایعک ذکره ابن روزبهان فی کتاب الباطل

مع علو شانها زوجة له واكثر صناديد القريش وساداتهم معه
كالحسن والحسين والعباس مع منصبه فانه قال امدد يدك
لا بايعك حتى يقول الناس بايع عم رسول الله ابن عمه فلا يختلف
عليك اثنان والزبير مع شجاعته سل السيف وقال لا ارضى
بخلافة ابى بكر وسفيان رئيس مكة ورأس بنى امية قال رضيتم
يا بنى عبد مناف ان يلى عليكم تيم والانصار نازعهم ابو بكر ومنعهم
الخلافة وكان ابو بكر شيخا ضعيفا خاشعا سليما عديم المال قليل الاعوان
وشمس الدين اصفهانی در مطالع الانظار شرح طوالع الانوار گفته قيل
الامامة كان حقا لعلى الا ان عليا اعرض عن حقه تقية على
نفسه قلنا كيف يتصور التقية فى حق على وكان على فى غاية
الشجاعة والشهامة وكانت فاطمة الزهراء مع علو شانها و
جلالة قدرها وفضل نسبها زوجة على واكثر صناديد قريش
وساداتهم كالحسن والحسين والعباس مع على والعباس مع علو منصبه
قال لعلى امدد يدك لا بايعك حتى يقول الناس بايع عم النبى
ابن عمه فلا يختلف عليك اثنان والزبير بن العوام مع غاية شجاعته
سل السيف وقال لا ارضى بخلافة ابى بكر وابو سفيان رئيس مكة
ورأس بنى امية قال يا بنى عبد مناف ارضيتم ان يلى عليكم
تيم يعنى ابا بكر من قبيلة تيم بن مرة ثم قال ابو سفيان والله لاملأن
الوادى خيلا ورجلا والانصار نازعهم ابو بكر ومنعهم الخلافة
فانهم طلبوا الامامة وقالوا امير منا وامير منكم وكان ابو بكر
رضى الله عنه شيخا كبيرا ضعيفا خاشعا سليما عديم المال قليل
الاعوان فعلم ان بيعة على لابى بكر انما كانت عن رضى لانه
كان مقدما على الصحابة فى العلوم والفضائل واقرب الناس

الى النبى

الى النبى عليه السلام وابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبه دينورى در كتاب الامامة
والسياسة گفته وكان العباس بن عبد المطلب لقى على بن ابى طالب فقال له
ان النبى صلى الله عليه وسلم يقبض فاسأله فان كان الامر لنا بينه وان كان
لغيرنا اوصى بنا خيرا فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
العباس لعلى بن ابى طالب ابسط يدك ابايعك فيقال عم رسول الله
بايع ابن عم رسول الله ويبايعك اهل بيتك وان هذا الامر اذا كان
لم يؤخر فقال له على ومن يطلب هذا الامر غيرنا وقد كان العباس لقى
ابا بكر فقال هل اوصاك رسول الله صلى الله عليه وسلم بشئ فقال
لا فلقى العباس عمر فقال له مثله فقال عمر لا فعند ذلك قال العباس
لعلى ابسط يدك ابايعك ويبايعك اهل بيتك ونجم ائمه سيد على همدانى
در مودة القربى گفته عن ابى حمزة الثمالى رضى الله عنه عن ابى جعفر الباقر
عن ابائه عليهم السلام قال لما مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم
مرضه الذى قبض فيه كان راسه فى حجر على والعباس يذب عنه
والبيت غاص بالمهاجرين والانصار فقال عليه السلام يا عم
اتقبل وصيتى وتنجز عداتى فقال انا رجل كبير السن وكثير العيال
فقال يا على اتقبل وصيتى وتنجز عداتى فخنق عليا العبرة
وما استطاع ان يجيبه فاعادها عليه فقال على بابى انت
وامى نعم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت اخى ووصيى
ووزيرى وخليفتى ثم قال يا بلال هلم سيف رسول الله ذا الفقار
فجاء به بلال فوضع بين يدى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال
يا بلال هلم مغفر رسول الله ذا الحجبين فجاء به فوضعه ثم
قال يا بلال هلم درع رسول الله ذات الفصول فجاء بها ثم
قال يا بلال هلم فرس رسول الله المرتجز فاتى به فاوثقه ثم قال

هلم ناقة رسول الله العضباء فجاء بها فاوثقها ثم قال یا بلال هلم
بردة رسول الله السحاب فجاء بها فوضعها ثم قال یا بلال هلم
قضیب رسول الله الممشوق فجاء به فوضعه فلم یزل یدعو بشیٔ
بعد شیٔ حتی بالعصابة التی کان یعصب بها بطنه فی الحرب ثم
نزع الخاتم فدفعه الی علی ثم قال یا علی اذهب بها اجمع فاستودعها
بیتك بشهادة المهاجرین والانصار لکیلا یحل لاحد ان ینازعك فیها
بعدی فانطلق امیر المومنین حتی وضعها فی منزله ثم رجع ازین
روایت ظاهر شد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در وقت قرب
وفات خود بعباس ارشاد فرمود که ای عم آیا وصیت مرا قبول میکنی و وعدہای
مرا انجاز خواهی کرد عباس بجواب آنحضرت گفت که من مرد پیر مستم کبیر السن
وکثیر العیال یعنی ازمن انجام این امر جلیل الشان نمی آید پس خطاب بجناب
امیر المومنین علیه السلام کرده ارشاد فرمود که یا علی آیا وصیت مرا قبول میکنی
و وعدہای مرا وفا خواهی کرد اول و هله آنحضرت بسبب گلوگرفتگی گریه قادر بر جواب
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بار دیگر کلام هدایت التیام خود را
اعاده فرمودند آنوقت جناب امیر المومنین علیه السلام فرمود که بلی انت وامی
نعم جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که تو برادر من هستی و وصی
من هستی و وزیر من هستی و خلیفه من هستی بعد ازان ببلال حکم فرمود تا که سیف
ذو الفقار و مغفر ذو النجدین و درع ذات الفضول و فرس
مرتجز و ناقه عضبا و برده سحاب و قضیب ممشوق و غیر ذلك
بیارد و بلال یکے یکے را بحکم آنجناب مے آورد و میگذاشت
تا اینکه عصابه که آنجناب شکم خود را بآن می بستند نیز طلب فرمود و بلال آنرا
حاضر آورد و پس آنجناب خاتم خود را از انگشت مبارک بر آورده بجناب
امیر المومنین علیه السلام عنایت فرمودند و بعد ازان ارشاد نمودند که

یا علی این همه را ببر و در خانه خود بگذار بشهادت مهاجرین و انصار تا نرسد کسی را
که بعد از من با تو درین باب منازعه کند پس بحمد الله بکمال وضوح و ظهور ثابت
گردید که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بغرض اظهار عدم استحقاق
عباس برای وصایت و خلافت اولا ازو سوال قبول وصایت فرمود
لکن چون عباس خود را قابل آن ندانست استعفا خواست و جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم جناب امیر المومنین علیه السلام را علی رؤس الاشهاد
من المهاجرین والانصار وصی و وزیر و خلیفه فرمود و بعد این بیان جلی
البرهان شکی و ارتیابی در عدم استحقاق عباس امامت را بخاطر کسی از اهل الحق
والایقان جاگیر نشود ششم آنکه ولی الله در ازالة الخفاء در مآثر جناب امیر المومنین
علیه السلام گفته از آنجمله پیش از هجرت صلی الله علیه وسلم با او معامله منتظر
الخلافة که یکی از لوازم خاصه است بجا آورد فی کتاب الخصائص عن
ربیعة بن ناجذ ان رجلا قال لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه
لم ورثت ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم
او قال دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بنی عبد المطلب فصنع
لهم مدا من طعام فاکلوا حتی شبعوا وبقی الطعام کما هو کان لم یمس
ثم دعا بغمر فشربوا حتی رووا وبقی الشراب کان لم یمس ولم یشرب
فقال یا بنی عبد المطلب انی بعثت الیکم خاصة والی الناس
عامة وقد رأیتم من هذه الآیة ما رأیتم وایکم یبایعنی علی
ان یکون اخی وصاحبی و وارثی فلم یقم الیه احد فقمت الیه
وکنت اصغر القوم قال اجلس ثم قال ثلث مرات کل ذلك اقوم
الیه فیقول اجلس حتی کان فی الثالثة ضرب بیده علی یدی
ثم قال فبذلك ورثت ابن عمی دون عمی ازین عبارت ظاهرست
که جناب امیر المومنین علیه السلام وارث جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم

بوده وعباس حصے از وراثت آنحضرت نداشت پس تجویز خلافت برای او بزعم اہل بیت او در کمال وہن وبطلان باشد ہفتم آنکہ اجماع شیعہ وسنی متحقق ست بر عدم امامت وخلافت عباس پس احتمال اولویت عباس بخلافت وامامت قطعے البطلان ست وخروج آن از اولویت اقرب بامامت وخلافت قادح دلالت اقربیت نسب بر اولویت سید العرب بخلافت وامامت نمی تواند شد چنانچہ خروج بعض مستحیلات مثل خلق شریک واتخاذ ولد وغیر ذلک قادح دلالت آیہ ان اللہ علے کل شئ قدیر بر عموم قدرت او تعالی شانہ بر جمیع ممکنات نیست ہشتم آنکہ از لوازم خلافت آنست کہ خلیفہ از مہاجرین اولین باشد وظاہر ست کہ عباس از مہاجرین اولین نبوده نیز کہ او مہاجرت قبل فتح بفاصلہ یسیره نموده اما اینکہ مہاجرت عباس بفاصلہ یسیر قبل از فتح بوده پس بر متتبعین کتب سیر صحابہ مخفی نیست ابن حجر عسقلانی در اصابہ فی تمییز الصحابہ بترجمہ عباس گفتہ وکان الیہ فی الجاھلیۃ السقایۃ والعمارۃ وحضر بیعۃ العقبۃ مع الانصار قبل ان یسلم وشہد بدرا مع المشرکین کرھا فاسر فافتدی نفسہ وافتدی ابن اخیہ عقیل بن ابی طالب ورجع الی مکۃ فیقال انہ اسلم وکتم قومہ ذلک وصار یکتب الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالاخبار ثم ھاجر قبل الفتح بقلیل وشہد الفتح وثبت یوم حنین واما اینکہ بودن خلیفہ از مہاجرین اولین از لوازم خلافت ست پس شاہ ولی اللہ در ازالۃ الخفا گفتہ از جملہ لوازم خلافت خاصہ آنست کہ خلیفہ از مہاجرین اولین باشد واز حاضرین حدیبیہ واز حاضران نزول سورۂ نور واز حاضران دیگر مشاہد عظیمہ مثل بدر وتبوک کہ در شرح تنویہ شان آن مشاہد ووعدہ جنت برای حاضران آنہا مستفیض شده اما آنکہ از مہاجرین اولین باشد از ان جہت مطلوب ست کہ خدای تعالی در شان مہاجرین اولین میفرماید

اذن

اذن للذین یقاتلون بانھم ظلموا بعد از ان فرمود الذین اخرجوا من دیارھم بغیر حق بعد از ان فرمود الذین ان مکناھم فی الارض اقاموا الصلوۃ واتوا الزکوۃ وامروا بالمعروف ونھوا عن المنکر حاصل معنے این آیات آنست کہ در باب مہاجرین اولین کہ اذن قتال برای ایشان داده باشد تعلیق میفرماید اگر ایشان را تمکین فی الارض دہیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوۃ کنند وایتاء زکوۃ نمایند وامر بمعروف ونہی منکر بعمل آرند ونہی منکر متناول جہاد را نیز کہ اشد منکرات کفر ست واشد نہی قتال متناول ست اقامت حدود ورفع مظالم را وامر بمعروف متناول ست احیاء علوم دینیہ را پس بمقتضای این تعلیق لازم شد کہ ہر شخصے از مہاجرین اولین کہ متمکن فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد ودر وعد الہی خلف نیست پس خلیفہ اگر از مہاجرین اولین باشد امن حاصل شود بر وعده واطمینان قلب متحقق گردد از خلافت وی واین خصلت نمونہ عصمتے ست کہ برای انبیا علیہم السلام ثابت ست ونیز می فرماید فالذین ھاجروا واخرجوا من دیارھم واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا لاکفرن عنھم سیاتھم ولادخلنھم جنات تجری من تحتھا الانھار ثوابا من عند اللہ ونیز میفرماید والذین امنوا وھاجروا وجاھدوا فی سبیل اللہ والذین اووا ونصروا اولئک ھم المومنون حقا لھم مغفرۃ ورزق کریم ونیز میفرماید الذین امنوا وھاجروا وجاھدوا فی سبیل اللہ باموالھم وانفسھم اعظم درجۃ عند اللہ نہم آنکہ از عبارت ازالۃ الخفا واضح ست کہ بودن خلیفہ از حاضران حدیبیہ وحاضران نزول سورۂ نور وحاضران دیگر مشاہد عظیمہ مثل بدر وغیر آن از لوازم خلافت ست نیز در ازالۃ الخفا در مقام تفصیل این لازم بعد عبارت سابقہ گفتہ واما آنکہ از حاضران حدیبیہ باشد از ان جہت مطلوب ست کہ خدای تعالی میفرماید محمد رسول اللہ والذین معہ اشداء

علی الکفار رحماء بینهم و بر اثر وی میفرماید ذلک مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فآزره حاصل معنی این آیات آنست که بر دست جماعتی که همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین واقعه مبارکه حاضر بودند اظهار دین و اعلاء کلمة الله واقع خواهد شد پس چون این وصف در خلیفه ثابت باشد اعتماد تحقق شود که مقاصد خلافت او بسرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات رضا برای این فریق مقرر شد قال الله تعالی لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث آمده عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لن یلج النار احد شهد بدرا و الحدیبیة و عنه قال رسول الله علیه و سلم لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة و اما آنکه از حاضران نزول سوره نور باشد از انجهت مطلوب شد که خدای تعالی میفرماید وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم لفظ منکم راجع ست بحاضرین نه بمسلمین قاطبة زیراکه اگر جمیع مسلمین مراد می بودند بذکر لفظ منکم با کلمه الذین امنوا و عملوا الصالحات تکرار لازم می آید پس حاصل معنی آنست که وعده برای جمعی ست از شاهدان نزول آیه که تمکین دین بر وفق سعی ایشان و اجتهاد و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید و اما آنکه از حاضران مشاهد بدر باشد از انجهت که اهل بدر افضل صحابه اند اخرج البخاری عن معاذ بن رفاعة بن رافع الزرقی عن ابیه و کان ابوه من اهل بدر قال جاء جبرئیل الی النبی صلی الله علیه و سلم فقال ما تعدون اهل بدر فیکم فقال من افضل المسلمین او کلمة نحوها قال و کذلک من شهد بدرا من الملائکة و در شان ایشان صحیح شده

لعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم او فقد وجبت لکم الجنة و در حاضران تبوک نازل شده لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة انتهی و ظاهرست که عباس از حاضران بدر و حدیبیه و حاضران نزول سوره نور نبود زیراکه غزوه بدر در سنه ثانیه از هجرت بوده حسین دیار بکری در خمیس گفته الموطن الثانی فی حوادث السنة الثانیة من الهجرة من صوم عاشوراء و تزوج علی بفاطمة و غزوة ودان و هی الابواء و غزوة بواط و غزوة العشیرة و تکنیة علی بابی تراب و سریة عبد الله بن جحش الی بطن نخلة و تحویل القبلة و تجدید بناء مسجد قباء و نزول فرض رمضان و غزوة بدر الخ ازین عبارت ظاهرست که غزوه بدر در سنه ثانیه واقع شده و از عبارت اصابه ابن حجر عسقلانی که در وجه سابق مذکور شد واضحست که مهاجرت عباس قبل از فتح بزمان یسیرست و فتح مکه در سنه ثامنه ست چنانچه دیار بکری در خمیس گفته الموطن الثامن فی وقائع السنة الثامنة من الهجرة من اسلام خالد بن الولید و عمرو بن العاص و عثمان بن طلحة و تزوج فاطمة بنت الضحاک و سریة غالب بن عبد الله اللیثی الی بنی الملوح و سریة غالب بن عبد الله الی مصاب اصحاب بشر بن سعد بفدک و اتخاذ المنبر و القصاص و سریة شجاع بن وهب الی بنی عامر بالسیء و سریة کعب بن عمیر الغفاری الی ذات اطلاح و سریة موتة و سریة عمرو بن العاص الی ذات السلاسل و سریة ابی عبیدة بن الجراح الی سیف البحر و سریة ابی قتادة الی خضرة و سریة ابی قتادة الی بطن اضم و سریة عبد الله بن ابی حدرد الی الغابة و غزوة فتح مکة الخ پس عباس از حاضرین بدر نبوده بلکه از افادات قوم ظاهرست که او

در مشرکین بوده و در زمره ایشان اسیر هم شده چنانچه از عبارت ابن
حجر ظاهر شد اما اینکه عباس از حاضران غزوه حدیبیة نبوده پس باینست
که غزوه حدیبیة در سنه سادسه واقع شده حسین دیاربکری در خمیس گفته
الموطن السادس فیما وقع فی السنة السادسة من الهجرة من سریة
محمد بن مسلمة الی القرطا بالضریة وقصة ثمامة وکسوف الشمس
الی ان قال وغزوة الحدیبیة الخ ازین عبارت ظاهرست که غزوه حدیبیه
در سنه سادسه واقع شده پس عباس درین مشهد عظیم هم شریک نباشد
که اسلام او متاخرست ازان اما اینکه عباس از حاضران نزول سوره نور
نبوده پس آنهم در کمال ظهورست زیراکه سوره نور نزد حضرات سنیه در
قصه افک عائشه واقع شده و این قصه در سنه خامسه واقع شده حسین
دیاربکری در خمیس گفته الموطن الخامس فی وقائع السنة الخامسة
من الهجرة من ذلک سلمان عن الرق وغزوة دومة الجندل ووفاة
ام سعد وخسوف القمر وشدة قریش ووفد بلال بن الحارث
المزنی وقدوم ضمام بن ثعلبة وغزوة المریسیع وتنازع جهجاه وقدوم
مقیس بن صبابة ونزول آیة التیمم وتزوج جویریة وافک عائشة
رضی الله عنها الخ ازین عبارت واضح شد که قصه افک از حوادث سنه
خامسه است اما اینکه نزول سوره نور در قصه افک است پس آنهم از عبارت
خمیس ظاهرست حیث قال فیه وفی روایة ابشری یا حمیراء فقد
انزل الله براءتک قلت بحمد الله لا بحمدک قالت فقالت لی امی قومی
الی رسول الله فقلت لا والله لا اقوم الیه ولا احمد الا الله فانزل الله
عز وجل ان الذین جاؤا بالافک عصبة منکم العشر الایات کذا
فی الصحیحین دوم آنکه خلافت برای طلقا اصلا از جواز ندارد و عباس طلیق بود
بیان امر اول آنکه در ازالة الخفا بعد عبارتیکه متضمن است لزوم بودن خلیفه

از حاضران شاید خیر وانفا گذشته میگوید و مبنی برهمین اصل است کلام
ابن عمر نهیا کرده بود که با معاویه بن ابی سفیان بگوید احق بهذا الامر منک
من قاتلک وقاتل اباک علی الاسلام اخرجه البخاری کلام عبدالرحمن
بن غنم اشعری فقیه شام چون ابوهریره و ابوالدرداء از نزدیک حضرت مرتضی
برگشتند و ایشان میانجی بودند میان معویه و حضرت مرتضی و معاویه
طلب میکرد خلافت را که بگذارد و شوری گرداند در میان مسلمین فکان
مما قال لهما عجبا منکما کیف جاز علیکما ما جئتما به تدعوان
علیا ان یجعلها شوری وقد علمتما انه قد بایعه المهاجرون
والانصار واهل الحجاز والعراق وان من رضیه خیر ممن کرهه
ومن بایعه خیر ممن لم یبایعه وای مدخل لمعاویة فی الشوری
وهو من الطلقاء الذین لا یجوز لهم الخلافة وهو وابوه رؤس
الاحزاب فندما علی مسیرهما وتابا بین یدیه اخرجه ابو عمرو
فی الاستیعاب انتهی ازین کلام بلاغت نظام عبدالرحمن اشعری فقیه شام
که در مقام توبیخ و تعییر ابوهریره و ابوالدرداء فرموده ظاهرست که خلافت
برای طلقا اصلا از جواز ندارد اما اینکه عباس طلیق بوده
پس از عبارت اصابه عسقلانی که در وجه سابق گذشت [illegible]
ودر خمیس در ذکر غزوه بدر بعد نقل اسمای اساری بدر از ابن اسحاق گفته
اقول ومن جملة اساری بدر عباس بن عبدالمطلب ولم یذکر
فیما ذکره **قوله** و اگر گویند عباس بجهت محروم ماندن از نور لیاقت
امامت حاصل نشد زیراکه نور عبدالمطلب منقسم شد در عبدالله و ابوطالب
و دیگر پسران او را نصیبی نرسید **اقول** این عبارت دلالت صریحه دارد
برانکه قرب نسب لازمست برای شرکت در نور نبوی پس حیا کرده باشد
ملم این معنی چرا دیده و دانسته و سنجیده و فهمیده [illegible]

ورزیده قبل این بحث را بسوی محض قرب نسب کشیده **قوله** گوئیم اگر مدار تقدم در امامت بر قوت وکثرت نورست پس حسنین اولی واحق باشند بامامت از حضرت امیر بهر دو جهت قوت وکثرت اما قوت پس ازانجهت که چون انقسام نور واقع شده وحصه پیغمبر به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید از همان حصه انشعاب حسنین هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بودند نه در حصه پیغمبر وبدیهی است که حصه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نور اقوی است از حصه غیر او واما کثرت پس ازانجهت که حسنین جامع بودند درمیان نور مصطفوی ونور مرتضوی والاثنان اکثر من الواحد قطعا **اقول** مخاطب عظیم الجور والعسف بغرض ابراز وکشف نصب وحیف صریح الکسف واعلان بغض کج شنان مورث استحقاق خرق وخسف واجهار حقد وعدوان معقب صلم ورجف وابدار تعصب وتصلب اضح الخسف واظهار مکابره ومجادله بعید از تدبر ونصف ورشف اخلاف خلاف حق متین آن رصف بعد انهمه کاوکاو وکلکل قابل ازراء وازدراء ونسف وتزویر وتقریر ایراق سجف وحذف وتلفیق وترویج مستوجب لقاء وقذف خاتمه خرافات مقطع جزافات ویسین جهلات وآخرین مزخرفات این الزام بدیع النظام قرار داده ودرتبیین انواع غفلات وعثرات ومخالفت اولیات وبدیهیات آغاز نهاده ونهایت بطلان وهوان آن واضح وعیان است بوجوه عدیده **اول** آنکه مدار امامت بر افضلیت است وچون افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از حدیث نور بوجوه بسیار ثابت کردیم حالا این تشکیک رکیک ناصواب لائق التفات وقابل جواب نیست **دوم** آنکه هرگاه انشعاب حسنین علیهما السلام از حصه نور نبوی واقع شد پس برظاهرست که بحسنین علیهما السلام جمیع نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نرسیده زیراکه اگر جمیع نور جناب رسالتمآب

صلی الله علیه وآله وسلم منتقل میشد لازم می‌آمد خلو ذات عالی صفات جناب سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات والتسلیمات از نور وبطلانه من القطعیات والبدیهیات الاولیات پس هرگاه جمیع نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بحسنین علیهما السلام نرسیده باشد اقوی بودن نور حسنین علیهما السلام از نور جناب امیر المومنین علیه السلام لازم نیاید وهو ظاهر جدا والملتزم لخلافه والمقتحم فی انکاره یجئ شیئا ادا **سوم** آنکه اگر بفرض غیر واقع جمیع نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بحسنین علیهما السلام رسیده وتمام آن نور منقسم ومنشعب گردیده پس برظاهرست که جمیع آن نور در حسنین علیهما السلام منقسم شده ونه آنکه تمام آن نور مرة بامام حسن ومرة اخری بامام حسین علیهما السلام وصل شده پس نصف نور نبوی یا چیزی زائد بامام حسن علیه السلام ونصف یا چیزی کم بامام حسین علیه السلام رسیده وظاهرست که در ذات بابرکات جناب امیر المومنین علیه السلام نصف اصل نور که مساوی حصه نور نبوی بوده متحقق بوده وحصه هریک از حسنین علیهما السلام ربع اصل نور باشد یا حصه امام حسن علیه السلام قدری زائد از ربع بقدر نقص از حصه امام حسین علیه السلام خواهد بود والربع وحده او مع شیء زائد علیه او الناقص من الربع اقل قطعا من النصف بهرحال حصه حسنین علیهما السلام کم از حصه جناب امیر المومنین علیه السلام خواهد بود پس مساوات هریک از حسنین علیهما السلام با جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت نشود تا باقوی بودن چه رسد **چهارم** آنکه از قول او بدیهی است که حصه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از نور اقوی است از حصه غیر او انتهی بدیهی است که کسی که افضل باشد نور او اقوی است واقوی بودن نور لازم افضلیت است پس اگر نور حسنین علیهما السلام اقوی باشد افضلیت حسنین علیهما السلام از جناب

امیر المومنین علیه السلام لازم آید و آن باطلست باجماع اهل اسلام و احادیث
صحیحه صریحه جناب سرور انام صلی الله علیه و آله ما تلألأ النور وانقشع الظلام
پس این شبهه واهیه از مزید وهن علی طرف الثمام و بغایت نامربوط و نهایت
ناتمام والله هو الحافظ الصائن من خلل الافهام و زلل الاقدام
پنجم آنکه هرگاه بزعم مخاطب وحید نور حسنین علیهما السلام اقوی ست
از نور جناب امیر المومنین علیه السلام پس بنابرین توهم نور حضرت فاطمه
علیها السلام که بواسطه آنحضرت نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم بحسنین رسیده بالاولی اقوی خواهد بود پس بایست که قبل این
الزام الزام اولویت حضرت فاطمه علیها السلام بامامت ذکر میکرد و اگر بگوید که
فقد ذکوریت مانع امامتست لهذا آنرا ذکر ننمودم پس چرا مفضولیت
حسنین علیهما السلام که باجماع شیعه و سنی ثابتست مانع از ذکر اولویت
حسنین علیهما السلام بامامت نگردانید **ششم** آنکه از دلائل سابقه ظاهرست
که تقدم نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و سلم سبب افضلیت آنحضرت بر جمیع
انبیاء و مرسلین و جمیع خلق ست و چون نور جناب امیر المومنین علیه السلام
با نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم متحد بود این اتحاد و ارتباط
و کمال اقتراب و اتصال موجب افضلیت آنحضرت از جمیع خلق که حسنین
علیهما السلام هم در ان داخل اند خواهد بود پس اقوی بودن نور حسنین
از نور جناب امیر المومنین علیه السلام امکانی ندارد **هفتم** آنکه قول اولیا
قوت پس از انجهت که چون انقسام نور واقع شد حصه پیغمبر بپیغمبر
صلی الله علیه و سلم رسید از همان حصه انشعاب حسنین هم شد دلالت
صریحه دارد بر آنکه انشعاب حسنین علیهما السلام از حصه نور جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده پس هرگاه حسنین علیهما السلام از نور
نبوی باشند چرا مخاطب حتما و جزما کمال ولاء و صفاء و نهایت ایمان و اسلام

بتکذیب خلق جناب امیر المومنین علیه السلام از نور ظاهر می فرماید و عالم را بظلمت جور
و حیف مملو می نماید چه قول بآنکه حسنین علیهما السلام از نور نبوی بودند
و جناب امیر المومنین علیه السلام معاذ الله مخلوق از نور نبود خلاف اجماع
شیعه و سنی ست پس خلق حسنین علیهما السلام از نور نبوی برهان باهر و دلیل زاهر
خواهد بود بر آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام هم از نور الهی مخلوق شده
و الا لازم آید تفضیل حسنین علیهما السلام بر جناب امیر المومنین علیه السلام
که بطلان آن از قطعیات و خلاف اجماع اهل اسلامست و اگر بسر آید که ذکر انشعاب
حسنین علیهما السلام از حصه نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بنا بر الزام اهل حق ست پس قطع نظر از آنکه حسب افاده او در باب قول
جناب امیر المومنین علیه السلام بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر
حمل کلام بر الزام باطل و ناجائزست مدفوع ست بآنکه بنابرین می بایست
که روایتی از روایات اهل حق متضمن انشعاب حسنین علیهما السلام از حصه
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که بر آن توهم قوت نور حسنین علیهما السلام
متفرع می شد و لو بحسب بادی الرای نقل میکرد حالانکه روایات اهل حق که
درین باب وارد ست و بعض آن سابقا منقول شد صراحة دلالت دارد
بر آنکه حسنین علیهما السلام از جناب امیر المومنین علیه السلام مفضول و هرگز
نور حسنین علیهما السلام قوی تر از نور جناب امیر المومنین علیه السلام
نبوده **هشتم** آنکه مراد از اکثریت نور اگر زیادت آن در کمیت و کیفیت ست پس
آن عین قوت ست تفریق درین هر دو امر وجهی ندارد حالانکه کلام مخاطب عالی مقام
دلالت واضحه دارد بر آنکه قوت و کثرت نور دو امر متغایرست و پر ظاهر
که کثرت نور عین قوت ست و معنون واحد ست گو عنوان مختلف باشد
زیرا که هرگاه اکثر خواهد بود اقوی هم خواهد بود و همچنین هرگاه اقوی باشد
اکثر خواهد بود و انفکاک درین هر دو امر معقول نمیشود و اگر غرض از کثرت

محض این معنی ست که در جناب امیرالمومنین علیه السلام محض یک نور بود که آن
نور علوی بود و در حسنین دو نور یکی نور مصطفوی و یکی نور علوی گو این هر دو
نور در کمیت و کیفیت کم باشند از اصل نور علوی پس این کثرت در حقیقت
کثرت نیست و چنین کثرت را هیچ عاقلی مدار احقیت و افضلیت نمیگرداند
و این کثرت اعتباریست مثل کثرت اجزا بنسبت کل مثلا اگر یک کل کبیر
از بست جز باشد پس ظاهرست که عدد ده یا پانزده جز اکثرست از عدد
کل که یکیست لکن این کثرت را کسی از عقلا موجب احقیت و اولویت کل
نمیگرداند نهم آنکه اگر این توهم واهی مخاطب نبیل نهایی سمتی از صحت داشته باشد
لازم آید که نور حسنین علیهما السلام معاذ الله اکثر باشد از نور جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم چه حسب تقریر مخاطب نحریر توان گفت
که حسنین علیهما السلام جامع بودند در میان نور مصطفوی و نور مرتضوی
پس نور ایشان اکثر باشد از نور مصطفوی زیرا که هرگاه انقسام نور واقع شد
حصه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بآنجناب رسید و حصه حضرت
امیرالمومنین بآنحضرت رسید و چون حصه جناب امیرالمومنین علیه السلام
مختص بآنحضرت بوده و چیزی از آن در ذات قدسی صفات جناب
سرور کائنات صلی الله علیه و آله الاف التحیات نبوده و حسنین علیهما السلام
نور علوی هم حاصل بوده پس معاذ الله نور حسنین علیهما السلام اکثر باشد
از نور جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم و لا یقول بذلک احد من
اهل الاسلام وان کان یلتزم به المخاطب المقام لابطال دلیل
اهل الحق الکرام دهم آنکه جامع بودن حسنین علیهما السلام در میان نور
مصطفوی و نور مرتضوی از کجا ثابت کرده اگر اثبات آن بدلیل تحقیقی ست
باز همان بلای تکذیب او و اسلاف او در تکذیب حدیث نور بصراحت تمام
بر سر او و مقتدایانش میرسد و اگر بدلیل الزامی محض ست پس پر ظاهرست

که روایات اهل حق صریحست در آنکه نور حسنین علیهما السلام کم از نور جناب امیرالمومنین
علیه السلام بود پس نور هر واحد از حسنین علیهما السلام مساوی نور جناب
امیرالمومنین علیه السلام هم نباشد چه جای آنکه اکثر از آن باشد و روایات اهلسنت هم
دلالت صریحه دارد بر مفضولیت حسنین علیهما السلام از جناب امیرالمومنین
علیه السلام در عالم نور سابقا شنیدی که ابو الفتح محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی
شیخ سمعانی در کتاب خصائص علویه گفته اخبرنی علی بن ابراهیم القاضی
بعرفات قال اخبرنی والدی قال اخبرنی جدی قال حدثنا حجاج
بن رویة عن ابن نجیح عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما
خلق الله عز وجل آدم و نفخ فیه من روحه عطس فالهمه الله
الحمد لله رب العالمین فقال له ربه یرحمک ربک فلما سجد
له الملائکة تداخله العجب فقال یا رب خلقت خلقا احب
الیک منی فلم یجب ثم قال الثانی فلم یجب ثم قال الثالثة فلم یجب
ثم قال الرابعة فقال الله عز وجل له نعم ولولاهم ما خلقتک
فقال یا رب ارنیهم فاوحی الله عز وجل الی ملائکة الحجب ان
ارفعوا الحجب فلما رفعت اذا آدم بخمسة اشباح قدام العرش
فقال یا رب من هؤلاء قال یا آدم هذا نبیی وهذا علی امیر المومنین
ابن عم النبی وهذه فاطمة بنت نبیی وهذان الحسن والحسین
ابنا علی وولدا النبی ثم قال یا آدم هم ولدک ففرح بذلک فلما اقترف الخطیئة
قال یا رب اسألک بمحمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین لما غفرت لی فغفر الله
له فهذا الذی قال الله عز وجل فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
فلما اهبط الی الارض صاغ خاتما فنقش علیه محمد رسول الله
ویکنی آدم بابی محمد ازین روایت ظاهرست که حسنین علیهما السلام
در عالم نور مفضول از جناب امیرالمومنین علیه السلام و نزد الجناب افضل بوده



ذکر حسنین علیهما السّلام بعد ذکر حضرت فاطمه علیها السلام و ذکر آنحضرت بعد
ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام نموده و ملا معین در معارج النبوة در
بیان بشاراتی که تعلق دارد بملائکه و انبیا از فصل دوم باب اول از رکن
دوم گفته واقعه ششم نیز بشارت آدم صفی ست علیه السلام امام جعفر صادق
رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه فتلقی آدم من ربه کلمات میفرماید که آدم و حوا
در حینی که بر سریر جنت متکی بودند و از زندگانی بر وفق کامرانی بخیر مشتکی حق تعالی
جبرئیل امین را علیه السّلام فرستاد تا آدم را علیه السلام بر منازل و قصور درجات
جنت سیر دهد و جبرئیل دست آدم گرفته بمنزلی آورد که بنای خشتی از زر و خشتی از نقره بود
و کنگرها از زمرد اخضر و در ین قصر تختی بود از یاقوت احمر بنگاشته بر بالای آن
تخت قبه از نور برافراشته و دران قبه بر بالای تخت صورتی در غایت حسن
و جمال ترتیب داده تاجی از نور بر سروی نهاده و دو گوشواره از لؤلؤ در گوش وی
درآورده و قلاده نور در گردن او کرده آدم از غایت صباحت و ملاحتش
انگشت حسرت در دندان حیرت گرفته حسن و جمال حوا را در جنب آن فراموش
ساخته پرسید بادب ما هذه الصّورة خطاب آمد که این صورت فاطمه
زهرا ست دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و آن تاج نور که بر سر او نمودار ست
پدر اوست علیه الصلوة والسلام و آن قلاده نور در گردن او شوهر عالی
مقدار اوست یعنی علی کرّم الله وجهه و آن دو گوشواره چون لآلی زاهره
کنایت اند دو فرزندان ارجمند فرمان برداران او رضوان الله علیهم اجمعین
بعد از ان بر بالای سر نظر کرد پنج در دید گشاده و بر کتابت هر یک کلمه از
نور مثبت ساخته بر بالای یک در نوشته بود که انا المحمود و هذا محمّد و
بر فرق در دیگر رقم زده بود که انا العلی الاعلی و هذا علیّ و بر کتابه
منظر سوم این کتابت کرده بود که انا الفاطر و هذه فاطمة و بر چهارم
در و نه دیگر این کلمه مرقوم ساخته بود که انا المحسن و هذا الحسن و بر ایوان

نفیر پنجم

منفذ پنجم نوشته بود این ترکیب که منّی الاحسان و هذا الحسین جبرئیل
علیه السلام فرمود که ای آدم این کلمات بابرکات و این اسامی گرامی را
بخاطر میدار که روزی شاید بتذکار این کلمات محتاج گردی بعد از انکه
سیصد سال بجهت ارتکاب زلّت گریسته بود بمقتضای ندای هاتف غیبی
باز بآن کلمات مستسعد گشت تا گفت یا محمود یا علی الاعلی و یا فاطر
و یا محسن و یا منك الاحسان بحق محمّد و علی و فاطمة و الحسن
و الحسین ان تغفر لی و تقبل توبتی بالفور از جانب قدس خدا وندی
جلّ و علا وحی آمد که ای ادم اگر مر ترا مان تمامی ذرّیت خود را درخواست
میکردی ببرکت این پنج نفر همه را مغفور میساختم فذلك قوله
تعالی فتلقی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه این روایت هم شل
روایت اولی دلالت صریحه دارد بر مفضولیت حسنین علیهما السّلام
از جناب امیر المومنین علیه السلام در عالم نور فارجع البصر کرّتین
هل تری من فطور پس قوّت و کثرت نور حسنین علیهما السّلام نسبت
بنور جناب امیر المومنین علیه السّلام که مخاطب المعی بقوت فکر و کثرت علم خود
ایجاد و اختراع آن نموده محض توهم بی اصل و وابی و تجسس و تجم مورث
انواع تباهی ست فالحمد لله علی ما مزّقنا شمل الباطل کلّ ممزّق
و فرّقنا جماع الاثم کلّ مفرّق و قصمنا ظهور المبطلین و قصمنا
عری تشکیکات المدغلین و اوهنّا تمویهات المسوّلین
و دمّرنا علی تزویقات المتوغّلین فی کتمان الحقّ و الیقین و ابترنا
مجادلات المعاندین و عفونا اثار الحائدین عن الدین و
اطفأنا نارهم و اظلمنا نهارهم و کورنا شموسهم و غیّنا
نفوسهم و هشمنا اسواقهم و کسدنا اعلاقهم و شددنا
ارهاقهم و جزمنا اوهاقهم و هتکنا جننهم و علّلنا علّاتهم

وضيّقنا مسالكهم ؞ وسددنا مذاهبهم ؞ وجببنا اسنامهم ؞ وبددنا
نظامهم ؞ وارغمنا آنافهم ؞ وشوّهنا سفسافهم ؞ وعجّلنا حتوفهم
وكللنا سيوفهم ؞ وقطعنا اسبابهم ؞ واغلقنا ابوابهم ؞ واخربنا
دورهم ؞ وهدمنا قصورهم ؞ واظهرنا حصورهم ؞ وعوّضنا بالمذلة
سرورهم ؞ وبدّلنا بالملل حبورهم ؞ وزعزعنا حصونهم ؞ وغيّرنا
شؤونهم ؞ وابدينا مجونهم ؞ وكشفنا السهر وجنونهم ؞ وهصرنا
اغصانهم وفنونهم ؞ وكسرنا نبالهم ؞
وابطلنا جدالهم ؞ ولبّدنا نزاعهم ؞
وسكّنا قعاقعهم ؞ وهزمنا اعوانهم ؞
وانصارهم ؞ واحضرنا هلاكهم
وبوارهم ؞ واستاصلنا شافتهم ؞
وبلدنا زادهم ؞ وزيّفنا
نافقهم ؞ وقبّحنا راتقهم ؞
فانمحت مراسم مموهاتهم
وتسويلاتهم بنقوشها
واصبحت بيوت
تلفيقاتهم
وهي خاوية
على عروشها



